# لباب قصص العلماء من تألیف العبد الجانی

## الفانی محمد بن سلیمان التنکابنی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انعم علی العباد بالعلوم الکافیة فی السداد والمحتاج الیها فی الرشاد ونصب السفراء الانجاد المرشدین الی مخرج المبدأ والمعاد ثم اقام مقامهم القوام الذین بهم تم السناد وبهم ائتلفت الفرقة بین الامة ودفع الشقاق والعناد وبینوا احکام الشرع بالتواتر والاحاد ثم بعد غروب الشموس سماء الرسالة واختفاء بروج الولایة عین العلماء للارشاد وجعل مودتهم والنظر الی وجوههم ومتابعتهم وسیلة النجاة یوم التناد والصلوة والسلام علی خاتم السفرة الکرام البررة قاسم الکفرة والانداد الموحی الیه بخطاب هو لکل قوم هاد الهادی الی سبیل الانقیاد وآله الاکملین الاشرفین الافضلین الاطیبین الاطهرین الانجاد **وبعد** بندهٔ شرمسار درگاه آفریدگار محمد بن سلیمان التنکابنی بر صفحه صحیفهٔ اذهان اعیان واجلاء اخلاء اخوان می نگارد که چون حضرت حکیم منان پس از غروب شموس رسالة واختفاء بدور ولایت علماء اعلام وفقهاء کرام را از فرقهٔ حقهٔ ناجیهٔ اثنی عشریه مرجع وملاذ وملجأ در معاد امور معاش ومعاد معین فرمود ولبسیاری ازایشان بمرور زمان مجهول الاسم والقدر والتألیف والتوصیف گردیدند با اینکه جمعی کثیری ازایشان ارباب کرامات باهره بوده واعلاء واقفاء مراتب عالیهٔ ایشان مزید رغبت ست در تحصیل علم ومحبت اهل علم وتنمیه اذهان م وفی الحقیقة محبت ایشان محبت امامان میباشد وعجب عجاب ارجمعی از اصحاب که عمر را بتألیف تواریخ مروف داشته قضایای نصرانیان ومجوسان وبت پرستان را در آن مندرج ومندمج ساختند بلکه بعضی شعرائی را که از مصادیق الشعراء یتبعهم الغاوون احوال ایشان وزبدهٔ اشعار ایشان را در کتابی مستقل جمع وآن کتب واشتهار درمیان ابناء روزگار یافته ودر احوال علماء کمتر پرداخته اند بلی کتابی که نوشته ا

که از محمد بن علی بن شهر آشوب ست که از مشایخ اجازهٔ پدر محقق طوسی ست و در سنه پانصد ہجری بوده و این حقیر نسخه آنرا ندیده بلکه مسموع شد که او علمائے زمان خود را تا شیخ طوسی که در سنه چارصد بوده مرتکب شده و دیگر عبید اللہ بن علی بیت که از نوادگان برادر صدوق ست او ہم کتابی در این باب نوشته که فہرست نام اوست و در او علمائے زمان شیخ طوسی تا زمان خود را نوشته و این فقیر آنرا ندیده و دیگر کتاب امل الآمل در بیان احوال علمائے جبل ست که از تالیف صاحب وسائل محمد بن حسن بن حر عاملی ست و بسیار مختصر ست و این فقیر آنرا نیز ندیده و دیگر کتاب ریاض العلما ست که آنرا میرزا عبد اللہ که از تلامذهٔ علامهٔ مجلسی ست نوشته است و این فقیر آنرا نیز ندیده و دیگر کتاب لؤلؤة البحرین ست که شیخ یوسف صاحب حدائق آنرا در اجازهٔ دو برادرزاده اش نوشته که یکی شیخ خلف و دیگری شیخ حسین ست و دیگر کتاب روضة البهیه ست که آنرا آقا سید شفیع بروجردی تالیف کرده در اجازهٔ پسرش سید علی اکبر و سید مزبور از شاگردان شریف العلما میباشد و این روضة البهیه ہمان لؤلؤه است و چندان زیادتی ندارد و دیگر قاضی نور اللہ شوشتری بعضی از پنجاه مشاہیر علما را در کتاب مجالس المؤمنین نوشته و دیگر کتاب تذکرة العلما ست که این حقیر قبل از ہشت سال آنرا تالیف کرده با فقدان اسباب و قلت تتبع و دیگر رساله است از تالیف شیخ اسد اللہ و در آن قلیلی از علما را درج کرده است و او از شاگردان شیخ جعفر نجفی و داماد اوست فلذا این فقیر خواست که از مقروات و محفوظات ذکری از اسامی علما نماید و مدت اعمار و زمان تولد و وفات و تالیفات ایشان و اساتید و مشایخ اجازهٔ ایشان و تلامذهٔ ایشان و اینکه کیان از ایشان اجازه داشته اند و صحبت ایشان بعضی با بعضی و مناظرات و احوال ایشان با سلاطین عصر خودشان و طریق زہادت و تفاوت و نفاوت و نہج سعی و تحصیل ایشان و کرامت صاحبان کرامت و نامیدم این کتاب را به **قصص العلماء** امید که برای خواص و عوام مفید و مستفید و طالب علم و عباد و زہاد سودمند آید و اسم سامی و نام نامی ایشان در قنوت نماز و تر یاد کرده و طلب مغفرت از برای ایشان نموده تا از ارواح عالیهٔ ایشان نیز افاضه حاصل آید و معین در تحصیل و طریق عبادت گردد و این فقیر رسالهٔ علحده سابقاً در کرامات علما نوشته و فی الحقیقه ذکر کرامات علما مایهٔ وثوق و یقین بکرامات و معجزات ائمه و انبیا و بضاعت حقیت شریعت خاتم المرسلین ست صلی اللہ علیه و بارک وسلم امید که مؤلف را نیز بطلب مغفرت یاد شاد نمایند و این حقیر در کتاب تذکرة العلما اسامی علمائے اعلام را بترتیب حروف ہجا ذکر کرده ام چنانکه ارباب علم رجال اسامی رجال را بترتیب حروف ہجا مذکور داشته اند لیکن درین کتاب اسامی علما را بترتیب اجازات و ترتیب ازمنه و اعصار مرتب داشته ام و بحساب ابجد بحروف نشان گذاشتم و ابتدا نمودم به علمائے زمان خود و در میان ایشان ابتدا نمودم باسم سامی و نام نامی سید استاد بالاجداد الامجاد۔

## آقا سید ابراہیم بن سید محمد باقر الموسوی رحمه اللہ

استاد این خاکسار شهرهٔ هر دیار وحید امصار و اعصار و در علم فقه و اصول و رجال نادر روزگار و در تدریس گوی سبق از رفقا و مضمار مدرسین عالی مقدار ربوده علم تدقیق و منار تحقیق و طود فقاهت که درسش برای متوسط و مستفید و منتهی مفید بود هر یک بفراخور احوال از درس او بهره مند میبوذند و در عتبهٔ علیه عالیه حسینیه مسکن و در مسجد مدرسهٔ سردار که متصل صحن مبارک جناب حضرت سید الشهداء است تدریس میفرمود ـ

## در تلامذهٔ سید استاد از معاریف و مسلمین

و در مجلس درس از هفتصد تا هشتصد تا هزار نفر از طلاب محصلین و فقها و مجتهدین و مستنبطین می نشستند از جملهٔ ایشان آقا شیخ زین العابدین بارفروشی و آقا سید حسین ترک و آقا سید اسد الله نجل حجة الاسلام و آقا شیخ مهدی کجوری که در شیراز است و مرحوم آقا سید ابو الحسن تنکابنی و حاجی محمد کریم مجتهد لاهجی و مرحوم شیخ عبد الحسین طهرانی و مرحوم ملا علی محمد ترک و جناب حاجی ملا علی کنی سلمه الله تعالے و میرزا محمد حسین ساری و میرزا محمد محسن اردبیلی و آقا میر صالح عرب و آقا میرزا رضائی و امقانی و شیخ محمد طاهر گیلانی و ملا محمد صادق ترک و آقا جمال الدین محلاتی و امثال ایشان که هر یک در صقعی از اصقاع مرجع و ملاذ انامند و این فقیر نیز در سنواتی در خدمت ایشان تلمذ مینمودم و در علوم نقلیه از فقه و اصول و رجال استنادم بآن جناب است و دو درس میفرمود و در بعضی از اوقات چنان ازدحام میشد که از کثرت طلاب که مسجد مذکور پر و مملو میشد و ازدحام مسجد را بلند میکردند و تا نصف صحن مدرسه طلاب و علما می نشستند یکدرس اصول میفرمود که عنوان آن نتایج الافکار آنجناب بود و چند سطر عبارات را میخواندند و بیان میکردند و یکدرس از کتاب شرایع محقق اول که دو سطری از عبائر آن میخواندند و در خارج تقریر مسئله میفرمودند و در اکثر اوقات بترتیب فقه که مے نوشت درس میفرمود و بعد از درس همان عبارت فقه خود را که دلائل الاحکام در شرح شرایع اسلام است میخواندند و در اغلب از اوقات میفرمود که اگر کسیرا سخنی است و رد و بحثی است و یا دلیلی زیادتر اقامه کرده بگوید و هرگز در مجلس درس کسی در محاجه و احتجاج او را عاجز نساخته و اگر در غیر مجلس درس کسی با او مناظره میکرد آنجناب جواب میگفت و اگر میدید که طرف مقابل منظورش مجادله است نه فهمیدن حقیقت مسئلهٔ مسئوله پس سکوت میفرمود و صاحب فصول مرحوم شیخ محمد حسین با او معاصر بود و در بعضی از مجالس که با استاد عالی مقدار مجالس میشد صحبت میداشت و از ایشان سوال میکرد استاد جواب میگفت شیخ در مقام محاجه بر مے آمد استاد ساکت و تصدیق میکرد تا اینکه تلمیذ استاد حاجی شیخ محمد مهدی کجوری بر آن اطلاع یافت در چنین مجالس در خدمت استاد میرفت و هرگاه صحبت میشد شیخ مهدی بر صاحب فصول غالب مے آمد شبی در مسئلهٔ اجتماع امر و نهی صحبت شد شیخ محمد حسین نافی و شیخ مهدی مثبت بود شیخ مهدی بر او غلبه کرد و استاد ساکت نشسته بود از آن ببعد کار بجائے رسیده بود که در مجلس شیخ مهدی صاحب فصول صحبت نه میداشت و صاحب فصول نهایت کم تقریر بود

و شیخ مهدی با تقریر و جامع بین المعقول و المنقول بود والد استاد آقا سید محمد باقر از اهل خوبین از دهات خمسه و ساکن قزوین بود
از آن پس پسرش استاد را بکرمانشاهان همراه خود برد و خود در نزد شاهزاده آزاده محمد علی میرزا اقامه کرده و معلم شاهزادگان شد و فرزند
ارجمندش سید استاد را بکربلا نگه داشت۔

## در اساتید استاد و کیفیت تحصیل آن جناب

و سید استاد در اواخر عالم حفظ و فی صفی تقی نقی جلی آقا سید علی اعلی الله مقامه صاحب شرح کبیر و صغیر در درس او حاضر شد از آن
پس در خدمت عالم عیلم بحر خضم اعلم ادق عین ارباب التحقیق مؤسس اصول محمد شریف بن ملا حسن آملی مازندرانی ملقب بشریف
العلما که کربلا مسکن و مدفن او بود تلمذ نمود و در مجلس درس شریف العلما هزار نفر بلکه زیاده از طلاب و علما می‌نشستند و چون
شریف العلما در اوائل حال فقه تدریس نمیفرمود سید استاد پس از تحصیل اصول به نجف اشرف مشرف شد و در مجلس عالم افقه
اکرم افضل اعلم رئیس ارباب تحقیق و تدقیق رضیع بستان فقاهت و گل گلبن گلشن و بستان جلالت و فخامت شیخ علی بن
شیخ جعفر انار الله تربته که معروف به محقق ثالث بود در درس فقه او در مدت هفده ماه حاضر می‌شد و استفاده فقه می‌نمود
از آن پس به کربلا مراجعت فرمود و شریف العلما بدین سبب از آنجناب منکسر الخواطر گردیده که چرا در آخر کار از من کناره نمود
بعضی از تلامذه متعذر شدند که شما فقه تدریس نه میکنید و فقه طلاب را ضرور و اصول مقدمه اوست پس شریف العلما یک درس
فقه هم بنا گذاشته و مسئله بیع فضولی را عنوان فرمود و مدت هشت ماه در آن مسئله استدلال میفرمود تا بجوار رحمت حق
پیوست و یکی از تلامذه اش که مرحوم شیخ مرتضی تستری باشد در کتاب متاجر خود اقوال استاد خود شریف العلما را ذکر نموده
مجملاً سید استاد در زمان حیوة شریف العلما مشغول به تدریس شد و در همان زمان قریب بصد نفر در مجلس سامی آن جناب
کتاب قضا را استقلالاً مستفید می‌شدند۔

## در رؤیای استاد حضرت صدیقه کبری فاطمه را

پس وقتی در عالم رؤیا جده اش فاطمه را در خواب دیدن که دوات و قلمی باو عطا فرمود که ای فرزند فقه بنویس و چون استاد
غفر الله له در خدمت فرزند دلبند آقا سید علی آقا سید محمد رضی الله عنه صاحب مناهل و مفاتیح الاصول نیز قلیلی تلمذ کرده بود
پس آقا سید محمد او را ترغیب بتالیف فقه فرمود و اسباب و کتب فقهیه بقدر حاجت باو داده او را امر کرد که کتاب قضا
تصنیف نماید آنجناب کتاب قضا را استقلالاً تصنیف فرمود و بعد از چندی که مردم خواهشمند رساله فارسیه از او شدند که
تقلید کنند آنجناب بکلام الله استخاره نمود این آیه برآمد دِيناً قِيَماً مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً

## در تالیفات آقا سید استاد

آنجناب کتاب ضوابط الاصول در دو مجلد و معروف ست که آنرا در مدت دو ماه تالیف فرمود و این از کرامات آنجناب است
و تالیف آن در طاعون اتفاق افتاد تا اینکه نسخه را به نحوی نوشت که در اکثر صفحات سطور در اوایل و اواخر در حروف متفق بود مثلاً

یک صفحه در اول هر سطر الف داشته در آخر آن در همه سطور نون بوده یا لام بوده و هکذا و در مدت دو ماه تألیف همهٔ دورهٔ اصول با آن متانت آن هم نسخهٔ اصل را به نحو مزبور نوشتن که اتفاق در حرف اول سطور و آخر سطور اتفاق افتد نیست مگر از تائید الهی و کرامت بی نهایت حضرت احدیت ـ و این فقیر را نیز بر ضوابط حواشی بسیار است ـ و کتاب نتائج الافکار در اصول که تقریباً بقدر معالم ست و همهٔ دورهٔ اصول ادله و اقوال را دارست با عبایر فصیحه که در نهایت فصاحت و بلاغت ست و آنجناب رضی الله عنه آنرا عنوان می کرد و درس میفرمود و در همان سنوات این فقیر نیز در مجلس درس ایشان استفاده مینمودم و حواشی بسیار بر این کتاب نوشته ام و کتابی در اصول باین بلاغت و فصاحت و جزالت و عذوبت نوشته نشده است و تلامذهٔ آنجناب شروح بسیار بر آن کتاب نوشته اند از آن جمله آقا شیخ مهدی کجوری و آقا سید ابو الحسن تنکابنی ساکن قزوین و غیر ایشان و کتاب نتائج نیز در دو مجلد صغیرین میباشد و رسالهٔ در حجیت ظن که به بسط تمام تألیف فرمود و بسیار خوب نوشته تحقیقات بی اندازه دارد کتاب دلائل الاحکام در شرح شرایع الاسلام که از اول طهارت تا حدود و قصاص نوشته مشتمل بر چندین مجلد آنچه در نزد این فقیر ست طهارت یک مجلد صلوة یک مجلد بزرگ زکوة و خمس یک مجلد جمیع متاجر سه مجلد نکاح یک مجلد طلاق و ظهار و لعان و ایلاء و خلع و مبارات یک مجلد بزرگ غصب یک مجلد صید و ذباحه و اطعمه و اشربه یک مجلد تقیه را بعد از مراجعت از خدمت ایشان نوشته کتاب مشتمل بر فروع بسیار و ادلهٔ بیشمار که در کتب مبسوطهٔ دیگر یافت نه می شود با عبائر فصیحهٔ بلیغهٔ موجزهٔ محرره از نکاح تا آخر میتوانم که ادعا کنم علی سبیل الحقیقة نیز مبنی بر مبالغه که چنین کتاب در تدقیق و تحقیق در فقه نوشته نشده و این فقیر در حین تدریس و تصنیف نکاح و طلاق و خلع و مبارات و ظهار و لعان و ایلاء و اقرار در خدمت ایشان استفاده مینمودم و رسالهٔ فارسیه در طهارت و صوم و صلوة و رسالهٔ عربیه در طهارت و صوم و رساله در مناسک حج و رسالهٔ حرمت غیبت در فروع آن و رسالهٔ در نماز جمعه و میفرمود که من پانصد قاعده از قواعد فقهیه جمع نمودم که قواعد کلیه تألیف نمایم لیکن در کتاب دیات قواعد کلیه چندان ندارد و همه اکثر بر وفق دلیل وارد ست ـ

## در حفظ استاد

و آنجناب را حافظهٔ زیاد بود که هر چه را یک دفعه مرور مینمود حفظ میکرد ولیکن میفرمود که زود از خواطر من میرود و نمیماند و آنجناب را خط خوب بوده در نسخ و شکسته نستعلیق که در هر دو قلم و میفرمود که من دو ورق بیشتر مشق نکرده ام و این کرامات آنجناب ست و میفرمود که من شصت دفعه کتاب قوانین را درس گفته ام ـ

## در ازواج و اولاد

و آنجناب بعد از شریف العلماء مخلفهٔ او را اختیار نمود اما از آن ضعیفه از برای استاد اولاد نشد و از زن دیگر چند دختر داشت که یکی را مرحوم ملا علی محمد خطبه کرد و مستدعی اجابت فرمود و از فضلاء شاگردان استاد بود و در ایام حیوة استاد مرحوم فعات

# در احوالات آقا سید ابراهیم

ونماز جماعت و وعظ و تدریس اشتغال داشت و بعد از وفات استاد مخلفهٔ او را که مخلفهٔ شریف العلماء بود اختیار کرد
کاتدین تدان اما پر طولے نہ کشید کہ بعضے از اہل بلد اخوند ملا علی محمد او را مہانی خواستند و او را مسموم نمودند و از آن
جناب از یک زوجه دو پسر باقی ماند و قلعهٔ سامره باهتمام استاد انجام یافت و هر ساله تنخواهے بسیار از موقوفات
هند میفرستادند که بدستیاری ایشان بفقراء و تعمیر مشاهد مشرفه مصروف مے گشت و امّا در اخلاق آن بزرگوار
بمرتبهٔ بود که توصیف آن از تحریر بیرون ست بلکه این فقیر در میان علماء عرب و عجم نیکوتر از آن بحر قلزم خضم
در اخلاق ندیدم اگر کودکے ممیز چه عامی و چه غیر عامی چه از بجا و چه غیر آنها اگر بر او وارد مے شدند تواضع میکرد
از جاے خود برمیخواست و این احوال در احدے از ابناء روزگار نبود و اگر او را کتره مے گفتند و العیاذ باللہ
فحش میدادند سکوت میفرمود بجدی که مشاهده نمودم که روزے یکی از اعراب که از مریدان سید محمد کاظم رشتی شیخی
بود و میان شیخیه و طبقهٔ فقهاء نهایت منافرت و مباعدت و مشاقه بود و آن عرب در مجمع درس آنجناب حاضر شده و
زبان بهرزه درائی و کتره و فحش باز و خنجر هم بر کمرش بود و پیش می آمد که سید استاد نور الله مضجعه سر بزیر افگنده و
سکوت داشت یکے از سادات خدام بناگاه مطلع گردید آمده و گریبان این ملعون را گرفته که سید استاد فرمود او را
کاری مدار و او را تادیب و سیاست مکن که او مجنون ست آن سید خادم از آن مجلس او را کشید و در صحن مبارک حضرت
سید الشهدا برده و او را انداخت و چوب بسیار باو زد و او را تادیب و سیاست نمود و هرگز در مجلس درس
برای گفتگوی طلاب متغیر نمے شد با اینکه اکثرے مجادله و محاوره و مقاوله میکردند بلکه بقاعده و قانون مناظره
با ایشان منازعه و مشاجره و مباحثه میفرمود و اگر زیادہ وقت او را تلخ مینمود تبسم میفرمود و روی مبارک را از و بر میگردانید
و مے گفت نامربوط مگو زیاده از این تغیر در مجلس درس وغیره هرگز از او مشاهده نکردیم و در این چند سال که در خدمت
آن بزرگوار بودیم دو سه دفعه برای مهمی موعظه فرمود بارشاقت لسان و طلاقت زبان و سلاست بیان با دقایق
تفسیر قرآن ۔

## در حکایت مضحکه که از آن جناب مسموع شد

و از جملهٔ حکایات مضحکه که از آنجناب استماع نمودم اینکه کسے دهقانی را روزگار بآخر کار رسید و وصیت نمود که فلان شخص از مال
من محروم نکنید و صی آن شخص از عالمی از اهالی آن رستاق که باصول فقه مانوس نبود استکشاف از حکم این مسئله نمود
آن عالم در جواب گفت که نظر بقاعده باید موصی له را محروم داشت برای اینکه نفی در نفی موجب اثبات ست که
عبارت از اثبات حرمان باشد و باید چیزی باو نداد از قضا یا بعد از چندی عالمی اصولی بدآن قریه وارد شده این
مسئله را و فتوی ملای سابق و دلیلش را با و اظهار داشتند آن عالم اصولی گفت که جواب صواب آنکه بموصی
الیه چیزی داده باشند و قاعدهٔ نفی در نفی درین مقام جریان ندارد زیرا که الفاظ اقاریر و اوقاف و وصایا را بر فهم

عرف باید حمل نمود و عرفاً در چنین کلام مطلق مفهوم عرفی آن ست که باید بموصی الیه چیزی داد و فهم عرف وارد بر قاعده است ۔

## حکایت مضحکه کردن در مجلس درس گفته شد

حکایت اخرے که در مجلس درس صحبت شد و آن ست که استاد طیب الله تربته وقتی مسئله جواز وطی دبر زوجات را درس میفرمودند و ادله بر جواز ذکرے فرمودند تا استقصاء ادله نمودند از ان پس فرمودند که هر که زیاده بر این دلیلے فکر کرده بیان کند پس ملا علی محمد ترک که یکے از افاضل تلامذهٔ آنجناب بود عرض نمود که من در این باب دلیلی علاوه فکر کرده‌ام آن جناب فرمود کدام ست عرض کرد سیرهٔ علما نیز بر آن استقرار یافته است پس استاد و حاضران بخندیدند ۔ **حکایت** ثالثه زمانی استاد نور الله مرقده در مجلس این مسئله را درس میفرمودند اگر کسے مالی را به کسے بدهد و او را وکیل در انفاق طائفه خاصه کند و این وکیل از ان طائفه باشد آیا جائز ست که خود نیز سهمے بردارد فرمودند که احوط آن ست که خود برندارد مرحوم ملا علی محمد از روے ظرافت و مطایبه عرض کرد که این احتیاط فتوائیست یا علمی آن جناب تبسم فرمود و فرمود که سالبه بانتفاء موضوع ست و همیشه از روی ظرافت در تشنیع بر مفاتیح فیض اخباری میفرمود که او سمّاه بمختصر المسالک الکان اولے مرادش آنکه مفاتیح جز مطالب مسالک چیزی ندارد و همیشه میفرمود که اجتهاد بر سه گونه ست یکے آنکه در میان مسئله رفته اقوال و شهرت و اجماع را تحصیل کرده از آن پس استدلال اقوال را بیان نموده و یکے از آنها را اختیار نموده و مسئله را تمام می نماید دوم اینکه استقصاء ادله و جرح و تعدیل دلیل بیش از پیش نماید و قدری از فروع هم ذکر کند سوم اینکه قواعد کلیه را که مسئله بر آن مبتنی ست به نحو اتم تحریر و تقریر کند و در ادله آن قدر گفتگو شود که فتوی را علمی یا قریب بعلم کند و آن قدر فروع ذکر کند که بے نهایت باشد و تضعیف دلیل مقابل بنحوی کند که قریب به بدیهی البطلان باشد و آقا سید علی طباطبائی شرح کبیر را بر نهج اول نوشته مولف کتاب گوید که مراد استاد آن نیست که صاحب ریاض زیاده از اول درجات اجتهاد مرتبهٔ نداشت بلکه مرادش اینکه ریاض که شرح کبیر ست بسلک اوّل درجهٔ اجتهاد ست والا جناب آقا سید علی اعلی الله درجته استاد المجتهدین ست و عالم عیلم و قلزم خضم ست چنانکه در ترجمهٔ آن جناب خواهد آمد و مخفی نماناد که یکے از براهین تقلید اعلم که بدان رفته ایم و رسالهٔ مفرده در تقلید اعلم نوشته ایم آنکه مشارب فقها در مقدمات اجتهاد و اصول و این درجات متقدمه اختلاف دارد بلکه هر کسے در یکی از آنها مهارت دارد و یکے عربیت او بیش و یکے اکمل در رجال و یکے در اصول و یکی در ادلهٔ لفظیه و یکی در عقلیه و یکے در درجات متقدمه و یکے در عبادات و یکے در معاملات پس شخصی باشد که در همه فقه و مقدمات آن و در همهٔ این مشارب اعلم باشد

از روے انصاف مفقود است ۔

## در اجازت سید استاد که برای مؤلف نوشته اند

وجناب سید اول کسی ست که تصدیق برای اجتهاد این فقیر نوشته اند اما اجازهٔ روایتی نه نوشته ومن هم از او خواهش ننمودم
اگرچه بالالتزام دلالت بر اجازهٔ روایت هم دارد ومستحسن اینکه اجازه و تصدیق آن جناب را بعین عبارتش تحریر نمایم تا از جودت
تقریر وحسن تحریر وفصاحت وبلاغت وجزالت وسلاست وعذوبت کلام آن نحریر وعالم خبیر وحسن وثوق واشفاق و
الطاف او بالنسبه باین فقیر آگاه واز استماع ومطالعهٔ دُرر منثورهٔ آن بزرگوار مستفید گردند وهذه عبارته

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین الحمد لله الذی من علینا بالاهتدا بشریعة خاتم الانبیا وارشدنا بارشاد
الاوصیا واحدا بعد واحد الی حضرت سیدنا ومولانا قایم الامنا صلوة الله علیهم الی یوم الجزا ثم فی زمن الغیبة امرنا
باتباع العلما الذین فضل مدادهم علی دماء الشهدا اما بعد فالذی یهم بیانه ولا ینبغی ستره وکتمانه هو ان جناب
العالم العامل والفاضل الکامل بحر الحقایق کنز الدقایق منبع الافاضات وینبوع الفیوضات معدن المنطوق والمفهوم
ومخزن المنثور والمنظوم المحقق فی الفروع والاصول والمدقق فی المعقول والمنقول وحید زمانه وفرید اوانه علامة
العلما الاعلام ونخبة الفضلا الکرام ذو الفضل العظیم والطبع السلیم والفهم المستقیم حاوی المحامد والمآثر وجامع المکارم و
المفاخر ولدنا العزیز الروحانی جناب الآقا میرزا محمد التنکابنی متع الله الانام بفضله وارشاده وارشدهم بهدایته واسعاده
قد استغرب عن الاهل والاوطان وحضر لدی برهة من الزمان وبرهة من الاوان وبذل مجهوده فی تحصیل العلوم وتکمیل الآداب
والرسوم واتعب فکره فی تحصیل المراتب العلیة وتالیف المسائل الفقهیة وتصنیف الکتب والرسائل الاصولیة مشتملة
علی المنظوم والمنثور فی کمال الفصاحت وغایت البلاغت کانها الدرر المنثورة واللآلی المنظومة المشهورة حاویة
لغرر الفوائد ودرر العوائد فلله دره وقدس سره حیث سلک فی تالیفها مسالک اولی الالباب ولاحظ فیها فوائد الایجاز
والاطناب فی جمیع الابواب مع ما یناسب من ذکر الفوائد المهمة والقواعد المحکمة وتوضیح الفروع المبهمة وکثیر من التحقیقات
الانیقة والتدقیقات الرشیقة وادق نظره فی دفع الایرادات الفاسدة المخلة علی ما تقتضیه الضوابط والادلة وفاق
قرانه الاجلة فاجاد ما انتجته نتایج افکاره ونعم ما افاد من الضوابط بدقایق انظاره فی مسائل الحلال والحرام المستنبطة
من دلائل الاحکام حقیق ان ینتفع بها السالک والداخل والواسطة والواصل فهنیئا لذلک الجناب المستطاب
حیث بلغ مرتبة الاستنباط ودرجة الاجتهاد مؤیدا بالتائیدات الابدیة والتوفیقات السرمدیة واعانة القوة القدسیة
التی هی من اعظم الشرایط واقوم الوسائل والوسایط ونسئل الله تعالی له بدوام التائید کما یلیق ویجعل له التوفیق
خیر رفیق حتی یکون مرجعا للمسلمین ومنارا یهتدی به اهل الملة والدین وان لا ینسانی فی الخلوات ومظان الاجابات
من صالح الدعوات انه قاضی الحاجات وولی الخیرات انتهی کلام السید الاستاد بدانکه در زمانی که در عتبات
عالیات بودیم سید استاد سرآمد علمای آن بلاد و مرجع کلیه عباد بود و در آن زمان در نجف اشرف در مجلس درس

مرحوم شیخ محمد حسن رحمة الله صاحب جواهر الکلام شصت هفتاد نفر می نشستند و در مجلس درس مرحوم شیخ مرتضی تا شصت نفر
تقریباً جمع میشدند اشتهار مرحوم استاد زیاده از دیگران بوده از قضایای اتفاقیه از شیراز شخصی وفات نموده و مبلغ چهار هزار تومان
از بابت ثلث حسب الوصیت خدمت سید استاد آوردند مرحوم شیخ محمد حسن از نجف بخانه سید استاد وارد و گفت تا سهم من
ندهی نخواهم از اینجا بیرون رفت پس استاد مبلغ چهار صد تومان تسلیم او نمود و پس از مرحوم حجة الاسلام رساله مرحوم استاد
را در قزوین چاپ زدند کفایت همان شهر نه کرد و دوباره همان رساله را بچاپ انداختند در میان چاپ آنجناب وفات یافت
پس از وفات آن بزرگوار مرحوم شیخ محمد حسن نجفی اعلی الله مقامه علم اشتهار برافراخت و از جمله وقایع اینکه مرحوم شیخ محمد حسن
در بدو امر احکام مرحوم استاد را امضاء نمی نمود تا اینکه شاگردان آنجناب در خدمت شیخ محمد حسن آمد و رفت کردند و شیخ تصدیق کرد
و این از غرایب روزگار است با اینکه اصول و رجال و عربیت استاد مسلماً زیاده از شیخ بوده بلکه فقاهت آن بزرگوار و ورع
و تقوای او بیش از شیخ بوده و شاید بر شیخ آگاهی از احوال استاد در بدو امر نبود والله العالم۔

## در زهد استاد

مراتب زهد استاد اینکه با رسیدن تنخواه هند بدست او که زیاده از بیست هزار تومان بود و باوجود رسیدن وجوه بسیار
از ایران و عربستان بدست او بسیار فقیر بود جز گذران یومیه نهایت قناعت چیزی نداشت و دولتی جمع ننمود در زمان ضیاء
السلطنه که یکی از صبایای خاقان مغفور فتحعلیشاه بود و نهایت مشهوره در کمال و مال و جمال بوده و فتحعلیشاه از مرحوم آخوند
ملا حسن یزدی صاحب مهیج الاحزان خواهش نمود که ضیاء السلطنه را بفرزند آخوند تزویج نماید آخوند قبول نکرد و متعذر آن شد
که ما رعایا قابل آن نیستیم که بنات سلاطین در خانهای ما باشند چنانچه معروف است که فاضل قمی صاحب قوانین را پسری بود
و مرحوم فتح علی شاه خواهش نمود که یکی از صبایای خود را به پسر میرزا داده باشند بعد از انقضاء مجلس میرزا از خدای تعالی خواست
که اگر باید شاهزاده بمزاوجت پسر من در آید پس پسرم را مرگ ده بعد از انجام دعاء پسر میرزا در میان حوض خانه غرق شده وفات
یافت مجملاً بعد از فتح علی شاه ضیاء السلطنه بعتبات عالیات عرش درجات رفت اولاً در نزد مرحوم آقا سید محمد مهدی
پسر آقا سید علی طباطبائی فرستاد که مرا اختیار کن سید امتناع نمود و جواب گفت و مسئولش بحیّز قبول موصول نشد و آقا سید
مهدی از ازهد زهاد روزگار بود از آن پس شاهزاده ضیاء السلطنه از شیخ محمد حسین صاحب فصول خواهش مزاوجت نمود شیخ
نیز قبول نفرمود ثالثاً در خدمت سید استاد کس فرستاد و خواهش مناکحت و مواصلت نمود استاد در جواب فرمود که مخارج شما
شاهزادگان بسیار است و ما را جز فقر و فاقه حاصلی نیست و از عهده مخارج شما نتوانیم که برآئیم شاهزاده دگربار کس فرستاد
که من از شما هیچ مخارج مطالبه نمی کنیم بلکه خرج شما و عیال شما هم با من باشد آن جناب در جواب گفت که مرا عیال و زن
و فرزند است که در حال عسر و فقر با ما بسر برند و لازم بمواصلت شما آنکه از ایشان چشم بپوشم و این قبیح است شاهزاده
دگربار کس فرستاد که شما در نزد عیال خود منزل داشته منظور آنکه اسم شما بر من باشد سید استاد امتناع نموده بالکلیه اظهار

یاس او نمود —

## در فتاوای غریبهٔ استاد

واز جملهٔ فتاوای غریبهٔ استاد اینکه در کتاب صوم از دلائل الاحکام نوشته است که در ابطال دخان صوم را دو وجه است اظهر اینکه و در حاشیهٔ منه نوشته است که دخان مبطل صوم نیست ومؤلف چون کتاب صوم و دلائل استاد را استنساخ نموده و باین مقام رسیدم خدمت آن جناب اعلی الله مقامه مشرف شدم وعرض کردم که شما کشیدن غلیان را مفطر صوم میدانید آنجناب فرمود که من چنین فتوای نداده ام عرض کردم که اگرچه در کتاب دلایل در مفطر بودن دخان صوم را توقف فرموده اید لیکن در حاشیهٔ منه نوشته اید که اظهر عدم مفطر بودن دخان ست آن جناب فرمود که مقتضای دلیل را نوشته ام لیکن فتوای بآن نداده ام وراضی بر آن نیستم که کسی این فتوای را نسبت بمن دهد —

## کراماتِ سیّد استاد

واما کرامات آن جناب پس آن بسیارست از جملهٔ آنها حکایت خواب دیدن صدیقهٔ کبری ست که قلم ودوات بدست او داد و فرمود که فقه بنویس چنانکه گزشت — واز جملهٔ کرامات آن جناب آن ست که برای رساله نوشتن استخاره نمود این آیه برآمد دِينًا قِيَمًا مِّلَّةَ اِبْرٰهِيْمَ حَنِيْفًا ط چنانکه سبق ذکر یافت — واز جملهٔ کرامات آن جناب چیزی ست که در السنهٔ بسیار و در امصار در غایت اشتهارست که اهل بلاد هندوستان بآن بزرگوار عریضه نگار شدند که برای ما رسالهٔ ارسال فرموده که تقلید شما نمائیم آن جناب رساله با مراسلجات بهندوستان ارمغان وارسال داشت حاملین رساله در کشتی نشسته چون بوسط دریا رسیدند باد مخالف وزیدن گرفت وآب بموج درآمد نزدیک بآن شد که کشتی واهول وسکان یکسر غریق لجهٔ فنا شوند پس اسباب واحمال واثقال را در آب ریختند تا کشتی سبکبار واز باد مخالف باو آزاری وارد نیاید وآن خورجین که رساله ومراسلجات در آن بود آن نیز در آب انداخته شد پس سکان کشتی بهند رسیدند و ماجری را برای سکنهٔ هند حکایت داشتند بار دیگر اهل هند عریضه نگار بخدمت آن بزرگوار گشتند که رساله ومراسلجات را بآب انداخته اند بار دیگر مجدداً رساله ارسال فرمائید آن جناب مجدداً درین خیال شد که نسخهٔ دیگر را نساخ استنساخ کرده بار دیگر به هند فرستاده باشد پس چندی نوشتجات از اهل هند رسید که مراسلجات شما با رساله بصحت وسلامت بما رسید تفصیل این اجمال اینکه روزی بعزم تفرج بکنار دریا رسیدیم دیدیم که حیوانی غریب از حیوانات دریا افتاده ومرده وشکم او ورم کرده شکم او را شگافتیم دیدیم که خورجینی در میان شکم او ست سر خورجین را شگافتیم دیدیم که رساله ومراسلجات شما همه در آن ست وهیچ آفتی بآنها نرسیده وهیچ سیاه نه شده وآب در آنها تاثیر نه کرده بود

**واز جمله** کرامات ظاهرهٔ باهرهٔ آن بزرگوار آن ست که یکی از تلامذهٔ آنجناب میرزا محسن اردبیلی بوده که در زمان از مشاهیر آنجا بوده است و در مجلس درس سخن بسیار میگفت که نافع آن مانند اکسیر وجماعت تراک غالبًا نطق

الطلب می‌باشند روزی با استاد محاجه کرد استاد هرچه در جواب اصرار کرد او جز انکار کاری نکرد استاد گفت نام مربوط مگو میرزا محمد حسن گفت نام مربوط مے شنوم آنجناب سکوت فرمود پس از انقضاء مجلس درس میرزا محمد حسن بمنزل مراجعت کرد و منزل بالاخانه و فوقانی درجات داشته همین که خواست از پله بالا رود کمرش بی اختیار بدرد آمد هرچند معالجه کرد سود مند نشد پس از فوت استاد نذر کرد که بزیارت کربلا آید فائده نه بخشید و برای پسر استاد مستمری قرار داد و هر ساله خدمات کثیره برای بازماندگان استاد مینمود و بزیارت بیت الله رفت علاج نشد اکنون بهمان مرض گرفتار است **و از جمله** کرامات آنجناب اینکه در آن از منه سید ابراهیم نام زعفرانی در کربلا از رؤساء اشرار آن دیار و همیشه از خدمت سلطان آن امصار در مقام انکار و جناب استاد نیز از شرارت آن شریر در آزار بحدیکه کاسهٔ آب را در مجلس استاد بر زمین زد و شکست و مال فقراء و تنخواه هند را خود مطالبه از استاد داشت که گرفته صرف خود نماید و در آن مجلس شیخ محمد بن شیخ علی بن شیخ جعفر حضور داشت و شطب مے کشید پس شطب خود را بجهت سوء ادب با براهیم زعفرانی بر سر آورد به نحویکه شطب شکست پس بعد از زمانی پاشاء بغداد با اهل عناد بر آن شقاوت بنیاد غلبه کرد و روزی آن ظالم را با زنجیر برائے مهمی مجلس استاد حاضر نمودند و از بغداد حکم شد که در آن مجلس نه نشیند و دریک ساعت بیشتر در خدمت سید استاد نماند پس پاپی استاد را بوسید استاد او را نشانید و مهم او را انجاح فرمود و از این قبیل کرامت بغیر آنچه مذکور شد حقیر خود مشاهده نمودم — کرامت دیگر اینکه زمانے که آنجناب در نجف اشرف بودند در مجلس شیخ علی نجانه می شدند در خواب دیدند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با او امر فرمودند که باید بکربلا رفته باشی آنجناب بملاحظه مسئله عدم حجیت رؤیا امتثال نه کردند پس دفعه دوم باز همان خواب را دیدند و حضرت امیر علیه السلام فرمودند که خواب اول تو صدق بوده و نحو تغیری هم فرمودند پس آنجناب باز مسامحه داشتند پس دفعهٔ ثالثه باز حضرت امیر را بخواب دیدند که حکم فرمودند که باید بکربلا رفته و در آنجا اقامه نمائی پس آنجناب امتثال کرده بکربلا آمدند و در آنجا اقامه فرمودند — از آنجمله یکے از سادات از تلامذهٔ استاد با اشرار کربلا مناسبت و موانست داشت و او را علم کردند و مجلس درس برائے او مهیا ساختند و مردم را باکراه بدرس او مے بردند جناب استاد او را هم خواستند که شما هم به مجلس درس او حاضر شوید آنجناب اجابت فرمود و متعذر آن شد که صبحها مر مجلس درس ست و فرصت نه مے شود پس کار را بر او تنگ ساختند آنجناب بعزم زیارت کاظمین علیهم السلام و تعمیر سامره بکاظمین رفت از آن پس پاشاه بغداد بعزم محاصره و تسخیر کربلا با عساکر زیاد حرکت نموده در همان آوان این حقیر در بالای سر مرقد مطهر جناب حضرت سید الشهداء استخاره نمودم که حرکت نکنم و در همان جا بمانم این آیه آمد ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها الخ و اسباب حرکت هم موجود نبود از افاضات امام بلا فاصله خرجے فراهم آمد و حرکت بجانب کاظمین علیهما السلام نمودم و در اندک زمانے پاشا و بر کربلا غالب و نهب و اسر و قتل کرد و اشرار را گرفته مقید و مغلول بجانب بغداد

آوردند و من در آن روز برای مهمی با جمعی از طلاب بغداد رفته در بغداد کهنه اسراء را میبردند و آن سید را که تلمیذ استاد بود و مدرس شده بود و خواهش حضور استاد در مجلس درس می نمود با زنجیر در گردن و بازو بسته و سر برهنه از بغداد کهنه میگذرانیدند که به بغداد تازه ببرند و در مورد سیاست و قتل درآید پس آن سید مدرس یکی از طلاب را شناخته گفت خدمت استاد عرض دار که اگر من بد کرده ام شما عفو و اغماض فرموده مرا از قتل نجات دهید استاد علیه الرحمه بلا فاصله به تجار بغداد نوشت که تنخواه مایه بگذارید و سید را بخرید و من هم آن تنخواه را بشما رد می کنم پس تجار نزد پادشاه رفتند و استاد هم رقعهٔ به پادشاه نوشت که سید را به من بفروشید پادشاه در جواب استاد عریضهٔ کرد که سید را بشما بخشیدم و از قتل او درگذشتم ولیکن لامحاله باید او را باسلامبول بفرستم که خوانکار او را دیده ولیکن من متعهدم که او را سیاست نکند پس او را باسلامبول فرستادند و پادشاه توسط کرد خوانکار از قتل او درگذشت و او را مرخص کرد. مقصود آنکه این از الطاف الهیه و کرامت آنجناب بود که سید نهایت هتک حرمت او نمود خداوند عالم بلا فاصله او را در معرض قتل درآورد و محتاج باستاد شد استاد او را نجات داد.

## در غرایب حکایات و روایات مسموعه از استاد

و از جمله حکایات غریبه مسموعه از استاد اینکه روزی در خدمت آن بزرگوار از بیان گهربار درر نثارش استفاضه مینمودم و سخن از بزرگی ماهی در آمد استاد رحمه الله تربته نورا فرمود که حضرت آفریدگار در توریت بحضرت کلیم خطاب فرموده که من در دریا یک ماهی خلق کرده ام و هر روز سه ماهی غذای آن قرار داده ام که درازی هر یک از آن سه ماهی سه ماه راه است از آن پس استاد فرمود که حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام من الملک المنان چون با عساکر ظفر مآثر و جنود نامعدود بکنار دریای محیط به بسیط زمین سست رسید کسی از لشکریان خواست که تواند از طرف و منتهای آن دریا اطلاع یابد و خبری رساند پس مرغ کوچکی آمد که هر روز یکدانه گندم غذای او بود و هر روز یکسال راه طیران می نمود پس سه دانه گندم همراه او نمودند و او را روانه ساختند روز اول آن مرغ فلک آشیان در طیران آمد وقت شام تلی در میان آن دریای بی پایان پدیدار و عیان گردید آن مرغ در بالای آن تل مکان و یک دانهٔ گندم را خورده چون شام تمام و صبح صادق نمایان شد آن مرغ پرواز و بساز و باز مسافرت دمساز گشت آن روز را نیز تا بانجام طی مسافت نمود روز سوم آن مرغ باز بپرواز آمد و آن روز را هم مقدار یک سال مسافت طی نمود که من البدو الی الختام مسافت سه ساله راه طی شد پس باز تلی بنظر درآورد و بر بالای او آن شب را اقامه نمود و دانهٔ سوم آن گندم را خورده آن شب را ماند تا روز بروز و خورشید رخشنده ظهور نمود آن مرغ در حیرت افتاد که هنوز مسافت آن دریا انجام نه پذیرفت و قوت لایموت فوت شد اکنون نه قدرت بر رفتن ست و نه همت بر رجعت بناگاه ماهی سر از آب برآورد و بقدرت پروردگار با آن مرغ بمکالمه آمد که سبب حیرت تو چیست مرغ کیفیت آن مقام را من البدو الی الختام تمام بیان کرد. ماهی گفت که این سه روز که سه سال راه طی کردی آن تل اول که در روز

اول قرار گرفتی بالاے ذنب من بود وآن تل دوم که در روز دوم آمدگاه تو شد بالاے کمر من بود واین تل سوم که اکنون نشیمن تست بالاے سر من ست ـ ومن از خوف ماهیهائے که در وسط این دریا میباشند جرئت آن ندارم که بمیان دریا بروم زیراکه مرا بلع مے نمایند لهذا من در کنار دریا منزل گرفته ام پس ترا چگونه توانائی آن ست که مسافت این بحر را طی نمائی اکنون مراجعت کن وکیفیت احوال را بعرض حضرت سلیمان علی نبینا وآله واصحابه وعلیهم السلام برسان آن مرغ گفت که مرا قدرت بر رجعت نیست آن ماهی گفت که من در همین ساعت ترا بسهولت بساحل این دریا میرسانم پس آن ماهی حرکت کرده سر خود را بجانب ساحل برده آن مرغ پرواز نمود وبخدمت حضرت سلیمان علی نبینا وعلیه السلام آمد وانچه واقع شده بود بعرض آنجناب رسانید ـ

## واقعهٔ که بمیان استاد وشیخ محمد حسین روے نمود

واقعهٔ که میان شیخ محمد حسین صاحب فصول واستاد بوقوع پیوست اجمالش اینکه کسے نکاحے کرد وامر منجر بمشاجره ومنازعه بین المتناکحین انجامید پس سید استاد الجنة مثواه حکم ببطلان آن نکاح نمود برائے اینکه منکوحه رشیده نبود وشیخ محمد حسین حکم بصحت نمود وآن منازعه بطول انجامید تا اینکه امر منجر بفقهاء نجف شد پس شیخ علی محقق ثالث خلف شیخ جعفر نجفی به تقویت استاد وحکم ببطلان آن عقد نمود وسائر فقهاء نجف نیز متابعت کردند وامر فیصل یافت واستاد در سنه ۱۲۶۲ از ناخوشی وبا وفات یافت پس اهل کربلا جنازه اش را در کوچه ها گردانیدند همه سینه زنان ومرثیه خوانان با گریبانهای چاک آنجناب را در جنب صحن در بقعهٔ مخصوصه نزدیک بخانه اش دفن نمودند واین فقیر در منظومهٔ علم درایه که مسماة بمنبع الاحکام ودارائے قواعد کلیهٔ رجالیه ست گفته ام شیخ اجازتی هو الاستاد ولی الی جنابه استناد السید المشهور فی الامصار کالشمس فی رابعة النهار الموسوی سید الفحول محقق الفروع والاصول سیدنا استادنا ابراهیم عامله بالکرم العمیم مدفنه فی ارض کرب والبلاء وهو شهید اذ توفی بالوباء وکان فی مدرسه سبعمأة من فضلاء وفحول طلبته تالیفه ضوابط الاصول نتائج دلائل المنقول وظاهر اینکه عمر شریف آنجناب قریب بشصت سال باشد واز جمله استدلالات غریبه اینکه استاد در کتاب وصایاے از دلائل در مسئلهٔ اینکه عدالت در وصی شرط نیست بفعل مسلم بن عقیل تمسک جسته که عمر سعد را وصی ساخته وفعل مسلم محمول بر صحت ست وقول باینکه عمر بن سعد عادل بوده بطلانش بدیهی ست وقول باینکه مسلم علم بفسق او نداشت اغرب ست زیراکه همان انحصار نکردن عمر از مسلم با اینکه نایب خاص بود موجب ارتداد ست باینکه عمر به یزید نوشت که مسلم کوفه را مغشوش کرد وکوفه از دست تو در رفت وقول باینکه مسئله مسلم اشتراط عدالت را نمیدانست آن هم از اغرب غرایب ست وفرقے مابین اختیار واضطرار نیست واز غرایب استدلالات اینکه استاد در رد بر قول بعموم منزله رضاع در نکاح دلایل استدلال کرد بقوله تعالی وَبَنَاتِ عَمِّكَ پس دختر عموی پیغمبر بر پیغمبر حلال ست بنص آیه وبنا بر عموم منزله باید دختر عموها بمنزله برادر زاده پیغمبر صلعم

باشند چه پیغمبر با حمزه شیر خورده و دخترهاے برادران حمزه برادرزادهٔ پیغمبر مے شوند پس باید حرام شوند با اینکه بنص آیهٔ شریفه حلال میباشند انتهے کلام الاستاد اگر گوئی این سخن در دختر حمزه نیز جاری ست چه او حقیقةً برادرزادهٔ رضاعی پیغمبر ست پس باید بر پیغمبر حرام باشد با اینکه نص آیه دلالت بر حرمت میکند جواب گوئیم دختر حمزه بعموم یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب بیرون رفت پس ادلهٔ رضاع دختر حمزه را تخصیص داده اند واگر گوئی که دلیل رضاع با آیه نسبت ایشان عموم من وجه است چه حلیت دختر عم اعم از ان ست که رضاعی درمیان باشد یا نه وادلهٔ رضاع دلالت بر حرمت خویشان رضاعی دارند چه دختر عمو باشد یا نه پس نسبت عموم من وجه است وتخصیص دادن احداز عامین من وجه را بر دیگرے ترجیح بلا مرجح وخلاف محاورات عرفیه وخلاف دیدن فقهاء ست جواب گوئیم که نسبت اگرچه عموم من وجه ست لیکن اگر احداز عامین من وجه اقل مورد باشد بمنزلهٔ اخص مطلق خواهد بود ومخصص عام دیگرے شود ونظراً الے العرف وطریقة الفقهاء وشکے نیست که موارد رضاع درغایت قلت وبنات عم درغایت کثرت ست پس ادلهٔ رضاع مخصص بنات عم خواهد بود وتحقیق در مقام اینکه در محرمات رضاعیه باید عنوان رضاع را عنوان نسب قرار داد از ان پس حکم بر حرمت نمود مثلاً در نسب فرموده واخواتکم خواهران شما بر شما حرامند پس باید در رضاع نیز چنین عنوان قرار داد که اخواتکم من الرضاعة فلذا اگر برادر زید با کسے شیر خورد دختر مرضعه بر برادر زید حرام مے شود زیرا که خواهر رضاعی اوست واخواتکم من الرضاعة بر او صادق ست ولیکن آن دختر بر زید حرام نخواهد بود زیرا که آن دختر خواهر رضاعی زید نیست بلکه خواهر رضاعی برادر زید ست و در نسب انچه حرام بود اخواتکم بود نه اخوات اخیکم واین دختر خواهر رضاعی برادر زید ست نه خواهر رضاعی زید وخواهر برادر در نسب حرام نیست و در صورتیکه خواهر خود شخص نباشد پس در رضاعم خواهر برادر حرام نه مے شود مگر در صورتیکه خواهر رضاعی خود شخص هم باشد واز جمله غرایب استدلالات چیزی ست که شیخ محمد حسن در جواهر الکلام در مسئلهٔ جواز مصارعه وکشتی گرفتن تمسک نموده بفعل حسنین علیهم السلام که با یکدیگر کشتی گرفتند در محضر پیغمبر صلوة الله وسلام علیه وامام در صغر وکبر هرگز حرام از او صادر نه مے شد سیما تقریر پیغمبر صلی الله علیه وسلم هم بوده پس باید کشتی گرفتن هم جائز باشد پس تامل کن والله العالم۔

## حاجی ملا محمد تقی برغانی ملقب به شهید ثالث

حاجے ملا محمد تقی بن محمد البرغانی القزوینی عالم عامل وفقیه عادل وجامع مجامع وجوامع علوم اکامل افاضل اماثل نحریر فاضل باذل مولد آنجناب در برغان که از قراء دار الخلافه طهران ست ومسکنش ومدفنش در دار السلطنه قزوین وایشان سه برادر بودند حاجی ملا محمد تقی که برادر بزرگ بود وحاجے ملا محمد صالح برادر وسط وهر دو فقیه

و حاجی ملا علی برادر کوچک که او از شاگردان شیخ احمد احسائی بوده و در زمان واقعه میرعلی محمد باب او نیز میل بباب داشته و در حق وعظ مرده باب حاضر میشد و پدر ایشان در نهایت تقدس و تقوی بوده مرحوم حاجی ملا محمد صالح مے گفت که پدرم در خواب دید که پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم در جائے نشسته علما در خدمت آن بزرگوار نشسته اند و بر همه مقدم تر ابن فهد علیه الرحمه نشسته است پس پدرم در مقام تعجب بر آمد که این همه علما با اشتهار ایشان چگونه پست تر از ابن فهد و موخر تر در جلوس شده اند با اینکه ابن فهد را در نزد اعیان علمای اعلام اشتهار و اهمیتی نیست پس از رسول خدا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم از سر آن استفسار نمود رسول خدا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود که سبب آن است که بقیه از علماء حاضرین اگر مال فقراء در نزد ایشان بود و فقراء مے آمدند و درخواست احسانے میکردند ایشان از مال فقرا بفقراء میدادند و اگر مالے از فقراء در نزد ایشان نبود جواب میکردند لیکن ابن فهد کسی بود که هرگز فقراء را از نزد خود محروم نمیکرد اگر از مال فقراء در نزد او بود بایشان میداد و اگر نبود از مال خود بدل مے کرد لهذا استحقاق این مرتبه و این مکان و تقدم بر علما او را حاصل شد و حاجی ملا محمد تقی خود برای این فقیر بیان فرمود که در بدو تحصیل در قزوین تحصیل مے نمودم از آن پس به بلده طیبه قم گزارم شد و در آنجا در مجلس درس فاضل قمی صاحب قوانین حاضر شدم و آن درس مرا پسند نیفتاد پس باصفهان رفتم و در خدمت علمای آنجا به تحصیل علوم دینیه مشغول گردیدم و غالباً در علم حکمت اشتغال داشته ام و شواهد ربوبیه را که از تصانیف ملا صدری ست درس میگفتم از آن پس بعتبات عالیات مشرف و در مجلس درس عالم علیم و یم قلزم حضرت آقا سید علی بن سید محمد طباطبائی صاحب ریاض که شرح کبیر ست حاضر شدم۔

## اصل تدریس حاجی ملا محمد تقی بدواً و ختماً

روز اوّل آن جناب در مسئله نسخ وجوب و عدم بقاء جواز تدریس میفرمود من او را نقض بشجرهٔ مقطوعه نمودم که فصل رفت و جنس باقی ماند ناگاه جوانی غیر ملتحی در نزد سید نشسته بود او با من به تکلم در آمد بنهایت فصاحت و بلاغت و طلاقت لسان پس نزدیک بآن شد که مرا ملزم کند و من نمیتوانستم که از عهدهٔ او برآیم و با او مقاومت کنم پس متغیر شدم و گفتم ای طفل چرا نامربوط میگوئی پس جناب آقا سید علی اعلی اللہ درجته بمن تغیر فرمود و گفت سخنان ربّی با او موافق قاعده تکلم کن او اگرچه بچه است اما شیر بچه است پس از نسب آن جوان سؤال کردم گفتند که او آقا سید مهدی فرزند دلبند و خلف باشرف آقا سید علی ست پس من سکوت نمودم مجملاً شهید ثالث نماز جمعه میخواند و خطبه ادا مے کرد در نهایت فصاحت و جودت تقریر و در موعظه گوی سبق از مضمار واعظین آن اعصار ربوده موعظه او در نهایت فصاحت و بلاغت و سلاست و جزالت و عذوبت و ملاحت و مؤثر در قلوب و حکایات عجیبه نقل مے فرمود و در گریه زدن بمصیبت حضرت خامس آل عبا متبکر بوده و سخنان علمیه و مسائل اعتقادیه بعنوان میفرمود و آیات بسیار را تفسیر و تاویل بر وجه اتم و اکمل بیان میکرد و در مجلس وعظ او علما و طلاب بسیار می نشستند

و تقریرات وعظ او را مے نوشتند۔

## در وصف عبادت شهید ثالث

عبادت آن جناب قدس سرهٔ بدآن نحو بود که از نصف شب علی الدوام تا طلوع صبح صادق به مسجد خود میرفت و بمناجات و ادعیه و تضرع و زاری و بیقراری و گریه و ناله اشتغال داشت و مناجات خمسه عشر را از حفظ می‌خواند و براین سجیه و شیوهٔ سنیه استمرار داشت تا همان شب که شربت شهادت نوشید و مکرر در میان زمستان دیدند که آن جناب در پشت بام مسجد خود در عین شدت آمدن برف در نیمه شب پوستینی بر دوش و عمامه بر سر مشغول بتضرع و مناجات بود و ایستاده و دستها را بآسمان برداشته تا اینکه برف قامت مبارکش را سراسر از پای تا سر سفید و پوشانیده بود۔ و مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی نیز مے فرمود که برادر کوچک او حاجی ملا علی در ایام تحصیل نیز همیشه شبها مے گریست و به گردن خود زنجیرے انداخت و بر سر زنجیر میخ بود که بزمین مے کوبید و تا صبح مشغول عبادت بود اما چه فائده که در آخر امر از مریدان ملا علی محمد باب شد۔

و از جملهٔ وقایع که از آنجناب مسموع شد اینکه روزے در کتابخانهٔ آنجناب خدمت ایشان شرف یاب شدم و مجلس خالی از اغیار بود من از ایشان سؤال کردم که در میان کتب فقهیه کدام یک بهتر میباشد آنجناب در جواب تذکرهٔ علامه اعلی الله مقامه را ترجیح داد پس از کیفیت سید استاد و تالیف و احوالش استفسار فرمود من در جواب گفتم که فهم ایشان و تدقیق و تحقیق بے نظیر و تالیف ایشان در نهایت وثاقت و رشاقت و متانت هست آن جناب فرمود که من ایشان را در سفر جهاد در خدمت مرحوم آقا سید محمد دیدم روزی جناب سید هنوز غیر ملتحی بود از مرحوم آقا سید سؤالے کرد و آقا سید محمد در مقام جواب برآمد و آقا سید ابراهیم با نهایت وقت تکلم مے نمود پس او را نهایت صاحب فهم یافتم پس شهید ثالث از تالیفات من سؤال کرد من تفصیل فهرست تالیفات خود را باو عرضه داشتم آنجناب فرمود که توفیق خدا تعالی ترا رفیق شده که در این سن کم و زمان اندک موفق باین تالیفات شدی و هر مؤلفی را مالیخولیائے ضرورست که وا امیدارد او را بتالیف و نمیگزارد که بیکار باشد۔ و اجتهاد را هم مالیخولیائیست که او را وامیدارد باجتهاد بلکه هر کاری را مالیخولیائی ضرورست۔ و سلطنت را هم مالیخولیائی ست که اگر آن مالیخولیا نباشد سلطنت انجام نمے گیرد۔ و آقا محمد خان شش هفت برادر داشت و در بدو امر در استرآباد روزی برادران اتفاق کردند و یکے از خودشان را بسلطنت برداشتند و در مقام انتظام شهر برآمدند و مرحوم آقا محمد خان را بحضور نخواستند چون شب در آمد همه برادران در یکجا جمع شده در مقام مشورت کار فردا برآمدند که ناگاه آقا محمد خان برادر اکبر و از مادر با ایشان جدا شده بود با یک نفر پیش خدمت مجلس ایشان حاضر و مشغول نشست و به برادران گفت که شنیدم امروز شما اجماع کرده و یک برادر را به سلطنت نصب کردید

واین یا زنده بودن من جمع نه میشود بلکه سلطنت باید بنام نامی من باشد اگر تمکین مے کنید بسیار خوب والا صباح میان من وشما منازعه ومحاربه خواهد شد واین مجادله باعث تمامی طرفین ست آن وقت امر سلطنت بر هیچ یک نخواهد قرار گرفت پس اگر تمکین نخواهید بر من نمود امشب به تنهائی آمده ام که مرا در خلوت کشته باشید وصباح مقابل ومنازعی ندارید وامر سلطنت بر شما خواهد استقرار یافت برادران در تأمل وتفکر شدند دیدند کشتن برادران هم برادر بزرگ آنهم بے منازعه وبسلطنت موهومه که هنوز استقراری نیافته در قوه کسی نیست پس همه متفق الرای آقا محمد خان را بسلطنت نصب نمودند وکمر انقیاد ورا بر بستند پس شهید ثالث فرمود که در آقا محمد خان مالیخولیای سلطنت بود ودر دیگران نبود واو بسلطنت رسید ودیگران نرسیدند۔

## در بیان مراتب اجتهاد بتقریر شهید ثالث

پس شهید ثالث فرمود که اجتهاد را مراتب بسیار ست مانند سرمایۀ تجارت بعضے ده تومان سرمایه دارند بعضی بیست بعضے صد بعضے هزار وهکذا اکثر یا بیشتر واجتهاد مانند تخم پنبه رسیدنے ست یکے چرخ اوروزی یک تخم پنبه میرسید ودیگر دو تخم وسه تخم ودیگے بیشتر ویکے کمتر اجتهاد نیز مراتب آن بر همین منوال ست۔ روزے در کتابخانۀ آنجناب مباحثه میان مؤلف کتاب باشهید ثالث اتفاق افتاد وصحبت باین شد که عبادات صبیان شرعی ست یا تمرینی وسخن بطول انجامید تا اینکه کلام منجر به تکلیف ما لا یطاق شد وآنجناب فرمودند که تکلیف ما لا یطاق در مندوبات جائز وواقع ست زیرا که مکلف به جائز الترک ست برای اینکه مستحب ست پس عقل بجهت جواز ترک دلالت بر قبیح تکلیف بما لا یطاق ندارد ومن عرض کردم که تکلیف بما لا یطاق عقلا قبیح ست چه در مستحبات باشد وچه در واجبات فلهذا اگر مولے بعبد خود گوید که مستحب نمودم بر تو طیران بسوے آسمان را هر آئینه عقلا اورا مذمت مے نمایند وآن مولی را تسفیه میکنند وقوۀ عاقله بر قبیح آن حاکم وبناے عقلا بر قبح آن استقرار یافته ودر عرف نیز چنین تکلیف واقع نیست۔ شهید ثالث فرمودند که چه مے گوئی در اوامر ندبیه که از شارع صدور یافته وآن تکالیف از طاقت مکلفین خارج ست زیرا که در هر زمان که فرض کنی مستحب ست در بر هر مکلف صلوة فرستادن وهمچنین تسبیح خدای گفتن وهمچنین قرآن خواندن وهمچنین نماز مستحبی خواندن وهکذا الی ما لا یحصی با اینکه عمل آوردن همه در یک آن طوق انسان نیست ومع ذلک این تکالیف بوقوع پیوسته برای اینکه جائز الترک میباشند من در جواب گفتم که اوامر مستحبه محمول بر تخییر ست واستحباب عینی ندارد پس تکلیف بما لا یطاق نخواهد بود وایشان ساکت شدند ومن در تمرینی بودن عبادت صبی واین مناظره رسالۀ مفرده نوشته ام که خالی از لطافت نیست وآنجناب در خدمت رضوان

آشیان آقا سید علی صاحب شرح کبیر تلمذ نمود پس از فراغ از تحصیل بطہران آمده و در آنجا اشتہاری پیدا کرده و این در زمان فاضل قمی بوده پس مردمان از میرزای قمی سوال نمودند که حاجی ملا محمد تقی مجتہد ست یا نه آنجناب فرمود که ملاقات میان من و ایشان نشده و لیکن شما مسئله از او سوال کنید که فتوای در آن مسئله بقانون استدلال بانجام رساند و آن نوشته را بنزد من آورد تا بدانیم که قابل استنباط احکام شرعیه ہست یا نه پس از شہید ثالث سوال کردند۔

## مناظرۂ شہید ثالث با صاحب قوانین بمراسله و مکاتبات

که زید ملکی را بعمرو انتقال نموده و بکر ضامن درک آن شده آیا چنین ضمان صحیح ست یا نه شہید ثالث رسالۂ مختصره در آن مسئله نوشته و در آن جا اختیار عدم صحت ضمان فرموده و باستدلال طویل و تفصیل فیصل شبہات نموده پس آن رساله را بنظر مبارک میرزای قمی صاحب قوانین رسانیدند میرزا تعلیقه در رسالۂ مفرده بر رسالۂ شہید ثالث ارقام فرموده و در آنجا استدلالات شہید ثالث را در معرض افساد و ابطال بر آمده آن تعلیقۂ میرزای قمی را در نزد شہید ثالث آوردند شہید تعلیقه بر تعلیقۂ میرزا در رسالۂ مفرده تالیف فرموده و ارادات میرزا را بالکلیه رد نموده و ہر سه رساله در نزد حقیر ہست پس شہید ثالث کرۂ ثانیه بزیارت عتبات عالیات مشرف و از استاد عالی مقدارش آقا سید علی اجازه گرفت و بایران آمد و نقاری میان ایشان و فتح علیشاه واقع شد پس بدار السلطنت قزوین نزول اجلال نمود و مرحوم حاجی ملا عبد الوہاب قزوینی که از علمای آن دیار و شہرۂ امصار و از رؤسای آن اعصار بوده در مقام کفالت و رواج و اشتہار شہید ثالث از ہر جہت برآمده۔ و از جملۂ مناظرات شہید ثالث آنکه در دار السلطنۂ قزوین شخصی صاحب ثروت وفات یافت و دولت وافر بگذاشت وارث او منحصر بدختری کبیره بود شخصی دیگر برای طمع در آن مال آن دختر را ولایةً برای پسر صغیر خود بعقد انقطاع در آورد و چون مدتی گذشت دختر بجہت کبر و صغر پس صبر نتوانست نمود بسلغی جزیل بذل مینمود که مدت انقطاع او را بذل نماید و او بدیگری ازدواج کند شہید ثالث گفت که بذل ولی مدت انقطاع را جائز نیست بلکه لازم ست که صبر نماید تا زوج او ببلوغ برسد آن دختر مبلغ چہار صد تومان بملائی بذل مینمود که فتوی دہد بر جواز بذل ولی اجل متعه را مرحوم حاجی ملا عبد الوہاب فتوی بر جواز داد و علماء قزوین او را متابعت نمودند مگر حاجی ملا صالح که متابعت برادر خود ننمود و بدفعات مجالس مناظره آراستند و علماء را خواستند و با شہید در مقام مکافحه و مجادله و مقاوله و مشاجره و مباحثه آمدند و علماء آن دیار قوۂ مقاومه و مغالبه بر شہید نداشتند کار بطول انجامید تا اینکه بعلمائے امصار استفسار و استفتاء نمودند ہمه با حاجی ملا عبد الوہاب موافقت کردند و از مرحوم حجۃ الاسلام

حاجی سید محمد باقر رضی اللہ عنہ در اصفہان استفتاء نمودند آنجناب نیز برجواز فتوی داوند و معترض لائل آن شدند از جملۂ ادلۂ ایشان آن بود کہ نظر بقانون استقراء ولی در امور مولی علیہ تصرف و ولایت دارد و در مشکوک کہ جواز بذل مدت باشد حمل بر غالب مے نمائیم پس باید کہ ولی در بذل ہم ولایت داشتہ باشد و امامضمون صدق نمودن بغیر مشحون الطلاق بید من اخذ بالساق پس مخصوص بطلاق ست و استقراء در بذل تسلیم از معارض خواہد بود و مرحوم حجۃ الاسلام رسالۂ مفردہ در این مسئلہ تالیف فرمودند باہمہ این احوال نتوانستند کہ بر شہید غلبہ نمایند پس چون مسلم کل در آن اعصار مرحوم آقا سید محمد صاحب مناہل و مفاتیح نجل آقا سید علی بود از و استفسار و از آن پس درخواست کردند کہ ایشان ملائے از کربلا بقزوین بفرستند کہ اجرائے این حکم نموده و مدت انقطاع را بوکالت از ولی زوج بذل نماید پس آقا سید محمد فتوی برجواز دادہ و ملائے فرستادہ و آن امر را انجام و آن حکم را باتمام رسانید و شہید ثالث رسالۂ مفردہ در این مسئلہ نوشتہ و استقصاء ادلہ بر منع در آن نمودہ و در کتاب طلاق منہج خویش نیز معترض این مسئلہ شدہ و از مفتیین و قائلین بمنع آقا سید مہدی بحر العلوم و آقا سید محمد تصیر خراسانی را شمردہ و آقا سید محمد فقیہ ماہر و از تلامذۂ عالم علیم بلا ثانی آقا محمد باقر اصفہانی بہبہانی رحمۃ اللہ بودہ ۔

## در فتاوی غریبہ شہید ثالث

و آن جناب را فتاوائے غریبہ بودہ از انجملہ عصیر عنبی را بعد از غلیان و قبل از ذہاب ثلثین پاک میدانست و حاجی ملا احمد نراقی ہم ہمین قول را اختیار نمودہ باانیکہ دو اجماع منقول بر نجاست آن ثابت ست و از جملہ فتاوائے غریبۂ آنجناب اینکہ جائز میدانست کہ متنازعین ادعاء را بقسم صلح نمایند و جائز میدانست کہ متولی آن حلف و صلح مقلدہ باشد و برادرش حاجی ملا محمد صالح نیز ہمین قول را اختیار نمودہ و از جملۂ فتاوائے آنجناب اینکہ جائز ست کہ حاکم شرع برائے خود در مرافعہ جعل و اجرت بگیرد یعنی در نوشتن حکم و کرر بالائے منبر میفرمود کہ بر من حکم کردن لازم ست لیکن نوشتن لازم نیست و برائے نوشتن اجرت میگیرم فلذا مرحوم مے گفتند کہ شہید ثالث رشوہ مے گیرد والعیاذ باللہ کہ رشوۃ بگیرد بلکہ اجرت برائے کتب سجل مے گرفت و فاضل ہندی صاحب کشف اللثام نیز اجرت مے گرفت باین نحو کہ او فقیر و صاحب عیال بود و بکتابت امر خود را میگذرانید و اگر مترافعین نزد او مے آمدند میگفت من فقیرم و خرج یومیہ را از کتابت تحصیل مے نمایم و در مرافعہ نمودن باید معطل شد و از تحصیل قوت عاجز میمانم اگر مرافعۂ شما نمایم

## در اجازات شہید ثالث از مشایخ اجازہ

و جناب شہید ثالث اجازہ دارد از استادش آقا سید علی اعلی اللہ مقامہ و عالم ازخر شیخ جعفر نجفی صاحب

کشف الغطاء و سید سند معتمد امجد ممجد مستند آقا سید محمد خلف آقا سید علی و چون آقا سید محمد در سفر جهاد بقزوین وارد شد از او سؤال کردند که حاجی ملا محمد صالح برغانی مجتهد است یا نه سید تصریح و تنصیص بر اجتهاد او فرمودند و جناب حاجی ملا محمد صالح از تلامذهٔ آقا سید محمد بوده و اواخر آقا سید علی را هم ادراک کرده و بدرس او حاضر میشده پس از آقا سید محمد پرسیدند که حاجی ملا محمد تقی مجتهد است یا نه آنجناب فرمودند که مرد فاضلی است و تعریف و توصیف فضیلتش فرمودند و این سائل چنان شهرت داد که سید تصریح بر اجتهاد شهید ثالث نمود و چون این خبر به حاجی ملا عبد الوهاب رسید و سید سند هم در خانهٔ او منزل داشتند پس حاجی ملا عبد الوهاب آن سائل را طلبید و او را تعزیر کرد که تو چرا افترا بسته او که تصریح بر اجتهاد شهید ثالث نه نمود و میان حاجی ملا عبد الوهاب و حاجی ملا محمد تقی نقار هم بود پس چون خبر تعزیر انتشار یافت و همهٔ آن در قزوین شیوع یافت جناب شهید ثالث فرمودند که احترام ما آقا سید محمد را برای آنست که پسر استاد ما ست نه از جهت دیگر بالجمله چون انکسار خاطر شهید ثالث مشهود رای جناب آقا سید محمد افتاد یک روز ناهار را در خانهٔ حاجی ملا محمد تقی صرف نمود و اظهار التفات باو نمود و اجازهٔ او را نوشت و در همان روز به مسجد شهید ثالث رفت و بعد از نماز به پلهٔ منبر نشست و نهایت توصیف فضیلت او نمود و تصریح بر اجتهاد او نمود و مردم را از این قضیه اعلام فرمود مؤلف این کتاب تصدیق و اجازهٔ اتصال آن سند از شهید ثالث دارد و اجازهٔ این فقیر از او اقصر اسانید من است زیرا که سائر اجازاتے که این فقیر دارم بدو واسطه بآقا سید علی صاحب ریاض منتهی میشود و لیکن اجازهٔ شهید ثالث بیک واسطه بآقا سید علی میرسند زیرا که شهید ثالث از تلامذهٔ آقا سید علی بود و از او اجازه داشته و دیگران از آقا سید علی اجازه دارند بیک واسطه و چون این فقیر از عتبات عالیات که مراجعت مینمودم از کسی مطالبهٔ اجازه و تصدیق بر اجتهاد نه نمودم تا اینکه خال مفضال این فقیر آقا سید صادق تنکابنی که از ائمه جماعت در قصبهٔ لنگرود و گیلان بود و فاضل جامع و از مسلمین علماء آن دیار بود بقزوین بعد از مراجعت از زیارت حضرت فاطمه رضی در قم وارد و بر این فقیر شد پس ترغیب نمود که البته ترا اجازه لازم زیرا که اجازه عوام را مایهٔ اطمینان در تقلید و قضاء است علاوه اتصال سلسلهٔ اسناد اخبار از آن حاصل و انسان داخل در سلسلهٔ رواة خواهد شد پس از این وجوه و از جهت تیمن و تبرک اجازه از استاد خود و از مسلمین بلد قزوین که از آنجمله حاجی ملا محمد تقی است اجازه گرفته پس من امتثال امر او نموده و مجلد اول از کتاب بدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام با منظومهٔ الغیه اصول را بکربلا خدمت استاد فرستاده ایشان تصدیق نوشتند و فرستادند پس همان کتاب و تصدیق استاد را خدمت شهید ثالث فرستادم ایشان چون خط استاد را مشاهده فرمودند گفتند

که استاد قاعده نیست که زیاد تعریف تلمیذ خود کند و آقا سید ابراهیم در توصیف تلمیذ خود زیاد مبالغه نموده پس شهید ثالث اجازهٔ مفصله با تصدیق اجتهاد برای این فقیر نوشتند وصورت خط ایشان این ست

## دراجازهٔ شهید ثالث برای مؤلف این کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلق الخلق بقدرته وجعلهم آیة لربوبیته فهداهم من الضلالة وانقذهم من الجهالة بنصب الادلة الواضحة والحجج اللامعة ببعث سفرائه ورسله الذین یرغبونهم فی جزیل ثوابه ویرهبونهم عن شدید عقابه کیلا یکون علیه بعد حجة لیهلک من هلک عن بینة والصلوة والسلام علی اشرف العصر الذی دان لمفخره ارباب المفاخر وطأطأ لفخره کل فاخر المبعوث الی یوم البعث والمبعوث عنه کل البعث فضله الله من کرامته بما لم یتفضل علی احد من بریته وقرن الاعتراف بنبوته مع الاعتراف بلاهوتیته خاتم انبیاءه ورسله محمد صلعم صاحب الشریعة الناسخة والبینات الباهرة ثم السلام علی خازن علم الله وترجمان وحی الله لسان الله وعین الله وجنب الله الذی فضله الله علی جمیع بریته وجعله نفس نبیه فی آیة مباهلة کتابه وخلیفته فی باطن فرقانه وظاهره امام الغالب علی بن ابی طالب ع وعلی اهل بیته الطاهرة والنجوم الزاهرة حجج الله الباهرة المأمونین عن السهو فی السراء والضراء المعصومین عن الزلة والخطاء صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین

امابعد فقد استجازنی الفاضل الزکی والعالم الالمعی جناب الملا میرزا محمد التنکابنی صاحب الفهم الجلی والاستعداد القوی للعروج الی معارج الاحکام والخوض فی مسائل الحلال والحرام لتحقق استقامة فهمه ومعرفته فی علمه وصلاحه واحتیاطه فی دینه واهتمامه فی تحصیل احکامه باستفراغ وسعه وبذله واجتهاده فاجزت له ان یروی عنی مقروآتی ومسموعاتی من الاخبار المرویة عن ائمتنا سلام الله علیهم فی الاصول والفروع سیما ما فی الکتب الاربعة التی علیها المدار الکافی والفقیه والتهذیب والاستبصار للمحمدین الثلث الکلینی والقمی والطوسی تغمدهم الله بغفرانه وسائر الکتب الجامعة لنوادر الاخبار کالوسائل والوافی والبحار وما برز من مصنفاتی فی الاصول والفروع من مجلدات عیون الاصول ورسائلی المختصرة والمنفردة فی قضاء الصلوات الفائتة وصلوة الجمعة وکتبی المبسوطة الاستدلالیة کمجلدات منهج الاجتهاد وهی اربعة وعشرون مجلدا فی شرح شرایع الاسلام من الطهارت الی الدیات فی کمال البسط والتحقیق ونشر الفروعات ومدارک الاحکام من الآیات والروایات والاجماعات والشهرات بحیث یغنی المستعد الحقیق الدقیق عن الرجوع الی سائر المتفرقات من کتب الاخبار ومصنفات علمائنا الاخیار اجزت له ان یروی عنی وعن مشایخ اجازتی منهم جامع شرفی

بالتکلم والسیادة البحر الذاخر والبدر الباهر استاذنا الاعظم الامیر السید علی بن السید محمد علی الطباطبائی صاحب الشرح الکبیر والصغیر علی النافع ومنهم شیخنا الاعظم واستاذنا الافخم المتفرد فی اکثار التفریعات والمتوحد فی حل المعضلات الشیخ جعفر الغروی وهو عن شیخه المعروفین استاد الکل الآقا محمد باقر البهبهانی وناموس الدهر وتاج العصر الذی لیس له فی اعصارنا ثانی السید مهدی الطباطبائی اسکنهم الله فی عالی جنانه ومنهم السید السند صاحب المنهج الطویل والنظر العمیق السید محمد بن شیخنا المتقدم الامیر السید علی وهو عن شیخیه والده الامیر وجناب السید المهدی الطباطبائی وهم عن المشایخهم الماضین متصلا خلفا عن سلف الی الائمة الطاهرین وعنهم آبائهم الماضین عن جناب خاتم النبیین وهو عن حامل الوحی الجبرئیل الامین عن الله تعالی مبدع الارواح العالیة و الاجسام السفلیة السموات والارضین واوصیته برعایة الورع والتقوی والاشتغال باکمال الاستفراغ فی احکام الله تعالی وملازمة جادة الاحتیاط وان لاینسانی من الدعوات فی الاسحار ومظان اجابة الدعوات وفقه الله تعالی به محمد وآله خیر البریات کتبه بیمینه الراجی اعفو الاحد الصمد محمد تقی بن محمد - تا اینجا صورت اجازهٔ شهید ثالث بود که برای این فقیر نوشته است وچون جناب رضوان مآب آقا سید محمد بسفر جهادی رفتند اکثر علماء ایران در خدمت او بودند از انجمله حاجی ملا محمد تقی نیز در خدمت ایشان بوده تا اینکه نائب السلطنه بهر واری چند منزل سبقت داشت و در بدو امر نائب السلطنه غالب و در آخر امر مغلوب شد

## در شکست خوردن نائب السلطنه از لشکر روس وسؤال فتحعلیشاه وجواب شهید ثالث

بعد از مغلوب شدن اورا به فتح علیشاه عرضه داشتند پس روز مرحوم فتحعلیشاه در محضر علماء از کارزار سردار سپاه ظفر آثار نائب السلطنه سوال نمود کسی جواب نگفت باز مکرر کرد شهید ثالث در کرت ثالثه معروض داشت که من خبر از ایشان دارم لیکن تفصیل آن موقوف بر تقدیم حکایت موجزهٔ مختصره است وآن این ست که در بلاد بنی اسرائیل عابدی در صومعه بعبادت خدایتعالی عمر را مصروف میداشت در جوار آن صومعه درختی بسیار بزرگ بود که قافله در سایهٔ آن نزول مینمود و دزدان چندی میآمدند واهل قافله را بقتل میآوردند واموال ایشان را یغما مینمودند پس وقتی عابد بخیال آن شد که قربت الی الله آن درخت را قطع کند تا دزدان در آن پنهان نشوند ودماء واموال مردمان از شرور مفسدان محفوظ بماند پس باین نیت حربه برداشت وبپای آن درخت رسید وشروع نمود که درخت را ببرد وقطع کند چون شروع نمود شیطان بصورت شخصی متصور وبا عابد در مقام مشاجره برآمد که من ترا نمیگذارم پس منازعه نمودند آخر کارزار برکشتی قرار گرفت وعابد شیطان را بر زمین زد خواست سرش را جدا کند ولیکن چون شیطان از مهلت داده شدگان بود لهذا از قتل او درگذشت وشیطان بمکان خود مراجعت نمود وعابد آن درخت را

تا نصف بریده و شب در گرفت عابد با خود گفت که امشب میروم و صباح میایم و باقی درخت را قطع می کنم پس بمنزل خود معاودت نمود آنشب با خود اندیشید که نصف درخت را قطع نمودم و صباح نصف دیگر را قطع میکنم و کاروان را از شر زردان خلاص نمودم اکنون صلاح آن ست که از کاروان برای عمل خود باج ستانم تا مخارج معاش من نیز معمور گردد پس صباح رفت و شروع بقطع آن درخت نمود ناگاه شیطان بار دیگر عود نمود و او را مانع شد آخر الامر کار به کشتی انجامید و شیطان عابد را بر زمین انداخت و او را حکم نمود که قطع آن درخت ننماید پس چون عابد روز اول نیت او قربة الی الله بود لهذا بر شیطان غلبه نمود و روز دوم چون نیت عابد مشوب و غرض او جلب منفعت برای خود بود فلذا مغلوب و منکوب شد شاهزاده نائب السلطنه در دعوای اول چون نیت قربت داشت بر لشکر روس غالب آمد و در جنگ دوم چون نیت ایشان مشوب بود فلذا مغلوب شدند مرحوم فتحعلیشاه را تقریر شهید ثالث پسند آمد و با خلعت داد و اینگونه سخنان از حاضر جوابیست و شهید ثالث در مجالس و محافل زیاد حاضر جواب و خوش بیان بود

## در مکالمهٔ شهید ثالث با مرحوم محمّد شاه در باب فروش تیول

از آنجمله در زمان فتحعلیشاه قریهٔ از قرای قزوین را سلطان باوی تیول داد پس از چندی شهید ثالث آن قریه را بمیرزا ابراهیم نامی فروخت و مبلغی گزاف در قیمت آن اخذ نمود و چنان مینمود که امثال این قری مجهول المالک و فتیا آنها با حاکم شرع ست پس در زمان مرحوم محمد شاه آن قریه را از میرزا ابراهیم گرفتند میرزا ابراهیم کیفیت ابتیاع آنرا از شهید بدرگاه سلطان معروض داشت چون وزیر سلطان حاجی میرزا آقاسی بجهت میل و تصوف با طایفه علماء اعلام و فقهای کرام در غایت عناد و لداد بود پس محصلی تعیین کرد که قیمت آن ملک را از شهید ثالث گرفته بمیرزا ابراهیم باز دهند چون ملازم سلطان برای استرداد ثمن آن قریه بخانهٔ شهید ثالث آمد آنجناب فوراً بدار الخلافه و بمجلس سلطان حضور یافت و سخن از فروختن قریهٔ خالصهٔ سلطانی شد آنجناب به سلطان معروض داشت که حکایت شیرینی درین باب مرا بخاطر آمده و آن این ست که زمانیکه در دار السلطنهٔ اصفهان بتحصیل علوم اشتغال داشتم بسیار تهیدست بودم بنحوی بعضی از اوقات بی غذا میگذشت و بعضی از اوقات به پوست خربزه که مردمان میخوردند و بدور میانداختند بدل غذا میساختم پس چند وقت گذشت که غذائی بمقدور نشد از آن پس قلیلی از فلوس برای نماز وحشت پیدا شد آنرا گرفتم و ببازار رفتم که چیزی که ارزان تر باشد و سد خلت نماید ابتیاع نمایم ناگاه کسی آواز میکرد که خربزه تلیده و خلیده بکن بده و پول من با خود اندیشیدم که از این ارزان تر و مناسب تر چیزی نیست آن خربزه را بقدر حاجت گرفتم چون بمنزل آوردم و شکافتم در میان آن جز تخم و آب چیزی نیافتم پس آنرا گرفتم دگرباره نزد صاحب خربزه رفتم و ماجری را باو گفتم

و اداعا عین نمودم آمرد گفت آیا نگفتم خربزه تلیده و علیده و این خربزه مصداق همین دو لفظ بود پس تائب شدم و معاودت نمودم اکنون در واقعهٔ میرزا ابراهیم در بدو مرحله با و گفتم که این قریهٔ خالصه سلطان ست و من آنرا میفروشم میخواست بخرد با این حال خرید پس بر من سختی نخواهد داشت و مرا با او اشتغال الذمه نیست سلطان از ان ماجرا درگذشت و شهید را نهایت احترام و اکرام نمود **در منازعهٔ حکیم باشی با شهید در باب انگشتری** و از حکایات غریبه اینکه میرزا اقاسی صوفی وزیر مرحوم محمد شاه با جناب حاجی ملا محمد تقی در نهایت عداوت بود مردم بجهت خوش آیند او با شهید در مقام آزار و تخفیف بودند و یأبی الله الا ان یتم نوره و لو کره المشرکون از انجمله میرزا نظیر علی نامی از اهالی قزوین ملقب بحکیم باشی و مقرب در نزد سلطان و میرزا اقاسی ولیکن لوطی و نامعقول بوده و اصل و نسب و حسب درستی نداشته و در بدو امر نهایت فقر و فاقه داشته ولیکن بجهت مناسب دینویه دنیایش معمور بود و در سوابق ایام حکیم باشی انگشتر الماسی بجناب حاجی شهید برسم هبه و عطیه داده بود و بتحریک وزیر و یا بجهت خوش آیند او در زمان ثروت و عزت و منصب از شهید ثالث مطالبهٔ انگشتر نمود شهید انگشتر الماسی برای او فرستاد که این انگشتری ست که بمن دادی حکیم باشی آن انگشتر را پس فرستاد که این انگشتر غیر انگشتر من ست و این انگشتر را چندان بهائی نیست و انگشتر من مبلغ هفت صد تومان قیمت داشت شهید ثالث همان انگشتر اول را پس فرستاد و پیغام داد که من در زمانیکه در اصفهان بودم بتحصیل اشتغال داشتم نهایت فقیر بودم اتفاقا چند وقت گذشت که غذائی پیدا نکردم و در شدت گرسنگی وجه قلیلی از جائی رسید خیال کردم که آنرا بغذائی خوب مصروف دارم پس بادنجان و گوشت و روغن خریدم و خورش بادنجان درست نمودم و اکل کردم و از ان لذتی بی اندازه بردم پس از آنکه دنیا بمن اقبال نمود همان لذت آن ادام در نظرم بود بکرات و مرات بخانه داده گفتم که آن نحو ادام نمودند بآن لذت نبود و مکرر طباخهای شهر را خواستم و همان ادام برایم طبخ نمودند آن لذت را نیافتم آخر بخود گفتم که لذت آن ادام در اصفهان در حالت فقر و فاقه بود و بسیار گرسنه بودم آن را نهایت لذیذ یافتم اکنون که غریق نعمتهای نامتناهی الهی گشته ام برایم لذتی ندارد و حال انگشتر الماس شما بر همین منوال ست چه آنوقتی که شما این انگشتر را بمن دادید فقیر و بی چیز بودید بنظر شما قیمت آن هفتصد تومان آمد اکنون که بدولت و ثروت و عزت و منصب رسیده اید این انگشتر بنظر شما جلوهٔ ندارد و الا این همان انگشتری ست **در بیان شهید ثالث حکایت یقلوس غلام را برای محمد شاه** واقعهٔ دیگر اینکه حاجی میرزا اقاسی وزیر همیشه در مقام تخفیف شهید و اخوان و سائر فقهاء بوده زمانی که محمد شاه بقزوین وارد شد حکم کرد که شهید ثالث با برادرانش حاجی ملا محمد صالح و حاجی ملا علی از قزوین

بیرون بروند پس شهید با اخوان به مجلس پادشاه حاضر شدند چون قلیل زمانی گزشت پیش خدمت اشاره کرد که برخیزید شهید به محمد شاه عرض کرد که مرا مهمی ست و لازم که بمقدمه حکایتی به نحو اختصار ذکر شود لیکن پرده دار ما را اشاره مے کند که برخیزید سلطان بپرده دار تغیر و به حاجی فرمود که مطالب را اظهار کنید شهید ثالث فرمود که بعد ازینکه برادران یوسف صدیق او را بمالک مصری فروختند و مغلولا او را بجانب مصر روانه ساختند و یقلوس نامی که غلام سیاه و درشت خوی سیه روی بود موکل یوسف ساختند چون قافله بقبرستان آل یعقوب رسیدند صدیق خود را از شتر بزمین انداخت و برسر قبر مادرش راحیل شروع به گریه و زاری نمود پس یقلوس یوسف را بر بالای شتر ندید و در مقام تفحص برآمد و صدیق را بر سر قبر مادر یافت سیلی بر صورت پاکش زد حضرت یوسف دست بدرگاه الهی برآورده و تضرع و زاری آغاز نمود ناگاه دریای قهر الهی بتلاطم آمده خطاب بملک الزلازل که زمین را بزلزله آورد و خطاب بملک الریاح که بادها را بحرکت درآورد و بجبرئیل خطاب شد که پر بر زمین زن و پیش قافله را بگیر پس باد وزیدن گرفت و زمین بزلزله آمد و غبار بهیجان آمد اهل قافله همه حیران و سرگردان ماندند از ان پس یوسف پناه بردند و او دعا کرد تا آن انقلابات برطرف گردید پس ملائکه بحضرت آفریدگار عرض کردند که بار خدایا اینهمه بلاها به پیغمبرزادهٔ تو یوسف از برادران رسید که در چاه انداختند و برهنه کردند و سیلی زدند در بیابان پر خار دوانیدند و او را فروختند و تو برای هیچیک از آن ستمها به ملائکه نفرمودی که عناصر را انقلاب دهند و برای یک سیلی یقلوس این همهٔ امور فراهم آوردی - خطاب از مصدر جلال الهی در رسید که آن بلاها که در اول به پیغمبرزادهٔ ما رسید از برادرانش بود که آنها هم پیغمبرزاده بودند ولیکن این سیلی یقلوس چون از شخص بیگانه بود بغیرت ما نه گنجید فلذا آنهمه انقلابات را فراهم آوردیم هم اکنون ای سلطان ترا بر ما هر حکمی که باشد روا و بجان منت داریم لیکن از یقلوس غلام که حاجی میرزا اقاسی وزیر باشد اینگونه آزار بغیرت ما نمیگنجد و وزیر حکم کرد که ما را از ایران اخراج کنند اگر بفرمودهٔ شماست باکی نیست سلطان برای وزیر متغیر و نهایت در اعزاز شهید کوشید - ایشان مقضی المرام از مجلس بیرون آمدند و سلطان را با ایشان در باطن اخلاصی بوده چه در سفر هاد مرحوم آقا سید محمد نماز جماعت مینمود و پادشاه حکم نمود که هر یک از شاهزادگان سجادهٔ یکی از فضلاء را بیندازند و خدمات او را متصدی آن جمله مرحوم محمد شاه که در آن وقت محمد میرزا لقب داشت محکوم شد که جای نماز حاجی ملا محمد صالح را داشته باشد -

## در مناظره حاجی سید محمد تقی با شهید

و مسموع شد که در بدو امر نماز جمعه را در قزوین حاجی سید محمد تقی بعمل می آورد و دران ازمنه بنای شهید

بر حرمت نماز جمعه بود پس روزی حاجی سید محمد تقی با اهل آن دیار نقاری بهم رسانید و به نماز جمعه نرفت شهید به مسجد رفت و نماز جمعه را خواند از آن پس همیشه نماز جمعه را شهید ادا میکرد و حاجی سید محمد تقی از اهالی قزوین و جامع و فاضل و نسبت کرامات هم با و میدادند چنانکه بیاید پس در مجلسی سید و شهید هر دو جمع بودند سید از شهید پرسید که کدام چیز است که در یک هفته حرام و در هفتهٔ دیگر واجب شد شهید گفت نمیدانم سید گفت آن نماز جمعه است آن هفته که من میخواندم حرام بود و در آن هفته که تو میخواندی واجب شد مؤلف گوید که این حکایت از موهومات و فریه و کذب است چه جلالت قدر این دو بزرگوار مانع از وقوع امثال این ترهات و اباطیل است بلکه هر دو در نهایت وثاقت بودند- و تألیفات شهید ثالث یکی کتاب عیون الاصول که دو مجلد است و در علم اصول تقریباً بقدر قوانین میشود و در آن کتاب بر قوانین ایراداتی دارد و از آنجناب یعنی شهید ثالث مسموع شد که در سفر جهاد شبها من با حاجی ملا احمد نراقی ایرادات مراد در عیون الاصول بر میرزا عنوان میکردیم و باهم گفتگو میداشتیم دوم کتاب منهج الاجتهاد که شرح شرایع است از طهارت تا دیات در بیست و چهار مجلد که تقریباً بقدر جواهر الکلام شیخ محمد حسن است و جناب شیخ محمد حسن زمانی که جواهر الکلام را مینوشت چون بکتاب جهاد رسید اسباب چندان نداشت چون فقهاء کتاب جهاد را کمتر نوشته اند آقا محمد مرحوم نجل شهید در نجف مشغول به تحصیل بود تا فارغ از تالیفات کتاب جهاد شد و در آن زمان که مؤلف در دار السلطنهٔ قزوین تحصیل مینمودم شهید مشغول با تمام تالیف این کتاب بود و دیدن و بازدید و عروسی و عزا همه را ترک کرده بود و بتالیف کتاب منهج مشغول بود مگر روزهای جمعه وقت عصر مقدار دو ساعت بغروب مانده می نشستند و برافعات اشتغال داشتند و سایر اوقات را بتالیف مشغول بودند- سوم رساله در قضاء صلوة فائته- چهارم رساله در نماز جمعه- پنجم رسالهٔ در طهارت و نماز و صوم ششم کتاب مجالس المؤمنین در وعظ که مشتمل است بر پنجاه مجلس و در هر مجلس مسائل بسیار در فقه با اشارهٔ اجمالیه بعضی از ادله و تفسیر آیات بسیار و حکایات و ذکر مصیبت

## در محاجهٔ شهید با آخوند ملا صفر علی لاهیجی

و در بعضی از ازمنه شخصی شهید ثالث و آخوند ملا صفر علی لاهیجی را میهمان کرد با جمعی از علماء و طلاب آخوند ملا صفر علی لاهیجی ساکن قزوین و از شاگردان مرحوم آقا سید محمد باقر صاحب مفاتیح الاصول بود و از مرحوم حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر اجازه داشته و کتابی در ذمه و شرحی بر معالم و رساله در درایه نوشته و این فقیر در زمانیکه مبتدی بودم چندی در خدمت او در اصول تلمذ مینمودم فاضل و جامع بود و اما کم حافظه بود و بعد از انعقاد مجلس میهمانی اول آخوند ملا صفر علی وارد شد شخصی از آخوند سوال کرد که آیا بز زکوة دارد یا نه آخوند گفت که بقاعده باید نداشته باشد پس شهید ثالث وارد مجلس شد از او سوال کردند که بز زکوة دارد یا نه شهید گفت بلی زکوة دارد آخوند ملا صفر علی گفت که بقاعده باید زکوة نداشته باشد زیرا که اصول برائت ذمه

از دابر

از وجوب زکوة است و گوسفند از این اصل خارج شد بدلیل و حدیث عنوانش لفظ غنم ست و احکام دار مدار اسماء ست و بز را معز میگویند و غنم نمیگویند شهید گفت جناب اخوند شما مگر شرایع نخوانده اید که می گوید و الغنم و المعز من جنس واحد اجماعًا و کذا البقر و الجاموس پس محقق در کتاب شرایع که کتاب فتوی ست دعوی اجماع نموده اخوند ساکت شد و شهید در رد مسائل چنان مهارت داشت که گویا او حد اهل زمان بود و از جمله مطائبات اینکه در مسئله میان شهید ثالث و مرحوم حاجی ملا محمد صالح محل خلاف شده بود شبی حاجی ملا محمد صالح شهید و برادر کوچک حاجی ملا علی را مهمان کرد در آن مجلس همان مسئله را عنوان کردند و صحبت داشتند حاجی ملا محمد صالح بشهید تغیر کرد که این نامربوط ست شهید نهایت حلیم بود سکوت فرمود و حاجی ملا علی که برادر کوچک بود در برای حاجی ملا صالح تغیر کرد که انچه نامربوط و غلطی ست که تو میگوئی و شهید برادر بزرگ توست احترام او بر تو لازم ست شهید بحاجی ملا علی گفت که تو هم نامربوط میگوئی حاجی ملا محمد صالح برادر بزرگتر از توست و احترام او هم لازم ست و در سالیکه مرحوم آقا سید محمد بسفر جهاد میرفتند اکثر علماء ایران در خدمت آن بزرگوار بودند و هر شب در خدمت آنجناب جمع می شدند و مباحثات علمیه مینمودند آنوقت تصدیق از آقا سید محمد میخواستند و او هر کرا تصدیق میکرد تعبدا قبول میکردند بجهت احترام او زیرا که او استاد اکثر و پسر استاد جمعی دیگر بود **در احتجاج شهید ثالث با حاجی ملا احمد نراقی** در مجلس برای آقا سید محمد رحمه الله پنچی میگذاشتند پس بعضی خواستند که میان حاجی نراقی و شهید مناظره شود شبی دو نفر از کتاب شهید مسئله فرعیه را عنوان کردند یکی مخالف شهید شد دیگری موافق و تصدیق از حاجی خواستند حاجی نراقی آنکه را که برخلاف حاجی شهید بود تصدیق کرد و شهید قول آن کسی را که موافق او بود تقویت نمود و اجراء ادله و قواعد نمود و حاجی نراقی استماع نمود و هیچ صحبت نکرد و در مقام محاجه نیامد پس شب دوم باز مسئله بر نهج سابق عنوان نمودند و از حاجی نراقی تصدیق خواستند او باز تصدیق برخلاف مذاهب شهید نمود باز کما فی السابق شهید تقویت قول خود نمود و حاجی نراقی سکوت داشت شب سوم باز بنهج پیش عنوانی کردند باز حاجی نراقی تقویت و تصدیق آن کسی نمود که برخلاف شهید سخن میگفت شهید باز کما فی السابق اجراء ادله کرد حاجی نراقی اول تکیه بر پشتی داشت پس درست نشست و ادله شهید را رد کرد و بعد از خود تاسیس قواعد کرد و خلاف شهید را مسجل و محکم ساخت و شهید تصدیق نمود. **در رؤیای مرحوم فتحعلیشاه حضرت فاطمه ع را در باب شهید ثالث** و از کرامات شهید ثالث اعلی الله مقامه پس بسیار ست و بعضی از آنها را در اینجا ذکر میکنیم. از آنجمله در آن ازمنه ملا محمد علی نامی بود از اهل مازندران و چندان در علوم پایه و مایه نداشت و مرحوم حاجی ملا محمد صالح در نزد او در مقدمات تلمذ نموده بود و او را ملا محمد علی جنگلی میگفتند زمانی جنت آرامگاه فتحعلیشاه

بقزوین نزول اجلال فرمود و علما بدیدن او رفتند مسئله از ایشان سؤال کردند ملا محمد علی بمقتضای حال جوابی گفت که سلطان را خوش آیند شد سلطان از اسم او سؤال کرد گفتند ملا محمد علی جنگلی سلطان فرمود که چون اخوند از اهل ولایت ماست که مازندران باشند او را ملا محمد علی جدلی بگویند پس از سالهای چندی شهید ثالث با اخوان خدمت فتحعلیشاه رسیدند و این در زمانی بود که ملا علی جدلی حضور داشت پس سلطان از شهید ثالث سوالی در مسئله علمیه نمود شهید جواب گفت ملا محمد علی ایرادی بر شهید نمود جواب گفت ملا محمد علی در مقام مجادله بر آمد شهید سکوت اختیار کرد و قرارش این بود که اگر کسی با او مجادله میداشت آنجناب سکوت اختیار میفرمود و مجادله محرمه را ترک می نمود پس حاجی ملا محمد صالح دید که سکوت شهید و آنگهی در مجلس سلطان باعث سرشکستگی ست پس حاجی ملا محمد صالح با ملا محمد علی در مقام مجادله شد و ملا محمد علی مردی بود قوال و حراف وسخنور در میان گفتگو بحاجی مزبور گفت که همین مسئله را در سوابق ایام تو در نزد من درس خواندی مجملاً حاجی ملا محمد صالح سکوت کرد حاجی ملا علی چون دید که برادران سکوت از بیان وخصم در معرض جولان است غیرت ورزید و با خصم در مجادله کوشید و مجادلین از همدیگر در گذشته بودند کم کم هر یک در حین گفتگو پیش آمدند تا بیکدیگر رسیدند و هنگامه محاوره و مقاوله و مجادله و مباحثه و مناظره و مشاجره گرم شد ملا محمد علی فحش خود را کشید که بحاجی ملا علی سیلی زند حاجی سبقت ورزید و سیلی بر صورت ملا محمد علی زد پس حاجی ملا علی و ملا محمد علی هر دو از جای برخاستند و یکدیگر را گرفتند ناگاه سلطان بر حاجی ملا علی و اخوان متغیر گردید و فرمود شنیده که این حرکات ناشایسته سزاوار مجلس ملوک نی و این سلوک را در چنین مجلس مسلوک مدارید پس ایشان را حکم بانصراف نمود ایشان بمنزل خود مراجعت کردند چون صباح شد مرحوم فتحعلیشاه باعیان دولت خطاب کرد که دیشب جناب فاطمه علیها السلام را در خواب دیدم بمن تغیر فرمود که چرا بالنسبه باولاد من خلاف احترام کردی البته رضای خواطر ایشان را معمول داشته در کمال احترام بایشان نموده والا در سلطنت تو خواهیم اخلال نمود پس شهید ثالث و اخوان را خواسته و در احترام و تکریم و تعظیم ایشان اهتمام تمام و هر یک را بخلع فاخره و تشریف ملوکانه مخلع و مشرف و ایشانرا بانجاح حوائج منصرف داشت معلوم ست که علماء اولاد روحانی جناب فاطمه علیها السلام اند سیما اینکه شاید در میان اسلاف ایشان یکی از مادرهای ایشان از سلسله علیه سادات بوده پس از جانب مادر از اولاد صدیقه کبری خواهند بود مرحوم حاجی ملا محمد صالح میگفت که اسم مادر ما فاطمه بود در اینکه

## شخصی قصد قتل شهید ثالث نمود و قدرت نیافت

و از جمله کرامات آن بزرگوار اینکه شهید ثالث در دار السلطنه قزوین بسیار اجراء حدود و سیاسات شرعیه مینمود تا اینکه کسیرا بجهت یکی از معاصی شرعیه حد جاری فرمود پس کسان از محدود با اسلحه در نیمه شب بکتابخانه شهید

ثالث بقصد قتل آنجناب رفته زمانی رسید که چراغ روشن و آن بزرگوار بعبادت حضرت داور داد اشتغال داشته و اصلا متعرض این شخص نشده با اینکه احساس بآمدن شخصی نموده پس آن شخص حربه را بدست گرفت و یکپای خود را داخل آنخانه نمود که ناگاه از پشت سر دست بر کمر او نمودند و او را از اندرون به بیرون کشیدند آن شخص به پشت سر نگاه کرد کسی را ندید با خود گفت که این از قوهٔ خیالیه بوده و کسی در خارج نبوده بار دیگر پای خود را گذاشت و مانند دفعهٔ سابقه مشاهده نمود تا سه بار این قضیه روی داد پس آن شخص متنبه گردیده و توبه و انابه نمود و حربه را از دست خود انداخته و باندرون خانه رفت دیگر کسی از پشت سر او را نه کشید پس دست مبارک آن بزرگوار را بوسیده و اظهار ندامت کرد و مراجعت نمود و آنجناب در آن سه دفعه اصلا ملتفت او نگردیده و بعبادت خویش اشتغال داشت **وایضًا** شخصی از تجار قزوین بواسطه حکمی که از آن بزرگوار منتقه ظهور رسیده بود بادی در مقام عناد و کینهٔ آنجناب را در دل گرفت و خواست که در یکی از شبها آنجناب را بقتل برساند پس شبی را عزم کرد چون خواست که بعزم خویش اقدام نماید آن مرد را انباری بود پر از پنبه و انبارش آتش گرفت و سوخت و آن مرد از آن عزم در گذشت و خائب و خاسر توبه و انابه بدرگاه الهی نمود **وایضًا** شهید ثالث از تعبیه و شبیه در مصیبت حضرت سید الشهداء علیه الاف التحیة و الثناء ممانعت مینمود و غناء در مراثی و انشاء و مصائب ائمه را منع میفرمود

## در رؤیای شهید ثالث پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را

تا شبی از شبهای قدر در خواب دید که پیغمبر خدا علیه آلف التحیة و الثناء در مسجد شهید در بالای منبر ست و بشهید ثالث خطاب فرمود که اخوند غنا در مراثی فرزندم حسین را منع مکن بهر نحو که میخواهند بخوانند و تفصیل این خواب را آنجناب در کتاب مجالس المتقین نوشته اند چون در نظرم تفصیل آن نبود باجمال مذکور داشتم و کتاب مجالس بالفعل در نزدم حاضر نبود که بدان رجوع کنم مجملًا شهید پس از آن خواب غنا در انشاد مصیبت را منع نه مینمود و تعبیه و شبیه را تجویز نمود و خود هم در مجالس تعبیه می نشست ـ مؤلف این کتاب گوید که تعبیه از مخترعات صفویه است و چون ظهور مذهب تشیع در ممالک ایران از ضرب شمشیر سلاطین صفویه شد و ذاکرین را مامور بانشاد مصیبت حضرت سید الشهداء نمودند مردم چندان گریه نه میکردند زیرا که هنوز در مذهب راسخ الاعتقاد نبودند پس تعبیه را اختراع نمودند که شاید مردم از مشاهدهٔ مصائب حضرت سید الشهداء متالم و موجب رقت قلب شود و لفظ تعبیه نیز بمعنی اختراع ست و این تعبیه در ازمنهٔ سابقه بالاتفاق وجود نداشته و علماء را در جواز آن خلاف ست و اکثر بر تحریم آن رفته اند و از جمله محرمین مرکز کرهٔ فقاهت و نباهت و فطانت و زکاوت شیخ جعفر نجفی ست و جمعی بسیار توقف کرده اند مانند حجة الاسلام در کتاب

اسئوله و اجوبه اش در این مسئله توقف فرموده و جمعی نیز در مقام افتاء توقف داشته و آنچه مرا مظنون اینکه متوقفین بحسب دلیل مانعین میباشند ولیکن در مقام فتوی تجرّی بر تصرف در امر مصیبت امام حسین علیه السلام ننموده اند چنانچه از بعضی متوقفین بهمین قسم مرا مسموع شد و نادری از فقهاء رضوان الله علیهم تجویز کرده اند و میتوان این قول را حمل بر شذوذ نمود و مجملاً اقوی در نظر این احقر حرمت تعبیه و شبیه است زیرا که تعبیه از عبادات مسنونه است و هو محل الوفاق و اصل اصیل در عبادات مادامیکه از شارع دلیلی نرسد حرمت و فساد ست زیرا که عبادت توقیفی و توصیفی ست و علیه الاتفاق پس باید دلیل بر جواز آن اقامت نمود و مجوزین را دلیلی نیست جز سیره و آن مردود ست باین مسئله سیره مستحدثه شده است و در زمان پیغمبر و ائمه نبوده و این قطعی ست پس اعتباری باین سیره نخواهد بود و همچنین دلیل مجوزین عموم من بکی او ابکی ست و این دلیل علیل و برای غلیل مفید نیست زیرا که من بکی او ابکی دو لفظ در آن ست که باید بآنها تمسک نمود یکی لفظ من میباشد و او دال بر عموم ست اما عموم آن متصور بر ما بعد ست که بکی و نحو آن باشد پس عموم من را مسلّم داریم اما کلام در ابکی ست و شکی نیست که ابکی فعل ست و فعل بالاتفاق داخل در عمومات نیست بلکه داخل در اطلاقات ست و این هم از جمله واضحات ست که اطلاقات در اخبار را انصراف بسوی افراد شایعه در زمان صدور خطابات ست و تعبیه اجماعاً نبوده و شیوع یا بجهت کثرت وجود ست و یا بجهت کثرت استعمال و یا هر دو علی اختلاف الآراء و تعبیه در آن زمان نه کثرت استعمال داشته و نه کثرت وجود بلکه هیچ وجود نداشته و آنچه در آن زمان موجود بوده نواح بود یعنی نوحه که باین نحو کسی از دنیا میرفت نوحه گر میآوردند و آنها طایفه بودند از زنان و مردان که مانند مردان در مجلس مردان و زنان در مجلس زنان اشعار میخواندند و مناقب و مفاخر و اوصاف امیت را میگفتند و میخواندند و حاضران میگریستند و آنها اجرت میگرفتند و میرفتند چنانکه فقهاء در کتاب مستاجر اجرت نوّاحه را عنوان نموده اند پس مراد از انه گریاندن بآن نحو ست که در آن زمان میگریانیدند چنانکه در این زمان چنین میکنند با اینکه حدیث من بکی از اخبار ضعاف و منجبر بشهرت ست و شهرت بالنسبه بتعبیه بر فرض دلالتش تحقق نیافته و اما تسامح در ادله سنن پس آن نیز در تعبیه جریان ندارد زیرا که حدیثی در باب تعبیه ورود نیافته که اگر ضعیف باشد بقاعده تسامح عمل کنیم بلکه وجود هم نیز هیچ دلالت بر تعبیه ندارد تا تسامح در سند این حدیث کنیم. و آین فقیر رساله مفرده در حرمت تعبیه تالیف کرده ام و زمان تالیف آن در کمتر از یک روز بوده و در جواب از تسامح نیز میگوئیم بوجهی دیگر که تسامح در جائیست که بغیر از احتمال تشریع احتمال حرمت ذاتیه در آن شیئی نباشد و در اینجا احتمال حرمت ذاتیه میرود و آخوند ملا آقای دربندی در کتاب اکسیر العبادات و اسرار الشهادات تعبیه را جائز دانسته و ادله در آن باب اقامه نموده و این فقیر با خامه کلیل و بیان ضئیل در کتاب اکلیل دلیل آن فاضل جلیل نبیل را بر وجه جمیل علیل و براهین او را

مهندمة البنیان ومشئلة الارکان ساختیم هرگاه تفصیل را خواهد بدانجا رجوع کند

واما حکایت خواب پس بینندهٔ آنرا اگر قطع بحکم الله واقع شد باما

سخنی آرم والا خواب اجماعًا از ادله نیست وازجناب شهید ثالث سؤال میکردند که حاجی ملا محمد صالح مجتهد ست آیجنگ

در جواب میفرمود که مجتهد ست ولیکن کودن وقلیل الادراک است و از جمله بدایع وقایع واقعه تکفیر شیخ احمد احسائیست

واول کسیکه اورا تکفیر کرده جناب شهید ثالث بود وتفصیل این مقال اینکه شیخ احمد از شاگردان بحر العلوم آقا سید

مهدی طباطبائی وفقها وفضلاء دیگر بوده وازجمعی کثیر از فقها اجازه داشته و حاجی محمد ابراهیم کلباسی طیب الله

رمسه اجازه از شیخ گرفته و در کتاب اشارات الاصول در مجلد ثانی در آخر مباحث اخبار مشایخ اجازهٔ خود را

مذکور داشته وازجملهٔ آنها شیخ احمد احسائی را شمرده وتوصیف زیاد ازاو نموده وشیخ احمد هر زمانیکه وارد اصفهان

میشد در خانهٔ حاجی کلباسی منزل میکرد ودر مسجد حکیم که مسجد حاجی بود نماز میکرد وحاجی نیز اقتدا میکرد واما مرحوم

حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام به نهج علماء دیگر از اعلام شیخ احمد را احترام مینکرد مانند استقبال ومشایعت

ونحو آن وشیخ احمد در بحرین کتابخانهٔ ابن جمهور احسائی بدست او آمد ودر کتب او مطالعه میکرد ودر اکثر از مقالات

با او هم مذهب ست وابن جمهور صاحب مجلی ست وشیخ احمد مرتاض بود وزیاد در بدو امر ریاضت می کشید و کُند

زیاد میخورد بدین سبب حافظه اش زیاد بود وتالیفات بسیار داشت مانند شرح زیارت جامعهٔ کبیره در

چهار مجلد واجوبة المسائل وشرح عرشیه ملا صدری وشرح تبصرهٔ علامه وفواید وشرح فواید معروف ست

که چون فواید شیخ احمد را باصفهان آوردند بنظر اخوند ملا علی نوری که استاد والد مؤلف کتاب ست رسید

بسیار اذعان بفهم وفطانت شیخ کرد وچون شرح فواید اورا باصفهان آوردند اعتقاد اخوند مبدل شد و

میگفت که من از فواید شیخ مطالبی استفاده نموده بودم که شیخ خود بآن مطالب نرسیده بود وعبارات خود را

معانی دیگر نموده **در مناظرهٔ ملا اسمعیل واحد العین با شیخ احمد** وقتی شیخ باصفهان رفت

ملا اسمعیل واحد العین که از تلامذهٔ اخوند ملا علی بوده بمجلس شیخ رفت ودر مسئلهٔ علم میان او وشیخ صحبت شد

وملا اسمعیل براو غالب بود وملا اسمعیل ارشد تلامذهٔ اخوند ملا علی بوده واورا حواشی بر کتاب شوارق ست

وازاخوند ملا آقای حکیم قزوینی که او نیز از مشاهیر تلامذهٔ اخوند ملا علی وبا والد مؤلف کتاب رفیق وصدیق

بوده از ایشان شنیدم که گفت شیخ احمد احسائی وقتی بقزوین آمد ودر خانهٔ حاجی ملا عبد الوهاب منزل کرد

وروزها در مجلس خاص درس میگفت که هرکس ماذون در حضور آن مجلس نبود پس من از حاجی ملا عبد الوهاب

توسط رخصت در حضور آن مجلس را خواستم حاجی به شیخ گفتند که اخوند بیگانه نیست بعد از حضور شیخ درس علم

میکرد پس من در مسئلهٔ علم ایرادی بر شیخ کردم شیخ جوابی گفت که من آن جواب را چند محل نمودم یکی اینکه

طریق من مکاشفه و شهود ست نه برهان و استدلال و طریق شما براهین و حکمت ست نه مکاشفه دوم اینکه این مجلس
اقتضاء تفصیل زیاد تر از این نه میکند و شیخ چون در اصفهان وارد بر حاجی کلباسی میشد قبل از ظهر در دم
در مسجد حکیم می نشست و آلت ساعت و قطب و نحو آنها را در آنجا میگذاشت همین که اول ظهر میشد فوراً
نیت نافله مینمود و تا بمحراب رسیدن در بین راه رفتن چند رکعت را ادا می نمود پس بمحراب میرسید و
بجای حاجی کلباسی نماز میکرد و حاجی هم باو اقتداء مینمود مجملاً اهتمام او در نافله و اول وقت زیاده از آن
بود که بوصف در آید **در اهتمام شیخ احسائی بنوافل** چنانکه حال مفضال مؤلف کتاب آقا سید ابو القاسم
بن سید محمد حسین که در این بلاد معروف بمقدس علی سبیل الاطلاق بوده و او از تلامذه شیخ احمد احسائی بود برای
این فقیر حکایت داشت که در کرمانشاهان خانه در جوار خانه شیخ داشتم که پشت بام خانه من مشرف بر خانه
او بود چند وقتی شیخ مریض شده بود که قدرت بر نماز ایستاده نداشت دیدم که ریسمانی به سقف آویخته
بود و نماز نوافل را با فریضه ایستاده ادا میکرد و وقت قیام آن ریسمان را میگرفت و می ایستاد و آنرا
نگه میداشت تا نوافل و فرایض را بجا میآورد - و در بعضی از ازمنه شیخ را قروضی پیدا شده پس شاهزاده
آزاده محمد علی میرزا به شیخ گفت که یکباب بهشت بمن بفروش من هزار تومان بتو میدهم که بقروض خود
داده باشی پس شیخ یکباب بهشت باو فروخته و بخط خود وثیقه نوشته و آنرا بخاتم خویش مختوم ساخته
شاهزاده داد و هزار تومان از او گرفته و قروض خود را پرداخته چنانکه آقا سید رضا فرزند آقا سید مهدی بحر
العلوم زمانی مقروض شده از نجف بکرمانشاهان آمد و درخواست وجه نمود شاهزاده محمد علی میرزا گفت
که یکباب بهشت بمن بفروش بعوض هزار تومان سید گفت از کجا که من مالک آن باشم گفت که تو قباله
در این باب نوشته علماء کربلا و نجف آنرا مختوم کنند من قبول دارم و از خداتعالی آنرا خواهم گرفت
پس سید چنین کرد و هزار تومان گرفت و شاهزاده در زمان وفات وصیت کرد که هر دو قباله در میان
کفن او گذاشتند و البته حق تعالی خواهد باو عطا فرمود و چون شیخ احمد ادعاء آن مینمود که من در هر
علم آگاهی دارم شخصی از او سؤال کرد که شما در کیمیا اطلاع دارید یا نه شیخ گفت که بلی من علم کیمیا را میدانم
آن شخص گفت بعد از اینکه شما در کیمیا سررشته دارید چرا بهشت بشاهزاده میفروشید و قروض خود را
ادا میکنید چرا کیمیا عمل نه میکنید و قروض خود را ادا نه میکنید شیخ گفت که من علم کیمیا دارم اما عمل
آن را ندارم آن سائل گفت که چگونه میشود علم آنرا داشته باشید و عمل آنرا نداشته باشید شیخ گفت
که در این استبعادی نیست چه من علم طی الارض را دارم که باین نحو ـــــ ست پس عبای خود
را جمع کرد و بعد بیک دفعه باز نمود و گفت که طی الارض بهمین قسم ست اما عمل آنرا ندارم مجملاً شیخ احمد در

بسیاری از مواضع از تالیفات خود خصوصاً شرح زیارت جامعه میگوید سمعت عن الصادق ع و در بعضی از مواضع میگوید
سمعت منه مشافهة و مرادش این نیست که در بیداری از معصوم شنیدم بلکه مرادش که در رساله علیحده نوشته
است و آن رساله بخط مرحوم والد ماجدم در نزد من هست و در آن رساله گفته که من در اوایل بریاضات
اشتغال داشتم پس شبی در عالم خواب دیدم که دوازده امام در یک جا جمع بوده اند پس من متوسل
و متشبث بذیل حضرت امام حسن مجتبی علیهم السلام شدم و عرض نمودم که چیزی مرا تعلیم کنید که هر وقت
که مرا مشکلی روی دهد بخوانم و یکی از شما را در خواب ببینم و آن مشکل را سوال کنم تا انحلال حاصل آید آنجناب
این اشعار را فرمود که بخوان ؎ کن عن امورک معرضاً ٭ وکل الامور الی القضاء ٭ فلربما اتسع المضیق ٭
و ربما ضاق الفضاء ٭ ولرب امر متعب ٭ لک فی عواقبه رضاً ٭ الله یفعل ما یشاء ٭ فلا تکن متعرضاً ٭ الله
عودک الجمیل ٭ فقس علی ما قد مضی پس آنجناب ولاتمام از این قافیه و از این بحر از شعر عدول فرمود به بحر دیگر
و قافیه دیگر و فرمود ؎ رب امر ضاقت النفس به ٭ جائها من قبل الله فرج لا تکن من وجه روح آیسا ربما قد فرج
ملک الریح بینما المرء کئیب دنف جائه الله بروح و فرج ٭ پس بیدار شدم و بعضی از این اشعار را فراموش کردم
بار دیگر بخواب رفتم باز همان مجمع و همان امامان را در خواب دیدم و این ابیات را فرمودند تا اینکه آنها را
ضبط و حفظ نمودم پس بیدار شدم و باین ابیات مداومت نمودم و مواظب بودم تا اینکه از تائید ربانی و
الهام یزدانی دانستم که مراد آن حضرت محض مداومت در قرائت الفاظ این اشعار نیست بلکه باید بمضامین
مضمنت مضامین این ابیات متخلق و متسم و متصف گردید پس جهد و سعی خود را مبذول داشتم و همت گماشتم
و خود را بمدلول این اقاویل خیریت دلیل هدایت سبیل متخلق و مذعن و معتقد ساختم و هر زمانیکه یکی از امامان را
قصد میکردم در عالم رؤیا بدیدار او مشرف میگشتم و حل غویصات مسائل از ایشان مینمودم تا آنکه مرا گذار به دیار
عجم افتاد و باحکام و ملوک ان بلوک معاشر شد و اعتبار بالبسه و اقمشه و اطعمه و اشربه و مساکن ایشان نمودم
پس آن حالت اولی از من مسلوک گشت و الحال کمتر ائمه را در خواب می بینم ٭ **در تحقیق خوارق ٭
عادات از محق و مبطل** ٭ مؤلف این کتاب از حاجی سید کاظم شنیدم که استادش شیخ احمد چهل اربعین
ریاضت کشید تا بمدارج و مناهج عالیه رسید و شیخ از اهل احسای بحرین بود و چندی در یزد اقامه داشت پس به
کرمانشاه آمد و محمد علی میرزا هر سالی هفتصد تومان باو میداد پس بکربلا متوطن شد و پسرش شیخ علی که فاضل
بود در کرمانشاه بجای او بود و دایم ذاکر و متفکر بود تکلم نمیکرد غالباً در علم اصول و فروع و حدیث و اصول کافی
و استبصار را درس میگفت و در کربلاء دائره هندسیه کشیده مؤلف این کتاب گوید که خوارق عادات از محق و مبطل
امکان صدور دارد پس خارق از جماعت صوفیه خذلهم الله اگر صادر شود نباید انکار نمود و نباید آن را دلیل بر

حقیت مذهب ایشان دانست **حکایت ریاضات هنود** بلکه بعضی از اشقیا را من باب استدراج واتمام نعمت این رتبه حاصل آید کما قال الله تعالی وَسَنَسْتَدْرِجُهُمْ من حیث لایعلمون وقال تعالی اِنّما نُملی لهم لیزدادوا اثما الخ وبعضی از اولیاء الله را نیز این رتبه حاصل شود بریاضات شرعیه کما قال تعالی اِنّ الله لا یُضیع عمل عاملٍ منکم من ذکرٍ او اُنثی حضرت مبدء فیاض را شأن افاضه وافادهٔ فیوضات بر هویات وهیولیات امکانیه است بر قدر استعداد وهیچ زحمتی را ضایع و فاسد نه میگرداند چه از روی کفر باشد وچه از روی ایمان پس فریقان از ارباب کفران وطغیان وایمان وایقان را این رتبه ممکن ست علی حسب الاستعداد والمصالحة الکاملة الکامنة چنانکه جمعی از اهالی هند در تبخانها باقسام مختلفه ریاضاتی دارند مانند اینکه بعضی برای مطلبی در سمت بل بت می ایستد ویکدست خود را بلند و برکف دست گندم ویا حبوبات دیگر با خاک وآب میریزد وچند ماه ایستاده تا اینکه آن دانه سبز میشود وآن مطلبی را که قصد کرده بعمل میآید وبعضی ریاضت ایشان به حبس نفس ست بحدیکه در شبانه روزی دو دفعه نفس میزنند وهکذا پس بمحض ظهور خارق عادت نباید حکم بر حقیت صاحب آن نمود **حکایت درویشیکه طی الارض داشت** وعم ماجد مؤلف کتاب اخوند ملا عبد المطلب رحمة الله گوید که بزیارت امام ثامن مشرف شدم وچندی در آن بلدهٔ مبارکه اقامت داشتم پس درویشی که معروف بطی الارض بود پیدا شده ومن با آن درویش رفاقت انداختم از آن پس از او خواهش نمودم که طی الارض را من تعلیم کن گفت تو قابل نیستی پس از اصرار بسیار گفت اکنون که طالب آنی وخود را قابل آن میدانی پس دو شرط را با تو میگویم عمل کن از آن پس تو طی الارض را تعلیم مینمایم شرط اول اینکه تا یکهفته نمازهای یومیه را باید ترک کنی گفتم چنین کنم پس آن درویش رفت ووقت نماز دررسید با خود گفتم که امام را دانستن امر باطنی ست وآن درویش را خبر از باطن من نیست در ظاهر میگویم که او امام نیست ودر باطن اعتقاد بامامت آن بزرگوار دارم واما نماز پس در خانه را می بندم و وضوء میگیرم ونماز میکنم وبدرویش میگویم که من نماز نکرده ام پس در خانه بستم و وضوء ساختم وبه نماز ایستادم ناگاه دیدم درویش نزد من حاضر شد پس بمن گفت که من بتو گفتم که تو قابل نیستی پس برفت ودیگر او را ندیدم پس معلوم شد که خارق عادات از صوفیه بر حقیت ایشان دلالت ندارد چنانکه از مؤمن نیز خارق عادت ظاهر می شود پس اگر خارق عادت دلالت بر حقیت کند باید صوفی ومؤمن هردو برحق باشند واین محال ست —

**حکایت هندی که خدمت صادق رسید وهرچه در دست پنهان بود میگفت**

ومؤید این سخن حدیثی ست که در زینة المجالس نوشته شده است که در زمان حضرت کاشف الاسرار والدقایق جعفر بن محمد الصادق ع شخصی از بلاد هند آمد وهر کسیکه هرچه در دست میگرفت هندی میگفت پس این کیفیت را بحضرت

آنحضرت معروض داشتند آن حضرت آن شخص را بمجلس خود خواست و چیزی در دست گرفت و لزآن شخص استفسار فرمود که در دست من چیست آن مرد فکری کرد و کیفیت را عرض کرد جواب او مطابق واقع شد پس حضرت صادق ع فرمود که راست گفتی اکنون چیزی دیگر در دست میگیرم پس آنجناب دست مبارک را به بیرون خانه دراز ساخت بعد از لمحه دست خود را باندرون آورد و فرمود اکنون بگو که در دست من چیست آن شخص فکر زیاد بکار برد پس از آن گفت که درین ساعت در همهٔ دنیا سیر نمودم و همه چیز را بسر جای خود دیدم مگر در جزیره از جزائر هند در آشیانهٔ فلان مرغ یک بیضه نبود حضرت دست مبارک باز نمود و فرمود که راست گفتی اکنون بگو که از کدام عمل باین مرتبه رسیدی آن مرد عرض کرد که هرچه نفس من خواهش میکند خلاف نفس خود کردم تا این مرتبه مرا حاصل گشت آنجناب فرمود که نفس تو کفر را خواهش می نماید یا اسلام را آن مرد عرض کرد که نفس من کفر را خواهش میکند آنجناب فرمود که درین جا نیز خلاف کن آنمرد عرض کرد که خلاف نفس کردم و اسلام را اختیار کردم پس آنجناب فرمود که اکنون به بین که آیا چیزی ترا مکشوف ست یا نه پس آن شخص تامل کرد و گفت چیزی نه می بینم آن جناب فرمود راست گفتی چون تا بحال کافر بودی بجهت ریاضاتیکه کشیدی مزدی بتو دادند اکنون که مسلمان شدی ابواب مکاشفات بر تو مسدود شد الحال بعبادات شرعیه متعبد باش که خدا تعالی بالاتر ازین مرتبه بتو کرامت و آخرت نیز بتو عطا میکند

## در تقسیم ریاضت شرعیه و صوفیه

الحاصل ریاضت شرعیه آن ست که چهل صباح صبح کند و همهٔ افعال او لله و فی الله باشد و هر کاری از اکل و شرب و نوم و یقظه و حرکت و سکون و اقوال و افعال همه برای خدا باشد **واما** ریاضت صوفیه تا اینکه روز حیوانی نخورد و غذاء را تقلیل کند تا کار بجائی رسد که بیک بادام یا یک دانهٔ خرما صرف کند و مواظبت بذکر سعینی از اذکار نماید و این قسم ریاضت در شریعت ممنوع و منهی عنه میباشد چنانکه کلوا واشربوا ولا تسرفوا بر آن گواه است و ضرر وارد آوردن بر بدن برای کمی بدل ما یتحلل بنحویکه بدن و قوی ضعیف شوند مرغوب عنه میباشد و آیه وافی هدایهٔ ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة بر آن گواه است و اخباریکه دلالت وارد بر اینکه هر که گوشت حیوانی نخورد تا چهل روز در زیر گوشش اذان بگوئید و ظاهر اینکه اذان گفتن برای آن ست که شیطان بر او مسلط نشود و از صدای اذان بگریزد و یا اینکه آن شخص نزدیک بآن ست که از اسلام خارج شود پس اذان باید گفت تا از اسلام دور نشود و تفصیل این سخن اینکه چون مشیت حضرت احدیت بر آن قرار گرفت که در عالم خلق و ملک شهادت خلقی نماید و از عناصر ضعیف البنیان ایجاد انسان فرماید آب و گل را چون باد و آتش بهم کرده و تربیت امزجهٔ اربعه از حرارت و برودت

ویبوست و رطوبت یوماً فیوماً مستعد میکند از برای اشراق و تصرف نفس در او پس اول نبات میشود و بعد از
نبات شدن حیوان طعام میشود و در مزاج حیوانی استعدادی برای اشراق نفس در او حاصل میشود از آن
پس آن حیوان غذای انسان می شود و از آن غذا مزاجی حاصل میشود که بانواع تربیت و تصفیات منجعل
بمنی و نطفه میشود و در قرار مکین صلب قرار می گیرد و از ینجاست که می بینی که هر حیوانی که صادع شرع اطهر
گوشت او را حلال نموده است نبات و گیاه خوارست برای اینکه سیر در مراتب حاصل آید و استعداد
کامل برای افاضه نفس حاصل گردد پس از جماد به نبات و از آنجا بحیوان و از حیوان بانسان و هر حیوانیکه
درنده و گوشت خوارست او را حرام فرموده زیراکه برای او سیر در نباتیت نیست و یا اندک ست
و از اینجاست که شارع مقدس گوشت خوردن را مستحب دانسته است فلذا فرمود من از دنیای شما سه چیز را اختیار
کردم گوشت و زن و طیب چنانکه در بعضی از اخبارست و یا نماز چنانکه بدل طیب در اخبار دیگرست و بالجمله ترک
گوشت خوردن را مرضی ندانسته است خصوصاً تا چهل روز چونکه تاثیر هر چیز در مزاج انسان تا چهل روز باقی میماند
و بعد از چهل روز بالکلیه زائل میشود و در زمانیکه اثر گوشت زایل شد از مزاج انسان زائل شد حیوانی که مقدم
و مقوم نفس و مزاج انسانی ست و از انسانیت دور میشود و اشخاصیکه در یک اربعین نمی خورند را یه خیال
ایشان آن ست که خود را از حیوانیت دور نمایند شاید که راه یابند بعالم ملکوت ملکی و نفهمیده اند که از عالم
انسانیت که جامع ملک حیوانی و ملکوت ملکی ست دور میشوند خاصیت انسانیت از ایشان زایل میشود
هرچند که خاصیتی می بخشد و بعالم ملکوت فی الجمله میتوانند که راهی پیدا کنند لیکن کمال آن ست که در عالم
انسانیت راه بملکوت تا مقرب درگاه ایزد تعالی شوند و از اینجاست که در شریعت ختم انبیاء صلوٰة الله علیه و
سلام رهبانیت ممنوع ست بلکه باید با این عوائق و علایق راهی بخدا پیدا کرد که این افضل ست و ازین
ثابت ست که علمای شرع نبوی صلی الله علیه و آله از این قسم ریاضت منع نموده بلکه اذکار معهوده باین کیفیات خاصه در شرع
ورود نیافته با اینکه ایشان بواقع داناتر بودند و غرض پیغمبر و ائمه تکمیل ست قطعاً صنعت و تعجیل در تکمیل در
تکلیف

## در ابطال ریاضت صوفیه خذلهم الله تعالی

نفرموده اند
ولذا از ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الجبار در مذمت و قدح و طعن و لعن و تبری صوفیان حسب روزگار هزار و
شش صد حدیث عز اصدار یافته و شیخ حر عاملی در کتابی آن اخبار را جمع فرموده بلکه بطلان مذهب و مشرب ایشان اجماعی
بلکه ضروری مذهب امامیه هست و از جمله براهین بر اینکه ریاضات صوفیه بر طبق واقع نیست آن ست که ارباب کشف
و شهود را با یکدیگر در اعتقادات و احکام عقلیه و شرعیه خلاف و شقاق و اختلاف ست پس بعضی از ارباب مکاشفه
وجود را اصل میدانند و بعضی ماهیت را اصل دانسته اند و بعضی بوحدت وجود رفته اند و برخی بر خلاف آن

و بعضی از ارباب مکاشفه سنی و بعضی شیعه چنانکه محی الدین عربی که از ارباب مکاشفه سنی ست و اخوند ملا صدری که او نیز از ارباب کشف و شهود ست شیعه است و ایضاً غالباً بلکه یکسر بجهت ریاضت بدن و قوی در تحلیل و ضعف و انثلام ست از این جهت خیال های واهی ست می نماید۔

## در مناظرهٔ مؤلف کتاب با ملا ابوطالب لواسانی جفار رحمه الله

مؤلف این کتاب در سنواتیکه در دار السلطنهٔ اصفهان بتحصیل اشتغال داشتم و آن بعد از مراجعت از عتبات بود و پس طالب آن بودم که در هر علم فی الجمله آگاهی بهم رسانم و اساتید هر علم را بجستم تا اینکه طالب علم جفر شدم شیخ عزیز نامی در محلهٔ بیدآباد بود که در رمل و علم اعداد و جفر فی الجمله آگاهی داشت لیکن هیچیک را تمام نداشته پس بعضی از اصطلاحات علوم خود را بمن گفت و مرا در جفر دلالت کرد بملا ابوطالب لواسانی که در مدرسهٔ نیم آورد از زمان شباب تا شیب سکنی داشت و در جفر از مشاهیر و مسلمین آن دیار و در غایت اشتهار و با والد ماجدم آشنائی داشته از او درخواست آن کردم که قواعد جفر خود را بمن تعلیم نماید در جواب گفت که هرگز ریاضت کشیده گفتم نه گفت تعلم این علم بی ریاضت صورت حصول نه بوندد و در سابق ایام بکسی که ریاضت نه کشیده بود تعلیم کردم و معاتب شده گفتم که ریاضت بمزاج سازگار نیست و موجب امراض ست گفت در وقت مؤجلی آمده که من از جفر سؤال کنم اگر جواب آمد بشما تعلیم کنم بسیار خوب و الا فلا پس در وقت موعد بنزد او رفتم نوشته آورد که سوال کرده بود که بفلان کس تکاببی جفر تعلیم کنم جواب استخراج کرده بود که بغیر اهل ریاضت هیچ کس مگو پس بمن گفت که ریاضت مرتکب شو تا ترا تعلیم کنم گفتم که مراد از ریاضت اگر شرعی ست مضایقه از ان ندارم اگر تا حال بعمل نیامده از این پس خواهم بجا آورد و اگر ریاضت صوفیه است من آنرا مشروع نمیدانم اول با من در مشروعیت آن مناظره کنید و مرا مجاب سازید از آن پس مضایقه ندارم عجب تر اینکه در همان اوقات میرزا ابراهیم نام مستوفی اصفهان بنزد او مراوده مینمود و تعلم جفر از او میکرد با اینکه از اهالی دیوان و البسه و اغذیه و اطعمه و اشربه و املاکش غالباً از حرام بود با اینکه من از بدو تکلیف تا آن آوان در مدرسه در خدمت علماء اعیان بتحصیل اشتغال داشتم و من از اهل ریاضت نبودم و میرزا ابراهیم مستوفی از اهل آن بوده و لکن حضرت قادر متعال همان قاعدهٔ ملا ابوطالب لواسانی را بوسایط چند بمن تعلیم فرمود و رساله در علم جفر نوشتم

## در مناظرهٔ شهید ثالث با شیخ احمد احسائی

و شیخ احمد جمع میان قواعد شرع و حکمت نمود و معقول را باعتقاد خود با منقول برابر ساخت لهذا محل طعن و تکفیر شده چه در اکثر قواعد معقول تطبیق آن بظواهر شرعیه امکان ندارد و ای شیخ احمد سرآمد اهل زمان شده و مسلم کل بود و لکن در نزد حکما وقعی نداشته و ایشان چندان معتقد بفضیلت و معقول دانی شیخ نبودند و نسبته

واز اخوند ملا علی نوری سؤال کردند که فضیلت شیخ چگونه است گفت عامی صافی ضمیری ست و شیخ احمد در هر بلد مطاع و مجد و سلطان عصر مرحوم فتحعلیشاه را با او نهایت خصوصیت بلکه سلطان از او سؤالاتی نمود و او رسائه در اجوبه آن اسوله نوشت و بهر بلدیکه وارد میشد علماء آن بلد او را نهایت احترام و با او نماز جماعت مینمودند تا در واقعهٔ آخر وارد قزوین شد و در خانهٔ مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب اقامه نمودند و روزها در مسجد جمعه نماز میکردند و علماء قزوین همه حاضر میشدند و اقتدا مینمودند و حاجی ملا عبد الوهاب از مریدان شیخ بوده و با عتقادم قوهٔ غور در حقیقت اعتقادات شیخ نداشت پس شیخ احمد بباز دید علماء قزوین میرفت و علماء بهمراه او بودند روزی ببازدید شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی رفتند پس از طی تعارفات مرسومه شهید از شیخ سؤال کردند که در معاد مذهب شما و ملا صدری یکی ست شیخ گفت چنین نیست و مذهب من ورای مذهب ملا صدری ست شهید ببرادر کوچکش حاجی ملا علی گفت برو در کتابخانهٔ من و شواهد ربوبیه ملا صدری در فلان موضعست او را بیاور حاجی ملا علی چون از تلامذهٔ شیخ احمد بود مسامحه و مسامحه در احضار شواهد ربوبیه نمود شهید ثالث بشیخ گفت که اکنون نزاع نه میکنم که مذهب شما و ملا صدری در معاد یکی ست لیکن شما بگوئید که مذهب شما در معاد چیست شیخ گفت که من معاد در معاد را جسم هورقلیائی میدانم و آن در همین بدن عنصری ست مانند بیغشه در سنگ شهید فرمود که بدن هورقلیائی غیر بدن عنصری ست و ضروری دین اسلام ست که در روز قیامت همین بدن عنصری عود میکند نه بدن هورقلیائی شیخ گفت که مراد من همین بدن ست بالجمله هنگامهٔ مناظره در میان ایشان گرم شد پس یکی از تلامذهٔ شیخ که از اهل ترکستان بود با شهید در مقام مجادله بر آمد و غرض وعوی محاجه و مجادله بود نه استکشاف حق شهید سکوت مینمود پس از آنجا برخاستند و اجتماع مبدل بافتراق و وفاق مبدل به شقاق شد در آن روز شیخ چون به مسجد برای نماز جماعت رفت علماء کسی به همراه او نرفت و در مسجدش حضور بهم نرسانید مگر حاجی ملا عبد الوهاب پس حاجی ملا عبد الوهاب از شیخ احمد خواهش نمود که رسائه در معاد و اعادهٔ بدن عنصری تالیف نمائید تا رفع شبهه شود و شیخ رسائه نوشت ثمری نبخشید و همهمهٔ تکفیر شیخ در قزوین شیوع یافت و آن رسائه در اجوبة المسائل شیخ جمع شده و در دار الطباعه منطبع گردید چون هنگامهٔ تکفیر شیخ گرم شد و شیخ مرد معروف مسلمی بود حاکم شهر شاهزاده رکن الدوله علی نقی میرزا بود بجهت رفع بدنامی خود که در قزوین چنین هنگامه شده و البته خوش آیند پادشاه نخواهد بود لهذا خواست که شقاق را بوفاق مبدل سازد پس علماء را در شبی از شبها ضیافت نمود و شهید و شیخ را نیز دعوت کرد در زمان حضور مجلس شیخ احمد مصدر بود بعد از و شهید نشست اما میان خود و شیخ فاصله قرار داد چون خوان ترتیب دادند برای شهید و شیخ یکخوان گذاشتند شهید در آن خوان شریک نشد و آن خوان که پس از او گذاشتند شروع

بعد اخوردن نمود و در هنگام نشستن دست بر یکطرف صورت گذاشت که محاذات با شیخ داشت پس از صرف غذا شیخ رو
که مضیف بود عنوان سخن آغاز و در باب انجام سازو بازا هتمام تمام فرمود که جناب شیخ سرآمد علماء عرب و عجم و لازم الاکرام والاحترام
شهید نیز باید در احترام ایشان کوتاهی جائز ندارد و سخن مفسدین که در میان این دو عالم افساد و شجرهٔ عناد کشته اند
قلع و قمع و دفع و رفع باید نمود شهید در جواب گفت که در میان کفر و ایمان اصلاح و آشتی نیست و شیخ را در معاد
مذهبی ست که خلاف ضروری دین اسلام ست و منکر ضروری کافرست شاهزاده هرچند الحاح در انجاح
امر صلاح نمود از اصلاح جز سلاح حاصلی پدید نیامد و آن مجلس منقضی شد و شهید در تکفیر شیخ تاکید و تشدید
بحد یکه روزی مؤلف در کتاب خانهٔ او حاضر بودم۔

## در افساد شهید وصایت شخصی را که شیخی بود

شخصی مدعی وصایت از شخصی و وراث منکر بودند و میمنودند که این شخص شیخی است شهید حکم بر فساد وصیت و
وصایت نمود و روی بمن آورد و فرمود که این طائفه با فلاسفه موافقت نموده اند در این قاعده که الفاعل الواحد
لایصدر عنه الا الواحد و دارای این عقیده کافرست و من سکوت داشتم الحاصل تکفیر شهید در غایت اشتهار و
شهرهٔ هر دیار شد شیخ دیگر در قزوین مکث نکرد و از آنجا بعراق عرب رفت و بجانب مکه عزم نمود چون به بصره رسید
وفات یافت و ارشد تلامذهٔ شیخ آقا سید ابو الحسن بن سید محمد حسین تنکابنی بوده که خال منفضال مؤلف این کتاب
ست و رسالهٔ در علم نوشته و بنظر شیخ رسانیده و شیخ شرحی بر آن نوشته پس از آقا سید ابو الحسن سید کاظم
رشتی بالاصل ساکن کربلا از ارشد شاگردان شیخ احمد شده چون خبر تکفیر شیخ انتشار یافت و شیخ نیز وفات یافت در آن
زمان مرحوم آقا سید مهدی خلف باشرف آقا سید علی صاحب ریاض از شدت تقوی و جربزهٔ فتوی
نه میگفت پس مردم از او درخواست این نمودند که شیخ را شهید ثالث تکفیر کرده اکنون تکلیف ما با تابعین شیخ چیست

## در مناظرهٔ سید کاظم با شریف العلماء در محضر آقا سید مهدی

آقا سید مهدی مجلسی ترتیب داد و شریف العلماء و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و حاجی سید کاظم را احضار نمود
ایشان با سید کاظم مناظره نمودند و مواضعی چند از کتاب شیخ را گرفته که ظاهر این عبائر کفر ست سید کاظم
اذعان نمود که ظواهر این عبائر کفر ست لیکن شیخ ظواهر این عبائر را اراده نه کرده بلکه این کلمات را تاویلی
ست که آن تاویل مراد شیخ ست ایشان گفتند که ما مامور بتاویل نیستیم مگر در آیات قرآن و کلمات حضرت
شیخان و اخبار پیغمبر و آل اطهار الف التحیة والثناء والا هر کافری که بکلمهٔ کفری تکلم کند لامحاله تاویلی در آن
راه دارد پس بسید کاظم گفتند که تو بنویس که ظاهر این عبائر کفر ست سید کاظم نوشت که ظاهر این عبائر
کفر ست و آنرا بمهر خود ممهور نمود پس آقا سید مهدی اگرچه فتوی نه میگفت لیکن بشهادت این دو عادل که

شریف العلماء و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی حکم به تکفیر شیخ و تابعین او نمودند

## در مکفرین شیخ احمد

و از آن پس بمسجد رفته و مردم را موعظه نمود که درین عصر گرگانی چند بلباس میش درآمده و دین مردم را فاسد و کاسد ساخته اند و ایشان شیخ احمد احسائی و متابعان او هستند و ایشان کافرند پس تکفیر ایشان شیوع یافت و فقهائیکه شیخ و تابعان او را تکفیر کردند اول ایشان حاجی ملا محمد تقی قزوینی دوم آقا سید مهدی و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و آخوند ملا آقای دربندی و شریف العلماء و آقا سید ابراهیم استاد حقیر و شیخ محمد حسین صاحب فصول و شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر بلکه اکثری از فقهاء عصر ایشان تکفیر نموده اند و خلاف شیخ در مسائلی که موجب تکفیر او گشت چند مسئله است . مسئله اولی معاد ست شیخ معاد را بجسم هورقلیا میداند و تحقیق کلام اینکه حکماء اشراق بعالم مثال قایلند و آنرا از مکاشفه خویش ثابت نموده اند و آن را اسامی چند ست عالم مثال و عالم اشباح و عالم اظله و کوه قاف و اقلیم ثامن و شهر جابلقا و جابلصا و در بعضی از عبائر بجا برصا براء مهمله بدل لام تعبیر شده و هورقلیا و لفظ هورقلیا بضم ها و فتح واو و سکون راء و کسر قاف و سکون لام ست و بعضی هورقلیاء بضم ها و سکون واو خوانده اند و این غلط مشهور ست و این فقیر مؤلف کتاب در سالیکه بسفر خراسان میرفتم چون بسبزوار رسیدم مسائلی چند از کلام حکمت و تفسیر در رساله جمع نمودم و آنها اشکالات عویصه بوده و خدمت حاجی ملا هادی سبزواری دادم که از معاریف حکمای زمان و از تلامذه آخوند ملا علی نوری بوده و نود و پنجسال از عمر او میگذشت و صاحب کرامات بوده و او را نسبت باکسیر میدادند و از هدایای اهل زمان و از کسی چیزی قبول ننموده و بجائی بدیدن و بازدیدن نرفته و بقدر قوت خود و عیال خود بنحو وسط زیاده نداشته با این حال و سه هفته مال خیریه بفقراء انفاق می نمود لهذا او را نسبت باکسیر میدادند و اهل آن بلد کرامات بسیار از و نقل مینمودند چون رساله اسوله مرا بنزد او فرستادم نگاه کرده گفت اولاً فلان کس خود جامع ست و قادر بر رد این شبهات ست و ثانیاً بجهت کثرت سن مرا قدرت بر فکر و تحریر جواب این مسائل نیست و ثالثاً روزها را بتدریس اشتغال دارم نوشتن اجوبه آنها موجب تعطیل در درس ست و رابعاً این مسائل در غایت اشکال ست و فلان کس با این تعجیل میرود و مسافر ست و با این تعجیل این مسائل را بتفصیل فصیل نتوان انجام داد بعد از اینکه مراجعت از آن سفر کردم میرزا محمد حسین مجتهد ساروی و جناب حاجی ملا محمد اشرفی از کیفیت سؤال و جواب من و حاجی ملا هادی اطلاع یافتند که او ترسید که اگر آن مسائل را جواب بنویسد شما خواهید او را تکفیر کرد چه او نیز با ملا صدری هم مذهب و در فساد عقیده با او شریک ست من گفتم که اگر امروز پادریان و کشیشان ادیان باطله در مذهب اسلام شبهات نمایند بغیر حاجی ملا هادی و ملا آقای دربندی کسی دارید که دامن همت بر کمر زند و رد شبهات ایشان را نماید و دین

اسلام را مستحکم دارد تا شما اصل برائت و استصحاب جاری دارید ایشان تصدیق و تحسین کردند مجملاً بعد از اینکه بدین
حاجی ملا هادی رسیدم سؤالاتی از من کردند و استفسار از احوال علما و حکما نمودند و چون اخوند ملا آقا حکیم قزوینی
از تلامذهٔ اخوند ملا علی نوری بوده اما از تلامذهٔ دورهٔ اول بوده و حاجی ملا هادی از تلامذهٔ دورهٔ وسط بوده و
حاجی ملا آقا را ندیده بود از من سؤال کرد که اخوند ملا آقا فضیلتش بچه پایه است گفتم بسیار فاضل و در معقول
کوی سبق از همکنان ربوده است حاجی گفت من او را ندیده ام و مرا هم همین اعتقاد بود که او فاضل است
لیکن شنیدم که شرح زیارت شیخ احمد را درس میگفت بدین سبب فتوری در اعتقادم دست بهم داد چه شیخ احمد
را آن پایه و مایه نیست که کتاب او را شخص فاضل تدریس کند من گفتم که شما هرگز شرح تصریف اخوند ملا سعد را
تدریس مکر نفرمودید گفت چرا گفتم که این دلالت ندارد که ملا سعد باید از شما افضل باشد و حال اینکه چنین
نیست بلکه مردم از اخوند ملا آقا خواهش کردند که شرح زیارت شیخ را تدریس کند ایشان هم اجابت کردند
پس از من سؤال کرد که سبب تکفیر شیخ احمد چه بود گفتم تکفیرین را سخن براین بود که در معاد مذهب
او با مذهب ملا صدری یکی ست حاجی گفت که ملا صدری را هم تکفیر کرده اند گفتم تکفیر او که از قدیم الایام
ورد السنهٔ علماء اعلام جاری بوده گفت که ملا صدری قایل بمعاد جسمانی ست گفتم بلی او در شواهد ربوبیه گفته
الحق ان المعاد فی المعاد هو الجسم العنصری لیکن از آن پس در مقام تفصیل عنصری باقی نه گذاشته علاوه در کتاب
شرح اصول کافی و در تفسیر سورهٔ بقره و در اسفار بانقطاع عذاب قایل ست و قایل بتجلو ذنیست و میگوید
که فرعون مات مومناً موحداً و بوحدت وجود قایل ست واحد و غیر ذلک من الهفوات والترهات و در دل خیال
کردم گفتم که این مرد در میان سبزوار نشسته گویا بانگ خروس نشنیده و نمیداند که ملا صدری را تکفیر کرده اند حاصل
حاجی از من سوال کرد که شیخ احمد را چرا تکفیر کرده اند گفتم برای اینکه بجسم هورقلیا قایل ست و من داورا فتحه دادم
حاجی گفت که هور بسکون واو ست من گفتم که من از یکی از فضلاء تلامذهٔ اخوند ملا علی نوری شنیدم که اخوند ملا
علی نوری میگفت که هور واو غلط مشهور ست و صحیح هور بفتح واو ست حاجی گفت باید ببرهان قاطع رجوع
نمود من گفتم که برهان قاطع در لغت فرس ست و اخوند ملا علی نوری میگفتند که هورقلیا یونانی ست یعنی
عالم آخر پس حاجی از تالیفات من سوال کرد من برخی از تالیفات خود را بیان کردم پس گفت که من پسری
کوچک دارم که علم اصول میخواند شما منظومهٔ اصول خود را برای او فرستاده باشید مجملاً عالم مثال در تحت
فلک قمر ست و آنها اجسام باشند خالی از ماده و هر جسم صاحب اناوری خود نیست و اعتقاد ما آنکه روح بعد
از مفارقت از این بدن بعالم مثالی میرود و در آنجا صبح و شام ست بدلیل یأتی رزقهم فیها بکرةً و عشیاً
و حضرت صادق علیه السلام از همین آیه استدلال بر عالم برزخ نموده اند و ما را اعتقاد اینکه روح بعد از

مفارقت از بدن بعالم مثال در بدن مثالی درآید واگر از اهل نجات ست متنعم واگر از اهل عذاب ست متألم بعالم آخرت رود و درآنجا با بدان عنصریه محشور شوند و معلوم ست که بدن عنصری باید استعداد بقاء ابدی پیدا کند و روح نیز باید مستعد شود از برای بقاء ابدی پس باید برزخی باشد که یکجا مانند این نشاء فاسده فانیه کاسده نباشد و یک جا مانند نشاء اخرویه باقیه نباشد بلکه میانه و بین بین باشد تا طفره لازم نیاید و آن عبارت ست از برزخ و عالم مثال۔

## در حضور امیرالمؤمنین ع در سر هر محتضری

و از اینجاست که میگوئیم اینکه امیرالمؤمنین در وقت احتضار در سر هر محتضری میاید چه مومن و چه منافق و شعر بلاغت بنیان فصاحت ارکان دیوان برآن گواه ــ یا حار همدان من میت یرنی من مومن او منافق قبلا یعرفنی طرفه واعرفه نبعته واسمه وما فعلا وانت عند الصراط معترضی فلا تخف عثرة ولا زللا اقول للنار حین توقف للعرض ذریه لا تقربی الرجلا ذریه لا تقربیه ان له حبلا بحبل النبی متصلا اسقیه من بارد علی ظماء تخاله فی الحلاوة العسلا قول علی لحارث عجب کم ثم اعجوبة له حملا و علم الهدی سید مرتضی رضی الله عنه بقاعده اینکه یک جسم در یک زمان در امکنه متعدده نمیتواند متمکن شود گفته که مراد از حضور علی ع دیدن محتضر ست ثمرولایت مآب آنجناب نه نفس آن حضرت را و ما میگوئیم که هر محتضری نفس آن جناب را می بینند مانند دیدن هر کسی خورشید تابان را پس خورشید در یک مکان هست و همه در هر بلدی او را می بینند باشعه و انوار و یا میگوئیم که هر کس آن جناب را می بیند به بدن مثالی چون نفوس قدسیه قاهره را قوت و قدرت و کلیة و احاطه است که یک نفس میتواند تصرف در ابدان متعدده نماید مانند نفوس انبیا و اولیاء و نحو اینان و باین وجه محمول ست بودن جناب امیرالمؤمنین در یک شب در هفتاد مکان بضیافت و مهمانی و حاضر شدن آنجناب ع در سر هر محتضری و دیدن موسی ع بعد از بیهوش شدن در هنگام تجلی نور الهی که فی الحقیقت نور کروبین بود که از خلصاء شیعیان امیرالمؤمنین میباشند از گروه ملائکه که هفتاد هزار موسی در بالای هفتاد هزار کوه ایستاده همه لباس پشم در بر و عمامه پشم بر سر و عصا بر دست و همه رب ارنی گویانند پس موسی ع از جبرئیل سوال نمود که بجز من آیا موسی دیگری هست و اینها کیانند جبرئیل گفت اینها ابدان مثالیه تواند و بدین محمول ست آنچه ابن جمهور در کتاب مجلی روایت داشته که چون در جنگ جمل طلحه در میدان افتاده و باو اندک رمقی بود از او سوال کردند که قاتل تو کیست گفت علی گفتند که علی ع در فلان مکان ایستاده و او ترا نه کشته طلحه در جواب گفت که مرا علی ع کشته و همه مقتولین را علی ع کشته آیا نمی بینی که علی ع گاهی در هوا ست و گاهی در پشت سر و گاهی در پیش رو و گاهی از طرف راست و گاهی از طرف چپ جنگ مینماید بلی در آنوقت نظر بآیه فبصرک الیوم حدید پرده از پیش چشم طلحه برداشته و ابدان مثالیه امیرالمؤمنین ع را دیده و عالم مثال مدلول علیها اخبار وارده از آن حضرت چنانکه در دعاء یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح

دال بر آن ست چه هرچه از آدمی در عالم شهاده صادر میشود همان عمل از بدن مثالی او حادث میشود پس اگر جمیع
همه ابدان مثالیه بر آن مطلع میشوند و اگر شر باشد خدا یتعالی از کرم بی منتهی پرده بر روی آن صورت مثالی ا
میاندازد که سایر ابدان مثالیه آن فعل قبیح و معصیت را مشاهده نکنند و آن شخص خجل نماند و شیخ بهائی ره
بهائیه در کتاب اربعین همین حدیث را ذکر فرموده و توضیح عالم مثال کرده و در کتاب اصول کافی که از کتب
اربعه معتبره شیعه است تقریبًا بیست حدیث روایت کرده در باب عالم مثال ـ

## در مذهب شیخ احمد در جسم معاد

و بالجمله شیخ احمد را عقیده آن ست که جسم انسان مرکب ست از اجزائی که از هریک از افلاک تسعه جزئی اخذ
شده و همچنین از عناصر اربعه نیز از هریک جزئی برداشته اند و مرکب نموده اند و چون روح از بدن مفارقت
کند اجزاء عنصری هریک بمرکز خود روند و از آنها چیزی نماند و آنچه باقی ماند همان اجزاء فلکیه است و همان در
محشر محشور ست و بهمین وجه نقضی از شبهه اکل و ماکول جسته که ماکول اجزاء عنصریه است و آنها عود نمیکنند
آنچه عود مینماید اجزاء فلکیه است و آنها جزء بدن اکل نخواهند شد و متکلمین در حل شبهه اکل و ماکول مانند علامه
حلی اعلی الله مقامه و استادش محقق طوسی در تجرید باجزاء اصلیه رفته اند که آن ماده منویت نطفه و زاند و ناقص
نه میشود و جزء بدن اکل نمیشود و آن اجزاء اصلیه عود میکند و آنچه جزء بدن اکل ست اجزاء فضلیه است نه اصلیه
و شکی نیست که ظاهر این تحقیق که شیخ کرده خلاف ضرورت دین اسلام ست بلکه ضرورت که اجزاء عنصریه عود میکند

## در معراج جناب ختمی مآب صلی الله علیه وسلم قاعده شیخ احمد

و شیخ احمد در معراج نیز بهمین سبک مشی کرده میگوید که در زمان عروج عارج معارج نبوت حضرت ختمی مرتبت صلی الله
علیه و آله و سلم بمعراج جزء خاکی و آبی را بر زمین انداخت و جزء هوائی را در کره هوا انداخت و جزء ناری را در کره
نار گذاشت و یا با همان اجزاء که از افلاک تسعه ماخوذ بود با فلاک رفت فلذا خرق والتیام لازم نیامد و عبارت
این ست فلما وصل الی کرة الهواء فالقی فیها ما هو منها و هکذا و جمیع کرات عناصر همین سخن را گفته و این خلاف ضروری
دین اسلام ست چه اعتقاد ما آن ست که جناب ختمی مآب الف التحیة والثنا بهمین بدن عنصری با سما رفت
با همان لباس که در بر داشت و دامن او با بریق بر خورد و آب ابریق شروع بریختن نمود و آنجناب صلعم بمعراج رفت
و سیر نمود و مراجعت فرمود و هنوز آب ابریق تمام ریخته نشده بود بلکه با نعلین پای مبارک بمعراج رفت و خواست
که بجهت رعایت ادب نعلین مبارک را کنده باشد خدا یتعالی فرمود که با نعلین بعرش بیا تا عرش ما از نعلین تو زینت
یابد پس با همه اجزاء عنصریه و لباس و نعلین اتفاق افتاد و ما خرق والتیام پس براهین حکماء در این باب
محقق بفلک نهم ست نه سائر افلاک علاوه میگوئیم که جسم رسول خدا الف التحیة والثنا الطف از جسم فلکی

بوده لهذا خرق لازم نیاید چه جرم فلکی محاط و بدن مطهر معصوم صل وسلم محیط وهر محیط اشرف والطف از محاط است مانند اینکه اجنه داخل خانه که در آن بسته باشد میشوند بدون اینکه خرق والتیام در دیوارها پدید آید علاوه براین امتناع خرق والتیام از خلل خالی نیست واین مسئله دوم از مسائل خلافیه میان شیخ احمد و فقهاست مسئله سوم آنست که شیخ احمد ائمه را علل اربع میداند هم صوریه وهم غائیه وهم مادیه وهم فاعلیه واین خلاف ضروری مذهب امامیه اگرچه شیخ میگوید که ائمه فاعلند باذن خدا تعالی مانند وکیل وموکل ومقام ائمه را مقام مشیت میداند و هو الاقوی چه نظر باخبار مقام امام که مقام مشیت و فعل است ومیگوید که خلق کردن خدا عالم را وخلق کردن امام عالم را مانند این آیه خواهد بود - فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم - وائمه ید الله میباشند که چرا استبعاد در خالقیت ائمه مینماید و حال اینکه - تبارک الله احسن الخالقین - گواه بر آنست که بجز خدا خالق دیگر هست وقول خدا تعالی در باب حضرت عیسی علی روح الله - واذ تخلق من الطین کهیئة الطیر - شاهد این معنی است وقول امیرالمؤمنین انا خالق الارض و السموات دلیل بر این مطلب است واینکه اگر خداوند تعالی کسیرا خلق کند که او آسمان وزمین را باذن او خلق کند وقدرت بر آن داشته باشد این داخل در لطف ودال بر کمال قدرت خداوند تعالی میباشد و مردم بیشتر از جهت این معنی مینمایند وهمین تقریر را این فقیر مؤلف کتاب از حاجی سید کاظم شفاها شنیدم چون مدتی به مجلس درس او حاضر میشدم واین کلمات واستدلالات اوهن از بیت العنکبوت است اما اجمالا پس اخبار بسیار از ائمه اطهار علیهم صلوة الله الملک الجبار ورود یافت که نسبت خلق ورزق را بائمه دادن موجب کفر وضلالت است و ائمه از آن منع فرموده اند واین گروه را مفوضه خلقیه مینامند وایشان قائلند باینکه خداوند عالم تفویض نموده خلق ورزق را بامام وحضرت صاحب الامر روحی فداه وعجل الله فرجه در توقیعی نوشته که هرکه یکی از من وآباء من چنین نسبت دهد من وپدرانم از او بیزاریم وعبارت آنجناب این است فانا وآبائی منه براء وعلامه مجلسی نیز مانند همه علماء این طائفه را تکفیر نموده اند وحقیقة هم این طائفه کافرند لیکن شیخ احمد را سخن این است که من قائل بتفویض نیستم بلکه میگویم خداوند خلق کرده است وائمه بمنزله ید میباشند وظاهر اینکه این سخن محض تغییر عبارت باشد واخبار عموم دارد واین معنی ومعنی اول را واگر اخبار هم برخلاف آن ورود یافته باشد مطروح است علاوه اخبار احاد است وبرفرض متواتر بودن نیز با ضروری مذهب معارضه نمیتواند نمود -

## در جواب از مشیت وتحقیق آن

واما تفصیلا پس اولا گفته مقام امام ع مقام مشیت است میگوئیم راست است مقام امام ع مقام مشیت است ولیکن معنی این سخن آنست که امام مظهر مشیت است ومشیت خدائی بامام ظهور پیدا میکند باین نحو که هرچه امام خواست خدا آنرا میخواهد وهرچه را که امام نخواست خدا آنرا نمیخواهد وهرچه خدا نخواهد امام نیز او را

نہ میخواہد نہ اینکہ امام حقیقت مشیت خدا باشد واین مانند ید ست کہ امام ید اللہ ست یعنی مظہر قدرت خداست نہ اینکہ نفس قدرت باشد پس مراد مظہر و محل ست چنانکہ در بعضی از زیارات ورود یافتہ السلام علی محال مشیت اللہ پس مشیت اللہ نیز مانند ید اللہ وجنب اللہ وعین اللہ واذن اللہ ونفس اللہ ونحو اینہاست پس ازینجا لازم نیامد کہ امام خالق آسمان و زمین باشد۔

## در جواب یکتبون الکتاب

وثانیاً در باب یکتبون الکتاب بایدیہم۔ میگوئیم کہ کتاب کتاب ید ست واین راست ست اما گفتیم در سابق کہ ید مظہر ست نہ اینکہ حقیقۃً امام ید خدا باشد تا خلقت عالم بید شود و موجب صحت انتساب فعل بید باشد علاوہ برفرض اینکہ امام حقیقۃً ید باشد نظر بقانون لغت ومحاورات عرفیہ نسبت فعل را بید نتواند داد نمیتوان گفت الید کاتب بلکہ کاتب ہمان انسان ذوالید ست نہ ید بلکہ ید بمنزلۂ آلت ست مگر اینکہ اسناد مجازی باشد ومجاز ہم مجاز عقلی باشد از باب اسناد بآلت کہ آن اسناد بغیر ماہو لہ محسوب میشود وظاہر ست کہ این معنی چہ صورت وارد و البتہ این معنی مراد شیخ نیست وثالثاً در باب احسن الخالقین کہ شیخ متمسک جستہ از باب مجاز ست چنانکہ در اخبار نیز ملکین خلاقین در تولید نطفہ در رحم تعبیر شدہ واین مجاز لغوی ست شکی نیست کہ خالقین متعدد ہ برفرض تحقق آن لازم ندارد کہ ائمہ خالق باشند واین نہ دلالت مطابقہ ست ونہ تضمن ونہ التزام واین از اوضح واضحات ست ورابعاً در باب۔ اذ تخلق من الطین کہیئۃ الطیر۔ میگوئیم کہ این ہم مانند احسن الخالقین دال بر مدعی نیست چہ اولاً عیسیٰؑ خالق ست مجازاً وثانیاً عیسیٰؑ مرغیرا خلق کند دلالت ندارد کہ امیر المومنین نیز باید آسمان و زمین را خلق کند علاوہ خداوند فرمودہ۔ کہیئۃ الطیر۔ پس معلوم ست کہ حقیقۃً خلق طیر نکرد وخامساً در باب انا خالق السموات والارض میگوئیم کہ این خبر مجعول وکذب محض وافتراست واین خبر در خطبۃ البیان محمود علی و ہداست کہ از موضوعات ست وشیخ رجب برسی صوفی نیز آنرا در کتب خود نقل کردہ والا پس علماء عالی مقدار و مشہورین اعصار از علماء اخیار وفضلاء ابرار ونقاد اخبار ائمۂ اطہار مانند غواص اخبار علامۂ مجلسی اعلیٰ اللہ مجالس الرضا والرضوان صاحب کتاب بحار الانوار وسید رضی جامع خطب حیدر کرار صاحب نہج البلاغت وثقۃ الاسلام شیخ کلینی نامدار واحزاب ایشان این خبر را نقل نکردہ اند و در ہیچ کتاب معتبری آنرا ندیدیم ونشنیدیم بلکہ بعضی لذا فاضل اکامل حکم بوضع وتصریح بر کذب آن فرمودہ اند علاوہ ہر یک روایت با درایت چنانکہ ارباب ہدایت فرمودہ اند بہترست از ہزار روایت بی درایت آخر عقل ہم یار خوشی ست چگونہ امیر المومنینؑ کہ مردم اورا خلیفہ چہارم ہم نمیدانستند مگر بعضی چگونہ بر منبر میآید ومیگوید انا خالق السموات والارض بلکہ جرأت آن نداشت کہ ادعا کند کہ من خلیفہ بلافصل پیغمبرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

## در محاجہ حاجی محمد کریم خان وشیخ عبد الرحیم بروجردی

در این مقام مناسب ست کہ محاجہ حاجی محمد کریم خان قاجار با شیخ عبد الرحیم بروجردی مذکور شود۔ حاجی محمد

کریم خان از تلامذه سید کاظم و مؤسس رکن رابع ست و شیخ عبدالرحیم فقیه و از تلامذه شیخ موسی و شیخ علی محقق ثالث بوده زمانی حاجی مزبور بدار الخلافه آمد علماء ترک دیدن و بازدید او نمودند پس روزی در منزل معتمد الدوله عباس قلی خان جوانشیر امیر دیوان شیخ رفته بود بدیدن ایشان و عباس قلی خان نیز با فهم بوده و مؤلف کتاب را هم با او مناظره است مجملاً حاجی مزبور نیز در همان مجلس بدیدن عباس قلی خان حضور یافت پس از محاورات و مکالمات چند حاجی بشیخ گفت که ما وارد دار الخلافه شدیم علما تماماً را هم خبر نمودند و با ما مراوده ننمودند گویا جهت آن باشد که ما را ضال و مضل میدانند شیخ کلامی گفت که حاصلش اینکه ضال بودن را نمیدانم اما در مضل بودن شما خلافی نیست زیرا که شما در کتاب خود که مرشد العوام ست نوشته و مکرر بر بالای منابر گفته اید که علماء این عصر کلمات و مطالب ما را نمی فهمند و بدین سبب ما را تکفیر مینمایند و شکی نیست که کلمات و اخباریکه علماء عصر باید طولاً مهارت در علم [illegible] بر فهم و ادراک آنها نداشته باشند چنین کلمات و چنین اعتقادات را در میان کتاب فارسی نوشتن و آنرا چاپ کردن و بدست عوام کالانعام دادن و بر بالای منابر در محضر اکابر و اصاغر و عوام و خواص اظهار آنمراحل نمودن البته اضلال و موجب گمراهی خلایق و بندگان خداست مگر از ائمه اخبار نرسیده که کلم الناس علی قدر عقولهم و عقل نیز بر مضمون خبر مشحون گواه صدق و شاهد عدل ست و ایضاً ائمه فرموده اند ما کل ما یعلم یقال و لا کل ما یقال حان وقته حاجی مزبور گفت نه امیر المؤمنین خود بالای منبر فرموده انا خالق السموات و الارض با اینکه عوام و خواص نشسته بودند پس آن هم اضلال خواهد بود شیخ فرمود که شما چرا باید اعتقاد بچنین خبر نمائید در آن عهد بعضی علی را کافر میدانستند مانند اهل شام و بعضی او را خلیفهٔ چهارم میدانستند و نادری او را خلیفهٔ بلافصل پیغمبر ص میدانستند در چنین عصری چگونه می شود که علی ع بالای منبر برآید و بگوید که من خالق آسمان و زمین میباشم مردم خلیفه بودن او پیغمبر را قبول نداشتند چگونه معتقد بخالقیت او میشدند و اگر چنین سخنی از او میشنیدند البته آنحضرت را میکشتند پس حاجی مزبور ساکت شد

## در مناظرهٔ مؤلف کتاب با عباسقلیخان

و اما مناظرهٔ من با معتمد الدوله عباس قلی خان جوانشیر پس چون خالی از لطافت نبود ذکر میکند و بیانش اینکه روزی در مجلس اعتماد الدوله صدر اعظم میرزا آقاخان حضور داشتم با نواب معتمد الدوله نائب الایاله شاهزاده فرهاد میرزا و شاهزاده ایلخانی ابو الملوک کیومرث میرزا و جماعتی از اعیان که عباس قلی خان این دو شاهزاده نیز فطانت و از علم بهره داشتند صحبت از نجوم در آمد و من بنحو ظواهر شرعیهٔ حقهٔ حقیقیه در مقام تکذیب علم نجوم برآمدم از اخبار و آیات مذکور داشتم عباس قلی خان گفت تاثیر نجوم ظاهر ست و مشاهد از انکار نتوان گفتم چنین نیست که کواکب خود مؤثر باشند در عالم کون و فساد بلکه خداوند عادت را بر آن جاری ساخته که در حین نظر کذائی میان دو کوکب مثلاً اینکه فلان تاثیر را در عالم کون و فساد خلق غالباً نماید لذا شهید اول در کتاب

قواعد خود فرموده که هر که اعتقاد کند که کواکب مدبر این عالمند پس آن شخص در نزد ما کافر ست و بلفظ عند نا تعبیر فرموده
یعنی کفر چنین شخص اجماعی فرقهٔ شیعه است پس شروع در اخبار نمودم تا کلام من منجر بشعر دیوان شد و این
بیت را خواندم ؎ خوفنی منجم اخو خبل  تراجع المریخ فی بیت حمل  فقلت دعنی من اکاذیب الحیل
المشتری عندی سواء وزحل  عونی بخالقی ورازقی عزوجل  عباس قلی خان گفت که حمل نیست بلکه الحمل میباشد
من انکار این سخن کردم و سه نفر ملائیکه عاری از علم بودند حضور داشتند و آنها تصدیق خصم نمودند من گفتم که در
دیوان بلاغت نشان از نسخ صحیحه بهمین نهج ست که من قرأت کردم ایشان نهایت انکار کردند آخر الامر من تغییر
کردم و گفتم که در اشعار در نزد اختلاف میزانی داریم و آن علم عروض ست چون بآن علم عروض رجوع کردیم
دیدیم که این شعر از بحر تقارب ست و بحر تقارب باید شش مستفعل تمام بشود و هر مصرع آن به مستفعل که هیجده
باشد که مجموع بیت بسی و شش حرف تمام بشود چنانکه الفیه ابن مالک چنین ست و چون این بیت را بعلم عروض
تقطیع کنیم و حمل را بدون الف و لام بگیریم مصراع آن هیجده حرف میشود و مجموع بیت بسی و شش حرف میشود
و با الف و لام زیادتر میشود پس باید بدون الف و لام باشد پس خصم ساکت شد مجملاً ائمه را علل اربع دانستن
خلاف اخبار ماثوره از ائمهٔ اطهار ست بلی اعتقاد ما آن ست که پیغمبر و ائمه علت غائیه برای خلقت موجودات
امکانیه میباشند و اخبار بسیار بر آن دلالت دارد و حدیث قدسی - لولاک لما خلقت الافلاک - گواه بر این
مطلب ست و سادساً در باب اینکه خالقیت ائمه عالم امکان را ادل بر لطف و عموم قدرت خداست جواب ش
اینکه این کلام بکسیر واهی و از شائبهٔ صواب عاریست چه این دلیل ظنی ست و باینگونه دلائل اثبات این اصل
عظیم خلاف ضروری مذهب شیعه است نتوان نمود چه این سخن منقوض بآن ست که خدا تعالی خلق کند در این ساعت
و در این مکان حضور جمعی از اعیان انسانی را که هزار سر داشته باشد و در هر سر هزار زبان و از هر زبانی بلغات متفرقه
تسبیح و تمجید خدا کند پس این ادخل در لطف ست و بیشتر مردم از دیدن چنین انسان اعتراف و اذعان بر وجود
ملک منان مینمایند پس باید چنین انسان در همین مکان در این زمان موجود باشد با اینکه موجود نشده است
پس این ادله فائده برای اثبات این مطلب ندارد -

## در رؤیای حاجی ملا محمد صالح پیغمبر را افضل التحیة والثنا علیهم اجمعین

و در این مقام مناسب ست اینکه ذکر شود حکایت رؤیای مرحوم حاجی ملا محمد صالح جناب پیغمبر را صلی الله علیه
و تفصیل این اجمال آنکه حاجی ملا محمد صالح برغانی برادر شهید ثالث در خواب رسول خدا صلی الله و السلام را دید و از
سؤال کرد یکی اینکه حاجی مدرسه میساخت و اراده داشت که مدرس آن مدرسه را مزخرف و نقاشی و طلاکاری کند
در اینباب از رسول خدا علیه التحیة والثناء سؤال نمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم در جواب فرمود که نقاشی بکن و

همان سادگی خوب ست دیگر سؤال کرد که سبب چیست که علماء در ازمنهٔ سالفه صاحبان کرامات و مکاشفات بودند و مسدود شده آنجناب الف التحیة والثناء علیه فرمود سبب آن ست که متقدمین احکام را بر دو قسم نمودند واجب و حرام پس ترک محرمات مینمودند و واجبات را بعمل می آوردند و آنچه مکروهات و مباحات بود آنها را داخل در محرمات میشمردند یعنی در مقام عمل ترک مباحات و مکروهات مینمودند و مستحبات را در مقام عمل بعمل می آوردند و داخل در واجبات میکردند و عمل میکردند و شما طبقهٔ متأخره احکام را بر پنج قسم در مقام عمل نموده اید و تارک مستحبات شدید و فاعل مکروهات و مباحات گردیده اید فلذا ابواب کرامات و مکاشفات بر شما مسدود گردیده دیگر سؤال از حال شیخ احمد کردم که شنیده ایم احوال او چون ست و از او بعضی از کلمات کفرانگیز صادر گشته آن جناب صلوة الله علیه تبسم کرد و فرمود که شیخ احمد غلط میکند که این گونه سخنان میگوید و سؤالات دیگر هم نمود که حاجی میرزا ابراز آن اسوله واجوبه ننمود

## در کندر خوردن شیخ احمد

و شیخ احمد عادی به خوردن کندر بوده فلذا حفظ او بمرتبهٔ بود که سرآمد اهل زمان بود و متابعان او نیز کندر میخوردند و سید کاظم تلمیذ او آنقدر کندر خورده بود که دندانهایش ریخته بودند زیرا که کندر زیاد گرم ست و حدیث نیز در مدح اکل کندر بسیار ورود یافته بلکه در حدیث ست قریب باینکه هیچ پیغمبری مبعوث نشد مگر بر قائل شدن به بداء و اینکه در میراث او کندر بوده و از اینجا چنان ظاهر میشود که انبیاء بخوردن کندر مداومت داشتند و در آن اوقات که مؤلف کتاب بدرس سید کاظم میرفتم۔

## در وصایای شیخ احمد

سید روزی وصایای استادش شیخ احمد را نقل مینمود گفت که بمن نوشته بود باین عبارت فاما الاعصارات التی تراها فی بعدی فنجها اما پس خود تفسیر این عبارت بدین نحو کرد که اعصار دودیرا گویند که از کندر برمیخیزد یعنی آن دودهائیکه می بینید که بعد از من در میان آسمان و زمین پیچیده که عالم را تاریک کرده پس برانگیزانندهٔ آن دودها منم۔ مؤلف گوید که این سخن بسیار راست بوده چه بعد از او زمین براین فرقهٔ جانشین سید کاظم گشته و چه بسیار تنازع و تشاجر فیما بین تابعین او و تابعین فقهاء پدیدار شد و در میان شاگردان سید کاظم خلیفهٔ او حاجی محمد کریم خان قاجار شد و چه بسیار قتل و نهب و سلب بواسطهٔ او در ولایت کرمان اتفاق افتاد و یکی از تلامذهٔ او میر علی محمد شیرازی بوده که خود را باب تسمیه نمود و برای او آن قدر کشتار و قتل و نهب و سلب و خرابی بلدان اتفاق افتاد که بوصف راست نمیاید بلکه هنوز نائرهٔ آن شعله در بلاد باقی ست اعاذنا الله من شرورهم و شیخ احمد ملا صدری را کافر میدانست و میگفت عبارت ملا صدری بسیط الحقیقة کل الاشیاء باطل ست لفظاً و معنی و در این مقام سخنان بسیار گفته است و بدین سبب اعدا کافر دانسته و تفصیل در مقالهٔ طرفین

در این مقام خارج از عنوان ماست و برای این مسئله عرض عریض و عمق طویل ست وهمچنین ملا صدری در تفسیر وغیر آن
از تالیفات خود گفته که محی الدین عربی گفته که فرعون مات مومناً موحداً و از آن پس ملا صدری گفته که وهذا کلام شیم منه رائحة
التحقیق وانصاف اینکه سخن کفرست چه فرعون بضرورت دین کافر مرده ونص قرآن بر آن دال ست وشیخ احمد ملا محسن را
نیز تکفیر کرده بواسطهٔ مسئلهٔ علم وکتاب قرة العین ملا محسن را شرح نوشته وکلمات او را رد کرده وحاجی ملا هادی سبزواری کتابی
نوشته ودر آنجا ایرادات شیخ را جواب داده وانتصاری از ملا محسن فیض کرده وانصاف اینکه ملا محسن از شاگردان ملا صدری
وداماد او بوده وظاهر اینکه بعقاید ملا صدری معتقد بوده وشیخ در بعضی از کلماتش میگوید قال المسیٔ کما سانی تبعاً لامامه
ممیت الدین العربی ومرادش از مسیٔ ملا محسن ست ومراد از ممیت الدین محی الدین وفی الحقیقه اگر محی الدین کافر باشد پس
هیچ صوفی وکافری را حکم بر تکفیرش نمیتوان نمود چه او خود را خاتم ولایت مطلقه میداند ومیگوید که در خواب دیدم که قصری است
از خشت طلا ونقره واو ناتمام بود ویک خشت آن باقی بود ومن در اتمام آن کوشیدم وآن یک خشت را گذاشتم
پس آن قصر تمام شد پس بیدار شدم وتعبیر بآن کردم که ولایت مطلقه بمن اختتام وتمام وانجام یافت وایضاً
محی الدین گوید که در معراج علی را پست تر از خلفاء ثلثه دیدم ودر اول کتاب فتوحات مکیه می گوید سبحان من اظهر
الاشیاء وهو عینها وچون این کتاب بنظر علاء الدوله سمنانی رسید واو هم یکی از مشاهیر عرفاء بود در حاشیهٔ این
کتاب به همین مقام نوشته که شیخنا اگر کسی ترا نسبت بفضله تو دهد ویگوید شیخ همان فضلهٔ خود میباشد البته راضی
نخواهی بود پس چگونه راضی میشوی که حضرت واجب الوجود را نسبت به فضلهٔ خود دهی وعجب اینکه قاضی نور الله شوشتری
در کتاب مجالس همین عبارت را از کتاب فتوحات نقل کرده واز آن پس در مقام توجیه آن بر آمده وگفته که شاید وهو
علیها باشد بتشدید یاء مثناة تحتانیه وشاید هو غیبها باشد بغین معجمه وتشدید یاء مثناة تحتانیه وفتح باء موحده ونساخ
تصحیف آن نموده باشند انتهی کلام القاضی واین توجیه مالا یرضی به صاحبه میباشد وعجب تر از اینکه شیخ بهائی زید
بهائه در کتاب کشکول واربعین وغیر آنها محی الدین را به تعظیم اسم برده باین عبارت قال العارف الربانی والفاضل
الذی لیس له ثانی محی الدین العربی چه شیخ بهائی در کتاب کشکول چند شعری ساخته مشعر براینکه من در نزد هر
طائفه در آمده ام تا مرا انکار ننمایند وایضاً رسائل چند از محی الدین در نزد مؤلف کتاب ست که نص بر کفر مصنف
آنهاست از آنجمله در یکی از رسائل میگوید که بعد از اینکه مرا بمعراج بردند در آنجا منی طباقی میان من وخدا واقع شد
وعبارتش این ست فقلت یا من انا انت وانت انا فان قلت فلم ناجیتنی وانا انت وانت انا قلت جهة
المخاطبة مختلفه وکفر این سخن اظهر من الشمس وابین من الامس ست واما در خصوص قول بانقطاع عذاب که صریح
کلام ملا صدری ست در اسفار وشرح اصول کافی پس مؤلف کتاب از یکی از فضلاء ثقات تلامذهٔ آخوند ملا علی
نوری شنیدم که ملا صدری در آخر عمر از قول بانقطاع عذاب آخرت باز گشت ورساله در اثبات خلود نوشته

ایضاً ملاصدری عالم را حادث ذاتی وقدیم زمانی میداند ومؤلف کتاب در منظومهٔ الفیهٔ توحید وشرح آن ابطالهٔ اینکلام را بنحو استیفاء نمودم

## تحقیق در اثبات کفر وایمان

وتحقیق سخن اینکه نسبت ملاصدری با شیخ احمد مانند نسبت استاد است بشاگرد اگرچه جامعیت شیخ بیشتر ست چه شیخ را در علم فقه مهارت تامه است وکتب فقهیه بسیار نوشته ورسائل هم نوشته واز قانون فقها در رفته واز جملهٔ فتاوای شیخ حرمت تعبیه وشبیه است ولیکن در معقول ملاصدری بالقطع استاد شیخ احمد ست وهم تکفیر نهایت صعب واجتهادیست وکتب راجحت در شریعت نیست وعموم لاعمل بالقرطاس که از کلام علما اعلام ست محل وفاق ست مگر اینکه آن کتب محل قطع باشد که قائلش مدالیل ومضامین آن مکاتیب را معتقد باشد وبآنها متفوه باشد وشیخ احمد وملاصدری وملامحسن اگرچه ظاهر بعض از کلمات ایشان بالقطع خلاف ضرورت مذهب مسلمین با شیعه است ولیکن این کتب ست وانیفقیر بحقایق مراد ایشان برنخورده ام وپس توقف در تکفیر ایشان اولی ست واحتیاط را نباید ترک نمود اگرچه بسیاری از متنقحه ومریدان ملاصدری در کفر ایشان سخنی نیست وایشان هم مرادات ومطالب آنها را نفهمیده اند وتلمیذ شیخ احمد حاجی سید کاظم رساله در حرمت عمل بظن نوشته وهمین طریقهٔ شیخ احمد بوده ومسلکت که من قطع باحادیث دارم واز نفس حدیث برای من قطع میشود که کلام امام ست وحاجت برجال ونحو آن ندارم واین سخن از اعاجیب ست ودر این ازمنه تحصیل قطع باخبار مکابره است چنانکه فقیر در تعلیقه بر قوانین وتقریرا الاصول والفیه اصول اثبات ظنیت این اخبار بنحو استیفا نمودم

ظن .. لائق عمل نیست

## در احتجاج شیخ محمد حسن نجفی وشیخ احمد احسائی

مجملاً در وقتی از اوقات شیخ احمد بنجف رفت شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام اگرچه فن او منحصر بفقه بود ولیکن در محاجه ومجادله ید طولی داشته بنحویکه غلبه براو در غایت اشکال بود پس شیخ محمد حسن خواست که این سخن را مکشوف کند که شیخ احمد از نفس عبارت میتواند که قطع کند این کلام امام ست یا نه پس شیخ محمد حسن رحمت الله حدیثی جعل کرد وکلماتی مغلقه در آن مندرج ساخت که مفردات آن در نهایت حسن ومرکبات آن بیحاصل بود وآن حدیث مجعول را در کاغذی نوشت وآن ورق را کهنه کرد از مالیدن بالای دود وغبار نگه داشتن پس آنرا نزد شیخ احمد برد وگفت که حدیثی پیدا کرده ام شما ببینید که آن حدیث ست یا نه وآیا معنی آن چیست شیخ احمد آنرا گرفت ومطالعه نمود وبشیخ محمد حسن گفت که این حدیث وکلام امام ست پس آنرا توجیهات بسیار کرد پس شیخ محمد حسن آن ورقه را گرفت وبیرون رفت وآنرا پاره کرد

## در محاجهٔ میرزا محمد حسن خلف آخوند ملا علی وسید کاظم

حکایت مرحوم میرزا محمد حسن خلف باشرف عالم جلی آخوند ملا علی نوری عالم وحکیم ودر نزد والد ماجدش درس خوانده بود در برابر او وله نمیشد پس بعزم زیارت باعیال بعتبات عالیات مشرف شد ومدت یکسال در آنجا اقامه نمود

باستاد مولف آقا سید ابراهیم نهایت الفت داشت پس در همان سال برای او ولدی ذکور حق تعالی کرامت نمود واستاد میرزا گفت که چون این فرزند از کرامت حضرت سید الشهداء مرزوق شد مناسب اینکه او را عبد الحسین بنامند پس میرزا او را عبد الحسین مسمّی نمود از قضا حاجی سید کاظم شبی میرزا محمد حسن را میهمان کرد پس یکی از تلامذه سید کاظم از سید سوال نمود از عبارت ملا صدری بسیط الحقیقة کل الاشیاء سید بطریقه شیخ احمد آن عبارت را لفظاً ومعنی فاسد نمود میرزای مزبور گفت که این معنی شما برای بسیط الحقیقة نموده اید مراد ملا صدری نیست و من معنی مراد ملا صدری را از این عبارت میگویم آنوقت شما هر چه ایراد دارید کرده باشید پس میرزا مراد ملا صدری را بیان کرد و گفت که اکنون شما چه ایراد دارید سید گفت بنا باین معنی ایرادی وارد نیست۔

## در قول شیخ احمد که ایاک نعبد مقصود علی ست علیه السلام

بدانکه شیخ احمد رساله نوشته است در باب اینکه مصلی باید در ایاک نعبد حضرت امیر المؤمنین را قصد کند زیرا که خداوند مجهول الکنه است وانچه در ذهن در آید مخلوق ذهن ست چنانکه حضرت صادق میفرماید کلما میزتموه باوهامکم بادق معانیه فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم پس باید وجه الله را اراده نمود که امیر المؤمنین ست علیه السلام

**جواب** ازاین شبهه آن ست که معلوم ست اینکه کنه خدا در ذهن در نمیاید بلکه بوجوه واوصاف پی بذات خدا میبریم و قصد میکنیم در ایاک نعبد آن خدای جامع اوصاف را و شک نیست که همین نحو قصد کافی ست علاوه همچنانکه خدا مجهول الکنه است امیر المؤمنین نیز در اذهان ما مجهول الکنه است پس اگر امیر المؤمنین را در ذهن بگذرانیم آن هم مخلوق ذهنی میشود وهمان سخن نیز در اینجا وارد آید وایضاً چنانکه خدا مجهول الکنه است برای ما همچنین مجهول الکنه برای امیر المؤمنین نیز میباشد پس امیر المؤمنین در وقت ایاک نعبد گفتن کرا قصد میکرد مجملاً این سخن خارج از مذهب شیعه وطوری ست وراء طور عقل وبطلانش از ابده بدیهیات ست واین ظاهر ست واین مذهب جماعتی از صوفیه ست که میگویند سالک مرشد خود را در عبادات باید بنظر در آورد۔

## در استفتاء از اهل هند در خدمت آقا سید ابراهیم و حاجی سید کاظم

واز جمله وقایع در آخر ایامیکه در کربلا سکنی داشتم اینکه جمعی از اهل هند استفتائی خدمت سید استاد آقا سید ابراهیم نوشتند که آیا جماعت شیخیه و شیخ احمد کافرند یا نه وآیا سبب تکفیر ایشان چیست وعقاید ایشان کدام ست وآیا تکلیف با این جماعت چیست با ایشان معاشرت کنیم واحکام ایشان در اسلام جاری کنیم یا نه ویک استفتاء دیگر نوشتند در نزد حاجی سید کاظم فرستادند که مذهب شما چیست و برای چه شما را تکفیر کرده اند وسخن آنها چیست وجواب شما در ایرادات آنها چیست و ما را تکلیف چیست پس اول استفتاء استاد را دادند آن بزرگوار بسیار تقیه می نمود وهرگز کسی سخنی در مذهب یا تکفیر در هیچ مجلس و ملاء نامس ازاو نشنیده

چون این استفتاء بنظر مبارک آن بزرگوار رسید در بالای آن نوشت قال الله تعالی و من جاهد فینا لنهدینهم سبلنا و قال امیر المؤمنین ع لکمیل بن زیاد اخوک دینک فاحتط لدینک و قال الصادق ع لزراره خذ ما اشتهر بین اصحابک حرره ابراهیم الموسوی پس این سؤال و جواب را با استفتاء سید کاظم نیز در سید بردند سید رساله در این باب نوشت و آنرا دلیل المتحیرین اسم گذاشت و در آن رساله نهایت سوء ادب بالنسبه بعلماء عجم و عرب از او صادر شد تا اینکه مرحوم آقا سید مهدی را اول قوم اسم گذاشت و شیخ محمد حسین صاحب فصول را ثانی قوم و سید استاد را ثالث قوم تسمیه کرد بنحویکه در خطبه شقشقیه وارد و دیافته پس از آن مانند دعاء صنمی قریش فقرات چند باینطائفه محقه نسبت داده مانند این عبارت فرب عفو وافسدوها و رب فروج ضیعوها و ربما احکام ابطلوها و هکذا و بر جواب استفتاء سید استاد ایرادات چند ذکر نمود مانند اینکه شما نائب امام خود را میدانید و شما سبل میباشید پس مردم را بآیه حواله داشتن با اجمالش خارج از قانون سؤال و جواب است و جواب این سخن آنست که کفر و ایمان از امور اجتهادیه است هر کس باید در آن اجتهاد کند و تقلید در آن کافی نیست علاوه سبل در ظاهر مفسر براهنمای هدایت است و شکی نیست که راه هدایت فطری است و مراد حقیت مذاهب اسلام و آن مدلول فطرة الله التی فطر الناس علیها میباشد و ایضاً سبل در باطن مأول بمعرفت مجملاً سید کاظم در این رساله مذاهب خود و شیخ احمد را بیان نموده و سخن بسیار گفته و توصیف شیخ را بی اندازه کرده و تألیف شیخ را جمیعاً ذکر کرده بحدیکه هر قصیده را یک تألیف محسوب داشته و هر خطبه را کتاب علیحده در اعداد آورده و مذمت بحساب از فقهاء رضوان الله علیهم نموده و آن کتاب را بنظر سید استاد رسانیدند آنجناب پرسید که اسم این کتاب چیست عرض کردند که بدلیل المتحیرین موسوم است آن بزرگوار تبسم نمود و فرمود که مناسب آن بود که این رساله شتمیه نامند زیرا که مطالب آن همه دشنام و شتم علماء اعلام است پس شیخ مهدی کجوری که از افاضل تلامذه استاد بودند و اکنون در دار العلوم شیراز مرجع و ملجاء انام میباشند کتاب حاجی سید کاظم را گرفته و شروع کرده بنوشتن شرح بر آن و رد مطالب آن پس سید استاد کس فرستاد و شیخ مهدی را از آن منع نمود که من راضی نیستم باینکه شما شرح بنویسید شیخ مهدی در جواب استاد عرض داشت که رضای شما در اینباب شرط نیست چه من مبدعی را در دین دیده ام که ترهات و هفوات و کلمات فاسده که مایه اضلال عوام است نوشته و من میخواهم رفع بدعت او نمایم و مبدعات او را فاسد و متاعش را کاسد و عوام را از مکر آن برهانم پس در این اثناء پاشاه بغداد کربلا را محاصره نمود و فتح کرد و در آن ارض اقدس قتل عام نمود و عجم ذلیل و خوار در نظر اغیار شدند و رفع این مشاجره گردیده۔

## در شهادت شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی قزوینی

الحاصل کلام در احوال خیر مآل شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی برغانی قزوینی بود از جمله کرامات آن بزرگوار شهادت او بود که بامیر مؤمنان تأسی نموده و در مسجد در محراب در میان سجده خون مبارکش را ریختند و در سال آخر بجهت شیوع

مذهب باب آنجناب غالباً بر بالای منبر بوعظ انام اشتغال ومردم را از سوء حال باب تحذیر وآن طائفه را تکفیر میفرمود میرزا جواد نامی که اصل او از عرب ومسکنش در قزوین بود گوید که چند روز پیش از شهادتش بخدمت آن بزرگوار رسیدم آنجناب فرمود که از تو التماس دعا دارم من عرض کردم که خداوند عالم نعمتهای دنیا وآخرت را بشما کرامت فرموده از عزت وثروت واولاد وعلم ونشر شریعت وتالیف در علوم اکنون برای شما چه آرزو مانده فرمود که آرزوی من شهادت ست عرض کردم که شما همیشه شهادت بلکه برتر از آن مایه دارید زیرا که نظر به نص خبر مداد علما بهتر از دماء شهدا ست آنجناب فرمود بلی چنین ست ولیکن من طالب شهادت بمعنی در خون آغشته شدن را میخواهم ودر همان شب که شربت شهادت را نوشید چون نیمی از شب گذشته خواست که بمسجد رود وبعبادت مستمره دیرینه بعبادت مشغول شود عیالش باو گفتند که شما امشب ودر این شبها رفتن به مسجد را ترک کنید آنجناب فرمود که مگر میتر سید که مرا بکشند من بسیار طالب شهادتم ولیکن این سعادت دور ست که مرا میسر ومرزوق گردد پس در سنه ۱۲۶۴ هزار ودویست وشصت وچهار در نیمه شب از خانه بیرون آمد وبمسجد خود رفت ودر محراب عبادت ایستاد وبتضرع وزاری وبیقراری وگریه بدرگاه حضرت باری اشتغال داشت وچون نزدیک بصبح شد بلکه گویا صبح کاذب بود وعجوزه که بعادت خود آمد که چراغ مسجد را روشن کند واو هم بروشن کردن چراغ مشغول وشهید ثالث در هنگام سر به سجده گذاشته ومناجات خمسه عشر را بنهایت خضوع وخشوع میخواند ومیگریست که ناگاه چند نفر از فرقهٔ غاویهٔ ضاله مضله بابیه داخل مسجد شدند در اول نیزه بر گردن مبارک آنجناب زدند آنجناب هیچ متعرض نشده زخم دوم را زدند که دهان آنجناب شکافته شد مجملاً الجمع هشت زخم باو زدند که ناگاه آن عجوزه فریاد برآورد وقتلهٔ ظالمه گریختند آنجناب از محراب برخاست که از مسجد بیرون آید تا خون میان مسجد ریخته نشود ومحراب بدر مسجد نزدیک بود پس آن بزرگوار تا نزدیک در مسجد رسید که ضعف براو مستولی شد از شدت زخمها وپیری وعبادت در شب پس در همان نزدیک در افتاد وغش کرد ودر خون خود غوطه میزد پس عیال واطفالش با خبر شدند وجسد اطهرش را بخانه بردند وتا دو روز زنده بود ودر دست قدرت بر سخن گفتن نداشت بجهت شکاف زبان وبسیار تشنه میشد وقدرت بر آشامیدن آب نداشت زیرا که آن زخم سوزش بر میداشت وطاقت شرب آب نمیآورد ومکرر در همان حالت از تشنگی حضرت سید الشهداء علیه الصلوة والسلام بیاد می آورد وقطرات عبرات از دیدگان خود میریخت ومیفرمود یا اباعبدالله جانم بفدای تو آیا از تشنگی بر تو چه گذشت الحاصل بعد از دو روز روح مبارکش بجانب جنان در خدمت سید جوانان الف التحیة والثناء اهل جنان شتافت وخواستند که جسد مبارکش را بجانب ارض اقدس عتبات نقل دهند اهل قزوین راضی نشدند وهجوم عام کردند وبدنش را در قزوین در جوار شاهزاده حسین در مقبرهٔ منفرده که حاجی میرزا ابوالقاسم شیرازی برای خود تعمیر کرده بود سپردند وبعد از چند ماه ویا سال برای تعمیر

قبرش را شکافتند همان بدن اطهر مانند ایام زندگانی باحوال خود باقی بوده و الکنون آن مرقد مزار معروف ست
خوشا بسعادت آن بزرگوار امید که خداوند عالم مرتبهٔ شهادت را بمؤلف و سائر احباب و اتراب نصیب کناد

## در مذهب میر علی محمد باب

و چون کلام منجر باین مقام شد پس مناسب اینکه ذکر باب و زمان ظهور مذهبش و بنیان مرتبه و معرفت او شود
منقول و بالله التوفیق که تابعان شیخ پس از وی بر چند فرقه اند یکفرقهٔ از ایشان شیخ را خوب میدانند و فقهاء را نیز
خوب میدانند و جمع میان مشرب این دو فرقه نموده اند و ایشان بسیار کم میباشند - فرقهٔ ثانیه کسانی میباشند
که در عقائد متابعت ایشان کرده اند و فقهاء را خوب نمیدانند و مستضعف میدانند چنانکه مولف کتاب در زمانی
که در مجلس درس حاجی سید کاظم حاضر میشدم و میخواستم از مذاهب ایشان اطلاعی حاصل نمایم غالبًا مذمت از فقهاء
میکرد و سخن درشت بلکه العیاذ بالله بفقهاء شتم مینمود و در بدو طلوع اوائل و تشیعه بر مرقد مطهر حضرت امیر المؤمنین
زیارت صفوان جمال را بر لوحی نوشته و آویخته بود و از جملهٔ فقراتش این بود السلام علیک یا منزل المن و السلوی
چون مذهب شیخیه در علل اربع بودن ظهور پیدا کرد مرحوم شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر حکم فرموده که آن فقرهٔ
انزال من و سلوی را حک کنند تا مایهٔ شبههٔ عوام نشود و میل بمذهب شیخ نکنند چه عوام نتوانند که علت غائیه
بودن را بفهمند و حمل این فقره بر علت غائیه بودن ائمه نمایند پس موجب اضلال و گمراهی ایشان میشود پس از
چندی که مذهب شیخیه شیوع پیدا کرده و هر که باید گمراه شود یا نشود تحقیق پیدا کرد آن وقت شیخ محمد حسن امر کرد
که فقرهٔ منزل المن و السلوی دوباره در مقام او نوشتند و سید کاظم در مجلس درس در محضر این فقیر میگفت که این احمق تضعف
ست که فضیلت آقائی خود را که فقرهٔ انزال من و سلوی که در حدیث صحیح ورود یافته حک نموده و او مستضعف ست و
شیعه ئیست

## احتجاج میرزای ساروی با حاجی سید کاظم

و از وقایع واقعه در آن زمان بود که میرزا محمد حسین ساروی رحمة الله که از افاضل تلامذهٔ استاد بود و در نزد شیخ محمد
حسن نیز تلمذ کرده بود پس بدریا گشت و ارادهٔ زیارت نجف داشت چون در محاذی مسجد کوفه از طراده بیرون آمد دید
که حاجی سید کاظم با اصحاب خود نشسته است میرزا بنزد او رفت و نشست چون طی تعارفات شد میرزا پرسید که
شما این ایام بچه اشتغال داشته اید سید گفت که مسائلی استفتاء نموده بودند جواب مینوشتم میرزا پرسید که سؤال از چه بود
گفت از تفسیر و غیر آن میرزا پرسید که در تفسیر از چه آیه بود و شما چه جواب نوشتید گفت که در تفسیر از آیهٔ اِنَّ السَّمعَ
وَالبَصرَ وَالفُؤادَ کُلُّ اُولٰئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْئُولًا من نوشتم که تاویل شریفه بخلفاء ثلثه است چه اول ایشان هر حکمی
که میکرد میگفت سمعت عن رسول الله صلّی الله علیه وسلم یقول کذا پس او را تعبیر بسمع کردند و ثانی هر حکمیکه میکرد
میگفت رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم و علی آله و اصحابه اجمعین یفعل کذا پس او را تعبیر ببصر کردند و ثالث

هر حکمیکه مینمود میکفت اقول هکذا وعندی کذا پس او را تعبیر بقبؤاد کردند میرزا کفت که این تفسیر برای آنست چه هر آیه را امثال این تاویلات بحسب عقل ظنی میتوان نمود بلکه در تاویل محتاج بنص صحیح ست سید کفت که اکر از مشایخ شما ازین آیه سؤال کنند چه جواب خواهند میرزا کفت که من با شما مکالمه میکنم چه دخلی بمشایخ دارد مشایخ ما در آن سرزمین که سیر میکنند شتر ناف بر زمین میکذارد مولف کتاب کوید که حدیث برطبق همین تاویل ورود یافته و فرقهٔ دیکر از متابعان شیخ احمد بابیه می باشند۔

## در احوال میر علی محمد باب و بدو تحصیل او

و رئیس ایشان میر علی محمد شیرازی ست داد دعوای بابیت میکرد و میکفت که من نائب خاص حضرت صاحب الزمان میباشم و او در نزد حاجی سید کاظم تلمذ مینمود و در همان زمان که مؤلف کتاب در عتبات مشرف بودم و چند وقتی بدرس حاجی سید کاظم میرفتم میر علی محمد هم بدرس او میآمد و قلم و دواتی همراه داشت و هرچه سید کاظم میکفت از رطب و یابس او در همان مجلس درس مینوشت و ریش خود را میتراشید و یا بمقراض از بیخ قطع میکرد سبب معروفیت او در نزد مؤلف کتاب آن بود که روزی در بالای سر مطهر آن حضرت با شخصی مقدس صالح نشسته بودیم دیدیم همین سید داخل شد و در دم حرم ایستاد و زیارتی کرد و از همانجا مراجعت کرد من از آن مقدس استفسار کردم که این شخص کیست آن مقدس در جواب کفت که این مرد میر علی محمد شیرازی ست و از تلامذهٔ حاجی سید کاظم ست من کفتم که این مرد چرا این قسم زیارت میکند آن شخص کفت برای اینکه این قسم را اقرب باحترام میداند من کفتم که این غلط ست زیرا که زیارت از جملهٔ عبادات ست و بنحویکه ما مورشده ایم و امامان ما بما تعلیم کرده اند باید زیارت کنیم و ایشان فرموده اند که به پهلوی قبر مطهر و قبر اطهر را در بغل بکیریم و اما دور ایستادن بجهت احترام پس مانند آنست که ما نماز نافله را نخوانیم بجهت اینکه ما قابل نیستیم که بدرکاه خدا بایستیم مجملاً میر علی محمد در آنجا بوده و در نزد حاجی سید کاظم درس میخواند و شخصی کوید که در مرقد کاظمین علیهما السلام با شخصی مرتاض نشسته بودیم که میر علی محمد بدر مرقد رسید آن شخص مرتاض کفت خداوندا این سید را بکشد و اجل او را برساند پس بآن شخص مرتاض کفتم که چرا این شخص را نفرین میکنی آن مرتاض در جواب کفت که عنقریب از این مرد اعتقادات باطله بروز کند و هتک اعراض مسلمانان و باعث سفک دماء ایشان شود الحاصل میر علی محمد بعد از اینکه بشیراز آمد و ربناد در برای جلب قلوب بنای تسخیر شمس کذاشت و با سر برهنه در میان آفتاب ایستاده عزیمت میخواند تا اینکه کرمای شمس تخفیف رطوبت دماغ او نمود و در او خبط پیدا شده از آن پس ادعاء بابیت نموده شخصی حکایت حکایت کرد که من همراه او بودم و با او وثوق داشتم در میان طهران و اصفهان پس وارد کاروانسرائی شدیم که بحمام میرویم من کفتم باران ببارد خوب ست هر یک عبائی برداریم باب نکاهی بآسمان کرد کفت که امروز باران نمیآید و عبا برنمیداریم پس من بجهت احتیاط عبائی بردوش کرفتم چون قدری راه رفتیم هوا بهم خورد و باران شدیدی آمد و من عبای خود را بباب دادم مجملاً میر علی محمد قرآنی جعل کرد آیات را اقتباس کرد هر جا که خود عبارتی افزود از خارج

فصاحت وبیرون از سلاست بلکه حرف مهمل بود مانند اینکه میگوید الف لام کاف نون انا جعلنا الباب للباب علی الباب دلیلا ازاین مزخرفات راجمع کرده واسمش راقرآن صاحب الامر گذاشته ودر اول آن گفته چیزیکه حاصلش آن ست که این قرآن از نزد مهدی صاحب الامر بیرون واین از آیات قرآن اوست با اینکه جبرئیل بالقطع چنین آیه نیاورده وفساد آن ظاهرست واین فقیر درزمان غلو بابها در قزوین قرآنی درمقابل قرآن ایشان ساختم واقتباس کردم ازانجمله گفتم یاایها الشیخون ان الله قد ارسل رسولا ونصب لرسوله وصیا فجعلتم وصیه الها قدیرا الخ واین طایفه محرمات راحلال ونبی وولی راکلی دانسته اند ومانند نصاری باتحاد وحلول قائلند واعیان اینان میگویند ماهمان حسن وحسین ویا امام دیگر علیهم السلام میباشیم وما بعد از کشته شدن تاهفت روز یا بیشتر زنده میشویم وبدنیا واین مذهب تازگی ندارد بلکه سید نعمت الله جزائری در انوار النعمانیه نوشته که شخصی در شیراز دعوای بابیت کرد دنیا خاصه نمود وچند نفر بودند یکی اسمش را محمد گذاشته بود ومیگفت من همان پیغمبرم ویکی اسمش علی وهکذا چون ایشان را گرفتند ومیبردند که بکشند همشیره آن شخص در پشت بام ایستاده ومیخندید از سبب آن سوال کردند گفت این طائفه برادرم را میکشند واو بعد از چهل روز بحالت جوانی زنده میشود وحاجی محمد کریم خان در کتاب خود نوشته که باب یمن نوشته که لوتی چه فن ولوتی را با تاء منقوطه نوشته که حکم کن که در کرمان اسم مرا در بالای مناره جزء اذان کشند وبگویند اشهد ان میرعلی محمد باب الله مجملا از ضروری دین امامیه است که پیش از صاحب الامر نائب خاص نمیاید یعنی بعد از غیبت کبری تا خود ظهور نکند نائب خاص نمیفرستد وصدوق در رساله اعتقادات فرمود که این ضروری دین امامیه است و اتحاد وحلول باطل ست واین باب باعث افساد واضلال شده چندین هزار خلق را در زنجان ومازندران وسائر شهرها بکشتن داده واو را کشتند وآیه برای حاجی محمد کریم خان ساخته ان الکریم الکرمان کان کریما در مقامات علمیه بالکلیه عاجز وجاهل بود از انجمله درزمان طلوع باب ضلالت مآب طغیان ایاب وشورش عوام کالانعام از جانب سنی الجوانب محمد پادشاه او را در قلعه چهریق محبوس ساختند واز نوشتجات او رسالها وخطبها در دست مردم افتاده بود برخی آنرا ثانی قرآن مجید وبعضی ناسخ قرآن حمید میشمردند وگروهی از معتقدینش او را نائب امام وفرقه او را امام غائب وبعضی رسول خاتم میخواندند

## درمعارضهٔ علماء تبریز از الطیاب با باب خسران مآب

لهذا برحسب امر همایون اعلی او را بمجلس خاص حضرت ولی عهد دولت ابد مهد آوردند علماء اعلام وفقهاء اسلام حاضر شده بملاقات ومقالات پرداختند ملا محمد ممقانی که بمذهب شیخ احسائی وحاجی مرتضی قلی مرندی ملقب به علم الهدی وحاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام وحاجی ملا محمود نظام العلماء باسید کمال احترام بظهور آورده ودر هنگام جلوس حضور شاهزاده معظم او را برخود مقدم نشانیدند وولی عهد نیز بادی توجه والتفات نموده پس از زمانی حاجی ملا محمود از باب سوال کرد که حکم پادشاه است شما دعوای خود را درحضور علماء اسلام بیان نمائید تا تصدیق وتکذیب

آن محقق گردد اگرچه من از اهل علم نیستم و مقام ملازمت دارم و خالی از غرضم تصدیق من خالی از وقعی نخواهد بود دو امر از شما سئوال ست اول آنکه برسیاق قرآن و صحیفه و مناجات در اطراف و اکناف ایران منتشر شده از شماست و شما آنرا تالیف کرده اید یا بشما بسته اند سید باب در جواب گفت که از خداست حاجی ملا محمود گفت که من چندان سواد ندارم اگر از شماست بگوئید والا فلا سید باب گفت از من ست نظام العلماء گفت یعنی کلام شما که گفتید از خداست این ست که زبان شما مثل شجرهٔ طور ست **بیت** روا باشد انا الله از درختی چرا نبود روا از نیک بختی ٭ این همه آوازها از شه بود ٭ گرچه از حلقوم عبدالله بود ٭ سید باب گفت رحمت بشما نظام العلماء گفت که شما را باب میگویند این اسم را که بشما گذاشته و کجا گذاشته اند معنی باب چیست و شما راضی باین اسم هستید یا نیستید باب گفت که این اسم خدا بمن داده است نظام العلماء گفت در کجا گفت در خانه کعبه یا بیت المقدس یا بیت المعمور سید گفت هر جا هست اسم خدائیست نظام العلماء گفت البته در این صورت راضی هم هستید باسم خدائی معنی باب چیست باب گفت باب باب انا مدینة العلم و علی بابها نظام العلماء گفت شما باب مدینهٔ علم هستید گفت بلی نظام العلماء گفت حمد خدائی را که من چهل سال ست قدم میزنم که بخدمت یکی از ابواب برسم مقدور نمی شد حال الحمد لله در ولایت خودم بسر بالین من آمده اید اگر چنین شد و معلوم من گردید که شما باید منصب کفش داری ابن دهید سید باب گفت گویا شما حاجی ملا محمود باشید نظام العلماء گفت بلی سید باب گفت شان شما اجل ست باید منصب بزرگ بشما داد نظام العلماء گفت من همین منصب را میخواهم و مرا کافی شاهزادهٔ ولیعهد فرمود که ما هم این مسند را بشما که باید وا میگزاریم و تسلیم مینمائیم نظام العلماء گفت بقول پیغمبر یا حکیم دیگر که فرموده العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و علم ابدا نعرض میکنم که در معده چه کیفیتی هم میرساند که شخص تخمه میشود و بعضی بمعالجه رفع میگردد و برخی منجر بمعالجه منجر بسوء هضم و غثیان منجر میشود یا براق منتهی میشود باب گفت من علم طب نخوانده ام ولیعهد فرمود که در صورتیکه شما باب علوم میباشید میگوئید که من علم طب نخوانده ام این دو سخن باهم منافات دارند نظام العلماء عرض کرد که این عیب ندارد و چون این علم بیطره است داخل علوم نیست و لهذا با بابیت منافات ندارد پس روی بباب کرده گفت که علم ادیان علم اصول است و فروع و اصول مبدء دارد و معاد پس بگوئید که آیا سمع و بصر و علم قدرت عین ذات هستند یا غیر ذات باب گفت عین ذات نظام العلماء گفت پس خدا متعدد شد و مرکب ذات با علم دو چیزاند مثل سرکه و دوشاب عین یکدیگر شده اند مرکب از ذات و علم با ذات و قدرت و هکذا علاوه باین ذات لا ضد له است علم عین ذات ست ضد دارد که جهل باشد علاوه باین دو مفسده خدا عالم ست پیغمبر عالم ست و من عالمم در علم مشترک شدیم ما به الامتیاز داریم علم خدا از خودش میباشد علم ما از و پس خدا مرکب شد از ما به الامتیاز و ما به الاشتراک

وحال اینکه خدا مرکب نیست سید باب گفت که من حکمت نخوانده‌ام شاهزاده تبسم فرموده نظام العلما بجاب گفت
که علم فروع مستنبط از کتاب وسنت ست وفهم سنت وکتاب موقوف بر علوم بسیار ست مثل صرف ونحو ومعانی
وبیان ومنطق شما که باب اید قال را صرف کنید باب گفت کدام قال نظام العلما جواب گفت که قال القول
قولا پس خود مانند اطفال نوآموز دبستان صرف کرده گفت قال قالا قالوا قالت قالتا قلن ورو بباب کرده گفت که باقی را شما
صرف کنید باب گفت که در طفولیت خوانده بودم فراموش شده است باز گفت که قال را اعلال کنید باب
گفت اعلال کدام ست پس نظام العلما بعضی را اعلال کرده گفت که باقی را شما اعلال کنید باب گفت گفتم که فراموشم
شد نظام العلما گفت هو الذی یریکم البرق خوفا وطمعا ترکیب نمائید خوفا وطمعا بحسب ترکیب چه چیز ست باب گفت در
نظرم نیست نظام العلما معنی این حدیث را ازو پرسید لعن الله العیون فانها ظلمت العین الواحدة سید
گفت نمیدانم باز گفت خلیفه از حضرت رضا پرسید که ما الدلیل علی خلافة جدک علی ابن ابی طالب قال الرضاء آیة انفسنا قال
لولا انسنا قال لولا ابنائنا وجه استدلال رضا چیست ووجه رد مامون چیست وکیفیت رد رضا چیست سید متحیر ماند
پرسید که حدیث ست نظام گفت بلی واقامه دلیل کرد وگفت که اگر دعوی بر میت بود قسم استظهاری نیز ذکر میکردم
نظام العلماء گفت که شان نزول انا اعطیناک الکوثر معلوم ست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم میگذشت عاص گفت
که این مرد ابتر ست عنقریب میمیرد واولادی ازو نمیماند حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم غمگین شد از برای تسلیهٔ آنحضرت
صلی الله علیه وسلم این سوره نازل شد حال بگوئید که این چه تسلیه است سید گفت که واقعا شان نزول سوره اینست
نظام العلماء گفت آری واقامه شهود نمودم سید مهلتی خواست ونظام العلماء از سر این سخن در گذشت واز دیگر
در آمده وگفت ما در ایام شباب وجوانی باقتضای سن مطایبه میکردیم واین عبارت علامه را میگفتیم حال میخواهم شما
معنی آنرا بگوئید که اذا دخل الرجل علی الخنثی والخنثی علی الانثی وجب الغسل علی الخنثی دون الرجل والانثی وچرا باید
چنین باشد سید باب تأملی کرده پرسید که این عبارت از علامه است حضار گفتند بلی نظام العلما گفت که از علامه نباشد
از من باشد معنی آنرا بیان نمائید آخر باب علم هستید سید جواب داد که چیزی بخاطرم نمیرسد نظام العلما گفت که یکی از
معجزات پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم قرآن ست واعجاز آن بفصاحت ست وبلاغت تعریف فصاحت وبلاغت چیست
ونسبت میان اینها تباین ست یا تساوی ویا عموم وخصوص مطلق ویا من وجه سید فکر بسیاری کرده جواب داد که در
نظرم نیست حضار متغیر شده نظام العلما گفت اگر مابین دو وسه شک کنید چه خواهید کرد وگفت بنا را بر دو میگذارم ملا محمد
ممقانی گفت که ای بی دین تو شکیات نماز را نمیدانی ودعوی بابیت مینمائی باب گفت بنا را بر سه میگذارم ملا محمد گفت
معلوم ست وقتیکه دو نشد باید سه را گفت نظام العلما گفت سه هم غلط ست چرا نپرسید بلکه شک در نماز صبح یا مغرب
کرده ام آیا بعد از رکوع ست یا قبل از رکوع ویا بعد از کمال سجدتین ست ملا محمد ممقانی گفت شما شکر بکشید که اگر می گفت

بنا را بر دو میگذارم زیرا که شغل ذمه یقینی برائت ذمه یقینی میخواهد آنوقت چه میکردید پس ملا محمد گفت که تو نوشته اول من آمن بی نور محمد و علی علیهم السلام این عبارت از شماست یا نه باب گفت بلی از من است ملا محمد گفت آنوقت تو متبوع و آنها تابع و تو افضل از آنها خواهی بود پس حاجی مرتضی قلی از باب پرسید که خداوند عالم. واعلموا انما غنمتم من شیءٍ فان لله خمسه وللرسول. و شما در قرآن خود ثلثه گفته اید چرا و از کجا سید باب جواب داد که ثلث نصف خمس است چه تفاوت دارد علماء مجلس بخندیدند پس ملا مرتضی قلی پرسید که کسور تسعه چند است سید حیران بماند نظام العلماء بقاعده نظام طفره را جایز شمرده از مثنوی بیتی برخواند و اظهار مشرب ذوق کرده و گفته و چند از این الفاظ و اضمار و مجاز سوز خواهم سوز با آن سوز ساز · من در بند لفظ نیستم کرامتی موافق ادعای خود بمن بنمای تا مرید شوم و بسبب ارادت من جمعی قدم در دائره ارادت شما خواهند گذاشت زیرا که بعلم معروفم و عالم هرگز تابع جاهل نخواهد شد سید گفت چه کرامت میخواهی نظام العلماء جواب داد که اعلیحضرت سلطان اسلام محمد شاه مریض است او را صحتی ده و حضرت شاهزاده گفت که چرا دور رفتی اکنون تو حاضری در وجود تصرفی کند و ترا جوان سازد که همیشه در رکاب ما باشی ما نیز بعد از ظهور این کرامت این مسند را باو خواهیم واگذاشت سید گفت در قوه ندارم ملا محمد ممقانی گفت پس بی جهت عربیت نه می شود در عوالم لفظ کنک و در عوالم کنک پس چه هنر داری سید جواب داد که من کلام فصیح میگویم و گفت الحمد لله الذی خلق السموات بالفتح شاهزاده تبسمی فرمود و فرمود و ما تبا والف قد جمعا یکسر فی النصب و فی الجر معاً سید گفت که اسم علی محمد با رب وفق دارد نظام العلماء جواب داد که هر علی محمد و محمد علی با رب وفق دارد آنوقت باید شما ادعای ربوبیت بکنید نه دعوای بابیت باب گفت من آن کسم که هزار سال است که انتظار ظهور مرا میکشید حاجی ملا محمد گفت یعنی شما مهدی صاحب الامرید باب گفت بلی نظام العلماء گفت که شخصی یا نوعی گفت شخصی نظام العلماء گفت که نام مبارک او محمد بن حسن است و اسم مادر او نرجس یا صیقل یا سوسن و نام تو علی محمد و نام پدرت و مادرت چیز دیگر است مسقط الراس آن حضرت در سامره است و مسقط راس تو شیراز است سن مبارک او بیش از یک هزار سال است و عمر شما قریب بچهل کمال مخالفت در میانه است و آنگهی من شما را نفرستادم باب گفت شما دعوی خدائی میکنید نظام العلماء گفت چنان امامی را چنین خدائی باید باب گفت که من بیک روز دو هزار بیت کتابت میکنم که میتواند چنین کند نظام العلماء گفت که در زمان توقف در عتبات عالیات کاتبی داشتم که بروزی دو هزار بیت کتابت میکرد آخر الامر کور شد شما هم این عمل ترک نمائید والا کور خواهید شد پس چون معلوم شد که سید را دعوای بی اصلی است مجلس منقضی شد و سید را بجائی سپردند از آن پس باز او را بمنزل شاهزاده آوردند و خواستند او را چوب زده باشند فراشان سرکاری بواسطهٔ حسن عقیدت انکار کرده پس بحکم شیخ الاسلام و حاجی ملا محمود ملازمان ایشان سید را چوب بسیار زدند و او میگفت غلط کردم و خطا کردم و گه خوردم و توبه کردم تا مستخلص شد از آن پس بعد از چندی او را کشتند

## در احوال حاجی محمد کریم خان

وازجملهٔ طوایف شیخیهٔ حاجی محمد کریم خان ست وچه او از شاگردان حاجی سید کاظم وازطبقهٔ علیهٔ قاجاریه است وبدین سبب باشتهار و قوت وکثرتی پیدا کرده ومذهب ایشان اینست که برکن رابع قائلند یعنی خدا وپیغمبر وامام و رکن رابع که حاجی محمد کریم خان ست ومیگویند که رکن رابع در هرزمان لازم ست واقرار بآن متحتم وبراین دلیل عقلی اقامه نموده اند که هیچ عقلی برآن دلالت نه وارد واخبار برآن متمسک شده اند که اخبار احادیم دراسناد آنها سخن بی پایان ست وهم دلالت آنها محل خدشات وبرفرض دلالت اخبار ظنیه را در مقام اثبات اصول عقاید چه حجیت وبرفرض تسلیم منتهی اینکه در حالت غیبت امام لازم ست که بعلماء اعلام پیروی کنند واین مرحله راکسی منکر نیست علاوه چگونه او خود را رکن رابع میداند که رساله در اغلاط وقصور فهم او در مجالس از اسوله واجوبه در طهران بچاپ رسیده واگر حاجی مزبور در کرمان نبود بالکلیه دریکسال اوضاع او از سطوت علماء اعلام فاسد میبود ولیکن در گوشهٔ بود وازجمله معارضاتی که با حاجی محمد کریم خان شد در منزل نواب حشمة الدوله شخصی از حاجی مزبور سوال کرد که مسافر در چه وقت میتواند روزه را افطار کند ونماز را قصر کند حاجی گفت هنگام خروج از منزل مسافر معتبر ست وتکلیف وی افطار صوم وقصر صلوة ست شخصی دیگر گفت که این حکم شما خلاف ما انزل الله است ومخالفت سیرهٔ قوم واجماع زیراکه علمای حدی برای ترخص ذکر نموده اند حاجی گفت که اجتهاد من این ست انما الاعمال بالنیات شخص با نیت سفر مسافر ست **ایضاً** وقتی یکی از امیرزادگان عظام از حاجی محمد کریم خان سؤال کرد که شما فرموده اید که مطلق اغسال از واجب وسنت مغنی از وضوء ست گفت بلی الا غسل استحاضه که نص در وضوء وی وارد ست رسول خدا صلی الله علیه وسلم ملت خود را سمحه وسهله فرمود ما چرا کار را بر خود مشکل کنیم مؤلف گوید که امثال این فتاوی ناشی از قلت اطلاع بر اخبار ست چه حدیثی شیخ الطائفه در کتاب تهذیب روایت کرده که قال الصادق ع کل غسل معه الوضوء عند الجنابة **ایضاً** از او سؤال شد که مادهٔ تلمیذ را در قاموس از کجا باید پیدا کرد گفت تفاریج را در فرج باید جست وتلامیذ را در لمذ چون تفحص کردند نیافتند حاجی گفت که قاموس بسیاری از مواد را مهمل گذاشته در مجلس دیگر این صحبت گذشت باو گفتند که تلام در اصل تلامید بود و دال را حذف کردند حاجی مزبور ایراد کرد که حذف دال سند ندارد شخصی گفت که در صرف مقرر ست که خماسی را بجمع منتهی الجموع میبرند لام را حذف میکنند کما قالوا فی حذف اللام فی جمع الخماسی بجهت استثقال کلمه مثل سفرجل که سفارج می گویند حاجی گفت که لام حذف می شود چه دخل بدال دارد پس براو لام الفعل مشتبه شد بحرف مخصوص **ایضاً** در مجلسی بر صاحب قاموس حاجی مزبور ایراد کرد که قاموس بسیاری از مواد را ترک کرده یکی از امیرزادگان گفت که ترک معانی دران بسیار شده اما ترک ماده را قبول ندارم حاجی محمد کریم خان گفت که عنج در

قاموس نیست وحال اینکه معصوم در دعای شب جمعه فرموده غرنج المرج یکی از امیرزادگان عظام گفت که
این کلمه بازاء ست یا باذال گفت بازاء ست پس بکتاب قاموس ونهایت وصحاح ومجمع البحرین رجوع
کرده نیافتند بعد فکر کردند گفتند که شاید ماده برشما مشتبه شده باشد وباذالی باشد و دیدند که در قاموس
نوشته عدلج السقاء ملائه امیرزاده گفت که باذال ست ومعنی درست وهرکه گفته است که بازاء ست ودر
قاموس ایراد کرده که آنرا مهمل گذاشته از بی سوادی ست حاجی گفت که کلام امام ست چگونه میتوان تغییر
داد امیرزاده گفت که این سخن از شخص فاضل قبیح ست نه زمان معصوم ست که خود معصوم بفرمایند که این
کلمه بازاء ست تا متابعت کنیم وکلام لغویین را باطل انگاریم ونه خط صحیح صحیح معصوم در دست ست
که کسی را مجال انکار نباشد وآنگهی کلام امام لغت عرب ست البته لفظی استعمال می نمایند که شاذ ونادر
نباشد پس غلط از کاتب خواهد بود واگر اسم آن کتابی که این دعاء درا وهست بیان کنید ثابت میکنم که با
ذال ست حاجی چون جوابی نداشت گفت که شب بسیار گذشته برخاست ورفت امیرزاده در کتب
معروفه دعاء رجوع کرد چون مصباح کفعمی ووسیلة النجاة وسفینة النجاة واقبال دعاء مزبور را پیدا نه کرد تا آقا
محمد تقی پسر آقا عبدالحسین بن آقا باقر بهبهانی در منتخب ذریعة الضراعة آن دعاء را یافت ودر آنجا باذال
نوشته بود ومطابق با قاموس بود که باذال بود **ایضًا** روزی در مجلسی شخصی از او سؤال کرده که در
عبارت دعاء رجب بالمولودین فی رجب محمد بن علی الثانی وابنه علی بن محمد ایا ثانی صفت محمد ست یا علی که
مضاف الیه ست حاجی گفت که در کلام عرب صفت برای مضاف الیه مطلقًا استعمال نشده بلکه ثانی صفت
مضاف ست عالمی در آن مجلس بود گفت که چنین نیست بلکه در کلام عرب صفت مضاف الیه بسیار آمده
مثل یا بنت محمد المصطفی وزوجة علی المرتضی وام الحسن المجتبی علیهم السلام والصلوة ودر فقرات زیارت
فاطمه وارد ست یا ام الحسن والحسین سیدی شباب اهل الجنة ودر موضع دیگر وارد ست السلام علیک یا فاطمه
بنت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله ودر دعای عدیله وارد ست که بعد الرسول المختار علی قامع
الکفار واز این قبیل بسیار ست وهمچنین صفت مضاف نیز بسیار ست مثل ذو العرش المجید وجائنی غلام
زید الشریف بالرفع وهمچنین صفت از برای موصوف مضاف نیز آمده مانند همین فقرهٔ دعاء که ثانی صفت
بعد از صفت باشد از برای محمد صلی الله علیه وآله وسلم وهمچنین صفت از برای موصوف مضاف با قید آن موصوف
بوصف اول که مضاف باشد نیز وارد شده مثل همین فقرهٔ دعاء باین معنی که محمد بن علی علیهم السلام دوم
باشد نه آنکه محمد دوم باشد ونه آنکه علی دوم باشد بلکه محمد بن علی دوم باشد باین معنی که یک محمد بن علی پیشتر
گذشته واین محمد بن علی دوم ست وظاهر از فقرهٔ دعاء این معنی ست حاجی محمد کریم خان از استماع این کلام

از آن عالم تغیر ساند و گفت همیشه بنای شما بر تضییع مردم ست و بنای نزاع داشت که آن عالم ساکت شد و مؤلف این کتاب بر کتاب ارشاد العوام حواشی بسیار نوشته در رد براد و اگر مقام ایراد باشد در آن کتاب زیاده از آن کتاب خواهد شد

## سید محمد باقر بن سید علی

سید محمد باقر بن سید علی حسینی قزوینی از تلامذه شریف العلماء و شیخ علی بن شیخ جعفر و با ذکاوت و ادراک و در نزد ملا محمد اسمعیل یزدی که از ارشد تلامذه شریف العلماء بوده تلمذ نموده و در اصول و فقه در بدایت حال نهایت مسلط در اواخر عمر قدری تارک شده بود و آن هم بواسطه زیادتی مرجعیت بود و بسیار خوشخط بود در شکسته و نسخ و این هر دو خط را نهایت خوب مینوشت و در این دو خط ممتاز از خوشنویسان زمان بود بلکه در آن عهد بخط او هیچیک از علماء را ندیده و نشنیده بلی اخوند ملا علی نوری در خط شکسته سر آمد اهل زمان بود و در نزد درویش مشق کرده بود و جناب آقا سید محمد باقر تقریر خوش و تحریر دلکش داشته و در جدل و محاجه ید طولی داشته بنحویکه مرحوم اخوند ملا عبد الکریم ایروانی که در علم اصول در عراق عرب و عجم ثانی نداشته در مجلس محاجه کرات مرئی شد که از آقا سید باقر عجز داشته با اینکه فی الحقیقه اخوند ملا عبد الکریم استاد آقا سید محمد باقر بوده و در آخر امر ریاست عامه و تامه از دار السلطنة قزوین منتهی با و شده و او را برادری بود مسمی بحاجی میرزا رفیع و او مرد فاضلی بود مؤلف کتاب دو اهی تفسیر قاضی را در نزد او میدیدم و در بدایت امر حقیر آقا سید محمد باقر درس اصولی میگفت در حجیت کتاب من هم حاضر میشدم و رساله در حجیت کتاب نوشتم و مجموع تحقیقات او را در مقام رد بر آمدم و چون این فقیر در اصفهان از مرحوم حجة الاسلام اجازه خواستم پس کتاب از فقه مرا خواست و مطالعه نمود و در آن روزی که وعده کرده بود که اجازه بنویسد وفات یافت پس خواستم که از استاد او نیز عاری نباشم پس از شاگردان آنجناب طالب اجازه شدم که تیمناً و تبرکاً در سلسله استاد از اساتید او هم و از او بالواسطه اجازه داشته باشم لهذا از آقا سید محمد باقر اجازه خواستم و آقا سید محمد باقر مزبور از مرحوم حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام اجازه داشته و در نزد او نیز تلمذ نموده بود و صورت اجازه آقا سید محمد باقر که برای این فقیر نوشته این ست هو المجیر والمجیر و به نستمد و نستعین

## صورت اجازه آقا سید محمد باقر برای مؤلف کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا الی معالم الدین وکرمنا بتحصیل طرق العلم والیقین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد صلی الله علیه وسلم المبعوث علی کافة الانس والجن اجمعین الذی اصطفاه من جمیع الانبیاء والاوصیاء والملائکة المقربین وجعله خاتم النبیین وعلی اوصیائه المنتجبین سیما ابن عمه الذی جعله سید الوصیین واشرف الانبیاء والمرسلین وبعد فیقول العبد الخاطی الجانی القاصر الراجی الی الله الغافر الساتر السید محمد باقر بن علی الحسینی القزوینی البسهما الله تعالی لباس العفو والغفران وحشرهما مع اجدادهما فی دار الجنان الذین هم شفعاء الانس والجان ان من

اعظم نعماء اللہ تعالی علی العباد وجود المعتمدین من العلماء فی البلاد واکمل الآئه علیهم علیهم تمکینهم فی اخذ معالم الدین من الفقهاء الذین علیهم وثوق واعتماد فانه فوق کل نعم اللہ سبحانه علی قاطبة العباد ومنهم الجامع لصفات الکمال والعلم والحائز لانواع المحاسن والحلم العالم العامل والفاضل الکامل الصاعد فی مدارج التحقیق والتدقیق ذو الفهم الرشیق والذهن الوثیق وضاح الحقایق فتّاح الدقایق المؤیّد من اللہ المیرزا محمّد بن سلیمان التنکابنی امنه اللہ تعالی من سوء الظاهر والباطن فانه بعد ان سافر من وطنه الی دار السلطنة قزوین وتوقف فیها مدة طویلة واشتغل بتحصیل العلوم الدینیّة لدی وحصل ما ینبغی تحصیله مدیدة ثم سافر الی دار السلطنة اصفهان وصرف عمره فی تحصیل العلوم الشرعیة وکسب الکمالات العالیة ثم سافر الاماکن المتبرکة والمقاعد المتعالیة الشریفة والعتبات العالیة الرفیعة علی مشرفها آلاف الثناء والتحیة وتوقف فیها مدة من الزمان ابتغاء لتکمیل ما ینبغی تکمیله وینبغی تسدیده ثم رجع الی وطنه فاختبرته فی احواله فوجدته متمکّنا من استنباط الاحکام الالهیة من مدارکها المعلومة وبالغا حد الاجتهاد وله الفتوی عند رجوع العباد الیه فی اخذ معالم دینهم والحکم بین الناس عند الترافع وعلیکم الاتکال والاعتماد بما افتی وحکم فارضوا به حکما وله الانذار امتثالا لامر اللہ المنذر القهار المطلوب من طائفة من کل فرقة بعد الرجوع الیهم فی کل حالة لیرتکبوا فرایض اللہ ومحبوباته ومرضیاته ویحترزوا عن محرّماته ومبغوضاته ومن هیئته فانّ الداعی لارسال الرسل وانزال الکتب من اللہ العزیز الکریم کِتَابٌ اَنْزَلْنٰهُ اِلَیْکَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمٰتِ اِلَی النُّوْرِ بِاِذْنِ رَبِّهِمْ اِلٰی صِرَاطِ الْعَزِیْزِ الْحَمِیْدِ فابرز ما فی ضمیره مما ینبغی ابرازه من اهل الفضل والکمال واعلن ما فی باله مما ینبغی اعلامه من العلماء الاعلام من الاستجازة المتداولة من السلف الی الخلف وقد حکی السمی الاستاد الاعظم طاب مضجعه عن الشیخ النجاشی عن احمد بن محمد بن عیسی قال خرجت الی الکوفة فی طلب الحدیث فلقیت بها الحسن بن علی الوشا فسألته ان یخرج کتاب العلاء بن رزین العلاء وآبان بن عثمان الاحمر فاخرجهما فقلت له احب ان تجیزهما لی فقال یا رحمک اللہ وما عجلتک اذهب فاکتبهما واسمع من بعد فقلت لا امن الحدثان فقال لو علمت ان هذا الحدیث یکون له هذا الطلب لاستکثرت منه فانی ادرکت فی هذا المسجد تسعمائة شیخ کل یقول حدثنی جعفر بن محمد علیهما السلام فاستجاز لی زید توفیقه وعلمه وتقویه وجعل اللہ کل یوم منه خیرا مما مضی ابتغاء لاتصال اسانید الاخبار الی مهابط الوحی ومخازن الاسرار من النبی والائمة الاطهار علیه وعلیهم آلاف الثناء والتحیّة من الکریم العزیز الغفار واحترازا عن منقصة الانقطاع والانفصال فاجزته زاد اللہ فیما زانه وصانه عما شانه ان یروی ما سمعه منی وما وفقنی اللہ تبارک وتعالی من دقایق الافکار مما خلت عنه کتب الاخبار وما وفقنی اللہ تعالی لاظهاره فی قالب التالیف والترکیب وکل ما جاز لی روایة من الاخبار المرویة عن مخازن العلوم الالهیة خاتم الرسالة الجامعة والحجج الالهیة والادعیة والمناجات المأثورة سیما الصحیفة السجادیه والمصنفات فی الاخبار والفقه من اصحابنا الامامیة وغیرها من المصنفات فی العلوم الدینیة ککتب التفاسیر والدعوات والزیارات والرجال وغیرها سیما الاصول

الاربعة المشتهرة فی الآفاق والاعصار اشتهار الشمس فی رابعة النهار التی علیها المدار فی هذه الاعصار الکافی والفقیه والتهذیب والاستبصار مکن الله تعالی مصنفیها جنات تجری تحت قصورها واشجارها الانهار فی جوار الائمة الاطهار علیهم صلوة الله الملک الجبار وما تولد منها ومن غیرها کالوسائل والوافی والبحار اسکن الله تعالی مؤلفیها مساکن الابرار فلله دالله توفیقاته وکبت اضداده واعدائه ان یرویها عنی عن جماعة من مشایخنا العظام مکن الله تعالی ارواحهم فی دار السلام منهم شمس فلک العلم والتحقیق بدر سماء المجد والتدقیق سید المجتهدین المعتمدین ملاذ العلماء العاملین محیی شریعة سید المرسلین ملجاء الفقهاء المعتمدین غیاث الاسلام ومغیث المسلمین استادنا الاعظم الافخم سمی العلامة فی زمانه آیة الله فی العالمین حجت الاسلام الحاج سید محمد باقر الجیلانی مولداً والاصفهانی مسکناً ومدفناً طاب مضجعه الذی اجازه جماعة من فحول الاساتید الذین لم نر ولم نسمع مثلهم فی المتأخر من المتاخرین من الفقهاء العظام طاب ثراهم کالسید السند المؤید المسدد علامة دهره ووحید عصره استاد الاساتید النحریر الاعظم والفقیه الافخم المحقق المدقق البدر الطالع والنور الساطع مولانا العلی میر سید علی الطباطبائی الحائری مسکناً ومدفناً حشره الله تعالی مع مشرفه فی الفردوس العلی وقدوة المحققین واسوة الفضلاء المدققین زبدة اهالی التجدید والتدقیق مبین قوانین الاصول والیقین مشید مناهج الفروع بالبرهان المتین مولانا الاعظم الاکرم الافخم میرزا ابو القاسم الجیلانی القمی قدس الله تعالی نفسه الزکیه وافاض علیه المراحم الربانیه والشیخ العالم العامل الکامل الزاهد المتورع الباذل الشیخ المعظم المکرم الشیخ سلیمان بن الشیخ معتوق العاملی طاب مضجعها والسید السند الزاهد العابد الزکی والفاضل الکامل العلی مولانا وعمادنا السید الجلیل السید محسن الشهیر بالبغدادی طاب ثراه والبحر الزاخر والبدر الباهر الجامع للمحاسن والمفاخر العالم العامل والفاضل الکامل شیخنا المعظم ملاذ العرب والعجم معدن الفضائل الجلیه بالغ المقاصد العلیه ناشر المناهج الجعفریه شیخنا وعمادنا الشیخ جعفر النجفی طاب مضجعه ببعض التسبنیه علی طرق مشایخ اساتید الاستاد حجت الاسلام المتقدم اوصافه طاب ثراه الی العلامة المجلسی فنقول اما سیدنا العلی استاد الاستاد المتقدم القابه طاب ثراه فقد روی عن السید الجلیل ذی الشرف الجمیل المرتحل من العالم الفانی الی العالم الباقی الامیر عبد الباقی الاصفهانی عن والده المغفور میر محمد حسین عن جده من قبل امه فتاح العلوم والاسرار کشاف الاستار عن وجوه الاخبار مولانا محمد باقر المجلسی افاض الله علیه من لطفه الخفی والجلی واما عمدة المحققین وزبدة المدققین میرزا ابو القاسم نور الله تعالی مرقده فیروی عن المولی الساطع والبرهان القاطع الریب والشک عن وجه الحق باوضح البیان آیة الله تعالی فی ما بین الامثال والاقران قدوة العلماء الاعیان نور الله تعالی فی ظلم الجهل فی الایام والازمان قواعد العلوم الدینیة بعد ما کادت تنطمس متبرز مبانی الاحکام الشرعیة غب ما کان تندرس علامة زمانه اعجوبة آوانه الذی فضیلة کل من تأخر ماخوذة منه انعم الله تعالی علینا بالاستفادة فی الاصول السقی البهبهانی طاب مضجعه الشریف الحایری مسکناً

و مدفن او صیک یا حبیبی و نسیبی بعد صرف العمر فی الزهد و التقوی و الاهتمام فی التألیف و التصنیف کما رزقک مؤلفات من الله الموفق بالاعتماد فی الدعوات فی الخلوات فی مظان الاجابات وان لا ینسانی فی حیوتی و مماتی فی شیئی من الاوقات فی الخلوات و رجائی من الله العزیز المتعال ان یزید عمرک و ابقائک صحیحا و سالما مصونا من الآفات الی ان یبلغ الی اطول الآجال بمرور الاوقات الموعودة و السلام — تا اینجا صورت اجازهٔ مرحوم آقا سید محمد باقر است و جناب سید را تألیفاتیست از آنجمله رسالهٔ در نقل ملک نقاله موتی را و رساله در مقدمهٔ واجب و غیر آن و سید بعد از مراجعت از عتبات عالیات چندی را در قزوین در گوشهٔ اختفاء و انزوا منزل گزیده از آن پس مدت دو سال در اصفهان خدمت حجة الاسلام سمی خویش اشتغال داشته و از او اجازه گرفته مراجعت نمود از آن پس ریاست عامهٔ قزوین با ایشان انحصار یافت پس در آخر کار مجد الدوله والی قزوین تعدیات بسیار بر رعایا و برایا نموده خلایق اجماع نمودند و او را از شهر بیرون کردند و این عمل باسم آقا سید محمد باقر اشتهار یافت و بدین سبب سلطان عصر حکم باخراج سید نموده سید چندی را بنجف صرف نموده پس چون مرحوم شیخ مرتضی که در آن عصر سر آمد علماء عرب و عجم بود و در زمانی که خدمت شریف العلماء شیخ و سید تلمذ مینمودند آشنائی و دوستی داشتند پس شیخ رقعهٔ بسلطان نوشت و توسط نمود و سید بقزوین مراجعت نمود زمانی این فقیر ایشان را از تصرف در امر دیوان منع نمودم در جواب فرمودند که من چون خواستم که از خدمت حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر مراجعت کنم بمن وصیت فرمود که در مهام حوائج مؤمنین خود را معاف نداشته و نهایت در انجام و انجاح امور مسلمانان کوشیده که شیخ کلینی یک بابی در کتاب اصول کافی منعقد نموده در اهتمام کار مسلمانان و اخبار بسیار از ائمهٔ اطهار در این باب ذکر فرموده فلذا از این بابت در حمایت فقراء و ضعفاء خود را لحظهٔ معاف نمیدارم و عمر جناب آقا سید محمد باقر مزبور قریب بهشتاد بود چنانچه عمر جناب شهید ثالث نیز همین مقدار بلکه زیاده بوده مؤلف این کتاب گوید که عمر علماء اعلام در همهٔ ایام غالبا بیشتر از سائر انام است با اینکه ایشان غالبا در زحمت و آزار اعمال حرکات فکریه و تصنیفات و تألیفات میباشند و هرگز از اغذیهٔ لذیذه و البسهٔ متعدده و اقمشهٔ ملتذ نیستند با اینکه آلام روحانیه از ابناء روزگار بی اندازه همیشه با ایشان وارد میآید

## در سبب طول اعمار علماء ابرار

در سبب طول عمر ایشان چند چیز است یکی مصالح کاملهٔ کامنهٔ مکتومهٔ واقعیه که بجز خدا تعالی کسی واقف نیست و بعضی از آن مصالح میتوانیم که بعقول ناقصه ادراک کنیم مانند ترویج دین مبین و قلع و قمع عروق شبهات مضلین و اهتداء و اقتداء مسلمین و نزول برکات از آسمان بزمین و خدا تعالی در قرآن شریف فرموده و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض — و این آیه بعمومها شامل اعمار علماء نیز میباشد چه ایشان منفعت با حوال ناس وارند سیما اینکه علماء در سن شباب و کهولت کمتر بحد کمال میرسند و کمتر خلوص نیت دارند پس چون بشیخوخت رسیدا

الاربعة المشتهرة فی الآفاق والاعصار اشتهار الشمس فی رابعة النهار التی علیها المدار فی هذه الاعصار الکافی والفقیه والتهذیب والاستبصار مکن الله تعالی مصنفیها جنات تجری تحت قصورها واشجارها الانهار فی جوار الائمة الاطهار علیهم صلوة الله الملک الجبار وما تولد منها ومن غیرها کالوسائل والوافی والبحار اسکن الله تعالی مؤلفیها مساکن الابرار فلله دار الله توفیقاته وکبت اضداده واعدائه ان یرویها عنی عن جماعة من مشایخنا العظام مکن الله تعالی ارواحهم فی دار السلام منهم شمس فلک العلم والتحقیق بدر سماء المجد والتدقیق سید المجتهدین المعتمدین ملاذ العلماء العاملین محیی شریعة سید المرسلین ص ملجاء الفقهاء المعتمدین غیاث الاسلام ومغیث المسلمین استادنا الاعظم الافخم سمی العلامة فی زمانه آیة الله فی العالمین حجت الاسلام الحاج سید محمد باقر الجیلانی مولداً والاصفهانی مسکناً ومدفناً طاب مضجعه الذی اجازه جماعة من فحول الاساتید الذین لم نر ولم نسمع مثلهم فی المتأخر من المتاخرین من الفقهاء العظام طاب ثراهم کالسید السند المؤید المسدد علامة دهره ووحید عصره استاد الاساتید النحریر الاعظم والفقیه الافخم المحقق المدقق البدر الطالع والنور الساطع مولانا العلی میر سید علی الطباطبائی الحائری مسکناً ومدفناً حشره الله تعالی مع مشرفه فی الفردوس العلی وقدوة المحققین واسوة الفضلاء المدققین زبدة اهل التجدید والتدقیق مبین قوانین الاصول والیقین مشید مناهج الفروع بالبرهان المتین مولانا الاعظم الاکرم الافخم میرزا ابو القاسم الجیلانی القمی قدس الله تعالی نفسه الزکیه وافاض علیه المراحم الربانیه والشیخ العالم العامل الکامل الزاهد المتورع الباذل الشیخ المعظم المکرم الشیخ سلیمان بن الشیخ معتوق العاملی طاب مضجعهما والسید السند الزاهد العابد الزکی والفاضل الکامل العلی مولانا وعمادنا السید الجلیل السید محسن الشهیر بالبغدادی طاب ثراه والبحر الزاخر والبدر الباهر الجامع للمحاسن والمفاخر العالم العامل والفاضل الکامل شیخنا المعظم ملاذ العرب والعجم معدن الفضائل الجلیه بالغ المقاصد العلیه ناشر المناهج الجعفریه شیخنا وعمادنا الشیخ جعفر النجفی طاب مضجعه ببعض التبنیه علی طرق مشایخ السید الاستاد حجت الاسلام المتقدم اضافه طاب ثراه الی العلامة المجلسی فنقول اما سیدنا العلی استاد الاساتید المتقدم القابه طاب ثراه فقد روی عن السید الجلیل ذی الشرف الجمیل المرتحل من العالم الفانی الی العالم الباقی الامیر عبد الباقی الاصفهانی عن والده المغفور میر محمد حسین عن جده من قبل امه فتاح العلوم والاسرار کشاف الاستار عن وجوه الاخبار مولانا محمد باقر المجلسی افاض الله علیه من لطفه الخفی والجلی واما عمدة المحققین وزبدة المدققین میرزا ابو القاسم نور الله تعالی مرقده فیروی عن المولی الساطع والبرهان القاطع الریب والشک عن وجه الحق باوضح البیان آیة الله تعالی فی ما بین الامثال والاقران قدوة العلماء الاعیان نور الله تعالی فی ظلم الجهل فی الایام والازمان قواعد العلوم الدینیة بعد ما کادت تنطمس مشید مبانی الاحکام الشرعیة غب ما کان تندرس علامة زمانه اعجوبة اوانه الذی فضیلة کل من تاخر ماخوذة منه انعم الله تعالی علینا بالاستفادة فی الاصول السقی البهبهانی طاب مضجعه الشریف الحایری مسکناً

ومدفناً

[illegible]

و مدفن اوصیک یا حبیبی و نسیبی بعد صرف العمر فی الزهد و التقوی و الاهتمام فی التألیف و التصنیف کما رزقک مؤلفات من الله الموفق بالاعتماد فی الدعوات فی الخلوات فی مظان الاجابات وان لا تنسانی فی حیوتی ومماتی فی شیئ من الاوقات فی الخلوات و رجائی من الله العزیز المتعال ان یزید عمرک و ابقائک صحیحاً و سالماً مصوناً من الآفات الی ان یبلغ الی اطول الآجال بمرور الاوقات الموعودة و السلام ـ تا اینجا صورت اجازه مرحوم آقا سید محمد باقر است و جناب سید را تألیفاتیست از آنجمله رساله در نقل ملک نقاله موتی را و رساله در مقدمه واجب و غیر آن و سید بعد از مراجعت از عتبات عالیات چندی را در قزوین در گوشه اختفاء و انزوا منزل گزیده از آن پس مدت دو سال در اصفهان خدمت حجة الاسلام سمی خویش اشتغال داشته و از او اجازه گرفته مراجعت نمود از آن پس ریاست عامه قزوین با ایشان انحصار یافت پس در آخر کار مجد الدوله والی قزوین تعدیات بسیار بر رعایا و برایا نموده خلایق اجماع نمودند و او را از شهر بیرون کردند و این عمل باسم آقا سید محمد باقر اشتهار یافت و بدین سبب سلطان عصر حکم باخراج سید نموده سید چندی را بنجف صرف نموده پس چون مرحوم شیخ مرتضی که در آن عصر سرآمد علماء عرب و عجم بود و در زمانی که خدمت شریف العلماء شیخ و سید تلمذ مینمودند آشنائی و دوستی داشتند پس شیخ رقعه بسلطان نوشت و توسط نمود و سید بقزوین مراجعت نمود زمانی این فقیر ایشان را از تصرف در امر دیوان منع نمودم در جواب فرمودند که من چون خواستم که از خدمت حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر مراجعت کنم بمن وصیت فرمود که در مهام حوائج مؤمنین خود را معاف نداشته و نهایت در انجام و انجاح امور مسلمانان کوشیده که شیخ کلینی یک بابی در کتاب اصول کافی منعقد نموده در اهتمام کار مسلمانان و اخبار بسیار از ائمه اطهار در این باب ذکر فرموده فلذا از این بابت در حمایت فقراء و ضعفاء خود را لحظه معاف نمیدارم و عمر جناب آقا سید محمد باقر مزبور قریب بهشتاد بود چنانچه عمر جناب شهید ثالث نیز همین مقدار بلکه زیاده بوده مؤلف این کتاب گوید که عمر علماء اعلام در همه ایام غالباً بیشتر از سائر انام ست با اینکه ایشان غالباً در زحمت و آزاد اعمال حرکات فکریه و تصنیفات و تألیفات میباشند و هرگز از اغذیه لذیذه و البسه و امتعه اقمشه ملتذ نیستند با اینکه آلام روحانیه از ابناء روزگار بی اندازه همیشه با ایشان وارد میآید

## در سبب طول اعمار علماء ابرار

و سبب طول عمر ایشان چند چیز است یکی مصالحه کامله کامنه مکتومه واقعیه که بجز خدا یتعالی کسی واقف نیست و بعضی از آن مصالح میتوانیم که بعقول ناقصه ادراک کنیم مانند ترویج دین مبین و قلع و قمع عروق شبهات مبطلین و اهتداء و اقتداء مسلمین و نزول برکات از آسمان بزمین و خدا یتعالی در قرآن شریف فرموده و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض ـ و این آیه بعمومها شامل اعمار علماء نیز میباشد چه ایشان منفعت باحوال ناس وارند سیما اینکه علماء در سن شباب و کهولت کمتر بحد کمال میرسند و کمتر خلوص نیت دارند پس چون بشیخوخت رسید اغلب

خالص میشود پس آن وقت بکار دین می آیند دوم اینکه علما دایم الحضور و دایم القرب در نزد حضرت آفریدگار اند فلذا اشعهٔ انوار افاضات شعشعانیه داور داوار بر فرق فرقدان سامی ایشان بیش از دیگران پرتو افکن است و کسب استعداد استفاضه از سائر مردمان بیشتر دارند لهذا افاضات از هر جهت بر ایشان منتشر است و از جمله افات طول عمر میباشد و غیر ذلک من الاسباب۔

## در احوال کثیر الاختلال مؤلف این کتاب

محمد بن سلیمان بن محمد رفیع بن عبد المطلب بن علی التنکابنی که چه این فقیر مؤلف کتاب خود را در سلک علماء اطباب که موضوع این کتاب است نمیدانم لیکن برای غرائب احوالی که مرا روی داده و ذکر آن موجب از دیاد توکل است و برای ذکر تالیفات که مایهٔ تشویق طلاب است و برای اینکه اجلاء از اخلاء در اسجار اسمی از این فقیر برده باشند اسم خود و تفاصیل احوال را اندکو رواشته ام ملا علی که جد اعلای این فقیر در سلک علماء بوده و زیاده از این احوالش مرا معلوم نیست واما اخوند ملا عبد المطلب که جد دیگر این فقیر است از مشاهیر علماء این بلده بوده و در قبالجات قدیمه و مرسومات عتیقه ذکر اسم سامی آن مرحوم را بنهایت تکریم و تعظیم نموده اند واو پسر خود مرحوم ملا محمد رفیع را که جد ادنای این فقیر است بتحصیل علوم دینیه واداشت و جدم ملا محمد رفیع بدار السلطنة قزوین رفته و شرح لمعه قرائت میکرد که پدرش فوت شد و عیال بسیار داشت پس او بوطن مراجعت و در دعاوشتن معروف در این دیار شد و نهایت باتقوی بوده واز حاکم بلد مرحوم مهدی خان و بعضی از اهالی دیوان هر ساله مؤظف بوده لیکن خود مرسوم ایشان را بصرف خود و عیال خود نمینمود بلکه هر وقت که وظیفهٔ مقرراو میرسید آنرا در میان صغار و فقار قبیله و قریهٔ خود تقسیم مینمود و دو پسرش را که اخوند ملا عبد المطلب عم ماجد فقیر و میرزا سلیمان والد فقیر را بعراق فرستاد عم ماجد با مطلوب مباحثه مینمود و نهایت باتقوی بود

## احوال والد مؤلف کتاب

و والد ماجد در عربیت بسیار مسلط شد و در نزد اخوند ملا علی نوری مدت بیست و دو سال تلمذ نمود و کتب ملا صدری را در نزد او دیده و در علم حکمت سرآمد همسران بود و شرح لمعه را در نزد آخوند ملا محمد علی نوری دیده و من خود مشاهده نمودم که شرح تجرید و شوارق و شرح لمعه و تفسیر قاضی را برای افاضل طلاب درس میگفت پس بعد از تحصیل شروع بعلم طب نمود و استادش میرزا اسمعیل اعرج اصفهانی بود که هفتاد شاگرد در محکمهٔ طب او می نشستند و میرزا اسمعیل در نزد والد شرح تجرید درس میخواند و والد در نزد او طب تحصیل مینمود و مدت دو سال در علم طب کار کرد و بنحویکه در طب سرآمد همسران شد و در دار السلطنة اصفهان در تدریس قانون منحصر شد۔

## حکایت والد با ملا مهراب اصفهانی

و در آن زمان در اصفهان ملا مهراب بود که از اعاظم و مشاهیر عرفا بوده و کشف از مغیبات مینمود و زمانی ملا مهراب بزیارت حضرت سید الشهداء مشرف شد در بالای سر نشست و ملا کاظم نامی هزار جریبی که در علم با نیه چندان شدتی و در بالای سر نماز بود این دو نفر پهلوی هم نشستند پس بعد از نماز صبح ملا محمد کاظم حکما و صوفیه را اسم میبرد و هر یک را یک تسبیح که صد دفعه باشد لعن مینمود پس یک تسبیح ملا صدری را لعن کرد و یک تسبیح ملا محسن فیض را لعن کرد پس از آن یک تسبیح ملا مهراب را لعن کرد ملا مهراب از او سوال نمود که این شخص که او را لعن میکنی کیست گفت ملا مهراب اصفهانی ست ملا مهراب گفت که چرا او را لعن میکنید گفت بجهت اینکه او بوحدت واجب الوجود قائل ست ملا مهراب گفت الحال که او بوحدت واجب الوجود قائل ست او را لعن کنید تا چنین اعتقادی پیدا نه کند و ملا محمد کاظم چون شنیده بود که صوفیه بوحدت وجود قائلند پس او فرق میان وحدت وجود و واجب الوجود ننمود مجملاً مرحوم والد با ملا مهراب کمال مراوده و مصاحبت داشت و معروف بود که او کشف از مغیبات میکند و کرامات دیگر هم داشت مرحوم والد در خواب دید که داخل بهشت شد و از نهر آنجا یک عدد دُر برداشت پس آن خواب را برای ملا مهراب نقل نمود ملا مهراب تاملی کرد پس گفت که ترا از ازواج زنی از طائفه سادات مقدرست و از آن زن برای تو پسری خواهد روزی شد که از مشاهیر و سلیمن علما آن عصر و از اولیاء خواهد بود و از این سبب والد مرحوم حقیر مؤلف کتاب نهایت محبت داشت و مذعن بکلام ملا مهراب بود و والده ام از سادات بود که نهایت صحیح النسب و از طبقهٔ سادات امام جمعهٔ اصفهان اند و یک شعبه از ایشان در یزد و میرزا سلیمان یزدی که عالم معروف بوده است از همین طبقه است و طبقهٔ از ایشان در هند سکنی دارند و سادات حسینی میباشند و یکی از سلاطین صفویه جد مادری مؤلف را باین بلد فرستاد که ترویج شرع کند و مرحوم والد در اصفهان سکنی کرده تا اینکه شهزاده آزاده نواب ملک آرا محمد قلی میرزا که والی مازندران بود مرحوم والد را در نزد خود طلب داشت برای زیادتی اشتهارش در صنعت طب مرحوم والد اجابت نمود مجدداً او را طلب نمود و با و نوشت که اگر نیائی خواهم بسلطان عارض شد که محصلی گماشته تا ترا بیاورد و بجناب اخوند ملا علی نوری هم رقعه نوشت که البته او را فرستاده باشد پس اخوند نوری بالحاح و اصرار مرحوم والد را روانه آن دیار ساخت آن مرحوم از اغذیه ایشان اجتناب مینمود و احتیاط زیاد در اکل و شرب و البسه و امکنه متصدیان امر دیوان داشت پس چند سالی در مازندران بود و از آنجا بتنکابن آمده دیگر مراجعت نکرد

## در کرامت والد مرحوم

و مرحوم والد مواظب صلوة در اول اوقات و با داء نوافل رواتب و مواظب و هر روز یک جزو قرآن شریف تلاوت مینمود و هر صبح سورهٔ یس و صد دفعه لا اله الا الله الملک الحق المبین و سائر اوراد مداوم بود

وسورهٔ اذا وقعه را در قنوت نماز وتیره میخواند ونماز شب هرگز از او ترک نمیشد وعلی الدوام به کتب احادیث واحادیث ائمهٔ اطهار اشتغال داشت ومرحوم والدم گفت که از خداوند مسئلت کردم که مرا در دنیا آن قدر مهلت دهد که تو بسر حد بلوغ برسی وچنان اتفاق افتاد که چون بحد بلوغ رسیدم والد ماجد وفات یافت واین از کرامت آن مرحوم بود ووالد را حواشی ست بر مطول ومفاتیح وشرح جامی وشرح اسباب در طب وشواهد ربوبیه وزاد المعاد ورساله در وبا ومعالجهٔ آن وبخط خود کتب بسیار نوشته چون تصحیح وحاشیهٔ سید نعمت الله وعصام وحاشیهٔ چلپی وحاشیهٔ ملا میرزا جان بر مطول وجلدین مفاتیح ملا محسن وشرح آقا هادی بر مفاتیح وشواهد ربوبیه وشرح زیارة جامعهٔ شیخ احمد واجوبة المسائل او وشرح فوائد او ونصف تحفه ونصف شوارق ونصف محرق ونصف زاد المعاد وحاشیه بر حکمة العین وجلد سوم حیوة القلوب وتذکرة الائمه ودر یک شب وقت سحر از خواب بیدار شدم دیدم مرحوم والد نشسته است وبشدت می گرید ویکی از زوجات هم نشسته اند بعد از مدتی که اورا تسکین حاصل شد از سبب گریه سؤال کردم فرمود در قنوت وتر مناجات خمسة عشر میخواندم ومیگریستم ناگاه دیدم که از سقف خانه آوازی برآمد که ایها العالم العامل مرحوم والد زیاده ازین حکایت نمود از آن پس گفت که چون من آن آواز را شنیدم چنان گریه بر من مستولی شد که نتوانستم نماز را باتمام رسانم بی اختیار نشستم وگریه کردم وتا من زنده هستم این مطلب را ابراز نکنید که من از شما راضی نیستم مجملاً آن مرحوم مناجات خمسة عشر را همیشه در قنوت نماز وتر از حفظ میخواند ودر نماز چنان خضوع وخشوع داشته که در ابناء نوع کامل آن قسم نماز بنظر این تبه روزگار نرسیده وچون این فقیر بحد بلوغ بالغ شدم مرحوم والد از دنیا وفات یافته ودر ایام حیوة او صمدیه وشرح تصریف را در نزد او خواندم وسیوطی وکبری وحاشیهٔ ملا عبد الله را در نزد خال مفضال آقا سید ابو جعفر بن سید حسین اعلی الله مقامهما قرائت نمودم ـ

## در احوال خال مفضال آقا سید ابو جعفر

وآقا سید ابو جعفر از شاگردان آقا سید علی صاحب ریاض وپسرش آقا سید محمد بود وآقا سید محمد اورا اجازه میداد وامر بفقه نوشتن فرمود ولیکن آنجناب از کثرت ورع وتقوی احتیاط نموده همان رشتهٔ تقلید را از دست ندا[د] ودر اجتهاد خود شک داشته از آن پس در اصول وفقه تارک ودر عربیت ید طولی داشته وبر سیوطی حواشی بسیار که مشتمل بر دقایق افکار ست نوشته واز جملهٔ کرامات خال مفضال آقا سید ابو جعفر اینکه وقتی محصلی از حاکم سید فقیری را گرفته آزار میکرد وآنجناب فرمود اورا رها کن آن شقی گوش نه کرد آن جناب فرمود که خدا ترا دیوانه کند پس آن شقی بلا فاصله دیوانه شد وبعد از سه روز بدار البوار شتافت ـ کرامت دیگر اینکه هر شب تا صبح در مسجد میرفت وتا صبح مشغول عبادت وتضرع وزاری بود وشبی درویشی در آن مسجد بود وآنجناب نمیدانست

پس عبادت خود را بجا آورد چون هوا روشن شد درویش نزد او آمد و دست او را بوسید و گفت که مرا عبادت خوش آمد و در نزدیک منزل شما محقق گنجی هست بهمراه من بیا که تو نشان بدهم آن جناب تشریف برده فرمودند و گفت من گنج نمیخواهم پس از آن کتاب جامی و شرح شمسه را در نزد والد خواندم پس والد وفات یافت و خال مفضال و والد ماجد مرا امر کرد که در سیوطی و جامی تعلیقه بنویسم بقدر مقدور چیزی مینوشتم

## در مشایخ مؤلف کتاب

از آن پس بعراق رفتم و علم اصول را در نزد اخوند ملا صفر علی لاهجی که ساکن قزوین بود میدیدم و کسانیکه بمجلس درس ایشان حاضر شدم اخوند ملا صفر علی لاهجی و حاجی ملا محمد صالح برغانی و اخوند ملا عبد الکریم ایروانی و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و حجة الاسلام آقا سید محمد باقر و حاجی محمد ابراهیم کلباسی و شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام و شیخ حسن بن شیخ جعفر نجفی و شیخ محسن خنفر و شیخ مرتضی و اخوند ملا آقای دربندی لیکن اصل استاد علم منقول این فقیر مرحوم سید استاد آقا سید ابراهیم صاحب ضوابط است که فقه و اصول و رجال را در نزد آن محور دائرهٔ فضل و کمال استحصال داشته ام و آنچه پدرم اندوده کرده بود در جمع کتب علمیه مصروف شدم و پس از آن هم در ولایت دار المرز در مقام جمع مال بر نیامدم بلکه دیدن و بازدید و عروسی و عزا همه را ترک نمودم و ابواب آمد و شد و مرافعات را بر روی خود بستم و خود را محض برای تدریس و تالیف و اعمال و قواعد فکریه مقرر داشتم و مولد این فقیر در سنه ۱۲۱۳ یا هزار و دویست و سی و پنج بوده و زمانه با من وفائی نی با آنکه دست از دنیا کشیده ام اهل دنیا از من دست بر نداشته امید که عنقریب خداوند عالم مرا از این بلا خلاص و ببلاد عراق مرا قاطن و ساکن گرداند و منت و منک عیش را بوسعت مبدل سازد۔ و از جملهٔ غرایب اینکه در ایام طفولیت شبی در خواب دیدم که حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه در پهلوی مدرسه که بنا نهاده ام گردن مرا با شمشیر زد و سر مرا جدا کرد بعد از اینکه بمراتب علیه فائز شدم تعبیر نمودم که قتل معتبر طول با افاضه از امام عصر است و بهمین نحو تعبیر شد۔ **ایضاً** از امام غرایب احوال اینکه بعد از ورود بعتبات عالیات خواستم تزویجی کرده باشم برای زنی استخاره کردم که تزویج نمایم بالای سر حضرت سید الشهدا علیه الصلوة والسلام استخاره کردم این آیه برآمد که یا زکریا انا نبشرک بغلام اسمه یحیی پس فهمیدم که از این زن برای من پسری خواهد شد و آن پسر در ایام حیوة من وفات خواهد کرد و چنان شد که پسری آورد در نهایت صباحت و فطانت در سن هفده سالگی وفات یافت عفی الله لی وله۔

## در کرامات حضرت معصومه

و از جملهٔ کراماتیکه این فقیر برأی العین مشاهده از دراری و احفاد حضرت ختمی مآب نمودم اینکه در سالی بزیارت صدیقهٔ صغری حضرت فاطمه بنت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام ملقبه بمعصومه مشرف شدم و همیشه قدر معنی

از زر مسکوک بهمراه داشتم شبیکه شب جمعه بود بخدام خواستم تنخواهی داده باشم سهواً دو عدد اشرفی دادم و تاریک
هم بود در وقتی مراجعت مینمودم دیدم که عوض روپیه اشرفی داده ام پس کیسه که در آن زر اشرفی بود خالی یافتم
صباح همان کیسه که جای اشرفی بود بیرون آوردم که در آن اشرفی برای مخارج روپیه نموده باشم دیدم که دو
عدد اشرفی در میان کیسه است با اینکه در آن شب خالی و هیچکس را هم در آن جا تصرفی نبوده و این قضیه در دو دفعه
اتفاق افتاده که کیسه خالی و از آن پس زر در میان آن بود و یک دفعه نیز مانند این قضیه در همان سفر دیدم اقامه
در جوار حضرت عبد العظیم بن عبد الله حسنی واقع شد و آن حضرت بهفت پشت بحضرت امام حسن مجتبی علیه الصلوة
والسلام میرسد در آنجا کیسه باز زر یافتم و در این وقت خرجی را هم یکسر تمام کرده بودم **ایضاً** دو کرامت دیگر
از حضرت معصومه مشاهده نمودم چه فرزندم و عیالم هر دو مریض و در شرف موت پس بآن صدیقه صغری عرض
کردم که ما از راه دور بدر خانه شما آمدیم توقع آنرا داریم که دماغ سوخته و ملول از خدمت شما مراجعت کنیم فی الفور
هر دو مریض صحت یافتند **و** از جملهٔ افاضاتی که برایم روی داده اینکه شبی از شبها در ایام اقامه کربلای معلی
حضرت امام موسی کاظم ؑ در عالم رؤیا دیدم و از آنجناب سؤالات چند کردم آنجناب جواب فرمودند پس عرض کردم
که در مسئلهٔ معروفه ظن خاص و ظن مطلق حق با کدام قول است آنجناب از جواب اعراض فرمودند و در این باب
چیزی فرمایش نه کردند دانستم که مقصود آن حضرت جواب ندادن است که در این اعصار که امام زمان غائب
و باب علم منسد است بهمین احکام ظاهره که در دست داریم مأموریم که عمل نمائیم۔

## در موعظه و تذکار نعماء قادر قهار

از جملهٔ سوانح اینکه مؤلف کتاب در وقتی از اوقات بدیدن والی وفقه الله رفتم در جائیکه تعیین کردند نشستم تفنگی
در آنجا بود که باروت ریخته او را حرکت دادم که مبادا وسعتی حاصل آید صاحب مجلس که والی وفقه الله باشد گفت که حرکت
مده چه احتمال قریب در بیرون رفتن و خالی شدن تفنگ بود و در میان مجلس مایهٔ قتل اهل مجلس و مورث شرمساری
میشد من سکوت کردم باز این سخن را مکرر ساخت تا اینکه من متغیر شدم و عرض نمودم که شما مالک الملک را از
مملکت او معزول دانسته اید آن خدائیکه مرا از کتم عدم بوجود و از وجود تا بسن شیخوخیت رسانید محفوظ داشت
از جمیع مهلکات چه در بدن اخلاطی میباشد که بسبب زیاده و نقصان هر یک جسم در معرض زبول و اضمحلال و زوال است
و دشمنانی از حیوانات وحشیه و حیوانات اهلیه محافظت فرمود و هم از هدم بیت و غرق و حرق و صاعقه و ریاح
و امطار و سیول و زلازل و همچنین حیواناتیکه سم دارند و یا در مسامات و سوراخهای بدن داخل میشوند و از
اعدای ابناء جنس محافظت فرمود و بلذایذ مراتب علمیه محفوظ داشته میشود با این همه کیفیات باندک چیزی در هیچ
مقامی او را ضایع و کاسد و فاسد گرداند اگر چنانچه صاحب منصبی در دست اعداء سلطان گرفتار و سلطان را هم

قدرت بر استخلاص او باشد آیا بغیر تش میکنید که چشم از او پوشیده و مهملش گزارد البته حضرت امام عصر بغیرتش نه میگنجد که ملازم و اخلاص کیش خود را باین نحو مستدل بر بیند مگر مصلحتی کامله کامنه اقتضاء خلاف آن کند و آن هم باعث تکمیل شخص باشد

## شبهۀ فرنگیان در انشقاق قمر

ایضاً از جملهٔ دقایق اینکه در مجلسی بعضی از اعیان حاکی از سفراء فرنگیان شد که سفیر میگوید که ما فرنگیان منکر انشقاق قمر میباشیم چه در روزنامها چنین چیزی نوشته نشد و کسی در اراضی بلاد افرنج چیزی ندیده اگر چنین امر غریبی صدور مییافت بر همه معلوم میشد و این حاکی میگفت که علماء هم کسی نمیتواند که با دله و براهین بر سفراء دول خارجه این امر را مبرهن و آنها را مجاب نماید این فقیر مؤلف کتاب در جواب بیان کردم که در باب عجز علماء اطیاب از جواب حقیقت او آن ست که علماء اکامل در چنین محافل حاضر نه میکردند و بعضی از ناقصین که سزاوار چنین مجالس اند قاصر از حل این شبهه و بی خبر از مبدء و معاد ند سیما اینکه در این ازمنه غالب دارای علم منقول اند و از علم معقول آگاهی ندارند و اینکونه مسائل انحلال آن از علم معقولست از اینباب می بینید که در جواب قاصر اند واما حل شبهه آن ست که انشقاق قمر در هنگام شب و آنکهی در یک لحظه شده پس از این بابت در آن شب همه کس اطلاع نیافت بلکه همان چند نفر که حاضر بحضور شریف پیغمبر علیه الصّلوة والسلام بودند مشاهده نمودند و مردمان دیگر بعضی در خواب و بعضی در میان خانها و بندی بمشاغلی مشغول از این بابت قلیلی از مردمان مشاهده کردند علاوه روزنامه در آن ازمنه در میان فرنگیان متداول نبوده بلکه روزنامه از محدثات اعصار متاخره است چنانکه بر متتبع در طریقهٔ فرنگیان که منصف باشند مستور و پوشیده نیست علاوه زمین کرویست و هر پنج فرسخ بسمت مشرق آفتاب یک دقیقه زود تر طلوع و غروب میکند و هر بیست فرسخ چهار دقیقه چنانکه در علم هیئت مبین ست و بسمت مغرب هر بیست فرسخ چهار دقیقه آفتاب دیر تر غروب مینماید و دیر تر طلوع میکند فلذا بر کرویت زمین متفرع ساختند که یک روز میشود که چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه باشد بالنسبه بسه نفر که یکی در همان مکان اقامه و دیگری بسمت مغرب و دیگری بسمت مشرق و بعد از سی سال بیکدیگر برسند چنانکه شیخ بهائی در تشریح الافلاک نوشته پس بلاد افرنج قطعاً در زمان متفق بافق مکی نبوده چه شاید در بلاد فرنک زمان انشقاق وقت ظهر بوده یا وقت عصر بوده و هکذا فلذا در آن بلاد مرئی نه شد واما بنا برمذهب بعضی از حکما، که اعجاز از بابت آن ست که نبی و یا ولی تصرف در قوهٔ خیالیه و یا بصر مینماید و آن شخص چنان می پندارد که چنین امری بوقوع آمده بنا بر این مذهب پس تصرف در تخیل مشاهدین بوده نه بالنسبه بکسان دیگر لیکن این مذهب فاسد ست زیرا که لازم می آید که اعجاز از باب افسانه باشد و حقیقت و واقعیت ندارد و اینگونه سخن فاسد ست بلکه معجزات انبیا همه بر سبیل واقعیت۔

## در رؤیای مؤلف کتاب واقعهٔ کربلا را

و از جملهٔ سوانح غیبیه اینکه در زمان عنفوان شباب در ایام دههٔ عاشورا بقرائت کتاب مقاتل اشتغال داشتم شبی از شبها در این خیال بودم که چگونه می شود که اصحاب حضرت شهادت مآب هریک بمیدان میرفتند جمع کثیری از اشرار بدار البوار میفرستادند با اینکه لشکر مخالف نیز شجاع و دلیر بودند چرا از آنها شجاعتی بظهور پیوست پس شبی در خواب دیدم که واقعهٔ کربلا روی داده و این فقیر در لشکر حضرت سید الشهدا علیه السلام بودم که شخصی بنزد من آمد که نوبت جهاد اکنون بتو رسید من گفتم که من آلت حربی ندارم آن شخص چاقوی شکسته که قلیلی از تیغهٔ آن چاقو باقی بود آنرا بدست من داد که این حربهٔ تو باشد گفتم لشکر مخالف در کجا ینه پس دست مرا گرفت تا بدیواری رسیدیم دیدیم که موران بسیار بر هم سوار و بر آن دیوار راه میرفتند آن شخص گفت که این موران لشکر مخالف میباشند پس من چند خطی کشیدم و در هر خط کشیدنی مور بسیار فرو ریخت پس من بیدار شدم فهمیدم که این معنی شجاعت ست و این خواب برای دفع شبهه بود که در قلب خلجان کرده بود و بحمد الله که بعین الیقین رفع و دفع این شبهه گردید۔ و از جملهٔ سوانح غیبیه اینکه در وقتی از اوقات زواری حضرت خلیل و احفاد پیغمبر جلیل الوف التحیة والثناء در بعضی از ساتین سکنی و بر ایشان عتل زنیم عنودی که خدا و آن شداد صفت بی خدا آن گروه را از ستم بستوه در آورده کرات ستم رسیده کان باین بی بضاعت ملتجی و من هم به گماشتگان والی کرة بعد اولی و مرة عقب اخری شاکی و از سوء سلوک ملوک آن بلوک حاکی و از فظایع و شنایع آن بی سیرت بد فطرت خباثت سریرت دنائت رتبت باکی هیچ مثمر ثمر و منشاء اثری دافع آن شور و شر نگردیده فلهذا روزی از ایام بحضور جراثیم انام در بالای منبر پس از تذکیر و تذکار بدرگاه ملک عدل جبار قهار عارض گشتم که بار الها احفاد و اولاد امجاد انجاد پیغمبر با سداد را از ستم این ستمکار غشوم مشئوم نجات و این مطرود مردود را در معرض یباب و تباب و بعذاب روز حساب معذب فرما بعد از چند وقتی آن غدار تیره روزگار برای پاداش و جزای

انکار بدار البوار شتافت

## از الطاف غیبیه

از جملهٔ الطاف غیبیهٔ آلهیه اینکه عیال را حاجت بضروری از ضروریات خانه در کار و چند دفعه مهم را بمن آشکار کردند من در آن باب مساهله داشتم اگرچه مساهله نبود بلکه هرچه تجسس و تفحص مینمودم میسر نمیگشت تا روزی اطفال در آن باب اصرار من تفکر کردم ملهم بآن کردیدم که نظر باخبار برای قضاء حوائج وضو ساختم و تحت الحنک عمامه را انداختم و بطلب آن کار به بیرون شتافتم بعد از طی صد قدم بی فاصله آن حاجت انجاح و انجام پذیرفت۔۔

## در اثبات نبوت خاصه

از جملهٔ حکایات بدیعه که بالنسبه بمؤلف کتاب روی داده اینکه سالی بزیارت حضرت صدیقهٔ صغری حضرت

فاطمه بنت موسی بن جعفر مشرف و در آنجا اقامه نمودم بعضی از علماء آنجا جمع شدند و حکایت از نبوت خاصه نمودند که اثبات آن ممکن نیست و نه کور داشتند که بعضی از حکماء از تلامذه حاجی ملا هادی سبزواری بقلم آمده و از او اثبات نبوت خاصه خواستم از اتمام و انجام آن قاصر شد من گفتم که من اثبات این مرحله مینمایم بدون اینکه تمسک بقاعده امکان اشرف نمایم و بدون اینکه تمسک بقرآن شریف نمایم و بدون اینکه تمسک بمعجزه نمایم تا تمسک به نقل لازم آید بلکه اثبات حقیت خاتم الانبیاء مینمایم بدون همه این امور ولیکن اتمام آن موقوف بر تمهید چند مقدمه است مقدمه اولی اینکه اثبات نبوت خاصه بعقل مینمائیم اما اینکه محمد بن عبدالله بخصوص در فلان سال آمد و دعوای نبوت نمود پس این چیزی ست که بعقل نمیتوان ثابت کرد بلکه اثبات لامحاله باید به نقل باشد مگر بنقل قطعی اثبات آن می نمایم و بعقل صرف انجام آن از جمله محالات ست پس مراد از اثبات نبوت خاصه بعقل غیر این یک جزء است که در فلان سال پیغمبر آمد و دعوای پیغمبری نمود.

## در تقسیم دلیل بعقل و نقل

مقدمه ثانیه بدانکه دلیل بر چهار قسم است اول عقل قطعی دوم عقل ظنی سوم دلیل نقل ظنی مانند خبر واحد چهارم نقل قطعی و این قسم اخیر که نقل قطعی ست بر چند قسم ست یکی خبر واحد محفوف بقرینه قطعیه مانند اینکه بخانه کسی میخواهی داخل شوی در را میکوبی آن وقت کسی از اندرون خانه می آید و می گوید که صاحب خانه بتو اذن داده که داخل شوی این خبر واحد ست و بسبب احتفاف بقرائن افاده علم میکند دوم خبر متواتر لفظی و مراد از آن ست که در هر طبقه خبر دهندگان آن قدر باشند که از کثرت آنها علم حاصل بشود بر صدور این لفظ از کسیکه مروی عنه است مانند حدیث غدیر خم که خبر دهندگان آن قدر کثرت دارند که برای شخص علم حاصل میشود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم این حدیث را فرموده است اما در مقام لفظ پس میتواند که نص و قطعی باشد و میشود که ظاهر و ظنی باشد. سوم خبر متواتر معنوی و مراد از او آن ست که احادیث متعدده ورود یافته باشد که در مضمون با هم شریک باشند و در الفاظ مختلف و قطع حاصل شود که یکی از این احادیث از معصوم صدور یافته باشد پس بنا بر این از این احادیث قطع حاصل میشود بر اینکه این مضمون واقع و حق و صواب ست.

## در تظافر و تسامع

چهارم تظافر و تسامع ست و آن ست که از بسکه خبر دهندگان در این مرحله خبر داده اند علم حاصل شد بر حقیت مضمون آن اما طبقات معلوم نیست بلکه خبر واحدی هم که سلسله سند را بتواند ثابت کند در میان نیست مانند اینکه علم دارم که سند موجود ست و یا رستم شجاعت داشت و یا حاتم سخاوت داشت پس علم باین امور حاصل میشود ولیکن سند کسی در میان نیست و نمیتوانی که برسانی این را که من از زید شنیدم و زید از عمرو و عمرو از دیگری و هکذا پس سند حتی

سند احادی هم در دست نیست مع ذلک علم بمضامین این امور حاصل ہست مقدمۂ ثالثہ محمد بن عبد اللہ بن عبد المطلب بن عبد مناف قبل از ہزار و سیصد و یک سال آمد صلی اللہ علیہ وسلم منزل داشت در مکہ و مدینہ و مدعی نبوت بود و غزوات نمود و این مقدمہ محل قطع ہست و بتظافر و تسامع بثبوت رسیدہ مانند سخاوت حاتم و شجاعت رستم و این مقدمہ اگرچہ قطعی ست اما بنقد ثابت شدہ است و محال ست کہ چنین امری را بعقل ثابت کنند۔

مقدمۂ رابعہ بدانکہ بر خدائتعالی لازم ہست نظر بمقتضای لطف کہ تکلیف را کہ مسبب از مصالح و مفاسد نفس الامریہ است بہ بندگان برساند و اعلام فرماید و این اعلام بارسال رسل و انزال کتب ست پس لابد کہ ہمیشہ در روی زمین طائفہ باشند کہ مذہب حق در میان ایشان باشد تا مردم بر ضلالت نباشند و خلاف لطف لازم نیاید و ارسال رسل و انزال کتب از باب لطف ہست و این مقدمہ در کتب کلامیہ مُبرہن و ما نیز در منظومۂ نبوت شرح آن باستیفا بیان نمودیم و عقل براین معنی حاکم ہست مقدمۂ خامسہ بدانکہ انسانی بر سہ قسم ست زیرا کہ انسان یا ناقص مستکمل ہست و یا کامل غیر مکمل ہست و یا کامل مکمل ہست۔ قسم اول عامۂ ناس میباشند کہ محتاج میباشند برسولیکہ باعث تکمیل ایشان شود۔ و قسم دوم اولیا میباشند یعنی بعضی از اولیا کہ در زمان بنی اسرائیل بودند و خود کامل بودند و تکمیل غیرہ میتوانستند مانند لقمان بنابر قولی یا احتمالی و نحو ذلک۔ و قسم سوم را انبیا می گویند کہ خود شان کامل اند و میتوانند کہ تکمیل غیر نمایند و مراد از تکمیل غیر تکمیل در افعال و اعمال و اعتقادات و آداب و نحو ذلک

## در ابطال مذہب بت پرستان

مقدمۂ سادسہ بدانکہ قبل از بعثت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دین حقی در میان نبودہ زیرا کہ انہا نکہ قریش بودند مشغول بعبادت اوثان و بتہا بودند و بدیہی ست کہ بت پرستی ببدیہۂ عقل باطل ہست چہ عقل حاکم ہست کہ برانکہ خدایتعالی جسم نیست و مکانی ندارد و اجزا ندارد و عاجز نیست و منفعل از غیر نمی شود چہ خداوند تعالی عبارت از وجود اتم تمام فوق التمام ست و وجود اتم تمام فوق التمام مُتبری از شوائب امتزاج از اعدام پس ترکیب و عجز و نقص و احتیاج و انفعال از غیر در او متصور نیست و اصنام کہ ہمہ اجسام و ممتزج با عدم و مرکب از اجزا غیر تام و محتاج بمکان و عاجز از فعل و کلام و بیان میباشند و جسم مکتنف باعراض از وضع و جہت و این و متی و کم و کیف و نحو ذلک و منفک از این امور نیست و اینہا ہمہ علامات تغیر و حدوث و زوال و در ورود اضمحلال میباشند تعالی اللہ عن ذلک علوا کبیرا پس بطلان دین بت پرستی از اوضح بدیہیات ہست و بت پرستان در اعمال و افعال ہمیشہ مداوم بودند باموریکہ ببداہت عقلیہ باطل و فاسد و حرام بود مانند شرب خمر کہ عقل حاکم ہست بحرمت آن در ہر شریعت و مذہبی زیرا کہ تخمیر عقل میکند و تذکر مولی را کہ لب لباب عبودیت است از میان میبرد و ہمیشہ بخونریزی مواظبت داشتند و اسیر و نہب مینمودند و معلوم ست کہ حفظ نفوس و دماء و

اموال و اعتراض نظر بحکم عقل لازم ست و مایهٔ ابقاء نظام معاش است ۔

## در بطلان مذهب مجوس

و اما اهل کتاب پس مجوس بنکاح دختر و خواهر معتاد و بشرب خمر اشتغال و بخدائی آتش اعتقاد داشتند و اینها همه بضرورت عقل باطل و وجه آن از پیش دانسته شد ۔ و اما نصاری پس قائل بتثلیث شدند و با قانیم ثلثه قائل شدند که اب و ام و ابن باشند که عیسیٰ و مریم و خدا باشند و قائل باتحاد و حلول گردیدند و اینها همه ببداهت عقلیه کفر است و آنکه اناجیل اربعه با یکدیگر متناقض و شراب را حلال دانستند بلکه ترسا فی الحقیقه مخمیه شده و در انجیل وارد یافته که در مجلس مهمانی ظروف چندی بود و عیسیٰ دعا کرد بیکدفعه همه آن ظروف پر از شراب شدند پس به مهمانان شراب داد و ایشان را مست و لایعقل ساخت و در جائی از انجیل فاصله میان یوسف را بزیاده از چهل پشت شمرده و در جائی دیگر بکمتر از چهل مذکور داشته مجملاً بطلان مذهب ایشان کالشمس فی رابعة النهار پدیدار و آشکار است

## در بطلان دین یهود و جهود

و اما مذهب یهود پس آن نیز باطل است و توریت ایشان نیز محرف و تغییر یافته بود و ایشان شراب را حلال دانستند و در توریت مذکور است که خدا یتعالیٰ در یک وقتی باسمان اول آمد و بزمین نظر افکند دید که ایشان خونریزی و معصیت و فساد در روی زمین میکنند پس خدا یتعالیٰ از خلقت ایشان پشیمان شد **ایضاً** در توریت مذکور است که یعقوب بر خواهرش علیا سجده کرد و در جائی از توریت مسطور است که لوط پیغمبر بعد از هلاکت قوم با دو دختر خویش دور از آبادانی منزل کرده پس دختر بزرگ را شهوت غلبه کرده به پدرش لوط پیغمبر شراب داده و او را مست کرده بعد از آن با او مباشرت کرده و از پدرش حامله شد پس دختر کوچک از خواهرش کیفیت احوال را استفسار نموده خواهر آنچه وقوع یافته در سبب حمل با خواهر خویش در میان نهاد پس دختر کوچک نیز شراب به پدرش خورانید و در حالت مستی با او مواقعه نموده و او نیز حامله شد پس از یک خواهر پسری در وجود آمد و از خواهر دیگر دختری تولد یافت و آنها بزرگ شدند و باهم مزاوجت کردند و نسل از ایشان آشکارا گشت مجملاً در توریت این اعمال شنیعه را که عقل هر کس دلالت بر بطلان آن میکند به پیغمبران علیٰ نبینا و علیهم الصلوٰة والسلام نسبت داده‌اند و بالجمله بطلان مذهب یهود و بسیاری از فقرات توریت غنی از بیان ست و ما در منظومهٔ نبوت و شرح آن بطلان این مذاهب باستیفاء بیان نموده‌ایم **مقدمهٔ سابعه** بدان که دینی که محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم آورده همه موافق صواب و مدلول عقل جازم و عقاید او نهایتاً با عقل مطابق است پس خدا را منزه از جسمیت و محل اعراض و شریک و مبرّا از اتحاد و حلول و منزه از تغیر و تبدل و او را عادل و قادر و عالم و غنی میداند و نحو آن از عقاید حقه که عقل دال بر آنهاست و در فروع اوراد و اذکاری در شبانه روز قرار داده که مردمان بسبب آن متذکر مولای خود باشند و غفلت از خدا یتعالیٰ

نمایند که بمرور دهور دین از دست نرود و عقل عاقل حاکم است بر اینکه هر پیغمبری باید اوراد و اذکاری آورد که سبب تذکر
خدا تعالی گردد و تکالیف شریعت او همه مبرّا از نقص زیرا که چون انسانی در مقام سیر سلوک و تکمیل نفس خویش باید
از خودی خود دست کشیده و خودخواهی را کنار گذاشته و حبل انیّت خود را مندک نماید و محبت مال را هم از دل
بیرون کند و محبت عیال را طرح کند و محبت خانه و وطن را هم از دل بیرون کند و چون این محبتها را از دل بیرون
کرد و همچنین محبت اکل آن وقت خانهٔ دل منحصر بمحبت یکنفر وابسته خواهد بود که خدا تعالی است و حقیقت عبادت و
بندگی در اینوقت بظهور خواهد پیوست پس ختم النبیین صلی الله علیه وسلم نماز شبانه روزی را قرار داد برای اینکه
از این اوراد و اذکار این افعال و پیشانی که اشرف اعضاء انسانی است بر خاک مالیدن محبت کبر و افتخار و خودخواهی
برطرف میشود و از آن پس امر بزکوة و خمس فرمود تا از انفاق مال محبت مال نیز از قلب بیرون میرود و از آن پس امر
بصوم کرد تا محبت اکل و شرب و شکم پرستی که کار حیوانات است از قلب بیرون رفته باشد و از آن پس حج را بر
ارباب استطاعت لازم کرد تا بسبب مسافرت و انقطاع اهل و عیال و وطن و خانه و اموال محبت این امور نیز از
قلب بیرون میرود پس در آن وقت قلب که نشیمن رب است جلّ شانه نظر بمفهوم خبر انا عند المنکسرة قلوبهم
والمندرسة قبورهم خالی از اغیار و صافی از زنگ و غبار و عاری از تذکر این امر میشود پس منحصر میشود محبت
قلبی برای خدا تعالی عز اسمه و عم نواله. پس همین حکمت عبادات را با اینکه هر یک را حکمتهای بسیار است و
همچنین در امور معاش و ابواب سیاسات احکامی از جانب کردگار آورده که منع در رفع ظلم و قمع و قطع عروق و اصول
شجر خبیثهٔ ظلم و ستم کرد اگرچه نظم معاش بنحو ظلم هم ممکن است چنانکه در ادیان باطله نظم و انتظام معاش را
بنحو ظلم داده اند و علاج فاسد بافسد کرده اند با اینکه ادیان باطله نیز نظم معاش را از انبیاء ارشد برده اند و ایشان
آموخته اند ولیکن آنرا تحریف و تغییر و تبدیل داده اند و معلوم است که ظلم قبیح است اگرچه در مقام انتظام
امر معاش باشد و ما نظم معاش دین جناب ختمی مآب الوف التحیة والثناء را از عقود و ایقاعات و معاملات و
احکام سیاسات همه را بر وفق عدل و موافق عقل یافتیم و اگر بتفصیل این مرحله بپردازیم خواهیم از عنوان کتاب
خارج گردید و چون این مقدمات بر ضمایر صافیهٔ ارباب اذهان مستقیمه مرتسم و منقش گردید پس میگوئیم که در زمانیکه
بر روی زمین ادیان باطله بودند و بطلان ادیان آنها را بتظافر و تسامع دانستیم علاوه نمونه آن ادیان که در این
زمان باقی میباشند بمشاهده همه باطل میباشند و محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله وبارک وسلم بتظافر و تسامع
قیام بدعوت بسوی پروردگار نمود و کسی بود که کامل فی نفسه و مکمل غیر بود و دین او با حکمت و صواب
و عقل مطابق و بغیر از دین او دین حقی نیست پس باید او برحق باشد چه معجزه ابراز کند و چه ابراز اعجاز ننماید
و از جملهٔ معلومات اینکه دین هر پیغمبری که اکمل است و هر پیغمبری که تکمیل او اکثر و اظهر و اکمل است پس

افضل و خاتم انبیاست علیه السلام چون این فقیر این برهان را فکر نمودم علما مجلس اذعان و تصدیق بر تمامیت این برهان نمودند و چون مولف این کتاب را تالیفات بسیار است پس باکی نیست که فهرست آنها در اینجا مذکور گردد اما علم تفسیر پس مراد آن چند تالیفست

## در تالیفات مؤلف کتاب

اول کتاب توشیح التفسیر که سرآمد کتب مفسرین است و سبقت نگرفت مرا از احدی عامه و خاصه بر آن بلکه غرض من از آن تفسیر محض اثبات آن ست که هرکس علم حاصل کند که کلام سبحانی و فرقان ربانی معجزه حضرت ختمی مرتبت ست و الی الآن از آن تفسیر دو مجلد نوشته ام جلد اول در قواعد تفسیر است و جلد دوم از تفسیر حمد تا بیست سی آیه از سوره بقره و آن جلد اول مشتمل است بر قواعد علم تفسیر همچنانکه فقهاء تاسیس قاعده مینمایند و از آن پس براو مسائل تفریع همچنین این فقیر بمرور دهور از اخبار ماثوره استنباط قواعدی نمودم و بر هریک از آن قواعد آیات بسیار تفریع کردیم و بیان کردم وجه تکرار آیات قرآنیه را و فصاحت و بلاغت و جزالت و سلاست و ملاحت و وجه اعجاز و رفع تناقض در آیات قرآنیه و تاویلات و نکات و جامعیت قرآن علوم را بنحویکه کتب تفسیر از آن عاریست و همان جلد اول فی الحقیقت یک تفسیر تمام است و هردو جلد این تفسیر از بدو تا ختام مقفی و مسجع است

تفسیر آیهٔ شهد الله لا اله الا هو و بیان اینکه این آیه چگونه استدلال و برهان و قامع خصم مدرسم ست۔

## تالیفات در تفسیر

سوم تفسیر آیهٔ ان اوّل بیت وضع للناس و تاویل آن بکربلا و استدلال بر آن که فی الحقیقه از افکار ابکارست و آن باطن امام عصر روحی فداه افاضهٔ معانی و دقایق آن آیه بر ذهن قاصر شد بقدر استعداد این فقیر و تقریباً دو هزار بیت کتابت آن است۔ چهارم تفسیر آیهٔ امانت که در نهایت تدقیق است۔ پنجم تفسیر آیه فکان قاب قوسین او ادنی بطریقهٔ حکماء۔ ششم تفسیر سورهٔ والضحی که بر افکار ابکار اشتمال دارد و تقریباً یکهزار بیت میشود۔ هفتم تفسیر سورهٔ فیل که فی الحقیقه دارای قواعد بسیار است آن هم تقریباً یکهزار بیت میشود۔ هشتم تفسیر سورهٔ نصر انهم بر وزن آن ما سبق میباشد نهم تفسیر سورهٔ قدر بزبان فارسی که تقریباً یکهزار بیت است دهم تفسیر سورهٔ قدر که بزبان عرب است و بقدر دو هزار بیت تقریباً میشود۔ یازدهم تفسیر سورهٔ قدر که تقریباً سه هزار بیت است و این تفسیر سوم سورهٔ قدرست و از بدو و سرا و مسجع و مقفی ست و آنرا باسم سامی معتمد الدوله نائب الایاله نواب اشرف والا فرهاد میرزا تالیف نموده ام و اما علم صرف پس آن نیز چند کتاب است

## تالیفات در صرف

دوازدهم شرح تصریف زنجانی۔ سیزدهم شرح بر شرح تفتازانی بر تصریف زنجانی که تا تعریف تعدی و لزوم پانصد ایراد بر ملاسعد تفتازانی نموده ام و لکن شرح را بزبان فارسی نوشته ام۔ چهاردهم حاشیه بر شرح تصریف ملاسعد۔ پانزدهم منظومهٔ علم صرف۔ شانزدهم شرح منظومهٔ سابقه۔ هفدهم شواهد شرح منظومه۔ هیجدهم امثلهٔ شید

شریف که هفتاد ایراد بر سید شریف در آن رساله نموده ام — و امّا کتب نحو پس چند کتاب ست۔

## تالیف در نحو

نوزدهم شرح عوامل جرجانیه۔ بیستم شرح فارسی بر عوامل ملا محسن که در مدت نه روز آنرا تالیف نموده ام۔ بیست و یکم شرح ثمانا بعد جاوزت الاثنین معنی و ترکیباً۔ بیست و دوم شواهد عوامل ملا محسن۔ بیست و سوم شرح صمدیه که مشتمل ست بر ذکر اقوال و ادلهٔ اجمالیه و آنرا در مدت یازده روز تالیف نموده ام و آن هم در ایامی بود که مشغول بشرب دوا بودم و تنقیه مینمودم۔ بیست و سوم تعلیقه بر سیوطی که تا اواسط مبتدا خبر در سه مجلد نوشته ام و اقوال و ادلهٔ تحقیق حق در هر مسئله نموده ام و بزبان فارسی است۔ بیست و چهارم حاشیه بر شرح جامی ست که از آن بهتر در نحو کتابی تا اکنون تالیف نشده و در بعضی از مواضع که بنای ایراد گذاشته ام از سی ایراد و چهل ایراد ذکر نموده ام و حل عبائر آنرا بنحوی نموده ام که محل غرابت و تعجب است۔ بیست و پنجم شواهد بر شرح جامی است که بفارسی نوشته ام۔ بیست و ششم شرح حدیث ابی الاسود دئلی در اختراع نحو و در آنجا حل اینکه بعضی از اسماء نه ظاهر ست و نه مضمر نموده ام و این فقره از مشاکل مشهوره است۔ بیست و هفتم شرح لغزهٔ شیخ بهائی در اسم زبده که در آن عناوین نحویه را مندرج ساخته۔ بیست و هشتم منظومهٔ علم نحو۔ بیست و نهم رساله مؤنثات سماعیه از ذوات التانیث و جائز الوجهین و احکام مونثات۔ و امّا علم منطق پنج کتاب ست

## تألیفات منطقیه

سی ام حاشیه بر رساله کبری که در آن شصت و پنج ایراد بر سید شریف نموده ام۔ سی و یکم منظومهٔ منطق۔ سی و دوم حاشیه بر حاشیهٔ ملا عبد الله یزدی بر تهذیب منطق که بر دقایق افکار ابکار مشتمل است و تا بحال مانند آن حاشیه بر حاشیهٔ ملا عبد الله ننوشته اند۔ سی و سوم شرح دیباچه شرح شمسیه و امّا علم خلاف که علم آداب مناظره است پس دو کتاب در آن نوشته ام۔ سی و چهارم منظومهٔ مختصره در آداب مناظره۔ سی و پنجم منظومهٔ مطوّله در علم آداب مناظره۔ و امّا علم معانی و بیان و بدیع پس چند کتاب است۔ سی و ششم منظومهٔ علم معانی و بیان و بدیع۔ سی و هفتم دیباچهٔ مطول که بزبان فارسی نوشته ام۔ سی و هشتم شواهد اشعار مطول که بفارسی نوشته شده۔ سی و نهم رساله فارسیه در علم بدیع که اشتمال دارد بر محسنات لفظیه و معنویه و تمسک باشعار فردوسی و اشعار مؤلف و برخی از اشعار عربیه۔ چهلم حاشیه بر مطول که اشتمال دارد بر تحقیقات بسیار و تدقیقات بی شمار و ایرادات بر شارح و خالی از غرائب و تازگی نیست و تقریباً مقدار حاشیهٔ سید شریف است بر مطول۔ و امّا علم اعداد و اوفاق پس در آن دو کتاب است۔ چهل و یکم منظومه در علم اعداد۔ چهل و دوم رساله فارسیه در علم اعداد و اوفاق۔ و امّا علم رمل پس یک کتاب در آن نوشته ام و آن چهل و سوم ست و امّا علم جفر یک رساله در آن

نوشته‌ام و آن چهل و چهارم است و اما علم حساب پس در آن چند رساله است چهل و پنجم منظومهٔ علم حساب است که
هنوز تمام نشد. چهل و ششم شرح فارسی بر خلاصه که ناتمام است و از چهل و هفتم است و اما علم لغت پس لغت الاضداد
است که جمع نموده‌ام در آن الفاظی را که هر یک دو معنی دارند که ضد یکدیگرند مانند جون که برای ابیض و اسود و احمر موضوع
است و ... که برای طهر و حیض موضوع است و آن چهل و هشتم است. و اما کتب حضرت سید الشهداء پس چند
کتاب است چهل و نهم کتاب بحر البکاء است که به بحر تقارب و فارسی است و نظم است و بیان شد در آن
بیرون آمدن حضرت سید الشهداء علیه الالف تحیة والثناء از مدینه بکربلاء و مراجعت اهل حرم از شام محنت انجام
و آن کتاب پنجهزار و پانصد و پنجاه بیت است. پنجاهم کتاب مراثی است از فارسی و عربی قریب بصد مرثیه
پنجاه و یکم کتاب مجمع المصائب است که نظم است بحور مختلفه. پنجاه و دوم حملهٔ حسینیه است که نظم و بحر تقارب
است و ابیاتش مشتمل بر محسنات لفظیه و معنویه است و آن کتاب را بجنگ شاهنامهٔ فردوسی نوشته‌ام
انصاف اینکه بعضی از ابیات آن فایق بر شاهنامه است. پنجاه و سوم کتاب مواعظ المتقین است که مشتمل بر
سی مجلس و در هر مجلس بحث از مسائل اعتقادیه است از توحید تا معاد و تفسیر آیات بسیار و اخبار و حکایات
مصیبت بر طبق اخبار معتبره و قریب به بیست هزار بیت است. پنجاه و چهارم فهرست کتاب مواعظ المتقین
پنجاه و پنجم کتاب اسرار المصائب که در حکم و علل اخبار مصیبت و حل و توجیه اخبار مشکله و تاویل فقرات متشابه
مصیبت که طرز غریب و اسلوب عجیب دارد. پنجاه و ششم فهرست کتاب اسرار المصائب. پنجاه و هفتم
کتاب اکلیل المصایب در مصائب افتخار اطایب حضرت سید الشهداء که مشتمل است بر اخبار معتبرهٔ مصیبت
و فضائل ائمه و تاویلات اخبار مصیبت و برخی از مطالب علیه و خطب جلیله و ذکر اخبار مختلفه در میان
ارباب مقاتل و تحقیق حق و فی الحقیقه آن کتاب مانند قواعد فقهیه است که فقهاء تاسیس میفرمایند و بر او
فروع مترتب میسازند و مشتمل بر سیزده اکلیل و هر اکلیلی مشتمل بر فصول عدیده و حقیقة بر نهجی است که غرابت
و تازگی دارد و قریب به پانزده هزار بیت است. پنجاه و هشتم فهرست کتاب اکلیل المصائب. پنجاه و نهم
کتاب انیس الذاکرین که دارای نظم و نثر است مانند کتاب معدل و جوهری و سائر کتب مصیبت است

## در تالیف کتب کلامیه و حکمت و ادعیه

و اما کتب کلامیه و معقول و شرح ادعیه پس آن چند کتاب است. شصتم منظومهٔ علم کلام. شصت و یکم
شرح آن منظومه. شصت و دوم شرح فارسی بر تجرید محقق طوسی که قریب به پانزده هزار بیت است. شصت و
سوم شرح بر شرح فاضل قمی بر حدیث سئل عن هل رایت رجلاً قال نعم و الی الآن اسئل عنه نقلت من انت الخ
و شرح حواشی آخوند ملا علی نوری بر آن و رد ایراداتی که آخوند در آن حواشی بر میرزای قمی نموده. شصت و چهارم

شرح فارسی برہمان حدیث سابق ۔شصت وپنجم شرح فارسی بر حدیث کمیل ماالحقیقۃ فقال مالک والحقیقۃ۔
شصت وششم شرح بعضی از فقرات دعاء کمیل کہ معروف است ۔شصت وہفتم شرح دعا معروف سحر کہ مصدرست
بقول آن حضرت الوف التحیۃ والثناء ۔اللّٰھم انی اسئلک من بھائک بابھاء وکل بھائک بھی وتأویل
فقرات آن بائمہ معصومین ۔شصت وہشتم شرح دعا مختصر کہ وارد در شب جمعہ است ومصدرست بقولہ
الحمد للہ من اول الدنیا الی فنائھا الخ کہ در سفر خراسان نوشتہ ام شصت ونہم شرح زیارت رضویہ کہ در
سفر خراسان نوشتہ ام ہفتادم شرح دعاء معروف ماہ رجب یا من ارجوہ لکل خیر الخ ہفتاد ویکم
الفیہ منظومہ در توحید وعدل ہفتاد ودوم در فہرست منظومہ توحید۔ہفتاد وسوم شرح منظومہ توحید
کہ قریب بہ ہفت ہزار بیت ست۔ہفتاد وچہارم شرح وصایای حضرت امام رضاع وبیان اسرار آن
ہفتاد وپنجم منظومہ الفیہ در اثبات نبوت پیغمبر خاتم الانبیاء صلوٰۃ اللہ علیہم اجمعین ورد بر ادیان باطلہ یہود
ونصاری ۔ہفتاد وششم فہرست منظومہ نبوت ۔ہفتاد وہفتم حاشیہ بر منظومہ نبوت کہ قریب بہ سہ چہار ہزار
بیت است ۔ہفتاد وہشتم رسالہ ہفتاد وسہ ملت کہ والد مرحوم تالیف کردہ وبیان حدیث ستفرق امتی
ثلثا وسبعین فرقۃ الخ وآن را ناتمام گزاشتہ واین فقیر آن را تمام کردہ ام ۔ہفتاد ونہم منظومہ الفیہ در اثبات
خلافت بلافصل امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیہ السلام مسماۃ بلؤالی الولایت ۔ہشتادم فہرست منظومہ
امامت ہشتاد ویکم شرح عربی منظومہ امامت کہ قریب بہ ہشت ہزار بیت است ہشتاد ودوم شرح
فارسی بر منظومہ امامت کہ قریب بہ بیست ہزار بیت است ودر آن رد اجوبہ وشبہات عامہ است ومشتمل بر
احتجاج امامیہ است با مخالفین در اثبات امامت ۔واما تالیفات در علم درایہ پس چند کتاب ست۔

## در تالیفات علم درایہ

ہشتاد وسوم منظومہ درایہ ۔ہشتاد وچہارم ہدایۃ الدرایہ در حل عبارت من اجمعت العصابۃ علی تصحیح
مایصح عنہ ۔ہشتاد وپنجم شرح وجیزہ شیخ بہائی در علم درایہ کہ قریب بہ پنج ہزار بیت است ہشتاد وششم حواشی
بر شرح درایہ شہید ثانی اگرچہ غیر مدون است ودر حواشی ہمان کتاب منقح ثبت است لیکن اگر تدوین شود
مجلدی خواہد بود

## تالیفات بر کتب رجالیہ

واما علم رجال پس چند کتاب است ہشتاد وہفتم کتاب تذکرۃ العلماء ست کہ ذکر احوال علما ومشایخ
اجازہ است از زمان ما تا زمان محمد بن ثلث ارباب کتب اربعہ ہشتاد وہشتم کتاب قصص العلماء کہ
ہمین کتاب است ۔ہشتاد ونہم کتاب کرامات العلماء ست در بیان کراماتیکہ از علماء امامیہ صدور
یافتہ است

## در تالیفات اصولیہ

## تألیفات کتب رجالیه

واما علم رجال پس چند کتاب است. هشتاد و هفتم کتاب تذکرة العلماء است که ذکر احوال علماء و مشایخ اجازه است از زمان ما تا زمان محمد بن ثلث ارباب کتب اربعه. هشتاد و هشتم کتاب قصص العلماء که همین کتاب است. هشتاد و نهم کتاب کرامات العلماء است در بیان کراماتیکه از علماء امامیه صدور یافته است

واما علم اصول پس چند کتاب است. نودم شرح فارسی بر مبحث عدم صحت سلب قوانین مشتمل بر حل مطالب آن و ایرادات بسیار و معنی دور و اقسام آن. نود و یکم تقریرات اصول که در قزوین در خدمت استاد دیده ام با تصرفات قریب به هشت هزار بیت است. نود و دوم تقریرات اصول که در خدمت استاد مرحوم آقا سید ابراهیم نوشته ام با تصرفات و ایرادات و اسوله و اجوبه قریب به هفتاد هزار بیت است. نود و سوم منظومهٔ اصول که دویست بیت است. نود و چهارم رسالهٔ اصول بی نقطه که الفاظ آن مرکب از حروف نورانیه است که نقطه ندارد. نود و پنجم منظومهٔ الفیه در اصول که قریب به شش هزار بیت است. نود و هفتم کتاب لسان الصدق در اصول که مشتمل است بر نقل اخبار و ادله و تحقیق حق و از اول اصول است تا مبحث اجماع قریب به ده هزار بیت است. نود و هشتم تعلیقه بر قوانین که مشتمل بر مجلدات متعدده است و در اصل برائت و استصحاب به تفصیل آن مباحث را بیان کرده ام و محاکمه کرده ام میان فضلاء که رد بر میرزا کرده اند مانند ضوابط استاد و اشارات حاجی کرباسی و حاشیه شیخ محمد تقی بر معالم و فصول و رسائل شیخ مرتضی و مناهج حاجی نراقی. نود و نهم حجیت قرائت قراء سبعه صدم حجیت کتاب. صد و یکم رساله در عدم لزوم تقلید اعلم. صد و دوم رساله در تراجیح. صد و سوم تعلیقه بر کتاب معالم که بقدر حاشیهٔ سلطان است و مقصود است بر ایرادات بر صاحب معالم. صد و چهارم حاشیهٔ دیگر بر معالم از ابتداء تا مبحث فور و تراخی. صد و پنجم تعلیقه بر تعلیقهٔ سلطان بر معالم که آن هم بقدر حاشیهٔ سلطان است و مقصود است بر رد و اجوبه از ایرادات سلطان بر معالم و مسمی بر دور. صد و ششم رسالهٔ در تحقیق وضع الفاظ برای اعم از صحیح و فاسد و موضوع له لفظ صلوة واما علم فقه. پس آن چند کتاب است. صد و هفتم کتاب بدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام مشتمل بر ذکر اقوال و بیان استدلال و حق در مقال و الی الآن هفده مجلد نوشته و فقنی الله لاتمامها تفصیلش اینکه از اول طهارت تا مبحث حیض نوشته ام در یک مجلد از آن پس مسائل همه طهارت را در اجزاء چند نوشته ام و مسائل همه مقدمات نماز را نوشته ام در یک اجزاء متعدده و مبحث افعال صلوة را در یک مجلد نوشته ام و مبحث خلل در نماز یک مجلد و قصر و اتمام و صلوة جماعت یک مجلد و تمام زکوة در دو مجلد

و تمام خمس در یک مجلد و تمام صوم در یک مجلد و کتاب متاجر در پنج مجلد لیکن متاجر تمام نشد و تمام کتاب قضاء در دو مجلد و کتاب غصب در یک مجلد و بعضی از کتاب صید و ذباحه در اجزاء متعدده وفقنی الله لاتمامه و هذا الکتاب المستطاب و هر مجلد تقریباً هفت هزار بیت است - صد و هشتم حواشی این فقیر بر کتاب ریاض معروف بشرح کبیر در چند مجلد بدین تفصیل کتاب اجاره یک مجلد کتاب صلح و هبات یک مجلد کتاب وصایا یک مجلد کتاب قضا یک مجلد حاشیه بر کتاب نکاح دو مجلد - صد و نهم تعلیقه بر روضة البهیه که معروف بشرح لمعه است در چند مجلد - صد و دهم منظومة الفیه در قواعد کلیه فقه - صد و یازدهم نظم رسالهٔ الفیه شهید اول - صد و دوازدهم حاشیهٔ فارسیه بر الفیه شهید اول - صد و سیزدهم رسالهٔ در حرمت تشبیه و تعبیه در مصائب ائمه اطهار صد و چهاردهم رساله در وضوء بدو آب که ظرف احدهما غصبی باشد و ظرف دیگر مباح - صد و پانزدهم رساله در تمرینیت عبادات صبی که صورت مناظرهٔ فقیر با شهید ثالث را در آن درج کرده ام و در آن رساله نظر بقواعد تمرینیت را اختیار کردم لیکن در کتاب صوم بدایع الاحکام شرعی بودن عبادات صبی را اختیار کرده ام نظر باجماع منقول از علامه در کتاب تذکره - صد و شانزدهم رساله در بیان وقوع ماهی در دامن جالس سفینهٔ غیر پس آن ماهی مال صاحب سفینه است یا مال آن کسی که ماهی در دامن او افتاده - صد و هفدهم رساله در بیان اینکه کسی وصی شخصی است که میداند آن شخص ذمه اش مشغول بصلوة برای میتی است و نمیداند اشتغال ذمه بچه قدر و چند نماز است - صد و هیجدهم رساله مسائل اشکوریه - صد و نوزدهم رساله مسائل کلارستاقیه - صد و بیستم رساله در اینکه اگر پیوند غصبی باشد و درخت مملوک و یا بالعکس پس پیوند درخت شد آیا درخت مال کیست و میوه از کدام یک محسوب می شود صد و بیست و یکم رساله در طلاق که جناب ملا محمد حسین عشق آبادی در سفر خراسان در نیشاپور از این فقیر سؤال نموده بود - صد و بیست و دوم رساله در محاکمه مسئله که محل خلاف میان چند نفر از اعیان علما عراق شده بود - صد و بیست و سوم تعلیقه بر کتاب قواعد شهید اول که در آن اثبات قواعد کلیه فقهیه شده - صد و بیست و چهارم رساله در غسل جنب در حیاض واقعه در میان مساجد - صد و بیست و پنجم فهرست منظومه الفیه قواعد فقهیه که مسماة بموائده بوده و سابقاً ذکر شده بود - صد و بیست و ششم رساله در جواز لعن بر یزید پلید معروف به پسر معاویه و رد بر بعضی از عامه مانند غزالی که آنرا محرم دانسته بلکه گفته که جائز است که در قنوت و تر طلب مغفرت از برای یزید کند چنانکه ابن خلکان در تاریخ خود از او حکایت داشته و این فقیر بقواعد و طرق عامه که مسلمه بین الفریقین است آنرا رد نموده ام - صد و بیست و هفتم رسالهٔ فارسیه موسومه بحجتیه در اصول دین و طهارت و صوم و صلوة [illegible] - صد و بیست

هشتم

هشتم رساله در خروج بلل و حدث در اثناء غسل جنابت - صد و بیست و نهم رساله و ماء قلته حیض و نفاس و استحاضه - صد و سی ام رساله در خلل واقعه در صلوة از شک و سهو و ظن و علم و جهل - صد و سی و یکم رسالهٔ جنة النار در صوم - صد و سی و دوم رساله در وقف و احکام آن - صد و سی و سوم رساله در صیغ عقود - صد و سی و چهارم رساله در زیارت و شرایط و احکام آن - صد و سی و پنجم رسالهٔ مواریث - صد و سی و ششم رسالهٔ دیات - صد و سی و هفتم رسالهٔ اثنی عشریه در صلوة - صد و سی و هشتم رسالهٔ در احکام ربوا و اقسام آن - صد و سی و نهم رساله در ادعیه مندوبه در حال وضو و صلوة و نکاح - صد و چهلم در ترجمهٔ اذکار صلوة و ترجمهٔ ادعیهٔ مسنونه در آن با اشارهٔ اجمالیه ببعضی از فقرات مشکله و حل آن - صد و چهل و یکم کتاب ادعیه معتبره در رفع حوایج و دفع آلام و مکروهات - صد و چهل و دوم ترجمهٔ مناجاتهای وارده از ائمه که بنظم میباشند - صد و چهل و سوم رساله در متاجر که هنوز تمام نشده - صد و چهل و چهارم رسالهٔ در فضیلت نماز شب و احکام آن از روایات معتبره و خالی از لطافت نیست

## در تالیفات متفرقه

و اما تالیفات متفرقه پس آنها متعدد اند - صد و چهل و پنجم رساله در سؤالات این فقیر از حاجی ملا هادی سبزواری در تفسیر و کلام و حکمت و بعضی از مذاهب ملا صدری - صد و چهل و ششم کنز الالغاز در صیغ مشکله و اخبار مشکله - صد و چهل و هفتم زاد المسافرین در اخبار متفرقه - صد و چهل و هشتم رساله در حل مشکلات از صیغ قرآن و حل الغاز نحویه و حل مغالطات منطقیه - صد و چهل و نهم شرح قصیدهٔ فرزدق شاعر در مدح حضرت سید الساجدین در محضر ضلالت اثر هشام بن عبد الملک که مصدر است بقولش هذا الذی تعرف البطحاء وطأته الخ و بیان فصاحت و بلاغت و لغت و معانی آن قصیده - صد و پنجاهم رساله در حل ابیات مشکله از مثنوی ملای رومی و بیان تصوف و تسنن او و استفادهٔ آن از اشعار غوایت آثارش - صد و پنجاه و یکم شرح اشعار عارف کجوری مسمی با میر که اشعارش بزبان کجوری است - صد و پنجاه و دوم رسالهٔ در الطاف خفیه الهیه بالنسبه باین عبد ضعیف و غرض از تحریر آن این است که هر کس از الطاف الهیه بالنسبه بخود تفکر و تأمل نماید - صد و پنجاه و سوم رساله مطائبات و مضاحکات در حکایات مضحکه - صد و پنجاه و چهارم رساله در انشائات و مراسلجات - صد و پنجاه و پنجم رساله در آداب تعلیم و تعلم و مطالعه و مذاکره و جمع کتب مفیده و اختیار اساتید - صد و پنجاه و ششم رساله در تعداد اسامی برخی از اجلهٔ علماء برای آنکه در قنوت صلوة وتر خوانده شود - صد و پنجاه و هفتم رساله در شرح کتاب امیر المؤمنین بسوی مالک اشتر در هنگامیکه مالک را متولی مصر ساخته بود - صد و پنجاه و هفتم شرح رسالهٔ الف با تا و بیان بعضی از نکات و دقایق و مؤلف آن رساله و سبب ترتیب بر آن و ب - صد و پنجاه و هشتم شرح ابجد هوز حطی -

صد و پنجاه و ششم رساله در بیان اینکه لفظ کبری و همچنین اسامی سائر کتب حقیقت در چه میباشند
آیا علم شخص میباشند و یا علم جنس میباشند. صد و پنجاه و هشتم رساله فرایدِ در علم قرائت که در نهایت
لطافت است. صد و شصت و یکم رساله در محاکمه حاجی محمد کریم خان و ملا محمد حسین عشق آبادی در
جمع میان دو خبر که باهم تعارض داشته و انتصار از ملا محمد حسین نموده و در سفر خراسان آن رساله
نوشته شده. صد و شصت و دوم حواشی بر شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه در انتصار از قطب
راوندی در بعضی از مقامات و رفع شبهات ابن ابی الحدید عنید در باب امامت که مدون نشده
و اگر مدون شود مجلدی خواهد بود. صد و شصت و سوم حواشی بر اکسیر العبادات مرحوم آخوند ملا آقای
دربندی در اسرار وقایع مصیبت که اگر جمع شود مجلدی خواهد بود. صد و شصت و چهارم کتاب مشکلات
العلوم در انحلال اعضال آیات کلام قادر متعال و حل اخبار عویصه از ائمه اطهار و ذکر اشکالات در
منطق و صرف و معانی بیان و اصول و معقول و معنی و توجیه بسیاری از اشعار ارباب عرفان
و حل بسیاری از تعمیه و الغاز شعریه و اغالیط مشهوره و ضبطیات بسیاری از علماء اعلام و الی الآن
چهار مجلد نوشته شده و فی الحقیقه آن کتاب از کتب ارباب در این باب ممتاز است. صد و شصت
و پنجم رساله در علم حروف. صد و شصت و ششم کتاب تذکرة الاخوان در احوال مؤلف کتاب
در بدو تحصیل و اساتید و تعداد بعضی از تالیفات و ذکر احضار و اسفار مؤلف. صد و شصت
و هفتم شرح رساله تعبیه که از تالیف من است و ناتمام است. صد و شصت و هشتم تعلیقه بر فصول
شیخ محمد حسین که ناتمام است. صد و شصت و نهم حاشیه بر الهیات شرح تجرید که ناتمام است و دیگر تفسیر
واذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة الخ که سه هزار بیت است و تفسیر سوره
سبح اسم ربک الاعلی که پنجهزار بیت است و کتاب معین البکاء در حکایات مبکیه که پنجهزار بیت است
و حدیقه جعفریه در مسئله جبر و تفویض که چهار هزار بیت است و کتاب موارد الاصول فارسی که
سه هزار بیت است و کتاب تاسیسات در قواعد فقهیه که شش هزار بیت است و رساله در تنازع
مالک در اکب دابه در اعاده و اجاره که صد بیت است و شرح نتائج استاد که الی الآن سه مجلد
نوشته ام و تمام نیست و رساله در احکام عقود و استدلالی ست و سه هزار بیت است و کتاب
کشکول محمدی چهار مجلد ناتمام ست و رساله در احکام صید به لسان عرفان که دویست بیت است
و حواشی بر ربیع ریاض که پنجهزار بیت است و حواشی غیر مدونه بسیار ست مانند حواشی شرح شمسیه
و حواشی نتایج استاد و حواشی ضوابط و رساله در صیغه عاجز از عربیت و رساله در شرح اقول

لمعه لو اختلافی قدر و کتاب صراط المستقیم در اصول دین از توحید تا معاد با استدلال و فارسی است مشتمل بر شش
هزار بیت و رساله در سبب ائمه اولاد خود را باسم خلفاء جور و کتاب سلالیم اللغت در قول ایشان الفقه
لغة کذا طهور یئوب زوجه و رساله مس طفل سواد قرآن را و رساله زوال اذن در اثناء صلوة و رساله
در توحید و حواشی دلائل و حواشی مسالک و حواشی مفاتیح و حواشی جواهر الکلام و حواشی امور عامه اسفار
و حواشی بر شوارق و حواشی بر کشف الغطاء و حواشی بر شرح عرشیهٔ شیخ احمد و حواشی بر شرح ارشاد شهید
اول و حواشی بر اشارات الاصول و حواشی بر عواید حاجی ملا احمد و حواشی بر شرایع و حواشی بر عناوین
قواعد کلیهٔ فقه و حواشی بر قرآن و حواشی بر زاد المعاد و حواشی بر حاشیهٔ شیخ محمد تقی بر معالم و حواشی بر رجال
ابن داؤد و حواشی بر کتاب لؤلؤة البحرین و حواشی بر تمهید القواعد و غیر آن۔ و تلمذ این فقیر در علم
معقول در خدمت تلامذهٔ اخوند ملا علی نوری شده مانند اخوند ملا آقای قزوینی و حاجی محمد جعفر لنگرودی
ساکن اصفهان و آقا سید رضی مازندرانی ساکن اصفهان و آقا سید علی بن سید محمد حسین تنکابنی
ساکن دار الخلافه طهران که خال مفضال این فقیر بوده و در علم حکمت مسلم آن عصر بوده بلکه در آن عمده
علم حکمت در مملکت ایران اوحد اهل زمان بوده و مدرس مدرسهٔ خان مروی بود و این فقیر مدتی کتاب
شوارق را در خدمت ایشان می دیدم و مدت یکماه نیز به مجلس حاجی سید کاظم میر قسم و آن در بدو ورود
بکربلای معلّی بود از جملهٔ کلمات او این بود که از استاد من شیخ احمد سؤال کردند که چه دلیل داری بر وجود
حضرت صاحب الامر علیه السلام شیخ در جواب گفت که اکنون روز است یا شب آن شخص گفت روز است
شیخ گفت پس باید صاحب الامر موجود باشد باز شیخ گفت که کلاه بر سر میگذاری یا بر پا آن شخص گفت بر سر
شیخ گفت پس باید صاحب الامر موجود باشد باز شیخ گفت که کفش را بر پای می پوشی یا بر سر آن شخص
گفت بر پا شیخ گفت پس باید صاحب الامر موجود باشد مولف کتاب گوید که این استدلال
بطریق شیخ نهایت ظهور دارد چه شیخ ائمه را علل میداند و این قاعده عقلیه بدیهیه است که هر زمان که
علت موجود شد معلول موجود میشود و هر زمان که علت منتفی میشود پس هر وقت که معلول موجود شد
علتش خواهد موجود بود و هر وقت که معلول مفقود شد کاشف از انتفاء علت خواهد بود اکنون می بینیم که ما را
قوة امتیاز روز از شب است پس معلوم ما است که علت این ادراک وجود امام است علیهم السلام پس
باید امام عصر موجود باشد و اما بنا بر طریقهٔ ما اهل شرع که امام را علت غائیه برای خلق اشیاء میدانیم
پس به همین نهج تقریر می کنیم که چون معنی را دیدیم که وجود دارد و آن عبارت از وجود قوه مدرکه است
برای مردمان پس باید که علت غائیهٔ آن هم وجود داشته باشد و این استدلال در مقام افحام

استدلال محکم — در تحقیق قاعده لطف — نامی است

و لیکن مشهور میان علماء در اثبات امام عصر روحی فداه و عجل الله فرجه دلیل متکلمین است که عبارت از قاعده
لطف باشد چه بدیهه عقل لطف بر خدای تعالی لازم است یعنی تقریب بطاعت و تبعید از معصیت نماید بنحویکه
جبر لازم نیاید مثلا اگر خواسته باشی که کسے را ضیافت کنی و میدانی که اگر پیغام دهی نخواهد اجابت کرد اگر
یا دو مراسله بنویسی خواهد اجابت نمود پس اگر با دو مراسله ننویسی نقض غرض خود نموده و این سفه است
و عبث است و شکے نیست که خداوند عالم از بندگان تکلیف خواسته است و وجود امام معصوم لطف
و تقریب بطاعت است و تبعید از معصیت است و لطف بر خدا لازم است و الا نقض غرض لازم
آید و اما اختفاء امام پس از جانب ماست چه بر خدا نصب امام لازم است و بر امام نیز قیام بامامت
لازم و بر مکلف هم اطاعت لازم الحال دو شرط اول متحقق است و لیکن شرط سوم که اطاعت است
منتفی است فلذا المحقق طوسی در تجرید فرموده وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا و لیکن اختفاء
امام بانتفاع از محض وجود آن ولایت مقام مانند آفتابی است که در زیر ابر مستتر باشد چه باز
نفع خود را می بخشد چنانچه همین تشبیه و تنظیر در توقیع وارده از جانب حضرت صاحب الامر رو داده
پس قاعده لطف حاکم بوجود حضرت صاحب الامر است قطع نظر از تواتر اخبار از پیغمبر مختار و ائمه
اطهار سلام الله علیهم ما دام اللیل والنهار و تحقیق این مطالب را در منظومه امامت و در شرح آن بیان
کرده ایم و این فقیر را تلامذه چندی است که از ارباب کمالند و بعضی از این فقیر اجازه دارند از آنجمله
اول جناب آقا سید علی قزوینی که مسلم آن بلده و از خویشان استاد آقا سید ابراهیم است دوم
آقا سید احمد کیسمی که ساکن لاهیجان و از علماء مسلمین آنجاست سوم جناب حاجی شیخ محمد ساکن طهران
که در مسجد جمعه آنجا نماز جماعت میگزارد چهارم میرزا محمد حسن مرحوم که از بنی اعمام این فقیر بوده و در
اصول از مهره زمان بود پنجم آقا محمد رحیم بن قاسم بیک ساکن تنکابن ششم اخوند ملا عبد العلی رجائی
طالقانی که صاحب تالیفات است هفتم اخوند ملا علی مرجانی طالقانی و غیر ایشان کثرهم الله امثالهم
و از جمله معاصرات مؤلف کتاب اینکه زبدهٔ ارباب بسالت و سماحت والی بلد این فقیر را در نزد خود
احضار نمود و مسافت چهار فرسخ راه بود و اوایل فصل تابستان بود پس بدون تهیه اسباب سفر
چنانکه مرا بر آن عادت بود روانه گشتم فی الجمله راهی طی شد ناگاه باران بسیار باریدن گرفت و
تا بمنزل رسیدن از سر تا پا تر و لباس یکسره پر از آب شد بعد از وصول بمقصد والی وفقه الله تعالی
آتش بسیار افروخت و حکم بر تغییر لباس فرمود و بدست خویش جامی طبخ و تریاکی داد و قلیان متعدد

آوردند

آوردند پس از ساعتی فرمود که اگر بر سر حال آمده و تر دماغ گشتی سؤالی دارم من عرض کردم
که بالفعل حالتی دارم پس از من سؤال فرمود که سبب چیست برای اینکه شما اهل الله و بندگان
مقرب خدا میباشید و ما بنده عاصی و دور از رحمت خدا با اینکه نعمت خدا بر ما تمام تر است زیرا که
ما را غذا همیشه با الوان مختلفه از خورش و اقسام عدیده از اطعمه و اشربه است و شما را هرگز غذای
درستی در کار نه و البسه ما همیشه از حریر و الوان مرغوبه با قیمت که گویا از سر تا پا پنجاه تومان و صد
تومان قیمت یکدست لباس ماست و شما را سر تا پا مقدار دو تومان لباس نیست از این لذت محروم
میباشید پس اگر امروز ما سفر میکردیم اسبابی و البسه ما را بود که مانع از باران و آن اسباب
شما را نبود ایضاً ما همیشه بر اسبهای خوب متعدد سواری میشویم که قیمت هر یک یا صد تومان یا بیشتر
و شما از آن محروم اگر یک راس یابو داشته باشید قیمت آن هشت تومان است از این لذت
هم محروم میباشید و ایضا ما را مساکن عالیه منقش و مزخرف و فروش فاخره و منازل شما بی زینت
و تنگ از این لذت هم که خطاره و حالی ست محروم می باشید و ما را نسوان جمیله متعدده است
و از صید و سواری و تماشا بهره مندیم و شما محروم و ما را منصب و حکمرانی و تسلط ست بنحویکه
هر عارضه بشما روی دهد باید بما شاکی شوید که ما آن را انجاح و انجام دهیم و شما فاقدین سلطنت
با اینکه شما از مقربان درگاه خداوندی می باشید و ما مجرم شما از این لذاید محروم و ما محظوظ می
باشیم - سبب را بیان کنید - من گفتم که چون سؤال کردی اکنون درست استماع نموده باش -
لذاید بر دو قسم ست باطنیه و ظاهریه اما مدرکات ظاهریه از آنجمله لذاید چشم است چون دیدن
وجوه حسان و البسه نفیسه و مساکن و دور و قصور عالیه و شکی نیست که لذت چشم همان لحظه است که
دیده باز است و نگاه می کنی و چون دیده را بهم آوردی آن لذت بالکلیه فانی است و اما لذت
سمع آن نیز همان زمان است که آوازها را می شنوی بعد از آن بلا فاصله فانی ست و عقلا چنین چیز
را لذت نه می شمارند و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغت گفته که از استادم پرسیدم که این
سخنی که شیعه بهم بافته اند عمر طالب دنیا بود کذب محض ست والا چرا هرگز لباس خوب نه میپوشید
و غذای خوب نه می خورد استادم گفت که شیعه گاو بند دانا غذا و لباس کار زنان است مرد را
همان سلطنت و سطوت کافی ست مجملاً لذات اکل مادامی ست که از گلو بزیر نرفته از آن پس لذتی
نه دارد و در هضم و نفخ انمرارت بسیار و محتاج بادویه و طبیب و مورث امراض صعبه است و
و اما جماع پس لذت آن همان قبل از انزال است از آن پس انسانی از آن عمل پشیمان است و ذوکرا

در نزد عقلا مستهجن و قبیح است و مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی میفرمود که بول ما نیز در بول دان کردن از اقبح قبایح است و اما حکمرانی و منصب همان زمانی است که از سلطان منصبی وارید پس از عزل آن همه لذایذ در حیز فقدان است ولیکن علماء دایم الحضور در نزد حضرت آفریدگار ند و لذایذ ایشان که عقلانیه و دائمه است و در نهایت کمال است و زوالی برای آن نیست فلذا اگر در محضری نشسته باشی با جمعی از همسران و شعری از خواجه حافظ بپرسند و تو آن را بگوئی و توجیه کنی و دیگران بآن جاهل باشند لذت آن برای تو بیش از آن است که هزار تومان بتو دهند با اینکه شعر علم نیست و از هزلیات و هفوات است و در وقتی خدمت سلطان رسیدیم دو نفر ایستاده گفتند ایشان دایم الحضورند و شکی نیست که دایم الحضور لذت اکل و شرب و خواب برای او نیست مع ذلک لذت دوام حضور از جمیع مناصب و لذایذ بالاتر است نمی بینی که احتلام در خواب چون بحواس باطنه است الذ از جماع ظاهری است و اما سطوت همانقدر ما را بس که سطوت شما بملازمین و اسباب تجمل و تلطف سلطانی است و ما با این همه فقر و پریشانی و بی سامانی بمحض اینکه مانند شما اعیان ما را دیدید نهایت خاضع و خاشع از ما می باشند و ما را احترام می کنند و تعظیم و توقیر و تکریم می نمائید و هرچه بگوئیم لابد می شنوید پس این سطوت خدائی است و برتر از همه لذایذ است ج حاجی ملا محمد صالح برغانی برادر شهید ثالث او نهایت عابد و زاهد و متتبع در اخبار بلکه سلمان عصر بوده و در اصول راجل و در فقه همان اول درجه اجتهاد داشته و دائما مشغول کار و مطالعه و تالیف و تصنیف و تدریس بوده و از بناهای او مدرسه عالی و مسجد متعالی است و در امر معروف و نهی از منکر متصلب و راسخ بوده و شهر قزوین در عهد قدیم شراب خانه بوده و از معروف او و برادرش شهید ثالث مردمان آن شهر متدین تر از مردمان شهر دیگر شدند و در ابکاء بر سید الشهداء اهتمام تمام داشته و بسیار رمکی بود و نه می گذاشت کسی ذکر مصیبت از اخبار غیر معتبره نماید و او از تلامذه مرحوم آقا سید محمد بوده و در خدمت پدر بزرگوارش آقا سید علی نیز قلیل تلمذ کرده و اجازه از آقا سید محمد و سید عبدالله داشته و آن جناب می فرمود که در سفر مکه چون بشهر حلب رسیدیم پاشاه حلب از امیر حاج افندی خواست که یک شب ضیافت کند پس امیر حاج بمن تکلیف نمود من گفتم که آداب مجالس ایشان را نه میدانم و نمیروم امیر حاج گفت که اجابت لازم است پس چند از حاجیان که آداب مجالس ایشان را آگاه بودند همراه من روانه داشت چون به نزد پادشاه رفتیم احترام بسیار نمود پس از من سؤال کرد که دلیل شما بر خلافت علی چیست من گفتم که من مذهب سنت و جماعتم و شافعی مذهب میباشم پاشاه گفت که من میدانم که شما شیعه می باشید و شما را برای آن طلبیدم که ادله شما را

دانسته باشم پس من شروع باقامه ادله نمودم و هر دلیلی که می گفتم پاشاه رومی نمود و نهایت با ادراک بود
پس با خود اندیشه کردم که اگر در ظاهر امر مجاب شوم مایه ضعف اعتقاد ضعفا و عوام از شیعه خواهد بود پس در
باطن متوسل بباطن ائمه اطهار شدم آن وقت الهام و افاضه ربانیه مرا دریافت پس استدلال بدلیلی نمودم
پاشاه جواب نه گفت و سکوت کرد و صباح آن شب پاشاه دراز گوشی مصری بمن ارزانی داشت با شال
ترمه و ماهوت و شیرینی و هر یک از انان که همراه من بودند ماهوت و شیرینی بخشید پس من همان دراز
گوش ماده حلب به چهل تومان فروختم۔

## در تالیفات حاجی ملا محمد صالح

و آن جناب را تالیفات بسیار است۔ کتاب غنیمة المعاد در شرح ارشاد تمام آن در چهارده مجلد است۔ کتاب
مسلک در شرح ارشاد در دو مجلد است۔ کتاب تفسیر کبیر در هفت مجلد است۔

## در کتب معتبرهٔ مصیبت

کتاب معدن البکاء در مصیبت و فارسی مختصر است۔ و کتاب مخزن البکاء در مصیبت که آن هم فارسی
است۔ و کتاب منبع البکاء در مصیبت که عربی است و در این کتاب نهایت دقت در تنقیح اخبار مصیبت
کرده و روایات معتبره مذکور داشته و در آخر کتاب بسیار از حکایات مبکیه و قصاید عربیه در مراثی ذکر نموده
و آن کتاب با یک مجلد آخر از کتاب غنیمة المعاد در نزد من است چنانکه کتب استاد اکثر در نزد من است
و بعضی از مجلدات منهج الاجتهاد نیز در نزد من است و کتاب مخزن در اعتبار اخبار پست تر از کتاب
معدن البکاء است بلکه معدن البکاء در اخبار مصیبت بهتر از سایر کتب است چنانکه منهج الاحزان اخوند
ملا حسن یزدی نیز سرآمد کتب مصیبت و نهایت معتبر و همچنین بحار که اعلی از همه است و همچنین منتخب
شیخ طریحی و لهوف سید بن طاوس و مثیر الاحزان ابن نما که این کتب در نهایت اعتبار اند و همچنین ارشاد
شیخ مفید و امالی صدوق۔ از آنجائیکه در اخبار مصیبت غیر صحیح باصطلاح متاخرین نادرست لهذا در میان
اخبار غیر صحیحه باید نهایت دقت داشت و کتاب محرق القلوب اخوند ملا مهدی نراقی خوب نیست
و بسیار عجب است که مثل او عالم فاضل چنین اخبار را ذکر کند و کتاب اخوند ملا آقای دربندی مشتمل
بر غث و سمین است اخبار مظنونة الکذب یا مقطوعة الکذب بسیار ذکر کرده است بلی در مقام تدقیق و
تحقیق اخبار مصیبت فی الحقیقت کتابی است که کسی بر او سبقت نه گرفته و مرحوم حاجی ملا محمد صالح
نهایت شوخ بود و این فقیر هم چندی بدرس او حاضر می شدم و لیکن تحقیقی از او استماع نه میشد۔

## در مطائبات حاجی ملا محمد صالح برغانی

از جمله مطائبات آن جناب این بود که وقتی مرا ناظری بود در قریهٔ از قرای من پس در آخر سال محاسبه
نمودیم در زمان حساب کردن می گفت ده بر یک من گفتم ده ده است و یک یک چگونه ده یک می شود
گفت قاعدهٔ حساب چنین است آخر الامر یک را هم نداد و چون معروف بود که در ختم ادعیه محتاج باجازه
است و مرا ادعیه ختم دوازده امام خواجه نصیر بود لهذا از آن جناب اجازه گرفتم پس بمن اجازه داد
بشرط اینکه در مطالب مشروعه بخوانی و مرحوم حاجی ملا محمد صالح حکایت داشت که چون من باصفهان
رفتم مطول میخواندم گفتند آقا سید محمد باقر رشتی تازه آمده و مطول درس می گفت پس من بدرس او
حاضر شدم و مرا کیفیت درس او پسند نیامد. و از جمله مطائبات او اینکه سالی بمشهد رضوی مشرف شدیم
میرزا شکور شاعر نیز با ما همراه در بین راه گفتند که او زنا کرده پس او را خواستیم و ایراد کردیم که تو بزیارت
می روی و زنا می کنی در جواب گفت که این چه ایراد است زیارت را در نامهٔ عمل دست راست
می نویسند زنا را در دست چپ پس چه منافاتی در میان این دو امر است و حاجی مزبور در کربلای
معلی خانه خریده بود در آخر عمر بکربلا اقامه نمود و وفات او بکربلا بوده روزی بزیارت حضرت سید الشهداء
علیه السلام مشرف شد پس از زیارت و نماز در بالای سر مرقد مطهر ایستاده دعا می نمود که بناگاه افتاد
او را بدوش گرفتند و بخانه بردند که بلا فاصله فوت شد رحمة الله علیه و حشره الله موالیه المعصومین علیهم السلام

## در احوال حاجی ملا عبد الوهاب

و مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب قزوینی را هم وفاتی عجب دست بهم داد بزیارت نجف اشرف
رفت و مریض شد در زمان احتضار گفت مرا در جنازه بگذارید و بمرقد مطهر حضرت امیر المؤمنین ببرید
پس او را در تابوت گذاشتند و در حرم حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام گذاشتند و در همانجا وفات
یافت و او بسیار ساعی در ترویج علماء و امر معروف بوده و بغایت عابد بود و از چهل مجتهد اجازه
داشت و لیکن بظن این قاصر اجتهاد او محل تأمل بود بلکه مبین العدم بود اما دروس مسائل فقهیه را خوب
ضبط داشت وقتی در روز عید بدیدن او رفتیم آن مجلس مملو از علماء بود سوال کرد که حکمت در زنده
بودن حضرت عیسی و اقتداء نمودن شان حضرت امام عصر را چیست علی نبینا و علیهم السلام کسی جواب
نگفت من گفتم که شاید حکمت لطف باشد چه حق تعالی میدانست که امت عیسی اکثر خلق روی زمین
میباشند چه هفت فرنگ از فرانسه و انگلیس و پروس بلکه روس هم از ملت و امت حضرت عیسی میباشند
و اگر چه دین آن حضرت را تغییر داده اند پس بعد از ظهور صاحب الامر عیسی نزول میکند و از آن ببعد
اَهْلِ الْكِتٰبِ اِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهٖ قَبْلَ مَوْتِهٖ و آن جناب را می شناسند و بواسطهٔ شان بحضرت صاحب الامر

ایمان می آورند اگر چنین نمی شد انکار میکردند از تیغ امام عصر هلاک می شدند حاجی مزبور تصدیق کرد وقت
که شیخ احمد نیز چنین گفته

## اخوند ملا صفر علی لاهیجی

اخوند ملا صفرعلی لاهیجانی الاصل ساکن قزوین عالم و فاضل و از تلامذه مرحوم آقا سید محمد بوده و از
حجت الاسلام آقا سید محمد باقر اجازه داشته و شرحی بر معالم و رساله در درایه و برخی از فقه را نوشته
لیکن پایهٔ فهم آن همان اول درجهٔ اجتهاد بود و در بدو تحصیل چندی بدرس او حاضر می شدم و درس
او برای مبتدی مفید و بعد از مراجعت از عتبات کتاب لسان الصدق مرا خواست چندی در
نزد او بود در سه موضع حاشیه بر آن نوشته یکی در اوایل نوکو تراخی ست و معلم ساخت آخرش را
به کلمه لراقمه و در آخر یکی از آن حواشی نوشت که اگر اجازه خواسته باشید من مضایقه از آن ندارم حقیر
طالب اجازه از ایشان نشدم و روز عید غدیر به دیدن او رفتم و سوال کردم که در حدیثی دارد که غصب
امیر المومنین علیه السلام را بخلافت روز عید غدیر بوده یا نوروز و خلافت مغصوبه باز در عید غدیر
یا نوروز بجناب ولایت مآب رجوع نمود با اینکه عید غدیر اول شش ماه مانده برحلت پیغمبر صلی الله علیه
و علی آله وسلم بود و عید غدیر دوم بیست و پنج سال از رحلت گذشته با اینکه اگر چنین بود باید بیست
میان این دو عید زیاده از سی سال باشد تا روزه تمام شود پس مرحوم اخوند جوابی نگفت و مرحوم حاجی
شهید ثالث را نیز همین سوال نمودم و جوابی نشنیدم و در کتاب مشکلات العلوم رفع این شبهه
نموده ام و اخوند مزبور در بدو امر بعلم حکمت اشتغال داشته و شواهد ربوبیه که از ملا صدری است تدریس
میکرد و در اصفهان بود پس شیخ خوابی دید صباح آن روز دهان اخوند گندیده شد و بوی گند از دهان
او بلند می شد بحدی که اهل مجلس از آن متأذی می شدند پس اخوند از تدریس و تدرس علم حکمت
تائب شد و بعلم فقه و اصول مشغول شد پس بوی گند از دهانش رفع شد.

## اخوند ملا عبد الکریم ایروانی

و اخوند ملا عبد الکریم ایروانی ساکن قزوین از معاریف علماء عالی مقدار و از مشاهیر فضلاء روزگار
محور دائرهٔ فضل و کمال و خورشید فلک فضل و اشتهار و حید اعصار و فرید امصار حجت حقیقت
سید مختار افضل التحیة والثناء و او از تلامذهٔ آقا سید علی صاحب شرح کبیر لیکن بسیار کم تقریر تالیفی
از آن عالم علیم بروز نیافته مگر رساله در اصل برائت که آن هم ناقص است و در علم اصول در عراق
عرب و عجم برتر از او نیافتم بسیار کم تدریس میکرد و دماغ تدریس نداشت و میگفت که در میان
تلامذهٔ آقا سید علی ما سه نفر سرآمد اهل زمان بودیم و او را از این سه نفر برتر شاگردی نبوده من شریف

العلماء و میرزا احمد ترک و من از آن دو نفر برتری داشتم مؤلف گوید گمان آن نشود که آن بزرگوار مبالغه نموده و یا العیاذ بالله دروغ گفته باشد بلکه عَلَم علو علم و مؤسس در علم اصول بوده و این فقیر نیز در خدمت آنجناب تلمذ نمودم فی الحقیقه نحریر و عالم خبیر و جمعی را بلکه اکثری را گمان اینکه آنجناب جربزه دارد لیکن او خود میفرمود که من جربزه ندارم و لیک بجهت تشحید اذهان طلاب این جرح و تعدیل در دلیل مینمایم

## در وصایای آقا سید علی بملا عبدالکریم

مجملاً آنجناب میفرمود که چون سید الاساتید آقا سید علی را زمان وفات در رسید من و شریف العلماء را طلبید و فرمود که مرا بشما وصیتی است و آن این است که مجلس درس پسرم سید محمد را نشکنید و بمجلس او حاضر شوید پس از وفات سید من شریف العلماء را همراه گرفتم و بمجلس درس آقا سید محمد رفتیم و تلامذه مرحوم آقا سید علی همه جمع شدند تا روزی دیدم که شریف العلماء بمجلس درس نیامد پس از انقضاء مجلس بنزد شریف العلماء رفتم و با او در مقام عتاب برآمدم که چرا بدرس حاضر نشدی در جواب گفت که چه قدر و تا کی زینت مجلس دیگران شویم من باید خود درسی بنا کنم پس من بمجلس آقا سید محمد رفتم لیکن شریف العلماء مجلس درسی بنا گذاشته طلاب یکسر در مجلس او جمع شدند و مجلس آقا سید محمد شکسته شد چون من حال را بر این منوال دیدم خود هم مجلس درسی بنا کردم چند روز طلاب هجوم آور شدند از آن پس کم شدند تا دو سه نفر باقی ماندند و شبها تا صبح چراغ شریف العلماء می سوخت تا شبی بدر حجره او رفتم دیدم که چراغ را در بالای طاقچه گذاشته و دو سه سطر از قوانین را نگاه می کند از آن پس در میان حجره گردش میکند و فکر می کند و به همین منوال هر شب تا صبح بود پس من بنای تدریس قوانین گذاشتم باز جمعیت شد بعد از دو سه روز اجتماع بدل بافتراق و تزاید روی به تناقص گذاشت و مجلس شریف العلماء در نهایت جمعیت شد پس دیدم که با وجود شریف العلماء و رغبت مردم بدرس در این بلد ممکن نیست که کسی تدریس کند پس از آنجا بقزوین آمدم

## کیفیت تدریس مؤلف نزد ملا عبدالکریم

مؤلف گوید که مرحوم آخوند ملا عبدالکریم را چندان پستی از شریف العلماء نبوده لیکن شریف العلماء محقق بود و آخوند ملا عبدالکریم مدقق بود و ترک بود و در تقریر نهایت راجل بود و شریف العلماء در تقریر عدیل و نظیر نداشت و ایضاً تدریس شریف العلماء بنحوی بود که اگر کسی بیست سی مسئله از اصول او میدید از همه مسائل او باخبر میشد و لیکن آخوند ملا عبدالکریم این قسم نبوده و ایضاً قانون تدریس را شریف العلماء منقح ساخته بود و آخوند ملا عبدالکریم در آن راجل بود بنحوی در اندک زمانی تلامذه

شریف العلماء ترقیات بی اندازه می نمودند بخلاف ملا عبد الکریم که کسی در نزد او ترقی نه کرده و
ایضا شریف العلماء مجادل بی عدیل بوده و کسی او را ملزم نساخته بود و اخوند ملا عبد الکریم در جدل عجز
داشت باین اسباب اخوند ترقی تدریس نه کرده والا اخوند ملا عبد الکریم در تدقیق یگانهٔ دیار عرب
عرب و عجم بوده و دران اعصار بلکه سابق بر آن بلکه از زمان تا زمانهای سابق مانند او مدقق در علم
اصول بنظر نرسیده شاهد برا مورند کوره اینکه در زمانیکه در دار السلطنه قزوین بتحصیل باشتغال داشتیم
اخوند ملا عبد الکریم اصول را تدریس میفرمود و در فقه ریاض استادش را درس می گفت آن هم
به نحو اختصار پس چند نفر از طلاب باهم صحبت داشتیم که مثل اخوند ملا عبد الکریم که وحید اعصار است
در این شهر باشد و ما از او استفاضه ننمائیم و درس اصول او را مشاهده نکنیم نهایت خلاف مروت است
است پس چند نفر بدین عزم خدمت اخوند رفتیم و از او درخواست این معنی نمودیم در جواب گفت که
درس مرا شرایط چند می ست اول اینکه باید تلامذه صد نفر باشند پس اگر کمتر باشند درس نه میگویم دوم
اینکه کسی ایرادی درمیان درس نه کند و اگر اشتباهی دارد بعد از اتمام درس شبهه خود را بگوید تا جواب
او را گفته باشم سوم اینکه باید بزبان عربی بگویم چهارم اینکه هیچکس نه گوید که کافی است و بس بلکه هر جائیکه
محل کفایت است من خود سکوت می کنم پنجم اینکه همین جمعیت اگرچه نه فهمند لا اقل تا ششماه بیایند آن
وقت اگر نه فهمیدند نیایند مجملاً این شرایط را متحقق ساختیم چندی بدرس او میرفتیم هر روز بدون تکرار
مقدار یک ساعت از روز گذشته بنا بدرس میگذاشت تا دو ساعت بظهر مانده فراغت حاصل میشد
بدون تکرار و بزبان عربی که اگر همه تحریر میشد تقریباً بقدر هزار بیت تحریر می آید طلاب در تحریر
آن عاجز بر آمدند و هر روز برای یک مطلب جزئی استدلالات بسیار میکرد فردا آن ادله را رد میکرد
روز دیگر باز اثبات میکرد و هکذا تا چند روز و خود میفرمود که این نه از ارباب جربزه است بلکه من خود در
حکمی استقامت دارم و تکثیر ایرادات و ردود و اجوبه برای تشحیذ اذهان طلاب ست -

## در حکایت غریبه

و از حکایات عجیبه اینکه اخوند ملا عبد الکریم میفرمود که زمانی که من در بلدهٔ اردبیل در مدرسه بتحصیل
اشتغال داشتم و در آن شهر تاجری بود معروف بدنائت و بخل و خساست نفس بحدیکه هرگز قطره ای
به فقیر از سفرهٔ احسانش نرسیده و غالباً در اوقات غذا مهمان کسانی می شد که مدیون او بودند و
از مال خود اکل نه مینمود بنحویکه وقتی از اوقات از مال او بدون علم و اطلاع او طبیخ کردند و اورا مهمان
ساختند چون خواست که بخورد در گلویش ماند و قدرت بر اکل نداشت گفت که مال من درمیان

این حال ست که به کلویم نه میبرد پس شبی با طلاب در باب آن امر گفتگو داشتیم همه اتفاق کردند که ممکن نیست که چیزی از او کسی از برای فقرا بگیرد پس من گفتم که من فردا بنزد او خواهم رفت و چیزی برای طلاب گرفته ایشان انکار این معنی نمودند آخر الامر عهد و نذر نمودیم که اگر چنین کار را از پیش بردم طلاب هر کسی مقدار را بمن داده باشند و آن شخص در ثروت و دولت ضرب المثل بود و همیشه مقدار ده هزار تومان در زیر فرش در حجره کاروان سرا گذاشته بود که اگر مالی برای فروش بیاورند وثمن آن از خانه احضار نمودن طول داشته باشد ثمن حاضری موجود باشد که انعقاد مبایعه شود و جمیع اصناف مدیون او بودند پس بعد از انعقاد نذر دامن همت بر کمر و بنزد آن مرد در کاروانسرا حاضر شدم و سلام کردم جواب گفت در گوشه نشستم تواضع جزئی و تحیت قلیله اداء کرد از آن پس گفتم که مرا با شما مکالمه هست موقوف بآنکه حواس را جمع داشته استماع نمائید گفت بگو پس من شروع کردم از بی اعتباری روزگار غدار و فناء اعمار و هلاک و اضمحلال آثار و عذاب روز شمار و قهر و غضب حضرت جبار قهار از آیات و اخبار ائمه اطهار و حکایات بسیار مذکور داشتم بنحویکه دیدم اشک بر دور دیده اش حلقه زد چون رقت قلب او را مشاهده نمودم با خود گفتم که بالفعل وقت بکار زدن معاهده و احتمال تاثیر هست پس گفتم که چه می شود که این صدمات و ظلمات و عقبات را دفع سازی باینکه تنخواهی برای طلاب مدرسه فلانیه بمن داده که میان ایشان تقسیم نمایم تا حق تعالی در آن روز که روز خلت و شفاعت و ثروت نیست ترا رحم نماید و از این شدائد خلاص نماید پس آن مرد بی فاصله و بی مسامحه و مماهله و مماکسه و مسادقه چهل تومان اشرفی بمن تسلیم نمود که این را اخذ کرده و میان طلاب آن مدرسه قسمت نموده باشید گفتم که باید فوراً برخاست و رفت که مبادا باغواء غیلان و احتیاله و عفاریت خارجه و تسویلات ابالسه از این عمل پشیمان شود بلا فاصله برخاستم و رو به مدرسه آوردم همین که در کاروان سرا رسیدم دیدم آن مرد از پشت سر فریاد میکند که ای اخوند ههان جا باش که ترا ببینم من دانستم که او پشیمان شده است پس من سرعت و شتاب کردم او هم سرعت نمود تا در وسط بازار بمن رسیده و مرا گرفت من هم او را گرفتم و بنای مضاربه و مشاجره و منازعه گذاشتیم مصلحین خیر اندیش از پس و پیش جمع شدند و از او استفسار نمودند که چرا با اخوند بیچاره مجادله داری گفت که اخوند امروز بمنزل من آمده مرا فریب داده و مبلغ گزاف تنخواه از من درخواست نموده و مال مرا می برد چون مردم ماجرا را فهمیدند او را منع کردند که بعد از قرض تنخواه جزئی باین شخص که فقیر و عالم است واده اکنون پشیمان شدن بی معنی است پس او را گرفتند و نگاه داشتند و نصیحت می نمودند من از نزد

او بیرون آمده و بمدرسه رسیدیم و طلاب را جمع نمودم و آن تنخواه را میان ایشان قسمت نمودم و آن مبلغی که با آن نذر مجازات منعقد ساختیم از ایشان گرفتم ـ مؤلف گوید که اگر کوئی که بنا براین تقریر آن شخص راضی بر آن نبود پس اخوند چرا مال او را با عدم رضای او متصرف و مصروف به فقرا داشته اگرچه در اول وکیل بوده ولیکن در ثانی الحال او را معزول ساخته بود جواب گوئیم که افعال مسلمانان محمول بر صحت شاید بسبب نصایح مصلحین آن شخص بار دیگر راضی شده و یا مرحوم اخوند آن وقت قابل حکومت شرعیه و یا از حاکم شرعی اذن داشته چه حاکم شرع جامع الشرایط اگر علم بهم رساند که شخصی را اشتغال ذمه بر دمظالم و حقوق ناس و یا اخماس و زکوة باشد می تواند در اجبار نماید و بنحویکه ممکن است استیفاء حقوق ناس کرده باشد پس در این واقعه شاید چنین بوده است ـ

## در سبب عدم اشتهار اخوند ملا عبد الکریم

مجملاً در بدو امر اخوند ملا عبد الکریم را اشتهار بسیار بوده تا اینکه زمانی دو نفر از اهالی قزوین مواقعه عظیمه داشتند و آن را در اصفهان در خدمت آقا سید محمد باقر حجت الاسلام طی نزاع کردند و مرحوم سید به یکی از مرافعین حکم داد چون به قزوین آمدند اخوند بر خطاء آن مرافعه واقف شد و نقض حکم سید نمود لیکن پیش رفت نداشت و علماء قزوین همه حمایت از حجت الاسلام نمودند از این جهت در اشتهار اخوند ملا عبد الکریم منقصتی پدید آمد و الا بایست که اخوند در اعصار وحید اعصار باشد بلی اشتهار در هر عصری از اعصار و در هر مصری از امصار و در هر قطری از اقطار مبتنی بر مصالح و حکم واقعیه کامله متکاملة کاسته است که اکثر آن را جز خدا یتعالی کسی نمیداند و بعضی را میتوان بعقل ادراک نمود و نسبت میان فهم و علم و اشتهار عموم من وجه است ـ و مرحوم اخوند ملا عبد الکریم نماز جماعت نمینمود و میگفت که در بدو امر مرا بمسجد بردند که جماعت اوا نمایم چون وقت دیگر شد جمعیت ماموین رو به نقصان گذاشت دیدم از کم شدن ماموین در نفس من تاثیری پیدا شد و خوشم نیامد دانستم این نماز جماعت قربة الی الله نیست و فائده ندارد پس ترک نماز جماعت نمودم و باید دانست که اخوند نقض حکم سید را نمود نه از هوای نفس بود بلکه اعتقاد باجتهاد سید نداشت و بنابر آن واقعه مفروضه جناب اخوند را علم بهم رسید بر خطاء حکم سید و بر سید شبهه و اشتباه شده و چون رسالة مرحوم حجت الاسلام را بنظر اخوند رسانیدند اخوند گفت که سابقاً در اجتهاد سید شک داشتم چون رسالة او را دیدم بر شک من افزود و چون زمان اشتهار مرحوم شیخ محمد حسن نجفی شد اخوند گفت که من تعجب دارم از اینکه شیخ بسرحد اجتهاد رسیده باشد و چون برای او گفتند

که حاجی ملا محمد صالح دو دوره فقه نوشته اسطه آخوند ظرافت کرده گفت که کاتب ده دوره فقه نوشته زیرا که ده دفعه شرح کبیر را استنساخ نموده و میگفت که اگر من کتاب حاجی ملا محمد صالح را با کتب فقهاء مقابله کنم مقدار یک هزار بیت را در هزار می گیرم زیرا که او همان عبارات مردم را نوشته است و هیچ تصرف ننموده است و اگر کتاب حاجی ملا محمد تقی شهید ثالث را بخواهم مقابله کنم مقدار یک هزار بیت را یک تومان با جرت مقابله می گیرم زیرا که او بسیار تصرف کرده و می گفت که من برای مهمی بطهران رفتم در آن سال آقا محمد مهدی پسر حاجی کرباسی و آقا میر سید حسن پسر محمد صادق که از مشاهیر اصفهان بوده —

## در دیدن آخوند کتاب حاجی کرباسی را

و از تلامذه حاجی کرباسی و بقدر یک سالی هم در نزد شریف العلماء تلمذ نموده ایشان هم بطهران آمده بودند پس ایشان بدیدن من آمدند من بازدید نمودم و گفتم که از تألیفات حاجی کرباسی اگر چیزی حاضر است زیارت کنیم پس ورقی ابراز کردند با آقا میر سید حسن گفتم که عبارت آن را بخوان چون یک سطر خواند یک ایراد کردم آقا محمد مهدی و آقا میر سید حسن در مقام جواب برآمدند و مکالمه نمودیم مرا آخر هر دو تصدیق بر ورود آن نمودند پس سطر دوم را خواند دو ایراد کردند باز مکالمه نمودند تا آخر الامر هر دو تصدیق نمودند و چون سطر سوم را خواندند سه ایراد کردم همچنین تا آخر صفحه و از آخوند شخصی استفتا نمود که امروز اعلم کیست و کدام کس را در قزوین میتوان تقلید نمود در جواب نوشت که من اعلم میباشم و پس از من آخوند ملا علی فیروزآبادی اعلم است از آن پس حاجی ملا محمد تقی نیز جائز التقلید است و از ایشان گذشته سائر علماء قزوین و یا مشکوک الاجتهاد اند و یا بیّن العدم و ملا علی فاضل بوده و در خدمت آخوند هم تلمذ کرده و از او اجازه گرفته و در بلده زنجان سکنی و مسلم بوده و در این سال که هزار و دویست و اند است او و حاجی ملا هادی سبزواری وفات کردند و در طهران یک روز تعزیه داری کردند و مرحوم آخوند ملا عبد الکریم زیاد در صنعت کیمیا کار میکرد و کارش منحصر آن بود و از امور علمیه دست کشیده و می گفت هر که در کیمیا مشق نه می کند ذوق ندارد و در کار خورده و دو برمیداشت یعنی یک تومان مایه میگذاشت دوازده هزار برمیداشت و میگفت که این صنعت را ملا ویشی ده کربلائی معصوم تعلیم نموده ولیکن در آخر کار می گفت که الآن کار بآنجا رسیده که اگر یک برمیدارم یعنی اگر یک تومان مایه بگذارم یک تومان علاوه برمیدارم —

## در مناظره میان حجت الاسلام و حاجی ملا احمد نراقی

و ایضاً حکایت داشت که زمانی در مجلس مرحوم آقا سید محمد وارد شدم آن جناب دو جزو بمن داد و گفت که اینها را بخوان عرض کردم که از کیست گفت مرافعه محل مشاجره میان حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام و حاجی ملا احمد نراقی وقوع یافته و طرفین مسئله را نوشته اند و از من تصدیق خواسته اند پس من نوشتجات را دیدم و سخنان حاجی ملا احمد بنظرم مرجح آمد بسید عرض کردم که من چنین فهمیده ام آن جناب هم تصدیق مرا نمود و تصدیق حاجی ملا احمد نراقی کرد و حکایتی عجیبه آخوند ملا عبد الکریم مرحوم حکایت داشته که در زمانی حاجی سید تقی قزوینی عقدی واقعه ساخته بود و در نزد من بمرافعه آمدند و من ابطال عقد سید نمودم و بدین سبب نقاری در میان من و سید پدید آمد تا شبی در خواب دیدم که شخصی بنزد من آمد و گفت بیا ترا خواسته اند و هیبتی از او در دل من افتاد و قدرت بر رفتار نداشتم پس با دستها و پاها رفتم و آن شخص در پیش افتاد و من از عقب او روانه بودم پس بدر خانه رسیدیم گفت اینجا ترا خواسته اند دیدم در اندرون خانه سادات موقر و محترم و معظم به ترتیب نشسته اند و حاجی سید تقی هم در میان آنها نشسته است پس من سلام گفتم جواب مرا گفتند و آن سید که از همه بالاتر نشسته بودند با من به عتاب و خطاب در آمدند که چرا خاطر فرزند ما سید تقی را شکستی البته از این پس از این کارها نه کرده و سید را راضی کن پس من بیدار شدم رفتم بخانهٔ سید و دیدن از او کردم و معذرت از او خواستم و حکایت خواب را باو نه گفتم سید از من خوشنود شد چون مدتی گذشت باز واقعه در مرافعه اتفاق افتاد که پای حاجی سید محمد تقی در میان بود باز حکمی کردم که مایهٔ ابطال کار سید شد و مجدداً نقاری در میان من و سید اتفاق افتاد پس در عالم رؤیا دیدم که باز همان کس که در سابق دیده بودم آمد و مرا خواست باز به هیبت سابق در همان مکان رفتم دیدم همان اشخاص نشسته اند پس باز همان سید که در صدر مجلس بودند در باب حاجی سید محمد تقی بمن عتاب فرمود و حکم کرد که او را راضی سازم صباح آن روز با اینکه برف میبارید بخانه سید رفتم و سید بدر خانه آمد و باهم رفتیم و در زیر کرسی نشستیم پس از صحبتهای متفرقه در مقام معذرت شدم که از من راضی شود و از جرم من بگذرد و کیفیت خواب خود را با او ابراز نمودم سید در جواب گفت که من از تو راضی شدم و دیشب در عالم رؤیا شما را آنجا که بردند و در آن مجلس که در دم در خانه ایستاده بودید من هم در آن مجلس نشسته بودم پس من تعجب بسیار نمودم که سید از کجا بمضمون خواب مطلع شد با اینکه من آن خواب را بکسی اظهار نداشته بودم ـــ

## حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی

حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی ساکن طهران و از فضلاء زمان و جامع علوم و از تلامذهٔ آقا سید علی صاحب ریاض بوده و او را تالیفات بسیار است مانند شرح تجرید در علم کلام و کتاب این العلوم که در علم عربیه است و در اصول و فقه تالیفات بسیار دارد و او در خدمت و محضر آقا سید مهدی با شریف العلماء محاجه با آقا سید کاظم تلمیذ شیخ احمد نمودند و او را ملزم ساختند و کتابی در رد شیخ احمد نوشته و بسیار محتاط بوده است و دو درس می گفت یکی اصول و یکی هم فقه که از تالیف او و پیش از درس هر روز خطبه می خواند و بعد از درس دعا می کرد و مؤلف کتاب نیز در مجلس درس او حاضر شده ام و در اکثر علوم مربوط بوده و طبع شعر داشته و طبع شعر تفضلی ست از جانب خداوند تعالی عز اسمه که ببعضی از بندگان علی حسب الاستعداد چنانکه مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی میفرمود که من سه دوره کتاب مصیبت نوشتم و هر چند خواستم که در یکی از این کتابها یک مصراع شعر در مصیبت گفته باشم و در آن کتب ثبت کنم میسر نشد تا از شعراء اهل بیت نیز محسوب باشم۔

## در تدقیق حاجی ملا محمد در علم صرف

و مرحوم حاجی ملا محمد جعفر را طریقه آن بود که هر وقت ناخن میگرفت آنرا جمع میکرد و پس از آن میفرمود که در کربلا دفن کنند و آنجناب در بعضی از کتب کلامیهٔ خود ادلهٔ متعدده در امامت ذکر کرده از آن پس گفته است فان هو خلیفة الله الرابع و حاصل کلام فضیلت فرجام آن ست که خدای تعالی جل شانه سه نفر از اولیاء را خلیفه خوانده یکی آدم که فرمود انی جاعل فی الارض خلیفه و دوم حضرت داؤد که میفرماید یا داؤد انا جعلناک خلیفه سوم حضرت هارون که فرموده یا هرون اخلفنی فی قومی پس چهارم آن از خلفاء حضرت امیر المؤمنین ست و آنجناب در کتاب مداین العلوم گفته که از مصدر پانزده وجه باز میگردد و این فقیر در شرح امثله نهایت باضعاف مضاعف نوشته ام۔ وایضاً در باب قضایا از کتاب مداین العلوم قضایای مرکبات را بیشتر از سیزده شمرده است مؤلف کتاب گوید که ظاهر اینکه حاجی مزبور در این باب متابعت میر غیاث الدین را ذکر کرده باشد چه او چند قضیه از مرکبات بر سیزده قضیهٔ مشهوره افزوده و از این بزرگوار حکایتی مضحکه نقل شده و آن این است یکی از اشقیا یعنی کسیکه برای زخرفهٔ دنیا به کسی ارادت بورزد دیگر مرید شانشی بیانش بعد از او سوال کردند فرمود که سابقا کسی با من بی نهایت ارادت داشت و هرگز نماز پنجگانه را در جماعت در پشت سر من ترک نمیکرد و همیشه پیش از من مسجد رفته انتظار میکشید تا روزی من و او با یکدیگر متفقا بجائی میرفتیم در میان راه اقتضاء ادرار شد و مهلت آن نداشتم که بمنزل برسم و آبی هم نداشتم که پس از بول خود را

تطهیر کنم پس در گوشه نشستم و بول کردم و دستمالی بخود پیچیدیم و بخانه رفتم و تطهیر نمودم پس چند وقتی برآمد که آن شخص را در مسجد ندیدم بسیار تعجب کردم که او هرگز نماز جماعت را ترک نمیکرد سبب چه باشد که حضور بهم نمیرساند پس بخانه او رفتم که عیادتش کنم دیدم که مریض نیست از سبب ترک مراودهٔ اش استفسار کردم بعد از اصرار ابراز نمود که سابقاً من بشما اعتقاد تمام داشتم لیکن در آن روز دیدم که شما بول کردید و خود را نشستید پس اعتقاد من از شما زایل شد حاجی گفت من او را مرید شاشی نام گذاشتم

## حکایت اخوند ملا حسن یزدی

اخوند ملا حسن یزدی از معاریف مشاهیر فضلای خطه ایران و در نهایت زهد و ورع و تقوی و عبادت و در ابکاء برحضرت سید الشهداء و اقامهٔ ائمهٔ هُدی بی نهایت مداومت و مواظبت داشت طول حال مسکنش در دار الخلافه و در اواخر ساکن کربلای معلی و مدفنش در همان ارض مقدس واز تالیفات او کتاب مهیج الاحزان است که اخبار معتبرهٔ مصیبت را در آن جمع نموده و نهایت اهتمام تمام در اخبار داشته و او از شاگرد مرحوم آقا سید محمد است و دور نیست که آقا سید علی را هم ادراک کرده باشد و آنجناب در اواخر حال مبتلی بآزار عشه بود و اطباء او را هرروزی بیک مثقال سم الفار اعتیا داده بودند فتحعلی شاه خواست که دختر خود ضیاء السلطنه را به پسر او تزویج نماید اخوند راضی نشد ـ

## در ذکر کرامت اخوند ملا حسن یزدی

و از جملهٔ کرامات اخوند ملا حسن یزدی اینکه در بدو امر در ولایت یزد بودند و حاکمی از جانب سلطان اعظم فتحعلیشاه در یزد بود و بالنسبه برعایا تعدی زیاد نموده اهل شهر از ستم او بستوه آمدند اخوند ضرورة حکم کردند که رعایا اجماع کردند و او را بانواع فضاحت و فظاعت بیرون کردند و در بدو امر سلطان عارض شدند و مردم امر را به سلطان اشتباه کردند چنانچه اکنون نیز در بلاد ایران ستم بی اندازه فراوان است بنحویکه در هیچ بلدی از بلاد ربع مسکون چنین نیست و اگر رعایا و برایا عارض شوند امر را اعیان و وسایط بسلطان مشتبه میسازند و الا سلطان این زمان حضرت ناصر الدین شاه در عدالت بنحویکه گویا چنین سلطانی از بدو وجود بدین عدالت در این طول مدت پای در دائرهٔ وجود در عالم شهود ننموده اما چه فائده وسائطی که بحق مبدء المبادی راهی دارند همیشه از لطمه و صدمهٔ دیگران نابود و آنانکه با خدا یکرو کرده اند زبان زیانکاران بدیگران برای ایشان ندارد بتعارفات و تکلفات حجابات از ظلام می نمایند و این فقیر مولف کتاب در سالی که بحضور ملوکانه حضرت ظل اللهی مشرف شدم و خود مستم کو در دار الخلافه سکنی داشته باشم سلطان فرمودند که وجود شما در آن بلاد که تنور مسلمانان است منور

و اگر ستمی بر رعایا روی دهد برای صد دینار شکم آن ظالم را پاره می کنم و من تکلیف از خود برداشتم و تکلیف را به گردن شما بار کردم و این سخن از روی صدق بود نه مبالغه مجملاً در معامله یزد سلطان جنت آشیان فتح علیشاه اخوند ملا حسن را بدار الخلافه خواست پس از ورود او را احضار معدلت نثار فرمود و عند الملاقات سخنان خشونت آمیز در میان آمد سلطان استفسار واقعه از اخوند نمود و میلش آن بود که اخوند این امر را از خود خلع نماید اخوند گفت که این حاکم ظالم و فقراء از ستم او بستوه آمده اند لهذا من او را بیرون کردم سلطان متغیر شده حکم کرد که چوب و فلک در مجلس آوردند که اخوند را العیاذ بالله در مجلس چوبکاری و تنبیه و سیاست کرده باشند پس در مجلس سلطان پاهای اخوند را بفلک بستند مجدداً سلطان با مین الدوله اصفهانی رو می آورده که امین الدوله اخوند یقیناً تقصیری نه کرده و این کار را رعایا و برایا خودشان نموده اند و مقصودش این بود که به اخوند تلقین نماید و از این کار تبری نماید امین الدوله نیز چون بطبقه علیه علماء اخلاص داشته در مقام معذرت و تصدیق سلطان برآمده بناگاه اخوند با آنکه پایش بسته بود بتغیر گفت که سلطان چرا باید دروغ بگوید من حاکم را بیرون کردم بسبب ظلم و تعدی او فقرا و رعایا تقصیری ندارند پس سلطان با مین الدوله اشاره کرد که توسط کند امین الدوله توسط کرده پای اخوند را باز نمودند و اخوند از مجلس برخواست و بمنزل خود درفت چون شب شد سلطان در عالم رؤیا حضرت سرور عالم رسول خدا صلی الله علیه و آله و بارک و سلم را دید که دو انگشت پاهای مبارکش را بسته اند و آنجناب افتاده سلطان به نزد پیغمبر صلوة الله و سلامه علیه شتافت و سلام کرد آنجناب علیه افضل التحیة والثناء بسلطان اعتنائی نه کرد سلطان عرض کرد که پاهای مبارک شما را چه کس بسته تا من او را تنبیه و سیاست نمایم پیغمبر فرمود که پای مرا تو بستی سلطان عرض کرد که من اینگونه بی ادبی نه نمودم آنجناب فرمود تو دیروز حکم نه کردی که پای اخوند ملا حسن را بستند پس پادشاه با بیم و هیبت و خوف از خواب بیدار شد و صباح آن روز با خوند ملا حسن احترام بسیار نمود و خلعتی فاخره بدو داده و او را مامور برجوع وطن نمود اخوند قبول نه کرد و در همان دار الخلافه ماند و در آخر عمر به کربلا سکنی نمود و همیشه در خانه خود مجلس عزائی برای حضرت سید الشهداء داشت ذاکرین قرائت مصائب مینمودند و خود هم در آخر ذکر مصائب میفرمود و در مسجد هم موعظه میفرمود و ذکر مصائب مینمود و این فقیر هم غالباً در مجلس عزای حاضر میشدم و همان زمان که در کربلا بود بار در ایام عزا بخانه او میرفتم و با اینکه آزار رعشه داشت و سخن او را درست میشنیدم فهمید مع ذلک بی اندازه گریه میداد —

و از جمله چیزهائیکه در بالای منبر شفاهةً از او شنیدم اینکه میفرمود که من پیغمبر خدا علیه الوف التحیة والثناء را در خواب دیدم و بآن حضرت صلی الله علیه وسلم عرض کردم که در اخبار مقاتل دیده ایم که حضرت سید الشهداء علیه الصلوة والسلام در زمان شهادت دو دفعه غش کرده بود آیا این صحیح است یا نه آن حضرت سرور کائنات صلوة الله وسلام فرمود که بلی ای اخوند فرزندم حسین ع در زمان شهادت چهار دفعه غش نمود و فقیر این حکایت را بتفصیل در کتاب اسرار المصائب و کتاب اکلیل المصائب نوشته ام

## قصهٔ حضور شیر به قتلگاه

ایضاً روزی از ایام محرم در خانهٔ استاد آقا سید ابراهیم علیه الرحمه مجلس عزا برپا بود مؤلف کتاب بآن مجلس حاضر شدم پس بلا فاصله اخوند ملا حسن نیز حاضر شد در جنب استاد نشست و استاد زیاد احترام از او نمود پس ذاکری قصهٔ آمدن شیر را بر سر اجساد شهیدان بیان کرد و اینکه آن شیر امیر المؤمنین علیه السلام بود که بهیئت اسد به قتلگاه حاضر شد چون ذاکر از بالای منبر بزیر آمد اخوند ملا حسن آن ذاکر را که حکایت شیر می نمود در نزد خود خواست آن ذاکر در خدمت اخوند آمده و دست اخوند را بوسید اخوند ملا حسن بآن ذاکر فرمود که ای اخوند این چیزی را در بالای منبر خواندی که آن شیر امیر المؤمنین ع بود دروغ است و امیر المؤمنین بصورت شیر در نمی آید و بعد از این چنین چیزی را در بالای منبر ذکر مکن و از گفتهٔ امروز هم توبه کن آن ذاکر صیغهٔ توبه را جاری ساخته و سید استاد استماع مینمود و در این باب هیچ تکلم ننمود. مؤلف کتاب گوید که حکایت شیر در نزد بسیاری از ارباب مقاتل معروف است اما اینکه آن شیر امیر المؤمنین است پس آن مستند بحدیثی نیست بلکه کسانیکه این قصه را ذکر کرده اند از زارع علقمی حکایت کرده اند و او از جنی حکایت کرده است آن هم در زیر زمین از او شنیده است پس اعتباری بقول او نیست و این فقیر تفصیل این قصه را در کتاب اکلیل المصائب بیان نموده ام و اختلافات را در آن بالتحقیق حق نوشته ام

## در احوال شیخ محمد حسن نجفی

ط شیخ محمد حسن نجفی بن شیخ باقر نجفی المسکن والمدفن فقیه نبیه و عالم جلیل القدر و در سمو شان و رفعت مکان غنی از بیان و سرآمد علماء آن زمان و در مسائل دقیق و در اکثر مقامات با نهایت تحقیق و ریاست امامیه بعد از حجة الاسلام و سید استاد بآن جناب فقاهت مآب منتهی شده و بعد از سید استاد طلاب عتبات عالیات در مجلس درس او حاضر می شدند و این فقیر چندی در مجلس درس او حاضر میشدم و آنجناب بحجه صوت داشته صدای او را از دور نه میتوانست شنید و مبتلی بسلسل بول هم بوده

تالیف او کتاب جواهر الکلام است در شرح شرایع الاسلام از اول طهارت تا دیات در بیست و پنج مجلد و آنرا در دار الطباعه چاپ زده اند در شش مجلد سه مجلد در عبادات است و سه مجلد در معاملات و بتفصیل فصیل است و عبائر فقها را با بسط تمام نوشته است و او از شاگردان افقه فقها متقدمین و متاخرین شیخ جعفر نجفی است و در اوایل حال نزد سید جواد املی نیز تلمذ کرده و سید جواد صاحب منهاج الکرام است در شرح قواعد علامه و در چند جلد از اوایل آن کتاب همان نقل کرده و تحقیق حق نموده گویا آن زمان قوه استنباط نداشته ـــ

## در بسیار اجازه دادن شیخ محمد حسن

و شیخ محمد حسن اجازه بسیار بطلاب میداد و تصدیق باجتهاد ایشان می نمود تا در اواخر یک نفر از طلاب تمویه و تدلیس کرده یکی از تالیفات یکی از شاگردان شیخ جعفر نجفی را که شهرت نداشته و خوب نوشته و عنوانش شرح لمعه بود گرفت و دیباچه را باسم خود قرار داد و دو نفر مصدق هم پیدا کرده اند و شاهد شهادت در خدمت شیخ دادند که این کتاب از تالیفات اوست و او قوه مستنبطه دارد و امر بر شیخ مشتبه ساختند و شیخ اجازه او را نوشت و بواسطه تصدیق شیخ دو سه نفر دیگر از فقهاء کربلا و نجف اشرف اجازه او را نوشتند چون چند روز از این مرحله گذشت و این امر اشتهار یافت طلاب بشیخ عرض کردند که آن شخص عاری صرف بوده و قوه فهمیدن مطالب آنرا نداشته پس شیخ از پشت سر او کسی را روانه داشت که اگر بکربلا باشد اجازه را از او پس گرفته باشد پس او را در کربلا ندیدند شیخ زیاد اندوهگین شده روزی به منبر برآمد و طلاب را وعظ نمود و ترهیب فرمود که برای حطام دنیوی دین را بدنیا مفروشید و امر را بمن مشتبه مسازید پس آن بزرگوار گریست و از منبر بزیر آمد از آن پس کسی را اجازه نداد و شش هفت ماهی گذشت که شیخ از دار فانی بعالم باقی ارتحال فرمود و این حکایت پس از مراجعت من از عتبات عالیات وقوع یافته و آن را مرحوم آقا سید حسین امام جمعه لاهیجان حکایت داشت الحاصل آن بزرگوار میفرمود که من قبل از اینکه بسن پنجاه برسم طالب اشتهار بودم لیکن اشتهار و ثروت برایم میسر نه گشت بعد از اینکه بسن پنجاه رسیدم این آمال و امانی از من مرتفع شد از آن پس باشتهار و دولت رسیدم لیکن طالب آن در آن زمان نبودم و شیخ مزبور شبی در عالم رؤیا دید که میخواهد خدمت پیغمبر الوف التحیة والثناء برسد پس چون بدر خانه رسید اذن حاصل کرد باو اذن ندادند و گفتند که صبر کند شیخ همانجا یعنی در در خانه ایستاد بعد از زمانی باز استیذان خواست اذن ندادند و امر بصبر نمودند در این وقت یکی از خوانین کرمانشاه که شیخ او را

بشناخت وارد شد و بی اذن داخل خانهٔ پیغمبر صلوة الله والسلام شد شیخ تعجب کرد که مدتی ست که
مرا راه ندمیدادند و این مرد که از اکراد ست بی اذن داخل شده است آن شخصیکه در آن جا بود
در جواب گفت که حضرت فاطمه در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نشسته است بدین سبب
ترا راه ندادند و این خان بحسب سبب با فاطمه محرم بود بی اذن رفت پس شیخ صباح آن روز دختر
آقا سید رضا را تزویج نمود نواده بحرالعلوم بود تا با صدیقه کبری فاطمه زهرا محرم شود و شیخ را
کتابخانه بود که آن را زینت کرده بودند ساعتها و پارچه نفیس و امثال آنها آویخته بودند۔
واز جملهٔ حکایات مضحکه اینکه شیخ در مجلس درس روزی نسبت قولی بصاحب حدایق داد و در آن
مجلس یکی از تلامذه که ملا عباس قمی و داماد حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی بود گفت در حدایق خلاف
این سخن مذکور ست شیخ فرمود که فردا کتاب حدایق را آورده باش و عهدی در این باب منعقد
ساختند ملا عباس بخانه رفته در کتاب خود را قلم زده و آنچه حدایق که در نزد طلاب بود گرفته و
آن عبارت را در حاشیه نوشته صباح کتاب خود را آورده شیخ ملاحظه نمود کتاب دیگر خواست آن
نیز چنین بود چند کتاب دیگر آوردند همه بدان منوال بود آخر الامر شیخ ملتفت شد که چرا در همه کتابها
در حواشی نوشته شده پس کتب قدیمه خواست معلوم شد که ملا عباس جعل کرده بود و میفرمود
که من زمانی که فقه می نوشتم عهد کرده بودم که روزی یک کراس بنویسم و کراس عبارت از یک
جزء ست و مدتی جهت تفرغ از امور و قلت مشاغل و رفع موانع ببغداد مانده و در خانه برا غیار بسته
بتالیف فقه اشتغال داشت و از حکماء مذمت بسیار داشت بحدیکه از او منقول ست که والله ما بعث
محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله وسلم الا لابطال الحکمة و در اصول بنحوی که در میان متاخرین معروف و مالوف بود
نهایت راجل بود و میگفت که مقام حادی عشر و ثانی عشر چیست که در مسائل اصولیه باین نحو تطویل
و تفصیل داده اند بلکه خواندنش حرام ست و چون این سخن را برای مرحوم شیخ مرتضی حکایت میکردند
شیخ مرتضی شکر میگفت که شیخ محمد حسن اصول مرا نه میگوید بلکه اصول دیگران را می گوید و مناظره
او با شیخ احمد احسائی در عناوین سابقه سمت ظهور یافت و این فقیر مولف این کتاب در بدو مشرف
شدن به نجف اشرف شب را در مسجد شیخ طوسی که شیخ محمد حسن نماز میکرد حاضر شدم و در جنب شیخ
ایستادم و نماز مغرب را باو اقتدا کردم و مسئله هم در میان راه واقع شده که حایض بعد از طهارت از
حیض و قبل از غسل میتواند داخل مسجد کوفه شود و مکث نماید یا نه خواستم از او سوال نمایم چون طریق
نماز شیخ را دیدم شیطان بمن وسوسه کرد که نماز باین سرعت چرا باید از شیخ صادر شود سیما اینکه

از سجدهٔ آخر بلا فاصله که خواست سر از سجده بردارد تسبیح را برداشت و با آن تسبیح ملا عبه میکرد تا
تشهد و سلام گفت پس با نفس خود نهایت مجادله کردم و بر نفس غالب شدم و نماز عشاء را هم
با او اقتدا کردم مؤلف کتاب گوید که در میان علماء آن زمان سه قسم نماز مشاهده کردم. یکی
نماز یکه شیخ محمد حسن میکرد که در صورت پست تر از آن نماز نبوده. دوم وسط مانند نماز استادم
آقا سید ابراهیم **در وصف نماز حجة الاسلام آقا سید محمد باقر** اعلی الله مقامه
سوم نماز آقا سید محمد باقر حجة الاسلام که اعلی بود و من بجهت اقتداء باو در نماز صبح هر روز
از خانه ام که مسافتی بمسجد او داشت میرفتم و در پشت سر قریب باو می ایستادم و نماز صبح
را باو اقتداء میکردم و همچنین غالباً نماز را باو اقتداء میکردم که قرائت و صوت او را استماع نمایم
و او در مانیکه تکبیرة الاحرام قرائت میفرمود تد میداد من یکی از تلامذهٔ او استفسار نمودم که در شأن
جای تد نیست و سید چرا تد میدهد در جواب گفت که ما این سخن را از وی سوال نمودیم فرمود
که در زمانیکه به کلمهٔ مبارکه تکلم میکنم از حالت اختیار بیرون می روم و این تد دادن اختیاری
من نیست و همه نماز را با خضوع تمام و با حزن بلکه با گریه قرائت میکرد و بر هر مستمع واضح می شد
که نماز او با نهایت حضور قلب ست و در نوافل هم ذکر رکوع و سجود را سه دفعه میخواند و در زیر
کفهای دست هم مهر میگذاشت. مجملاً نماز آن بزرگوار در حضور و خضوع عدیل و بدیل نداشت
بلکه مستمع را هم گریه غالب میشد و مسموع شد که نماز آخوند ملا علی نوری در خوف و هیبت و حضور
قلب اکمل از نماز حجة الاسلام بود و در آن عهد نماز ها را غالباً علماء آن عهد بهتر از علماء این عهد
میخواندند و مرحوم والد نیز نمازش در نهایت حضور قلب بود و مرحوم حاجی ابراهیم کرباسی نیز نمازش
نهایت کامل و بسیار طول میداد و لیکن مؤلف کتاب را قطع بر آن ست که نماز شیخ محمد حسن بعینه مانند
نماز استادش شیخ جعفر بوده و همان سبک را داشته چنانچه مسموع شد که شیخ جعفر به همان قسم نماز میکرد
و یقین دارم که نماز مرحومه بوده و نماز شیخ محمد حسن همان نهجی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز
میفرمود بی کم و زیاد و اما نماز حجة الاسلام پس همان نمازی بود که حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
علیه السلام میکرد که تیر از پایش می کشیدند و او مخبر نمیشد و همان نماز سید سجاد بود که اگر ردایش از
دوش مبارکش کج میشد ملتفت نمیشد و تا آخر نماز تسویه نمی نمود و همان نماز امام جعفر صادق عم
و سایر امامان بوده و اگر بگوئی که بنا بر این تقریر لازم می آید که نماز امیر المؤمنین و ائمه اطهار اکمل
از نماز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد و حال اینکه چنین نیست در جواب گوئیم که سالک الی الله چنانکه

حرفا بیان کرده اند و شیخ بهائی زید بهائیه در آخر کشکول نوشته است سه مرتبه است یکی مقام تفرقه و فرق که هم خود را می بیند و هم خدا را یعنی بهر دو التفات دارد - دوم مقام جمع که آن را مقام محو هم میکویند و او آن ست که بمقام وصل میرسد و بجز خدا تعالی عز اسمه چیزی را نمی بیند و از خود محو میشود و التفات بهیچ چیز ندارد چنانکه شاعری گفته ؎ بهر جا بنگرم کوه و در و دشت ؛ نشان از قد رعنای تو بینم ؛ سوم مقام جمع الجمع که آنرا مقام صحو میکویند و او آن ست که بعد از مقام جمع او را احاطه حاصل آید بنحویکه بیک چشم حق را بیند و بچشم دیگر خلق را و لذا شیخ محمود شبستری گوید ؎ درین ره انبیا چون ساربانند ؛ دلیل و رهنما و کاروانند ؛ از ایشان سید ما گشته سالار ؛ هم اول هم او آخر درین کار ؛ مقام دلگشایش جمع جمع ست ؛ جمال جانفزایش شمع جمع ست ؛ پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مقامش جمع الجمع ست و احاطه اش بنحویست که پرده دیدن حق نه غیر او بار دیگر تنزل کرده و هر دو را می بیند و دیدن حق مانع از دیدن خلق نه میشود بخلاف ائمه که مقام ایشان مقام جمع ست نه جمع الجمع فلذا در نماز جز حق چیزی را نه می دیدند الحاصل نماز پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از نماز ائمه برتر و افضل ست - و از جملۀ اعاجیب و مضحکه اینکه نجیب پاشاه والی بغداد بعد از فتح کربلا به نجف اشرف رفته و شیخ محمد حسن را بهمراه گرفته بزیارت حضرت امیر المومنین ع رفت و چون بحرم آن حضرت رفت دست خود را باسمان بلند کرد و گفت که خداوندا بحرمت ریش سفید من که از گناهان امام علی درگذر که بسیار خون مسلمانان را ریخته است

## در احوال شیخ مرتضی شستری الاصل نجفی المسکن و المدفن

همی شیخ مرتضی شستری ساکن نجف اشرف و مدفنش در نجف و تلمذ در بدو امر در نزد حاجی ملا احمد نراقی شده از آن پس در نزد شریف العلماء تلمذ نموده ، نهایت زاهد و ورع و عابد و دقیق بود و این فقیر چندی در مجلس درس او حاضر میشدم و نماز نوافل را تبه از او ترک نه میشد بلکه زیارت عاشورا و نماز جعفر طیار و نحو آن از او ترک نه میشد و پس از مرحوم شیخ محمد حسن ریاست امامیه باو منتهی شد و هرگز متصدی مرافعات نه میشد و بکسی اجازۀ اجتهاد نداد - و تالیفات او رسالۀ حجت ظن و رسالۀ اصل برائت و رسالۀ استصحاب و رسالۀ تراجیح و رسالۀ نفی ضرر و رسالۀ قرعه و رسالۀ من ملک شیئا ملک الاقرار به و رسالۀ تقیه و شرح طهارت کتاب ارشاد علامه و متاجر مستقلا در یک مجلد لیکن تمام مسائل بیع را ننوشته و حواشی متفرقه بر هامش کتاب عبادت حاجی ملا احمد نراقی و فی الحقیقه در علم اصول یعنی در حجیت ظن و اصل برائت و استصحاب مؤسس بوده و قریب به هشتاد عمر کرده تا هفتاد

شیخ محمد حسن رحمة الله تعالی یا اخوند ملا آقا ابن عابد ابن رمضان الدربندی درهٔ صدف فقاهت و اجتهاد عالم عامل با سداد فذلکهٔ حکماء اسلام قدوهٔ ارباب کلام فی الحقیقه علامهٔ این ازمنه و وحید امکنه و از شاگردان شریف العلماء است و نهایت کج خلق و متغیر الاحوال بود کاهی از اوقات بنای تکلم میگذاشت و میگفت بر فلان مطلب چهل یا پنجاه ایراد دارم مرحوم شریف العلماء میفرمود که تو یک ایراد کن که خوب باشد و همان کافی است و تمثیل میزد باینکه برای آقا محمد خان خبر بردند که برای جهانبانی خان بابا یعنی فتحعلیشاه در یک شب چند پسر متولد شد آقا محمد خان در جواب گفت که میخواست یک پسر باشد مثل لطفعلی خان که پسر جعفر خان زند بود و بسیار مرد شجاعی بود اکنون تو یک ایراد بکن آنهم لطفعلی خان باشد پس اخوند با استادش شریف العلماء محاجه میکرد تا اینکه شریف العلماء متغیر میشد اخوند هم بی اختیار تغیر میکرد شریف العلماء میگفت این را از مجلس بیرون کنید پس بازوی او را میگرفتند و از مجلس بیرون می کردند چون بدم در مدرسه میگفت ای جماعت طلاب من رفتم لیکن شما این سخن را قبول نکنید که این سخنش فاسد است پس شریف العلماء می گفت که بر سرش بزنید مجملاً دو سه روز به مجلس درس نمی آمد از آن پس رفقایش بشریف العلماء عرض میکردند که اخوند ملا آقا مرد فاضلی است شما اذن دهید که در مجلس درس بخدمت شریف مشرف شود شریف العلماء میفرمود که بیاید مشروط باینکه سخن نگوید پس می آمد و چند روز سخن نمیگفت باز یک روز بنای محاجه را میگذاشت باز به کیفیت سابق حرکت میکرد و هکذا و وقتی از اوقات میان تلامذه شریف العلماء اختلاف شد که در چه مبحث شروع کنند آخر الامر بر مبحثی اتفاق کردند ملا آقا گفت که باید مبحث حجیت مظنه را شروع کنی والا اذیت من خواهد بتو رسید شریف العلماء او را تعزیر فرمود.

و ایضاً از قضاهای اتفاقیه اینکه شریف العلماء در زمانی از ازمنه با تلامذه بزیارت سامره میرفتند یک شب در جایی توقف نمودند پس میان اخوند ملا آقا و یکی از تلامذه منازعه در مسئله روی داده آخر الامر ملا آقا متغیر شد و حربه در نزد آن بود آن را گرفته و آن مرد را دنباله کرده آن شخص چون حال را بدین منوال دید خود را بچادر شریف العلماء انداخت ملا آقا از عقب رسید شریف العلماء برای ملا تعزیر فرمود و او را از آنجا بیرون کرد الحاصل اخوند ملا آقا دارای معقول و متوسس در علم منقول و مکرر استاد سناد آقا سید ابراهیم میفرمود که اخوند ملا آقا از ارباب فن اصول است و باو رجوع کنید و در علم کلام و حکمت مطالب معقول او بقوانین شرعیه مطابق و در علم رجال او حل رجال و محط رجال ارباب کمال و در فصاحت و بلاغت فرد یار عرب و عجم

مسلم بلکه این فقیر در این اعصار در فصاحت برای او تالی و ثانی ندیدم و همچنین در عربیت -

## در تالیفات ملا آقا

و تالیفاتِ او کتاب خزاین است که مشتمل بر سه مجلد است جلد اول شرح منظومهٔ بحر العلوم است در فقه طهارت و قدری صلوة و فروع بی اندازه نوشته است با استدلال در غایت احکام و اتقان و در آن بیت و مشی خیر الخلق بابن طاب یفتح منها اکثر الابواب اخوند در شرح این مقام نوشته است که از این حدیث هفتصد قاعده استنباط نمودم جلد دوم در ادلهٔ عقلیه است و بعد از استصحاب تعارض استصحاب را با قواعد فقهیه نوشته و قواعد فقهیه را منقح داشته و در آنها با نهایت تحقیق تکلم نموده مثل عموم علی الید و لا ضرر و بد دلیل بر ملکیت و ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده و نفی غرر و اصالة لزوم در عقود و قاعده الامین لا یخون و قاعدهٔ احسان و قاعدهٔ اتلاف و قاعدهٔ تسبیب و غیرها من القواعد الکلیة و طریقه اش آن بود که داخل هر مسئله از مسائل فروع یا اصول میشد آن قدر از شقوق و فروع ذکر میکرد که از کثرت می گذرانید و مجلد سوم در اعتقادات و اصول عقاید و درایه و قواعد رجالیه و غیرها و اجتهاد و تقلید میباشد - و در زمانی از ازمنه شیخ محمد حسن برای زیارت مخصوصه بکربلا آمد آخوند ملا آقا بدیدن او رفت شیخ باخوند گفت که جواهر الکلام را بسیار خوب نوشته ام آیا شما او را دیده و پسندیده یا نه اخوند ملا آقا گفت که از این جواهر در خزاین ما بسیار است و اخوند مدت مدید در کربلا بود و در بعضی از اوقات تدریس میکرد مؤلف کتاب نیز چندی در درس او حاضر میشدم لیکن از زیادتی تغیر و سوء خلق مجلس درس او بهم میخورد و دیگر کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات است که در نهایت جودت تحبیر و حسن تحریر و فصاحت و بلاغت و سلاست و جزالت از خامهٔ آن حبر تحریر بعرصهٔ ظهور رسیده و اخبار مصیبت را جمع کرده و در صعاب این اخبار افکار ابکار و تحقیقات بی شمار و تدقیق بسیار و جمع بین متنافیات الاخبار فرموده که الی الآن کسی باین نسق کتاب مصیبت ننوشته مگر اینکه اخبار غیر معتبره در آن کتاب بسیار و صفاف بلکه اخباری که مضمون کذب آنها است بلکه گویا بعضی از آنها قطعی الکذب باشند و این مایهٔ کسر قدر آن کتاب گردید - و این فقیر را نیز حواشی بسیار بر آن کتاب است و تدقیقاتی نموده ام و کتاب اسرار المصائب در دقایق علمیه و دقایق حکمیه و عرفانیه اخبار مصیبت نوشته ام و در کتاب اکلیل المصائب نیز از آن تحقیقات که فی الحقیقه افکار ابکارند نوشته و از تالیفات کتاب سعادات ناصریه است که بخواهش سلطان نوشته و آن مختصر و فارسی است و خالی از دقایق علمیه نیست و در اقامهٔ مصیبت حضرت سید الشهداء مواظب و متصلب و راسخ بنحوی که در بالای منبر از شدت گریه غش میکرد و در روز عاشورا الباب

خود را از بدن میکند و لنگ می بست و خاک بر سر میریخت و گل بدن میمالید و از آن بر منبر میرفت مجملاً اخلاص او بائمه اظهار فوق اخلاص ابنای روزگار بود و دارای علم اکسیر بود و رساله در آن نوشته و قدری از احوال آن علم و صاحبانش را در کتاب خزاین نوشته والبته صادق بوده و در زمانی یکی از اعیان دولت سلطان از او سؤال کردند که صاحب مثنوی را چه مذهب است آیا کافر است یا نه در جواب گفت که مذهب او را نه میدانم لیکن یک بیت آنرا که بسیار خوب گفته و آن این بیت است ؎ اهل دنیا از کهین و از مهین ٭ لعنت الله علیهم اجمعین ٭ و چون سلطان ناصر الدین شاه به دیدن او آمد سلطان گفت که تو سلطان اسلامی سبلت را اصلاح نه کردن و شارب را نزدن خلاف قوانین اسلام است پس سلطان بجهت امتثال امر اخوند دلاکی خواست و قدری از سبلت خود را در همان مجلس اصلاح کرد و اخوند از کتب علمیه زیاد احترام میکرد بنحویکه تهذیب شیخ طوسی و نحو آن را هر وقت که بر میداشت مانند کلام الله می بوسید و بر بالای سر میگذاشت و میگفت کتب اخبار مانند قرآن محترمند و آنجناب امر بمعروف و نهی از منکر اوحد اهل زمان بود و قریب به هشتاد یا نود سال عمر گزرانید و در دار الخلافه وفات یافت ـ

## شریف العلماء

محمد شریف بن ملا حسن علی مازندرانی الاصل ملقب بشریف العلماء و قدوة الفقهاء و اسوة الفضلاء مؤسس علم اصول استاد فحول نادر دهر خوان اعجوبه زمان وحید دوران مهر سپهر علم منقول بدر سماء اصول مولدش در کربلاء و مدفنش نیز در کربلاء و حدقهٔ روزگار در حدیقهٔ علماء ابرار شجر پر ثمری مانند آن بزرگوار ابصار ننمود و دیدهٔ ارباب اعتبار مانند آن بزرگوار در تاسیس قواعد اصول ندیده و در مجلس درس او زیاده از هزار نفر می نشستند از جملهٔ تلامذهٔ او سید استاد سناد و رکن عماد آقا سید ابراهیم و اخوند ملا اسمعیل یزدی و اخوند ملا آقای دربندی و سعید العلماء بارفروشی و آقا سید محمد شفیع بروجردی و شیخ مرتضی شستری و غیرهم من الافاضل العظام والعلماء الکرام و فقیر مؤلف کتاب سیدی از اهالی مازندران را دیدم که معمر بود و در عتبات مجاور و میگفت که شریف العلماء کتاب عوامل جرجانیه را نزد من قرائت می نمود چون باین مقام رسیدیم والعوامل مائة نوع شریف العلماء از من پرسید که عوامل را بشمر تا به بینم صد عدد می شود یا نه گفتم بلی میشود که صاحب فهم و ن نیست شریف العلماء گفت که این سخن را از تو اخذ نه میکنم چه شاید مصنف در مقام گفته باشد و شاید عوامل بیشتر باشد یا کمتر باشد و پس از انجام مقدمات اول نزد آقا سید محمد تحصیل

مینمود از آن پس در نزد سید الاساتید آقا سید علی نیز تلمذ کرده و در مدت نه سال در نزد آقا سید علی تلمذ مینمود تا اینکه مستغنی از اشتغال و قابل افتاء گردیده و در اواخر حال می گفت که من از استادم مستفید نمیشوم و استادم از جواب ایرادات من عاجز است و بسیار از اوقات بجهت عجز از جواب تغیر بالنسبه بشریف العلماء مینمود پس با والدش بسوی دیار عجم مسافرت و در هر شهری یک ماه و دو ماه اقامه نمود و منظورش تحصیل کتب و اسباب بود پس میسر نشد و کسی با و اعانتی ننمود پس بزیارت امام ثامن مشرف شد و باز بکربلاء مراجعت کویند که در اوائل حال یکسال یا کمتر خدمت میرزای قمی تحصیل کرد پس بعد از مراجعت بکربلاء باز به مجلس استادش آقا سید علی حاضر میشد که استفاده کند لیکن فائده برای او نداشت چه استادش بسن شیخوخت و معمر شده بود پس مشغول بمطالعه و مباحثه و کمال سعی را مرعی میداشت تا در اندک زمانی استادی شد که سرآمد مهره حذقه ارباب منقول

## در تصنیف اصول شریف العلماء

گردید و اصول را بنهج نیکو تغییر داد و ترتیب درست با نهایت تحقیق و تدقیق بنا نمود و نه از سابق و نه از لاحق مانند او در علم منقول پا در دائره وجود نگذاشته و در هر مسئله مقدماتی ترتیب داده که از آن مقدمات جمیع شبهات و معرض اضمحلال خصم را استدلال در عرصه زوال و اضمحلال میکرد و دیگر حاجت بآن نیست که همه ادله و همه اقوال و همه شبهات مذکور شود بلکه مستمع خود قادر بر دفع همه شبهات خواهد بود و ایضاً در هر مسئله بنحو احاطه سخن گفته به نحوی که شنونده اگر بیست سی مسئله را بشنود غالباً قادر بر فهم همه مسائل اصول و یا اکثر میشود.

## در تدریس فقه شریف العلماء

مجملاً در مجلس درس آن بزرگوار زیاده از هزار علماء ابرار و طلاب اخیار و فضلای عالی مقدار می نشستند و در اندک زمانی از حضیض تقلید باوج اجتهاد میرسیدند و چون استادم آقا سید ابراهیم بسنده ماه بنجف اشرف رفت و در خدمت محقق ثالث شیخ علی بن شیخ جعفر بفقه اشتغال نمود و این معنی شریف العلماء را خوش آیند نشد و تصریح کرد که سید ابراهیم هرچه دارد از من است و من او را تربیت کردم و خاتم را بجائی دیگر قرار داد و بدین جهت دل خور شد تلامذه عرض کردند که شما اصول میفرمائید و اصول مقدمه است براین فقه پس ذی المقدمه را چگونه تحصیل کنیم پس چه ایرادی بر آقا سید ابراهیم دارید شریف العلماء گفت که صباح یکدرس از فقه خواهیم شروع نمود و مسئله بیع فضولی را خواهیم عنوان کرد پس و بمدت هشت ماه بیع فضولی را تدریس فرمود بنحوی که هیچ فقیهی بدان نحو متعرض

نشده و شیخ مرتضی شستری که از تلامذه او بود در کتاب متاجر بعضی از تحقیقات استادش شریف العلماء را نقل فرموده و اصل مرحوم آقا سید ابراهیم پس از مراجعت از نجف اشرف در کربلا خود بنای تدریس گذاشت و با وجود حیوة استادش صد نفر در مجلس درس او می نشستند و آن بزرگوار دو مجلس درس داشت یکی مبتدین و یکی برای منتهین و در ایام تعطیل نیز درسی برای جماعت دیگر از طلاب میفرمود و در ماه مبارک رمضان در شبها تا نصف شب بزیارت و عبادت اشتغال داشت و از این جهت قلیل التصنیف بود و مصنفاتش با قلت آن از مسوده بیرون نیامد مؤلف این کتاب بوده و شخصی از مقدسین برایم حکایت کرد که من محقق اول و علامه را در خواب دیدم و محقق صورت و من جمیع الوجوه او را تشبیه بمولف کتاب مینمود اگرچه خواب را اعتباری نیست و یکی از تلامذهٔ شریف العلماء باو عرض نمود که شما چرا تالیف نمیفرمائید و این تحقیقاتیکه مورث از سلف نیست و اید نخلف و متاخرین از وصول ذیل او کوتاه است لازم است که تالیفی فرموده تا باقی ماند در جواب فرمود که کار من تربیت طلاب و تعلیم متعلمین است و آنچه شما تلامذه تالیف نمائید از من است و معروف است که شیخ علی در مجلس درس در مقام نقل قول می گفت قال شریف العلماء فی الضوابط و آنجناب در حفظ و ضبط و دقت نظر و سرعت انتقال در مناظرات با ارباب کمال و طلاقت لسان و حسن مقال اعجوبهٔ زمان و اوحد علما و اعیان بنحویکه خامه از تحریر نامه و لسان از بیان قاصر و عاجز و فاتر و با احدی مباحثه ننمود مگر اینکه بر او غلبه داشت و ید طولی در علم جدل داشت وفات او در کربلای معلی و در سرداب خانهٔ خود مدفون شده و از آزار طاعون شربت شهادت نوشید و وفات او در سال هزار و دویست و چهل و پنج یا چهل و شش بوده است و او را پسری بود که در همان سال وفات یافت از همان مرض طاعون و نسلش منقطع گشت لیکن اولاد روحانی او بسیار اند و یکی از اعیان و ارباب ثروت مازندران در بار فروش مدرسه برای شریف العلماء بنا کرد و آنرا بمدرسهٔ شریفیه موسوم ساخت و دختر خود را هم برای شریف العلماء خطبه کرد و از شریف العلماء درخواست کرد که ببار فروش آمده باشد آنجناب راضی نگشت پس آن شخص دختر خود را بعتبات برد و بشریف العلماء تزویج نمود و آنجناب عمر مبارکش از سی تا چهل بود یعنی میان سی و چهل وفات یافت و آنزمان مؤلف کتاب نه ساله یا ده ساله بوده ام و تا او زنده بود عالمی در اشتهار مسلم کل نبود پس از وی مرحوم حجة الاسلام علم اشتهار و اقتدار برافراشت گویند که سبب کم عمر بودن آن بزرگوار آن بود که چندان احترام از علما نمینمود بلکه مانند شیخ علی مشایخ نجف که بحضرا و مے آمدند تواضع درست نه میکرد و در محضر ایشان مرافعه مینمود و مکرر می گفت که

و چه ارض عدیل بر اهمی چه قدر میدانم مگر پدر این جوان و آن جوان فرزند آقا سید مهدی پسر آقا سید علی بود در مجلس درس شریف العلماء می آمد و شریف العلماء علی الدوام او را تعریف و توصیف داوراً برتر از خود میدانست و طریق تلامذه شریف العلماء آن بود که چون درس را میخواندند پس یکی از تلامذه را که افضل بود می نشانیدند و یکدفعه دیگر او همان درس را تقریر می کرد و اگر رد و بحثی داشت بیان میکرد بازدسته دسته و فرقه فرقه صد نفر و پنجاه نفر و دو نفر و یکی را می نشاندند باز آن درس را تقریر می کرد بالجمله یک درس را در شبانه روز چندین دفعه گفت و شنود میکردند و پس از آن تحریر میکردند لهذا از دو ترقی میکردند البته طریقهٔ تدرس همین ست الدرس حرف و التکرار الف زهی استاد باید دانکه کار آنجناب نماز جماعت نه میکرد چه در زمانی باصرار مردم بنماز ایستاد و در حال نماز خواطرش مصروف به تحقیق مسئله شد لهذا ترک نماز جماعت کرد و اگر از او مسئلهٔ فرعیه سؤال میکردند آنقدر شقوق و احتمال در سؤال ذکر میکرد که سائل از اصل مطلب خود غافل و ذاهل می گشت و بر جماعت عرب اجرا حدود می نمود و بدیدن و بازدید کسی نمیرفت و چون صاحب فصول شیخ محمد حسین بکربلا وارد شد نماز جماعت در پشت بام کفش کن مرقد مطهر او میکرد اولاً هر چه طالب آن شد که شریف العلماء بدیدن او آید ممکن نه شد زیرا که آن جناب بدیدن و بازدید کسی نمیرفت پس صاحب فصول بدیدن او رفت پس عیال شریف العلماء از او سؤال نمود که شما نماز جماعت نه میخوانید و ما طالب نماز جماعت میباشیم

## احوال شیخ محمد حسین صاحب فصول

و در این ایام شیخ محمد حسین اصفهانی آمده است و نماز جماعت می خواند آیا باو اقتدا کنیم یا نه شریف العلماء فرمود که بروید بخانهٔ او و بعیال او بگو که از او سؤال کند که شما مجتهد هستید یا نه اگر گفت که من مجتهد نیستم باو اقتدا کنید و اگر بگوید که من مجتهد هستم پس باو اقتدا نه کنید عیال شریف العلماء بخانهٔ شیخ رفته و شرح آن حال با عیال شیخ نمود و عیال شیخ از شیخ اینمعنی سؤال نمود او در جواب گفت که من مجتهد بلکه اعلم میباشم عیال شریف العلماء بخانه مراجعت نمود بشریف العلماء بیان این مطلب نمود شریف العلماء فرمود که باو اقتدا نه کنید ظاهراً اینکه شریف العلماء اعتقاد باجتهاد شیخ محمد حسین نداشت لیکن شیخ محمد حسین از صاحبان فن اصول و جامع بوده و فصول خود را در سر مسکینه و نجف و قمی در قوانین ایرادات بسیار دارد و این نقیر دفع و رفع بسیاری از آن ایرادات نموده ام و موسوم کتاب به از یکی از تلامذه شریف العلماء شنیدم که حاجی ملا اسد الله بروجردی که از شاگردان آقا سید محمد بوده در عتبات عالیات شبی مهمان بود و شریف العلماء نیز در آنجا حضور داشت و زمان

حیوة مرحوم آقا سید علی بود و استادم آقا سید ابراهیم در همان زمان در نزد شریف العلماء تلمذ مینمود
در آن شب همراه استادش شریف العلماء در آن محضر حاضر پس حاجی ملا اسد الله از شریف العلما
سؤالی کرد که اشکالی بود در مسئلهٔ اصولیه شریف العلماء رو بآقا سید ابراهیم آورد که جواب این اشکال را
من با تو بیان کردم اکنون برای ایشان تقریر کن استاد خواست که تقریر کند حاجی ملا اسد الله
متغیر شده که شما خود عجز از جواب آن دارید حواله بشاگرد خود می نمائید پس مکالمهٔ فیما بین اتفاق
افتاده و حاجی ملا اسد الله عصا برای شریف العلما کشید شریف العلماء سکوت نمود بعد از چندی
که ریاست عامه و تدریس عتبات عالیات بشریف العلماء انحصار یافت در آن زمان حاجی ملا
اسد الله باز بزیارت ارض اقدس مشرف شد و از جملهٔ تلامذهٔ شریف العلماء اخوند ملا اسمعیل یزدی
بود باتفاق در اواخر حال بر استادش شریف العلماء ترجیح داشتند جز اینکه استادش کارکرده تر
بود و استاد بود و ملا اسمعیل چند دفعه مبتلی بآزار صرع شد و شریف العلماء از بغداد طبیب آورده
مخارج گزاف کرده و اورا معالجه کرده و بعد از شریف العلماء اخوند ملا اسمعیل بجایش نشست و
هشت نه ماه تدریس کرد از آن پس وفات یافت پس سید استاد بجای شریف العلما نشست و
در آن عهد دو ملا اسمعیل وحید عصر بودند یکی ملا اسمعیل واحد العین اصفهانی که از شاگردان اخوند ملا علی
نوری بوده در حکمت مسلم عصر و اورا بر شوارق حواشی ست و دیگری ملا اسمعیل یزدی بسیار مبتلا
بفقر و فاقه بود و در حجرهٔ او جز قلمدانی و ورقی از کاغذ چیزی دیگر نبود و اسباب و کتب را فاقد پس
شریف العلماء مراسله جاتی باهالی ایران در خصوص احترام ایشان و اعانت در رعایت او نوشته اخوند
ملا اسمعیل تا بیزد رفته مراجعت میکرد چون از کرمانشاهان گذشت در کاروانسرائی در ایوان حجره منزل
کرده از قضایای اتفاقیه حاجی ملا اسد الله نیز بعتبات می آمد او هم با اصحابش در آن کاروانسرا منزل
گرفت پس دید که اخوندی در ایوانی تنها نشسته حاجی گردش میکرد پس بنزد اخوند رفت و نشست
احوالش استفسار نمود اخوند گفت که از ارباب تحصیل و طالب علم میباشم پس حاجی مسئله از او سؤال
کرد اخوند گفت که بمذهب استاد بگویم یا بمذهب خودم حاجی گفت که استاد تو کیست گفت شریف العلما
حاجی گفت هر دو مذهب را بیان کن پس اخوند اول مذهب شریف العلماء را بیان کرد با دلیل و ردش
پس مختار خود را با دلیل در نهایت احکام و غایت اتقان بیان کرد حاجی ملا اسد الله را پسند افتاد
و از تبحر او در تحیر و تعجب شد و اورا بمنزل خود آورد و باتفاق هم وارد کربلا شدند پس حاجی مزبور توقع
دیدن از شریف العلماء نمود و آن تمنا در معرض اجابت پذیرا نیامد زیرا که واجب شریف العلماء بر دیدن ننمود پس

پس حاجی ملا اسدالله خود بدیدن شریف العلما رفت حاکی این حکایت که یکی از تلامذه شریف العلما بود و بلا واسطه برایم نقل نمود
که من در آن مجلس بودم که حاجی مزبور وارد و شریف العلما نظر بعادت خود که بالنسبه بهمه علماء داشت فی الجمله تواضع و تعارف
نمود نه برای این بود که بر حاجی تبختر و تکبر و یا جزای عصا کشیدن حاجی در ازمنه سابقه نموده باشد بلکه او را بالنسبه بهمه مشایخ و علما
همین طریقه بوده پس در اینوقت دو نفر عرب بمرافعه خدمت شریف العلما آمدند و شریف العلما حکم بقسم نمود و ما به النزاع مبلغ ده تومانی
بود و آن عرب قسم خورد از آن پس یکی از اصحاب حاجی ملا اسدالله باشاره او مسئله از شریف العلما سوال نمود شریف العلما جواب
فرمود دیگر کسی سخنی نگفت بعد از ساعتی حاجی مزبور از مجلس برخاست و رفت حاکی گوید من نیز از عقب او رفتم چون بخانه
رسید حاجی مزبور رو باصحاب خود نمود و گفت آن کسی را که در اثناء طریق دیدیم اوستادست و شریف العلما شاگرد حاکی گوید که من از
همانجا مراجعت نمودم و نقل قول حاجی مزبور را بشریف العلما معروض داشتم شریف العلما گفت که ملا اسمعیل از شاگردان من است
و هر چه دارد از من است ولیکن ایشان از من سؤالی کردند من هم بمقتضای مقام جوابی گفتم اگر سخنی داشتند میبایست بیان
کنند تا من تحقیق و تدقیق نمایم

## شیخ محمد تقی

تج شیخ محمد تقی بن محمد رحیم اصفهانی از صاحبان علم اصول و از تلامذه شیخ جعفر و بحر العلوم است و او را حاشیه بر معالم است که
فی الحقیقه تحقیقات و تدقیقات را شامل و استقصاء ادله و اقوال را کافل و در مباحث الفاظ گوی سبق از میدان همگنان
ربوده و تمام اصول را ننوشته و مؤلف کتاب بر آن کتاب حواشی نوشته ام و بسیاری از ایرادات او را بر صاحب قوانین در
تعلیقه مؤلف بر قوانین رد نموده ام و بسیار محتاط بود و دختر مرحوم شیخ جعفر عیال او بود و دختران شیخ جعفر نجفی در خدمت حجة الاسلام
حاجی سید محمد باقر مطلقه بودند و شیخ محمد تقی در مجلس درس شیخ احمد در اصفهان حاضر میشد و حجة الاسلام با او میلی نداشت و احکام
او را امضا میکرد و صاحب فصول شیخ محمد حسین برادر او بود و شیخ محمد تقی میگفت که تقریراتی که بر بالای طاقهای اطاق انداخته
بودم شیخ محمد حسین فصول آنها را جمع و ترتیب داده و فصول اسم گذاشته زمانی مرحوم فتحعلیشاه بدیدن او آمد گفت ای شیخ المتقین
صبیه جناب شیخ شما آزار و بر شما مسلطه هست اما اندوهگین مباش که سلطان هم از جماعت نسوان باین دردها مبتلی است —

## در مشایخ حاجی ابراهیم

تد حاجی محمد ابراهیم بن محمد حسن کرباسی از جهابذه حذقه مهرهٔ فقهاء و مستندی از اساتید علما و رئیس جماعت فضلاء و
مسلّم کل بود و نود و پنج سال عمر نمود در هزار و دویست و شصت و دو بعالم البقاء رحلت نمود و این فقیر چندی بمجلس درس او حاضر شدم و از شاگردان
مؤسس بهبهانی و بحر العلوم و آقا سید علی و شیخ جعفر و میرزا ابوالقاسم قمی است و از او شفاها شنیدم که من درس آقا محمد باقر بهبهانی را
ادراک نموده ام و در مجلد ثانی از اشارات الاصول نوشته است که من زمان بسیاری خدمت آقا محمد باقر بهبهانی و آقا سید مهدی بحر
العلوم تلمذ نمودم لیکن از این دو بزرگوار اجازه مطالبه ننمودم و اگر از ایشان اجازه میخواستم بمن اجازه میدادند لیکن از ایشان
اجازه نخواستم و اجازه اش از آقا سید علی و شیخ جعفر و میرزای قمی و شیخ احمد احسائی بوده تالیفات او اشارات الاصول

در دو مجلد که عبارت آن کتاب با فصاحت و بلاغت و سلاست و جزالت ست و چون افهام ابناء زمان در فهمیدن عبارت کم
فاضلانه قصور دارد لهذا آن کتاب مرغوب در نزد افهام طلاب نگردیده با اینکه خالی از بسیاری از دقایق افکار ابکار نیست روزی
پس از انطباع مجلد اول آن کتاب وزیر چند جلد از جلد اول اشارات را بمحضر درس استاد آوردند که بعد از انجام درس بطلاب
بفروشند پس مرحوم آقا سید ابراهیم آمد و بر منبر بالا شد و نگاهی باطراف کرد و گفت این چه کتاب ست معروض داشتند که کتاب
حاجی ست استاد فرمود که من آنرا تا بحال ندیده ام یکجلد را بمن دهید که ببینم پس یک مجلد بدست استاد دادند پس نیم صفحه را
مطالعه فرمود پس از آن پرسید که قیمت آن چیست گفتند که جلدی پنجهزار دینار ست استاد فرمود که کتاب حاجی قیمت ندارد
و این کلام دو معنی دارد یکی اینکه قابل قیمت نیست دیگری اینکه از علو شان قیمت ندارد بلکه باید هدیه داد و مراد استاد همان دوم بود
نه معنی اول لیکن چون این کلام ابهام داشت بعضی از طلاب بخندیدند ولیکن آن اخلاقیکه استاد داشت با آن ورع و تقوی
مقصودش تعظیم حاجی و معنی دوم بود و جناب حاجی از زهاد روزگار بود و عابد و با ورع لیکن سوء خلق طبیعی داشت و شب قدر را
ادراک کرد با عبادت زیرا که مدت یکسال شب تا صبح بعبادت ملک علام قیام نموده و معلوم ست که شب قدر از شبهای سال
قطعاً بیرون نیست و هرگز مرافعه نکرد و من خود بر بالای منبر از او شنیدم که میگفت این مدت مرافعه نکردم و میخواستم رساله هم ننویسم
لیکن میرزای قمی حکم کرد که رساله برای فتاوی نوشته باش من در جواب گفتم که استخوانهایم طاقت آتش جهنم ندارد پس باصرار
او رساله نوشتم و اگر از خارج از او فتوای میپرسیدند میگفت که نمیدانم برساله رجوع کنید و در عبادت نهایت خضوع و خشوع و
حضور قلب داشت و اگر فقیری از او چیزی میخواست شاهد میخواست و آن شهود را قسم میداد و آن فقیر را هم قسم میداد که من
فقیرم و باز قسم دیگر میداد که این تنخواهی که بتو میدهم اسراف نکنی و باعتدال خرج کنی اما آن پس خرج یکماه را باو میداد گویند که یکی
خدمت ایشان برای مهمی شهادت داد آنجناب پرسید که پیشه تو چیست گفت من غسال میباشم پس شرایط غسل را از او سؤال کرد
آن مرد بیان کرد پس از آن گفت که زمان دفن چیزی در زیر گوشش میگوئیم حاجی فرمود که آن چیست گفت میگوئیم خوشا بسعادت تو
که وفات کردی و برای ادای شهادت خدمت حاجی کرباسی نرفتی و از قضایای اتفاقیه اینکه آقا سید رضی مازندرانی از حکما
و از تلامذه آخوند ملا علی نوری ره بود و یکی از اساتید معقول این فقیر مؤلف کتاب ست و از زبان آقا سید رضی بحاجی رسانیدند که
که او گفته است که ملاها دین ندارند حاجی سید را طلب کرد و فرمود که من از عدول شنیده ام که تو گفته که ملاها دین ندارند و
یکی از ملاها منم و از اینجا معلوم می شود که دین تو ورای دین من ست و دین من ورای دین تو و من مامورم که هرکه را ورای
دین من باشد بقتل بیاورم پس سید بالبدیهه عرض کرد که مرا جنون ادواری ست و آن کلام را در حالت جنون گفته ام
و فلان طبیب که از اخلاص کیشان سید بود دوا و هم مطلع بر جنون من ست و اهل خبره ست و این ایام قرار شده که مرا معالجه
کند و آن طبیب از معاریف اطباء اصفهان بود حاجی او را خواست به همین مضمون شهادت داد پس حاجی از قتل او
درگذشت لیکن از وظائف او منع فرمود پس سید مدت یک سال یا زیاده در نجف آباد که یکی از قرای اصفهان بود منزل کرد تا

اینکه حاجی محمد باقر حجة الاسلام در نزد حاجی توسط کرد تا بار دیگر حاجی اذن داد که باصفهان بیاید و در وقتی از اوقات حاکم اصفهان با حاجی کم اخلاصی کرد حاجی دعا کرد و باندک زمانی آن حاکم معزول و منکوب و مخذول گردید پس جناب حاجی رقعه بامام نوشت و این بیت را در آن درج نمود دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند - و از جمله تالیفات آن جناب کتاب منهاج ست که در فقه است و سه مجلد ست و بر فروع بی اندازه اشتمال دارد و جامع بین السطح والاستدلال ست و من از آنجناب شنیدم که میفرمود در بالای منبر اینکه من سی سال کتاب اشارات را تالیف نمودم و در مجلس درس او هشتاد نفر می‌نشستند و او در بالای کرسی می‌نشست و تدریس میکرد و در وقتی از اوقات یکی از همسایگانش بلهو و لعب و ساز و دف اشتغال می‌داشتند پس حاجی ملازمی از خود نزد او فرستاد که این عمل را ترک کن آن شقی در جواب گفت که بآقای خود بگو که شغل نجاریه من بکار او آن شخص همین مضمون را بآقای خود عرضه داشت پس وقت ظهر حاجی بمسجد رفت بعد از نماز موعظه فرمود و بعد از موعظه دعا کرد و عرض کرد خداوندا من که صنعت نجاری نمیدانم که شغل نجاریه او بکار آیم تو از خزانه غیب شغل نجاریه او بکار فوراً سینه آن شخص ورم کرد و بسیار بزرگ شد و در همان شب جان بمالکان دوزخ سپرد - وقتی فتحعلیشاه بدیدن حاجی آمد پس نقل در میان خوان و در میان مجلس گذاشتند ناگاه پرستوک در میان آن فضله انداخت پادشاه گفت فضله مرغ نقل مجلس شد حاجی گفت چون هوائی ست مال دیوان ست و من از حاجی شنیدم در بالای منبر که میفرمود که اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مدینه میبود و اهل اصفهان از آنحضرت قاضی میخواستند هر آئینه آقا سید محمد باقر را به قضاوت نصب میکرد و حاجی در اشارات اجازات خود را بدین نحو در اواخر حجیت اخبار ذکر نموده تکملة قد اجازنی جماعة من الفضلاء المتبحرين والمشايخ المتورعين الذين يبخل الزمان بامثالهم مكاتبة فمنهم الفاضل العالم العامل الكامل الامام المحقق المدقق القمقام المنزه عن الشين المبرى من المين فخر المفاخر والمعالي ميرزا ابو القاسم القمي فاجازني ان اروي عنه كلما يصح له اجازته ويحق عليه روايته من الزبر الدينية والكتب الاسلامية من الاحاديث والادعية والكتب الفقهية والكلامية والعربية والاصولية سيما الصحيفة السجادية والكتب المشهورة من الكافي والفقيه والتهذيب والاستبصار كذا ما تضمنه الوسائل والبحار والوافي بطرقه فمنها ما عن شيخه واستاده بل استاد الكل خاتم المجتهدين وعلامة المتاخرين محيي شريعة سيد المرسلين في الفضل الباهر والمجد الزاخر مجدد المذاهب الاثنى عشر آقا محمد باقر البهبهاني عن والده مولانا محمد اكمل عن مولانا ميرزا محمد الشيرواني والشيخ جعفر القاضي والمولى محمد شفيع الاسترآبادي بل العلامة المجلسي جمال الملة والدين الخوانساري عن مشايخهم المشهورين ومنها ما عن شيخه السيد حسين بن السيد ابي القاسم عن شيخه محمد صادق بن العالم الرباني مولانا محمد بن عبد الفتاح التنكابني الشهير بسراب عن شيخه استاد العلماء المحققين محمد باقر بن المولى محمد مؤمن السبزواري عن شيخه الغني عن التوصيف شيخ الاسلام والمسلمين بهاء الملة والدين عن مشايخه العظام وكذا عن المولى محمد صادق عن الفاضل المجلسي عن والده عن شيخنا البهائي ومنها ما عن شيخه الاعلم الافضل المحدث الفقيه المتبحر الشيخ محمد مهدي الفتوني النجفي عن شيخه ابي الحسن الشريف العاملي النجفي عن شيخه الاعظم العلامة

المجلسي ومنها ما عن شيخنا الاجل الاكرم الحائز الفنون الفضائل آقا محمد باقر بن محمد باقر الهزارجريبي وكتابه ولا يستنفع منه عن عدة
من مشايخه منهم الشيخ المدقق الحاج شيخ محمد بن الحاج محمد زمان الاصفهاني والشيخ الجليل الميرزا ابراهيم القاضي ومنهم عنه
السيد السند الامير محمد حسين بن الامير محمد صالح الحسيني والشيخ الفقيه الحاج محمد طاهر بن مقصود علي اصفهاني والشيخ الفاضل
مولانا محمد قاسم بن محمد رضا الهزارجريبي عن العلامة المجلسي ومنهم شيخنا الاعظم واستاذنا الاكرم الامام الهمام والبحر القمقام
البحر الاذخر الشيخ جعفر النجفي مسكنا ومدفنا فقد اجازني ان اروي عنه عن شيخه واستاده الآقا محمد باقر المتقدم ذكره عن مشايخه
وعن شيخه ايضا واستاده وحيد العصر فريد الدهر تاج الفخر ناموس الدهر حبر الماهر ذوي الفهم الباهر السيد محمد مهدي الطباطبائي
وقد ادركتهما وتلمذتهما ولاسيما ثانيهما صار برهة من الزمان والظاهر انهما ما كان لم يجيزاني ان استجزتهما ولكني ما استجزتهما عن
مشايخه الآقا المتقدم ذكره والشيخ الفتوني والشيخ يوسف البحراني عن من سبقهم من المشايخ الاعلام حتى تتصل السلسلة بالائمة
الصادقين من الاخبار المسطورة في الكتب الاربعة وكذا ما تضمنته الوسائل والبحار ومنهم استاذنا الاقدم وشيخنا الاقدم العالم
الافخم العامل الفاضل الكامل المحقق المدقق الحسيب النسيب الاديب الاريب السيد الاجل والبحر الاكمل ذو النفس
القدسية والسجية الملكية الامير السيد علي روح الله روحه وكثر من عنده فتوحه فقد اجازني ان اروي ما سمعته منه و
حقيقته من تاليفاته وتصنيفاته ورسائله وما اخذت منه شفاها بشرط مراعات الاحتياط في النقل والقول والعمل
وشيخه الآقا المتقدم ذكره ومنهم الفاضل الوحيد الجامع بين المعقول والمنقول الزاهد الورع موضح الحقيقة والطريقة بل
مجيبها في الحقيقة الشيخ احمد بن زين الدين الاحسائي فقد اجازني ان اروي عنه جميع مقرراته ومسموعاته وما صح
له روايته بجميع انحاء التحمل عن مشايخه الافاضل واساتيده الاماثل من ساير ما صنف في العلوم الالهية والاصولية والفقهية
والشرعية والعربية والحكمية والعلوم الالهية لساير العلوم وغيرها من التفسير والسير والتواريخ بل ما هو منسوخ او معقول
من المعقول والمنقول في الفروع والاصول وجميع ما هو مسطور من منظوم ومنثور بالاسانيد المتصلة الى مصنفيها ومؤلفيها
من الخاصة والعامة سيما الكتب الاربعة القديمة والثلثة الجديدة وما جرى به قلمه وحرره كله من مقدمات رسايل وحواشي
واجوبة مسائل وخطب ودلائل وساير ما وصل اليه من العلوم من باب ومكتوم بطريق متصلة بارباب ما الف في ساير العلوم
منها ما رواه عن الفضلاء المتقدم ذكرهم وهم السيد محمد مهدي والشيخ جعفر والامير السيد علي ومنهم الشيخ احمد بن عصفور البحراني
والامير محمد مهدي الشهرستاني والشيخ احمد بن الشيخ حسن بن علي بن خلف بن ابراهيم بن منيف الدستاني البحراني
والشيخ محمد بن شيخ حسين بن احمد بن عبد الجبار القطيفي عن مشايخهم فذكر الاول من تقدم وزاد له آخر فقال وعن شيخه
بالاجازة السيد العالم العامل الامير السيد حسين عن ابيه السيد ابراهيم القزويني والثاني منه الآقا المتقدم ذكره
عن شيخه السيد محمد مهدي الطباطبائي عن مشايخه الماضين والثالث منه خاله الآقا سابق الذكر عن والده عن
مشايخه المتقدم ذكرهم عن الشيخ محمد تقي المجلسي عن البهائي عن والده عن الشهيد الثاني واما الشيخ احمد فعن شيخه وعمه

الشیخ یوسف بن احمد البحرانی والشیخ عبد العلی بن احمد البحرانی وعن ابیه الشیخ احمد البحرانی بحق روایاتهم وطرقهم الی مشایخهم الشیخ حسین بن الشیخ محمد بن جعفر البحرانی وعن مشایخهم الشیخ احمد بن عبد الله بن حسن بجمیع کتبهم ومقرراتهم واما الامیر محمد مهدی فقال له طرق منها ما رواه عن الشیخ یوسف واما الشیخ فعن الشیخ یوسف المذکور وعن ابیه عن الشیخ عبد الله علی البلادی وعن شیخه الشیخ سلیمان بن عبد الله الماحوزی وعن الشیخ عبد علی بن الشیخ احمد قرائة واجازة عن الشیخ حسین الماحوزی وعنه اجازة بغیر واسطة وبواسطة بجمیع کتبهم وحق روایاتهم عن الشیخ سلیمان واما الشیخ محمد فعن ابیه عن الشیخ عبد علی السابق ذکره والشیخ حسین بن الشیخ محمد بن جعفر الماحوزی والشیخ ناصر بن محمد الجارودی بحق روایاتهم عن الشیخ سلیمان المتقدم ذکره وعن الشیخ یحیی بن محمد بن عبد العلی القطیفی عن الشیخ حسین المتقدم ذکره عن الشیخ سلیمان السابق ذکرهما ومنهم الشیخ عبد علی بن محمد بن عبد الله بن حسین البحرانی فقد اجاز ان اروی له کلما جاز له روایته وکلما اجاز مشایخه واساتیده وهم جمة الا انی اقتصر من ذلک علی اعلاهم طریقاً واشهرهم فی مرتبة العلم والفضل تحقیقاً وتدقیقاً وجعل منهم الشیخ یحیی بن الشیخ محمد العوالی عن شیخه الشیخ حسین بن محمد الماحوزی عن الشیخ سلیمان بن عبد الله الماحوزی البحرانی والشیخ عبد علی بن الشیخ احمد بن ابراهیم عن الشیخ عبد الله بن علی عن الشیخ سلیمان المتقدم ذکره وعن ابیه الشیخ احمد بن ابراهیم بلا واسطه ومنهم الشیخ محمد بن الشیخ احمد بن ابراهیم الشهیر بابن عصفور عن الشیخ علی عن ابیه الشیخ عبد الله اخی الشیخ سلیمان المذکور لابیه ومنهم الشیخ حسین بن الشیخ محمد بن الشیخ احمد المذکور سابقاً عن عمیه الشیخ عبد علی والشیخ یوسف وقد سبق طرقهما ومنهم السید محمد مهدی المذکور سابقاً بطرقه المتقدمة الا انه اقتصر من طریق الشیخ یوسف البحرانی باعلاه وهو ما رواه عن المولی محمد رفیع المجاور بالمشهد الرضوی حیاً ومیتاً عن شیخه العلامة المجلسی عن ابیه عن الشیخ البهائی عن ابیه عن الشهید الثالث وقد اقتصرنا من الطرق الی ما انتهت الی اللؤلؤة وغیرها وان وفقنی الله تعالی اکتب اجازة مفصلة ان شاء الله سبحانه انتهت کلام الاشارات۔

## حاجی ملا علی کنی

بدر حاجی ملا علی کنی عالم نحریر فقیه بے نظیر ومسلم فقهاء طهران واز معمرین علماء این زمان ودر امر معروف یگانهٔ دوران ودر ثروت برتر از ارباب دول واعیان رساله در درایه تالیف کرده ودر فقه نیز صاحب تالیف واورا با مولف کتاب محبت والطاف زیاد است واز تلامذهٔ آقا سید ابراهیم وشیخ محمد حسن صاحب جواهر وساکن دار الخلافه طهران است سلمه الله تعالی من الآفات والبلیة۔

## آقا سید محمد صادق طباطبائی

آقا سید محمد صادق طباطبائی از سادات طباطبا واز قبیلهٔ مرحوم بحر العلوم ومحیی آداب ورسوم وافاقه اش بالنسبه بفرق ناس علی سبیل العموم وسلمان عصر وفرید دهر واز تلامذهٔ صاحب فصول واز صاحبان علم فقه و

اصول و سرآمد فحول و در امر معروف متصلب و مرافعات او در نهایت استحکام و وقت و ساکن طهران و او را با مؤلف کتاب محبت بی اندازه بلکه قاطبهٔ علما از افاضات او بهره مند و از نفوس قدسیه است سلمه الله تعالی عن الفتن۔

## آقا سید اسد الله

آقا سید اسد الله بن آقا سید محمد باقر حجة الاسلام افتخار اماثل و اشباه عالم اواه در اخلاق و تفاوت و نفاوت و زهادت و عبادت و فقاهت او حد اهل عصر ست و از تلامذهٔ آقا سید ابراهیم و شیخ محمد حسن و شیخ مرتضی ست و او را با مؤلف کتاب صداقت و مواده است و چندی قبل انگشتری عقیق برایم فرستاده و بخط مبارک نوشته که این انگشتر را بدست کرده در زمانی که دست بدعا بر میدارید مرا یاد آوری نمائید و عادت موروثه از اسلاف اشراف و آباء و اجدادش مرا یاد آوری نمائید اینکه هر شب از نصف شب تا صبح در امکنهٔ خالیه فارغه بدعا و مناجات و گریه و عبادت اشتغال دارد و بکا از خوف حضرت قهار مانندی برای او نیست و ساکن اصفهان ست سلمه الله تعالی عن غرازات النشاتین۔

## حاجی محمد اشرفی

حاجی ملا محمد بن محمد مهدی اشرفی ساکن بارفروش عالم بی نظیر و فقیه بلا بدیل و از مشاهیر علماء ابرار و اتقیاء اخیار و او را با من مودت و محبت بی اندازه است و صاحب کرامات ست و طریقه اش اینکه از نصف شب تا صبح مشغول بعبادت و تضرع و زاری و بیقراری و مناجات با حضرت باری و گریه از خوف حضرت قهاری و آنقدر بر سر و سینه میزد که چون صبح شود مانند شخص ناقه در غایت نقاهت و بیخودی میشود که هر کاو را ببیند پندارد که تازه از مرض برخاسته و از کراماتش یکی آن چیزی ست که خود در سالی بخراسان میرفتم در خانهٔ او که بعنوان بازدید رفته بودم حکایت کرد که زمانی حاکمی در بارفروش که ظلم و تعدی بسیار میکرد پس من یک وزری بعد از نماز ظهر دست بدرگاه خداوند تعالی شانه بلند کردم و عرض کردم که بارالها اگر من در شریعت تو خدمتی کرده ام و مرا در نزد تو احترامی ست پس من این حاکم را عزل کردم تو هم او را عزل کن پس چند روزی گذشت که خبر عزل حاکم رسید و او معزول شد۔ کرامت دیگر اینکه در سفر خراسان در بارفروش حاجی اشرفی بدیدن مؤلف کتاب آمد بعد از طی مراسم متعارفه از من سؤال کرد که شما قبل از این بزیارت خراسان و با بارفروش آمده اید گفتم نه و این دفعه دفعهٔ اولی ست گفت از این سؤال مرا مقصودی بود و آن این ست که من بزیارت عتبات عالیات مشرف شدم و در نجف اشرف شخصی همدانی بود که معروف بآن بود که از ارباب باطن ست پس من با او در مقام مواده و مراوده بر آمدم تا اینکه با یکدیگر بسفر سامرا مشرف شدیم و با هم هم کجاوه شدیم و در بین راه با هم صحبت میداشتیم وقتی از او سؤال کردم که رجال الغیب که معتبر با وتاد و اقطاب میباشند آیا وجود دارند یا نه گفت بلی وجود دارند گفتم که ایشان را میتوان دید یا نه گفت بلی گاهی مرئی میشوند گفتم هیچ میدانی که من در این مدت یکی از ایشان را دیده ام یا نه گفت بلی یکدفعه دیدی گفتم در چه مکان و چه زمان بود گفت وقتی در بارفروش در خانهٔ ات نشسته بودی ناگاه در خانه کوبیده شد و تو خود بیرون رفتی و دیدی کسی با من

باین شکل را دیدی پس آن اسبی داشت و پیاده شده بود باین قامت و صورت و محاسن پس از تسلیم و طی
تعارفات رسمیه آن شخص از تو سوال نمود که مشرب تو در عمل باخبار صادره از ائمهٔ اطهار بچه نهج ست تو در جواب طریقه
خاصی داشتی اجمالاً برای آن مرد بیان کردی پس آن شخص گفت که این طریقه بد نیست پس بر اسب خود سوار شد و رفت
و او یکی از ابدال بود حاجی اشرفی گفت که پس از تقریر آن مرتاض این حکایت مرا بخاطر آمد از شمایل و شکل آن شخص و زمان
و مکان و کیفیت سوال و جواب پس حاجی بمؤلف کتاب گفت که من شما را سابقاً ندیده بودم اکنون که دیدم شمایل
و صورت و قامت و محاسن شما بعینه مانند آن شخص بود لهذا سوال کردم که شما سابقاً باین بلد آمدید یا نه خواستم که
رفع شبهه ام شده باشد الحاصل حاجی اشرفی از تلامذهٔ سعید العلماء و چندان درس نخوانده بلکه از کثرت زهد و عبادت
و تضرع باین مرتبه رسید

## شیخ زین العابدین

یط شیخ زین العابدین ساکن بارفروش اکنون ساکن کربلاء و از مسلمین علماء و از تلامذهٔ استاد آقا سید ابراهیم و با نهایت زهد و
تقوی و با این فقیر مولف کتاب نهایت محبت و مصادقت و رفاقت دارد ـ

## آقا سید حسین ترک

ك آقا سید حسین ترک از تلامذهٔ آقا سید ابراهیم و شیخ مرتضی ست و از صاحبان علم اصول و شهیر بلاد اسلام و مقتدای انام است
و با مؤلف کتاب نهایت موانست و رفاقت دارد ـ

## آقا سید محمد مهدی بن آقا سید علی

کا آقا سید محمد مهدی بن آقا سید علی در علم اصول سرآمد فحول و در جدل از مهرهٔ زمان و در زهد سلمان دوران و از کسی هدایا قبول نمیفرمود
و در حذاقت او در اصول همین قدر کافی که مؤسس ثانی فاضل مشید ماخوذ و مبانی شریف العلماء او را مسلم داشت و علی الدوام
در مقام مدح و تعریف و توصیف آن بزرگوار بود و سابقاً گذشت که شاهزاده ضیاء السلطنه طالب مناکحت و مزاوجت
او گردید آنجناب قبول نفرمود و تلمذ او در خدمت پدرش آقا سید علی صاحب ریاض شد و در زمان والدش بامر والدش بتدریس
اشتغال داشته و تلامذهٔ والدش بمجلس درس او حاضر میشدند و تقریباً مقدار دویست نفر از محصلین می نشستند و در استدلال
و نقض و ابرام و جدل مسلط و مسلم کل و مجتهد صرف بود و بصیر و کامل و کمان جزیره در حق او میرفت و مشغول محاکمه و فتوی
نشد با اینکه برای او قبول عامه بود و تنخواهیکه از هند برای قاطنین و ساکنین کربلاء میفرستادند هر چند سعی نمودند که بدستیاری
و اهتمام او این عمل انجام گردد قبول نکرد و تصرف در عمل منکر و در امر معروف شدید التعصب بود و بشهادت شریف
العلماء و حاجی ملا جعفر استرآبادی که در محضر او با حاجی سید کاظم مناظره کردند حکم بر تکفیر شیخ احمد احسائی نمود و در آخر
حال برای اینکه یهود بشرایط ذمه عمل نمودند از عتبات بسمت اصفهان آمد مرحوم حجت الاسلام نهایت اعزاز و احترام
آن بزرگوار را مرعی داشته پس حجت الاسلام خواهش آنداشت که باتفاق او بطهران رفته و این امر را انجام دهند

آقا سید محمد باقر قبول ننمود بلکه او را از این حرکت منع نمود آنجناب را خوش آیند نشد و در شب از اصفهان بی اطلاع مردمان حرکت بسوی طهران کرد بعد از ورود حکم نمود که آب بر یهودان بستند محمد شاه حکم بر خلاف کرده پس پادشاه بدیدن جناب سید آمد سید از خانه بیرون نیامد و عذر خواست که من مریض میباشم پس از طهران بنحو طرح و قهر به شاهزاده عبد العظیم نزول اجلال فرمود و در آنجا مریض شد سلطان بعیادت او رفت باز بیرون نیامد و متعذر شد و در همانجا وفات یافت و اخوند ملا جعفر شیرازی که از تلامذهٔ شریف العلما و از زهاد عصر بود بتغسیل و تجهیز او پرداخت و فقیر مولف کتاب چندی در دار الخلافه بدرس اخوند ملا جعفر حاضر میشدم بسیار زاهد و بسیار فقیر و منزوی بود و چون مادامی که آقا سید مهدی در طهران بود علماء بلد هر شب وقت غذا بمجلس او حاضر میشدند و از خانه هر یک خوانی از غذا می آوردند قطع نظر از تدارک اعیان و تجار و اهل بلد و از آن قبیل از خانهٔ اخوند ملا جعفر نیز خوانی فقیرانه حاضر میساختند مرحوم آقا سید مهدی در خوان اخوند ملا جعفر از غذای او میل میفرمود و غذای احدی را نه میخورد و از کرامت اخوند ملا جعفر اینکه در حالت احتضار که بعضی از علماء نیز حضور داشتند بی اختیار اخوند ملا جعفر از بستر بیماری برپا خاست و بجانبی سلام و تعظیم کرد باز افتاد و از او وجه آن قیام و اکرام سؤال نمودند در جواب گفت که امام عصر روحی فداه و عجل فرجه و سهل الله مخرجه حاضر شدند پس بلا فاصله بجوار رحمت حق تعالی شانه شتافت۔

## آقا سید محمد بن آقا سید علی

آقا سید محمد بن آقا سید علی سید سند و مستند و مقتدای و عالم ممجد و فقیه امجد اعلم و اورع آن اوان و ریاست عامه فرقهٔ امامیه بعد از والد بزرگوار بدو انتها یافت و چنان قبول عامه آن بزرگوار را بود که در حوض مسجد شاه قزوین وضو ساخت اهالی آن شهر جمیع آب حوض را در طرفة العین برای تبرک و تیمن و استشفاء بردند بنحویکه یکسر آن حوض بی آب ماند و او بزرگتر از برادرش آقا سید مهدی بوده و این دو برادر مادر ایشان دختر مرحوم محمد باقر استاد و خال آقا سید علی بوده و در نزد والدش آقا سید علی تلمذ نموده و برخی هم در خدمت بحر العلوم تلمذ داشت و دختر بحر العلوم را بمزاوجت اختیار نموده بود و حاجی میرزا علی نقی که در این سنوات در عتبات قبول عامه داشت نواده و پسرزادهٔ آقا سید محمد است گویند که مرحوم آقا سید محمد وارد قم شد فاضل قمی صاحب قوانین بسیار معمر شده بود شبی آقا سید محمد و علماء دیگر را ضیافت کرد و با ایشان صحبت علمی داشت از آن پس گفت که غرض از احضار شما در این شب و مکالمه آن است که سن شیخوخت قوای مرا تحلیل برده ندانستم که ملکهٔ اجتهاد و جواز افتاء در من باقی مانده یا نه خواستم با شما قدری صحبت داشته باشم که شما ملاحظه کنید که آیا ملکهٔ استنباط در من باقی است یا نه مرحوم آقا سید محمد عرض کرد که اگر ملکهٔ مستنبطه این است که بالفعل شما دارید پس من و امثال مرا ملکهٔ مستنبطه نیست و باعث ترقی مرحوم حجة الاسلام میرزای قمی و آقا سید محمد شدند و لذا آقا سید محمد میپرسیدند که آقا سید محمد باقر مجتهد است یا نه آنجناب میفرمود که شان او اجل از آن است که من او را تصدیق نمایم بلکه از او سؤال کنید که سید مجتهد است

یانه و در میان مرحوم والد مؤلف کتاب و آقا سید محمد مخالطه و مراوده و مصادقه بود و مرحوم والد میفرمود که بعضی از اوقات خدمت سید میرسید و بعضی از فقرا می آمدند و از او مطالبه وجوه بر مینمودند و آنجناب دقت و احتیاط می فرمودند و من بحسب قوت بر او فایق بودم و دستهای او را بیکدست نگه میداشتم و از جیب او تنخواه بیرون می آوردم و بفقرا میدادم از آنجمله کتابی در اصفهان بکیرم آمد که میفروختند و در پشت آن وقف نوشته بود از آقا سید محمد سوال کردم جواب دادند که جائز ست که آنرا بخری و نوشته را اعتباری نیست و آن جلد پنجم از تفسیر منهج الصادقین ست که مجلد آخر آن کتاب ست و در پشت همان کتاب در پهلوی وقف مرحوم والد بخط خود این حکایت را نوشته و آن بزرگوار را تالیفات بسیارست جامع العبائر که در مبحث آن مبحث را از اکثر کتب فقهیه بعین عبارت نقل کرده برای اینکه کسی در سفر باشد آن کتاب اسباب کار باشد و سهل المؤنه باشد و محتاج بکتب دیگر نباشد و یک مجلد آن که مبحث غسل جنابت ست در نزد من ست و مبحث غسل زیاده از هفتاد کتاب را در آن نوشته است و کتاب مفاتیح الاصول در علم اصول که قریب بچهل هزار بیت ست یا بیشترست و جامع ادله و اقوال ست و کتاب مناهل در فقه که کتاب مرغوب مستحسنی ست و قریب بدویست هزار بیت یا بیشترست و جامع ادله و اقوال ست و کتاب مصابیح در فقه و کتاب اصلاح العمل در فقه که مقصود بر ذکر فتاوی و خلاف ست و کتاب اغلاط مشهوره را که در السنه شهرت دارد نوشته از آنجمله نوشته است که گیسوان داشتن حسنین که شهرت دارد و غلط ست زیرا که حسنین علیهم السلام گیسوان نداشتند و گیسوان مکروه ست و امام بری از فعل مکروه و مداومت بران مکروه ست چه در حالت صغر یا کبر با اینکه قنازع محل اتفاق ست که کراهت دارد و قنازع آن ست که موضعی از سر اموی‌ش را نتراشند و بر گزار کنند چنانکه در حدیث ست که طفلی را بخدمت پیغمبر آوردند که برای او دعا کند و آن طفل گیسوان با قنازع داشت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دعا نکرد و فرمود تا آنرا نتراشند دعا نمیکنم و بالجمله ادله بسیار بر آن اقامه نموده و از جملهٔ اغلاط مشهوره آنکه معروف ست که فخر المحققین پسر علامه حلی پدر بزرگوارش را بعد از وفات در خواب دید و از او سؤال نمود که با تو بعد از رحلت چه معامله نموده اند علامه در جواب فرمود لولا الالفین و زیارة الحسین لهلکتنی الفتاوی الفین اسم یکی از تالیفات علامه است در اثبات خلافت امیر المؤمنین بلافصل نوشته و در آن کتاب دو هزار دلیل ست بر این مطلب اقامه نموده و در هر شب جمعه علامه بکربلا میرفت و امام حسین ع را زیارت میکرد و معنی عبارت جواب آنست که اگر تالیفات کتاب الفین و زیارت امام حسین را نمی داشتم هر آئینه فتاوای من مرا هلاک میساخت مرحوم آقا سید محمد نوشته است که این حکایت کذب و مجعول ست زیرا که بحکم عقل قاطع در این ازمنه که زمان انسداد ست باید استنباط احکام را غالبا بظن کرده باشیم و علاجی در رای آن نداریم و معلوم ست که ظن گاهی خطاء و گاهی صواب ست پس فتاوای علامه چرا او را هلاک میکرد پس این حکایت اتفاق نیفتاده و از آنجمله میگویند که امام حسین ع در کربلاء در روز عاشورا مشغول بجهاد بود که

ناگاه هاتفی آواز داد که ای حسین اگر با این قوت و شوکت جنگ کنی پس کسی را نخواهی بر گزار کرد و بملاقات ما نخواهی نائل شد پس آنجناب شمشیر در غلاف کرد و از بالای اسب بزمین قرار گرفت و این غلط است که آن حضرت بقوهٔ بشریه جنگ میکرد و نظر بمضمون وجاهد الکفار که نص آیه است مأمور بود که تا مقدور و میسور است جنگ کند. مؤلف گوید که این فقیر در مجلد چهارم از کتاب مشکلات العلوم مبحثی برای اغلاط مشهوره قرار داده و اما در باب جنگ امام در روز عاشورا البته بقوهٔ بشریه بوده نه بامامت والا محض تعلق ارادهٔ آنجناب بر موت کفار ارواح آن اشرار از اختیار از آن قوالب بدار البوار فرار مینمودند اگر گوئی که چگونه متصور است که آن همه کشتار در آن کارزار از آن بزرگوار بقوهٔ بشریت باشد با اینکه گفته اند که زیاده از ده هزار نفر آن حضرت در آن غزوه برخاک هلاک انداخت هزار و نهصد و پنجاه نفر را بمبازرت بزمین انداخت و پانصد نفر را بیک حمله از آب فرات تا بخیمگاه بدرک فرستاد با اینکه از شدت عطش و مصائب احباب و اصحاب بی طاقت بود و اینگونه جنگ در اندک زمانی فوق طوق بشر است جواب گوئیم که شجاعت هر کس بحسب احوال اوست و نطفهٔ انبیا و اوصیاء و بنیه و صفات ایشان از هر جهت از سائر ناس ممتاز است و این استبعاد در بنیهٔ سائر مردمان است نه بالنسبه بامام چه همان قوة بشریهٔ امام بالاتر از قوهٔ باقی ناس است در هر صفت کمال پس از شجاعت آن بنیه و آن نطفه و ترکیب عنصری آن جثه استبعاد اینگونه امور نمیرود اگر گوئی که آنچه ذکر گردید تهور است نه شجاعت جواب گوئیم که بالنسبه بسائر مردم چنین است نه بالنسبه بامام و تفصیل این مطلب را بر وجه اتم در اکالیل کتاب دلائل المصائب ببسط تمام نوشته ام و غیر ذلک من المؤلفات چون آنجناب بی نهایت متتبع بود لهذا تالیفات مشحون باقوال و عبائر فقهاست اگرچه خود نیز تحقیقات بسیار دارد و آقا سید محمد شفیع بروجردی نوشته است که از آنجناب شنیدم که میفرمود اینکه مؤلفات من قریب به هفتصد هزار بیت است یا بیشتر مؤلف کتاب گوید که مولفات این فقیر زیاده از این مقادیر است بلکه زیادتر از دو کرور است و مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی که از تلامذهٔ آقا سید محمد بوده میفرمود که در میان متاخرین متاخرین کسی از استادم آقا سید محمد زیادتر تالیف نکرده و او در مدت شبانه روز شش تالیف داشته و از قراری که میگویند والدهٔ مرحوم آقا سید محمد که دختر آقا باقر بهبهانی ست عالمه بود بلکه فقیهه بود و میگویند اینکه مرحوم آقا سید علی در انجام مباحث حیض ریاض برای او صعوبت و عجزی پیدا شد که والدهٔ آقا سید محمد او را اعانت در تالیف آن مبحث از ریاض نموده و استبعادی ندارد چنانچه دو دختر شهید اول عالمه بودند و قدرت بر استنباط داشتند و شهید زنان را امر میکرد که بایشان اقتدا نمایند و مجازه هم بودند چنانکه مادر ابن ادریس و مادر سید رضی الدین بن طاوس دختران شیخ مسعود بن ورام بن ابی فراس مالکی اشتری بودند و مجازه بودند و نوادگان دختری شیخ طوسی بودند چنانکه همه بیاری خداوند گوشزد و در میان عامه زنان بسیار مجازه میباشند چنانکه شهید ثانی در شرح درایه اسامی آنها را نوشته است و چون حاجی

فسقه فجره غاویه باغیه هالکه ضاله مضله طایفه وهابیه خذلهم الله تعالی بکربلا ریختند و در آنجا قتل و غارت بی اندازه نمودند و صندوق مطهره شکستند و بر سر قبر مطهره ریختند و قبر مبارک آنجناب را شکافتند دیدکه آنحضرت علیه السلام جانم و عالم فدای جان پاک او با بدن پاره بر سر بوریائی نهاده بنا گاه هوا بهم خورده و باد شدیدی وزیدن گرفت پس وهابیه گریختند پس خدام آن مرقد مطهر قطعات صندوق را که صندل سفید بود بشکل تسبیح ساختند و در نزد اهل ایران آوردند از آنجمله چند عدد از آن بدست والد افتاده که چند دانه را من دارم امید که آنرا در میان کفنم گذارند که بدان سبب نجات از درکات یابم چه آن صندوق مطهر را انبیا علی نبینا و علیهم السلام مسح کردند و ائمه آنرا تقبیل نمودند و ملائکه پرهای خود را علی الدوام بر آن سودند مجملاً بعد از انجام کار وهابیه مرحوم آقا سید محمد باصفهان آمد و مدت سیزده سال در آن بلد ماند و تدریس میفرمودند بسیار خوش بیان و مطالب معتبره را بنحوی تقریر میفرمود که مبتدی و منتهی همه میفهمیدند و علمای آنجا بمحضر درس او حاضر میشدند از آنجمله اخوند ملا محمد علی نوری که در حکمت مشاء آگاه بود و کتب حکمت مشاء را درس میگفت او هم بدرس آقا سید محمد می آمد و بامر او کتابی در اصول مسمی بمنخبه نوشته و مجلد اول آن بخط والد ماجدم در نزد من هست ولیکن در آنجا اصلاً تصرف نکرده و اخوند ملا محمد علی بر کتاب شوارق بر هامش آن کتاب حواشی نافعه نوشته و بر شرح لمعه و مطول نیز حواشی مفیده بر هامش آنها نوشته و هر ده سالی یکدوره شرح لمعه درس میگفت و حواشی او دالّ بر فضلش است و خلی بفقاهت ندارد و والد ماجدم شرح لمعه را در نزد او قرائت کرده گویند که بسیار کم حافظه بود اگر عبارتی از هر کتاب بدست او میدادند بسیار مطالعه میکرد ولیکن پس از مطالعه بنهایت تحقیق آنرا بیان مینمود و مرحوم آقا سید محمد پس از فوت والدش بکربلا رفته و ریاست عامه مسلمین در بلاد اسلام باو منتهی شد و سلطان عصر مرحوم فتحعلیشاه را با او اخلاص بسیار بوده و در همه امور مطیع آن بزرگوار بود و بامر او سلطان جمع عساکر نموده و مهیای جهاد با سلطان روس شد و چون دولت روس بر بلاد مسلمانان استیلا یافته مانند دربند و قبه و گنجه و شیروان و غیر آنها از ولایت اطراف پس مسلمانان احوال خود را با آقا سید محمد عرضه داشتند که کفار بر بلاد ما غلبه نموده و ما را امر نمودند که اطفال ما را بسوی معلم ایشان بفرستیم تا رسوم دین ایشان را و شریعت و طریقت ایشان را تعلیم گیرند و بالنسبه بقرآن و مساجد و سایر شعایر اسلام بی احترامی مینمایند پس آنجناب بجهاد امر فرمودند و خود بنفسه با جمع کثیر از علماء و متدینین و طلاب بدان صوب رفته لیکن مسلمانان تقصیر کردند و مغلوب دویه شدند و آنجناب بقزوین معاودت فرمودند این مرحله ثانیه فتح لسان منافقین و رجوع ضعفه مسلمین از اعتقاد بجناب ایشان و قلت احترام سلطان گشت و آنجناب از حزن و اندوه چنانکه سجیه آبا و اجداد آنجناب بود مریض شد و در همان سفر وفات یافت جسد مطهر او را بکربلا نقل و در آنجا در قبه معروفه مدفون گردید رضی الله و حشره مع آبائه المعصومین و از والدش و بحر العلوم و شیخ جعفر اجازه داشته و از جمله فتاوای آنجناب اینکه در مغاذه و بیابان که

نیز مطلب جهت که کمیاب و الهی تیسیر بحق این بزرگان

هرچه بیابد و پیدا کند مال واحد است اگرچه صاحبش معلوم باشد و در سفر جهاد مرحوم آقا سید محمد را قلیان نقره بود در یکی از منازل فراموش کردند پس از پشت سر کسی آن قلیان را دید و شناخت که مال آقا میباشد آنرا گرفت و در اثناء طریق یا منزل خدمت آن بزرگوار برد آنجناب قبول نکرد و فرمود همین که تو او را یافتی مال توست و مال من نیست۔

## حاجی ملا احمد نراقی

حاجی ملا احمد بن محمد مهدی نراقی کاشانی از مشاهیر علمای خطهٔ ایران و معاریف و مشاهیر علمای بلاد اسلامیان و در تحقیق گوی سبق ربای میدان همگنان و در تدقیق سرآمد علمای اعیان ذکاوت او ضرب المثل دوران و حدت و فطانت او مسلم ابنای زمان و در طبع شعر عالی المکان چون والد ماجدش رحلت نمود تلامذهٔ والدش او را بجای او نشانیدند و او آن زمان چندان مایه و پایه در علم نداشته مطول و معالم را درس میگفت پس بعتبات رفته در نزد بحر العلوم و آقا سید علی و سائر تلامذهٔ آقا باقر تلمذ کرد و حاجی سید شفیع بروجردی از او حکایت کرده که من با والدم اخوند ملا مهدی به مجلس درس آقا باقر حاضر شدیم و اصلش از نراق و مسکنش در کاشان و کتب مؤلفهٔ او بسیار است کتاب مناهج الاصول در دو مجلد در علم اصول که کتابی در نهایت تنقیح و کتاب شرح تجرید الاصول والدش در شش مجلد و کتاب عین الاصول و کتاب مفتاح الاصول و کتاب معراج السعادت در علم اخلاق که اصل کتاب از پدرش میباشد و بخواهش سلطان عصر حاجی مزبور آن را فارسی نموده فی الحقیقه در علم اخلاق جامع و کامل است و کتاب سیف الامه در رد شهادت پادری نصرانی که شبهات در دین اسلام کرده و با یران آورده و پادری ملبس مبدل چند سال در خدمت اخوند ملا علی نوری تلمذ نموده و پس از آن شبهات کرده علماء متعرض جواب آن شده اند در میان اجوبه سه جواب نهایت باصواب و بادقت برآمد یکی کتاب حاجی ملا رضای همدانی که مسمی بمفتاح النبوه است و در آن میان عقل و کتب انبیاء سلف جمع نموده و دیگر کتاب اخوند ملا علی نوری که مسمی به حجة الاسلام است و در آن کتاب بقواعد عقلیه رفع شبهات و اثبات حقیت خاتم الانبیاء کرده و مدت ششماه درس را تعطیل کرده و شبهات پادری را عنوان کرده و آن کتاب با فصاحت و بلاغت و مسجع و مقفی و منشیانه نوشته است و بلا تشبیه در بلاغت لغت فرس مانند قرآن ست در لغت عرب العیاذ بالله من التشبیه و سوم کتاب حاجی ملا احمد نراقی که مسمی بسیف الامه است و حاجی ده نفر از علماء یهود را در نزد خود خواست و از کتابخانهٔ ملا موشهٔ یهودی کتب بسیار در لغت توریت و غیر آن جمع کرده و مدتی با یهود گفتگو داشته پس از این این کتاب را نوشته و فقرات کتب انبیاء سلف را به تفصیل نوشته و در قمع ادیان باطله هر سه کتاب بی نظیر باشند و کتاب عواید الایام در قواعد کلیه فقهیه و این فقیر را بر آن بر هوامش آن کتاب حواشی بسیار است و دقایق بسیار است و کتاب مثنوی مسمی بطاقدیس است و بجنگ مثنوی ملای روم رفته و فی الحقیقت خوب ساخته و کتاب مستند الشیعه که چند کتاب از فقه را

باستدلال نوشته و خوب هم نوشته و دقایق و تحقیقات بسیار فرموده و اصولی صرف بوده ولیکن نهایت خلاف
مشهور است بین الاصحاب را غالباً تقویت نموده مانند اینکه عصیر عنبی را قبل از ثلثان و بعد از غلیان پاک میداند
و وقت مغرب را میان استتاره قرص و ذهاب حمره مشرقیه میداند چنانکه مذهب ابوحنیفه است گویند که در زمانی
حاجی فرمود حاکم ظالمی را از کاشان بیرون کرد و مکرر این قضیه اتفاق افتاد و سلطان حاجی را از کاشان احضار
نمود و در مجلس با او تغیر نمود که شما در اوضاع سلطنت اخلال مینمائید و حاکم را اخراج مینمائید چون سلطان در شدت
تغیر بود که حاجی ملا احمد آستین دستها را بالا برد و هر دو دست ها را آسمان بلند کرد و چشمها را پر از اشک کرد و عرض کرد
بارخدایا این سلطان ظالم حاکمی ظالم بر مردم قرار داد و من رفع ستم نمودم و این ظالم بر من متغیر است چون حضرت
که تغیر کند فتحعلیشاه بی اختیار از جای برخاست و دستهای حاجی را گرفت و بزیر آورد و در مقام معذرت او برآمد
و او را از خود راضی ساخت و بخواهش او حاکمی را بکاشان معین کرد گویند که حاجی ملا احمد را فرزندی بود که علاقه تام
داشته و او مریض شد بنحویکه حاجی از او مایوس گردید و بی اختیار از خانه دیوانه وار بیرون آمد و در میان کوچه کاشان
راه میرفت ناگاه درویشی پیدا شده و بحاجی سلام کرد و عرض کرد چه پریشانی حاجی فرمود که فرزندم مریض است
و از او مایوس گشته ام درویش گفت اینکه سهل مطلبی است پس عصای تیزه دار خود را بزمین زد و سوره حمد را بدین
قرائت و شرایط خوانده و نفسی دمیده و گفت حاجی برو که پسر تو شفا یافت حاجی تعجب کرده و احتمال صدق
داده و بخانه مراجعت نموده دید که فرزندش عرق کرده و صحت یافته است حاجی بسیار در تعجب شد و در عقب درویش
کس فرستاد و جمیع طرق و شوارع کاشان را گردیدند و درویش را نیافتند پس از هفت هشت ماه حاجی در روزی میان
کوچه همان درویش را دیده بد و گفت که ای درویش تو مردی در طریقت قدم زده و صاحب نفس میباشی ولیکن
آن روز سوره حمد را خوب تلاوت ننمودی و قرائت تصحیح نبود البته در تعلیم و تعلم احکام شرعیه ساعی باش درویش
گفت اکنون حمد ما ترا پسند نیامد آنرا واپس میخوانیم پس عصا بزمین نصب کرد و دو باره حمد را تلاوت کرد و نفسی زد
و گفت برو حاجی چون بخانه آمد دید که همان پسرش مریض شد و بهمان مرض وفات یافت و حاجی ملا احمد را
فرزندی بود حاجی ملا محمد که او هم از فقها بود در زمانی شاه جم جاه ملایک سپاه محمد شاه را عرض مرض عارض پس حاجی
ملا محمد از کاشان بدرگاه سلطان بعرض عریضه در آن عرصه متعرض و استفسار و استخبار از احوال و کلال و ملال
مزاج سطوت امتزاج سلطان با اقبال نمود حضرت ظل اللهی در جواب آن کتاب اظهار زوال عارضه مرض و سلامت
مزاج بهاج فرمود کرة ثانیه حاجی ملا محمد در جواب عریضه داشت که حال سلطان قرین صحت است و صحت اعظم
نعماست پس شما نظر بفحوای خجسته انمای آیه و اما بنعمة ربک فحدث تحدیث و اعلام باعلان و
افشاء این نعمت بممالک اسلامیان فرموده باشید سلطان محمد شاه در جواب نوشت که این آیه معارض است بکلمه

مشتهور بالسنه و افواه اُستر ذهبک و ذهابک و مذهبک رفع این تناقض و تعارض بچه نحو خواهد بود حاجی ملا محمد مرة ثالثه معروض داشت که آیهٔ شریفه برای اینکه نعمت مفرد مضاف است افادهٔ عموم میکند و حدیث صادق اثر استر ذهبک خاص و چون عام و خواص با هم متعارض شوند بنای عام بر خاص باید گذاشت که مراد از نعمت غیر ذهاب و ذهب و مذهب است چون بنظر آگاه محمد شاه این جواب رسید نهایت او را خوش آیند و پسند آمد برای حاجی ملا محمد جایزه از عبا و عصا برسم خلعت و اظهار محبت ارسال فرمود و مسموع شد در زمانی حاکمی از جانب سلطان بکاشان آمده و آن حاکم در سابق ایام حاجی مزبور را حسب صورت ندیده و نمیشناخت پس بعد از ورود و قبل از دیدن و بازدید غائله هائله روی داده که میان حاجی و حاکم نقاری شدید پدید و حاجی نیز در امر حکومت آن عطیه متهم بود چندی بر این منوال انقضاء یافت روزی حاجی تنها عبا بر سر و عصائی بر دست بجانب محکمهٔ حاکم و در آن محضر حاضر شد و اینده ساعتی بود که حاکم با حریفی مشغول نرد بازی و شطرنج و قمار بود و کسی از اهالی کاشان در آن محضر ضلالت بنیان حضور نداشت حاجی وارد شد و سلام کرد حاکم از دیدن ارباب عمایم در چنین مجلسی نهایت مشمئز گردید و حاجی در دم نشست و درست و فی الجمله تحیتی از حاکم یا وشد باز مشغول بقمار شد از آن پس نزاع میان حاکم و حریف او شد که هر یک ادعاء غلبه بر آن دیگر مینمودند حاجی مزبور نظر بقانون علم شطرنج اجراء قواعد نمود و محاکمه میان ایشان فرمود حاکم را از آن خوش آیند گردید و گفت که آخوند معلوم است که شما خشک نیستید و در این علم مربوط میباشید و بنای صحبت و مکالمه با او گذاشت ناگاه یکی از اهالی کاشان از در در آمد دید که در صف نعال نشسته فهمید که حاکم حاجی را نشناخته است با ایما و اشاره و نحوی حاکم را اعلام کرد که ایشان حاجی ملا احمد میباشند حاکم بی نهایت شرمسار از کردار و کار خویش گشته فوراً از جای خود برخاست و دست حاجی را بوسیده و دست او را گرفته و در صدر مجلس نشانید و طلب معذرت نمود و همان حرکت سبب التیام و رفع نقار فیمابین ایشان شد مخفی نماناد که معروف است جناب حاجی ملا احمد استاد کم دیده است و درس کم خوانده و بفطانت و ذکاوت خویش این تحقیقات و تدقیقات را نموده است والله العالم و در وفقاهت آنجناب و در اذواق جماهیر مشاهیر حذقه مهره است چه غالباً اقوال ضعاف را در مقام تقویت بر آمده و این خلاف مسلک احتیاط است بلکه متابعت مشهور و تبعیت افهام فقهاء در مدارک احکام مستحسن بلکه در اخبار ائمهٔ اطهار صلواة الله علیهم اجمعین نیز امر بمتابعت مشهور فرموده اند ـ

## اخوند ملا محمد مهدی نراقی

کل اخوند ملا محمد مهدی بن ابی ذر نراقی کاشانی والد ماجد حاجی ملا احمد سابق و بر علماء عصر خویش در فضیلت و جامعیت فایق و صعاب احکام و مغالق مسائل را راتق و فاتق و در علوم عدیده از عقلیه و نقلیه و ریاضیه صاحب تحقیق رائق و در نزد اخوند ملا اسمعیل خاجوئی که محله از محلات اصفهان است سی سال درس خوانده و در نزد سایر

سایر علما در معقول و منقول تلمذ نموده و در خدمت مؤسس بهبهانی آقا محمد باقر عفی الله عنه نیز تلمذ نموده و برای او
پدر طولی بود و در ریاضی از حساب و هندسه و هیئت و علوم ادبیه و معانی و بیان و تفسیر ید او در تحصیل در نهایت
فقر و فاقه بود بنحویکه قدرت بر روشن کردن چراغی نداشت و بچراغ بیت الخلاء استضائه و مطالعه مینمود و اگر کسی به بیت
الخلاء وارد میشد اخوند ملا مهدی تنحنح مینمود که من بقتضای حاجت اشتغال دارم تا کسی بی خبر نیاید و او شرمسار نشود و
هر چه مراسلجات از وطن مألوف باو مینوشتند باز نمیکرد و نگاه نمیکرد برای اینکه مبادا در حواس او اختلالی پیدا شود
و آنمراسله را در زیر فراش میگذاشت و پدرش از عاملین حکام و منصبش پست ترین مناصب دیوانی بود که پا کار نراق
بود پس پدرش کشته شد و مردم کیفیت را باو نوشتند که والدت مقتول و آمدن تو ضرور شد و او بنا بر عادت دیرینه
اش آنمراسلجات را نه میخواند پس مردم بعد از یأس از او بسوی استادش اخوند ملا اسمعیل نوشتند که والد ملا مهدی
وفات یافته و آمدنش ضرور و شما او را روانه بلد فرموده باشید پس اخوند ملا مهدی وقت درس نزد استادش
اخوند ملا اسمعیل خاجوئی رفت دید که استادش متفکر و مهموم و محزون نشسته است و اظهار حزن مینماید پس اخوند
ملا مهدی از استادش مطالبهٔ تدریس کرد استادش گفت که تو باید حکماً به نراق رفته باشی زیرا که والد تو مریض یا
مجروح است اخوند ملا مهدی گفت که خدا او را می فطت میفرماید و شما درس را فرموده باشید پس استادش تصریح
کرد که والد تو وفات یافت و کشته شد اخوند ملا مهدی خواهش درس نمود و آخر الامر استادش او را امر برفت
بسوی وطن نمود پس بنراق آمد و سه روز در آنجا توقف نمود و دوباره رجوع کرد و مشغول شد بالشوق بتحصیل علوم عقلیه
و نقلیه بود و بعد از فراغ از تحصیل بکاشان سکنی نمود و کاشان از علماء خالی بود و ببرکت وجود مبارک آنجناب مملو
از علماء و فضلاء شد و مرجع و محل و محط رحال رجال اکامل افاضل شد و علماء بسیار از تلامذهٔ او بظهور رسیدند و آنجناب
را تالیفات جیده است در معقول و منقول مانند رسالهٔ فارسیه در اصول دین که باستدلال تمام نوشته و کتاب لوامع
در فقه و کتاب انیس در فقه و کتاب معتمد در فقه و کتاب تجرید در اصول و مشکلات العلوم در سه مجلد و کتاب محرق القلوب
در مصائب اهل بیت سلام الله و صلوته اجمعین و آنکتاب حاوی خطب بلیغه و قصاید فصیحه عربیه در مراثی ست لیکن
بسیاری از اخبار آن کتاب را اعتمادی نیست و از اخبار ضعاف بلکه مظنون الکذب یا مقطوع الکذب ست و این فقیر
را حواشی برهامش آن کتاب ست مانند اینکه نوشته است که جناب حضرت امام حسن علیه السلام را باین نحو مسموم
کردند که سم در آب داخل کردند و آن جناب ع نوشید و شهید شد و این غلط مشهور ست زیرا که اخبار از آن خالی ست بلکه
مشهور در اخبار ست اینکه سم را در شیر داخل کردند و آن حضرت علیهم الصلوة و السلام نوشید و در خبری وارد است
که سم را در طعام ریختند و آنجناب ع میل فرمود و انصاف اینکه حیف ست که چنین فاضلی اینگونه خبرها در کتاب
خود نویسد و کتاب اخوند ملا آقای دربندی در بعضی از مقامات مثل محرق القلوب ست و مبادا گمان نشود

که اینها از قبیل تسامح در ادله سنن ست زیرا که تسامح در دلیل مستحب ست مانند اینکه خبری بیاید که هر که گریه کند بر امام حسین ثواب دارد و آن خبر ضعیف باشد پس در آن خبر تسامح رواست نه در اخبار و حکایات و وقائعیکه در کرب و بلا روی داده اگر کوئی که نقل اخبار ضعاف چیزی ست که سیره بر آن جریان یافته است که در بالای منابر مذکور میدارند جواب گوئیم که سیرهٔ نافع که مستمره و کاشفه از رضای معصوم باشد و بنوعی باشد که در زمان معصوم نیز چنین بوده باشد ممنوع ست و سیره بالفعل را اثری نیست علاوه معصوم بسیار منع از این جهت فرموده اند و تعیین کرده اند که چه قسم از روایات عمل کنیم چنانکه معروف ست که قمیین عمل بضعاف و مراسیل از اخبار نمی نموده اند و هر که روایت مرسل یا ضعیف مینمود او را از قم بیرون مینمودند و لذا اعتماد قمیین از علایم توثیق ست و ترضی صدوق علیه الرحمه نیز از ادات توثیق ست و لذا ابراهیم بن هاشم را که متقدمین روایت او را احسن میشمردند ما روایات او را صحیح میشمریم بجهت اعتماد قمیین بر او و اعتماد پسرش علی بر او که آن علی شیخ و استاد کلینی ست و اینکه او از مشایخ اجازه است.

## آقا محمد علی بن آقا محمد باقر مازندرانی

که آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بن محمد باقر الهزار جریبی که پدرش ساکن نجف اشرف بود و از مشاهیر فقها بود و حاجی در اشارات در جلد ثانی آقا محمد باقر مزبور را از مشایخ اجازه شمرده و نوشته است که من او را ملاقات کردم لیکن بدنامی بود که شیخوخت او را فرو گرفته و قابل آن نبود که کسی از او استفاعی ببرد و فرزندش آقا محمد علی ساکن اصفهان و از اعیان فقهای آن بلدان و از تلامذه عالم اوحد شیخ جعفر نجفی بوده و دختر شیخ نیز در حبالهٔ او بوده و فقاهت او بسیار با دقت و متانت و در تفریع فروع او را ید طولی بوده و تعلیقه بر شرح لمعه نوشته است سه مجلد آن در نزد من ست که از اول جلد اول شرح لمعه است تا آخر جلد اول و بر مجلد ثانی هم چیزی نوشته و در فقاهت و تسلط او در فقه محل ریب نموده و دنیا را با و اقبالی نبود و زمانیکه شیخ جعفر نجفی وارد اصفهان شد روزی آقا محمد علی و حاجی محمد ابراهیم در خدمتش بودند که بدین مرحوم حاجی سید محمد باقر رفت و شیخ بسید عتاب نمود که آقا محمد علی فاضل و فقیه است چرا تو و حاجی ابراهیم رعایت نمیکنید و سبب اشتهار او نمیشوید و تقصیر از شما و نفرت سید و حاجی در مقام معذرت بر آمدند و لیکن حاجی سید محمد قلباً با او مربوط نبود بلکه او را مجتهد نمیدانست پس از او وجه که دختر شیخ بود وفات نمود از آن پس دختر میرزا محمد باقر نواب را در حبالهٔ خویش آورد و میرزا محمد نواب از اهل لاهیجان و در حکمت ید طولی داشته و در نجوم هیئة ماهر و در تفسیر او حد زمان و در زائچه طالع جعفر خان زند دیده که در فلان وقت کریم خان وفات میکند و جعفر خان سلطان میشود پس باو اخبار کرد و از آن پس قضیه بر طبق واقع گردیده و جعفر خان میرزا را وزیر خود نمود و پس از وی میرزا باصفهان توطن نمود و باعث اشتهار اخوند ملا علی نوری میرزای مزبور در زمان جعفر خان شد که مستمری و وظائفی از جانب سلطان بتوسط او بملا علی برگزار شد مجملاً میرزا محمد باقر در اصفهان در معقول تدریس میکرد و معظم و محترم بود و در مجالس الخ

ملا علی نوری او را بنزد خود مقدم میداشت و زیاد احترامش مینمود و بخواهشش فتحعلیشاه میرزای مزبور را تغییری نوشت و مبتلا بسلسل البول بود و مجملاً آقا محمد علی گویا سوء خلق طبیعی او بود بعد از تزویج بدختر میرزای مزبور بنا بخواهش حاکم قمشه با عیال بدانجا رفت و با آنها هم ساز کاری نکرده پس باز باصفهان معاودت نمود و میرزا محمد باقر بر آقا محمد علی تغیر و ایراد کرد که مگر در حدیث شریف ندیدی که فرمودند دارهم ما دمت فی دارهم یعنی با اهل دنیا مدارا کن مادامیکه در خانهٔ ایشان یعنی در دنیا قرار داری و آقا محمد علی فقاهتش از تعلیقه بر شرح لمعه واضح و آشکار است و بسیار عابد و زاهد و متورع بوده و بسیار فقر و فاقه داشت یکی بحسب مصالح کامله کامنه تشریف اشتهار در آن اعصار بر قامت با استقامت حاجی سید محمد باقر رسا بوده و الا فضلا در آن عصر در اصفهان و سایر بلدان بسیار بودند مانند حاجی شیخ محمد رفیع جیلانی که فاضل و از شاگردان بحر العلوم و شرحی بر معالم نوشته اما شهرتی نداشت و سید را با و میلی نبود و حاجی شیخ محمد رفیع همیشه در مقام تشییع حجة الاسلام بود مانند اینکه میگفت که زمانیکه در خدمت بحر العلوم بودیم آقا سید محمد باقر یک خوشهٔ انگور از بازار گرفت و پس از یکهفته یا بیشتر بمنزل او رفتم همان یک خوشه انگور در آنجا بود و هیچ از آن نخورده بود گفتم چرا از آن انگور اکل نمینمائی جواب داد که خواستم خلاف نفس کنم اکنون صاحب الآف از اموال دنیوی است و یوماً فیوماً در تزاید است و خلاف نفس نمیکند و از آنجمله حاجی ملا محمد جعفر آباده که عالم و جامع و متورع و از تلامذهٔ آقا سید محمد و حاجی محمد ابراهیم کرباسی و حجة الاسلام بوده و بسیار شوخ و از هر علم یک کتابی در حفظ داشت مانند الفیه در نحو و زبده در اصول و قانونچه در طب و مختصر و تلخیص در فصاحت و تهذیب منطق و تجرید در کلام و مختصر نافع در فقه و از آنجمله آقا سید صدرالدین اصفهانی که از بلاد جبل آمل و از تلامذه شیخ جعفر و دخترش زوجه سید و در فقه و اصول با مهارت و در علم رجال سرآمد ابناء زمان و رساله در احوال محمد بن ابی عمیر نوشته که در نزد من است و از آنجمله آخوند ملا علی اکبر خونساری ساکن اصفهان عالم و فقیه و میان من و او در حجیت قرائت سبعه مباحثه شده و از من درخواست آن نمود که رساله باسم او در این مسئله نوشته باشم و با مؤلف محبت بسیار داشت و از آنجمله حاجی سید محمد شفیع بروجردی که از تلامذهٔ شریف العلماء و اجازه از بسیاری از علما داشته و کتاب قواعد شریفیه در اصول تالیف اوست و روضة البهیه که اجازه است که برای پسرش نوشته و اجمالاً ذکری از مشایخ اجازه نموده —

## حاجی سید محمد باقر بن سید محمد تقی

کو حاجی سید محمد باقر بن سید محمد تقی موسوی شفتی رشتی ساکن اصفهان ملقب بحجة الاسلام وحید ایام و مقتدای انام و در علم عربیت و هیئت و فقه و رجال و درایه از مهرهٔ اعلام و حذقهٔ علماء کرام عالم عامل و بارع فاضل و علیم باذل فاضل است و اکامل افاضل و در زهد و ورع و تقوی او را ثانی و تانی نبوده اما علم آن جناب پس از حیز تحریر و بیرون خارج و جمیع مراقی و مراتب علم را عارج و در تفریع اوحد زمان و در استدلال نهایت دقیق

و با کمال تحقیق حافظه او ضرب المثل دوران و تالیفات او بسیار کتاب مطالع الانوار که شرح بر صلوة شرایع ست مشتمل بر هفت مجلد و صلوة را تمام نکرده و هر مجلدی تقریبا بیست هزار بیت ست و مدار آنجا در هر علمی که بواسطه از وسایط مسئله اتفاق افتاد آن مسئله را باستدلال نوشته چه در اصول و چه در نحو و چه در لغت و چه در رجال و رساله زهرة البارقة که در چند مسئله از مسائل الفاظ در علم اصول ست و رساله تحفة الابرار در صلوة که جامع نقل اقوال و فی الجمله بر برخی از استدلال و رساله در تحقیق عبادت من جمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنهم در غایت تنقیح و تدقیق هر زمانیکه در رجال تکلم مینمود گوئیا از زمان ولادت ایشان تا وقت وفات هر یک حاضر بوده و رساله در بیان حال اسحق بن عمار و رساله در حال ابراهیم بن هاشم قمی و رساله در بیان حال ابان بن عثمان و رساله در تحقیق حال محمد بن عیسی الیقطینی و رساله در بیان حکم عقل براءت مطلقه و رساله در قبول قول نسوان بخلو از موانع نکاح ابراء ولی مدت متعه مولی علیه را چنانکه در ترجمه شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی برغانی مذکور شد و غیرها من الکتب و الرسائل و فتاوانیکه از ایشان بکتابت در آمده آنچه ثبت و ضبط شد با انضمام اسوله هشتاد هزار بیت ست و از الجمله حاشیه بر سیوطیست از اول کتاب تا مبحث تمیز با حال که باستدلال با همه اقوال و تحقیق حق نوشته است و مؤلف این کتاب قدری از آن را دارم که بعضی از مواضع خط والد ماجدم و بعضی از مواضع خط حجة الاسلام ست که با هم نوشته اند چون میان والد و او صداقت و محبت بسیاری بود و مسموع شد که خلف با شرفش حاجی سید اسد الله بامر او آن حاشیه را تمام نمود بعوض صد تومان که پدرش باو داد و مسموع شد که ایام تالیف آن حاشیه حجة الاسلام ببغداد بجهت علاج حرقت البول رفته بود و اسبابش منحصر بترکیب خالد بود اگر راست باشد پس این از کرامت آن جناب ست و اما تدریس حجة الاسلام پس در نهایت دقت و متانت بود و در نهایت تفصیل اقوال فقها میداد و در فهم عبارایشان وجوه و احتمالات بسیار ذکر میکرد و جمعیت در درس او میشد لیکن کم درس میفرمود هفته دو روز یا سه روز یا کمتر بعضی از ایام هفته هیچ درس نمی گفت و در بعضی از اوقات در میان درس ارباب مرافعه میان مجلس ریختند و درس بهم میخورد و آخوند ملا جعفر نظرآبادی ساکن قزوین که مجاز از شهید ثالث و حاجی ملا صالح بود و فاضل و جامع و این فقیر بعضی از شرح لمعه را در نزد او قرائت نمودم و شرحی بر مختصر نافع نوشته او میگفت که من طهارت و صلوة شرح کبیر را در مجلس درس حجة الاسلام نوشته ام یعنی زمانی که در میان درس جمعیت مترافعین میشد و ما معطل میشدیم من طهارت و صلوة شرح کبیر را در مجلس درس همراه داشتم مینوشتم و فقیر مؤلف این کتاب نیز قریب به یکسال بمجلس درس ایشان میرفتم و با من محبت بسیار و با والده

صداقت بی اندازه داشت پس در مقام آن برآمد که بمن اجازه داده باشد کتاب طهارت بدیع ملا گرفت یک هفته در نزد او ماند و روز پنجشنبه خواست که اجازه بنویسد که داعی حق را لبیک اجابت گفته وار دسفر رحلت نمود لهذا از تلامذه او اجازه گرفتم تا اسناد او را نیز داشته باشم و اما عبادت حاجی سید محمد باقر پس فوق تحریر خامه قاصر است و وصف نماز آنجناب بتفصیل فصیل در ترجمه شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام بالتحقیق عرفانی بیان شد و مناجات خمسه عشر را در ضبط داشت و با گریه بر آن مداومت داشت اگرچه حاجی سید اسد الله خلف با شرف او مانع از قرائت این ست و این شبهه مشهوره است که گفته اند اینکه این مناجات سندی ندارد علاوه صلوات بر آل محمد الوف التحیة والثنا. در این پانزده مناجات ندارد با اینکه ادعیه منقوله از آل محمد صلوة الله وسلام خالی از صلوات نیست اگرچه مختصر باشد سیما ادعیه منقوله از سید الساجدین در صحیفه کامله وغیر آن ولیکن مولف کتاب سابق در سابق از مان سندی برای این مناجات یافته بودم که سند من هم بآن متصل میشد لیکن زمانی دیگر از آن پس طالب آن سند شدم در مظانش او را نیافتم و بتفصیل احوال را در اوایل مجلد اول از کتاب مشکلات العلوم بتفصیل نوشته ام اکنون میگویم اینگونه قدح غیر قادح ست چه این مناجات از اگر بقصد دعاء و ذکر مطلق و از بابت مطلق استغفار و مطلق دعا بخوانند نه بقصد ورود از امام پس قطعاً عیبی ندارد و چه مندرج در عمومات اذکار و ادعیه خواهد بود و اگر از بابت قصد ورود هم بخوانند بی عیب ست چه نهایت اینکه از ادعیه مرسله باشد و خواندن آن نیز جائز ست و محل ریب نیست و صلوات نداشتن ضرور ندارد و معدوم النظیر نیست و بنای علما بر خواندن امثال این ادعیه بلکه دعوای جریان سیره نیز بر آن میتوان نمود و والد ماجدم در حفظ در قنوت و تر تمام آن را میخواند و سید حجت الاسلام را قنوت جمیع صلوات در غالب با همه اوقات این دعا بود اللهم اهدنا فی من هدیت و عافنا فی من عافیت و تولنا فی من تولیت وقنا شر ما قضیت وبارک لنا فیما اعطیت و این دعا را بتفصیل در رساله ترجمه صلوة نوشته ام و این فقیر مدت یک سال در خدمت حجت الاسلام بغیر این دعا در قنوت از او مشاهده نه کردم چنانکه شیخ بهائی در قنوت غالباً این دعا را میخواند اللهم اغفر لنا وارحمنا و عافنا واعف عنا فی الدنیا والآخرة انک علی کل شیئی قدیر مجملاً عبادت این بزرگوار بنحوی بود که از نصف شب تا صبح بگریه وزاری و تضرع اشتغال داشت و در صحن کتاب خانه اش مانند دیوانگان میگردید و دعا و مناجات میخواند و بر سر و سینه اش میزد تا صبح و چنان بی اختیار و حنین و انین آن سرور دین بلند میشد که اگر همسایگان بیدار میبودند می شنیدند و در اواخر زندگانی آنقدر گریسته بود و بهای های ناله و بیقراری و گریه و زاری کرده بود که او را با دفتق عارض شده بود و فتق بند آنرا بسته و اطباء هرچه معالجه کردند مفید نیفتاد و آخر الامر او را از گریه منع کردند و گفتند که گریه بر تو حرام ست که موجب زیادتی آن باد می شود پس هر زمانی که به مسجد میرفت ذاکرین تا او نشسته بود بر بالای منبر نه میرفتند مگر زمانی که از مسجد بیرون می آمد و اگر ذاکری بر بالای منبر میرفت و او حضور داشت بر نه میخواست و باز گریه میکرد و بآن نحو کسی نشان ندارد مگر پسرش

آقا سید اسد الله و حاجی ملا محمد اشرفی و شهید ثالث که او هم مناجات خمسه عشر را از حفظ در سجود و نحو آن مداوم بود و در سجود مشغول بخواندن مناجات ششم با ناله و زاری قبل از صبح بود که ضربت بر او زدند و شهید شد و شهادتش مانند امیر المؤمنین ع در محراب مسجد نوشانیدند ما کریه و عبادت این دو سه نفر را نسبت بعبادت و تضرع حجت الاسلام شنوانداد وفقنا الله لعبادته و در سالیکه مولف کتاب بزیارت امام ثامن مشرف شدم در اثنای طریق حاجی سلیمان خان قاجار حاکم سبزوار مصاحب شده بود و او حاکم تازه بسبزوار میرفت شبها که براه می افتادیم بایک دیگر صحبت میداشتیم تا زمانی حکایت از مرحوم حاجی سید محمد باقر شد حاجی سلیمان خان گفت که یکی از شاهزادگان در اصفهان توطن داشت و او برایم حکایت کرد که مرا کنیزی بود و فرار کرد و در خانه حجت الاسلام رفت بعد از چندی وقتی آن بزرگوار آن کنیز را بخانه من روانه ساخت و رقعه بمن نوشت که این کنیز را اگر تقصیری ست بما بخشیده باشید و بعد ها بملازمان و خانواده سفارش داشته باشید که با او بنحو خوش رفتار نمایند پس ما از آن کنیز استفسار از خانه و احوالات آن بزرگوار نمودیم آن کنیز گفت که آنجناب چون شبها میشد دیوانه میشد و روزها عاقل گفتیم چگونه دیوانه می شد گفت چون قدری از شب میگذشت در صحن کتابخانه مانند آدم دیوانه بر سر خود میزد و بهای های گریه میکرد و بمناجات و ادعیه اشتغال داشت تا اینکه صبح میشد چون صبح میشد عمامه بر سر و عبا بدوش میگرفت و مانند معقولین می نشست بود و هر شب کارش همین بود و مجملا در کتابخانه هر شب تنها بود و کنیزی در وهم در میخوابید و چراغ او دو فتیله داشت یکی کلفت و یکی باریک آن فتیله کلفت را روشن میکرد و چون میخوابید آن فتیله باریک را روشن میکرد و چون از خواب برمیخواست باز آن فتیله کلفت را روشن میکرد و همیشه چون قرص آفتاب مستتر میشد پیش از مغرب چراغ روشن میکرد و چون آفتاب طلوع میکرد چراغ را خاموش میکرد گویند که این قسم مایه انفتاح امور و اقبال و رواج آن دولت ست و حدیث لا اسراف فی السراج شاهد این مدعی ست و چون حمام میرفت بنای او این بود که همیشه روزهای چهارشنبه بحمام میرفت و در حدیث شریف نیز همین مضمون وارد ست و معروف ست که در روز چهارشنبه سر تراشیدن باعث ازدیاد دولت می شود گویند که حجت الاسلام در این مدت که بمسجد جماعت گزارد هرگز در نماز سهو نکرد مگر یک روز که فرزندش سید هاشم وفات کرده بود در آن روز در وقت ظهر در نماز سهو کرد چنانچه این فقیر از آن را که در خدمت استاد بزرگوار آقا سید ابراهیم بودیم سهو او را در نماز ندیدم مگر یک دفعه یا دو دفعه و اما مرافعات حجت الاسلام پس آن احکام در غایت اتقان و احکام و بسیار دقت میفرمود و بسیار طول میداد بسا بود که بعضی از مرافعات یک سال دکمتر و بیشتر طول میکشید و فراست عجیب در امر قضا و مرافعات داشت چنانکه فقهاء در کتاب قضا نوشته اند که قاضی باید فراست در امر مرافعات داشته باشد و قضایای امیر المؤمنین ع در این باب مثال زده اند از جمله مرافعات حجت الاسلام که خالی از غرابت نبود اینکه زنی خدمت آنجناب رسید و عرض کرد که کدخدای فلان قریه ملک صغار را

غصب کرده کدخدا را حاضر کردند واو منکر برآمده و چهارده حکم از چهارده قاضی اصفهان گرفته و در همه مجالس آن زن را جواب گفته سید آن احکام را ملاحظه کرده وآن نوشتجات را در پیش روی خود بالای هم گذاشته پس بآن زن فرمود که کدخدا مرد درستی ست و بقاعده سخن میگوید آن زن شروع بالحاح وناله نمود و سید بمرافعات دیگر اشتغال ورزید در میان مرافعات پرسید که ای کدخدا اگر تو این ملک را خریده گفت نه مگر در مالکیت خریدن لازم ست سید گفت نه ضروری نیست باز مشغول سایر مرافعات شد در آن اثناء از کدخدا پرسید که مگر این ملک از بابت میراث بتو رسیده کدخدا گفت نه مگر در مالکیت لازم ست که آن مال بمیراث منتقل شده باشد سید گفت نه ومن هم املاکی دارم که بحسب میراث بمن انتقال یافته باز مشغول بمرافعات شد در آن اثنا فرمود که این ملک از باب صلح یا وصیت بشما رسید گفت نه مگر در مالکیت اینگونه انتقال شرط ست سید فرمود نه پس در اثناء مرافعات یک یک از نواقل شرعیه را نام برده وآن شخص همه را نفی کرده واقرار بر عدم آنها نمود سید فرمود که پس بچه سبب این ملک بتو انتقال یافته گفت که سببی نمی خواهد از آسمان سوراخی پدید آمده و بگردن من افتاده سید فرمود چرا از آسمان برای من ملک نمی آید برو ملک صغار این زن را رد کن که تو غاصبی پس سید آن چهارده حکم را درید و بخواهش آن زن حکمی بکدخدای قریهٔ خود که در جوار آن ملک بود نوشت که آن ملک را گرفته تسلیم نموده باشد۔ **مرافعهٔ دیگر** شخصی در باب قریهٔ از قرای اصفهان سندی درست نمود واو را مهر اقدمین از علماء اصفهان ممهور مانند مهر آقا جمال وآقا حسین ومجلسی وهکذا امهار اینها را بلطائف الحیل از ورثات ایشان اخذ وسجلی درست کرده از آن پس با صاحبان آن قریه که چند بطن ایشان از صاحبان یدر آن ضیاع بودند ادعاء نموده وایشان را بمرافعه آورده چندماه در آن باب مرافعه و درجرح وتعدیل آن میکوشیدند آخر الامر آن بزرگوار روزی کشیشان قریهٔ خلفا وارباب خط وربط ایشان را طلبیده چون آن سند را آن مدعی قسمی کرده بود که کهنه بنظر می آمد پس سید بر کشیشان فرمود که شما به بینید که این کاغذ مهر که دارد از کارخانه که این کاغذ را زده اند یا تاریخ آن مهر کی ست چون کاغذها مهر سفید دارند که از همان قالب ست و تاریخ اذهاب را در آن مهر ثبت و درج کرده اند کشیشان آن کاغذ را رو بآفتاب نگه داشتند ومهرش را قرائت کردند و تاریخ آن را حساب نمودند بیست سال مثلاً بود که آن را چاپ کرده بودند با اینکه تاریخ کتب ونوشتن آن زیاده از پنجاه سال بود پس بر آنجناب معلوم شد که آن مکتوب مزور ست فی الفور او را پاره کرده و برخلاف آن بمدعی علیهم حکم داده۔ **مرافعهٔ ثالثه** که آن هم در غایت غرابت ست اینکه شخصی در محکمهٔ آنجناب عرض کرد که من از این مرد که آقا حسن ست مبلغ چهارصد تومان طلبکارم سید از مدعی علیهم جواب خواست آن شخص عرضه داشت که مدعی از آقا حسن طلبکار ست ومن آقا حسن نیستم پس سید دیگر متعرض ایشان نشد وشروع بمرافعات دیگر نمود و در میان قال وقیل متداعیین وشهود و در زبانگیه

هنگامه گرم شده بآن شخص سنگ اول گفت آقا محسن عرض کرد بلی سید فرمود برخیز و چهار صد تومان این مدعی را بده پس طرفین از مجلس برخاستند مجملا سید آن شخص را بغفلت آواز کرد و اگر او متنبه نمیشد باز انکار می نمود و عجائب مرافعات آنجناب ففقاهت مآب زیاده از آن است که در این دفتر گنجد و اما فقر و فاقهٔ حجت الاسلام در ابتداء کار بنحوی بود که گویا بتصور در نمی آید و زمانیکه در نجف اشرف در خدمت بحر العلوم تلمذ مینمود میان او و حاجی محمد ابراهیم کرباسی علاقه و مصادقه و مراوده بسیار بود روزی حاجی کرباسی بدیدن سید رفت دید که سید افتاده و معلوم شد که از گرسنگی غش کرده پس حاجی فوراً ببازار رفته و غذای مناسبی برای او تحصیل کرده باو خورانید پس بحال آمد و سید در اوایل حال در طهارت و نجاست زیاد احتیاط داشت و حوض آبی در بیرونی بحر العلوم بود و سید اغلب اوقات بخانهٔ بحر العلوم استادش میرفت و از آب حوض تطهیر میکرد پس استادش بحر العلوم از فقر و فاقهٔ سید اطلاع یافته بسید فرمود که باید تو در اوقات غذا نیز در من حاضر آئی و در این باب اصرار زیاد نمود و سید در مقام انکار آخر الامر سید عرض کرد که اگر در این باب بار دیگر مرا تکلیف فرمائی البته خواهم از نجف بیرون رفت و اگر میخواهی که در نجف باشم و در خدمت شما تحصیل نمایم از این قبیل تکلیف دیگر نفرموده باشید پس بحر العلوم سکوت کرد و از آن تکلیف درگذشت و در زمانیکه حجت الاسلام در نزد آقا سید علی صاحب ریاض در کربلای معلی درس میخواند حجت الاسلام بنحوی فقر داشته که نعلین پایش پاشنه نداشته و پاشنهٔ آن از کهنگی و کثرت استعمال در رفته و برای معاش بوسیله بکلی معطل و فاقد و عادم و آقا سید علی شخصی را قرار داده بود که هر روز دو گرده نان یکی در وقت ناهار و یکی در وقت شام به حجت الاسلام میداد و زمانی که باصفهان وارد شد جز یک مندیل که سفرهٔ نان خوری باشد و کتاب مدارک چیزی دیگر را مالک نبوده و میان مرحوم والد ماجدم با آنجناب مصادقه و مواخات بوده و والد نیز در آن زمان نهایت فقر و فاقه را داشته و الدم میفرمود که حجت الاسلام شبی از من وعده خواست بمنزل او رفتم بعد از اینکه مدتی از شب رفته بود سفرهٔ نان خود را حاضر ساخت و در آن از پارهای نان خشک که از مال چند روز مانده موجود پس من و او از آن قطعات نان خشک آن شب را تعشی کردیم و در آخر اوقات فقر و فاقه اش روزی قلیل تنخواهی بکیسش آمد بازار رفته که برای خود و عیال توشهٔ تحصیل نماید چون ببازار داخل شد با خود خیال کرد که چیزی که از آن باشد تا خود و عیال سد جوع نمایند لهذا از قصاب جگر بند گوسفند را که پر قیمتی نداشت گرفت و روانه خانه شد چون در اثناء طریق رسید خرابه بنظرش آمد نگاه کرد دید که سگی گرگین ضعیف نحیف و لاغر خوابیده و بچه های او دور او جمع و همه در نهایت لاغری و ضعیف نحیف و لاغر و در پستان مادرشان شیر نمانده و اینها مطالبهٔ شیر از مادر ولد نمایند و همه بغفر یاد اشتغال دارند حجت الاسلام را بر آن سگ و بچگان او رحم آمد و گرسنگی آنها

به گرسنگی خود و عیال مقدم داشته آن جگر بند را در نزد آنها انداخته یکبار آن حیوانات هجوم نمودند و آن جگر را خوردند و سید ایستاده و نگاه میکرد پس بعد از انجام کار جگر آن سگ گرگین روی باسمان آورده گویا دعا میکرد بلی آن جناب از سلاله همان کس بود که اسیر و فقیر و صغیر را بر خود و عیالش ترجیح میداد و بگرسنگی شب بروز آوردند تا اینکه سورهٔ هل اتی در حق ایشان خلاق منان از آسمان به پیغمبر آخر الزمان در مدح یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه متصف و فرو فرستاد مجملاً از حجت الاسلام نقل نموده اند که آنجناب میفرمود که پس از معامله آن سگ گرگین بیفاصله دولت دنیا بمن اقبال نمود و اما دولت و ثروت حجت الاسلام بعد از انجام فقر و فاقه در فاقه آنست که دولت آن بزرگوار از احصاء گویا گذشته و حضرت آفریدگار قدرت خود را در آن بزرگوار آشکار ساخت که عبرت جمیع انظار و مایه اعتبار ارباب اعتبار گردید و یکی از خوانین تفت تنخواهی خراف نزد آنجناب فرستاد که قدر معینی از آن جناب و ما دام الحیات مالکش آنرا معامله داده انچه منافع ست مال جناب سید باشد و اصل آن تنخواه را بعد از وفات در مصارف معینه صرف نماید و سید آن مال را بمعامله و تجارت داده تا اینکه در اندک زمانی ربح بسیار نموده و اگر مالی میداد به بیع شرطی پس اند سید ان موعد بلا فاصله آن مبیع را تصرف میکرد و نگه میداشت و یا میفروخت پس شترخانه و قاطرخانه داشت و محوطه خانه اش خانه مرحوم آقا محمد بیدآبادی بود که از عرفا و صاحبان باطن و معروف بکیمیا بوده و خانه اش مشتمل بر ده دو بیوت بسیار هفت نفر پسر داشت هر یک اندرونی و بیرونی علیحده و مخارج ایشان جدا بود و فرزند اکبرش آقا میرزین العابدین در اصطبل هفده راس اسب خوب بسته داشت و عیال حجت الاسلام قطع نظر از پسران و عیال ایشان صد نفر در شمار آمده بود از خادمان و کنیزان و زنان و قرای و ضیاع و عقار بی اندازه داشته در شهر اصفهان گویا چهارصد کاروانسرا از مال خود داشته گویا زیاده از دو هزار باب دکاکین داشته و یکی از قرای او در اصفهان کرو ند بود که نه صد خروار برنج تقریبی آنجا بود و قطع نظر از گندم و جو و حبوبات دیگر و کیاب با سیار در نجف آباد داشت که مستمر روزی یک تومان اجاره او بود و همچنین املاکی که در بروجرد داشت مداخل آن هر سالی تقریباً شش هزار تومان بود و املاکی که در یزد داشت سالی دو هزار تومان مداخل آنها بود و دهاتیکه در شیراز داشت سالی چند هزار تومان مداخل آنها بوده مجملاً سالی هفده هزار تومان مالیات دیوانی دهات آنجناب در اصفهان بود که دیوان میر سید و رضوان آرامگاه فتحعلیشاه بسید فرمود که ما از مالیات دهات شما میگذریم آن جناب فرمود که آن مقدار را از مجموع مالیات اصفهان کم میکنید و یا مالیات اصفهان باحوال خود باقی ست سلطان گفت که مالیات اصفهان کم نمی شود و وجه را سرشکن محال دیگر میکنند سید فرمود من راضی بآن نمی شوم که مالیات دهات مرا سرشکن بکنید و مردم دیگر بدهند و این ظلم ست و من راضی بآن نخواهم بود بلکه خودم مالیات دهات خودم را میدهم و از بلاد و همه امصار از ایران و غیر ایران وجوه بر او نقل میکردند و باصفهان نزد

سید میبردند و او نور الجعفر امیداد و در زمانی فتحعلیشاه در اصفهان در عمارت هفت دست که در بیرون شهر است منزل
داشت و دوربین انداخته بصحرا تماشا میکرد دید فیلی را بار کرده می آورند سلطان بملازمان حضور گفت که فیلی
برای ما می آورند پس نگاه کرد دید فیل را از ارد و گزرانیده ند و بجانب شهر میبرند سلطان استفسار کرد که فیل از کیست
و بارش چیست بعرض او رسانیده ند که این فیل را تجار و ارباب دول هند برای حجة الاسلام فرستادند
و بارش تنخواهیست که تجار هند از وجوه مال امام برای آنجناب فرستادند سلطان را در باطن خوش آیند
نشد و چون فیل را بنزد سید بردند و حکایت سلطان را نیز بعرض سید رسانیدند سید بار آنرا که تنخواه بود قبض
کرده و فیل را برای سلطان فرستاد مجملاً دولت و ثروت سید در میان علماء امامیه از متقدمین و متاخرین کسی
نداشته بجز علم الهدی سید مرتضی که او هم ثروتش بسیار بود و باعتماد این فقیر مؤلف کتاب اینکه ثروت علم
الهدی بجاء ثروت حجت الاسلام نبوده و پس از این احوال سید مرتضی و برادرش سید رضی انشاء الله تعالی بیاید در
آن سالی که حجت الاسلام بمکه مشرفیاب میشد کتب کتابخانه آنجناب را حساب نمود بقیمت پنجاه هزار تومان کتاب
داشت مثلاً شرح لمعه متعدد داشت از کاغذ تیرمه و قرآن طلا و زیری و ورقی و بغلی و هکذا و تا آخر عمر کتاب میخرید
تا اینکه همان سالی که فوت شد در ایام ماه مبارک من بمسجد او میرفتم و معاملین و کسبه از هر صنف در مسجد او ایام صیام بساط
انداخته بودند کتاب فروشی هم در آنجا آمده در میان کتاب های او چند کتاب برداشتم که یکی حاشیه شیخ محمد پسر صاحب
معالم بود بر تهذیب شیخ طوسی و بعضی از کتب یا ضیه بود و چون بقیمت پرداختیم گران قیمت میکرد پس با خود گفتم این
کتب را مردم چندان معرفت باحوال آنها و مؤلفین آنها ندارند بهتر آنست که تا آخر ماه صبر کنم تا آنوقت این کتاب ها
نخواهد فروخته شود پس در آن وقت صاحبش ارزانتر خواهد داد و همیشه مواظب بودم تا روز آخر ماه مبارک رمضان شد
بعد از نماز ظهر و عصر با جماعت در پشت سر جناب رفتم و در آنجا نشستم و گفتم که همان کتاب ها را آورد در میان گفتگو بودیم که
مرحوم حجت الاسلام بآنجا آمده و نشست و فهرست کتاب ها را دیده و همان کتابها که منظور من بود برداشته قیمت کرد
آن مرد پنجتومان آنها را قیمت کرد سید پنجتومان را داد و آن کتابها را بملازمین سپرد که بخانه ببرند من در شدت حرص آن
جناب در حیازت کتب تعجب نمودم گویند که سید فرمود که همه کتب در نزد من است و بنظرم اینکه حاکی سهو یا خبط کرده باشد
یا مراد کتب در فن خاصی یا نوعی بخصوص باشد و الا حیازت کتب مؤلفه اسلامیه در این جزء از زمان گویا از محالات عادیه باشد
و چون سید وفات یافت بعد از وضع قروض ترکه آنجناب را خواستند که تقسیم نمایند خلف باشرفش حاجی سید اسدالله
کتابخانه را برداشته و در سهم خود قبول نمود و املاک دیگر را سائر ورثه برداشتند و اما بسبب اشتهار سید چند چیز بود یکی
توصیف آقا سید محمد که از ایشان پرسیدند که آقا سید محمد باقر مجتهد است آنجناب در جواب فرمودند که اجتهاد او را
از من استفسار مکنید بلکه از او سؤال کنید که سید محمد مجتهد است یا نه و دیگر توصیف میرزای قمی چه سلطان فتحعلیشاه

از میرزا خواست که عالمی خالی از ریب هرجهت باشد تعیین کنید که در مسجد شاه طهران نماز جماعت کند و ما هم باو اقتدا
کنیم میرزا در جواب نوشت که آقا سید محمد باقر شفتی رشتی در اصفهان ساکن است و قابل‌تر از او بهتر کسی را سراغ ندارم پس سلطان
بحاکم اصفهان نوشت که سید مزبور را تدارک دیده با عزت روانهٔ طهران کن حاکم استفسار نمود که سید محمد باقر کیست پس
از معرفت او کس فرستاد که پادشاه شما را خواسته و من تدارک می‌بینم شما در جناح سفر باشید سید امتناع نمود پس حاکم از
زهد او تعجب نمود و خود شرفیاب آن باب گردید و در خواست مسافرت کرد سید امتناع داشت حاکم گفت که
امتثال امر سلطان لازم است و ما را مخالفت آن نمیرسد سید فرمود که من باختیار نمیروم پس حاکم مأیوس شد و مراتب
را بسلطان عرضه داشت و این مایه وثوق سلطان گردید تا زمانیکه سلطان باصفهان آمد سید را بدیدن او برد پس
سلطان بسید گفت که از من مطلبی خواهش کنید سید امتناع نمود سلطان اصرار کرد آخر الامر سید گفت که چون اصرار دارید
مرا استدعا اینکه فرمایش کنید که نقاره‌خانه را موقوف کنند سلطان سکوت کرد پس از برخاستن سید سلطان بامین
الدوله گفت عجب سیدی است که از من خواهش میکند که نقاره‌خانهٔ سلطانی که علامت پادشاهی است موقوف دارم
امین الدوله معذرت خواست چون سال دیگر سلطان باصفهان آمد و سید بدیدن او رفت پس از انقضاء مجلس سلطان
بامین الدوله گفت که این سید آن سید سال سابق نیست اکنون بسیار زیرک شده است و اما اخلاق آنجناب فی
الحقیقة اوحد زمان در اخلاق بود هنگامیکه وارد اصفهان شد در مدرسه چهارباغ منزل گرفت و تدریس میکرد و مدرس
آن جا فهمید که سید مرد عالمی است راضی بآن نشد که در آن مدرسه سکنی کند که مبادا وقتی مدعی بامور مدرس شود
لهذا امر بخروج او کرد بدون سببی و جهتی سید امتثال حکم او کرد و از آنجا بیرون رفت و حاجی کرباسی را در مجلس
و محفل بر خود مقدم میداشت و حاجی دو سال از سید بزرگتر از سن بود و اخوند ملا علی نوری نیز لیا بسبب اشتهار آن
بزرگوار شد و در مجالس سید را بر خود مقدم میداشت و بر حاجی هم مقدم میداشت زمانی که سید از سفر مکه مشرفه مراجعت
نمود و در کربلاء یکنفر از کسانیکه معاصر او بودند در ایام تحصیل با او رفاقتی داشتند هنوز در مدرسه منزل داشت
سید در سر ایوان حضرت سید الشهداء نماز جماعت کرد آن شخص رفیق بعد از نماز عشاء خدمت سید رسید و دستش
را بوسید و عرض کرد که بالفعل تمنای آن دارم که در مدرسه مرا سرافراز کنید که آب گوشت و نانی مهیا
دارم سید قبول کرد و فرمود که اگر زودتر از این مرا وعده میخواستی بمنزل تو نمی‌آمدم و جواب میکردم لیکن عدم
الآن کاشف از بی قیلی و بی ساختگی و دور دلبشی است پس سید بهمراه او بمنزل آنشخص رفت و تعشی فرمود و مراجعت
نمود و شیخ محسن خنفر که یکی از مشاهیر مشایخ و فقهاء نجف بود و فاضل و در فقه زیاد ماهر و از شاگردان شیخ
علی بن شیخ جعفر بود و مؤلف کتاب چندی بدرس او حاضر شدم می‌گفت که شیخ محمد حسن لایفهم شیئاً و باصفهان
هم رفته بود و میگفت که حاجی سید محمد باقر فضیلت او زیادتر از شهرت او است و اشتهارش از فضیلت او

کثیر ست و اما سطوت و صولت آنجناب و امر معروف و نهی از منکر زیاده از آن ست که باقلام در قراطیس وصف
این مقام گنجد چنانکه در اوصاف اسلاف اشرافش آیه ولو کان البحر مدادا لکلمات ربی الایه نزول یافت و در بدو
امر که معروفیتی در اصفهان نداشت روزی از کوچه میگذشت که اشرار بلهو و لعب و نقاره و ساز و دف اشتغال داشتند
پیش رفت و تغیر فرمود و قصد آن کرد که آنها را آزرده باشد پس سید را کوفتند و حبس کردند تا اینکه طلاب باخبر شدند و
امام جمعه را اخبار نمودند امام کس فرستاده و سید را از حبس آنها برآورده با اینکه نهایت قلیل الجثه و باریک و قامت
کوتاه و ضعیف و نحیف بود و بسا بود که در روز ناهار نه میخورد با اینکه روزه نیز نداشت نماز صبح را در مسجد میگزارد از آن
پس برافعات اشتغال داشت تا وقت ظهر و بهمان وضو صبح نماز ظهر را ادا میکرد بلکه تا بنماز شام همان وضو را
داشت و غذا هم نه میخورد مگاهی شربت سکنجبین در اواسط روز میخورد گاهی هم ناهار میخورد و این مایه تعجب وقتیکه
محمد شاه بنحو تغیر وارد اصفهان شد سید بر استری سوار بدیدن او عزم نمود و سید علی نقی عرب بنا بر عادت
در پیش روی آنجناب قرائت قرآن شریف بصوت خوش و بلند اشتغال داشت پس محمد شاه در عمارت هفت
دست از دور تماشا میکرد چون نزدیک بارو شد این آیه را سید علی نقی تلاوت کرد قل اللهم مالک الملک
چون به تعز من تشاء رسید محمد شاه گفت یقین عزت دست خداست که این مرد را اینقدر عزت داده است و سید علی نقی
عرب و از اهل کاظمین و قرآن را بلحن حجازیان بسیار نیکو قرائت میکرد و در وقت صبح در عقب حجة الاسلام در مسجد
بید آباد تکبیر نماز می گفت و اذان نماز میگفت که صوت او را از نیم فرسخ از بیرون شهر قوافل می شنیدند الحاصل چون
سید نزدیک تر بارو شد سید علی نقی این آیه را تلاوت کرد یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده الایه
پس یکدفعه اهالی اردو و از لشکری و اعیان دولت همه فرو ریختند و اکثر را ممکن نشد که دست سید را ببوسند
اکثری استر او را و سم استرش را میبوسیدند پس محمد شاه حیرت کرد و چون به سرای شاهی رسید این آیه را تلاوت
کرد انا ارسلنا الی فرعون رسولا فعصی فرعون الرسول و از امر معروف آنجناب این بود که هفتاد نفر را بحدود شرعیه
قتل نمود و اما حد غیر قتل پس بسیار بود و در دفعه اول که بسبب لواط حکم بقتل فرمود هر که تکلیف کرد که او را قتل کنند
ابا کردند آخر خود برخاست و ضربتی زد که تاثیری نکرد پس شخصی برخاست و او را گردن زد و خود بر او نماز گزارد و
در وقت نماز غش کرد و جمیع مدایح او آن قدر از قصاید از عرب و عجم گفته اند و جمع کردند و آن دیوان بزرگی شد و یک
مصرعه از اشعار عرب که در مدح او ساخته اند انا الذی احتاج ما یحتاجه بلفظ الذی میمانم چنانکه او احتیاج بصله دارد
من هم احتیاج بصله و انعام دارم و آنجناب هرگز بدیدن و بازدید و مهمان کسی نمیرفت و هرگز بدیدن حاکم بلد نرفت
بلی بدیدن سلطان در زمان ورود باصفهان میرفت و حاکم اصفهان هر وقت که شرفیاب خدمت ایشان میشد
در دم در سلام میکرد و می ایستاد و بسا بود که آن جناب ملتفت نه می شد بعد از ساعتی نگاه میکرد و او را اذن جلوس

میداد و تواضع برای او میکرد و سه دستگاه تا کتخانه او بود که در هر جانی در بانی می نشست و ملازمین بسیار میداشت
ده باشی داشت و زمانی که بمکه مشرف شد زمان محمد علی پاشاه مصری بود و با او مراوده داشت باغ فدک را از او گرفت
و بسادات مدینه منوره برگذار کرد و آنجناب سه نفر از علماء عصر را تفسیق نمود یکی حاجی ملا اسد الله بروجردی بود که از شاگردان
آقا سید محمد بود و مجاز از او بود و صبیه میرزای قمی عیال او بود و پس چند نفر از علماء بروجرد مانند اخوند ملا علی و غیره سید را
معتقد بر تفسیق او نمودند پس سید حاجی را تفسیق نمود دوم میرزا محمد تقی نوری از شاگردان حاجی کرباسی بود و حدت ادرکی
داشت و فی الجمله تلمذی نیز در خدمت آقا سید علی نموده و در اصول راجل بود و تقویت از اقوال ضعاف مینمود مانند اینکه در
مضاف قایل ست باینکه نجاست از اسفل باعلی سرایت میکند و حال اینکه این قول خلاف فتوای مشهور بلکه در اجماع منقول
بر خلاف اوست و ایضا تسبیحات اربع را در دو رکعت آخر ظهر و عصر و عشاء و یکرکعت آخر مغرب سه دفعه واجب عینی میدانست
و در ماه رمضان المبارک غلیان بر بالای منبر میکشید و دخان را مفطر نمیدانست اگر چه مفطر نبودن دخان صوم را فتوای
شیخ حسن بن شیخ جعفر نجفی و صاحب مدارک و جمعی دیگر ست و قاعده هم نیز اقتضاء عدم افطار می کند و تمسک باو لوث
خالی از صعوبت نیست لیکن فتوی دادن و علانیه کشیدن خلاف طریقه فقهاست مجملاً میرزای مزبور فتاوای عجیب
که خالی از قانون فقاهت ست بسیار ست لیکن در امر معروف اوحد آن زمان و نامدار دوران بود و پس جماعتی از
اهالی نور در خدمت حجت الاسلام شهادت بر فسق او دادند پس سید او را تفسیق نمودند و فتح علی شاه او را بجهت فتوای
غلیان بطهران آورد برای اینکه تادیبش کند در حضور با او مباحثه کرد و سخنان ناشایسته بمیرزا گفت میرزا عرض کرد که اعلم
العلماء شما آقا سید محمد باقر ست نفرستید بیاید در طهران و در باب غلیان با من گفتگو کند سلطان گفت اخوند تو مخبوط
و مصروعی آقا سید محمد باقر کذائی از اصفهان برای من و تو می آید بطهران پس بعضی از اعیان توسط نمودند سلطان از او
گذشت سوم حاجی ملا صادق رشتی بود و حاجی مزبور جامعیت فی الجمله داشت و نطاق بود و در وعظ و ارتسلطی بود
در میان علماء آنجا از هر قسم ممتاز و از تلامذه مرحوم آقا سید علی بود و مدت صد و هیجده سال عمر کرده و حواس او بر جا مولف
این کتاب در وعظ او حاضر شده عنوانی بلند مینمود اگر چه در انجام آن عجز داشت و میان مولف این کتاب و اثنان نیز
مباحثاتی اتفاق افتاده و اصل مسئله که متنازع فیما میان من و حاجی مزبور شد در این بود که محقق طوسی در کتاب
تجرید گفته و تحدیدهما بالثابت العین و المنفی العین الخ حاجی از من سوال کرد که چرا لفظ تحدید گفت و بلفظ تعریف
نگفت و او را با والد ماجدم و با خال آقا سید علی مصادقت و محبت بی اندازه بود و حاجی عیالی از دهاتی گرفته
بود و اسم پدر عیالش کریم بود پس از آن زن اولادی تولد یافت و آنها بعرصه آمدند روزی حاجی مزبور
وارد خانه شد دید پسرانش بالای تختی که در سرای خانه بود نشسته و خواهرش بالبنه فاخره در پهلوی همشیره زادگان
خویش نشسته اند حاجی این رباعی را بالبدیهه گفته بنوا کریم جلسوا بالتخت و هکذا یفعل اهل البخت قد بدلوا

الناکون بالسیر و استبدلوا الکرابس بالحریر فاکون بزبان رشتی ست و در اینجا معرب شده است معنی آن خانهٔ محقریست که سکنهٔ دهات در جنب خانهها بنا میکنند و مقصود حاجی ازاین ابیات اینکه اخوال پسرانش نجابتی نداشتند و بسبب بستگی پسرانش به نعمت و عزت رسیدند الکاصل بعضی از اهالی رشت جمع شدند و در خدمت حجت الاسلام شهادت بر فسق او دادند لهذا جناب سید تعلیق او را باهالی نوشت چون حاجی مزبور کیفیت مذکوره را استماع نمود بر بالای منبر بر آمد و زبان بسخنان ناهنجار گشود و یحتمل که امر بر جناب سید مشتبه شده و در واقع طرفین ناجی و برحق بوده اند و الله العالم و مناسب این مقام حکایت شریفی دارم و او اینکه حاجی میرزا مسیح از تلامذهٔ فاضل قمی و ساکن طهران بود و ایلچی روس را بسبب تجاهر تکفر و فسق و بعضی از امور کشته و حکم باخراج او از طهران شده و آقا محمود پسر آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بهبهانی ست و فاضل و جامع و مسلک او مسلک اخباریین بوده و این فقیر بموعظهٔ او نشستهام پس میرزا مسیح آقا محمود را تکفیر کرده بود پس از مدتی حاجی میرزا مسیح بزیارت قم و در مسجد امام حسن عسکری ع نماز میکرد و آقا محمود نیز بزیارت قم رفته بود روزی آقا محمود به مسجد امام حاضر شد دید که نماز جماعت مینمایند از امام آن جماعت سوال کرد گفتند حاجی میرزا مسیح ست آقا محمود باو اقتدا نموده از آن پس بمنزل خود معاودت نمود پس اصحاب آقا محمود از او سوال کردند که حاجی ترا تکفیر کرده بود و تو باو اقتدا کردی آقا محمود در جواب گفت که چه منافاتی ست میان اینکه او اعتقاد بکفر من داشته امر بر او مشتبه شده باشد و من اعتقاد بعدالت او داشته باشم و هر دو مثاب و ماجور باشیم و چون این خبر به میرزا مسیح رسید از اخلاق آقا محمود تعجب کرده و بدیدن او رفت و مباعدت بمصادقت مبدل گردید مجملاً در مسجد حجت الاسلام در روزی از ایام صیام نمازگزارندگان بشمارهٔ بیست و دو هزار نفر بودند و در اقالیم سبعه و دول خارجه همه جا آن جناب معروف و در همه جا حکم او ممضی و مقلدان او در نهایت اصقاع بود و در میان علماء امامیه مانند او در ثروت نیافتم نه در اسلاف و نه در اخلاف بلی سید مرتضی علم الهدی نیز صاحب ثروت بوده لیکن ثروت حجت الاسلام بیشتر و سطوت و اقتدار سید مرتضی نیز بسیار کمتر از اقتدار حجت الاسلام بوده و اما سخاوت حجت الاسلام پس اکثر از توصیف و اصفین ست چه جود آن وجود مبارک بر اسم برمکیان و حاتم عربان خط محو کشیده و آخوند ملا علی اکبر خونساری گفت که روزی در کتابخانهٔ حجت الاسلام وارد شدم در حالتیکه از زر سرخ و سفید از بابت مال امام ع آن قدر در پیش روی حجت الاسلام ریخته که آن جناب از آن طرف که نشسته است نزدیک بآن بود که پیدا نباشد و آن تنخواه میان من و او حایل شدند پس غلیانی برای من خواست من شروع بکشیدن غلیان کرده بودم که فقرا و سادات را خبر کرده بودند ایشان بنحو جمعیت حاضر شدند سید بهر کسی یک چند از آن تنخواه میداد

و هنوز غلیان را انجام نداده بودم که آن تنخواه تمام شد پس من به سبیل سردی و تعجب عرض کردم که شما را در اموال امام زیاد تجری است آن جناب فرمودند که بلی پسر در مال پدر زیاده از این تصرفات مینماید و فقیر مولف کتاب روزی از منزل خود بمدرسه میرزا جعفر میرفتم در اثناء راه بکوچه که در جنب خانهٔ سید بود گذارم افتاد و دیدم که آن قدر از فقراء سادات هجوم کرده و بخانه می شتابند که کوچه از عبور مسدود شده است استفسار کردم که چه واقعه روی داده باشد که این همه جمع شده جواب گفتند که معادل هشتصد تومان مال امام از بروجرد برای سید آورده اند و او فرموده که فقراء سادات را خبر کنند تا مال امام را بایشان داده باشد پس بعد از حضور هر کسی یک دو کله یا بیشتر قلمکار داده و همه را در آن ساعت تمام کرده و از جملهٔ شعراء اهل بیت در آن ازمنه ملا قربان بیدل بوده که رودباری ساکن قزوین و با مولف کتاب صداقت داشته روزی بحجره ام آمد و گفت که الیوم محض برای کشیدن غلیان کدو آمده ام یکی از تلامذه را که از اتراک بود گفتم که غلیان کدو را درست کرده او را چندان وقوفی نبود خوب درست ننمود پس به بیدل داد و او هر چند کشید سودی نبخشید و دود می نچشید در کشش کشم از این دو حالت غلیان بکشیم با خجالت پس من دوباره خود آنرا اصلاح کردم و باو دادم و بیدل در بدو امر پیشه کاری و تقوائی نداشته از آن پس تائب و زاهد و عابد اقران خود شد و کتابی در مصیبت نوشته که در اثارهٔ حزن و اندوه سرآمد کتب است و هرگز برای غیر اهل بیت مدح نه میگفت و هجو نمیکرد بلکه اشعارش منحصر بمراثی و نواحی مصیبت است مگر آنکه یک رباعی برای حاجی میرزا اقاسی وزیر سلطان محمد شاه گفته و آن این است ؛ نگذاشت برای شاه حاجی درمی ؛ شد صرف قنات و توپ هر بیش و کمی ؛ نه مزرع دوستان از آن آب نمی ؛ نه خانهٔ خصم را از آن توپ غمی ؛ و چون این اشعار را حاجی میرزا اقاسی استماع نمود مامول او را انجاح و انجام داده و ایضاً شخص کامل طویل اللحیه را واسطه کار خود نزد کسی گرفته آن شخص یا قاصر شد یا مقصر بیدل یک شعر در توصیف لحیهٔ او گفته و آن این است ؛ مُعَنعَن ریش او از بس طویل است ؛ که از سیچقان الی تنکوزئیل است ؛ و بیدل میگفت که محتشم دوازده بند خود را در مدت هیفده سال گفته باین معنی که این اشعار را گفته بود و تا هیفده سال حک و اصلاح میکرد و بعد از هیفده سال آنرا داده که مردم استنساخ کرفتند و بیدل را کرامات بسیار است از الجمله میگفت که این کتاب مصیبت را قدری نوشتم پس مقروض شدم و دماغ سوخته و چیزی نداشتم و نوشتن کتاب را ترک نمودم پس در وقت مغرب در خانه را کوبیدند بیرون رفتم دیدم شخصی یک کیسه وجه نقد سر بمهر بمن داد و فرمود که این تنخواه را بقرض خود بده و کتاب مصیبت را انجام ده ایضاً میگفت پیاده بکربلا میرفتم پس مدتی گذشت که قوتی پیدا نکردم و تنها بودم بحدی گرسنه شدم که از رفتار ماندم ده خرابی بود که دیوارهای شکسته از آن باقی بود پس از عجز و گرسنگی نشستم و بدیواری تکیه کردم و قدرت بر حرکت نداشتم ناگاه نظرم بسوراخ آن دیوار شکسته آمد دیدم میان دیوار نان خشک بسیار است قدری از آن نان بقدر سد رمق خوردم و دوباره آن سوراخ را مسدود ساختم که بکار دیگری آید ایضاً بیدل میگفت که در ایام گردش و سیاحت وقتی در بیابانی دور از آبادانی بودم و شب رسید و چند وقت گذشته بود

که غذائی نخورده بودم پس وقت مغرب رسید در میان بیابان مشغول بنماز شدم و نماز مغرب را اداء کردم و از ضعف
نشسته بودم و مشغول بذکر خدا بودم ناگاه شخصی پیدا شد و سفره پهن کرد که در آن نان تازه با خورش بود و فرمود بخور
پس من بقدر حاجت خوردم باقی را با سفره برداشته و رفت مجملاً بیدل وقتی از اوقات پریشان و مدیون شده
پس باصفهان خدمت حجة الاسلام شرفیاب و در باب پریشانی خویش آنجناب عرضه داشت آن بزرگوار مبلغ یک
صد تومان وجه نقد به بیدل داده و مبلغ یکصد تومان هم در بروجرد نزد تاجری برات کرده بیدل ببروجرد رفته برات
را بآن تاجر نشان داده تاجر قبول ننمود پس بیدل قضیه را بآنجناب عریضه کرد آنجناب برات دیگر یکصد تومان بتاجر دیگر
برات کرد تاجر ثانی تنخواه را داد از آن پس تاجر اول هم درخواست کرد که بیدل وجه برات را قبض گیرد بیدل باز عریضه
کرد که تاجر ثانی وجه برات را داده اکنون تاجر اول هم خواهش آن کرده که وجه خود را داده باشد اکنون چه مصلحت میدانید
آن بزرگوار در جواب نوشت که آن وجه را نیز قبض و ضبط کرده که آنرا هم بتو بخشیدیم پس جمعاً سیصد تومان باو رسید
و در روز عید غدیر تجار اصفهان هر کسی بقدر خور خود از صد و دویست و کمتر و بیشتر خدمت آنجناب میدادند که بفقرا
بذل کند از قضا در یک روز عید غدیر بمسجد رفته و بر منبر برآمد و در اطراف او کیسهای تنخواه گذاشتند از زر سرخ و سفید
و از پول سیاه و دهشاهی و هزار دینار و حکم کرد که فقراء در سر یکدیگر جمع شوند یک یک بیایند و از در دیگر بیرون روند
پس فقرا جمعیت بسیار کردند و بهر یک یک مشت از زر میداد تا چه مقدار برآید بقدر یک ساعت تقریباً آن تنخواه
را بفقراء بذل نمود و حساب نمودند سیزده هزار تومان شد که در مدت یکساعت بفقراء داده بود و دو باب دکان از مال
یکی نانوائی و یکی قصابی برای فقراء قرار داده بود که نان آن گندمش از مال خود و دکان از خود و مزد نانوا از خود
و همچنین قصاب و این باب دکان مصرف آنها این بود که بفقراء برات میکرد از نان و گوشت و گویا یک هزار
نفر بلکه دو هزار خانوار در نان و گوشت از آن بزرگوار موظف بودند شخصی حکایت داشت که وقتی بفقر گرفتار
و چند وقت بود که غذائی بگیرم نیامد پس شبی از کوچه عبور میکردم دیدم حجة الاسلام از آن کوچه عبور میکند
چون بمن رسید یک مشت از زر سرخ بمن داد و گذشت و در سال طاعون در شهر رشت اموال بلا وارث
و مالک بسیار جمع کرده بودند فتحعلی شاه بدیدن سید رفت و گفت بادشاه صاحب عیال بسیار و فقیر شده است
شما از آن اموال که در رشت جمع شده به ما برات کرده باشید سید مبلغ بیست هزار تومان بشاه برات کرد که
در رشت از آن اموال داده باشند و هر ساله برای فقراء مکه و مدینه زادهما الله شرفاً و تعظیماً تنخواهی میداد و طلاب
را بسیار اعانت می نمود بلکه رؤسا و اعیان و تجار و شاهزادگان را برسم قرض اعانت میکرد و در محله بید آباد
مسجدی بنا کرد که گویا در عالم چنین مسجدی بنا نکردند و بنیان آن مسجد که تا مقابل زمین آوردند مبلغ شصت هزار تومان
مخارج شد و تا وفاتش تمام نشد بعد از وفاتش ملاحظه کردند هشتاد هزار تومان هم مخارج باقی داشت و در زمان مرحوم فتحعلی شاه

که العلماء با تو و با احسان و تلطف بود با سید بتماشای مسجد رفتند سلطان استدعا نمود که مرا هم شریک در این مسجد گردان سید قبول ننمود سلطان گفت که شما را قدرت بر اتمام و انجام این بنا نیست سید گفت که دست من بخزینه خلاق عالم بسته و در سالی که وفات نمود مؤلف کتاب در اصفهان بودم که امین الدوله دعوای بیست هزار تومان بر آن جناب نمود در جواب فرمود که تو این تنخواه را داده بودی که من از بابت مظالم بفقراء داده باشم من هم داده ام امین الدوله گفت که من بودیعه در نزد شما گذاشته بودم سید گفت مرا اشتغال ذمه به تنخواه تو نیست لیکن الحال که قبول نداری من خود قبول دارم و آنکه بفقراء داده ام مال من باشد و وصیت کرد که از مال او این بیست هزار تومان را داده باشند در قرض او مصروف سازند ـ ایضاً تاجری از طایفه حاجی غفور در همان سال از سید استدعا نمود آن جناب فرمود آن را از بابت مال فقراء بمن دادی و من هم داده ام و اشتغالی بتو ندارم آن شخص گفت که من بودیعه در نزد تو گذاشته بودم سید گفت اکنون که پشیمانی آنچه بفقراء داده ام از مال من باشد پس آنرا هم داخل در قرض و وصیت فرمود که از مال او ادا کرده باشند ـ اساتید آن جناب ملا مهدی نراقی و بحر العلوم و آقا سید علی و میرزای قمی و مانند ایشان وارد چنانکه در اجازهٔ آقا سید محمد باقر قزوینی سبق ذکر یافت مخفی نماناد که مسجد حجت الاسلام فی الحقیقت بیان قابلی برای آن نکردیم زیرا که محتاج بدیدن است و مشتمل بر قریب به پنجاه مدرسه است و بعد از اتمام مسجد اخوند ملا علی نوری چند بیت در وصف آن مسجد انشاد فرمود و برای حجت الاسلام فرستاد سید فرمود من چیزی قابل برای جائزه این اشعار ندارم و اگر با تملک خود را نثار این اشعار نمایم کم است و اخوند پیر شده بود و عمر طویل کرده بود و سید و حاجی کرباسی در سوابق ایام در خدمت اخوند درس خوانده بودند روزی اخوند به مسجد آمده که بسید اقتداء کند از نهایت ضعف شیخوخت در بین راه غش کرد و بعد بهوش آمد و بمسجد رفت دید سید آن روز بمسجد نیامده اخوند بسیار تغیر نمود که من با این سن بمسجد آمده ام که ادراک نماز جماعت نمایم و تو بمسجد نیامدی و اخوند ملا علی در میان حکماء از همه کس تشرع تر بود و در بدو امر تقلید میرزای قمی میکرد پس از وی تقلید از حجت الاسلام میکرد و اخوند ملا علی نصف شرح حکمت العین را در مدت نه سال درس خواند و در سالی او و میرزای قمی هم کجاوه شدند و بعتبات رفتند و در بین راه میرزا از اشعار ملای رومی سؤال میکرد و صفحه بصفحه و ورق بورق اشعار آنرا از حفظ میخواند و از اخوند سؤال میکرد آن اخوند خود را از دیده گفت من در اشعار پر سر رشته ندارم و بقدر اشعاری که شما ضبط دارید من ضبط ندارم روزی اخوند بدیدن آقا سید علی صاحب ریاض رفت سید بغلیان معتاد نبود و اخوند معتاد بود پس غلیانی برای اخوند آوردند که منافذ بسیار داشت و کوک نبود و اخوند هرچه کشید دید دود نمیدهد بسید گفت که آن غلیانی که اخبار بحرام میدهد این غلیان شماست در غلیان های دیگر پس سید خندید و امر کرد که غلیان دیگر آوردند و باید دانست که غلیان در اواسط زمان اخوند ملا محمد باقر مجلسی حادث شد و سلطان منع نمود و مردم ممتنع نشدند و در خلوت و سردابها و زیر زمینها غلیان می کشیدند چون سلطان

مطلع شد تنباکو را اخراج بسیار بست که شاید مردم ترک کنند آخر صورت نگرفت و ازین بابت است که تنباکو نیز از بی در
اصفهان گمرک بی اندازه دارد لیکن سید جزایری در انوار نعمانیه نوشته است که گنج خانه پیدا کردند که در ان اکثری
از اسباب بود و از ایام قدیم بود و در انجا الات غلیان هم بود و این کاشف از ان بود که در عهد قدیم نیز غلیان معمول
بود مجملاً اخوند ملا علی در اشتهار سید اهتمام تمام داشت و خود مسلم و مقبول القول بود لهذا مردم از و می پذیرفتند
و در اذلال و تکفیر صوفیه اهتمامش زیاده از فقها بود و می گفت من اهل خبره ام و این گونه اشخاص کافرند و در علم
الهی بر اخوند ملا صدری بالاتفاق ترجیح داشت و وقتی بشیراز رفته بود و میرزا ابو القاسم نام صوفی مشهور به سکوتی
در شیراز منزل داشت پس مردم بدیدن اخوند میرفتند و معرفی در مجلس معرفی میکرد تا اینکه میرزا ابو القاسم سکوتی وارد شد
و خواست با خوند ملا علی ملاقات نماید معرف گفت که ایشان میرزا ابو القاسم سکوتی هستند اخوند دست خود را که بسوی
خود باز پس کشید و گفت این مرد نجس است و کافر است از مجلس من بیرون رود میرزا ابو القاسم شرمسار از ان مجلس مراجعت
نمود چون خواست که کفش خود را بپوشد بلا زمان اخوند گفت که حکیم خرهم نوبر است و در وقتی از اوقات صوفیه را
مردم تکفیر کردند پس خدمت اخوند استعفا نمودند اخوند شرح مفصلی در تکفیرش نوشت و گفت که فتوای قتل با مجتهدین است
خدمت سید رسیده که حکم بقتل کند سید در این امور بحسب تکلیف شرعی مسامحه داشت در باره خدمت اخوند رسید اخوند
بسیار تغیر برای سید کردند و گفتند که من اهل خبره ایشانم و ایشان کافرند و حکم بقتل تکلیف حاکم شرع است
چرا باید مساهله و مسامحه و مسادفه نماید گویند که از اخوند ملا علی نوری سوال کردند که اگر ماهی در میان چاه بیفتد
چند دلو باید کشید ان جناب تأمل کرده از ان پس گفت که حکم این مسئله را نمی دانم فضلا از تلامذهٔ ملا علی بسیارند
از ان جمله والد ماجدم و اخوند ملا عبد الله زنوزی که مدرس مدرسهٔ خان مروی است و من درس او را ادراک کردم
و اخوند ملا ملا اقای قزوینی و من در نزد او تلمذ کردم و حاجی ملا هادی سبزواری و مرا با او حکایاتی است که مذکور
شد و حاجی محمد جعفر لنگرودی و من شواهد ربوبیه را با اقا محمد مهدی ولد حاجی کرباسی در نزد او می دیدم و اقا سید
رضی مازندرانی و من در نزد او نیز تلمذ کردم تالیفات ملا علی کتاب حجة الاسلام در رد شبهات پادری و شرح
حدیث امیر المؤمنین ع و حواشی شرح اصول ملا صدری و او از تلامذهٔ اخوند ملا اسمعیل واحد العین است که اصفهانی است
و با شیخ احمد احسائی در مسئله علم صحبت داشته و او را ملزم ساخته و در زمانیکه اخوند وفات کرد حاجی کرباسی
بر جنازه اش گریه بسیار کرد و میگفت بعد از تو چه کس دفع شبهات معاندین اسلام را مینماید و شیخ علی
بن شیخ جعفر در نجف استقبال جنازه اش نمود و خود بدوشش گرفت و حسب
وصیت در کفش کن امیر عرب مدفون شد صورت مراسله که اخوند ملا علی نوری بجناب
میرزای قمی نوشت چون نهایت لطافت و مشتمل مسائل بی نهایت و تحقیقات با کفایت مذکور میشود

بسم الله

## رقعه ملا علی نوری بخدمت میرزای

بسم الله الرحمن الرحیم

مخلص مهجور مشتاق از فیض خدمت دور بموقف عرض و اقفان حضور سعادت گنجور میرساند که کثر الله تعالی
فی سبیله اعوانه و انصاره و اعظم الله سبحانه فی ارضه قدره و اعتباره پس از دعای معرا از ریا
عرضه میدارد که هرچند جام جهان نماست ضمیر منیر دوست اظهار احتیاج خود انجا چه حاجت است اما
حقا و بعزة الله تعالی که خدا آگاه و گواه حال این مخالصت اکتناه و شاهد این مقال صدق
اشتمال است که این عقیدت سگال در تمثال نظر بان صاحب عدیم المثال مثال سلامان بنسبت ابسال
است ؛ غافل مشو از حال من بی سر و سامان ؛ من با تو چنانم که با ابسال سلامان ؛ مشتاقم و دورم غم
جانکاه هم از این است ؛ مشتاق تو را دور نزند هم از این است ؛ والطور و کتاب مسطور که بود عمران
دوران مخالصت دستور عمر است که موسی آسا طالب خدمت النشعیب از عیب مبری می باشد هرچند
بطور طلب در عین احتیاجی تمنا بدنعیر از عتاب لن ترانی از پس حجاب جواب نمی آید پس درین
صورت از جانب هیولائی ناقابل کوشش بیجا اصل و بی صورتی است هم مگر لطف شما پیش گامی چند
تا که از جانب معشوقه نباشد کششی ؛ کشش عاشق بیچاره بجائی نرسد البته بدستور سال گذشته امسال
نیز در مدت دو ماه هرچند ابواب مساعی بر رخ تهیه اسباب مسافرت بصوب خدمت علیا مرتب
کشوده ام الموانع مسماة بربی سعادتی نظر بحب فرزند و شهر بادری راضی نگردیده ممانعت
نموده و ابو البصیر باسعادت که شهر یار مصر مساعدت بود از بیطالعی در میان نبود پس ظاهر است
که پسری بدر خاک بر سرست چه عرضه دارد ؛ مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد ؛ کز دست
نخواهد یافتن شکیبائی پس ای صاحب همه کس باین ناصبور را بسوی خود از وفا طلب ؛ یا توکم
یا کدامنی صبر من از خدا طلب اگرچه از صبوری معارضه یاد وری نباید شکیبائی تاب مقاومت
مشتاقی نیارد و در مثال ان پیر پروانه شعله شمع را نگه داشتن و از بریان دم آتش کشیدن
کو فتن است و گفته اند ؛ بصبر چاره هجرت کنم چه حرف است که برنیان نکند شعله را نگهداری
ولیکن چه چاره که دریاسرشته عجب گفته اند که صبر کن ای دل که صبر سیرت اهل صفا است -
چاره عشق احتمال شرط محبت و فاست فالما مور معذور بچشم نشینم و صبر پیشه گیرم دنباله
کار خویش گیرم که الامور مرهونة باوقاتها علی العجاله چند مسئله در نوشته علیحده صورت تحریر
یافته بضمیمه عریضة المخالصة مصحوب عالیجناب قدسی القاب زبدة الالباب قدوة الانجاب قرة
عین اولی الالباب عمدة العلماء العظام اسوة الفضلاء الکرام علام فهام مولانا ملاذا الاصدقا

اخوند ملا محمد علی نوری سلمه الله تعالی ارسال خدمت داشته که از جانب افاضت جوانب ان مرشد
کامل در کیفیت عمل در باب انحا اجازت و رخصت حاصل نماید اگرچه از غنایم ایام بملاحظه و مطالعه
نسخه مرشد العوام در بعضی از انحا رای ان مطاع الانام را دریافت نموده و عقدهای بسیار از بند
ان کشوده اند اما افاضت ان را غایة بی اندازه است حقیقت مطلب ازین در دستور حمت ستاد
در عمل برای اعتلاء ان سپهر مرحمت است همه کوشیم تا چه فرمائی روا بود همه خوبان آفرینش تا که بیش
صاحب دست در کمر گیرند چه جای چون من بنده زشت بد سرشت که نه دین و نه دنیا و نه امید
بهشت چون کافر مفلسیم چون قحبه زشت ابدا از یاری حضرت باری بمددگاری دوستان خدا علی الخصوص
بدست یاری دعا استجابت انتما انصاحب دوستداران امیدواری حاصل سعدی مگر از خرمن
اقبال بزرگان یکخوشه ببخشند که ما تخم نکشتیم باری از الطاف ملاذ الاشراف چشم تمنا دارد که بزودی
در ذیل هر یک از اسوله قلمی داشته مصحوب کسی معتبری ارسال نموده که منت بر منت دوستدار
مخالصت شعار افزوده خواهد شد بعضی از جهات در این اوقات بسیار محتاج می باشد و چشم
براه است که نسخه مرشد العوام با صحتی مقابله رسیده در سرکار یافت شود و پر در کار نباشد تحفه
مخلص خود بفرست که عین مخلصان نوازی است دائم گل این بوستان شاداب نماند دریاب
ضعیفان را در وقت توانائی اگرچه از قراریکه مسموع میشود بوستان دماغ انصاحب دوستان نیز در
این اوقات بسان باغ خزان است امید که از نسیم عنبر شمیم گلستان غیبی لاریبی دماغ جان
ایشان معطر بوده ابواب فیوضات روحانیه و سعادات اخرویه برزخ ذات قدسی صفات
ملکی ملکات ان مطاع آنا فآنا کشوده آید پریشانی ظاهری درمان جون تو ظاهری بر ظاهر است
که دلیل بر جمعیت خاطر است زلف آشفته او موجب جمعیت ما است جون چنین است بس آشفته ترش
باید کرد زیاده مترقب ظهور تفقدات و توجهات بارسال تعلیقجات و ارجاع خدمات بکجهتی
دلالات موجبه المهمات از جانب ان شریف المناقب می باشد الباقی ایام العالی عرضه
میدارد که حقیر در بیست سال پیش ازین در قزوین در خدمت جناب غفران مآب عالم عامل
استادی آقا سید حسن برادر عالم عامل آقا سید حسین طاب ثراهما درس فقه و اصول فقه را
میخواندم سید مرحوم مذبور بحقیر و سایر رفقای مباحثه روزی در اثنا مباحثه در مبحث نماز
احتیاط فرموده اند که تسبیح خواندن در رکعات احتیاط چون بدل از دو رکعت اخر است
احوط و اولی است و نموده اند که طریقه جد باوالد ایشان و برادر ایشان و خود ایشان در نماز

احتیاط ایست و ما را نیز وصیت فرمودند که غیر از این نکنید و حقیر هم نظر بحسن ظنی که بایشان
داشتم بهمین طریقه عمل میکردم حتی اینکه در اصفهان در خدمت قدوة العلماء و عمدة الحکماء استادی
میرزا ابو القاسم از کتب فقهیه میدیدم از طریقه عملیکه در خدمت مرحوم مزبور فرا گرفته بودم دست
برنداشتم و در خدمت فیض موهبت فخر المحققین ملاذ طلاب الیقین قدوة الحکماء الالهیین
محیی مراسم العرفاء المتشرعین الموحدین سندی و سیدی و سید الجمیع اقای اقا محمد بن اقا محمد
رفیع رفعه الله تعالی مع الائمة الاطهرین علیهم السلام شرف اندوز گردیدم و ایشان
مکرر بحقیر وصیت میفرمودند که در زمان غیبت معصوم بغیر از طریقه احتیاط راه نجاتی متصور نیست
و بمقتضای حدیقه ملاذ الفقهائی المولی الجلیل المؤید المنصور مولانا ملا محمد تقی مجلسی طاب ثراه
و جعل الجنة مثواه باید عمل کرده باشی حسب الامر الاعلی امتثال میرفت و در این مدت رجوع
بحدیقه بقدر وسع عمل مینمودم و کثیری از مقتضای ان تجاوز مینمودم مع ذلک نماز احتیاط بخصوص
تا مدتی پیش از این هم تسبیحات اربعه میخواندم تا انکه از حسن اتفاق باین فکر افتادم و تفحص و تتبع بسیار
نمودم دیدم که احتیاط در خلاف ایست علی الخصوص حتی نسخه مرشد العوام سرکار رجوع نمودم تصریح
بعدم جواز فرموده بودند درین صورت بالضرورت باید تدارک نموده باشم چاره ندارم و درین
خصوص چند سوال دارم که بتفصیل نموده میشود و ان متاع باید در زیر هریک از این اسئوله جواب
قلمی فرموده باشند اگرچه حال و علی الحال له بقدر استنباط خود و رعایت جانب احتیاط مشغول
اعاده نمازهای احتیاط الحمد لله تعالی شده ام تا از جانب عزت جوانب ان مطاع چه مقرر شود
و مستدعی است که جواب همه را یکجا نه اناً فاناً هم قلمی فرموده باشند      قبله گاها بموجب تفصیلی که از
اسئوله نموده میشود در طرفتب در وقت تنگی قلمی شد و تکرار بحسب معنی و لازم معنی در اسئوله هست
در ذیل هریک جواب قلمی میفرمایند. اگرچه بجواب سابق کفایت حاصل بشود حقیقت اینست که بنده
بنده شرمنده و روسیاه تبه کاری باید سیاه بپوشد و از وادی ابادی در کشاکش غم و شادی جنت بکنار
بکشد تعمیر خرابها پرداخته از شائبه مسامحه و تدارکات بالمره در گذشته از قید لاباس خبر ندارد و ضرر
ندارد و لاباس اگر چنین باشد حرج عظیم لازم می آید آدمی هلاک میشود و کلا و طرا از آدمی حاصل نماند
ایا حکیم که گرفتار عیال پریشان حال میباشم بین این صورت لاتم فلاهم اه اه اه اه که کار تباه
است ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی  این ره که تو میروی به ترکستان است   اما چه چاره دست بیچاره چون
بجان نرسد چاره جز پیرهن دریدن نیست تمنا دارم و بخدا قسم میدهم که در گاه و بیگاه از دعای خیر سیاهم

در زمان غ[illegible]
الصیاطیار

را فراموش نفرموده باشند بسر خوامهر بحکیمن جز مهر علی در دل ما راه ندارد  این شیشه کلدار هر اشناه ندارد
جعلنی الله فداه یا الله ادرکنی ولا تهلکنی بمحمد و آله الکرام علیه وعلیهم السلام چون نتوانیکه هیچ یاوش نکنی
باران کن که دامنش با دیگی از ایشان هستی مگو ایشان القصه  اندکی بیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل
آزرده شوی ورنه سخن بسیار است  الباقی هو المشتاق وتتمه اگر مقرر باشند عند التلاقی —

## در جواب مرسله از میرزا قمی

جواب میرزا ابو القاسم قمی رحمه الله تعالی پر شکسته صعوه ناموس محلب مایوس بلا و بال بسته طائر
محبوس قفس محنت قرین ابتلا صحیفه تقدیر باین ایکم نشان و حریر تحریر قلم زبان منقصر بنیان اتغر عرض ظهار
و حیات بی ثبات ساحت و اهبت تفقد و التفات ان قدوه حاتر امور و شکر واهب العطیات منود
بر لوح ضمیر صفا تنویر می نگارد که ذرقا متعزز از اوج عالم قدس مهابط مغاک بیحاصلی گردیده
و تغرید هد هد تنبیهات انیقه مجرد هیچ و ترین بنجیر انشاد خواب غفلت بیدار ساخت و هدهد متمتعی که چون
صبا نامه سلیمان مصر و فارا بشهر سبا آورده از مجامع انس نوید الیتامی بوحشی ترین وحشت زدگان
رسانیده از دریچه اقبال فرسرافرازی بر سر بخت خفته ترین خفتگان انداخته اعنی هاتف غیبی و مولف
لاریبی مکتوب بلاغت اسلوب حقانیت مصحوب که هر سطرے از ان نهریست از منبع ایجاب و هر شطری
از ان بحریست از معدن حکمت و مخزن سعادات پژمردگان کره خاک بید لیرا نزهت فزا چون
فصل بهار و ظلمت نشینان مغاک غمناک بیحاصلرا نور افزا چون شمس در نصف النهار دوحه بنیانش از
تمشاد فواید فرائد گوناگون برد و روضه افادتش از ازهار و اوراد خوائد عواید بوقلمون جواهر
نثار از مطالعه انوار صفحات التفات ان ظلمت کده خاطر حزین روشن و از نسایم عنبرین شمایم اختلاسات
و انتشار انشش گلخن دل محنت قرین گلشن گردید اشارات دقیقه فاتح معلقات بشارات یافتم
و بشارات انیقه از اشارح مشکلات اشارات شناختم حتی انکه در عالم اظهار لطف و نوال ایسنبت
ان زبده اهل کمال و مشفق همثال را با انیقا صر بکمال و خاصر بیدل و حال در تمثال سلامان
و ابسال قرار داده بودند اگر چه مقتضای مقام ابهام بقصه اولے را برورد که فی الحقیقه هجو
ملیحی باشد ولیکن مقتضا یحال رفری بجانب قصه ثانیه می آورد که در معنی مستحق انواع علامتی را
مدیحی باشد و چون این لاشی بیمقدار خود را در عداد نسبت با اهل اعتبار و اضافه بسابقان کامل
عیار نمی شمارم بهتر انکه نسبت خود را در استکمال یا مرحله و صول خود با علا مرتبه از کمال خیان
دانم که تربیت نار مارح راست در نضج طبیعت با کوزه صلصال و مناسبت ظهور ترسقی خود را از

از ضعیف طبیعت با وجود مقتضای فطرت چنان شناسم که منبع چشمهٔ کربت را است در منبع ما قبل
زیرا که دشمن کینه را دوست انگاشته و دوست قدیم را بر کنار گذاشته و بذری در زمین
شوره زار کاشته و رسقی این نقشی بر لوح آب نگاشته و در امید انجام الفت و تعیش با این تازه رفیق
علم سفر درازی افراشته بلکه خیال شربتی از شهد کاسهٔ زهر نوشیده و بفریب دانه چشم از دام پوشیده
و در هر نفسی در خرابی بنیاد خود کوشیده پدرم روضهٔ رضوان بدو گندم بفروخت ناخلف باشم
اگر من بجوی نفروشم بلکه گاهی چون کودک رضیع در دامن ام الخبائث لب بی تعلق این عجوزه
غدار عبد و پستان حرص چسپیده خندان و خوشحال و گاه در کمال اکراه در بغل ابو الخیرات بابا توکل
بیازیچه مشغول ریش کندن و بجای طپانچه بر رو زدن با دل پر ملال و بعد ترقی از ضعیف رضاع
گاهی از مکتب خانهٔ مؤدب حقیقی در گریز و با مادر مهربان تقوی و پرهیز در طلب جوز و لوز و مویز دوشیز
می باشد خلاصه اینکه شرح حال این شکسته مال و بیان حسرت و سرشتگی این هایم تیه ضلال و عائم
غمرات حرمان و ملال و دور افتادگی از کاروان سفر استکمال و اسیری قطاع الطریق خسران و وبال
نه چنان دور از حیطهٔ تقریر و بیان است که بقلم و زبان چه جای زبان ابکم نشان در آید مگر نا خوانده
احوال مرا داند کسی ورنه نخوانده آنچه آید در هست حال دیگری باشد علی الخصوص در این اوان
مناقضت اقران که دریا عمر گرانمایه در نقصان و خسار و با مقتضیات نفوس شریره اهل دهور
در گیر و دار و مصدوقهٔ صرکه الشجرة خیرها و شرها فی الثمار دیده که لحظهٔ فراغ میسر نیست و بالمره از
کار باز مانده و چون زیاده از این فرصت اظهار حسارت حال و بیان پریشانی احوال
امید هست که همین قدر در مقام دلسوزی تقویت داعی نموده در مظان اجابت از دعا فراموش
نفرمایند و الان بمقتضای المأمور معذور و لا یترک المیسور بالمعسور حسب المقدور در انجام مهمات
مرجوعه می پردازد و چون از مقتضای مجموع آن کلمات صدق آیات استنباط شد که نظر بحسن
ظن بحقیر و خلوص طویت و استقامت محبت ذات شریف حقیقت مقصود شما آنست که اگر امری
بحقیر در باب تدارک ما فات ظاهر شود و قابل اظهار باشد عرض کنم عموماً و خصوصاً هر چند سوء ادب
باشد لکن از جهت تکلیف داعی از طرفین قوی است هر چند مطلب طولانی و در اینجا بانجام
نمی آید لیکن بعنوان اجمال بعضی از مراحل عرض میشود و الا تمام اغلب اشکالات را در حکمت تدارک
نماز احتیاط قرار داده اید و چنان قرار داده آید که باید تکالیف بسبیل احتیاط بعمل آورده
باشند نظر بانکه عالیجناب مرحمت و غفران مآب آقا محمد رحمه الله تعالی

فرموده اند که امثال ایشان را چاره جز ان نیست و فرموده اند که با تباع جدیه تقیه اتقین
رجوع کنند و شما هم بنای عمل را بان گذارده اید بعد در مقام ملامت بر نفس شریف فرموده
اید که حقیقت نیست که باید از شائبه مسامحات و در تدارک گذشته از قید لا باس لا باس و ضرر ندارد و
اگر چنین باشد لازم می آید کلا و طرا آزادی حاصل نمایید و مشغول تعمیر خرابیهای خود شوند از این دو کلام
شما یافتم که شما میخواهید که همه رفتار شما با حتیاط تمام شود و این حقیر از مدتی در این مرحله محنت کشیدم
تا بحال نتوانستم فهمید که ممکن باشد که کسی تمام تکلیفات را یا اغلب انرا تواند با حتیاط بگذراند باکی ندارد
و ضرر ندارد و منتهای سیر المعرفت ماست شما که از ان در میروید بکجا میروید چه جای اینکه بنفی
عسر و ضرر و حرج هم میخواهید تکیه نکنید و حال انکه از جمله یقینیه است تا که در اجزای ان در مواضع
اختلاف بهم رسد و بهر حال مناصی از اجتهاد و تقلید نیست و در سه فقره در باب عدم امکان اعتماد
بر احتیاط عرض میکنم و بسط این مطالب در خود استعداد حقیر در کتاب قوانین نوشته شده است
اولا اینکه در بعضی از امکنه محال است و چاره از ظن اجتهاد و تقلید نیست مثلا در جهر و اخفات در
بسم الله الرحمن الرحیم در نماز اخفاتی بعضی قائل بوجوب جهرند و بعضی قائل بحرمت و قائل باستحباب
نمیدانم احتیاط در جهر است یا اخفات در فعل و ترک هر یک خوف عذاب است نهایت امر انست که بفرمایید
دو نماز بکنید در یکی جهر و در یکی اخفات و شما بر نفی عسر و حرج هم تکیه نمی کنید و خواهید که قضای نماز
عمر را بکنید و در همه روز هم نمازهای اخفاتی حاضر خود را بکنید چگونه انجام میاورید و بر فرض
تسلیم که توانید بانجام آورد مسئله دیگر در میان می آید و جه در عبادات شرط است یا نه و این مسئله
اجتهادیست باید دانست که احتیاط در تعیین کدام یک از محتملات است و در این تکرار نماز با نیت
وجوب میکنید یا استحباب یا تردید نیت میکنید یا نیت هیچکدام نمیکنید و اینها همه از مسائل
اجتهادیه است نمیدانم احتیاط در چه چیز است ایا احتیاط در این است که چیزی را که خدا واجب نکرده
واجب بکنیم یا یکی را بقصد وجوب بکنیم و دیگر مستحب و کدام را واجب دانیم و کدام را مستحب و دیگر
اینکه در صورت تردید و تردد چگونه نیت تحقق می پذیرد و حال انکه نیت از باب اذعان و تصدیق
است نه محض تصور و اگر گویند که همه محتملات را از باب مقدمه واجب بجا می آوریم پس همه انها واجب
است از باب مقدمه که نفس فی المقدمه در نفس مقدمات بعمل می آید و در اینجا نیز اشکالات بسیار رو میدهد
یکی وجوب مقدمه وجوب تبعی است و مطلوب در تکلیف واجب اصلی است و امتثال بوجوب اصلی در ضمن
وجوب تبعی مستلزم اجتماع متضادین است و اعتبار حیثیت در امور متضاده و اکتفا بان چنانکه متعارف

مذهب اشاعره است از مسائل اجتهادیه و معرکه عظمی است احتیاط در اختیار مذهب اشاعره است یا مذهب
شیعه و معتزله علی ای حال چنانکه اشاره شد بالخصوص واجب اصلا نیست و تکلیف با همه نالا بعینه عندنا و معین عندهم
بر فرض تسلیم جواز آن اغماض از لزوم تاخیر بیان از وقت حاجت موقوف است بر علم باشتغال ذمه بتحصیل
آن تا آنکه گوئیم با وجود تمکن از ایشان بان در ضمن مجموع صادق است که متمکنیم از آن بجهت اینکه اول
افعال تولیدیه مقدور مکلف هستند بواسطه مقدوریت واقعا و آن خود ممنوع است بجهت آنکه
اصل برائت ذمه مکلف است تا علم بتکلیف بهم رسد و حصول علم باشتغال ممنوع است الا در قدریکه
ظن اجتهادی حاصل شود بوجوب آن پس نتوان گفت که شغل ذمه یقینی مستدعی برائت ذمه
یقینیه است بجهت اینکه اشتغال ذمه زیاده بر قدر مظنون ممنوع است و با وجود این همه دعویها چگونه
قصد وجوب در همه محتملات میکنند و خوف ابتلای بیدعت در مقابل ایشان است و اختیار ترک نیت
و یقین هم رجوع است از احتیاط بظن اجتهادی و اگر بان هم تکیه نکنید رجما بالغیب خواهد بود با وجود
آنکه اصل مسئله احتیاط از مسائل اجتهادیه است که واجب است یا مستحب چنانکه بیان کردیم ترجیح
در بین مسئله بظن اجتهادیست یا باحتیاط و این خلاف مفروض است یا مستلزم دور است دیگر اینکه مراد از
احتیاط چه چیز است اگر تحصیل یقین است آنکه ممکن نیست بر فرض که در یکجا تحصیل یقین ممکن شود در جائی نیست
که در دیگر ادا کند بجهت آنکه غالب تکلیفات عبادیه مرکبا تند مثل وضو و غسل و نماز و روزه و
حج بلکه قاطبه اینها مرکب هر گاه همه اجزاء را یقینی بشود یک جزو ظنی باشد پس کل ظنی خواهد بود
بسبب اینکه کل منتفی میشود بانتفاء احد اجزاء او پس هر گاه یکجزو ظنی باشد که محتمل باشد که در نفس الامر
غیر آن باشد پس آن مرکب بالمره معدوم بنابر آن احتمال و چنانکه احد المقدمتین هر گاه ظنی باشد نتیجه
قطعی نمیشود و در این جا هم تا تمام اجزاء عبادت یقینی نباشد یقین بصحت آن حاصل نمیشود لااقل
اشکال در نیت تکرارات باقی است چنانکه گفتیم پس در هیچ حال یقینی حاصل نمی شود بر فرض محالیکه
نماز همه اش یقینی شود شکی نیست که نماز مشروط است بطهارت از حدث و خبث و ساتر و مکان و
وقت و غیر ذلک و تحصیل یقین در مسائل همه اینها از جمله محالات است پس هر گاه شرط ظنی باشد مثل
اینست که جزو ظنی باشد و هکذا و دیگر اینکه بعد از آن که بگوئیم که دلیل احتیاط تمام است و احتیاط
لازم و مفید اگر در آن احتیاط هم ممکن است لیکن مبدا اگر در محل احتیاط هم مسئله اجتهادی است
مثلا در مسئله تخییر در قصر و تمام در مواطن اربعه بعضی قصر را واجب دانسته اند و بعضی تمام را مشهور
تخییر است و در احتیاط در مسئله هم اختلاف کرده اند نظر بقوت و ضعف دلیل که در صورت ترجیح تخییر

ایا کدام اوحط است و دیگر انکه هرگاه ملا اخوند محمد تقی بفرماید که اوحط این است ومثل او بعضی دیگر
از فقها مثل والد امجد او ویا اخوند ملا احمد اردبیلی رحمه الله تعالی یا غیرهما بفرمایند که احوط
خلاف انست در ترجیح احد احتیاطین رجوع بظن خود میکنید یا احتیاط در احتیاطین میکنید
با ان اشکال سابق عود میکند و اگر تکیه بسخن مرحوم اقا محمد میکنید در ترجیح کتاب حدیقة المتقین در
این صورت مقام تکبرات درات خراب تر میشود کما لا یخفی علی البصیر و دیگر انکه بحکم آیه شریفه قوا
انفسکم واهلیکم نارا وقودها الناس والحجاره عیال شما را که مدار بمتابعت شما است امر میکنید
وانها را بچه عمل وا میدارید و تکیه ایشان در متابعت شما تقلید شما خواهد بود یا باحتیاطی که خود میکنید
یا باحتیاطی که شما باجتهاد خود انرا احتیاط فهمیده اید محذور عود میکند و هرگاه ایشان را امر میکنید
باحتیاط بنحوی که خود میکنید که از جمله ان انست هر نماز را چندین بار باید کرد با انهمه محذورات سابقه آیا
در انست که زنی ضعیف النفسی با وجود انکه باید متوجه مشیت امر خانه واطفال وایفا حقوق زوجیت — احتیاط
و توابع ولوازم ان باشد یا دختر صغیره اول تکلیف را این همه تحمیلات شاقه بکنید و حال انکه حق تعالی
در قرآن مجید فرموده ما جعل علیکم فی الدین من حرج و یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر و پیغمبر
فرموده است که ملت من سمحه سهله است پس اگر خدا گوید که چرا بندگان مرا تحمیل عسر کردی و حال انکه
من نخواستم از ایشان الا یسر پیغمبر و آله گوید که دین من سهل واسان بود چرا امت من خصوصا
ضعفای ایشان امر را گران گردید چه جواب خواهیم داد و اگر برابر ادله حسن احتیاط در ابیاورید
در ان الف کلام است و غایت مسلم از انها استحباب است لا غیر الی غیر ذلک از نا خوشیها که در التزام
احتیاط است انچه مذکور شد فی الجمله اشاره بود در احتیاط در عبادات واما معاملات و مرافعات
پس انجا در دیگران نرو مرض بدیر مان تر است گاه است محتاج شویم بقطع دعوی فیما بین دو نفر
که صلح در انجا صورت امکان نپذیرد و در ترک حکم مفاسد عظیمه باشد از قتل نفوس وسفک دما
و هتک اعراض و امثال ان یا مالی مابین دو صغیر باشد و احتیاط بهیچ وجه ممکن نباشد ایا احتیاط
در ابقاء مال است تا تمام شود و یا در ترجیح بلا مرجح و هر کس مبتلی بمسایل حادثه و واردات یومیه
بین الناس شده میداند که کار باحتیاط بانجام نمی نماید و دیگر انکه لا زمان محذوری که در شبهات ... و
وجاهلیت می باشند از ابتلا رخود و میخواهند که تدارک ما فات کرده باشند شکی نیست که امثال شما واجب است
بذل جهد و استفراغ وسع در تحصیل احکام شرعیه بجهت ادله قویه که اقامه شده است بر وجوب تفقه
و تحصیل مسایل دینیه و همچنین ادله قاطعه که اقامه شد بر اقامه معروف و ازاحه منکر و این مرحله عظمی

لااقل باید اغلب عمر مصروف این باشد و شب و روز در فکر آن باید بود تا آنکه رفع احتیاج خود و قضا حوایج قاصرین
از والده ذات یومیه از مسائل عبادات و معاملات بشود و این لااقل واجب کفائی است و اگر نه بر مشل
شما شاید که واجب عینی باشد و با وجود این خواهید که متوجه تدارک ما فات شوید بعنوان احتیاط نه بعنوان
اقل واجب انمعینی لااقل موجب احاطهٔ جمیع اوقات شما است آیا احتیاط در این است که ترک تحصیل
این مرتبه نموده مردم را در حاجت گذاشته بلکه خود را هم معطل گذاشته چنانکه گفتیم که امر احتیاط
انجامی ندارد و با وجود این مشغول قضائی یا صلوات و عبادات باین نحو که هر یک را لااقل ده مرتبه
بکنید و نمازهائی حاضره و فائته مدت عمر را باین نهج بجا بیاورید کجا بانجام میاید بلکه اگر نگوئیم بر شما واجب
عینی است اکتفا باقل واجب و بذل جهد در تحصیل مسائل لااقل بعنوان بالیقین میتوانم گفت که این احوط
است از آن پس احتیاط در ترک آن احتیاط است و اگر بفرمائید که تکمیل نفس مقدم است بر تکمیل دیگران
چنانکه کثیری از اهل عصر طی تحصیل مسائل فقهیه را بر غیر خود گذاشته اوقات را بر منفا و شهراشرها
مصروف علوم عقلیه می کنند که این ها اصول است و بر فروع مقدم است و اشهد بالله که معلوم
نیست که شارع مقدس چنین اصولی را از ما خواسته باشد که مانع از فروع باشد یا لب جوز و لوز را قبل
از شکستن قشر آنها از ما خواسته باشد قطع نظر از آنکه اصول را اصلی میباشد یا نه بجهت آنکه بالضروره و بدیهه
از جانب شارع مقدس اتیان مسائل فروع از ما مطلوب است و تحصیل فوق قدر معهود از طریقه شارع
مقدس و ناموس انبیاء در مسائل اصول اگر نگوئیم که حرام و منهی عنه است لااقل ماموریه و واجب نیست
و ترک چیزی که یقیناً مطلوب است و اختیار چیزی که اگر حرام نباشد واجب هم نیست مخالف مقتضای
برهان و ضرورت عقل است با وجود آنکه تکمیل نفس خود هم موقوف است بر عنایان عبادات علی وجهها
و نفقه نه محض تکمیل غیر است و از ما سبق معلوم شد که تحصیل نفقه محض احتیاط از جمله ممکنات نیست پس باید
پرده را درید و گفت که شریعت در کار نیست باید ملتزم شد که آن تکالیف یقینیه را کما هو حقه بقدر الوسع
والطاقه بجا آورد پس چگونه میتواند کسی [illegible] عمل او با احتیاط است ترک این کند بالمره و چگونه میتواند شد
که بگوئیم که احتیاط در ترک تحصیل مسائل فقه است کما هو حقه و متوجه شدن بتحصیل اصول بر وجهیکه دلیلی
بر لزوم آن قائم نشده یا بر حرمت آن قائم شده با وجود آنکه میگوئیم که تکمیل نفوس بانواع مختلفه میباشد
مقربان شاه برخی از جمله ندماء و جلساء او می باشند و هر لحظه شهدی از فیض صحبت و التفات شاه
می نوشند و باین وسیله در تحصیل علو درجه قرب میکوشند و بعضی از جمله حراس و اهل شرط میباشند
که در هر دم از سوز نهایت محض حرمت گزندی می بینند و از الم شب بیداری و بیخوابی شدتی بر خود میگزینند

و دائم دهیه دفایع دشمنان گوناگون و در تحمل بار گران حذر اسلحه دل در خون گاهی جان خود را
هدف تیر دشمنان خواهند و گاهی تن خود را در مضمار مجاهدت و مفاسات میکاهند هر چند سامان
بجهة حارسی در محافظت ملک و سلطان ناچار نیست و جان جابر احافظی بجهة بقای جان در کار نه
لیکن چون جنود نامسعود هواجس نفسانی و وساوس شیطانی در نهبتان ابدان انسانی در جول همای
سلطانی و در تخریب نوامیس ستوده سبحانی میکردند سر گشتگی عالم ربانی با جنود مسعود توفیقات
یزدانی ضرورست که با اسلحه افکار نافیه و حذر اصطیاد و سپر تخلیه و انصاف و اعتبار بنیاد ان معاندان
را برکند پس کجاست نسبت عابدان را با عاملان و والهان و شیفتگان جمال محبوب را با مجاهدین فقها ء
که ایشان اوج الاستکمال خود را مختصه صحبت و مناجات قرار داد و این زمره عاملان در راه حراست
عابدان و غیر عابدان و محافظت حمای شاه شاهان جسم و جان در داده ببین تفاوت ره از کجاست
تا بکجا بلکه توان گفت که ان حراس در مرحله عرفان نیز همکنان گوی سبقت ربوده اند و در داده
رای محبوب از لذت مختصه که اشبه ست بلذات نفسانیه گذشته اند پس درینجا توان گفت که تکمیل نفس
هم روا نیست که من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا و در پرده بودن شاهد مطلوب و احتجاب چهره
محبوب چنانکه از تولی و اعراض و گاهی از نیم چشمی با اغماض ست کانهم در صورت غنج و دلال و در معنی
تکمیل اغراض تباجیل دراعوار ست فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش گل در اندیشه که چون عشوه
کند در کارش و چون از لوازم سؤالات خاصه انجاب استعلام مطالب عامه مرحله تکلیف از فواید
کلیه اصولیه و قواعد کلیه فقهیه می باشد از انجا که جداول این ریاض از یک منبع منجبس میشود و صور احکام
تکالیف حاضره و تدارک فوایت در یک فرات منبعث میگردد و لهذا عرض میشود که در مرحله اولی
هر وقت دماغی داشته باشند مروری بکتاب قوانین محکمه حقیر فرموده باشند خصوصا مباحث ادله
شرعیه و مباحث اجتهاد و تقلید و اما در تدارک مافات بعنوان قاعده نهایت فکر حقیر در همان
کتاب مثبت و مجمل اینکه از جمله واضحات ست که اطاعت مولی بدون قصد اطاعت محصل اطاعت
نیست عرفا و حصول فعل موافقا لغرض المولی از باب اتفاق مجزی نیست در امتثال بلا پس تا نداند
که امر مولی کدام ست چگونه قصد اطاعت او میکند و حجة الله بعد از پیشوا یا نراه هدی شخصی ست
که استنباط احکام بر وجه صحیح از ماخذ تواند کرد که در اصطلاح انرا مجتهد میگویند پس هر گاه
دانست که باید باو رجوع کرد و مسامحه کرد و بغیر او رجوع نمود این شخص هر چند صحیح و موافق
واقع بکند نه معذور ست و نه فعل او مسقط تکلیف قضا ست و همچنین هر گاه گوش زد او شده باشد

که باید از مجتهدی اخذ کرد و در تعیین آن مجتهد که چگونه کسی باید باشد مسامحه کند و هرگاه دانست که بر او
تکلیفی هست فی الجمله و ندانست که باید از مجتهدی اخذ کند بلکه چنین دانست که همین پدر یا معلم با او تعلیم
کرده حکم خدا همان است و متفطن غیر او نشد که در صدد تفحص درآید پس اگر موافق واقع افتاد از باب اتفاق
بر او اما چیزی نیست نه اثمی و نه قضائی و هرگاه موافق واقع نیفتاد بر او اثمی نیست ولیکن سقوط
قضا هم از او مشکل است هرچند وجوب آنهم بر حقیر واضح نیست چون قضا را بفرض جدید میدانم و امر را
مقتضی اجزاء و مفروض آنست که نظر بقواعد امامیه از استحاله تکلیف غافل و تکلیف بما لایطاق با بقاء
تکلیف نسبت باو مامور به همان است که فهمیده است و حاصل آنکه تعیین مرجع و ملاذ بعد از غیبت امام
فی الحقیقة از روادف و مسائل کلامیه است مثل یقین امام نه مسائل فقه است و نه اصول فقه و عقل
و نقل هر دو دلالت دارد بر آنکه مرجع عالمی است که قادر بر استنباط باشد از مآخذ پس اگر کسی فهمیده
این معنی را و متفطن شد و پیروی نکرد و اکتفا کرد بقول پدر و مادر و ملامکتبی که درجهٔ اجتهاد ندارند
بتنبیه مقصر است و اثم و قضا بر او لازم است هرچند صحیح کرده باشد علی الاظهر و هرگاه متفطن نشد مطلقاً
و چنین دانست که عبادت مکلف باو همان است لاغیر و اتفاقاً بر وجه صحیح بعمل آید پس تکلیف همان است
چنانکه بیان کردیم و بر او قضا هم نیست زیرا که نه عمومات من فاته صلوة فلیقضها شامل آن است
بنا بر آنکه قضائی بفرض جدید باشد چنانکه اقوی و اظهر است و نه هم ترک نماز کرده که بمقتضای امر اول ادای
بر او قضا واجب باشد بنا بر آنکه قضا تابع ادا باشد و همین سخن در صورت مفروضه بر فرض مخالفت
واقع هم جاری است چنانکه هم گفتیم پس سؤال آنکه از آن مخدوم در باب نماز احتیاط رفته است که منشاء
اشکال در همه آنها همین بوده که در حینیکه تلمذ مرحوم میر سید حسن قزوینی مینموده اند نظر بحسن ظنیکه بایشان
داشته اید عمل بفتوای ایشان کرده در باب تبدیل قرائت حمد بتسبیح در مشرب یا اصل نماز یکی است
بجهت آنکه ظاهر آن آنست که قبل از اخبار تلمذ آن مرحوم شاید تقلید افضل از ایشان را نکرده باشند
بلکه اشکال در سابق بیشتر بایست باشد خصوصاً آنکه نماز احتیاط با تسبیح کردن قولی است از اقوال
امامیه و چنان نیست که خلاف اجماع باشد پس هرگاه در اصل نمازها و در سایر احکام نماز احتیاط مکلف
بنحو در اینجا آورده آید و اشکال شما همین در تسبیح خواندن در نماز احتیاط است پس هرگاه در آن حال
چنان حسن ظنی بسید استاد خود داشته اید که مطمئن بوده آید که حکم الله درباره شما همان بوده [illegible]
که ایشان فرموده اند و متفطن احتمال دیگر نبوده آید که بلکه سید غلط گفته یا اهل فتوی نبوده و تقصیر
نکرده اید درین باب درین صورت اظهر در نظر حقیر آنست که شما معذور باشید و بر شما قضائی

لازم

لازم نباشد هرچند در واقع شید مجتهد بوده یا خلاف او می گفته باشد بلکه خلاف واقع هم علی الاظهر هرگاه
بدین مسئله و سایر مسائل نماز مسامحه کرده و در تعیین مرجع پس اشکال و تشویش شما منحصر در نماز احتیاط نیست
بلکه همه را باید بکنید بلی تشویش شما در خصوص نماز احتیاط و تخصیص سوال بان وقتی خوب است که در باقی مسائل
مکلف بعمل آمده باشد بتقلید مجتهد واقعی یا بالفعل در حالت غفلت بالمره و عدم تفطن بلزوم اخذ از مجتهد یا اعلم
از او که تکلیف در ان جزاو نبوده باشد و تقصیر در نماز احتیاط باشد و بس پس ما هم فرض سوال را در صورت
میکنیم و حسب الاقتضا در ترجمه جابجا جواب هریک را می نویسیم السوال الاول ایا اعاده نمازهای احتیاط
به تنهائی کافی است بنا بر اظهر و اقوی هر تبه از ظهور و قوت که اطمینان را موجب بوده باشد یا نه بلکه اصل نماز
را نیز باید اعاده کرد و اهم کدام است جواب اظهر در نظر احقر عدم وجوب فوریت نماز احتیاط و هم چنین
عدم بطلان صلوة است هرچند عمداً ترک کند نماز احتیاط را هرچند معصیت کرده است پس در ما نحن فیه
صحت نماز اصل و عدم احتیاج باعاده ان کردن اولی است باظهر بودن و اقوی بودن و اما
وجوب قضاء نماز احتیاط در خارج وقت در صورتیکه نماز احتیاط را ترک کرده باشد پس در ان اشکال است
و احوط بلکه اظهر لزوم قضا است و اما سوال از اهم پس خالی از اغلاق و اشکال نیست و توجیه ان
بنا بر انچه حقیر از ظاهر عبارت شما می فهم انست که ایا بنا بر اظهر که عدم بطلان صلوة است و اظهر لزوم قضاء
نماز احتیاط است در صورت عدم اتیان بان در وقت خود علی وجهه ایا همین موجب اطمینان است
یا نه بلکه باید احتیاط کرد و اصل نمازها را هم قضا کرد بجهت خروج از مخالفت مشهور که قایل ببطلان
اصل نمازند و واجب می دانند اعاده انرا و ایا مراعات این احتیاط اهم است که اوقات را صرف نماز
احتیاط فقط کند بجهت انکه نظر بدلیل اظهر است و کردن نماز اصل مفوت مساوی ان مقدار است
از نماز احتیاط و نماز احتیاط و جواب ان انست که این مسئله راجع میشود بمسئله جواز تطوع در
وقت فریضه بجهت انکه بنا بر قول ببطلان اصل نماز بسبب اخلال بنماز احتیاط قضای اصل نماز واجب است
و دیگر قضای نماز احتیاط بر او واجب نیست و لیکن مستحب است از راه احتیاط از خلاف و بنا بر مختار
که صحت اصل صلوة است بالعکس است و مشهور در تطوع در وقت فریضه بطلان است مطلقا و اقوی
در نزد حقیر بطلان است هرگاه مانع فریضه باشد نه مطلقا و مفروض سوال انست که فعلی مقتضای احتیاط
یعنی قضای اصل نماز مانع از کردن مفتی به مکلف است یعنی وجوب قضای نماز احتیاط به تنهائی و بر
هر دو قول جایز نخواهد بود و پس این را اهم یا احوط نامیده بی وجه است پس سوال باید از جواز و عدم
جواز کرد لا غیر السوال الثانی بنا بر انکه اعاده اصل نماز ضرور باشد و همین کافیست یا اعاده نماز احتیاط

راهم در کار است و مهم است یا نه جواب ضرور بودن اعاده اصل نماز مبنی بر قول ببطلان نماز است و درین صورت اعاده نماز احتیاط ضرور نیست بجهة آنکه وضع از برای تدارک نقص است و مفروض صلوة است نه نقص آن بلی من باب الاحتیاط خوب است جاعن الخلاف بشرطیکه مزاحم فرض نشود چنانکه بعد هم می آید السؤال الثالث آیا گفتگوئی که در باب ترتیب نمازها بفریضه اصلیه فائته میباشد بهمان قیاس و نسبت در نمازهای فائته احتیاط نیز جاری است یا نه جواب ظاهر اخبار و فتوی اصحاب در قضای نماز فریضه منصرف بنماز احتیاط نمی شود و پس اصل استفاده وجوب قضای نماز احتیاط از اخبار محل اشکال است و باین جهة هم خلاف کرده اند در وجوب آن پس چگونه وجوب ترتیب درانها از انها مستفاد میشود و غایت آنچه مستفاد میشود از اخبار در نمازهای اصلیه ترتیب مابین در نمازی است که تعاقب آنها بالذات و بالاصاله مطلوب باشد و منظور نظر شارع باشد مثل ظهر و عصر یکروز و مغرب و عشا یکشب نه مطلق صلوة و مطلق ظهرین و عشائین و تقدیم ظهرین بر عشائین و عشائین بر فجر به از جعل شارع است بالاصل بلکه از لوازم تبعه است بجهت آنکه آنچه از شارع رسیده است وجوب ظهرین است در وقت خاص و فجر در وقت خاص و تقدم و تاخر این صلوة نسبتا و قهرا از باب اتفاق است پس عموم حدیث شریف من فاته فریضه فلیقضها کما فاتته هرگاه مسلم باشد دلالت و بر اعتبار جمیع کیفیات فائته لااقل مسلم نخواهد بود در کیفیات طبعیه غیر مقصود بالذات با وجود اینکه در عبارت حدیث فریضه مذکور است بلفظ مفرد نه فرایض بلفظ جمع و علی ای حال هرگاه وجوب ترتیب مسلم باشد و در تعاقب تبعیه انهم در صلوة اصلیه مسلم است نه در صورت جهل قوی عدم وجوب ترتیب است در نمازهای اصلیه چه جای نماز احتیاط خصوصا هرگاه نماز بسیار باشد که تحصیل ترتیب یا متعذر خواهد بود مستلزم حرج منفی السؤال الثالث عشر حقیر کنیز آزادی را بجهت گذارتنات خانه بجهة بنده و بنده زاده صغیر غیر بالغ نود ساله صیغه خوانده ام و در خانه بودند و حال مدتی است که بنا را بنا سازگاری گذاشته جائی بجای رفته است و نشسته است و متوجه او میباشم و صرفه هم بجهت ما ندارد و دلش میخواهد که مدتش بخشیده شود بلکه شوهر کرده باشد فی الجمله مشتری پسند هم هست آیا حقیر که ولی صغیر میباشم میتوانم مدتش را بخشیده باشم یا راه صرفه بجهة صغیر ملاحظه نموده باشیم مثل مصالحه بمالی یا نمیتوانم علامة العلمائی مجتهد الزمانی حاجی آقا شیخ محمد جعفر نجفی سلمه الله تعالی در حضور حقیر فرمودند برای من که تو میتوانی مدتش را بخشیده باشی و ضرری ندارد و اینمعنی را قیاس بطلان نمودن چنانکه جمهور فقهای ما رضی الله عنهم قیاس کرده اند صورت ندارد و اما چون نقل فروج است احتیاطی باید کرد عالیجناب قدسی القاب علامی سلطان العلماء

میرزا محمد مهدی مشهدی سلمه الله تعالی درین مسئله با ایشان گفتگو کردم ایشان هم فرمودند که اینمعنی ربطی
ببطلان نذ دارد و قیاس با ان پوچ است و احدی هم از فقهای این قیاس نکرده اند و ولی خواهد هم
میتواند مدت منقطعه صغیره را بخشیده باشد خلاصه بسیار دلم میخواهد که اگر بشود و عیب و نقصی نداشته
باشد این بیچاره حسب بخواه خودش مرخص کرده باشم بدانچه رای مبارک مطاعی قرار بگیرد مقرر
فرموده باشند بهر نسبت تدبیریکه موجب زیادتی اطمینان بوده باشد و بخاطر میرسد قلمی فرموده باشند
و عالیجناب قدسی القاب زبدة الفقهای خیر الحاج الکرام الاخ الاعز ارجمند حاج محمد ابراهیم کلباسی
مینماید که میتواند شد و هر که فقیه است مظنه است که غیر از این نگوید و چون واجب بود مراتب را بعرض
رسانیدن همه کوشیدم تا چه فرمائی جواب آنچه ادله شرعیه و قواعد فقهای بر میاید انیست که چون
صغیر ناقص العقل و قاصر التدبیر است بلکه در چند وقت که فاقد انهاست جناب قدس الهی نصیب ولی
از برای او کرده که مباشر امور او باشد تا رفع نقص او بشود بحصول کمال و معیاری از برای ان
قرار داده که بلوغ و رشد است از باب حمایت حمی والا حصول کمال عقل مثلا در یکساعت قبل از بلوغ
و یکساعت غالبا تفاوت ندارد بلکه ادراک تفاوت ان قریب بمحال بلکه از محالات عادیه است
و اموریکه محتاج الیه طفل میباشد از امر معیشت بسیار است مثل تصرفات مالیه از بیع و شری و انفاق
و اکسا و اسکان و تعاطی زرع و ضرع و غیر اینها تا ترتب میشود امور بسیار مثل اجاره و مزارعه
و مضاربه و اخذ بشفعه و رهن و غیر ذلک و همچنین تصرفات بدنیه از تعلم صنایع و تحصیل علم و ادب
و نکاح و طلاق و همچنین استیفای حقوق مثل قصاص و دیات و عفو از قصاص و مطالبه حدود وسطی
دعاوی الی غیر ذلک پس بنا بر این مختار بودن ولی در امور مولی علیه باید اصل باشد و بعنوان قاعده
باشد و خروج از ان محتاج بدلیل خواهد بود حتی انکه از جمله عبارات ایشان است میگویند الاولیاء
تفعل کل المصالح غیر الطلاق چنانکه فخر المحققین در ایضاح ذکر کرده و نزدیک باین عبارت
در عموم در کلام ایشان بسیار است از جمله در باب استیفای قصاص جارح از برای لقیط و استیفای
حد هرگاه کسی او را قذف کند و انچه را دلیل اخراج میکند در قسمت یکی ان است که از تصرف فی نفسه
قابلیت نیابت نداشته باشد مثل نذر و یمین و قسم مابین زوجات و غیر ذلک و قسم دیگر انکه بدلیل
علیحده خارج شده مثل طلاق که بنص خارج شده هر چند علامه رحمه الله در تذکره علت از برای چنین ذکر
کرده که لیس لولیه ان یطلق زوجة الصبی لا مجانا و لا بعوض لان المصلحة بقاء الزوجیة لانه لا نفقة
لها علیه قبل الدخول ولکن اظهر اعتماد بر اخبار کثیره است بجهة انیکه گاه است مصلحتی در ضمن طلاق باشد

که این معنی که علامه ذکر کرده در ضمن این مضمحل باشد و کسی فرقی در افراد طلاق نگذاشته پس انچه بالذات
قابل نیابت باشد و دلیلی بر عدم جواز تصرف ولی بر آن قائم نباشد در تحت عموم جواز خواهد بود
هرگاه این دانسته شد پس باید دانست که مقتضای ادله انیست که هر تصرفی که ولی میکند در
امر مولی علیه باید که در ان افساد نباشد بجهته انکه او نصب شده برای دفع افساد مفسدین
پس چگونه تواند تصرفی که مفسد بوده باشد بکند و اما اشتراط مصلحت زایده بر حفظ مال از تلف و
فساد پس تا بحال بر حقیر دلیلی قائم نشده که ضرور باشد همین قدر ثابت است که باید مال مولی علیه
را محافظت کند و هر قدر هم که احتیاج بان بهم رسد بجهته انفاق در معیشت او صرف کند بنحویکه
ضرری باو نرسد و اما وجوب ملاحظه مصلحت زائده مثل انکه پول یتیم را بدهد و گندم بخرد و وارد کند
و در خانه طبخ کند که ان نفع باشد و انبار از بان نخرد در بر حقیر معلوم نیست و بهر حال تنمیه مال بر ولی واجب
نیست و آیهٔ شریفه ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن مطلقا دلالتی بر ان ندارد چنانکه در بعضی
قواعد خود تحقیق ان کرده ام بلی علامه رحمه الله در قواعد میلی کرده است چنانکه فرموده است
ویجب حفظ مال الیتیم واستنمائه قدرا لا تاکله النفقة علی اشکال و همچنین دیگران نیز اشکال کرده اند
پس از مجموع انچه مذکور شد دو مطلب حاصل شد یکی انیکه اصل جواز تصرفات ولی است در ما یقبل النیابة
بالذات هرگاه مولی علیه محتاج بصرف ان باشد از برای نفقه و کسوه و امثال ان گو مصلحت
زائده در ان حاصل نباشد دویم انیکه اصل جواز است هرگاه بر سبیل مصلحت زایده و پیدا کردن
نفع باشد هر چند مولی علیه محتاج بان نباشد و اما تصرف در غیر ان دو صورت پس جایز نیست
الا در بعض صور که نص خارج شده مثلا مثل قرض برداشتن ولی بلی خصوصا پدر که دایره رخصت
در ان اوسع است و خلافاتی که در کلام فقها در موارد خاصه است مثل نکاح بدون مهر المثل و امثال
ان منتهی است بر لزوم فساد یا اشتراط مصلحت زائده و عدم حصول مصلحت بان عقد که فساد هم
نباشد و اما سوال از حال هبه مدت و جواز ان از برای ولی پس ذکر این مسئله در کتب فقهیه صریحا
نفیا و اثباتا هیچ کدام در نظر حقیر نیست و انچه فرموده بودند که عالیجناب علامی شیخ المشایخ العظام
و قدوة الفضلاء الکرام شیخ محمد جعفر نجفی سلمه الله تعالی فرموده اند که جمهور فقها ما این را قیاس
بطلان کرده اند و تجویز نکرده اند ولیکن رای ایشان جواز است حقیر تا بحال این قیاس را نخوانده ام
و تکذیب ایشان نمیکنم و من هم ذکر و فکر خود را میدانم زیرا که حقیر در همه چیز قلیل البضاعة می باشم
و سیئی الحفظ و بطیئی الانتقال و قلیل الاسباب و الکتاب ولکن اظهر در نظر احقر جواز است با شرط مصلحت

وبدون مصلحت دلیلی بران نمیدانم پس هرگاه بخشیدن مدت متمتع اصلح باشد بحال صغیر هرچند باین نحو باشد که مالی بصیغه داده شود که او آن مال را صلح کند در عوض آن مدت وصلاح صغیر هم دران باشد جایز خواهد بود وشما ولایت از او صلح کنید خصوصاً از اقرار تقریر مخدومیکه معلوم نیست صلاح در عقدیکه شده پیش ازین صلاحی باشد که در هبهٔ مصلحت این رامی تواند بر دارد و قیاس بطلان هم وجهی ندارد واگر در طلاق نصوص واحادیث نبود در طلاق هم میگفتیم که هرگاه مصلحت باشد جایز است ومویدآنیست جواز طلاق ولی از جانب مجنون وهم چنین جواز خلع ولی هرگاه خلع را طلاق ندانیم یا محتاج بدیگر صیغه طلاق عقب آن ندانیم چنانکه تصریح بان در قواعد وغیره شده وازین کلام نیز مستفاد میشود حصر عدم جواز در طلاق وهمچنین موید مطلب است احادیث بسیاری که در انها بفرزند خطاب شده که انت ومالک لابیک خصوصاً بعض آنها که در نکاح وارد شده که از عموم وعلت منصوصیه حکم ما نحن فیه هم ثابت میشود واز جمله حدیثی است که کلینی ره بسند قوی روایت کرده است از حضرت صادق ع که آنحضرت فرمود که انی کنت ذات یوم عند زیاد بن عبد الله الحارثی اذ جاء رجل یستعدی علی ابیه فقال اصلح الله الامیر ان ابی زوج ابنتی بغیر اذنی فقال زیاد لجلسائه الذین عنده ما تقولون فیما یقول هذا الرجل قالوا انکاحه باطل قال ثم علی فقال ما تقول یا ابا عبد الله فلما سئلنی اقبلت علی الذین اجابوه فقلت فهم الیس فیما تروون انتم عن رسول الله صلی الله علیه وآله ان رجلا جاء یستعدی عن ابیه فی مثل هذا فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله انت ومالک لابیک فقالوا بلی فقلت لهم فکیف یکون هذا وهو وماله لابیه ولا یجوز نکاحه علیه فقال اخذ بقولهم وترک قولی ونیز موید جواز است در ما نحن فیه بجواز فسخ ولی عقد نکاح را بسبب عیب یا مصلحت قال العلامه فی القواعد هل للاولیاء الخیار الوجه ذلک مع مصلحة المولی علیه زوجاً کان او زوجة ولو اختار الولی الامضاء لم یسقط خیار المولی علیه بعد کماله فی الفسخ وقال ولده فی الشرح الکلام هنا فی مسئلتین الاولی هل للاولیاء الخیار فی العیب المتقدم علی العقد الاقرب ذلک مع مصلحة المولی علیه لان الاولیاء تفعل کل المصالح غیر الطلاق لان النص اخرجه ویحتمل عدمه لان النکاح متعلق بشهوة وهی مختصة بالزوجین والاصح الاول الثانیه فی العیب اذا کان بعد العقد الوجه ذلک ایضا لما تقدم ویحتمل عدمه الی اخر ما ذکره مجملاً سوالات آخوند ملا علی بسیار بود واز ثالث تا ثالث عشر را اسقاط کردیم وتفصیل این سوله واجوبه را در کتاب مجموعه سؤال وجواب برای نیز انطباع نموده اند هرکه خواهد بدانجا رجوع کنند ودر آخر

اجوبه میرزا نوشته بود فی یوم الاحد حادی عشر جمادی الثانیه سنه ۱۲۳۱ من الهجره و مخفی نماند که میرزا
در میان اجوبه قدری در مقام مذمت تدرس در معقول بود مولف کتاب گوید که علم معقول بسیار علم
خوب و محبوب است و فهم و ادراک بدون اطلاع آن حاصل نمیشود بلکه فهمیدن کتاب توحید و حدوث
عالم از اصول کافی و ادراک معانی آن اخبار بدون تسلط در معقول ممکن نیست لیکن اگر در اول
امر طالب علم در حکمت تحصیل کند ذهنش بسا باشد که بمشربهای آن مانوس و از شرع عاری شود و اذعان
بمقاصد حکما نماید با اینکه بعضی از مقاصد ایشان فاسد و بسیاری از براهین ایشان کاسد و کشف
ارباب کشف ایشان متناقض نمی بینی که شئی از کشف اثبات میشود و صوفی هم میشود پس چه اعتباری باو است
بلی اول در علم منقول مسلط شود از آن پس در حکمت کوشد تا از جاده شرع خارج نشود و فاضل قمی
در آخر قوانین بهمین قسم تصریح فرموده و از آنجائیکه جنت مقام عالم علیم علامه حجة الاسلام در امر معروف
و احکام و اجرای حدود دیرانام اهتمام تمام داشت ابنای روزگار در اطفاء نور آن بزرگوار
کوشش بیشمار نمودند پس وقتی سلطان بدیدن آن بحر علما و اعیان با نقاره خانه باندرون سرای
آنجناب آمد سید برای استقبال سلطان خواست تا بدر سرای آید در میان صحن صدای نقاره بگوش
مبارکش رسید دستها را باسمان برداشت و عرض کرد خداوندا ذلت اولاد فاطمه زهرا را بیشتر از این
مخواه پس بخانه بازگشت از کرامت آنجناب در همان چند روز دار دنیا را بدرود و بمحاسبه با حضرت معبود
شتافت و محمد شاه باصفهان آمد و زیاده از سی هزار تومان بانجناب ضرر وارد آورد و با بستگان او
نهایت سوء سلوک مسلوک داشته و آخوند ملا محمد تقی اردکانی را که بخانه سید بجهت تهام پناه آورده بود
حکم کرد که او را بردند بطهران پس روزگاری انقضا نیافت که سلطان رحلت و وزیرش میرزا آقاسی
در خاک ذلت نشست و در وقتی از اوقات بعضی از مردم شیاطین و مخربین شریعت سید المرسلین سم
جگرگداز در مطبوخ معتاد آنجناب داخل ساختند پس طباخ یک لقمه از آن به گربه خورانید گربه هلاک
شد پس ظروف محل طبخ او را قفل و کلید انداختند و بعضی از ازمنه حاکم آن دیار چهار نفر از اشرار
را بهر یکی صد دینار وعده داده که در شب بدر سرای آن بزرگوار درآیند و شربت شهادتش چشانید
آن اشرار در نیمه شب با کمند از دیوار برآمده در صحن کتابخانه داخل شدند و در زیر تختی محاذی آن خانه
پنهان شدند دیدند که سید در میان خانه نشسته پیرهنی پوشیده و چراغی روشن و کتاب دعا در پیش
آنجناب باز و دعا میخواند و چون ابر بهار زار زار میگریست یکی از آنها تفنگ را کشید خواست که بسینه آن جناب
نشانه کند ناگاه هیبتی او را عارض شده و رعشه بر اندامش افتاده و دستش لرزید خواست که تفنگ اندازد آتش

بقید برفیق دیگر اشاره کرد و آن تفنگ را برداشت باو بر همین حالت عارض شد پس تا بجا ابا به کرد و برگشتند و آن بزرگوار هیچ ملتفت ایشان نگشت و در اخر عمر او را آزار سوء القنیه عارض شد اطبا بمعالجه پرداختند مفید نیفتاد و پس روز پنجشنبه بمرض حبس البول گرفتار شد و نزدیک زوال حاجی کرباسی بعیادت آنجناب آمد زمانی نشست و در اول زوال آنجناب را وداع کرده مراجعت نمود سید وضو ساخته نوافل ظهر و نماز ظهر را ایستاده بجای آورده پس بی طاقت شد در پای جای نماز یک حب از تربت حضرت امام حسین تناول نمود فی الفور روحش باشیانه قدس پرواز نمود حاجی کرباسی هنوز بخانه نرسیده در اثنای راه باو خبر دادند که سید نزد اشراف امداد اطهار شتافت حاجی از استماع این خبر وحشت اثر بیهوش گردید پس از آن که بهوش آمد بخانه سید آمد و براو گریه و زاری نمود آخوند ملا علی اکبر خوانساری او را غسل داد از آن پس دستهای مبارکش را بوسیدند و در میان کفن گذاشتند و در جنب مسجد او جای ساخته بود در آنجا حسب وصیت دفن نمودند رضی الله عنه و الحقه بآبائه المعصومین —

ذکر آقا سید محمد مهدی بن سید مرتضی بن سید محمد حسنی حسینی طباطبائی بروجردی غروی المسکن بحر العلوم محیی اداب و رسوم عین علماء روزگار نادره دهر زوار اجوبه چرخ کجدار فاتح اغلاق معاضل محقق مسائل مبین مشاکل دارای فنون بسیار خورشید فلک سیادت و سعادت و زهادت و تفاوت و نقاوت و کرامت معقولش چون شیخ الرئیس منقولش مانند محقق اول بلکه افضل بدون شائبه ریب و تلبیس و اگر در تفسیر سخن سرا نید گویا همان اسلاف اشرف بود که برایشان قرآن نازل و ولادت با سعادتش در هزار و صد و پنجاه و پنج بود در کربلا در شب جمعه در شهر شوال المکرم و والدش در همان شب ولادت در عالم رویا دید که حضرت امام رضا علیه و علی آبائه و ابنائه الالاف تحیته و ثنا شمعی بمحمد بن اسمعیل بن بزیع داده و او از در بالای بام خانه والد ماجد بحر العلوم روشن کرده پس آن شمع روشنائی غریبی داد پس همان شب در همان خانه بحر العلوم تولد یافت و آنجناب در نزد والد ماجدش تلمذ کرده و والدش نیز عالم ورع تقی صالحی بوده پس از آن نزد شیخ یوسف صاحب حدائق تلمذ نموده از آن پس بنجف اشرف مشرف و در آنجا در نزد جماعتی از فضلا اندیار درس خوانده مانند شیخ محمد مهدی فتونی و شیخ محمد تقی دورقی و غیر ایشان پس باز بکربلا عود نمود و در خدمت استاد المجتهدین مولی بهبهانی آقا محمد باقر اشتغال داشت پس بنجف بازگشت و محط رحال رجال افاضل گردید و بعد از مولی بهبهانی علم اشتهاد در عراق عرب و عجم برافراخت

عالمی حکایت داشت که پدرم گفت که برخی از اوقات در نجف اشرف بدرس آنجناب حاضر میشدیم روزی میان درس دیدند که افندی عامه که در نجف سکنی داشت بمیان مسجد می آید سید فرمود که کتاب تفسیر قاضی را بردارید که در آنجا درس گفته باشیم پس شروع بتدریس تفسیر قاضی نمود و آن عالم سنی هم نشست و مستفیض شد و سید کلمات قاضی را چون هبا منثورا از هم متلاشی ساخت بدون مطابقه مطالعه حاضران در تعجب شدند کتب مولفه آن جناب کم است بعلت آنکه غالبا بمطالعه و حل مسائل عامضه اشتغال داشته۔

## در تالیفات بحر العلوم

از جمله تالیفات او شرح بر وافیه الاصول که از همان مباحث الفاظ آن کتاب قدری بسمت ظهور یافت و کتاب مصابیح در شرح مفاتیح و آن کتاب نیکوی است لیکن تمام نیست و همان کتبے را که شرح کرده آنها تمام نیستند و همان کتاب طهارت و صلوة را شرح کرده و کتاب رجال که غیر طرز کتب رجال است و مشتمل بر فواید بسیار است و کتاب اجازات که اجازهٔ خود از علماء را نقل کرده و اجازاتیکه آن جناب برائے مردم نوشته آنها را هم در آنجا درج کرده و فواید اصولیه که متفرقه بود و پسرش مرحوم آقا سید رضا آنرا جمع کرده و منظومه که در طهارت و صلوة نا تمام است و منظومه که در اصول قریب بهفتاد بیت است و در بودن آن کتاب از آنجناب در میان اصحاب خلافست و چند بیت در احوال من جمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه و تعداد آنها و چند بیت در عدت صاحب کافی و اسامی ایشان و قصائد بسیار در مصیبت امام مظلوم حضرت سید الشهداء گویند که زمانے که بحر العلوم و استاد شریف آقا باقر بهبهانی در مجلس مصیبت نشسته بودند که ناگاه ذاکر تغنی کرده بحر العلوم متغیر شد و ذاکر را از تغنی منع نموده مولس بهبهانی بر بحر العلوم تغیر کرده و فرمود اسکت یا سید مهدی و این حکایت را مرحوم ملا آقای دربندی در کتاب اکسیر العبادات نقل کرده و صبیه او زوجه مرحوم آقا سید محمد بود و زمانی از نجف بکربلا آمد و در خانه آقا سید محمد اقامه نمود تلامذهٔ آقا سید علی از او درخواست کردند که آقا سید علی از بحر العلوم درخواست کند که چند روزیرا که در کربلا اقامه کرده تدریس کند آقا سید علی از بحر العلوم استدعا نمود بحر العلوم اجابت کرده چند روز درس فرمود و آقا سید علی نیز مجلس درس حاضر میشد روزی آقا سید علی ایرادی کرد بحر العلوم متغیر شد و فرمود اسکت یا سید علی پس سید ساکت میشد و از آن پس ایرادے ننمود و آنجناب اعتکاف بسیار بجا مے آورد ۔

# در احوال بحر العلوم

## در کرامات بحر العلوم

مسموع شد که شبی بحر العلوم گفت که مرا اشتهای شام نیست پس از آن فرمود که غذای بسیار
در ظرفی ریختند و آنرا برداشت و در کوچهای نجف گردید پس بدر خانه رسید که صاحب خانه تازه
عروسی کرده بود و آن شب او با عروس گرسنه بودند و چیزی نداشتند پس بحر العلوم دق الباب
نموده و داماد بیرون آمد سید فرمود که الان هم مرا زیاد گرسنه شد پس آن غذا را قسمت نمود یک
قسمت برای عروس داد و دو قسمت را سید با داماد صرف نموده و کرامات بحر العلوم بی نهایت
و اشتهار کراماتش غنی از بیان است و در السنه و افواه نحیبان ظاهر و باهر است که محل شائبه
و ریب باشد چنانکه [illegible] و احوال سابقه اکثری در کرامات آن جناب معدود است و از آن جمله
اخوند ملا زین العابدین در سن شیخوخت و از تلامذه بحر العلوم بود و در نهایت زهد و صلاح
بود و در نجف اشرف مسکن داشت و در سالیکه این فقیر مولف کتاب بعتبات عالیات مشرف
شدم از کاظمین به سامرا مولف کتاب با اخوند ملا زین العابدین هم سفر و در سامرا نیز در یک
منزل و یک خانه منزل کردیم و اخوند ملا زین العابدین از احوال بحر العلوم بیان میکرد و میگفت
که من در خدمت بحر العلوم تلمذ میکردم و همیشه هر جا که میرفت در رکاب آنجناب بودیم
و در وقتی که از اوقات در خدمت بحر العلوم بسامرا آمدیم و چند روز در آنجا اقامه داشتیم
و از قضایای اتفاقیه میرزای قمی اعلی الله محل کرامته بزیارت سامره آمد و روزی بدیدن بحر العلوم
آمد و میرزا آنشب نزد بحر العلوم بود پس نشستند میرزا گفت به بحر العلوم که مجلس را زمانی خلوت کرده که مرا با شما
حکایتی در خلوت است پس مجلس خالی شد اخوند ملا زین العابدین گفت که من خواستم برخیزم
چون بحر العلوم را با من محبت بسیاری بود گفت که او از خصیصین من است و محرم اسرار است بعد از آنکه
مجلس خلوت شد میرزا به بحر العلوم گفت که میخواهم یکی از خفایای اسرار را برای من بیان نمائی
که از آن متلذذ شوم بحر العلوم در مقام اخفاء و انکار برآمد که مرا اسراری نیست میرزا اصرار بسیار
کرد بحر العلوم گفت که در عالم واقعه در سوابق ایام در خواب دیدم که خدمت صدیقه کبری حضرت
فاطمه زهرا مشرف شدم پس جد بزرگوارم کاسه از آش بمن خورانید که هرگز بدان صفت آش نخورده بودم
بسیار با لذت بود و هرگز ندیده بودم تا آنکه بعد از مدتی بزیارت خراسان مشرف میشدم
در نیشابور میزبان این آش آورد بنظر از ضعف همان آش آمد که در خواب خورده بودم و شباهت
با نداشت از میزبان پرسیدم که این آش را چه نام است گفت در این بلد او برا آش فاطمه میگویند

مجملاً پس از خوردن آتش در خواب جدّه‌ام فاطمه بمن فرمود که آیا میخواهی که بزیارت جدّت مشرف شوی
عرض کردم بلی نهایت آمالم همین است پس صدیقهٔ کبری مرا برداشته داخل خانه شد من در
در خانه ایستادم دیدم که پیغمبر در صدر خانه نشسته و امیرالمؤمنین در دم در نشسته است پس من
سلام کردم حضرت رسول فرمود که بنشین من با خود خیال کردم که در هر جا بنشینم بالاتر از مکان
امیرالمؤمنین میشود زیرا که آنجناب در دم در نشسته است پس بخیالم رسید که باید در کنج خانه نشست برای
اینکه اگر از صدر مجلس خط مستوی تا دم در کشند و خط دیگر از صدر تا کنج خانه بکشند آنخط که بکنج میرود
بلند تر است از آن خطیکه بدم در میرود پس دم در بالاتر از کنج خواهد بود پس از آنجائیکه امیرالمؤمنین
نشسته بالاتر و نزدیکتر به پیغمبر است از آنخط که بکنج رفته و او پست تر و دورتر از پیغمبر است پس
باین خیال در کنج خانه نشستم رسول خدا چون چنان دید تبسم فرمود و گفت که ای فرزند خیال
تو صواب بود پس از جناب رسول خدا سوالی چند کردم و جواب شنیدم میرزای قمی گفت که آن
سؤال و جواب چه بود بحرالعلوم گفت که اظهار نخواهم ابراز و اظهار کرد هرچه میرزا اصرار در ابراز
نمود آنجناب در اخفا و انکار افزود ایضاً آخوند ملا زین العابدین گفت که قاعدهٔ بحرالعلوم آن بود
که اگر کسی در وقت غذا بر سر سفرهٔ او حاضر میشد و غذا تناول نمیکرد آنجناب را بسیار بد می آمد
پس شبی در وقت مغرب بحرالعلوم در پشت سر مرقد مطهر عسکریین نماز ایستاد و ما جمعی از اصحاب
در پشت آنجناب بنماز جماعت ایستادیم پس نماز را تا تشهد آخر رسانید و السلام علینا را هم گفت
و هنوز السلام علیکم نگفته ساکت شد و هیچ تکلم نکرد ما گمان نمودیم که آن بزرگوار را سهوی یا نسیانی
طاری شد پس زمانی انقضای یافته در آن وقت گفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته ما همه
تعجب نمودیم و آن بزرگوار بسیار با هیبت بود و هیچ کس را یارای آن نبد که سر سکوت او را سؤال
کند آخوند ملا زین العابدین گفت که من با رفیق دیگر با خود گفتیم که امشب در وقت غذا و تعشی
از او بپرسیم و الا نخواهیم غذا تناول نمود و چون او راضی نمی‌شود که کسی در مجلس او بنشیند و
شام نخورد لابد خواهد بیان کرد پس وقت شام ما دو نفر دست نشستیم بحرالعلوم فرمود که چرا
شام تناول نمی‌کنید ما عرض کردیم که اگر سر سکوت در میان نماز بیان بفرمائید ما خواهیم باین
غذا تعشی نمود و الا فلا آن بزرگوار فرمود که اکنون شام خورید از آن پس سر سکوت را برای
شما بیان میکنم پس شام خوردیم و از آن پس سر سکوت را سؤال کردیم آن بزرگوار فرمود که من چون
صیغهٔ اولی از سلام را گفتم ناگاه دیدم که امام عصر بزیارت جد و پدرش باندرون حرم آمد پس

زبان لکنت پیدا کرد و از دهشت و هیبت امام بر تکلم قدرت نیافتم و در میان نماز بودم و قدرت بر جواب هم نداشتم و نمی توانستم که نماز را قطع کنم و در مقام احترام امام و تعظیم انجناب برآیم و آن قدر زبان من بسته و لکنت داشت تا امام از زیارت پدر و جدش فراغت یافت و مراجعت فرمود و آنوقت بحال خویش آمدم و زبانم جریان پیدا کرد و صیغهٔ دوم را خواندم ـ

## در گشوده شدن ابواب حرم امیر المومنین برای بحر العلوم

از جمله کرامات بحر العلوم آنکه برای میرزای قمی میگفت که شبی در مسجد سهله بعبادت مشغول بودم ناگاه صدای مناجات و تضرع شنیدم بنحویکه دل یکسر از جا کنده شد پس بطرف آن صدا رفتم و دیدم در مقامی نور بلند شد بنحویکه مانند روز روشن شد و شخصی نشسته پس سلام کردم جواب داد و فرمود سید مهدی بنشین من نشستم پس بحر العلوم دست خود بگردن میرزای قمی درآورد و گفت که اگر بگویم که حضرت قایم را دیدم پس تو مرا تکذیب کن زیرا که تکلیف تو چنین است پس بحر العلوم سخن را قطع کرد و از جمله کرامات انجناب آنکه سید جواد عاملی صاحب کتاب مفتاح الکرامة در شرح قواعد علامه از تلامذه بحر العلوم بود و شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام در بدایت امر در نزد سید جواد زمانی تلمذ کرده و سید جواد مذکور داشت که در شبی از شبها دیدم که استادم بحر العلوم در صحن امیر المومنین را باز کرده و بسمت حرم آن حضرت روانه شد و مرا ندید من نیز از دنبال او رفتم پس در رواق با آنکه مقفل بود برایش گشوده شد و از آنجا گذشته بجانب حرم روانه شد و در حرم نیز گشوده گشت پس بحضرت امیر المومنین سلام کرد و جواب سلام از مرقد منور برآمد پس من ترسیدم و برگشتم ـ

## در دیدن بحر العلوم امام عصر را

ایضاً سید جواد گوید که در شبی از شبها استادم بحر العلوم از دروازهٔ شهر نجف بیرون رفت من نیز از عقب او روان شدم تا داخل مسجد کوفه شدیم دیدم آن جناب بمقام حضرت صاحب الامر رفته و با امام زمان گفتگوئی داشت از آن جمله مسئله از آن جناب پرسید آنجناب فرمودند که در احکام شرعیه با دلهٔ ظاهره مأمور می باشند تکلیف شما همان چیزی است که از آن ادله استفاده نموده آید و مأمور باحکام واقعیه نیستند ایضاً آخوند ملا زین العابدین سلماسی گفت که بحر العلوم هر شب در کوچه های نجف میگردید و برای فقراء نان و خوان میبرد پس روزی چند درس را ترک کرد و پس طلاب مرا شفیع کردند و من بخدمت آن جناب عرضه داشتم آن جناب گفت که درس نمیگویم پس بعد از چند روز دیگر طلاب مرا واسطه کردند که سبب درس نگفتن

استعلام کن پس من بار دیگر با ایشان عرض کردم انجناب فرمود که این جمعیت طلاب هرگز نشنیدم که بنصف شب بتضرع وزاری مناجات صدای ایشان بلند شود با اینکه من در غالب شبها بکوچهای نجف میروم پس چنین طالب علم را استحقاق نیست که برای ایشان درس بگویم چون طلاب این سخن را شنیدند همه بتضرع وزاری بر آمدند وشبها صدای گریه ومناجات طلاب از هر سو بلند شد پس انجناب دیگر بار مشغول بتدریس شد ایضا در وقتی از اوقات ان بزرگوار در مسجد کوفه تشریف داشتند پس روزی از روزها ان بزرگوار بملازمان واصحاب فرمایش داشتند که تدارک طعامی دیده باشید که فلان مقدار سوار اکنون میرسند وایشان گرسنه اند پس ایشان حسب فرموده آنحضرت تدارک طعامی نموده که ناگاه همان عدد رسیدند وتعداد عدد انها را فرموده بود بی کم وزیاده وارد شدند واز خوان احسان ان بزرگوار متنعم ومتلذذ شدند ورفتند۔

## در اخلاق بحر العلوم

واز اخلاق انیکه در وقتی از اوقات اقامه نماز اتمام گفته بودند وهنوز نیت وتکبیرة الاحرام نگفته شخصی غلیان آورد وبرای کشیدن انجناب نشست وغلیان را کشید پس شروع در نماز نمود وبعضی را باین نحو بیان کرد که اگر میگرفتم ونمیکشیدم کسر قلب ان مومن میشد ونواده ان جناب اقا سید حسین یکی از فقهاء نجف است واز نواده برادرش حاجی میرزا محمود در بروجرد است وصاحب کرامت است ودر مجلسیکه می نشیند قرآنی برآورده میخواند وحاجی سید صادق ساکن طهران از قبیلهء او است ودر هر مجالسیکه وارد میشود قرآنی همراه داشته بیرون آورده میخواند نهایت خوب ومستحسن چه عالم باشند یا غیر عالم زیراکه اگر صحبت علمی دارند منجر بنزاع وعدم خلوص نیت ومجادله باطله خواهد بود واگر بصحبت دنیا مشغول شوند غالبا بدون غیبت انجام پذیر نیست۔

## در احوال سید صدر الدین نهاوندی

چنانکه سید صدر الدین نهاوندی شستری عادتش ان بود که همیشه سجاده اش پهن واشتغال بنماز داشت وکارش منحصر بهمین بود واو از اهالی شستر در نهاوند هم سکنی داشت وشخصی بود فاضل وعلی الدوام بنماز ایستاده بود ومعروف بان بود که از اهل باطن وکرامت است ونعال مفضال مولف کتاب مرحوم اقا سید صادق پیشنماز تنکابنی الاصل ساکن لنگرود حکایت مینمود که زمانی مرا مسافرت از عتبات بجانب اصفهان اتفاق افتاد پس از راه نهاوند عبور کردم وکرامات سید را شنیده بودم وخواستم چیزی از آن معلوم نمایم بلکه چیزی از از اشاهده کنم پس بخدمت

بعد رسیدم نهایت سید با اخلاق و با صفا بمکرم آمد و در آن صفحات مردم را با وا خلاص یادی با
بنحویکه شاهزدگان رعایت و حمایت او بسیار میکردند بگمان اینکه توجهی کند که بعد از فتح علیشاه
عباس میرزا همگاه ایشان بسلطنت برسند۔

## در کرامت سید صدر الدین

قال مفضال گوید که سید پس از پرسش حال از من سوال کرد که سبب آمدن شما باینجا چیست گفتم
چون کرامات شما در اسماع مقروح اسماع گردیده خواستم که فیض عمیم شما عاید م گردد و چیزی
از آنها برای العین مشاهده کنم سید گفت که مرا کرامتی نیست و سبب اشتهار کرامت از من انست که هر
کسی از ما در متولد میشود در میان طایفه اجنه نیز در آن حین کودکی از ما در متولد میشود و آن کودک
را همزاد این شخص مینامند و مرا همزادی هست که آن همزاد چنان اتفاق افتاد که پادشاه طبقه از طبقات
جنیان است و آن همزاد من شش نفر از اجنه را برایم فرستاده که در خانه من باشند و مرا خدمت نمایند
مثل گاهی طرف خانه من نهاله از آب هست بیکدفعه ملاحظه میکنی پر آب است و گاهی طفل در گهواره
گریه میکند و بسا باشد که گهواره می جنبد بدون اینکه کسی او را بجنباند یا اینکه هیزم نیست پس ناگاه
هیزم آورده میشود یا اینکه خاموش شد بیکدفعه آتش چیده میشود بدون کسی آتش بچیند و چون مردم
این گونه امور را می بینند گمان میکنند که این از کرامت است و حال اینکه مرا کرامتی نیست بلکه
اینگونه خدمات از آن اجنه میباشد مولف کتاب گوید که حکایت همزاد معروف است۔

## در کیفیت ملالت شخصی از قول شیخ احمد

و از شیخ احمد احسائی سوال نمودند که سبب چیست که انسان در بعضی از احیان بدون سببی از اسباب
ظاهره ملول و مکدر میشود شیخ احمد چند وجه در جواب آن گفته یکی اینکه هر کسی را همزادیست از اجنه چون
او ملول شود انسان بدون جهتی بسبب ارتباطی که باو دارد ملول میشود و سببش را نمی فهمد دوم
اینکه چون امام بنهانه اعمال شیعیان آگاه میشود و چون امام قلب عالم امکان است و هر وقت
که قلب را کلالت و ملالتی روی داد آن ملالت در همه اعضا سرایت میکند همچنین ملالت امام در همه
سکنه عالم امکان سرایت میکند و شاید که همان شخصی که از عصیان او امام مکدر شد بسبب علایق
و ارتباطات همان شخص ملول میشود نه اشخاص دیگر۔

## در احوال آقا سید علی صاحب شرح کبیر و صغیر

شیخ آقا سید علی بن سید محمد علی طباطبائی اصفهانی ساکن کربلا و با جمله سید محمد علی که والدین

جناب ہست پسر سید ابو المعالی صغیر ہست کہ او پسر سید ابو المعالی کبیر است و سید ابو المعالی کبیر السن اولاد ذکور و چند دختر بر گذار کرد اما اولاد ذکور سید ابو طالب و سید علی و سید ابو المعالے ہست و این سید ابو المعالی پسر کوچک بوده واو را یک پسر بیش نبوده کہ ان سید محمد علی ہست و سید محمد علی والد آقا سید علیست واما دختران سید ابو المعالے پس یکی از ایشان زوجہ ملا محمد رفیع جیلانے ساکن مشہد مقدس بود و آقا سید علی مذکور ہمشیرزادہ آقا محمد باقر بہبہانے ہست و داماد او نیز ہست یعنے دختر آقا محمد باقر بہبہانے زوجہ و عیال او بودہ کہ والدہ آقا سید محمد باشد وان جناب در سن کہولت باصرار خال مفضالش آقا محمد باقر بتحصیل علم اشتغال نمود وان بعد از زمان ولادت آقا سید محمد بود و ولادت با سعادت آقا سید علی در بلدہ طیبہ کاظمین در دوازدہم ربیع الاول کہ بنا بر روایت ثقۃ الاسلام در کافی مولد جناب ختمی مآب ہست از سال ۱۱۶۱ ہزار و صد و شصت و یک وان جناب سید اساتید و مرجع رواۃ اسانید و در علم منقول وحید و در تقریر فرید و بخبر تحریرش در نہایت فصاحت و بلاغت و تسدید و در جدول بی بدیل و موید در نہایت تائید مشایخ و اساتید زمان ما ہمہ از تلامذہ انجناب بے واسطہ و یا بواسطہ و وسایط و فضیلت تلامذہ انجناب بر وفور علم او شاہد و اصول او را بر فقہ او زیادتے بود مسلم دیار عرب و عجم بلکہ مطلق بلاد اسلام و فاضل قمی در فقہ ماہر تر بود لیکن تالیف ایشان بعکس انتشار یافتہ چہ کتاب فقہ او شرح کبیر و کتاب اصول میرزا قوانین در اشتہار کالشمس فی رابعۃ النہار است ـ

## دراحوال تحصیل آقا سید علی

وان جناب بدایت امر در خدمت آقا محمد علی بن آقا محمد باقر تلمذ کردہ ہست بہل آقا محمد علی او را با کسانی کہ از او بزرگتر درس و مقدمہ در تحصیل بودند شریک نمودہ و در اندک زمانی ترقی بسیار کردہ و بتدریس و تصنیف اشتغال داشتہ و بسیار خوشحال بود شخصی برایم حکایت داشت کہ انجناب روزی شرح کبیر را درس میگفت و در اثنای خواندن عبارت بجای رسید کہ نوشتہ بود ذکرا کان او انثی یکی از تلامذہ عرض کرد کہ من ذکر ان دارم انجناب خندید و فرمود من دارم بقدر یکی طلع وان جناب را اجازہ از محمد باقر ہست ہمچنین از بعضے دیگر کہ در اجازہ سابقہ آقا سید باقر ذکر نمودیم ـ

## مکالمہ میرزای قمی با آقا سید علی

در سالی از سنوات میرزای قمی بزیارت عتبات عالیات مشرف شد و مذہب میرزا حرمت طعام مشتمل بر کشمش بود و مذہب آقا سید علی حلال بودن انطعام بود و پس شبی میرزای مہمان آقا سید علی

شد یعنی سید او را ضیافت نمود امر کرد که قدری طعام کشمش مطبوخ نمودند پس غذا را حاضر ساختند
میرزا از خوردن آن طعام امتناع نمودند اقا سید علی بند دست میرزا را گرفت و گفت یا باید با من
محاجه در این مسئله کرده باشی و مرا مجاب بسازی و یا این طعام را اکل کنی میرزا گفت که تو میدانی که من
در مجادله بر تو غلبه خواهم بود مذهب من حرمت این طعام است چرا مرا آزار میکنی پس اقا سید علی تبسم کرد
و گفت که برای میرزا طعام بی کشمش آوردند و آن طعام صرف شد مسموع شد که جناب سید از حکمت
عاری بود و چون میخواست که تعریف فلک نماید به تلامذه گفت که تعریف فلک حسبیت تلامذه عرض کردند که حجم الخ

## کرامات اقا سید علی

ایضا آن جناب از علم هیئت عاری بود و چون شرح کبیر را تالیف مینمود و مبحث قبله رسید کار بر او
مشکل شد زیرا که در علم هیئت ربطی نداشت پس یکی از تلامذه سید در علم هیئت مربوط بود سید با و
فرمود که بخانه ما آمده در وقتی خاصی بعضی از ضروریات قبله از علم هیئت بمن تعلیم نمائید آنشخص گفت
که همچنان که ما کتاب را در زیر بغل میگیریم و بشرفیاب میشویم و مستفیض میشویم شما نیز کتاب را در زیر بغل
گرفته و منزل بنده تشریف فرما گشته و مسائل هیئت را فرا گرفته باشید سید فرمود که من از نیم حله دریغ
ندارم لیکن هر وقت که از خانه بدرایم مردم هجوم میکنند و اوقات را بر من تلخ می کنند و نمیگذارند
که من بکار خود باشم مجملا جناب اقا سید علی از این سخن دلگیر و آنشب را در درون حرم حضرت سید الشهدا
تا صبح مشغول عبادت و تضرع و زاری و بیقراری بود و از حضرت افریدگار بتوسط حضرت سید الشهدا
درخواست کشف دقایق علم هیئت که ضروری بود بر او اضافه و منکشف گشته و مباحث قبله را تالیف فرمود

## در تالیفات اقا سید علی

و اما تالیفات اقا سید علی پس آن بسیار است و اکثر آن رسائل است از انجمله شرح بر صلوة کتاب
مفاتیح است که بسیط تمام مشتمل بر معظم از اقوال علمای اعلام و استدلالات فقهای کرام و ترجیح
و تعارض و تفاریع است و ریاض المسائل که شرح بر مختصر نافع و معروف بشرح کبیر است و آن کتاب
مشتمل بر اصول مسائل فقهیه با اشاره اجمالیه باقوال و ادله و تحقیق حق است با عبارات فصیحه بلیغه بلا اغلاق
سجع و قافیه و فی الحقیقه تالیف آن کتاب بدان وجه در کرامات آن جناب معدود است و آن
کتاب کالشمس بلا استتار و حجاب در میان طلاب و علمای اطیاب در غایت اشتهار و مطرح انظار
اخبار و کتاب درس است که بتعلیم و تعلم آن فرقه محقه جعفریه را اشتغال است و این فقیر مولف
کتاب بر آن حواشی مدونه بسیار است که در اثنای مباحثه و مذاکره بتجربه درآمد از انجمله تعلیقه بر کتاب

اجازه ان کتاب دریک مجلد وتعلیقه برکتاب صلح دریک مجلد وتعلیقه برکتاب هبات وتعلیقه برکتاب قضا دریک مجلد وتعلیقه برکتاب وصایا دریک مجلد وحواشی برکتاب متاجر وازجمله تالیفات آقا سید علی رساله در تثلیث تسبیحات اربع در رکعتین اخیرتین وکتاب شرح صغیر که مختصر از شرح کبیر وشرح بر مختصر نافع است ورساله در اصول در اجماع واستصحاب ورساله در حجیت مفهوم موافقت ورساله در جواز اکتفاء بیک ضربت در تیمم ورساله در اختصاص خطاب شفاهی بحاضرین ورساله در منجزات مریض ورساله در حکم استظهار حائض در زمانیکه خون از ده روز تجاوز کند ورساله در برائه ذمه زوج ورساله در حجیت شهرت ورساله در اباحه نظر باجنبیه فی الجمله وحواشی غیر مدوّنه برکتاب معالم وحواشی متفرقه برکتاب مدارک وحواشی متفرقه برکتاب حدائق واجزاء غیر تامّه در شرح مبادی الاصول علامه ورساله در تکلیف کفار بفروع دین وان بزرگوار علی سبیل الاستمرار در هر شب جمعه از اول شب تا بصبح احیاء وبعبادت حضرت آفریدگار اشتغال داشت –

## دراحوال میرزا محمد اخباری

وچون سابقاً مذکور شد که آقا سید علی در مجادله ومقاوله ومکالمه ومشاجره ومنازعه در مسئله علمیه اوحد اهل زمان بوده واورا با میرزا محمد اخباری مجادله روداده لذا لازم آمد که احوال میرزا محمد اخباری دراینجا بیان نمائیم بدانکه میرزا محمد اخباری از اهالی بحرین واغلب اوقات در طهران وبعضی از اوقات در اصفهان ودر اخر کار در کاظمین مسکن ومدفن او شده واوایل در این ازمنه در بحرین بوده اند ومیرزا محمد در جدل ید طولی داشته وکسی بغیر از آقا سید علی براو غلبه نکرده ومرحوم آخوند ملا سفر علی لاهیجی که یکی از مشایخ من بوده ازبرایم حکایت داشته که عجادل بودن میرزا محمد از اینها بابت بود که او را جامعیت بوده ودر مسئله که صحبت میداشت اگر میدید که عجز دارد وخصم از آن مسئله بند ابیر وحیل بیرون می برده ودر علم دیگر داخل میکرد واگر در آن جا هم مال کار را عجز خویش مشاهده میکرد باز بعلم دیگر داخل میکرد ومسئله دیگر منتقل میشد وهکذا تا انیکه خصم را عاجز میکرد ودر یک مسئله پایداری واقامت نداشت ودر وقتی از اوقات وارد اصفهان شد ودر مجلسی از مجالس میرزا محمد وآقا سید محمد باقر حجة الاسلام وحاجی کرباسی جمع شدند پس میرزا محمد در مقام کلمه با حاجی کرباسی برآمد که من وتو در ایام تحصیل با هم رفیق بودیم ومرا با تو حق رفاقت بود چرا بدیدن من نیامدی حاجی کرباسی سکوت کرد وحجة الاسلام در جواب گفت که چون حاجی کرباسی از شاگردان کسی است که تلامذه اش گفته است که اگر یک شما با اخباریین مجالست ومعاشرت کند عاق من است از آن جهت

حاجی بدیدن شما نیامد میرزا محمد گفت که اکنون مسئله بمیان آمد اگر حقوق با عقوق تعارض کنند کدام یک مقدم می‌شوند سید فرمود که عقوق مقدم است و برطبق مدعای خود حدیثی ذکر فرمود میرزا محمد در سند آن حدیث قدح نموده و در عربیت و الفاظ آن چند ایراد وارد آورد پس از آن اختیار کرد که حقوق مقدم است و برطبق مدعای خود چند حدیث باسند از کتاب کافی آورده حاضرین ساکت شدند و در زمانی شیخ جعفر نجفی اعلی الله مقامه وارد طهران شد و میرزا محمد نیز در طهران بود و شبها که اعیان شیخ را بضیافت دعوت مینمودند میرزا محمد نیز دعوت میکردند و میرزا محمد با شیخ مکالمه میکرد و چون مهارت شیخ در علم منقول بود و میرزا محمد را جامعیت و تسلط در مناظره و جدل بود لذا میرزا محمد در انظار ناس بر شیخ غلبه مینمود و اوقات بر شیخ تلخ داشت پس در شبی از شبها شیخ نهایت تغیر بمیرزا محمد نمود که باین کلمات واهیه بر عوام امر را مشتبه میسازی و سخنان فاسد خود را در ظاهر زینت میدهی و ادیان مسلمانان را فاسد میسازی اکنون اگر تو راستگو هستی صباح وقت ظهر من و تو در بیرون دروازه بمباهله میرویم تا هر کسی که حق است از مبطل ممیز گردد پس صباح آن روز میرزا محمد تقدم ورزیده به بیرون دروازه رفت و جمعیت بی اندازه آمدند و میرزا محمد نماز ایستاد و جمع بسیار با و اقتدا کردند ناگاه شیخ در رسید و نماز ایستاد و جمعیت همه در عقب شیخ رفتند و نماز جماعت در پشت سر شیخ ایستادند پس میرزا محمد بتعجیل نماز را تمام کرد و بلا فاصله بشهر مراجعت نمود و بمباهله نایستاد ــ

## در حکایت آوردن میرزا محمد سر دار روس را

باید دانست که مباهله در فصل میان حق و باطل بسیار موثر است اما با تحقق شرائط آن و در اصول کافی اخبار بسیار در مباهله و کیفیت و شرائط آن مذکور است و از وقایع غریبه اینکه در زمانی از ازمنه مرحوم فتح علیشاه دولت روس با سلطان ایران بمخاصمت پیش آمد و اشپختر سردار لشکر روس شد و قبه و بادکوبه را گرفت و عازم شهرهای ایران شد و هر شهری که میرسید فتح میکرد و فتح علیشاه را اضطراب بسیار حاصل شد و میرزا محمد اخباری در آن زمان در دار الخلافه طهران اقامه داشت پس میرزا محمد نیز در فتح علیشاه رفت گفت من سر اشپختر را در چهل روز برای تو بطهران حاضر میسازم مشروط باینکه مذهب مجتهدین را منسوخ و متروک سازی و بن و بیخ مجتهدین را قلع و قمع نمائی و مذهب اخباریین در بلاد ایران رواج دهی فتح علیشاه قبول کرد پس میرزا محمد یک اربعین بختم نشست و بختم آیة الکرسی با دعوات و وقف بشرائطیکه در میان ایشان متداول بود شروع نمود و ترک حیوانی کرده و صورت از موم درست کرده و در اثنای ختم شمشیر بگردن آن صورت نواخت چون روز چهلم شد فتح علیشاه بسلام عام

فرو

نشست دید اثری از سر اشپختر پدیدار نگردید متغیر بر میرزا محمد شد و فراشی فرستاد که او را حاضر سازند میرزا محمد از ختم بیرون آمد و حیوانی خورد و در آمدن نیز و سلطان مسامحه و مساهله و مساوقه نمود تا اینکه سلطان دو سه فراش بر عقب یکدیگر برای احضار میرزا محمد فرستاد پس میرزا محمد به تانی روانه شد و چنان آمد که سر اشپختر و میرزا محمد بیک دفعه وارد مجلس سلطان شدند و بیان کردند که در لنگران حکمران آنجا در زمان محاصره اشپختر را بگوشه میدان خواست که تنها با یکدیگر در امر اصلاح مکالمه کنند پس اشپختر با یکنفر و آن حاکم با یکنفر بهم رسیدند و نشستند و آن حاکم فوراً طپانچه بر او زد و اشپختر را نشان گلوله ساخت و فوراً سرش را جدا کرد و لشکرش چون سردار را کشته دیدند فرار کردند پس سر سردار روس را برای سلطان آوردند سلطان بسیار متعجب گشته میرزا محمد معروض داشت که ما بوعده خود وفا نمودیم اکنون شما نیز بوعده وفا نمائید سلطان با امناء دولت در این باب مشاورت نمود و اعیان دولت معروض داشتند که مذهب مجتهدین مذهبی است که از زمان ائمه هدی الی الان بوده برحق اند و مذهب اخباری مذهب نادر ضعیفی است و زمان اول سلطنت تا حال جاریست مردمان را نمیتوان از مذهب برگردانید و این شاید مایه اختلال حال و دولت سلطان شود و مردمان بر سلطان شورش نمایند علاوه بسا باشد که میرزا محمد از شما نقاری پیدا کند و با خصم شما سازشگی نماید و با شما همین معامله نماید که با اشپختر روس نمود مصلحت آنست که باو خرجی داده و معذرت از او خواسته حکم نمائید که بعتبات عالیات رفته در آنجا ساکن نماید که وجود چنین کسی در پای تخت مصلحت دولت نیست پس سلطان از میرزا محمد معذرت خواسته و باو خرجی داده و او را روانه عتبات عالیات ساخت

## در مجادله میرزا محمد اخباری با آقا سید علی

چون میرزا محمد بعتبات عالیات مشرف شد بخدمت آقا سید علی مشرف شد و مسئله نزاع میان اخباری و مجتهد در میان ایشان شد آقا سید علی فرمود که من با تو مباحثه و مجادله مینمایم بشرط اینکه کلا بمکالمه و مقاوله تمام شود و پای نوشتجات و ارسال رسائل بمیان نیاید میرزا محمد قبول نمود پس مناظره کردند و آقا سید علی بر میرزا محمد غلبه نمود پس میرزا محمد به کاظمین رفت و از آنجا رساله در این مسئله در رد بر آقا سید نوشت و برای او فرستاد سید چون رساله را دید قبول نکرد و گفت که قرار میان من و تو بمکالمه و مقاوله و مباحثه بود نه بمکاتبه و مراسله اکنون نیز اگر شخصی وارد و حاضر شود و با من مکالمه کند تا او را ملزم سازم و میرزا محمد در علوم غریبه مربوط بود و در انساب عرب مهارت داشت و میگفت العیاذ بالله که شیخ جعفر نجفی از نسل بنی امیه است و چون شیخ جعفر وفات کرد و ملعون

## در احوالات میرزای قمی

مطرود این عبارت را گفت که مات الخنزیر بالخنازیر چون مرض شیخ از این خنازیر بود که حلق و گلویش
زخم شده و ورم کرده بود پس افعال شنیعه از او صدور یافت که علما عتبات او را تکفیر نمودند بسبب
احوال شنیعه و مستحق گردیدن فتوی علما بقتل او شد چون خواستند که بخانه اش در آیند دیدند که خانه در
ندارد بسبب تحرزی که کرده بود پس دیوار خانه را شکافتند و او را یافتند و کشتند مولف کتاب گوید
که اخباری اگر قاصر باشد عیبی ندارد و اگر مقصر باشد فاسق است و اگر العیاذ بالله مجتهدین را تکفیر
کند کافر است و ما رد اخباریین را در کتب اصولیه بیان نمودیم مانند تعلیقه بر قوانین و منظومه اصول و شرح آن
ذکر میرزا ابو القاسم بن حسن جیلانی قمی عالم علیم دقیق طور تحقیق و علم تحقیق علامه فقها متقن قوانین
با ربیع مناهج صدق و یقین حامیه سرا سر غنائم دارین قدوه علماء عاملین و اسوه فقهاء راسخین
رئیس دنیا و دین از زهاد اهل زمان و از اورع متورعین اعلم و افقه معاصرین رئیس امامیه و والد میرزای
مزبور آخوند ملا حسن بود که از اهل شفت از محال رشت بود پس ملا حسن برای طلب علم بسوی اصفهان
مسافرت نمود و در خدمت دو عالم میرزا حبیب الله و میرزا هدایت الله که جد مادری میرزا بود پس این
دو عالم بامر سلطان برای ترویج امور شرعیه و اجراء قضاء و حکم میان مسلمانان بقریه جاپلاق
آمدند و در آنجا متوطن شدند و ملا نیز همراه ایشان آمد و دختر میرزا هدایت الله تولد یافت و ملا حسن
عالم و فاضل و جامع بود و کتابی تالیف کرده که بر وزن کشکول شیخ بهائی است و مشهور بزهد
و عبادت بود و میرزا در بدو حال در نزد والد ماجدش بعلوم ادبیه اشتغال داشته از آن پس
در اصول فقه خدمت آقا سید حسین خوانساری که ذکر او خواهد شد -

## در کیفیت تحصیل میرزای قمی

و سید حسین از اعاظم فقهاء العصر و از مشایخ اجازه و صاحب رساله در علم رجال است از آن پس
میرزا بجانب عتبات عالیات مشرف شد و در خدمت استاد الاساتیذ موسس ملا ثانی آقا محمد باقر
بهبهانی بتلمذ اشتغال تا اینکه از او اجازه گرفته در بدو حال با فقر و فاقه بود و استادش
آقا محمد باقر صلوة و نیابت بنفسه مینمود و وجه آنرا بمیرزا میداد که صرف خود نماید و بفراغبال تحصیل
علم کند معروفست که میرزا بعد از وفات آقا محمد باقر به کربلا رفته اول بدر خانه آقا محمد باقر رفت
و آستانش را بوسید و از آن پس بزیارت امام علیه السلام مشرف گشت مجملاً میرزا بعد از مراجعت
از تحصیل بوطن پدرش که یکی از قرای جاپلاق و مسمی بدره باغ بود آمد لیکن آن قریه کوچک
و ابواب معاشش نیز بر میرزا تنگ متوطن شد بقریه قلعه بابو از قراء جاپلاق و بانی حرکتش حاجی

## در احوال میرزای قمی

محمد سلطان شد و او یکی از اعیان و ارکان چاپلاق بوده و از اکابر و اهل ثروت و غنا بوده و
نهایت متدین و معین میرزا و محب او بود و طالب علمی نبود مگر دو نفر یکی برادر حاج محمد سلطان
که مسمی بمیرزا هدایت الله بود و علی درستخان پسر حاجی طاهرخان و این دو نفر در نحو و منطق
خدمت میرزا اشتغال بقرائت داشتند و شرح جامی و حاشیه ملا عبد الله را نزد میرزا خواندند
و اهل این قریه قدر میرزا را نمی دانستند معروفست که ملای دهقانی همیشه در مقام استخفاف میرزا بود
روزی بخواهش او اهل ده جمع شدند و میرزا را خواستند و آن ملای دهقانی باهل قریه گفت
که شما بمیرزا بگوئید که مار را بنویسد ایشان بمیرزا تکلیف باین معنی نمودند میرزا لفظ مار نوشت
که میم و الف و رائی باشد پس ملای دهقانی شکل مار و صورت از را نوشت که سرش گنده
و دنباله این مار باریک کشیده پس باهل قریه نشان داد که شما ملاحظه کنید که شکل مار همین است
که من نوشته ام و یا اینست که میرزا نوشته است چون ایشان از اهل سواد نبودند نوشته
ملا را ترجیح دادند میرزا زیاد متاثر شد تا کار بجائی رسید که روزی دو نفر به نزد میرزا
آمدند و گفتند که مرافعه داریم احدهما بر دیگری ادعا کرد که حدثی از او صادر شده مدعی علیه
منکر برآمده میرزا چونکه بر این سوال دید گریست و دست بر آسمان برداشت که خداوندا ذلت
مرا بیش از این مخواه بی سکنی در دهات همین خاصیت را چنانکه گفته اند مرغ دم سوی شهر و سر
سوی ده دم این مرغ از سر او به و ملای روم در مثنوی گفته ده مرده مرد را احمق کند
مرد را بی عقل و بی رونق کند ---

## مسافرت میرزا باصفهان و شیراز

مجملا میرزا از آنجا بدار السلطنة اصفهان مسافرت نمود و در مدرسه کاسه گران چند از زمان را
گذرانید پس بعضی از علماء دنیا که آثار رشد را در آن بزرگوار دیدند با او اهانت نمودند پس
میرزا بجانب شیراز مسافرت کرد و آن زمان سلطنة با کریم خان زند بود پس مدت دو سال
یا سه سال در آنجا اقامه داشت و او را شیخ عبد المحسن یا پسرش شیخ مفید اعانت نمود و
مبلغ هفتاد تومان یا دویست تومان علی اختلاف الحکایتین باو دادند پس میرزا آن تنخواه را
گرفته باصفهان مراجعت کرد و چون اسباب اجتهاد نداشت ---

## در خریدن میرزا کتب را بتن

پس بعضی از کتب استدلالیه و کتب لغت و کتب احادیث ابتیاع نمود گویند که در آن زمان

کتاب را بمن میفروختند دمنی بوزن شاه که معادل دو منی تبریز بود بده تومان معامله و داد و ستد مینمودند و چون دیدن و دابی این ازمنه بدان جریان یافته که با یع کفه میزان مبیع را سنگین تر از سنگ وزن مینماید لهذا میرزا کتاب خریده و برای ثقل میزان کتاب روضة البهیة که شرح لمعه دمشقیه است بربالای کفه کتب گذاشته که کفه کتب سنگین تر شود پس از انجا بقریه بابو مراجعت نمود و بعضی از طلاب بفقه و اصول در نزد ان جناب اشتغال داشتند لیکن چون بلد خالی از علما و فضلاء مشتغلین بود و امر معاش نیز براو مضیق و اهل بوادی بحیث عدم ادراک و عدم تمیز میان حسن و قبیح لذا انجناب بسوی بلده طیبه قم انتقال فرمود و در انجا از برکت فاطمه علیها السلام و نظر بمضمون فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا و مضمون خیر اتمام دیا به الله الا ان یتم نوره و مضمون خیر مشحون ان الله لا یضیع اجر المحسنین خلاق عالم اورا وسعت در روزی و علم و اعتبار و مقبولیت در انظار ابنای روزگار کرامت فرمود و در انجا اوقات خود را منحصر در تالیف و تصنیف و مقابله و تدریس و اجوبه استفتاء و نماز جمعه و جماعت و ارشاد علائق فرمود —

## در فتاوای غریبه میرزا

و از جمله فتاوای او حرمت کشمش مطبوخ است و جایز میدانست که مقلد برای مجتهد خود مرافعه نماید و از او چند ذخیره باقی ماند که یکی از انها زوجه ملا اسد الله بروجردی بوده و دیگری زوجه ملا علی بروجردی است —

## در مدفن میرزا و مشایخ اجازات

و مدفنش در قبرستان بزرگ قم و مقبره خاصی دارد و این فقیر مؤلف کتاب در سنوات قبل مدتی در قم اقامه داشتم روزها در میان مقبره میرزا بتدریس کتاب قوانین اشتغال داشتم و همان کتاب را برروی قبر مبارک میگذاشتم رضی الله عنه و از جمله مشایخ اجازه ان جناب اقا محمد باقر بهبهانی است و بعضی دیگر که در اجازه اقا سید محمد باقر اسمی از انها سابقا مذکور گردید

## در تالیفات میرزا قمی

و اما تالیفات ان بزرگوار بسیار و مقبول انظار است از جمله تالیفات او کتاب قوانین الاصول است و در دو مجلد تقریبا بیست و پنجهزار بیت است و ان کتاب امصار و اعصار و مقبول انظار فضلاء روزگار و دارای افکار ابکار و اصول را بیش از او بان وقت و متانت ننوشته اند و اکنون

مدار تدریس و تدرس علماء امامیه بران کتاب است اگرچه معروفست که دوازده هزار
غلط لفظی بر کتاب قوانین گرفته اند لیکن ان جناب در حین تالیف ان کتاب در دریای فکر غوطه ور و
تدقیق و تحبیر لفظ نبوده و از مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی شنیده ام که میگفت اینکه میرزا القدر
در تالیف کتاب قوانین فکر کرده که ثقل سامعه بهم رسانده بود گویند که حاجی ملا احمد نراقی در مناهج
چون مودودی بر میرزا نوشته لهذا میرزا حواشی منه بر قوانین نوشت در رد وی او را مندفع ساخت
و ان حواشی منه یک مجلد است و علماء که بعد از میرزا آمده اند رد و دلبسیار بر قوانین نوشته اند
مانند شیخ محمد تقی در حاشیه معالم و برادرش شیخ محمد حسین در فصول و حاجی کرباسی در اشارات
و استاد مولف در ضوابط و حاجی ملا احمد نراقی در مناهج و شیخ مرتضی در رسایل خود و هذا این
فقیر مولف کتاب تعلیقه بر کتاب قوانین نوشته ام و از اسمی ساختم محاکمات بین الفضلاء السبعه
در چند مجلد و بسیار از ایرادات این فضلاء را مرتکب شدم با تحقیق حق و از جمله تالیفات میرزا شرح
بر تهذیب الاصول علامه است و این فقیر ان کتاب را ندیده ام و لیکن شنیدم که ان کتاب بهتر از
قوانین است مولف گوید که اشتهار بسبب مصالح کامله الهیه است که اکثر ان حکم و مصالح بر ما مخفی
است سیما اینکه صفاء نفس و خلوص نیت را غالبا در ان مدخل است چه کتاب مدارک بر تحقیق ندارد
لیکن از صفاء نفس مولفش مشهور گشته بجهت زیادتی خلوص نیتی که ان بزرگوار داشته و هکذا کتاب
مرشد العلوم که فارسی و فتاوی است و کتاب غنایم الایام در فقه و همان عبادات را در ان کتاب
نوشته است با جمیع اقوال و استدلال و تحقیق حق و فروع و کتاب مناهج الاحکام که در فقه است
و کتاب معین الخواص که مقصور بر فتاوی است و در عبادات است و کتاب اجوبه المسائل در سه جلد
که هر مجلد مشتمل است بر تمام کتب فقه از طهارت تا دیات با استدلال در اغلب مواضع و جلد سوم در
سوالهائی متفرقه است از علوم متفرقه و رساله در وقف و رساله در ما اجح ما وافی ملکه و رساله
در عموم لاضرر و غیر ذلک من الرسائل الکثیره و کرامات انجناب بسیار است لیکن بالفعل در نظرم نمانده است
و یکی از دختران میرزا را حاجی کرباسی برای پسرش اقا محمد مهدی خواستگاری کرده در حباله نکاح
در اورده واللہ یعلم که مقصود حاجی چه بود البته افعال مسلمین را باید حمل بر صحت نمود و لا سیما افعال
رؤساء دین و بزرگان شریعت سید المرسلین ـ

## ورود اخوند ملا علی بر میرزای قمی

گویند که اخوند ملا علی نوری شنید که میرزای قمی او را تکفیر کرده اخوند بلا فاصله سوار و بخانه میرزا آمد

باینکه در صحن سرای استاد گفتند که شنیدن گفت که من تا تصحیح اعتقاد خویش ننمایم نمی نشینم پس میرزا بیرون آمد اخوند نشست و گفت اعتقاد من نیست چه صورت دارد میرزا فرمود که خوبست و من شما را تکفیر نکرده ام و مردم دروغ گفته اند —

ل شیخ جعفر بن خضر نجفی عالم از فحول استاد اکبر و مهر سپهر فقاهت و جلالت و متاع فلک زهادت و تقادت شما و نقاوت و رئیس ارباب عبادت و فذلکه صاحبان کرامت نادرهٔ زمان و اعجوبهٔ دوران و اغلوطهٔ دهر خوانست انصاف اینکه در احاطه بفروع فقهیه از طهارت تا دیات و تکثیر فروع از زمان غیبت معصوم تا این زمان در تحت قبهٔ فلک قمر مانند شیخ جعفر فقیهی پا در دایره وجود نگذاشت از او گذشته در تفریع و فهم حکم شهید اول است چنانکه خود فرموده الفقه باق علی بکارته لم یمسه احد الا انا والشهید و ولدی موسی یعنی فقه خود به بکارت خود باقیست و کسی بکارت او را نگرفته مگر من و شهید اول و فرزندم شیخ موسی و هر که بخواهد که اینمعنی را واکشاف یابد رجوع کند بکتاب کشف الغطا شیخ و سایر تالیفاتش و هر که بخواهد تصدیق باین سخن بالنسبه بشهید نماید رجوع کند بکتاب قواعد شهید که در قواعد کلیهٔ فقهیه نوشته است و انجناب کتابخانه خود را وقف نمود بر اخلافش اولاد ما تناسلوا و تعاقبوا پس از شیخ ولد اکبرش شیخ موسی بجای شیخ نشست و تدریس کرد والحق که فقیهی بود فرید و وحید و تالی و ثانی پدرش بود و تحقیقاتیکه از او نقل نموده اند در غایت متانت و دقت و چون شیخ موسی عالم فانی را وداع کرد پسر دوم که شیخ علی باشد بجای پدر نشست و تدریس و تلامذه بسیار در حوزهٔ آن بزرگوار بتحصیل اشتغال داشتند و او را محقق ثالث نامیدند و آن جناب در تاسیس قواعد کلیه و استحکام انها معدوم النظیر و در تفریع فروع مانند پدر بزرگوار وحید اعصار بود چنانکه شاهد براین مدعی کتاب عناوین است که از تالیفات سید فتاح بن علی مراغی است و او از شاگردان شیخ موسی و شیخ علی است و کتابش مقصور بر تاسیس قواعد کلیه فقهیه است و تسجیل آنها را با دله و مواقع جریان انها و تفریع فروع و آن کتاب بهتر از قواعد شهید است چه قواعد شهید دارای قواعد کلیه و تفریع است لیکن قواعد را با دله اثبات نکرده بلکه بحکم و مصالح انجام داده و کتاب عوائد حاجی ملا احمد نراقی اگرچه دارای قواعد کلیه است اما چند منقصت وارد اول اینکه تفریع فروع آن کتاب کم است و چندان فروع ندارد دوم اینکه جمیع قواعد را متعرض نشده بلکه گویا دارای نصف قواعد کتاب عناوین نیست سوم اینکه بسیار دقائق فلسفیه کرده و اکثر قواعد معروفه مسلمه را که موروثه از اسلاف اشراف فقهاست

تدقیقات فلسفیه از دلالت انداخته و از مذاق فقاهت و فهم عرفی دور افتاده چنانکه بعضی اصولیین
در اصل برائت و استصحاب و حجیت ظن تدقیقات فلسفیه بسیار کرده و از مذاق فهم عرف بدور
افتاده و در قواعد فقهیه نیز چنین رفتار کرده مجملاً کتاب عناوین در این باب امتیاز از کتب اترا
دارد همه قواعد بسیار ذکر کرده و استحکام ان قواعد با دله بسیار نموده و تفریع فروع بیشمار
کرده و از مذاق فقاهت و فهم عرف در ادله لفظیه بدور نیفتاده و اکثر تحقیقات ان کتاب
از مرحوم شیخ علی است و برخی از شیخ موسی است چنانکه صاحب عناوین بهمین مضمون اقرار دارد
در افتخار شیخ علی همین بس است که صاحب فخار را طول فقهیه اکمل است -

## در معارضهٔ شیخ حسن و شیخ علی

و حلیم آقا سید ابراهیم که در تحقیق و تدقیق او عدا اهل زمان بودند هیفده ماه در مجلس درس شیخ علی
نشسته و از انفاس قدسیه اش استفاده نموده الحاصل چون شیخ علی حسب الوصیة بجای پدر بتدریس
اشتغال نمود شیخ حسن که برادر کوچک بود به شیخ علی گفت که وصیت پدر آنست که هر یک از اولاد
که افقه است بجای او بنشیند و تدریس کند و من افقه از تو میباشم شیخ علی در جواب گفت که درین
باب منازعه صواب نیست و من قطع این مشاجره را نیکوتر خواهم نمود پس من از نجف بکربلا میروم
و تو بجای پدر بنشین اگر طلاب در نجف ماندند و بدرس تو حاضر شدند پس تو افقه خواهی بود پس شیخ
حسن قبول این معنی کرد و شیخ بکربلا آمد و طلاب مجلس شیخ حسن را شکستند و بکربلا آمدند و مجلس درس
شیخ علی حاضر شدند چون شیخ حسن حال را بدین منوال دید بکربلا آمده و برادرش شیخ علی را
بنجف برده و بجای پدر نشانید و خود بحله رفته چندی را در انجا اقامه داشت و در حله مسجدی بود
که شیعیان در همان نماز میخواندند و شیخ حسن امامت میکرد و مردان چندان جمع نمیشدند بلکه ماموین
بیشتر یا همه از جماعت نسوان بودند پس روزی وقت ظهر شیخ حسن مسجد رفت و دراز و صفوف
جماعت بزنان انحصار یافت و هیچ مردی جز ایام حضور نداشت پس شیخ نماز ظهر را ادا کردند
ازان پس درمیان صفوف صدائی بلند شد شیخ دستها را باسمان برداشت و عرض کرد
که خداوندا مرا مید بهی که زن است اسم در میان نماز احداث حدث کند لیرزانی گذشت که شیخ علی وفات نمود

## در وصایای شیخ جعفر

مولف کتاب بکربلا مشرف و در خدمت شیخ استاد حاضر شدیم و خود هم شیخ علی را ملاقات نمودم پس
شیخ حسن بنجف آمد و بحسب وصیت پدر بجای او نشست و بتدریس اشتغال نمود و شیخ جعفر وصیت کرده

بود که هر شب بمقدار یعنی طبیخ طعام مهیا کند و اولاد و احفاد در انجا جمع شوند و مذاکره فقه و مقدمات آن تا بقدر دو ساعت با یکدیگر مباحثه کنند و تا اکنون همان معامله بر پا و آن مذاکره بر جا است و این وصیت نهایت مستحسن است چه باعث آن میشود که همه فقیه شوند چنانکه طایفه شیخ جعفر همه از ذکور و اناث فقیه میباشند و همچنین وقف کتابخانه بافقه اولاد نیز حسن است وفقنا الله تعالی لامثال تلک الوجایا بلکه این فقیر نیز کتب خود را وقف بر اولاد ذکور ما تعاقبوا نموده ام و میخواهم ملکی هم برای کتابخانه وقف کنم و تولیت با افقه اولاد باشد وفقنی الله تعالی لذلک و شیخ حسن فقیه کامل بوده و این فقیر مولف کتاب چندی را بمجلس درس شیخ حسن حاضر میشدم و باعتقادم فقاهت او بیش از فقاهت شیخ محمد حسن بود بلکه شیخ حسن را جامعیت و اصول و غیران هم بود و در جدل ید طولی داشت و شیخ حسن حکایت میکرد که مرحوم شیخ جعفر را عادت بران بود که هر شب در وقت سحر بیدار بود و می آمد بدر خانه و عیال و اطفال را جمعا بیدار میکرد که برخیزید و نماز شب ادا کنید پس همه بر می خواستند و من طفل بودم و خواب بر من غلبه میکرد چون بدر خانه که منزل من بود می آمد و فریاد میکرد که برخیز من همان افتاده میگفتم و لضالین یا الله اکبر یعنی که من مشغول نمازم میباشم پس او خاطر جمع میشد و برمیگشت و من بخواب میرفتم و در سالیکه سیر علی محمد باب طلوع میکرد قرآن جعلی خود را بهمراه دو نفر بولایت عربستان نزد بعضی از اصدقاء خود فرستاده اند و نفر در بغداد وارد شدند پاشاه بغداد اطلاع پیدا کرده قران را از ایشان گرفت و آن دو نفر را حبس نمود و قضاة و افندیان و مفتیان عامه را جمع ساخته و بر این قضیه ایشان را اطلاع داده ایشان فتوی بقتل آن دو نفر دادند لیکن چون انها عجم بودند خواست که قتل انها باستحضار علماء امامیه نیز باشد و علماء امامیه با علماء عامه مناظره کنند۔

## در مناظره شیخ حسن و آقا سید ابراهیم با علماء عامه

و از انجائیکه مرحوم شیخ جعفر و اولاد و اعقاب او را در بلاد عرب مطاعیت و ریاست عامه بود چنانکه الیوم نیز چنین است و مقدم بر همه علما میباشند سیما شیخ حسن که در ان زمان افقه بود پس پاشا تخت روانی در نجف بخدمت شیخ حسن فرستاد و هم آقا سید ابراهیم بکربلا فرستاده و این دو بزرگوار را احضار کرده پس روزیکه خواستند اجلاس شود و علماء عامه و خاصه حاضر شوند و مکالمه نمایند پس در اول علماء عامه و مفتیان و افندیان حضور یافتند از ان پس شیخ حسن و آقا سید ابراهیم نیز در جنب شیخ حسن قرار گرفت پس مسئله را عنوان کردند علماء عامه گفتند که این قرآن بدعت و اورنده اش مبتدع در دین

و مفسد فی الارض باشد و قتلش لازم است شیخ حسن گفت که این کتاب قرطاس است و لا عمل بالقرطاس
حاکم به عدم اعتنای کتاب و عدم لزوم اعتقاد صاحب کتاب بآن کتب است و امام مکتب در آیه
فلیکتب بینکم کاتب و املال در آیه و لیملک و لیه محمول بران است که صاحب کتب چون خط خود
بخواطرش آید و علم حاصل شود و شهادت خود را ادا کند نه اینکه کتب بنفسه حجت باشد و این دو نفر
که آورنده این کتاب می باشند عالم نیستند بآنچه در اوست و مطالب ان را اعتقاد ندارند اکنون
ایشان را احضار و اعتقاد ایشان را استفسار نمایند پس ان دو نفر را احضار کردند و اعتقاد
ایشان را استفسار نمودند ایشان گفتند که ما را بآنچه درین کتاب ثبت است خبرت و آگاهی نیست
و اعتقاد ما اعتقاد عامه مسلمانان است پس شیخ گفت که قتل ایشان چگونه رواست و ایشان
رسول بوده اند و آقا سید ابراهیم نیز در این احکام تصدیق شیخ حسن نموده و آقا سید ابراهیم نهایت
جبین داشتند و بسیار مراعات تقیه مینمود پس پاشاه ان کتاب را گرفت و ان دو نفر را مرخص
ساختند و هدایای بسیار بشیخ و سید اعطا نمود از انجمله بآقا سید ابراهیم ساعتی داد که مبلغ هشت
تومان بقیمت در آمد و با عزاز بانحت سید و شیخ را بکربلا و نجف روانه ساخت۔

## حکایت ابن علوسی که از علمای عامه بود

ابن علوسی از مشاهیر و فضلای عامه در بغداد بود و با آخوند ملا آقائی دربندی صداقت بسیار داشت
و مکرر باخوند بخانه او میرفت و در انجا اقامه مینمود روزی پاشاه در یکی از حجرات کاظمین نشسته بود
و ابن علوسی هم با او بود و میرزا محیط نامی که برادر ملا حسن کوهر بود و از شاگردان حاجی سید کاظم
بود و برای پاشاه تغنی مینمودند از قضایای اتفاقیه شیخ حسن بزیارت کاظمین رفته بود
چون از حرم بر آمد شنید که پاشاه در یکی از حجرات نشسته است خواست که بدیدن پاشاه رود پس چون
نزدیک رسید دید که برای پاشا تغنی مینمایند شیخ پیش نرفت و از همانجا مراجعت نمود و ابن علوسی
شیخ را دیده بود و ابن علوسی از میرزا محیط سوال نمود که شیخ شما چرا مراجعت نمود میرزا محیط گفت
که در مذهب او تغنی جایز نیست ابن علوسی گفت مگر شیخ شما قرآن نخوانده که در سوره جمعه خداوند
عالم میفرماید قل ما عند الله خیر من اللهو و من التجارة چه ازین کلام مستفاد میشود که در لهو خیری
و حسنی هست اگر چه ما عند الله احسن و بهتر از لهو است چه خیر افعل تفضیل است و افعل تفضیل دلالت
بر مشارکت مفضل و مفضل علیه منه در اصل فعل پس میرزا محیط از جواب عاجز امده و مولف کتاب
تحقیق این جواب را بچند وجه در کتاب مشکلات العلوم نوشته ام و در تفسیر هم در مجلد اول بدان

اشارت نموده ام و یکی از ان وجوه این است مجرد از معنی تفضیلیت باشند و ارتکاب اینوجه خالی از تکلف و صعوبت نیست و جه دیگر انیکه این حسن نسبت باعتقاد مخاطبین و کلام جاری مجرای انصاف چون مخاطبین را اعتقاد بر حسن لهو بوده غیر ذلک من الوجوه و در این مقام سوالی دیگر نیز وارد است که چرا در اول خدای تعالی تجارت را مقدم داشت و در اخر لهو را مقدم داشت جوابش بچند وجه است یکی انیکه انیکلام از ترقی از ادنی به اعلی است و غیر ذلک من الاجوبه —

## در تشیع ابن علوسی

لیکن ابن علوسی در زمان وفات و احتضار گفت که بعد از وفات من بلا فاصله وصیت نامه که نوشته ام و در زیر سر من است بر آورده بدان عمل کنید پس از وفات او وصیت نامه او را بیرون آوردند نوشته بود که من شهادت بوحدانیت خدا و رسالت ختم النبیین میدهم و اعتقاد دارم بخلافت بلا فصل امیر المومنین علی بن ابی طالب و یازده فرزند او و جمیع ما جاء به النبی حق و صدق و مطابق واقع است و مرا بنهج شیعه غسل دهند و کفن کنید و نماز و دفن کنید بعضی گویند که اخوند ملا اقائی دربندی او را شیعه ساخته والله العالم و شیخ حسن کتابی مستقلا در فقه تالیف فرموده فی الحقیقت کتابش مرغوب و مشتمل بر فروع بسیار است که این فقیر در اوائل کتاب صوم که تالیف میکردم مجلد صوم کتاب شیخ حسن از جمله اسباب کار من بوده و از جمله فتاوائی او انست که غلیان کشیدن مفطر صوم نیست و عبارتش انیست و لا باس بدخان التنباک و آن بزرگوار در سال وفات استادم آقا سید ابراهیم مرحوم با وفات نمود رضی الله عنه و پس برادر زاده اش و زوج دخترش شیخ محمد بن شیخ علی بجای شیخ جعفر نشست و او نیز در فقه مهارت داشته پس از وی برادر شیخ مهدی بن شیخ علی بجای ایشان نشست پس از او که درین ازمنه باشد شیخ جعفر بن شیخ علی که معروف به سمی الشیخ است بجای ایشان نشست و مشغول بتدریس است و او نیز فقیه و همه ان طائفه ذکورا و اناثا فقیه میباشند بنحویکه عوام ایشان که هیچ درس نخوانده اند و هیچ عربیت ندارند همه فقیه و مهارت در مسائل فقه دارند وفقهم الله وایای

نسخهٔ مظفر صوم

## در ورود نعش اخوند ملا علی نوری و استقبال شیخ علی

در زمانیکه ملا علی نوری وفات کرد حسب الوصیت نعش او را به نجف اشرف آوردند و چون کسیکه مشهور و معروف باشد بخواهند که نعش او را در مشاهد مشرفه طواف دهند خدام و مباشرین این عمل ان مبلغ زیادی میگیرند لهذا نعش اخوند را بنحویکه نشناسند با نعش دیگر بر استری محمول کنند و در نجف خبر بشیخ علی بن شیخ جعفر رسید ان بزرگوار با جمعیتی بسیار از علماء عظام و خواص و عوام با علم سیاه

باستقبال نعش اخوند ملا علی نوری شتافت و حکم کرد که در شهر نجف بازار ها بستند چون بر سر نعش رسید پرسید که نعش اخوند کجاست گفتند همین نعشی است که عدل نعش دیگر و بر بالای استر است شیخ بسیار متغیر شد و گفت که شیخنا آقا سید محمد باقر با همه ان دولت نتوانست که با نصد تومان مایه نگذارد که نعش اخوند را با معروفیت و با عزت وارد عتبات نماید مجملاً حکم کرد که نعش را بر زمین گذاشتند و فرستاد از نجف تابوتی را که مختص نجانواده و اقوام شیخ جعفر بود آوردند و اخوند را در میان ان گذاشتند و شیخ علی تابوت را خود بر داشت و پیاده آمد و حکم کرد که اهل شهر دسته دسته باستقبال می آمدند و تابوت را بر سر دست بحرم بردند بعد از طواف حسب وصیت در کفش کن انجا بدفن نمودند و مولف کتاب هم قبر او را زیارت کردم و اخوند ملا علی استاد مرحوم والد ماجدم بود و این فقیر کودک بودم روزی بخانه آمدم دیدم مرحوم والدم گریه میکند و عزا داری نماید پرسیدم سبب چیست گفتند خبر وفات استادش اخوند ملا علی نوری رسیده و والدم بمن فرمود که مرا میل ان بود که اخوند نوری در حیوة باشد که تو بزرگ شوی و در خدمت ان جناب استفاده نمائی و مامول من بحصول موصول نشد و همیشه والدم وصیت میکرد که طب درس نخوان زیرا که من خواندم و پشیمان شدم بلکه معقول درس نخوان و این فقیر وقتی باصرار بعضی کتابی در طب در نزد میرزا احمد تنکابنی ساکن طهران دیده دو سه بحکمه او میرفتم از ان پس نظر بوصیت ترک کردم و در بدایت حال بعضی از کتب حکمت را دیدم از ان پس ترک کرده بمنقول پرداختم و در اخر کار باز در حکمت تدریس نمودم گویا بوصیت والد امتثال نموده باشم مجملاً شیخ جعفر نجفی در فقه و تفریع و تطبیق فهمش الفاظ کتب و سنت را با فهم عرفی بی نظیر بوده بلکه از ائمه در میان فقهار ما چنانچه از کتب ایشان استنباط کردیم تا بحال مانند شیخ جعفر و شیخ و شهید اول کسی نیامد و تبحر در فقه بر سه قسم است اول اس فقهیه و استدلال بر انها و احکام و اتقان ان قواعد در این باب شیخ علی و استاد مولف کتاب حاجی ملا احمد نراقی گویا منحصر بودند دویم تفریع کردن و احاطه بمسائل فقه و تطبیق فروع بر قواعد و در اینمقام مانند شیخ جعفر و شهید اول گویا کسی نیامد سوم تحقیق مسائل فقهیه که در مقام استدلال فتوی را در هر مسئله بسبب تکثیر ادله بدیهی کنند و در این مقام مانند مؤسس بهبهانی اقا محمد باقر کسی نیامد —

## در مشایخ اجازهٔ شیخ جعفر

و مشایخ اجازهٔ شیخ جعفر قدس الله تعالی بالرضوان الاکبر اقا محمد باقر و اقا سید مهدی بحر العلوم و غیر ایشان و انجناب کثیر الاکل بوده گویند که هر وقتی یکمن تبریز طعام و صد درم پیاز و ده تخم فلفل و یک پاس هر روز غذای

# در احوالات شیخ جعفر نجفی

اه بود و هر شب را هم باذن معارضت می‌نمود و در هر شب دو ثلث شب هم بیدار و بعبادت حضرت آفریدگار اشتغال داشته و در اکثری از سنوات خانه خود را برهن میگذاشت و قیمت آن را بفقرا بذل مینمود و ببلاد ایران می‌آمد و تنخواه تحصیل میکرد و مراجعت مینمود و خانه اش را از رهن بدر می‌آورد و همیشه کنیزی همراه داشت و در اسفار در هر کجا که شهوت غالب میشد تکلم میکرد که چادر میزدند و دفع حاجت می‌نمود و آنجناب بسیار خوش احوال بوده و در وقتی از اوقات آنجناب خواست که با اصحاب طلاب از شهر بزیارت ارواح وادی السلام رفته باشند پس با جمعی سوار شده روانه شدند و از آنجمله میرزا ابو الحسن نامی بود ملقب بخوش مزه او بر حماری سوار و خدمت آن بزرگوار از دروازه بیرون رفتند همه بسمت وادی السلام میرفتند و میرزا ابو الحسن براهی دیگر روانه شد شیخ جعفر آواز داد که از آن راه بکجا میروی میرزا ابو الحسن عرض کرد که مرا معذور دارید که دراز گوش من مجتهد و خود رای است هر کجا که میل داشت میرود شیخ بخندید

## در تدریس شیخ سیصد دفعه شرایع را

و معروفست که شیخ جعفر میگفت که من سیصد دفعه کتاب شرایع را درس گفتم معلوم است که البته همین نحو باید باشد که چنین فقاهت و باین قسم بلکه باین کیفیت احاطه بهمرسانید —

## در احاطهٔ شیخ بفقه

ایضاً معروفست که آنجناب میفرمود که اگر کتب فقه را همه بشویند من از حفظ و ضبط از طهارت تا دیات را مینویسم انصاف اینکه چنین بود چه از تالیفات او سیما کشف الغطاء معلوم میشود که آنجناب چه قدر احاطه بفقه داشت بلکه مسایل فقه از طهارت تا دیات مانند نگین انگشتری در دست او بود که بهر طرف که میخواست می غلطانید زیرا که در هر قاعده و در اکثری از مسایل از طهارت تا دیات تفریع ذکر میکرد معلوم است که احاطه و ضبط جمیع ابواب فقه را داشته و همه در حفظ و در نزد او بالفعل حضور داشته که از طهارت تا دیات تفریع سے فرمود —

## در مطائبه و مضاحکه

و یکی از سنوات شیخ وارد شهر زنجان میشد زبان ترکی نمی دانست یکی از ظرفا بشیخ عرض کرد که امروز مردم بسیار باستقبال می‌آیند و تحیت بجای می‌آورند من بشما یک کلمه ترکی تعلیم میکنم که از او تعلم گرفته هر که نزد شما میاید شما همان یک لفظ را در جواب او گفته باشید شیخ گفت آن لفظ کدام است گفت بگو پخ ییه پس شیخ همین کلمه را در جواب مستقبلین میگفت تا اینکه حاکم زنجان بخدمت آنجناب مشرف شد و تحیت بجای آورد و شیخ همان کلمه را فرمود حاکم زنجان از کیاست و فراست فهمید و بشیخ عرض کرد این کلمه معنیش را

ان جناب فرمود که نمی دانم بمن تعلیم داده اند حاکم عرض کرد که بعد ها شما این کلمه را فرمایش نکنید که خوب نیست شیخ آن را ترک نمود۔

## در کرامت شیخ در استجابت دعا

و از جمله کرامات شیخ آنکه آنجناب از حضرت آفریدگار درخواست آن نمود که فقاهت را در اولاد و احفاد او نسلاً علی الدوام موهبت فرماید الی الان که قریب بشصت سال از وفات او میگذرد که اولاد و احفاد او دارای فقاهت و بمسند تدریس قرار دارند با آنکه سعی کردن و کار کردن و زیاد درس خواندن آنها معلوم نیست مع ذلک در فقه مهارت دارند بنحویکه گویا فقه در میان ایشان موروثی است بلی طفل را از کوچکی در هر روز و هر شب عادت بگفت و شنیدن مسائل فقه و قواعد اصول و فقه دادن باعث بر فقاهت و حذاقت و مهارت او میگردد۔

## در وعظ شیخ در بلدهٔ رشت

و در سالی شیخ جعفر را گذار بشهر رشت افتاد خواستند نماز را با آنجناب بجماعت گذارند مساجد موجوده در شهر کم وسعت و وفا بجمعیت نمود پس در میدانیکه دارند جمع شدند و همهٔ اهل شهر جمع شدند و بعد از نماز از شیخ خواهش آن نمودند که موعظه کند شیخ فرمود که من فارسی را خوب نمیدانم پس اصرار را از حد گذرانیدند شیخ بر منبر برآمده باین عبارت فرمود که ایها الناس شما همه میمیرید و شیخ هم میمیرد پس فکری بحال خود نمایید ایها الناس رشت شما مانند بهشت است چه در بهشت قصور است و در شهر رشت نیز قصور عالیه و بوستانهائیکه دارای نهر است و در بهشت حورالعین که در نهایت حسن و جمالند و دارد و زنان رشت نیز مانند حورالعین باشند در کمال وجاهت و در بهشت غلمان باشند همچنین است در رشت و در بهشت تکلیف از نماز و روزه و سایر عبادات برداشته است همچنین است در رشت که نماز و روزه و عبادات دیگر بالکلیه برداشته است پس نگاه کرد در پای منبر دید که ذاکری نشسته است شیخ باو اشاره کرد فرمود که بخیز و ذکر مصیبت کن که من زبان نمیدانم

## در ترغیب به نوافل

چون علماء آن عهده در آن بلد غالب ایشان تن پرور و عیاش بودند و ائمهٔ جماعت رشت نماز نوافل را ادا نمی نمودند و این مطلب را بشیخ عرض کردند شیخ فرمود که هر که نماز نافله بجای نیاورد باو اقتدا نکنید پس ائمهٔ جماعت که این سخن را از شیخ شنیدند همه بنای نماز نافله گذاشتند

## در قزوین موعظه شیخ

و ایضاً در سالیکه شیخ بقزوین آمد بمسجد رفتند مردم خواهش موعظه نمودند شیخ در مسجد بر بالای منبر رفت

و فرمود ایها الناس شما که شیعه نیستید چرا عقد انقطاع در میان شما متداول نیست پس فرمود که تقصیر با علما
بلد است و چون حاجی ملا عبد الوهاب رئیس علما قزوین در آن عهد بود شیخ با و خطاب فرمود که چرا دختر خود را بعقد
انقطاع مندهی تا مردم رغبت در عقد انقطاع کنند و بتو متابعت نمایند پس شیخ فرمود که مرا صبیه بود
چون بتکلیف رسید من او را خواستم و گفتم که خداوند عالم قرار داده که زنان شوهر کنند اکنون وقت شوهر
کردن تو است هر که را میل داری من ترا با و تزویج کنم پس یکیک اقارب و عشایر و اهل علم را اسم بردم قبول نکرد
اخر الامر بقالی در همسایگی داشتیم اسم او را بردم سکوت کرد من از آن رضا فهمیدم و آن بقال را آوردم
و صبیه خود را با و تزویج کردم و بدست او دادم بخانه برد و بعد از چندی دیدم که دخترم آمد و شکایت از شوهر
خویش دارد من با و تغیر کردم و گفتم که خود بخواهش خود این مرد را اختیار کردی اکنون علاجی جز صبر و شکر و حوصله
چیزی دیگر نیست پس همان ساعت او را بخانه شوهرش روانه ساختم۔

## در باب و قرب و وسیله در تشهد

و شیخ در کشف الغطا نوشته است که پدرم شیخ خضر رسول خدا را در خواب دید و با و امر فرمود که در تشهد لفظ و قرب
وسیله را بعد از و تقبل شفاعته فی امته وارفع درجته بخوان و از انجائیکه خواب شب حجیت ندارد لهذا والدم لفظ و قرب وسیله
بعد از وارفع درجته باخفا صوت میخواند کرامت شیخ در شفا کور و از کرامات شیخ چیزیست که خبر داد مرا یکی از اصدقا
که صالح و موثق در نزد من بود و گفت مرا عموئی بود که چند سال در چشم مبتلی بود و هر چه نزد جراحان و اطبا از زمان تردد نمود
و در مقام استعلاج بر آمد علاج پذیر نشد پس شنید که شیخ جعفر بلاهیجان امده و او نایب امام است پس عازم لاهیجان شد و در زمانی که
شیخ سوار شد فرخواست که از لاهیجان رفته باشد این شخص دست شیخ را بوسیده و عرض کرد که چند سال است که من در چشم مبتلا میباشم
و سبب شرفیابی شما آن بود که دعا کرده خداوند تعالی مرا شفا کرامت فرماید پس شیخ آب دهان مبارکش بچشم او مالیده و دعا کرد
پس آن شخص شفا یافت و دیگر در چشم ندید درد اذن شیخ فتح علیشاه را در سلطنت و انجناب فتحعلیشاه را اذن در سلطنت
داده و او را نایب خود قرار داد با شرائط چند که در هر فوجی از لشکر موذنی قرار دهد و امام جماعت در میان لشکر داشته باشد
و هر هفته یکروز وعظ کنند و تعلیم مسائل کنند و کیفیت اذن را در چهار کتاب کشف الغطا نوشته است و در زمانی از ازمنه ستر کبری مهد
علیا والده فتحعلیشاه بعتبات عالیات مشرف شد و بنجف رفت و در انجا بخانه شیخ شرفیاب خدمت ایشان شد و شیخ عرض
کرد که چون پسرم پادشاه است لهذا ظلم و ستم از او و از بستگان ما رعایا و برایا واقع میشود از شما مستدعیم که قسمی فرموده باشید
که خداوند از گناهان ما در گذشته و ما را با حضرت صدیقه کبری محشور نماید و در زمانی از ازمنه سلطان فتح علی شاه بجهة امری
بر جناب شیخ متغیر شد تا زمانیکه شیخ جعفر وارد طهران شد پادشاه با امین الدوله گفت که من بدیدن شیخ نمیکنم
و سکو کرد و او را در خانه پادشاه راه ندهند پس شیخ روزی بعزم دیدن پادشاه وارد بارگاه شد حجاب و دربانان و حرف طازمین

بر سر شیخ بریزند و دست مبارکش را بوسیدند پس بادشاه دید که شیخ داخل سرای سلطانی شد تعجب کرد که دربانان چگونه او را راه داده
پس امین الدوله گفت که چون بمجلس آید برای او تعظیم و تکریم می نمایم پس شیخ چه خواست که از درب القصر بالا برود بلند یا الله گفت
سلطان بی اختیار از جا پا شد و باستقبال شیخ شتافت و دست شیخ را گرفت و از پله بالا آورد و پس نشستند بعد از انقضای
مجلس امین الدوله بسلطان عرض کرد که شما فرمایش داشتید که برای شیخ تواضع بکنید چگونه قضیه بعکس نتیجه داد سلطان فرمود
که چون شیخ صدای یا الله بلند کرد دیدم که ماری عظیم رو بروی من حاضر است و میخواهد بر روی سینه من بجهد و مرا اذیت
کند پس بی اختیار از جای برخاستم و دست شیخ را بر گرفتم از آن پس مار مفقود شد و در زمانیکه شیخ باصفهان آمد یک روز اول طلوع
آفتاب بخانه اخوند ملا علی نوری آمد و تلامذه اخوند برای درس جمع شده بودند و هنوز اخوند بیرون نیامده بود پس اخوند که مطلع از
آمدن شیخ شد بلا فاصله بیرون آمد بعد از انجام تعارفات رسمیه شیخ گفت که امروز من صبح زود آمده ام برای اینکه کور بسوی
علم مستحب است و من بکور بسوی علم نمودم و بدرس شما حاضر شدم اخوند اظهار نجابت نمود و شیخ اصرار نمود که اخوند درس گفته باشد اخوند
انکار کرد و گفت که محال است که با وجود تشریف داشتن شما من درس گفته باشم پس شیخ از مجلس برخاست در رویای شخصی پیغمبر و ملا علی نوری
پیغمبر را گویند که شخصی در ولایت اصفهان در خواب دید که پیغمبر خدا در مکانی تشریف دارند و ملا نوری هم پهلوی ایشان بگوار نشسته
و جمعی دیگر بعد از او نشسته و شیخ جعفر در دم در ایستاده است و پیغمبر تغیری باو دارد که عصیان میکنند و مخالفت امر او مینماید
و اخوند ملا علی نوری معذرت میخواهد که یا رسول الله ما گناهکاریم و مقصریم و اقرار بتقصیر خود داریم و امید عفو از خدا و تمنای شفاعت
از شما داریم و اهل مجلس دیگران که نشسته بودند همه ساکت بودند مولف کتاب گوید که خواب دلالت دارد بر تفوق مرتبه شیخ بر اخوند ملا علی نوری
و دیگران زیرا که از جمله معلومات است که اگر بیگانه بر سر کسی وارد شود او را مقدم بر محارم و اقارب و دوستان خود میدارد و تعظیم
و تکریم او را بیشتر مینماید فلذا شیخ چون نامحرم بود لذا در دم در ایستاده بود و اخوند چون بیگانه نبود او را در پهلوی خود جا داد
و این رسم متعارف است و احتمال میرود که بجهت تفوق و افضلیت اخوند ملا علی باشد و شیخ در هر وقت که در جا میشد بخصوص اصفهان
قرار شیخ این بود که چون وقت نماز نزدیک میشد بمسجدیکه میرسید یک نماز را خود بجماعت میخواند و در نماز دیگر پیشنماز آن مسجد را مقدم
میداشت و باو اقتدا میکرد تا اینکه در اصفهان بود وقتی بمحله بیدآباد آمد و در وقت مغرب نزدیک مسجد میرزا باقر رسیدند و رو
بمسجد رفتند و در آن مسجد مرحوم حجة الاسلام آقا سید محمد باقر نماز جماعت میکرد و سید بمسجد آمده بود که شیخ حاضر شد پس در محراب ایستاد
و نماز مغرب را بجماعت گذارد و همه باو اقتدا کردند بعد از نماز مغرب بصفوف نگاه کرد و دید که اخوند ملا علی نوری نشسته است پس
دست ملا علی اخوند را گرفته آورد و گفت بیا در محراب تا نماز عشا را بتو اقتدا کنیم اخوند ملا علی انکار کرد و شیخ منزجر شد و رفت و دست اخوند ملا علی را گرفت
و گفت برخیز و در پیش بایست و نماز کن اخوند گفت تو را امر تفضی علی که دست از من بردار شیخ گفت که چرا ایستادن انکار داری
اخوند ملا علی گفت که شرایط امامت در من موجود نیست شیخ دست اخوند را رها کرد و متغیر شد که مانند تو عالمی که اعتقاد هشتاد
سال از عمر تو میگذرد و هنوز شرایط امامت جماعت در تو موجود نیست بسیار عجب آید پس یا ما سید محمد باقر تو که مقدم شو

پس سید نماز عشا را خواند و شیخ با و اقتدا فرمود **در سخاوت شیخ جعفر** وقتی از اوقات شیخ وارد
اصفهان شد و چندی در آنجا اقامه نمود پس خواست از آنجا رفته باشد از منزل بیرون آمد و سوار شد درینوقت سیدی آمد
و از شیخ سؤال کرد که فقیرم و مبلغ یکصد تومان مخارج ضروریه دارم و از شما میخواهم شیخ فرمود که تو زودتر نیامدی اکنون
من در سر راهم سید اصرار را از حد گذرانیده در آن زمان امین الدوله حاکم اصفهان بود شیخ با آن سید گفت که برو و با امین الدوله
بگو که شیخ گفته که صد تومان بتو دهد سید گفت کاغذ نداد و تو هم که میروی شیخ گفت که من سواره درهمین جا خواهم بود تا تو
مراجعت کنی پس شیخ سواره ایستاد و سید نزد امین الدوله رفت و پیغام شیخ را رسانید امین الدوله گفت که شیخ کجا است
سید گفت که سواره ایستاده است تا من مراجعت نمایم امین الدوله بملازمین گفت که بتعجیل صد تومان تنخواه بیاورید ملازمین
یک کیسه تنخواه آوردند خواست که بشمارند زیرا که وجه زیادتر بود امین الدوله گفت که نشمرید زیرا که میترسم طول بکشد و شیخ
خود باینجا بیاید و ضرر بسیار بر ما وارد آورد پس آن کیسه را بسید داد سید آنرا نزد شیخ آورد و شیخ هنوز سواره ایستاده
بود پس شیخ فرمود که تنخواه آن کیسه را شمردند مبلغ دویست تومان بشمار آمد صد تومان را بسید داد سید مطالبه دیگر
نمود شیخ گفت که تو از ما صد تومان بیشتر نخواستی بشبه آنرا نتوانید هم پس فرمود که فقرا بلد را اعلام کنید پس شیخ همانجا
ایستاد که فقرا را اعلام کردند و ایشان جمع شدند و آن صد تومان دیگر را در میان ایشان تقسیم نمود پس
راحله را بحرکت در آورده براه افتاد **در اخلاق شیخ جعفر** وقتی از اوقات شیخ وارد طهران شد
و وقت غروب بود پس بدر خانه امین الدوله آمد و او را از خانه بیرون آورد و فرمود که شیخ از تو زن میخواهد امین الدوله
جاریه در آن وقت ندید جز آنکه کنیز کرجی داشت آنرا بشیخ بخشید شیخ بمنزل معاودت کرده و طریقه شیخ این بود که مکرر در میان صفوف
جماعت دامن خود را پهن میکرد و میگردید و از مردم درهم و دینار برای فقرا میگرفت و بایشان میداد و چون مجلس علما یا تجار
مهمان میشد بعد از چیدن خوان و طعام میفرمود که آن اطعمه را قیمت میکردند پس نزد صاحبخانه میفروخت و عوض آنرا باز یافت
میکرد آن وقت اذن میداد که حاضران غذا را صرف نمایند بحدیکه شبی در جائی مهمان بود مبلغ سی تومان یا بیشتر اطعمه ضیافت
را قیمت کردند و تنخواه را گرفت جز یک طعام که حاضر نبود صاحبخانه گفت که غذا سرد میشود شما طعام را میل کنید بعد از صرف
غذا آن یک طعام هم میرسد شیخ راضی نشد تا آن یک تومان را اخذ کرد پس از آن مردم را رخصت داد که غذا را صرف کنند و آن
وجوه را که اخذ میکرد بفقرا بذل مینمود و مکرر میشد که بخانه که وارد میشد تعریف از آن خانه مینمود و صاحبخانه عرض میکرد که آن
پیش کش شما است شیخ میفرمود که قبول کردم و باز میگفت که اهل خبره خانه را قیمت میکردند و از صاحبخانه میفروخت
و وجه آنرا میگرفت و بفقرا بذل مینمود مؤلف کتاب گوید که اگر شبهه در اخذ این وجوه داشته باشی پس بدانکه شیخ یقین داشت
که این اشخاص ذمه ایشان بوجوه بسیار از اخماس و زکوات و رد مظالم مشغول است لهذا اخذ حق الله باقی در ذمه آن میکرد نظر
بعموم ولایت و مراعات حق فقرا و از بعضی از اکابر افاضل مسموع شد که مرحوم شهید ثالث فرمود که مرحوم شیخ جعفر وارد

قزوین شد و در منزل برادر شهید حاجی ملا محمد صالح منزل کرد و آن مکان متصل بود بر بوستان پس هر یک بجائی خوابید
و من هم در گوشه آن باغ خوابیدم چون پاسی از شب گذشت دیدم که شیخ مرا آواز میکند که برخیز و نماز شب کن
عرض کردم بلی برمیخیزم پس شیخ از من گذشت و من دیگر بار خوابیدم ناگاه دیدم که احوالم متغیر شد و مانند درد
دلی بمن عارض شد پس از شدت درد بیدار شدم معلوم شد که تغیر احوالم بجهة سماع آوازی است که شنیده میشود
و از سماع آن نهایت ملول شدم و از پی آواز روانه شدم چون نزدیک رسیدم دیدم که جناب شیخ با نهایت تضرع
و زاری و گریه و بیقراری بمناجات و گریه اشتغال دارد پس صدای آنجناب چنان تاثیری در من کرد که از آن شب تا
بحال که بیست و پنج سال است از آن هیبت هر شب برمیخیزم و بمناجات قاضی الحاجات اشتغال دارم گویند روزی در
اصفهان وجهی بفقرا قسمت نمود پس از اتمام آن نماز ایستاد و سیدی بین الصلوتین آمد و بشیخ گفت که مال جد را بمن ده
شیخ فرمود که تو دیر آمدی و اکنون چیزی باقی نیست سید آب دهان خود را بر ریش شیخ انداخت شیخ از جای برخاست
و دامن خود را گرفت و در میان صفوف گردش کرد و فرمود هر که ریش شیخ را دوست دارد بسید اعانت کند
پس مردم دامن شیخ را پر از زر سرخ و سفید کردند شیخ آنها را بسید داد از آن پس نماز عصر را بجماعت ادا کرد و ایضاً
در وقتی از اوقات شیخ وارد قزوین شد و در خانه حاجی ملا عبدالوهاب منزل کرد پس تجار کاروانسرای شاه
استدعا نموده اند که جناب شیخ بیاید دید تجار رفته باشد پس حاجی ملا عبدالوهاب شیخ را برداشته که بباز دید ایشان
برود شیخ با اصحاب و علمای اطیاب روانه شدند چون ببازار رسیدند تجار کاروانسرای شاه با جمعیت باستقبال
شیخ شتافتند چون بدر کاروانسرا رسیدند در سبقت ورود شیخ بدکاکین نزاع در میان تجار شد و هر کس را تمنای
آن بود که شیخ اول بمنزل او رفته باشد پس حاجی ملا عبدالوهاب منازعه تجار را معروض بجناب شیخ داشت شیخ در
همان جا نشست و گفت هر که بیشتر تنخواه دهد شیخ در اول بمنزل او میرود پس بعضی از تجار ظرفی را پر از درهم و دینار
ساختند و بخدمت آن بزرگوار آوردند آن جناب اول فقرا را خواست و آن وجه را در میان فقرا تقسیم نمود از آن پس
بمنزل ایشان رفت و ایشان را بازدید نمود گویند در زمانی که شیخ وارد اصفهان شد پس یکی از فضلا از تلامذه آخوند
ملا علی نوری مسئله عویصه را در فن حکمت که از آخوند استفاده نموده بود بخدمت شیخ رسانید شیخ فرمود که صباح
جواب آنرا خواهم داد پس کیفیت را آخوند ملا علی نوری فهمید و تغیر نمود که شیخ فقیه است شما چرا او را آزار فرمودید
البته مطالبه جواب نکنید پس در صباح آن روز شیخ بین الصلوتین آواز داد که صاحب مسئله فلانی بیاید جواب را گرفته باشد
سائل جواب را گرفته نظر آخوند ملا علی رسانید آخوند در تعجب شد زیرا که موافق قاعده جواب آنرا نوشته بود پس بعد از
ملاقات شیخ از او سوال کرد که شما در فن معقول کاری نفرموده آید و مع ذلک چگونه حل این عویصه صعبه فرمودید
شیخ گفت که [illegible] ائمه اطهار رسیده مسموع است که شخصی بخدمت شیخ رسید که مسئله

محتاج الیه سوال نماید نبگاه غذا شیخ را آوردند دید غذائی بسیاری آوردند و در انجا بجز شیخ کسی نیست با خود خیال
کرد که قانون مجالس اعیان اینست که غذا بسیار می آورند لیکن همه را نخورند هرچه ضرور است همه را صرف میکنند
باقی را ملازمان صرف مینمایند پس شیخ شروع باکل نمود وان غذا را مصروف داشت آن مرد تعجب کرد و با خود
اندیشید که این غذائی که این دخورده اکنون انجره این اغذیه بدیوانخانه دماغ آدمی نشنید و معلوم و مجهول او
یکسان خواهد بود پس در چنین وقتی سوال نمودن بیجا و بیفایده است پس ازانجا است که رفته باشد شیخ فرمود
که بنشین و بگو برای چه کار آمده گفت کاری نداشتم پس از اصرار بسیار آن مرد حاجت خویش را ابراز و اظهار
داشت عرض کرد که بجهة کثرت اکل شما از خیال سوال گذشتم پس شیخ فرمود که مسئله خود را بیان کن ان مرد بیان
کرد شیخ جواب آن مسائل را بنحو استیفا با فروع بیان فرمود پس از ان فرمود که حضرت خلاق عالم در علم مرا
فرید دهر ساخته و همیشه بلذائذ روحانیه میباشم و در اکل نیز اشتها را افزون عطا فرمود که بلذت نعمتهای او علی الدوام
متلذذ میباشم و چنان شهوتی بمن کرامت فرمود که هر شب باید مجامعت نمایم و چنان قوت و طاعت بمن مرحمت
فرموده که همیشه از نصف شب تا بصبح براز و نیاز حضرت بی نیاز دمسازم و مداومت دارم و تو را نه آن فهم و ادراک
است که خدا ایمی است و نه اشتهای مطعومات که غذای جسمانی است و نه آن قوه شهویه که بمباشرت متلذذ شوی
و نه آن قوه شب خیزی که بعبادت قیام نمائی پس نه لذت دنیا را برده و نه لذت آخرت آن مرد خجل و شرمسار از نزد
آن بزرگوار بیرون آمد و از کلمات آنجناب است که می فرمود که اگر شهید و علامه مجتهد بوده اند پس من هستیم و اگر آقا
سید علی صاحب شرح کبیر مجتهد است پس من هشت مجتهدم و مکرر در بازار می نشست و غذا میخورد با و عرض مینمودند
که اکل در بازار خلاف مروت و سالب است در جواب میگفت که اگر آقا سید علی در بازار اکل کند سلب عدالت او
میشود و اگر من در بازار اکل کنم سلب عدالت من نمیشود زیرا که مرا جلالی نیست و درویش میباشم و منقولست از
طلاب که یکی از تلامذه شیخ را واسطه گرفت که در خدمت شیخ دخترش را برای او خطبه نماید پس آن واسطه با او
مجلس درس رفته و چون شیخ بسیار با هیبت بود آن شخص هر وقت خیال این جواب و سوال میکرد عرق انفعال بر
رخسارش جاری میشد بهمین خیالات بود تا درس تمام شد و با خود قرار داد که بشیخ ابراز آن مطلب نکرده باشد و پشیمان شد
چون خواست که برخیزد شیخ گفت بنشین پس از خلوت کردن شیخ فرمود که تو را مطلبی است بیان کن پس خجلت
آن شخص زیاد تر شد و عرض کرد که حاجتی ندارم شیخ فرمود که البته حاجتی داری و آن را ابراز کرده که حاجت
بانجاح مقرون است آن شخص با خود اندیشید که چون شیخ آن مطلب را خواهد برآورده فرمود و من هم در سوال با خجلت
ما بکشم پس بهتر آنکه برای خود اظهار نمایم پس عرض کرد که صبیه خود را بمن تزویج فرما پس دست او را گرفت و باندرون
رفت و دختر خود را با او تزویج نمود و در همان شب کتابخانه برای او خالی کرد و ایشان در همان شب زفاف کردند

بعمل

چون همی از شب گذشت شیخ بنفس نفیس خویش بدرخانه ایشان آمد و صدا کرد که برخیزید که برای شما آب گرم کرده ام که غسل
کنید و بنماز شب قیام نمائید مولف گوید در اصهار و دامادان شیخ جعفر یکی از دامادان شیخ جعفر عالم وفی صفی
جلی خفی تقی نقی شیخ محمد تقی است که در اصول حاشیه بر معالم نوشته و اسم سامی و نام نامی گرامی او سبق ذکر یافت
دیگر آقا سید صدر الدین عاملی ساکن اصفهان بوده و وفاتش در عتبات عالیات شده و او را در علم رجال ید طولی
و رسائلی در ان علم تصنیف کرده و یکی از ان رسائل در احوال ابن ابی عمیر است که در نزد مولف کتاب موجود است
و دیگر آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بن محمد باقر هزار جریبی است که ساکن نجف شده و آقا محمد علی ساکن اصفهان و آقا
محمد علی داماد شیخ بوده و شیخ بسیار باو معتقد و او فقیه کامل بوده و مجلدی از تعلیقه او نزد مولف است و
سابقاً احوالش مرقوم شد در احوال شیخ اسد الله کاظمینی و دیگر شیخ اسد الله حاجی اسمعیل کاظمینی است
و او اجازه دارد از آقا سید علی و شیخ جعفر و آقا محمد باقر و میرزای قمی و آقا سید محمد مهدی بحر العلوم و میرزا محمد
مهدی شهرستانی اصفهانی که متفنن عجیبی بوده و او داماد شیخ جعفر نجفی است و بارع در تحقیق و در تدقیق بلکه اعجوبه
روزگار بوده و قبل از بلوغ به تکلیف بمرتبه اجتهاد رسیده و قبل از بلوغ بتالیفات پرداخته و با علما مباحثه و مناظره
مینموده چنانکه احوالش در ترجمه فاضل هندی محمد بن حسن اصفهانی بیاید و او صاحب کتاب مقابس است در فقه و مقدمه
برای ان کتاب در مشایخ اجازه و اصطلاحات خود در ان کتاب نوشته و او از مشایخ اجازه در احوال سید عبد الله کاظمینی
سید عبد الله بن سید محمد رضای شبر است و شبر لقب طایفه است و سید عبد الله را تالیفات عدیده است مانند
شرح مفاتیح و رساله درایه و اتمام ان رساله در سنه هزار و دویست و سی و سه شده و کتاب مشکلات الاخبار
و او از شیخ جعفر و آقا باقر و شیخ احمد احسائی اجازه دارد و سید عبد الله از مشایخ اجازه حاجی ملا محمد صالح
برغانی قزوینی است و مسلکش مسلک اخباری بوده مجملاً شیخ اسد الله از مشاهیر افاضل روزگار و عباراً و
در فصاحت و بلاغت گوی سبق از فصحای زمان ربوده الحاصل شیخ جعفر را سخن این بوده که من هرگز مال
حرام نخورده ام پس زمانی که وارد اصفهان شد و عبد الله خان امین الدوله که حاکم اصفهان بوده شیخ را دعوت ضیافت کرده و جمیع مخارج ضیافت
از مال گمرک خانه و عشاری قرار داد پس از صرف غذا امین الدوله بشیخ عرضه داشت که شما فرموده اید
که من هرگز مال حرام نخورده ام و نمیخورم و حال اینکه این غذائیکه بالفعل میل فرمودید همه ان مال حرام و از
وجه عشر و گمرک بوده و شما تناول فرمودید که ای بچه مگر تو نفهمیدی که گمرک و وجه عشر مجهول المالک محسوب میشود
شیخ فرمود مجهول المالک بر من حلال است و بر تو حرام کرامت شیخ جعفر در بلده لاهیجان از جمله کرامت شیخ جعفر اینکه در
زمانیکه در لاهیجان اقامه داشت شخصی خدمت ان بزرگوار آمد و عرض کرد که بشما عرضی دارم که باید انرا در
خلوت بشما عرضه دارم پس شیخ مجلس را خلوت نموده ان شخص عرض کرد که من مردی ام که دو زن دارم روزی

موسس اصول و فروع در رجال محیط رجال عالم جلیل وحید و فرید در تحقیق و تدقیق و تفریع و استدلال مولد آنجناب اصفهان در سنه هزار و
صد و سی و چند و چندی در اصفهان ساکن پس از آن بکربلای معلی رفته و او از شاگردان پدر خود ملا محمد اکمل بوده و ملا محمد اکمل عالم
در زهد و تقوی وحید ایام بوده و مادر ملا محمد اکمل دختر شیخ نور الدین پسر ملا صالح است و ملا صالح بن احمد مازندرانی که زوجه او
دختر ملا محمد تقی مجلسی است ده پسر داشت و نور الدین پسر کوچکتر از همه بود و ملا محمد اکمل اجازه دارد از آقا جمال
و ملا میرزای شیروانی و شیخ جعفر قاضی و آخوند ملا محمد باقر مجلسی و آقا محمد باقر بهبهانی اجازه دارد از پدرش ملا محمد اکمل
و بعد از آنکه آقا محمد باقر چندی از ایام در کربلا ماند زمان در عسرت و گذران ایشان مساعدت نمیکرد عزم آن کرد که از
کربلا ببلاد دیگر رفته باشد پس شبی حضرت خامس آل عبا را در خواب دید آنجناب با آقا محمد باقر خطاب نمود که من راضی نیستم
که از جوار من و بلاد من بیرون رفته باشی پس آقا فسخ عزیمت کرد در همان ارض مقدس اقامت نمود و او را دو پسر بود که از
علما بودند که یکی بزرگتر که آقا محمد علی است دوم کوچکتر که آقا عبد الحسین بود و آقا محمد علی ولادتش در کربلا سال
هزار و صد و چهل و چهار بود و در زمانی که در خدمت پدرش مشتغل بتحصیل علوم بود ادراک و فهم او
مفروع اسماع اهالی اصقاع بوده علامه بغداد صبغة الله افندی خواست که با آقا محمد علی مباحثه و مذاکره نماید
و آقا محمد علی میل داشت که چندی را در نزد صبغة الله درس خوانده باشد از پدرش اذن خواست آن بزرگوار اذن نمیداد
چون زیاد اصرار داشت بنا را بر استخاره گذاشتند این آیه شریفه آمد اذ قال لقمن لابنه و هو یعظه یا بنی لا تشرک
بالله ان الشرک لظلم عظیم پس آقا محمد علی سخن پدرش را شنید و موعظاتش را پسندید و آقا محمد علی فاضل و جامع بوده در
اصول و فقه و کلام و تاریخ اوحد زمان بود و در امر معروف و نهی از منکر فرید دوران و مشهور بود بصوفی کش
و بسیار از دراویش و ارباب تصوف را بقتل آورد و شیخ جعفر نجفی بر آقا محمد در وقتی از اوقات شیخ جعفر
نجفی در کرمانشاه وارد بر آقا محمد علی شد دید که ده بیست نفر از کسانیکه قباهای ماهوت و شالهای ترمه بکمر داشتند
ایستاده اند شیخ بآنها گفت بنشینید آنها ابا و امتناع از نشستن کردند پس شیخ با آقا محمد علی گفت که اذن ده که اینها
بنشینید آقا محمد علی گفت که اینها ملازمان من اند و در مجلس من باید بایستند زیرا که من چندین قتل و حدود اغلب
از اوقات باید جاری کنم اگر اینها بنشینند مرا آن قدرت و سطوت نخواهد بود حکایت نور علی شاه و آقا محمد علی
و در زمان نور علیشاه درویشی که خود را مرشد میدانست بروز کرد و تقریباً چهار صد و یا پانصد درویش مرید آن
و بالای چادرش قبه طلا زده بود و وارد اصفهان شد و امر را بمردم مشتبه کرده هر که بآنجا میرفت از زیر بساط جای
آن نشسته بود دست بزیر میبرد و نان تازه و کباب چیشان بیرون میاورد و این را کرامت خود قرار داده و سرش
آن بود که نقبی از زیر مجلس خود بیرون برده و در زیر نقب نان و کباب نیز پنهان بود و دست بآن سوراخ میبرد
و نان و کباب تازه بیرون میاورد و این امر را بر مردم مشتبه کرده بود و آخوند ملا علی نوری او را تکفیر کرده و نور علیشاه

بآن جهت

بان جمعیت از مریدان بجانب کرمانشاه آمد و مراسله منظم باقا نوشت چون کرمانشاهان بر بالای قلعه کوه واقعست از جمله اشعارش
این بود ما شاه جواهر نا سوتیم هی هی جبلی قم قم چون این مراسله باقا محمد علی رسید جواب منظم بهمان وزن نوشت و از جمله
اشعارش این بود تو خر سگ دم داری هی علی کم کم پس آقا محمد علی حکم بقتل نور علیشاه کرده و او را کشتند در وعظ
آقا محمد علی مولف کتاب گوید از شهید ثالث شنیده که میفرمود اینکه آقا محمد علی بر بالای منبر وعظ میکرد و اشعار میخواند
و تاویلات مینمود و از انجمله این شعر را میخواند و تاویلات می نموده غنچه و گل بهار گشتیم از
غصه هلاک گلها همه سر ز خاک بیرون کردند الا گل من که سر فرو برده بخاک و آن را توجیه و تاویل میکرد و عالمی
براهیم حکایت کرد که پدرم گفت که عزم داشتم که بکربلا برای تحصیل رفته باشم بکرمانشاه رفتم گفتند آقا محمد باقر
در اینجا است بدر خانه اش رفتم و استخاره خواستم پس بمن فرمود که بکجا میروی گفتم بکربلا برای تحصیل میروم گفت
که در نزد علماء اهل دنیا تلمذ مکن ع فرزند محمد علی از علمای اهل دنیا است حکایت آقا محمد علی و آقا محمد خان
گویند که آقا محمد علی زمانی وارد مجلس کریم خان شد که سلطان بود و آقا محمد خان قاجار در حضور کریم خان
ایستاده بود پس کریم خان درباب آقا محمد خان مسئله سوال کرد آقا محمد علی جوابی داد که آقا محمد خان را خوش نیامد نشد
پس در زمانیکه سلطنت به آقا محمد خان انتقال یافت آقا محمد علی بعزم زیارت
مشهد وارد قریه شاهزاده عبد العظیم شد آقا محمد فتحعلیشاه را فرستاد که با آقا محمد علی بگو که ما زدن نیستی که بطهران بیائی
و صبا نیز حکما باید از شاهزاده عبد العظیم حرکت کنی چون صباح شد آقا محمد علی حکم کرد که چادر او را در دم دروازه
طهران زدند و در انجا منزل کرد چون این خبر بآقا محمد خان رسید برای فتحعلیشاه تغیر کرد دلو ر خود گفت که اکنون
بربدن او میروم و این مسئله را از او سوال میکنم پس اگر غیر از جواب گفت که در مسئله کریم خان گفته بود پس در
همان مجلس او را گردن میزنم و اگر همان جواب گفت با او محبت خواهم کرد پس بلا فاصله آقا محمد خان در مجلس آقا محمد علی شد
و همان مسئله را سوال کرد آقا محمد علی عین همان جواب را گفت آقا محمد خان گفت که این مرد حقیقت عالم است پس با او محبت
و احسان کرد و وقتی آقا محمد علی برشت رفت و دیوانی داشت هدایت خان رشتی با او احسان و خدمت بی اندازه کرد
پس آقا محمد علی کتاب مقامع الفضل را بنام او تالیف نمود در تالیفات آقا محمد علی و آقا محمد علی را تالیفات نیکو است
از انجمله رساله در حلیت رجیع میان روزن خاطمیه و رد بر صاحب حدائق و پنج رساله در مناسک حج و کتاب مقامع
و حاشیه مدارک که ناتمام است و شرح بر مفاتیح و رساله در علم رجال و همه تالیفاتش در نهایت حسن است و کتاب مقامع نفس
آنجناب مطبوع گردیده و مطالعه ان دال بر این است که او را فضیلت و جامعیت بی نهایت بود و پسر دیگر آقا محمد باقر آقا
عبد الحسین او نیز مرد فاضلی بود و مجملا آقا محمد باقر بهبهانی در السنه و افواه معروف باقا است و آقای مطلق منصرف باو است
و او است فقیه مؤسس بهبهانی و مؤسس بهبهانی مصطلح است و قبل از آنجناب در کربلا و نجف جماعت اخباریین فاضل

ایشان اجماع داشتند بنحویکه اگر کتابی از مجتهدین را میخواستند بردارند با دستمال برمیداشتند و نجس میدانستند یا
و با دست دیگر نمیگرفتند بعد از آمدن آقا بکربلا در بدو امر تقیه از ایشان میکرد و علم اصول را در زیر زمین و سردابه درس
میگفت چون جماعت اخباریین خواندن اصول را حرام میدانستند پس از آن بر ایشان غلبه نمود و اطفاء شقاق
و نایرهٔ خصومت ایشان فرموده در حکایت خواب دیدن آقا سید الشهداء را صاحب حدائق که شیخ یوسف
بحرینی است در کربلا بوده و با آقا محمد باقر معاصر بوده روزی آقا بدر خانه شیخ یوسف رفت گفت که امشب حضرت سید الشهداء
را در خواب دیدم آنجناب بمن فرمود که ناخن خود را بگیر پس من بیدار شدم و تعبیر آن نمودم که مراد رفع خصومت
اخباریین و مجادله و محاجه با آنهاست و اکنون آمده ام که با تو در این باب مباحثه کنم و صاحب حدائق در کربلا وفات
نمود و آقا محمد باقر بر او نماز گذارد در کرامات آقا محمد باقر و از کرامات آقا محمد باقر بهبهانی چیزیست که خبر
داد از آن عالم ثقه آقا سید عبد الکریم بن آقا سید زین العابدین لاهیجی که گفت پدرم میگفت که ما بعتبات عالیات
تحصیل علم مینمودیم که در اواخر زمان مرحوم آقای بهبهانی بوده و آقا بجهة کمال شیخوخیت و اینکه زیاده معمر شده بود
و قوای او را بسیار فتور و ضعف دست داده از تدریس دست کشیده و تلامذهٔ آقا تدریس میکردند لیکن آقا خود
مجلس درسی داشت که شرح لمعه را سطحی میگفت و ما چند نفر از باب تیمن و تبرک بمجلس درس او میرفتیم از قضا روزی مرا
احتلام روی داده و نماز صبحم قضا شده بود و وقت درس آقا هم رسیده پس با خود گفتم که میروم بدرس تا درس فوت نشود
و از آن پس بحمام میروم پس وارد مجلس شدیم و هنوز آقا حاضر نشده بود پس ناگاه آقا تشریف آورد در کمال بهجت و
بشاشت و نشست و باطراف مجلس نظر فرمود یکدفعه آثار رحم و غم و اندوه از بشرهٔ مبارکش ظاهر شد و متغیر شد و فرمود
که امروز درس نیست بروید بمنازل خود پس تلامذه یک یک برخاستند و میرفتند چون من خواستم که برخیزم آقا بمن
فرمود که بنشین پس من نشستم چون مجلس خلوت شد آقا بمن فرمود که در آنجائیکه نشسته قلیل تنخواهی در زیر بساط است
آنرا بردار و غسل کن و از این پس با جنابت در چنین مجلس حاضر مشو پس من بی نهایت تعجب کردم و آن تنخواه
را گرفتم و بحمام رفتم و غسل کردم در درس خواندن آقا سیوطی را نزد عمه اش و مولف کتاب روزی
در کتابخانهٔ شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی رفتم آن جناب برایم حکایت نمود که چون کتاب فوائد آقا را باصفهان بردند و بنظر
علماء اصفهان رسید گفتند که مولف این کتاب گویا در نزد زن درس خوانده است پس چون این حکایت برای آقا نقل
کردند آقا فرمود که راست گفتند زیرا که من تا سیوطی و حاشیه در نزد عمه ام درس خواندم و آنجناب تلامذه بسیار داشت
و همه فضلاء و وحید اعصار شدند از آنجمله دامادش آقا سید علی و پسرش آقا محمد علی و پسر دیگرش آقا عبد الحسین آقا
سید مهدی بحر العلوم و شیخ جعفر نجفی و شیخ اسد الله کاظمینی و آقا سید محسن کاظمینی و میرزا ابو القاسم قمی و میرزا محمد مهدی
شهرستانی و میرزا یوسف تبریزی و آخوند ملا محمد مهدی نراقی و حاجی ابراهیم کرباسی و شیخ ابو علی صاحب کتاب منتهی المقال

دیگر

وغیر ایشان از فضلاء مهره وجهابذه علماء حدقه مؤلف کتاب گوید که هر یک از تلامذه آقا در یک فن بی اندازه مهارت داشتند آقا سید اصولی و مجادل بی بدل بوده و میرزا قمی فقیه نبیه که فقه فاضلانه داشته و آخوند ملا مهدی جامع بوده و بحر العلوم و آقا محمد علی فاضل و جامع و ذی فنون بودند و میرزا محمد مهدی شهرستانی در تفسیر ید طولی داشته و شیخ ابو علی و پسرش آقا محمد علی در علم رجال یگانه بودند مجملاً این کیفیت کشف از آن مینماید که آقا خود در همه این فنون مبسوط بوده که هر یک از تلامذه مظهر یک فنی همه فنون شدند و آقا در تاسیس قواعد کلیه وحید و در کثرت اجراء ادله بنحوی که مسئله را بدیهی کند فرید و در تفریع فروع و احاطه بفقه سمیدع صندید بود و عجب از بعضی از اجله معاصرین که گفته اند که آقا فن او عبادات بود و مهارتش در ابواب فقه عبادات بود و این سخن بغایت بیجا و خبط است زیرا که آقا بجهة اهتمام در عبادات اوقات را بیشتر در ان صرف فرمود و تالیفات او بیشتر در عبادات است نه اینکه راجح در سایر ابواب فقه باشد چنانکه از ملاحظه تالیفات آن بزرگوار محسوس و بدیهی است و بعینه این حمله مانند شجاعت حسینیه است چه همه ائمه این قسم شجاعت را داشتند لیکن این جهاد برای ایشان اتفاق نیفتاد در حکایت زهد و سخائی آقا در حکایت آقا چنین است با آنکه پس از این در تعداد تالیفات آقا بیاید که آنجناب در معاملات نیز بسیار تالیف فرموده و همه آنها با نهایت تدقیق و تحقیق سیما تعلیقه او بر شرح ارشاد اردبیلی از ابتداء متاجر تا آخر کتاب نوشته و معروف است اینکه آقا هر زمانیکه بحرم سید الشهداء برای زیارت مشرف میشد اول آستان کفش کن آنجناب را موی و روی مبارک و محاسن مبارک بدان آستان می مالید پس از آن با خضوع و خشوع و رقت قلب باندرون حرم مشرف میشد و زیارت می کرد و در مصیبت حضرت امام حسین ع کمال اهتمام را مراعات میفرمود در سالی از سالها زوجه آن بزرگوار در ایام زمستان جبه برای او درست کرد آن بزرگوار آن جبه را پوشید و چون وقت مغرب شد بمسجد رفت در آن اثناء یکی از اوباش کلاه از سر خود برداشته با سر برهنه بخدمت آقا شتافت و عرض کرد که سرم برهنه است و کلاهی ندارم و زمستان و سرد است فکری برایم کرده باشید آنجناب فرمود که چاقو همراه داری عرض کرد بلی پس آن چاقو را گرفت و یک آستین آن جبه را برید و باو داد و فرمود که این آستین را بر سر بگذار و امشب را بگذران تا صباح فکری برای تو بشود چون بخانه آمد عیالش دید جبه آقا آستین ندارد بسیار تغیر کرد که من مدتها زحمت کشیدم و جبه برای شما مهیا کردم و شما آنرا ناقص کرده آستین او را برید در تغیر آقا بفرزند خود آقا عبد الحسین و در وقتی از اوقات پسرش آقا عبد الحسین برای عیال خود زیر جامه ملونی ابتیاع نموده چون آنجناب بخانه وارد شد سوال کرد که این زن کیست گفتند عروس تو است که آقا عبد الحسین زیر جامه تازه برای او گرفته است آقا محمد باقر بر آقا عبد الحسین تغیر کرد و او را از این عمل منع نمود آقا عبد الحسین این آیه را تلاوت نمود قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده آنجناب متغیر شد که من نیز این آیه را شنیده و دیده ام لیکن فقراء بسیاری از همسایگان هستند

که بفقرا نسبی گویید مدفن آن بزرگوار در رواق حضرت سید الشهدا و پائین پای اوست بسیار شنیده که خود
عبادات از بابت نیابت میکرد و وجه آنرا بفقرا تلامذه مانند میرزای قمی و غیره بذل میکرد در تألیفات آقا
محمد باقر بهبهانی و تألیفات انجناب قریب بشصت میرسد از انجمله کتاب شرح مفاتیح و آن کتاب از طهارت
و صلوٰة و صوم و زکوٰة و خمس است و بسیار خوب نوشته و بقدر مدارک بلکه زیاده از آن است و حاشیه بر مدارک
تا آخر کتاب صلوٰة و در آن کتاب تنبیه کرده بر غفلات صاحب مدارک پس از آن صاحب مدارک را در خواب دید صاحب
مدارک اعتراف بآن غفلات نموده و اظهار رضامندی نمود و حاشیه بر شرح ارشاد اردبیلی از اول کتاب متاجر
تا آخر کتاب و حاشیه بر وافی و رساله در اصل برائت و تفصیل مذاهب در آن و رساله در حیل شرعیه متعلقه بربا و رساله
در اجتهاد و اخبار و آنچه متعلق بآن است و دفع شبهات وارده در آن و رساله در معاملات و رساله فارسیه در طهارت
و صلوٰة و زکوٰة و خمس و صوم و رساله در قیاس و رساله در حل شبهه جبر و اختیار و رساله در حلیت جمع میان دو زن فاطمیه
و رساله فارسیه در اصول دین و رساله در فساد عقد بر زنی صغیره برای محض حلیت نظر بمادرش و دو رساله در
استحباب نماز جمعه و رساله در حجیت استصحاب و رساله در صورت مناظره اش با بعضی از علماء عامه در استحاله رؤیت
بر خدا و حاشیه بر دیباچه مفاتیح و رساله در حکم عصیر عنبی و تمری و رساله در عدم اعتماد بر رؤیت هلال قبل از زوال
و حواشی متفرقه بر مفاتیح و حواشی بر تهذیب و حواشی بر قواعد و رساله در حکم دماء معفو عنها و رساله در احکام
عقود و رساله در معنی ایمان و اسلام و حکم منکر ضروریات مذهب و رساله در احکام حیض غیر تامه و رساله آنکه مردم دو
صنف باشند مجتهد و مقلد و رساله در تسمیه بعضی از اولاد ائمه باسم خلفاء جور و عدوان و حاشیه بر حاشیه ملا میرزاجان
بر شرح مختصر و فوائد حائریه در چیزهائیکه معرفت آنها برای فقیه ضرور و ناچار است و فوائد ملحقه بآن و بسا باشد
که اولی را عتیق گویند و ثانیه را جدید و کتاب اسوله و اجوبه بفارسیه و حاشیه بر کتاب معالم که برای فرزندش آقا عبد الحسین
نوشته و رساله در طهارت و صلوٰة و دو کتاب اخر آخر تألیفات اوست در مروجین مذهب شیعه در راس هر صد سال
بدانکه ابن خلکان بضم خاء معجمه و فتح لام مشدده از قضاة عامه و در سنه ششصد بوده و معاصر با ابن حاجب است
تاریخ عربی نوشته که زیاد در نزد عامه محل اعتبار است و معروف بتاریخ ابن خلکان در وفیات الاعیان است
و او در آن تاریخ و همچنین بعضی دیگر از علماء عامه گفته اند که در سر هر صد از سنین هجرت مذهب امامیه مروجی و دوستی
بوده چنانچه در راس مائه اولی مروج مذهب امامیه جعفر بن محمد را شمرده و در راس مائه ثانیه مروج مذهب امامیه حضرت
امام رضا علیه التحیة و الثناء را شمرده و در راس مائه ثالثه مروج مذهب فرقه ناجیه محمد بن یعقوب کلینی را دانسته و بکذا
بآن قاعده مروج در راس مائه سابعه محقق طوسی خواجه نصیر الدین است و بکذا در راس مائه حادی عشر
مروج آخوند ملا محمد باقر مجلسی و علماء گفته اند که مروج این مذهب در راس مائه ثانی عشر آقا محمد باقر بهبهانی

بوده

بوده که فی الحقیقه ترویج مذهب شیعه نموده و قبل از او اخباریین را غلو و کثرت و انتشاری بود ایشان را مستاصل ساخته و علماء عراق و عرب و عجم کلا و جلا از انوار مقدسهٔ آن بزرگوار مستفیض شده اند و همه در نزد او تلمذ نمودند و یا در نزد تلامذهٔ او یا تلامذهٔ تلامذهٔ او تلمذ نمودند و او راجح و وافر کامل بر همه علماء است ملا محمد باقر مجلسی آخوند ملا محمد باقر مجلسی بن محمد تقی بن مقصود علی مجلسی عالم علیم و حبر فخیم و یم قلزم و علامهٔ دوم و فاضل معظم و جامع مفخم مطاع فخر عرب و عجم و مقتدای امم اعلم الزهاد اعبد العباد افضل عباد الله امم انقی و اتقی و اصفی و افخم هادی ماثر و معاصر همه متاخر و متقدم است در فقه و تفسیر در چند اجازه بخط آخوند ملا محمد تقی دیدم که در اخر آن نوشته بود وجه تسمیه مجلسی محمد تقی بن مجلسی و ظاهر آنکه مجلسی منسوب بقریه از قرای اصفهان باشد با نظر و بعضی گویند که وجه تسمیه مجلسی از آن باب است که در مذاقه ملا محمد تقی را مجلس امام عصر روحنا فداه حاضر ساخته اند و این محض افسانه و بعضی گویند که پدر ملا محمد تقی که مقصود علی باشد شاعر بوده و خود را در اشعار متخلص مجلسی می نمود لهذا مجلسی شهرت یافت و العلم عند الله تعالی و آخوند ملا محمد باقر در السنه علماء المحققین معبر بعلامه مجلسی است و اعجب آنکه حاجی ملا احمد نراقی است که در کتب خود تعبیر از آنجناب بمحدث مجلسی نموده است و این عبارت در نظر این احقر بیجا یا ناپسند آمده چه محدث عرفاً امروزی گویند که حدیثدان باشد و حدیث روایت کند و این مرتبه نیست بلکه رواة اخبار را محدث می نامند بلکه آخوند مذبور علامه است چه علامه مصطلح است در آنکه جامع علم منقول و معقول باشد و او نیز چنین بوده چنانکه از بعضی از فضلاء تلامذهٔ آخوند ملا علی نوری شنیدم که او میگفت که آخوند ملا علی گفته که هر که بخواهد که بر فضیلت آخوند ملا محمد باقر اطلاع یابد در کتاب سماء و عالم بحار باب حدوث عالم را مطالعه کند تا حاصل آن جناب در معقول و منقول و ریاضی و غیر اینها صاحب فن بوده چنانکه در کتاب بحار در مطالب عقلیه شبهات و ادله و اقوال و رد و حکما را ذکر میکند و بعد همه را رد کرده و تمام مسئله را با مضامین اخبار ائمهٔ اطهار منطبق میسازد مگر آنکه مذهب حکما موافق با اخبار باشد بلکه آنجناب بحر ذاخر و سحاب ماطر و خزانهٔ علوم بوده بنحوی که مسئله را که عنوان میکند کافه خزانهٔ علم در اطراف او چیده و از هر جا بسهولت دست میان دارد و از آن در مسئله مصروف میسازد و محض آنکه شاید اصول در ذوق حاجی ملا احمد بیش از آخوند ملا محمد باقر باشد موجب آن نمی شود که اسم علامه را از آن بزرگوار مسلوب سازد چه جامعیت آخوند ملا محمد باقر بالنسبه بحاجی ملا احمد مانند رودخانه نهر و دریا بقطره است علاوه علم اصول قبل از مؤسس بهبهانی باین نحو مفصل و با تحقیق و تدقیق نبوده و سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه نوشته است که آخوند مجلسی از برادران مؤمن خود خواهشمند شد که بر کفن او با تربت بنویسند از روی ایمانه کتبه شاهد آیه فلان بن فلان و بسا بود که در زیر آن نوشته مهرهائی خود را میزدند آخوند ملا محمد باقر را بر اسلام و مسلمین حقوق بسیار است چه انتشار مذهب شیعه از تالیفات آن بزرگوار شده معروف است که چون آن بزرگوار کتاب حق الیقین را نوشت و از کتاب انتشار یافت تا بولایت شام رسید در اطراف

و نواحی شامات نیز اشتهار و انتشار یافت و هفتاد هزار نفر از سنیان شیعه شدند و آنجناب بسبب ترجمه کردن و فارسی نمودن احادیث و اخبار و معجزات و قصص و حکایات و ادعیه و غیرها باعث زیادتی و محکم شدن عقاید شیعیان شد و قبل از او جماعت صوفیه را کثرت و غلو بود و همه آنها را رفع و قمع و اصول این شجره را قلع فرموده و در امر معروف و نهی از منکر و ترویج علم و تدریس و تالیف اوحد اهل زمان بود و امام جمعه و جماعت در اصفهان و در وجود و بسط ید فقد که دوران و شاه سلطان حسین سلطانی بود بی نظم و لیکن تا آخوند ملا محمد باقر زنده بود بوجود شریف او مملکت سلطان برقرار و منتظم بود و چون آخوند ملا محمد باقر دار فانی را وداع نمود ولایت قندهار از دست سلطان بدر رفت و رخنه در مملکت واقع شد تا اینکه افغان باصفهان آمدند و سلطان را کشتند در کرامات آخوند ملا محمد باقر مجلسی اما کرامات این بزرگوار بسیار است بعضی را در اینجا ذکر مینمائیم اول چنان معروفست که فقد آنجناب را بمجلس صاحب الامر مهدی امام زمان روحی فداه و عجل الله فرجه بردند دوم اینکه مسموع شد که بعضی از علماء جن بمجلس درس آنجناب حاضر میشدند سوم اینکه تالیفات آنجناب از زمان ولادت تا زمان وفات هر روزی هزار بیت است که هر بیتی پنجاه حرف باشد و این تاییدی است از جانب خلاق عالم چه روزی هزار بیت کتابت بسیار عسیر و دشوار است و از اکثر ناس ممکن الصدور نیست با اینکه زمان ولادت و ایام مرض و سفر و بدرس خواندن از اعداد رسم درمیان داشت و زمانی در مجلس آخوند ملا محمد باقر صحبت از این شد که علامه حلی را از زمان ولادت تا وفات روزی هزار بیت تالیف و تصنیف است آخوند ملا محمد باقر فرمودند که تالیفات ما نیز کمتر از این نمی شود یعنی مدت العمر روزی هزار بیت است پس یکی از تلامذه عرض کرد که سخن شما صدق است لیکن تالیفات علامه همه از تصنیف است و از روی فکر و تحقیق است لیکن تالیفات شما همان تالیف و جمع است و تصنیف کمتر است و جمع اخبار فرموده اید و اینها ترجمه و تفسیر فرموده اید آخوند ملا باقر فرمود که راست است از علامه اغلب تصنیف است و از من اغلب تالیف است در خواب شخصی ائمه را در زمان ولادت مجلسی کرامت چهارم مرحوم مبرور آقا سید محمد بن آقا سید علی طباطبائی صاحب کتاب مفاتیح الاصول و مناهل در رساله اغلاط مشهوره نوشته که از اغلاط مشهوره چیزی است در السنه و افواه معروفست که شخصی آخوند ملا محمد باقر را در خواب دید و از او پرسید که احوال شما در آن نشاه بچه نحو است و با شما چه معامله کرده اند در جواب گفت که اعمال من هیچیک برای من فائده نبخشید بجز اینکه روزی بیک نفر یهودی یک دانه سیب دادم و مرا نجات داد آقا سید محمد فرمود که این خواب غلط است و موضوع است و بحسب قواعد عقلیه و نقلیه از رویای کاذبه است از آن پس کرامتی از آخوند ملا محمد باقر نقل کرده و گفته که شخص بزرگواری که عالم بود و از اهل خراسان بود و بزیارت عتبات عالیات مشرف شده و با آخوند ملا محمد تقی مجلسی دوستی و صداقت داشته چون این عالم از عتبات عالیات مراجعت نمود در اثنای طریق

در خواب دید که وارد خانه شد که در آنجا پیغمبر و ائمه اثنی عشر جمیعا نشسته اند و به ترتیب هم نشسته اند و در آخر مجلس بعد از همه حضرت صاحب الامر نشسته آخوند خراسانی داخل شد و او را بعد از صاحب الامر مکان نشستن دادند ناگاه دید که آخوند ملا محمد تقی شیشه گلابی آورد و پیغمبر و ائمه سلام الله علیهم از آن گلاب استعمال کردند و با خوند خراسانی نیز گلاب دادند و آخوند خراسانی استعمال گلاب نمود پس آخوند ملا محمد تقی رفت و قنداقه بدست گرفته بخدمت رسول خدا آورده و عرض کرد که برای این طفل دعا نمائید که خداوند عالم او را مروج دین گرداند حضرت ختمی آن قنداقه را بدست گرفته دعا فرمودند و بعد از آن آن قنداقه را با امیر المومنین داد و فرمود که دعا برای او بکن آن حضرت نیز آن قنداقه را بدست گرفته و دعا کرده از آن پس با امام حسن دادند و یکدست بدست به ترتیب گرفتند و دعا کردند و در آخر حضرت صاحب الامر آن را گرفته و دعای نمود پس حضرت صاحب الامر آن قنداقه را با خوند خراسانی داد و گفت تو نیز دعا کن آخوند خراسانی نیز آن قنداقه را گرفته و دعا کرده پس آخوند بیدار شد و باصفهان آمد و در خانه آخوند ملا محمد تقی منزل کرده آخوند ملا محمد تقی مجلسی بعد از طی تعارفات شیشه گلاب آورد و آخوند خراسانی استعمال نمود پس بلافاصله اندرون رفت و قنداقه آورد و با خوند خراسانی گفت که این مولود امروز متولد شده شما برای او دعا کرده باشید که خداوند او را از مروجین دین مبین گرداند پس آخوند خراسانی قنداقه را گرفته و برای او دعا کرده و آن خوابی که در آن شب دیده بود بخاطر او رسید و تفصیل آن را برای آخوند ملا محمد تقی مذکور داشت در آمدن پیغمبر و امیر المومنین نزد آخوند ملا محمد باقر

کرامت پنجم چیزیکه مرحوم آقا سید محمد در همان کتاب نوشته که در زمان مجلسی دو نفر بودند که با آن بزرگوار عداوت داشتند و همیشه از او غیبت مینمودند در همان شبی که آخوند ملا محمد باقر از دنیا رفت این دو نفر با هم خوابیدند پس چون پاسی از شب گذشت یکی از آن دو رفیق از خواب بیدار شد و رفیق خود را نیز بیدار کرد و گفت که من خوابی دیده ام و آن اینست که دیدم بدر خانه آخوند ملا محمد باقر می باشم و آخوند خوابیده است ناگاه پیغمبر خدا با حضرت امیر المومنین نزد مجلسی وارد شدند و پیغمبر بازوی راست و امیر المومنین بازوی چپ آخوند را گرفته و گفتند که برخیز تا با ما برویم پس او را همراه خود بردند و این خواب در زمانی بود که آخوند ملا محمد باقر مریض و بستری بود رفیق دیگر گفت که من نیز همین خواب را دیدم پس هر دو حدس زدند که باید آخوند بجوار رحمت الهی پیوسته و وفات کرده باشد پس هر دو برخواستند که بخانه آخوند روند و از احوال او استفسار نمایند پس هر دو رفتند تا بدر خانه آخوند ملا محمد باقر ناگاه صدای گریه و ناله و شیون را از اندرون خانه شنیدند پس استفسار از احوال آخوند نمودند جواب شنیدند که آخوند تازه وفات کرده اند و دو نفر بسیار تعجب کردند در خواب دیدن بجز حقی پیغمبر با اولاد او و مجلسی

کرامت ششم اینکه شخصی از بلاد بحرین از اخلاص کیشان آخوند ملا محمد باقر بود و عزم دیدن آن جناب

خدمت اخوند از بحرین حرکت نموده تا به نزدیک شهر رسید از اخوند ملا محمد باقر از اهالی انجا سوال کرد در جواب گفتند که انجناب دنیائی فانی را وداع نموده و بدار اخرت شتافت ان شخص بحرینی ملول و محسور و محزون گردید و خوابید در عالم رؤیا دید که در مکانی واقع شده و در انجا منبر بسیار بلندی نصب نموده اند و حضرت ختمی منزلت بر عرشه منبر نشست و حضرت امیر المومنین قدری پائین تر از انجناب نشسته یا ایستاده و یک صف از انبیاء در پیش روی منبر ایستاده و بعد از ان صفوف بسیاری بر پا ایستاده اند و اخوند ملا محمد باقر نیز در ان صفوف ایستاده ناگاه پیغمبر خدا فرمود که اخوند ملا محمد باقر پیش بیا ان شخص خواب بیننده گفت دیدم که شخصی از ان صفوف جدا شده تا بصف انبیا رسید و حضرت پیغمبر فرمود پیش بیا اخوند بجهة امتثال پیغمبر از صف انبیا تجاوز نموده پیش آمد حضرت فرمود بنشین اخوند ملا محمد باقر نشست بار دوم باز پیغمبر فرمود بنشین اخوند ملا محمد باقر عرض کرد التماس این حقیر در نزد شما اینست که مرا در نزد پیغمبران خجل و شرمسار نسازی چه همه ایستاده اند پیغمبر فرمود که ای انبیا بنشینید تا ملا محمد باقر بنشیند پس انبیا نشستند و اخوند ملا محمد باقر نزدیک پیغمبر نشست ظهور کرامت اخوند در دعائی شب جمعه کرامت هفتم خبریست که مرحوم والد ماجد مولف این کتاب نوشته است که نقل شده است از خط ملا محمد باقر که باین عبارت نوشته است که چنین گوید مبلغ خاطی محمد باقر بن محمد تقی که شبی از شبهای جمعه در ادعیه خود مرور مینمودم نظرم بدعای قلیل اللفظ کثیر المعنی افتاد خاطرم بر آن قرار گرفت که در ان شب بخوانم پس خواندم بعد از هفته دیگر شب جمعه خواستم که همان دعا را بخوانم ناگاه صدائی از سقف خانه شنیدم که ایها الفاضل الکامل هنوز کرام الکاتبین از نوشتن ثواب این دعا که در شب جمعه سابق خوانده فارغ نشده اند که تو دوباره میخواهی از نو بخوانی و باید دانست که خوندن این دعا در شبهای جمعه و غیر آن ثواب عظیم دارد و والد مولف همیشه مواظبت بخوندن این دعا داشت و این فقیر مولف کتاب شرحی بر این دعا در سفر خراسان نوشته ام که خالی از لطافت نیست و دعا این است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله من اول الدنیا الی فنائها و من الآخرة الی بقائها الحمد لله علی کل نعمة و استغفر الله من کل ذنب و اتوب الیه یا ارحم الراحمین در اخلاق مجلسی و جناب اخوند ملا محمد باقر مجلسی روزی در مجلسی بعضی از اعیان نشسته بود ان شخص حکایت کرد که فلان شخص از فقهای کربلا است قائل است باینکه شراب پاک است مجلسی فرمود که غلط کرده است و شراب نجس است پس اخوند از مجلس برخاست و بر مرکب خود سوار شده بکربلا آمد اول بدر خانه ان فقیه رفته که من در این خصوص ترا غیبت کردم برای انکه مردم در خوردن شراب و مباشرت ان تجری نمایند اکنون آمده ام از تو استیفا و استغفار نمایم ان فقیه او را عفو نمود از ان پس بزیارت حضرت سید الشهدا شتافت

مسافرت و بعد از آن مراجعت کرد و سید نعمت الله جزایری که از تلامذ آخوند ملا محمد باقر مجلسی اجازه از او داشت
در انوار نعمانیه نوشته است که در تالیف چند مجلد از بحار من اعانت استادم نمودم و مرادش از اعانت در
تالیف نه آن است که العیاذ بالله در تحقیقات و حل مشکلات تلمیذ شریک استاد باشند بلکه طریقهٔ علامهٔ مجلسی
آن بود که مثلاً مسئلهٔ نزول باران و رعد و برق میخواست تحقیق نماید یکی از شاگردان میگفت که آیات
متعلق بباران و رعد و برق را جمع کن پس آن تلمیذ آیات را جمع میکرد و در زیر او کاغذ سفید میگذاشت
تا آخوند ملا محمد باقر در زیر آن بیانات و تحقیقات را بنویسد و بتلمیذ دیگر میگفت که اخباریکه در این عنوان
از فلان کتاب و فلان کتاب جمع کن و بنویس و بیاور پس آن اخبار را آن تلمیذ جمع میکرد و خبر را می نوشت
و تحت آن خبر را کاغذ سفید میگذاشت که اگر آخوند بخواهد بیان و تحقیقی بنویسد پس آخوند بسا بود که چیزی نمی نوشت
زیرا که آن خبر محتاج بیان نبود و بسا بود که بنحو جلیها در تحت آن خبر بیان را می نوشت یا کاغذ سفید زیاد
می آمد همان سفیدی میگذاشت و نسخهٔ اصل بحار الانوار بهمین نسق است که مذکور شد و اعانت در تالیف اینگونه
بوده است نه اینکه در تحقیقات و تدقیقات با او اعانت کنند با اینکه تلامذه تلمیذ او بودند چگونه در تحقیق با او شریک بودند
و این گونه اعانت از تلامذه در بعضی از تالیفات بود نه در همه تالیفات و در بعضی از مقامات نه در همه مقامات
در هیبت علامهٔ مجلسی و اما هیبت آنجناب آنچه از عقل و غیر آن مستفاد است اینکه هر که بندگی خدا کند
و از خدا بترسد جمیع مخلوقات از او میترسند و هیبت او در دلها جاری خواهد بود چنانچه در احوال ائمهٔ هدی
و اخبار ورود یافته و سید نعمت الله جزائری در کتاب انوار نعمانیه نوشته است که استادم علامهٔ مجلسی
با آن همه مزاج و خوش خلقی و اینکه روز و شب با او می نشستیم و می گفتیم و می شنیدیم و می خندیدیم مع ذلک
هر زمانیکه می خواستیم شرفیاب خدمت او شویم همین که میخواستیم از در داخل شویم چنان هیبت آن بزرگوار
در دلهای ما قرار میگرفت که گویا ما را نزد سلطان می برند که سیاست نمایند و دلهای ما طپیدن میگرفت
در محافظت کتب علمیه و ایضاً سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه نوشته که اگر علامهٔ مجلسی منع ایست
اینکه کتابی بکسی عاریه دهد میگفت که اولاً بگو که سفره داری که در میان آن نان خورده باشی یا نه اگر
نداری بگو تا من سفره بتو دهم که نان را در میان سفره خورده باشی و بر بالای کتاب نان نخوری بلی محافظت
کتب و احترام آنها از لوازم است نه اینکه کتابها را در میان آفتاب گذارند که جلدش را آفتاب ضایع و فاسد کند
و مباد اکه چیزش بر روی کتاب ها بگذارند یا بر بالای کتاب نان خورده باشند چنانکه آخوند ملا علی نوری
بسیار احترام اسباب علم میکرد بحدیکه ریزهای کاغذ که از دم مقراض ریخته میشد میگفت که اینرا در جایی بریزند
که کسی بر آنها قدم نگذارد و همچنین ریزهٔ قلم و نحو آنرا باید احترام نمود و این فقیر مولف این کتاب بالمره در

تعلیم بزبان فارسی نوشته‌ام نهایت مستحسن و مرغوب او و در اینجا کتب مستحسنه که برای طلاب ضرورت وقت
مطالعه و تدریس و تدرس و منفعت تعلیف و مذاکره مدرس همه را بنحو تفصیل بیان کرده‌ام در تدریس
مجلسی در علم کلام گویند که علامه مجلسی درسی از علم معقول میفرمودند پس یک روزی از روزها مذهب
دهریه را از برای تلامذه بیان کرد با دلیل نهایس یکی از شاگردان گفت که این مذهب حق است و از
مجلس برخواست اخوند ملا محمد باقر امر نمود که بنشین تا جواب استدلال ایشان را بشنوی او در جواب گفت
که این مذهب حق هست و جوابی ندارد از آن پس علامه مجلسی درس کلام و حکمت را ترک فرمود در تشیر نداد ن
ما در در حالت جنابت مجلسی مسموع شد که اخوند ملا محمد تقی مجلسی مقرر داشته بود که والدهٔ اخوند
ملا محمد باقر با جنابت او را شیر نداده باشد و باید دانست که اخبار ائمه اطهار در سابق از اعصار متفرق
بود و جمع نبود و روات هر کسی از هر مسئله که از معصوم می شنیدند مانند سؤال و جواب می نوشتند مثلاً
امروز در مجلس معصوم سؤال زد و مسئله شنید یکی در حیض و دیگری در وضوء پس این شخص راوی کیفیت
سؤال و جواب را در کتاب خود می نوشت و هکذا روات دیگر و ترتیب در ابواب فقه نبود یعنی چنان نبود که
که مسائل وضوء در یک جا جمع باشد یا مسائل طهارت علیحده و دیات علیحده باشد بلکه همه اخبار بود
و همه ممزوج و مخلوط بیکدیگر بود از این کتب را کتب اصول میگفتند فلذا در علم رجال بسیار است
که نوشته‌اند فلان را اصل و اصول فلان کس برای او یک اصل هست و یا بیشتر است یعنی برای او
یک کتاب است یا بیشتر تا زمان عسکریین و ابتدا از زمان سجاد شش هزار اصل و یا چهار هزار اصل
از روات شیعه از ائمه جمع شده و بعضی از این اصول مفقود شده بودند و بسیار اخبار متعارضه در آنها
وجود داشته که بواسطه تقیه و مانند آن سبب اختلاف شد بلکه سبب بود که ائمه خود اخبار مختلفه و احکام
متعارضه میفرمودند برای آنکه شیعه بیک مذهب شناخته نشوند که مردم ایشان را بشناسند و ایشان را
اذیت کنند و لذا سبب اختلاف اخبار در حدیث وارد است که نحن اوقعنا الخلاف بین شیعتنا
لانه ابقی لنا و لهم یا اختلاف واقع ساختیم در میان شیعیان ما چه اختلاف باقی نگه دارنده تر است ما
و ایشان را پس در زمان عسکریین و قریب بزمان غیبت اخبار متعارضه بسیار جمع شد لهذا امامیه اتفاق
نمودند در میان چهار هزار یا شش هزار اصل بر چهار صد اصل و آن چهار صد اصل از اصول معتمدهٔ معتبره
بود که بان کتاب بنظر معصوم رسیده بود و معصوم آن را تصحیح و امر بعمل او فرمود مانند کتاب یونس
بن عبد الرحمن و یا صاحبان اصل از معتمدین و معتبرین بودند مانند زراره و محمد بن مسلم و نحو اینها
و این چهار صد اصل مبوب نبودند بلکه احکام فقه ممتزج و مندرج در یکدیگر بودند و سایر اصول را

مجبور کردند و این چهار صد اصل نیز با همدیگر اختلاف داشتند و بسا متعارضات درمیان اخبار بود و چون اخبار
متعارضه امامیه عمل باخبار علاجیه میکردند و علاجیه ان اخبار یرا گویند در مقام علاج دو خبر متعارض از معصوم
صادر شده و ان چهل خبر است که صاحب وسائل محمد بن الحسین الاملی در کتاب قضا از وسائل ذکر کرده است
مانند اینکه فرمودند که اگر دو خبر تعارض کنند انکه موافق مشهور میان امامیه باید عمل نمود و انکه موافق
کتاب است رجحان دارد و انکه مخالف عامه رجحان دارد و هکذا پس محمد بن یعقوب کلینی که ملقب به ثقة
الاسلام است مدت بیست سال نشست و کتاب وافی را نوشت که اصول عقائد و فروع را جمع کرده
واخبار را مبوب کرده مانند اینکه اخبار طهارت را در یک باب نوشته و هکذا پس انچه اخبار که بسعی و کوشش
خود معتبر دانست برچیده کرد چه از اخبار اصول عقائد و چه از اخبار فروع دین و همه را مبوب ساخت
وان بزرگوار در زمان غیبت صغری بود پس از وی محمد بن علی بن موسی بن بابویه قمی آمد و انچه را
که در نزد او محل اعتبار و اعتماد بود جمع کرده و کتاب من لایحضره الفقیه اسم گذاشت وان بزرگوار
ملقب بصدوق است از ان پس محمد بن حسن طوسی آمد و او را شیخ الطائفه میخوانند و مراد از شیخ مطلق
همین جناب است و او نیز اخبار معتبره را که خود معتبر میدانست جمعکرده و دو کتاب نوشت یکی تهذیب
که شرح مقنعه استادش شیخ مفید است و دوم استبصار است ایشان محمد بودند که این چهار کتاب را
نوشتند و این چهار کتاب در نزد امامیه کالشمس فی رابعة النهار بر اینها مدار و در غایت اشتهار و اعتبارند
و ایشان را کتب اربعه و مولفین اخبار را محمد بن ثلث اوایل مینامند و درمیان متاخرین سه محمد دیگر آمده
اند و سه کتاب دیگر در اخبار نوشته اند که بهان چهار کتاب را جمع کردند با اخبار دیگر اول ایشان محمد بن
مرتضی است کاشانی که ملقب بفیض و ملقب بمحسن است و او کتاب وافی را نوشته وان شرح بر کافی است
اصولاً و فروعاً و اخبار کتب اربعه را ذکر کرده با بیانات اجمالیه در بعضی از مواضع دوم محمد بن حسن
بن حر املی است که در مدت هیجده سال کتاب وسائل را نوشته وان مشتمل بر اخبار فروع است
وکتب اربعه را جمع کرده و از کتب دیگر هم بعضی از اخبار را نوشته و بیانات اجمالیه در بعضی از مواضع
کرده سوم محمد باقر بن محمد تقی مجلسی است که کتاب بحار را نوشته و مانند ان کتاب درمیان خاصه و عامه
نوشته نشده است و این بزرگوار در دیباچه بحار گفته که احدی از عامه و خاصه در این باب بر من سبقت
نگرفتند و راست فرموده چه جمیع اخبار خاصه را جمع کرده کتب اربعه در ان سنخ و غیر ان اخبار شیعه
از همه کتب جمعکرده بلکه معروفست که انجناب دویست اصل از اصول روات را پیدا کرده و اخبار معتبره
انها را ذکر کرده بلکه بیانات تفصیلیه نیز فرموده بلکه در اکثر مواضع اخبار عامه را نیز ذکر کرده و در هر باب

از آیات قرآنیه انچه دلالت بر عنوان او داشته جمع کرده تفسیر نموده و مذاهب حکمار را نیز در هر باب
بمقتضای مقام ذکر کرده و در همه جا جرح و تعدیل کرده و نقل اقوال در هر باب و استدلال و تحقیق
حق فرموده و این بزرگوار با صاحب وسائل با یکدیگر معاصر و باهم تجازی دارند یعنی هر یک از
دیگری اجازه دارند و انرا در علم درایه تجازی گویند و صاحب وسائل در اخر ان کتاب در
بیان مشایخ اجازه گفته که بمن اجازه داد اخوند ملا محمد باقر و او اخر کسی ست که بمن اجازه داده
و من نیز باو اجازه داده ام پس میان ایشان تجازی ست که هر دو مجاز از یکدیگر اند در تالیفات اخوند
ملا محمد باقر مجلسی و اما تالیفات اخوند ملا محمد باقر مجلسی پس از ان جمله ست کتاب مرآت العقول در شرح
اخبار آل الرسول و ان شرح بر اصول کافی ست از اولش تا نصف کتاب دعا و کتاب ملاذ الاخبار در
شرح کتاب تهذیب الاخبار تا کتاب صوم و کتاب شرح چهل حدیث و کتاب فوائد الطریفه در شرح صحیفه
کامله سجادیه و تمام نیست بلکه تا شرح دعار رابع ست و رساله وجیزه و رساله در اعتقادات که در باب
انچه لازم ست مکلف را از عقاید و انرا در یک شب تالیف نموده و رساله در اذان و رساله
شک در صلوة و رساله مشتمله بر اجوبه مسائل متفرقه انرا مسائل هندیه می نامند و رساله در اوزان
و مقادیر شرعیه کتاب حیات القلوب مشتمل بر سه مجلد مجلد اول در تاریخ انبیار و احوال ایشان
تا پیغمبر ما و احوال ملوک و معاصرین ایشان مجلد دوم در بیان احوال خاتم النبیین از اول ولادت
و غزوات تا وقت وفات و احوال بعضی از کبار صحابه مجلد سوم در امامت و ان جلد تمام نیست و کتاب
تحفة الزائر و کتاب جلاء العیون در اخبار مصیبت و کتاب عین الحیوة در وعظ و زهد و مشکوة الانوار
که مختصری از کتاب عین الحیوة ست و کتاب حلیة المتقین در آداب و سنن و کتاب مقباس
المصابیح در تعقیبات صلوة یومیه و کتاب ربیع الاسابیع و کتاب زاد المعاد در اعمال
سنه و مجملی از بیان زکوة و کفارات و نحو ان و این فقیر مولف کتاب را بر ان حواشی ست
در خبیطات زاد المعاد و از جمله خبیطات علامه مجلسی اینکه در خاتمه ان کتاب در وطی حائض
گفته ست که مشهور اینکه کفاره وطی حائض در اول حیض یکدینار ست و در وسط نصف دینار است
و در آخر ثلث دینار ست تا اینکه مشهور انکه در اخر کفاره ربع دینار ست و ثلث ان و این سهو از
طغیان قلم ست و از جمله خبیطات در ان کتاب اینکه در اعمال لیالی احیا گفته که قرآن را بر سر
بگیرد و بگوید اللهم بحق هذا القرآن الخ با اینکه صریح اخبار اینکه قرآن را در پیش رو باید گذاشت
نه بر بالای سر زیرا که عبارت حدیث بین یدیه می باشد و رساله در قصاص و دیات کتب مسائل

در صلوة و آن سابق که شک در صلوة بود بلغت عرب بود و از حیواة القلوب تا با خر آنچه در کتبی است که بلسان فرس است و رساله در اوقات نوافل یومیه و کتاب رجعت و کتاب ترجمه رسالهٔ امیر المؤمنین بمالک اشتر و کتاب اختیارات ایام و کتاب جنت و نار و کتاب جنائز و کتاب اعمال حج و عمره رساله صغیره در حج کتاب مفاتیح الغیب در استخارات کتاب مال النواصب الغواصب و کتاب الکفارات و کتاب السهام و کتاب الزکوة و کتاب الصلوة اللیل و کتاب اداب الصلوة رساله در تحقیق السابقون السابقون و در فرق بین صفات الذات و صفات الفعل رساله در تحقیق بدا و رساله در جبر و تفویض و کتاب در نکاح و رساله فرقه الغزی و کتاب ترجمه توحید المفضل و رساله ترجمه توحید الرضا و ترجمه زیارت جامعه و ترجمه دعاء کمیل و ترجمه دعاء مباهله و ترجمه دعاء سمات و ترجمه دعاء جوشن صغیر و ترجمه حدیث عبد الله بن جندب و ترجمه حدیث رجاء بن ضحاک و ترجمه قصیده دعبل و ترجمه حدیث سته اشیاء لیس للعباد فیها صنع و رساله در انشاء و در تذکره نجف و کربلا بعد از مراجعت از انجا رساله در اجوبه مسائل متفرقه رساله صواعق الیهود و کتاب حق الیقین در اصول دین و کتاب نجم کرده لامیه لیکن اخوند ملا محمد صالح مازندرانی در جائی تالیفات ان مرحوم را جمع کرده واسمی از تذکره نبرده و کتاب بحار الانوار که مشتمل است بر بیست و پنج کتاب اول کتاب عقل و علم و جهل دوم کتاب توحید سوم کتاب عدل و معاد چهارم کتاب احتجاجات و مناظرات و جوامع علوم پنجم کتاب قصص الانبیا ششم کتاب تاریخ پیغمبر با احوال او هفتم کتاب امامت و در او جوامع احوال ائمه است هشتم کتاب فتن وانچه بعد از پیغمبر واقع شد و غزوات امیر المؤمنین نهم کتاب تاریخ امیر المؤمنین و فضائل او و احوال او دهم کتاب فاطمه و حسن و حسین و فضائل ایشان و معجزات ایشان یازدهم کتاب تاریخ علی بن الحسین و محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد الصادق و موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام و فضائل ایشان و معجزات ایشان دوازدهم کتاب تاریخ علی بن موسی الرضا و محمد بن علی الجواد و علی بن محمد الهادی و حسن بن علی العسکری علیهم السلام و احوال ایشان و معجزات ایشان سیزدهم کتاب الغیبة و احوال حجة قائم چهاردهم کتاب سماء و عالم و آن مشتمل است بر احوال عرش و کرسی و افلاک و عناصر و موالید و ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و سایر حیوان و در او است ابواب صید و ذباحه و ابواب طب پانزدهم کتاب ایمان و کفر و مکارم اخلاق شانزدهم کتاب آداب و سنن و اوامر و نواهی و کبائر و معاصی و در او ابواب حدود است هفدهم کتاب روضه و مواعظ و حکم و خطب هیجدهم کتاب طهارت و صلوة نوزدهم کتاب قرآن و دعا بیستم کتاب زکوة و صوم و در او است

اعمال حال بیست و یکم کتاب حج بیست و دوم کتاب مزار بیست و سوم کتاب عقود و ایقاعات بیست و چهارم
کتاب احکام بیست و پنجم کتاب اجازات و ان آخر کتاب بحار است که مشتمل است بر اسانید و طرق او و اجازات
او و صاحب لؤلؤ گفته که بعضی از مشایخ ما گفته اند و ذکر کرده اند که از بحار نزد ده مجلد از مسوده بیرون
آمده و نه مجلد از تصحیح و ایضاح و مسوده بیرون نیامده و انها کتاب ایمان و کفر و مکارم اخلاق و کتاب آداب
و سنن و کتاب روضه و کتاب قرآن و دعا و کتاب زکاة و صوم و کتاب حج و کتاب عقود و ایقاعات
و کتاب احکام و کتاب اجازات و این بعید نیست زیرا که بر این کتب مطلع نشدیم با اینکه بر سایر کتب
مطلع شدیم تا اینجا کلام شیخ یوسف در لؤلؤ بوده لیکن این سخن اصلی ندارد و عدم وجدان دال
بر عدم وجود نیست چه شنیدم که بعضی از علما جمیع مجلدات بحار را داشتند و در کتابخانه مجلسی که در دست
طبقه امام جمعه اصفهان است موجود است و بعضی از فضلا گفته اند که کتاب اجازات در نزد مرحوم آقا
سید محمد باقر حجة الاسلام بوده ایضاً بعضی گفته اند که کتاب عقود و ایقاعات را ما دیده ایم و جناب ملا محمد باقر
مجلسی بسیار ظریف و شوخ بود چنانکه در تذکرة الائمه فرموده که سنیان گفته اند اینکه شیعه میگویند
ذو الفقار از آسمان آمده دروغ است چه آسمان دکان آهنگری ندارد و اخوند میگوید که سنی میگوید جبه
پشمی ابوبکر از آسمان آمده اخوند ملا محمد باقر مجلسی میفرماید که بجان اخوند ملا علی قوشچی و بریش اخوند ملا
سعد الدین قسم که آسمانی که در ان دکان پشم گری است دکان آهنگری نیز می باشد و وفات اخوند
ملا محمد باقر مجلسی هزار و صد و یازده است و تاریخ ان بعد دغم و حزن میباشد و ان جناب در خاتمه
انس بر کتاب بحار الانوار در ذکر تسمیه به بحار گفته است که از جمله غرائب آنکه بعضی از علما را اخبار
متفطن شده اند که تاریخ ولادت من با عدد جامع کتاب بحار الانوار متحد است تا اینجا کلام او
بود و از اینجا ظاهر میشود که مولد ان بزرگوار سنه هزار و سی و هفت بود پس بنابراین عمر شریفش
تقریباً هفتاد و چهار سال است و این بزرگوار اجازه از پدرش اخوند ملا محمد تقی مجلسی
و همچنین این بزرگوار اجازه گرفت از شیخ عبد الله بن شیخ جابر عاملیکه پسر عم اخوند
ملا محمد تقی است از جد مادری اخوند ملا محمد تقی مجلسی درویش محمد بن شیخ حسن از محقق ثانی
شیخ علی بن عبد العالی کرکی و این سند اخصر طرق است و چون وضع این کتاب برای
بیان حال مشایخ اجازه است و اجازه اخوند ملا محمد تقی مجلسی برای فرزند دلبندش اخوند ملا محمد باقر
مشتمل بر ذکر اسامی بسیار از مشایخ اجازه بود که ذکر بعضی از انها از پیش رفته و ذکر بعضی باید و بعضی نشاید ذکر نکنیم
لهذا بعین عبارت همان اجازه را تیمناً و تبرکاً ذکر نمودیم که ها مادة کثیرة الانتفاع فقوله المولى الفاضل المجلسی الاول محمد تقی

از کتب معتبره سنیان است ... که جبه برای ابوبکر از ... نازل شده ... و نزول ذو الفقار برای حضرت امیر المؤمنین علی ... خدا ...

## در بیان اجازه مرحوم مجلسی

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوٰة علی سید الانبیاء و المرسلین علی عترته الاصفیاء الطاهرین
و بعد فیقول احوج المربوبین الی رحمة ربه الغنی محمد تقی بن مجلسی العاملی النطنزی الاصفهانی انه لاریب لاولی الالباب
و العقول و لا خلاف بین علماء المعقول و المنقول و ارباب الفروع و الاصول ان افضل الاعمال و اشرفها و احسن
الاخلاق و اکملها بعد معرفة الله تبارک و تعالی و معرفة رسوله و الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین هو العلم بالاحکام
الشرعیه و الوظایف الدینیه و به تحصل السعادات الابدیه و الکمالات السرمدیه و لاشک فی ان المتکفل لذلک
هو کتاب الله المبین و احادیث سید المرسلین و الائمة المعصومین صلواة الله علیهم اجمعین بعد لا یمکن معرفة القرآن المجید
سیّما متشابهات الا منهم بل لا یحصل العلم الا من ابواب مدینة العلم کما ورد متواترا عن سید المرسلین انه قال لن یفترقا
حتی یردا علی الحوض فی حدیث الثقلین ثم ان الولد الاعز المترقی من حضیض التقلید الی اوج الاستدلال محمد باقر لما قرأ
علی کتب الفقه و الاحادیث سیما الکتب الاربعه للابی جعفر محمد بن الثلثه رضی الله عنهم و سمع منی بالفحص و التدبر و
التحقیق و التدقیق و سمع و قرء علی غیرها من کتب الاخبار الموجوده فی هذا الزمان کقرب الاسناد للحمیری و المجالس للبرقی
و البصایر للصفار و عیون الاخبار الرضا و الامالی و العلل الشرایع و الخصال و التوحید و الاصول و کمال الدین و تمام النعمة
و غیرها للصدوق و صححها التمس منی ان اجیز له ما یجوز لی روایته من الکتب التفاسیر و الاحادیث و الفقه و الکلام و الاصول
و القرائة و اللغة و الاداب و کتبی و غیرها مما صنف فی الاسلام من الخاصه و العامه فاستخرت الله تبارک و تعالی و اجزت
له ان یرویها عنی باسانید المتواتره الی اربابها فمن ذلک ما اخبرنا به الشیخ الاعظم بل الوالد المعظم شیخ الطائفة العظام
و مربی العلماء العظام الاعلام الزاهد العالم البدل مولانا عبد الله بن الحسین التستری عن الشیخ الاجل نعمة الله بن خاتون العاملی
عن شیخ الطائفة و مروج المذهب قدره علمائنا المحققین و فضلائنا المدققین نور الدین علی بن عبد العالی الکرکی و عن الشیخ
نعمة الله عن ابیه اعلم علمائنا المتاخرین احمد بن الشیخ شمس الدین محمد بن خاتون العاملی و عن الشیخ نور الدین عن الشیخ
جمال الدین احمد العینائی عن الشیخ زین الدین جعفر بن الحسام عن السید الاجل الحسن بن ایوب عن شیخ العلماء و الفضلاء
السعید الشهید محمد بن المکی العاملی رضی الله تعالی عنهم اجمعین ح عبارة عن الحیلوله بین السندین منه و ما حدثنا به
الشیخ الاعظم بل الوالد المعظم شیخ علماء الزمان و مربی الفضلاء الاعیان العلامة الفهامة شیخ الاسلام و المسلمین
بهاء الملة الحق و الحقیقة و الدین محمد بن الشیخ الاجل الاعظم الحسین بن عبد الصمد الحارثی الهمدانی العاملی عن ابیه عن شیخ
علمائنا المحققین و اکمل فضلائنا المدققین زین الملة و الحق و الحقیقة و الدین ابن علی بن احمد العاملی عن الشیخ الجلیل
نور الدین علی بن عبد العالی المیسی و ما حدثنا و اخبرنا به جماعة من العلماء العظام و الفضلاء الفخام منهم شیخ بهاء الدین
العاملی و العلامة الفهامة القاضی معز الدین محمد و الشیخ یونس الجزایری عن الشیخ الاجل الاعظم العلامة الفهامة عبد العالی
عن ابیه الشیخ نور الدین علی ابن عبد العالی الکرکی ح و ما اخبرنا به جم غفیر من الفضلاء منهم استاد الفضلاء القاضی
ابو الشرف و ابن عم امی الشیخ الاجل عبد الله بن الشیخ الاعظم جابر العاملی و خالی مولانا محمد قاسم عن جدی شیخ الطائفه

فی عصر الشریف مولانا درویش محمد ابن شیخ الزاهد العالم البذل ذی الکرامات العالیه حسن العاملی النطری الاصفهانی
ح وعن الشیخ الاعظم جابر العاملی وهما عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی الکرکی انار الله تعالی برهانهم وما اجازنی
فی الصغر الشیخ الاعظم ابو البرکات الواعظ عن الشیخ نور الدین وما حدثنا واخبرنا به السید الاجل الاعظم العابد الزاهد
العلامة الامیر شرف الدین علی المشولستانی عن السید الاجل الامیر الاعظم محمد بن الشیخ الاجل الاعلم الحسن بن شیخ
الطایفه محصرة زین الملة والحق والحقیقة والدین جمیعاً عن الشیخ الاعظم الحسن العاملی عن شیخ الاسلام والمسلمین
الحسین بن عبد الصمد ح وعن السید الاجل عن الفاضل العالم الزاهد المجاور لبیت الله تبارک وتعالی میرزا محمد
الاسترآبادی عن الشیخ الاجد ابراهیم عن ابیه الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی المیسی قدس الله ارواحهم ح
وما اخبرنا به الشیخ الاجل جابر بن عباس النجفی وجماعة عن الشیخ عبد النبی الجزایری عن السید المحقق المدقق محمد بن السید علی
ح وعن جماعة کثیرة منهم السید الاجل عبد الکریم العاملی عن السید محمد بن السید علی عن ابیه الشهید الثانی وعن
السید محمد بن علی ومولانا عبد الله عن المولی الاجل الاعظم الازهد الربانی مولانا احمد الاردبیلی عن مشایخه عن الشهید
الثانی عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی المیسی وما اخبرنا به الشیخ الاجل محمد التبنینی عن اربعین من مشایخنا عن الاربعین
الی شیخ الطایفه بل المشایخ الثلثة علی ما هو المسطور فی رسالة فی الاجازات ولما کانت الکتب الاربعه بل اکثر کتب
الحدیث متواترة لم اذکرهم بل لا اذکر الا التیمن والتبرک تاسیاً بالسلف وعن الشیخ نور الدین الکرکی عن الشیخ
نور الدین علی بن هلال الجزایری عن الشیخ الاعظم جمال العارفین والزاهدین احمد بن فهد الحلی عن الشیخ الاجل زین الدین
علی بن خازن الحایری عن شیخ علمائنا المحققین وافضل فضلائنا المدققین الشهید السعید محمد بن مکی العاملی قدس ارواحهم
ح وعن الشیخ حسن عن السید نور الدین علی بن السید حسن والشیخ حسین والسید نور الدین بن فخر الدین الهاشمی والشیخ احمد
بن سلیمان وغیرهم من مشایخه عن الشهید الثانی عن الشیخ نور الدین علی المیسی عن ابن عم الشهید الاول الشیخ شمس الدین
محمد ابن داود الشهیر بابن المؤذن الجزینی عن الشیخین الاجلین ابی طالب محمد وضیاء الدین علی نجلی الشهید عن محمد بن مکی
رضی الله عنهم ح وعن ابن المؤذن عن السید علی بن دقماق عن الشیخ شمس الدین محمد بن شجاع القطان عن الشیخ
ابی عبد الله المقداد بن عبد الله السیوری عن الشهید وعن ابن المؤذن عن الشیخ عز الدین المعروف بابن العشرة عن
الشیخ شمس الدین محمد بن نجده الشهیر بابن عبد العالی عن الشهید ح وعن ابن المؤذن عن الشیخ ابی القاسم علی بن طی
عن الشیخ شمس الدین العریضی عن السید حسن ابن ایوب عن الاعرج عن الشهید رضی الله تعالی عنهم عن جم کثیر من الفضلاء
الاخیار والعلماء الابرار منهم الشیخ الاعظم فخر المحققین ابی طالب محمد بن العلامة وسید المحققین عمید الملة والدین عبد المطلب
بن الاعرج والسید الاعظم الاجل العلامة تاج الدین ابی عبد الله محمد بن القاسم بن معیة الحسینی الدیباجی والسید
الاجل الاعظم ابی طالب احمد بن محمد بن الحسن بن زهرة الحلبی والسید الکبیر الفاضل نجم الدین مهنا بن سنان المدنی والشیخ
المحقق العلامة قطب العلماء والفضلاء مولانا قطب الدین محمد بن محمد الشیرازی شارح المطالع والشمسیة الشیخ العالم

الادیب رضی الدین ابی الحسن علی بن احمد یحیی المعروف بالمزیدی والشیخ الفاضل ابی الحسن علی بن طراد المطارآبادی
عن الشیخ الاجل الاعظم آیة الله فی العالمین جمال الملة والحق والحقیقة والدین علامة العلماء المحققین الحسن العلامة بن الشیخ
سدید الدین یوسف بن المطهر الحلی ح وعن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی المیسی عن الشیخ شمس الدین محمد بن احمد
الصهیونی عن الشیخ جمال الدین احمد المعروف بابن الحاج علی عن الشیخ زین الدین جعفر بن الحسام عن السید حسن بن ایوب
عن السیدین الفقیهین ضیاء الدین عبد الله وعمید الدین عبد المطلب ابنی الاعرج والشیخ فخر الدین محمد عن العلامة وعن
نجلی الشهید عن السید تاج الدین عن العلامة ح وعن ابن المؤذن عن ابن العشرة عن ابن فهد عن الشیخ عبد الحمید التبلی
عن السید بن عبد الله وعبد المطلب والشیخ فخر الدین عن العلامة ح وعن الصهیونی عن ابن العشرة عن الشیخ نظام الدین
علی بن عبد الحمید النیلی عن الشیخ فخر الدین عن العلامة ح وعن ابن المؤذن عن علی بن هلال عن الشیخ محمد بن عبد الله
الفرحی عن السید بدر الدین حسن بن نجم الدین عن السید فخر المحققین عن العلامة ح وعن الشهید وغیره عن السید تاج الدین
بن معیة عن جم غفیر من مشایخهم العلامة ح وعن الشهید وغیره عن السید تاج الدین بن و ولده الشیخ فخر الدین
و ولد ولده الشیخ ظهیر الدین محمد بن الحسن بن المطهر وان روی ظهیر الدین عن السید ایضا کامثاله ومنهم العالم الربانی
عمید الدین عبد المطلب ابن الاعرج الحسینی والسید الجلیل کمال الدین یوسف ابن ناصر حماد الحسینی والسید السعید جلال الدین
جعفر بن علی الحسینی والسید الاجل علم الدین المرتضی علی بن عبد الحمید بن فخار الموسوی والسید الاعظم رضی الدین ابو القاسم
علی بن السید الاعظم غیاث الدین عبد الکریم طاوس الحسنی و ابوه السید الاجل ابو جعفر القاسم بن الحسن بن معیة
والسید السعید صفی الدین محمد الموسوی والسید الجلیل کمال الدین الرضی الحسن بن محمد الاوی الحسینی والسید
الکبیر ناصر الدین عبد المطلب ابن بادشاه الحسینی الخرزی والسید العظیم فخر الدین احمد بن علی بن عرقه
الحسینی والسید الاعظم مجد الدین ابو الفوارس محمد بن الاعرج الحسینی والسید الفقیه عز الدین ابی الفتح بن الدهان
الحسینی والشیخ الجلیل صفی الدین محمد بن السعید والشیخ السعید نجم الدین ابو القاسم حملات والقاضی السعید تاج الدین
ابو علی محمد بن محفوظ بن وشاح والعدل والامین جلال الدین محمد بن السعید شمس الدین محمد بن احمد الکوفی والشیخ الامین
زین الدین جعفر بن علی بن یوسف بن عروة الحلی والشیخ السعید مهذب الدین محمود بن یحیی بن محمود بن سالم
الشیبانی الحلی والشیخ الزاهد کمال الدین علی بن الحسین بن حماد الواسطی والشیخ العالم شمس الدین محمد بن الغزال
المصری الکوفی والشیخ العلامة نصیر الدین علی بن محمد القاشی والشیخ الفقیه الفاضل رضی الدین علی بن احمد المزیدی
والشیخ السعید جلال الدین احمد بن محمد الحداد والشیخ الفاضل شمس الدین محمد بن علی بن عنی والفقیه السعید قوام الدین
محمد بن الفقیه رضی الدین علی بن مطهر والشیخ الاجل علی بن طراد عن الشیخ الفقیه الادیب النحوی العروضی تقی الدین
حسن بن علی بن داود الحلی صاحب کتاب الرجال ح وعن العلامة وبعضهم عن ولده فخر المحققین عن ابیه سدید
الدین یوسف ورئیس المحققین ابی القاسم جعفر بن سعید الحلی والشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید وسلطان العلماء

والحکماء خواجه نصیر الملة والحق والحقیقة والدین والسید بن الزاهد بن البدلین رضی الدین ابی القاسم علی وجمال الدین ابی
الفضایل احمد بن موسی بن جعفر بن الطاوس الحسینی والشیخ سعید الدین محمد بن جهیم الاسدی جمیعا عن السید الاعظم
المرتضی امام الادباء واللباب والفقهاء شمس الدین ابی علی فخار بن معد الموسوی والشیخ الاجل الفقیه نجیب الدین ابی
ابراهیم محمد بن جعفر بن ابی البقاء هبة الله بن نما الحلی عن المشایخ العظام والفضلاء الکرام محمد بن ادریس الحلی والشیخ
الاعظم ابی الفضل سدید الدین شاذان ابن جبرئیل القمی والشیخ العبد الرشید الدین ابی جعفر محمد بن علی بن شهر
آشوب المازندرانی وعن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید السعید الفقیه محیی الدین ابی حامد محمد بن ابی القاسم
عبد الله بن علی بن زهره عن الثلثة المتقدمة وعن الشیخ الاعظم ابی الحسین یحیی بن الحسن بن البطریق الاسدی
عن الفقیه ورئیسها عماد الدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم الطبری عن الشیخ المفید ابی علی الحسن عن والده شیخ الطایفة و
رئیسها محمد بن الحسن الطوسی رضی الله تعالی عنهم اجمعین ح وعن تقی الدین بن داود وعن المحقق والسید جمال الدین
احمد بن طاوس وولده السید غیاث الدین عبد الکریم ح وعن الشیخ کمال الدین علی بن الحسین بن حماد الواسطی عن
السید غیاث الدین عن خواجه نصیر الملة والدین الطوسی وعن الشیخ فخر الدین بن المطهر عن عمه رضی الدین علی بن یوسف
بن المطهر ح وعن السید عمید الدین عن ابیه السید مجد الدین ابی الفوارس وخاله الشیخ رضی الدین بن المطهر عن والده
الشیخ سدید الدین یوسف والمحقق وعن الشیخ رضی الدین علی المزیدی عن الشیخ محمد بن صالح عن المحقق وعن الشیخ
کمال الدین حماد عن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید والشیخ نجم الدین جعفر بن محمد بن جعفر بن هبة الله بن نما والشیخ
الفقیه کمال الدین میثم بن علی بن میثم البحرانی والشیخ شمس الدین محفوظ بن وشاح والشیخ الفقیه شمس الدین محمد بن صالح
القسینی بکتبهم ورواياتهم ح وعن الشهید وعن الشیخ جلال الدین محمد بن محمد الکوفی عن المحقق وعن الشیخ نجیب الدین
یحیی بن سعید وکان هذا الشیخ معمرا ح وعن الشهید عن المزیدی عن الشیخ شمس الدین محمد بن صالح عن السید فخار عن
شاذان عن الدوریستی عن ابیه عن الدوریستی عن شیخنا المفید وهذا اعلی الطرق و ذکر محمد بن صالح انه یروی
عن السید فخار والشیخ نجیب الدین بن نما وجماعة آخرین منهم السید الفقیه المعظم الزاهد رضی الدین محمد بن محمد الآوی
والشیخ الفقیه شمس الدین علی بن ثابت ابن عصیده السوراوی والسید رضی الدین علی بن موسی بن طاوس
وابوه احمد بن صالح روی له عن الفقیهین راشد بن ابراهیم بن اسحق البحرانی وقوام الدین محمد بن محمد البحرانی
والشیخ الفقیه علی بن فرج السوراوی بطرقهم الی الشیخ ابی جعفر الطوسی قال وروی لی ابو البرکات الصنعانی
عن عربی ابن مسافر الفقیه والسید الاعظم جمال الدین احمد بن طاوس ح وعن الشهید عن السید الاجل شمس الدین
محمد بن ابی المعالی عن الشیخ کمال الدین علی بن حماد الواسطی عن الشیخ نجم الدین جعفر بن نما عن ابیه الشیخ نجیب
الدین محمد بن نما عن الشیخ ابی عبد الله محمد بن جعفر المشهدی الحایری وعن الشیخین العالمین ابی الفرج علی بن الشیخ
قطب الدین ابی الحسین الراوندی وابی الحسن علی بن یحیی بن علی الخیاط عن محمد بن ادریس وابن البطریق و

العالم المقوی ابی عبد الله محمد ابن هرون المعروف والشیخ الفقیه عبد الله بن حمزه الطوسی والشیخ
المقوی جعفر بن محمد ابن محمد بن شقره الباصمی عن قطب الدین والسید الاعظم ضیاء الدین فضل الله ابن علی الراوندی
الحسینی والشیخ الاجل جمال الدین ابو الفتوح الخزاعی الرازی المفسر والشیخ الاعظم السعید سدید الدین محمد بن علی الحمصی
الشیخ الاجل الاعظم العلامة امین الدین ابی علی الفضل ابن الحسن الطبرسی جمیع کتبهم وعن محمد بن جعفر المشهدی عن الشیخ الزاهد
ابی الحسین ورام بن ابی فراس کتابه المعروف ح وعن محمد بن جعفر عن ابن البطریق بجمیع کتبه ورواياته ح وعن
محمد بن جعفر عن محمد بن هرون بکتبه ورواياته ح وعن الشیخ الفقیه ابی عبد الله الحسین ابن احمد بن لا ؟ وعن الشریف
الاجل شرفشاه بن محمد بن زیاده والشیخ ابی الفضل شاذان بن جبرئیل عن الشریف محمد المعروف بابی الشریف
الجمال البجری عن البصروی کتاب المفید فی التکلیف ح وعن الشیخ یحیی بن سعید عن السید محیی الدین بن زهره عن عمه السید
الاجل عز الدین ابی المکارم حمزة بن علی بن زهره ح وعن السید محیی الدین عن ابیه عن اعمه ایضا بالقراءة والتما
التصانیف وتصانیف ابیه ح وعن الشیخ شاذان ومحمد بن ادریس عن السید ابی المکارم حمزة بن زهرة الحسینی
بتصانیفه ح وعن العلامة عن ابیه عن الشیخ سدید الدین سالم بن محفوظ بن عزیره السوراوی جمیع مصنفاته وعن
عن الشیخ مهذب الدین محمد بن یحیی بن کرم جمیع مصنفاته ورواياته ح وعن ابیه عن الشیخ علی بن ثابت بن عصیده
السوراوی وجمیع روایاته عن مشایخ الذین هم نجیب الدین بن مکی الاسترآبادی والفقیه الیامر بن هشام
الحایری والعماد الطبری ومحمد بن طحال المقدادی الحایری وعن العلامة عن ابیه عن الشیخ مهذب الدین بن
رده وعن العلامة نصیر الدین عبد الله ابن حمزه الطوسی بتصانیفه ورواياته ح وعن الشیخ الاجل علی ابن سلیمان
البحرانی بتصانیفه ورواياته ح وعن والده والسیدین ابنی الطاوس والشیخ سدید الدین طهر عن السید صفی الدین
عن الشیخ السعید الفقیه برهان الدین محمد بن علی الهمدانی القزوینی نزیل الری عن الشیخ الاعظم الحافظ منتجب الدین ابی
الحسین علی بن عبید الله بن الحسن المدعو حسکا بن الحسین بن الحسن ابن الحسین بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی جمیع
روایاته وما اشتمل علیه فهرسته المتضمن لاسیما علمائنا المتاخرین عن الشیخ ابی جعفر الطوسی رحمه الله والمعاصرین له
ح وعن الشهید عن السید تاج الدین عن السید رضی الدین عن ابیه السید غیاث الدین عن خواجه نصیر الدین محمد
عن الشیخ برهان الدین عن الشیخ منتجب الدین وعن العلامة عن ابیه عن السید احمد بن یوسف العریضی العلوی
عن الشیخ برهان الدین عن الشیخ منتجب الدین رضی الله عنهم ح وعن الشیخ برهان الدین عن الشیخ الاعظم العلامة
امین الدین ابی علی الفضل ابن الحسن الطبرسی والشیخ سدید الدین الحمصی والسید الاجل فضل الله ابن علی الراوندی
جمیع مصنفاتهم ورواياتهم وعن العلامة عن الفضلاء الاربعة السابقة عن السید صفی الدین عن الشیخ نصیر الدین
راشد بن ابراهیم بن اسحق البحرانی عن السید فضل الله عن الشیخ ابی علی الطبرسی بکتبه سیما مجمع البیان وجوامع
الجامع ح وعن العلامة عن ابیه عن السید فخار عن ابن البطریق والشیخ الاعظم الاجل الفاضل ابی الرضا ابیات ع هبة الله

هبة الله بن حامد بن احمد بن ایوب جمیع کتبها و روایاتها سیما الصحیفة الکاملة وعن السید الاجل ح وعن الشهید عن
المریدی عن محمد بن صالح عن السید فخار عن عمید الرؤساء عن السید الاجل باسناده الی السید الساجدین صلوات الله علیه
وعن العلامة عن ابیه عن الشیخ مهذب الدین بن برده عن القاضی احمد بن علی ابن عبد الجبار الطوسی عن الشیخ الفقیه ابی
الحسین قطب الدین الراوندی جمیع مصنفاته و روایاته و اجازاته وعن مهذب الدین بن رداه ایضا عن الحسن الفضل
بن الحسن الطبرسی عن والده بروایاته و مصنفاته ح وعن السید جمال الدین احمد بن طاوس عن الشیخ السعید سدید الدین
ابن ابی علی الحسن بن خشوم جمیع کتب اصحاب السابقین و روایاتهم و اجازاتهم و مصنفاتهم وعن والده عن
السید صفی الدین محمد بن معد الموسوی عن الشیخ ابی الحسن ابن یحیی الخیاط عن الشیخ محمد بن ادریس الحلی والشیخ شمس الدین
یحیی بن البطریق والشیخ نصیر الدین عبد الله بن حمزه ابن الحسن الطوسی جمیع روایاتهم و مصنفاتهم وعن الشیخ
الخیاط عن الشیخ المعری محمد بن هرون بن الکیال جمیع روایاته ح وعن السید عن شاذان عن الفقیه عبد الله
ابن عمر الطرابلسی عن القاضی عبد العزیز بن ابی کامل عن الشیخ ابی الصلاح تقی بن نجم الحلبی عن الشیخ الطوسی
والسید المرتضی ح وعن القاضی عن الشیخ الفقیه ابی الفتح محمد بن عثمان بن علی الکراکی عنهما رضی الله عنهما
ح وعن السید فخار عن الشیخ شاذان عن الفقیه عبد الله ابن عبد الواحد عن القاضی عبد العزیز بن ابی کامل
عن الشیخ ابی الصلاح تقی بن نجم الحلبی عن الشیخ الطوسی والسید المرتضی ح وعن القاضی عن الشیخ الفقیه ابی الفتح
محمد بن عثمان بن علی الکراجکی عنهما رضی الله عنهما ح وعن السید فخار عن الشیخ شاذان عن الفقیه عبد الله ابن
عبد الواحد عن القاضی عبد العزیز بن ابی کامل عن القاضی سعد الدین عبد العزیز ابن نحریر ابن البراج بکتبه و روایاته
عن السیدین الاجلین المرتضی و رضی الدین بکتبهما و روایاتهما ح وعن الشیخ شاذان عن القاضی ابی الفتح علی
بن عبد الجبار الطوسی عن السید ابی تراب بن الداعی عن الشیخ ابی یعلی سلار بن عبد العزیز الدیلمی جمیع مصنفاته
و روایاته عن السیدین والمفید ح وعن الشیخ محمد بن صالح عن السید الاعظم رضی الدین محمد بن محمد الآوی الحسینی
عن جده زید عن جد ابیه الفقیه الداعی عن الشیخ ابی الصالح والقاضی عبد العزیز بن البراج والشیخ سلار ح
وعن الشهید عن السید شمس الدین محمد بن ابی المعالی عن الشیخ کمال الدین علی بن حماد الواسطی عن الشیخ
نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید محی الدین محمد بن عبد الله بن زهره عن الشیخ سدید الدین شاذان عن
عبد الله بن عمر عن القاضی عبد العزیز ابی الصلاح الحلبی و ابن البراج ح عن القاضی عبد العزیز وعن السید
محی الدین بن زهره عن الشریف الفقیه عز الدین ابی الحارث محمد بن الحسین العلوی البغدادی عن الشیخ الفقیه
قطب الدین الراوندی عن الشیخ ابی جعفر محمد بن علی الحسن الحلبی عن القاضی ابی القاسم عبد العزیز بن نحریر
البراج جمیع تصانیفه و روایاته ح وعن السید محی الدین عن شاذان عن الشیخ ابی محمد عبد الله بن عبد الواحد
والشیخ عبد الله بن عمر عن القاضی عبد العزیز بن ابی کامل عن الکراجکی کتبه و روایاته ح وعن الشیخ الفقیه

ابی ریحان ابن عبد الله الحلبی عن القاضی عن الکراجکی ح وعن السید محی الدین عن ابن ادریس عن عربی بن مسافر عن السید الاجل بالصحیفة الکاملة ح وعن ابن المسافر العبادی عن الشیخ الیاس هشام الحایری عن الشیخ المفید ابی علی الحسن بن محمد بن الحسین عن ابیه شیخ الطایفة ح وعن الشیخ ابی یعلی سلار بن عبد العزیز ح وعن الشیخ کمال الدین علی بن حمادی عن الشیخ نجم الدین جعفر بن نما عن والده عن الشیخ ابی العزیز علی بن الشیخ قطب الدین الراوندی عن الشیخ ابی جعفر الحسینی عن ابن البراج ح وعن ابی الفرج عن ابیه عن السید الاعظم الاجل ابی صمصام ذی الفقار بن سعید الحسینی عن النجات شر والطوسی وسلار ح وعن الشهید عن السید تاج الدین عن السید علم الدین المرتضی علی بن سید جمال الدین عبد الحمید بن السید العلام شمس الدین ابی علی فخار بن معد الموسوی عن ابیه عن جده عن ابن ادریس عن الشیخ جمال الدین الحسن بن هبة الله السوراوی وجمیع مصنفاته ح وعنه عن ابیه علی عن والده شیخ الطائفة جمیع مصنفاته وروایاته ح وعن العلامه عن ابیه السید احمد بن یوسف العریضی عن برهان الدین عن السید فضل الله الراوندی عن السید ابی الصمصام عن الشیخ ابی العباس احمد بن علی النجاشی کتابه فی الرجال واسانیده الی الکتب الی الایمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین ح وعن الشهید عن الشیخ الفقیه الصالح جلال الدین الحسن بن احمد بن الشیخ محیب الدین محمد بن جعفر بن هبة الله بن نما عن ابیه عن ابیه عن الشیخ ابی عبد الله الحسین بن طحال المقدادی عن الشیخ ابی علی عن شیخ الطایفه ح وعن الشهید عن السید تاج الدین عن السید علی بن عبد الحمید بن فخار عن ابیه عن جده فخار عن شاذان عن العماد الطبری عن ابی علی عن الطوسی ح وعن الشهید عن المزیدی والمطارآبادی عن ابن داود عن الشیخ المحقق نجم الدین جعفر بن الحسن بن یحیی بن سعید عن ابیه عن ابیه یحیی الاکبر عن عربی بن مسافر عن الشیخ الیاس عن ابی علی عن ابیه شیخ الطائفه ح وعن العلامه عن ابیه عن السید احمد العریضی عن برهان الدین عن السید فضل الله عن السید ذی الفقار عن الشیخ ابی جعفر ح وعنه عن ابن طاوس عن ابن زهره عن ابن البطریق عن العماد الطبری عن ابی علی عن ابیه ح وعنه عن ابیه عن الفقیه علی بن الفرج عن الحسین بن رطبه عن ابی علی عن ابیه ح وعنه عن الشیخ الفقیه شمس الدین علی بن ثابت عن الفقیه عن ابن مسافر عن السید الاجل والحسین بن رطبه عن ابی علی عن ابیه شیخ الطایفه ح وعنه عن محمد بن ابی البرکات الصنعانی عن عربی بن مسافر عنهما عنه عن ابیه ح وعنه عن السید الفقیه رضی الدین محمد الآدی عن ابیه محمد عن جده زید عن جد ابیه الداعی عن الشیخ ابی جعفر الطوسی وعن السید غیاث الدین عن ابیه محمد عن جده زید عن جد ابیه الداعی عن الشیخ ابی جعفر الطوسی وعن السید غیاث الدین عن ابیه ح وعنه عن ابیه ح وعنه عن ابن زهره عن الشیخ رشید الدین محمد بن علی بن شهرآشوب عن الطوسی ح وعن السید غیاث الدین عن سلطان الحکما خواجه نصیر الملة والدین محمد بن محمد بن الحسین الطوسی عن ابیه

عن فضل الله الراوندی عن السید ذی الفقار عن شیخ الطایفه ح وعن العلامة وابیه عن السید علی بن طاوس
عن الشیخ حسین بن احمد السوراوی عن العماد الطبری عن ابی علی عن ابیه ح وعن العلامة وابیه عن
السید علی بن طاوس عن الشیخ علی بن الخیاط عن عربی بن مسافر عن العماد عن ابی علی عن ابیه ح وعن
کمال الدین بن حماد عن السید غیاث الدین ومحمد بن صالح عن السید رضی الدین علی بن طاوس عن الحسین بن
احمد عن العماد عن ابی علی عن ابیه ح وعن العلامة عن ابیه عن اسعد بن عبد القاهر الاصفهانی عن ابی الفرج علی
بن قطب الدین الراوندی عن محمد بن الحلبی عن شیخ الطایفه ح وعن السید محی الدین بن زهره عن ابن البطریق
عن الطبری عن ابی علی عن ابیه ح وعن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید محی الدین بن زهره عن
ابن البطریق عن الطبری عن ابی علی عن ابیه ح وعن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید محی الدین
بن زهره عن الشیخ رشید الدین بن شهرآشوب عن السید ابی فضل الداعی بن علی الحسینی والسید ابی الرضا
فضل الله بن علی الحسینی وعبد الجلیل بن عیسی وابی الفتوح احمد بن علی الرازی ومحمد وعلی ابنی عبد الصمد النیشابوری
ومحمد بن الحسن الشوهانی الفقیه الصالح الثقة وابی علی الطبرسی وجماعة غیرهم عن الشیخ ابی علی وعبد الجبار المقری
عن شیخ الطایفه ح وعن السید محی الدین عن الشریف الفقیه عز الدین ابی الحارث محمد بن الحسین بن علی
الحسینی عن الفقیه قطب الدین عن محمد بن علی المحسن الحسینی عن شیخ الطایفه ح وعن السید محی الدین عن شاذان
عن الطبری وابی غالب عبد القاهر بن حمویه القمی والطبری عن ابی علی وابن حمویه عن الفقیه حسکه بن بابویه القمی عن
شیخ الطایفه وعن الشیخ نجم الدین بن نما عن والده عن محمد بن جعفر المشهدی عن الشیخین الاجلین الحسین بن هبة الله
بن رطبه وابی البقاء هبة الله بن نما عن ابی علی عن ابیه ح وعن نجم الدین عن ابیه عن الشیخ ابی الفرج عن ابیه
قطب الدین عن محمد بن المحسن عن شیخ الطایفه ح وعن ابی الفرج عن السید ضیاء الدین فضل الله عن السید
ذی الفقار عن شیخ الطایفه ح وعن ابی الفرج عن الطبری عن ابی علی عن ابیه شیخ الطایفه محمد بن الحسن
الطوسی رضی الله تعالی عنهم اجمعین ح وعن العلامة عن ابیه والمحقق والسید بن ابی طاوس عن السید فخار عن
عن شاذان عن الشیخ ابی عبد الله جعفر بن محمد الدوریستی عن المفید شیخ الفضلاء محمد بن محمد بن نعمان وعن الدور
یستی عن ابیه عن الصدوق ابن بابویه القمی ح وعن الشیخ نجم الدین بن نما عن ابیه عن الشیخ ابی الفرج عن
السید صفی الدین المرتضی بن الداعی الحسینی عن الشیخ ابی عبد الله جعفر بن محمد بن احمد بن العباس الدوریستی
عن ابیه عن الصدوق ح وعنه عن ابیه عن ابی الفرج عن السیدین الاجلین ناصح الدین ابی جعفر محمد وسعید
امین الدین ابی القاسم المرزبان بن الحسن بن محمد الدوریستی عن ابیه عن الصدوق ح وعن السید محی الدین
بن زهره عن عربی بن مسافر عن الیاس بن هشام عن السید الموفق ابی طالب بن مهدی السلیقی العلوی
عن شیخ الطایفه ح وعن السید ابی یعلی الجعفری والشیخ ابی جعفر الدوریستی عن الصدوق ح وعن السید

السید محی الدین بن زهره عن ابی المکارم حمزه بن زهره عن الشیخ المسکین ابی منصور محمد بن الحسن بن المنصور النقاش
عن ابی الوفا الموصلی الحسینی المحمدی عن شیخنا الصدوق محمد بن بابویه وهذا اعلی الاسانید ح وعن السید محی الدین
عن الشیخ ابن ادریس عن الشیخ عربی بن مسافر عن الرئیس عبید الرؤسا بن حیا عن القاضی احمد بن قدامه عن الشیخ ابی
عبد الله المفید محمد بن محمد بن نعمان ح وعن السید محی الدین عن السید عز الدین محمد بن الحسن الحسینی عن الفقیه قطب الدین
عن السید ابی الصمصام عن المفید بکتبه ورو ایا ح وعن الشیخ نجم الدین عن ابیه عن محمد بن جعفر المشهدی عن النقاش
الموصلی عن السید ابی الوفاء المحمدی عن المفید ح وعن ابیه عن علی بن یحیی الخیاط عن ابن مسافر عن عمید الرؤسا
یحیی بن علی بن حیا عن القاضی احمد بن قدامه عن شیخنا المفید ح وعن شاذان عن احمد بن محمد الموسوی عن ابن
قدامه عن السیدین الاجلین المرتضی والرضی جمیع مصنفاتهما ورو ایاتهم ح وعن السید غیاث الدین عن خواجه
نصیر الدین محمد بن محمد عن ابیه عن السید فضل الله راوندی عن مکی بن احمد المخلطی عن ابی عبد الله بن ابی
غانم العصمی عن السید المرتضی رضی الله عنه ح وعن السید قیاس الدین عن القاضی عبد الله ابن محمود عن السید
الاعظم العابد الربانی کمال الدین حیدر بن محمد بن زید الحسینی عن محمد ابن علی بن شهرآشوب عن المنتهی بن
بن ابی زید عن ابیه عن السید رضی بکتبه ورو ایاته سیما کتاب نهج البلاغه ح وبالاسانید عن ابن شهرآشوب عن
السید ابی الصمصام عن المفید والسیدین والطوسی والنجاشی وعنه عن السید وابی عبد الله محمد بن علی الحلوانی
عن السید المرتضی جمیع تصانیفه ورو ایاته وعن السید الرضی بکتبه ورو ایاته ح وعن السید محی الدین عن
السید عز الدین عن الشیخ قطب الدین عن السیدین الاجلین المرتضی والمجتبی بنی الداعی عن ابی جعفر الدوریستی
بستی عن الصدوق والسیدین الرضی والمرتضی رضی الله تعالی عنهما وعن ابن نما عن المشهدی عن المازندرانی
عن المنتهی عن ابیه ابی زید الجرجانی عن السیدین الرضی المرتضی ح وعن ابن نما عن محمد بن جعفر عن عبد الله
ابن جعفر الدوریستی عن جده عن المرتضی والرضی والصدوق ح وعن ابن نما عن الخیاط عن السید
شرفشاه الافطسی عن الشیخ ابی الفتوح الرازی عن القاضی الفاضل حسن الاسترابادی عن ابن قدامه عن
السیدین ح وعن ابن نما عن الشیخ ابی الفرج عن عبد الرحیم بن احمد بن الاخوه البغدادی عن الشیخ ابی
غانم العصمی الهروی الیشعی الامامی عنهما ح وعنه عن الخیاط عن الشیخ علی بن الهرون الکال عن الحسن بن علی
ابن عبده عن ابی السعادات احمد بن الماطوری العطاردی عن ابن قدامه عنهما ح وعن الشیخ محمد
بن صالح عن رضی الدین الاوی الحسینی عن ابیه محمد عن جده زید عن جد ابیه الفقیه الداعی
عن الشیخ والسیدین ح وبالاسانید المتواتره عن المحقق وسدید بن مطهر ونجم الدین بن نما وغیرهم
سند الصحیفه الکامله عن السید فخار والشیخ نجیب الدین بن نما عن الشیخ محمد بن جعفر المشهدی سماعا عن
السید بهاء الشرف نقیب الشریف الاجل نظام الشرف ابی الحسن العریضی وقرائته علی ابیه وعلی الشیخ

الفقیه هبه الله ابن نما و الشیخ المعری جعفر بن ابی الفضل بن شعرة و الشریف ابی القاسم زکی العلوی و الشریف ابی الفتح ابن الجعفریه و الشیخ سالم بن قتارویه جمیعا عن السید بها الشرف لبنده المسطور فی اول الصحیفة الکامله زبور آل محمد و انجیل اهل البیت و الدعا الکامل ح و عن الشیخ الاجل نجیب الدین بن نما عن الخیاط عن الشیخ غربی بن مسافر عن السید الاجل عن الشهید عن المزیدی عن الشیخ جمال الدین محمد بن صالح و غیره من الفضلاء الاخیار عن السید فخار عن الشیخ الاجل الاعظم عمید الروسا هبة الله بن حامد عن السید الاجل ح و عن السید فخار عن الشیخ الاجل محمد بن محمد بن هروین المعروف بابن الکال عن ابی طالب حمزه بن شهریار عن السید الاجل ح و عن السید فخار عن ابن ادریس عن ابی علی عن ابیه ح و عن ابن ادریس عن العماد الطبری و الیاس بن هشام الحایری و ابن رطبة السوراوی و غیرهم عن السید ذی الفقار بن معبد و الشیخ ابی علی عن شیخ الطایفه ح و عن ابن ادریس و ابن شهر آشوب و شاذان عن عبد الجبار المعری و ابی علی عن شیخ الطایفین ح و بالاسانید المتواتره عن شیخ الطایفه عن الشیخ ابی عبد الله الحسین بن عبد الله الغضایری عن ابی المفضل ح و عن الشهید عن السید تاج الدین عن والده ابی جعفر القاسم عن خاله تاج الدین ابی عبد الله جعفر بن محمد ابن معیة عن ابیه السید مجد الدین محمد الحسن معیه عن الشیخ رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب عن جده عن شیخ الطایفه ح و عن السید تاج الدین عن السید کمال الدین المرتضی محمد بن الاوی عن خواجه نصیر الدین محمد بن الحسن الطوسی عن ابیه عن السید ابی الرضا فضل الله الحسینی عن السید ابی الصمصام عن شیخ الطایفه باسانید المتکثره عن الامام سید الساجدین علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله و سلام علیهما ح عن السیدین ابنی طاوس عن الشیخ حسین بن احمد السوراوی و عن العماد الطبری عن ابی علی عن شیخ الطایفه ح و عنهما عن علی بن یحیی الخیاط الحلی عن عربی بن مسافر العبادی عن العماد الطبری عن ابی علی عن ابیه و عنهما عن الشیخ الفاضل اسعد بن عبد القاهر الاصفهانی عن الشیخ ابی الفرج الراوندی عن الشیخ ابی جعفر محمد بن علی بن المحسن الحلبی عن شیخ الطایفه محمد بن الحسن الطوسی رضی الله تعالی عنهم بکتبه و روایاته و روایاتهم سیما کتاب هدایت الاحکام و الاستبصار و فیهما بسنده عن العلماء الاخیار عن الجماعة کثیرة منهم شیخ الطایفه و رئیسهما فی العلوم العقلیه و النقلیه ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان المفید و ابو عبد الله الحسین بن عبد الله الغضایری و ابو الحسین جعفر بن الحسن بن حسکه و ابو ذکریا محمد بن سلیمان الحمدانی و غیرهم عن الصدوق و رئیس المحدثین محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی بکتبه و روایته سیما کتاب من لا یحضره الفقیه و عن شیخ الطایفه عن جماعة کثیره منهم المفید و ابن الغضایری و احمد بن عبدون عن الشیخ الصدوق ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه القمی و عن ابیه غالب احمد بن محمد الرازی و ابی عبد الله احمد بن ابراهیم الصیمری المعروف بابن ابی رافع و ابی محمد هرون بن موسی

العکبری وابی الفضل محمد بن عبد الله بن عبد المطلب الشیبانی جمیعا عن شیخ علمائنا الربانیین ثقة الاسلام
ورئیس المحدثین ابی جعفر محمد بن یعقوب والکلینی الرازی بکتبه سیما الکتاب الکافی المشتمل علی خمسین کتابا
لم یصنف فی الاسلام مثاله باسانیده المثبتة فیه الائمه المعصومین عن سید الانبیاء والمرسلین واشرف الاولین
والآخرین عن الله تبارک وتعالی رب العالمین ومنهم عنه الصلوات الله علیهم اجمعین عن جبرئیل عن الله تعالی
وعن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل عن خالق السموات والارض وعن اسرافیل عن اللوح عن القلم عن الله
تعالی رب العالمین فکل کتاب صنفه علماؤنا اوردوه فهو داخل فی هذه الاسانید الاما شذ واما کتب
العامه فعن العلامة عن ابیه عن السید صفی الدین بن معد الموسوی عن الشیخ نصیر الدین ابراهیم ابن اسحق
البجزانی عن السید فضل الله الرازیدی عن الشیخ ابی المظفر عبد الوحد بن احمد بن محمد بن رشید السکنی باصبهان
فی داره بمحلة شمیکان عن سعد بن ابی سعید عن محمد بن عمر بن شویه عن محمد بن یوسف بن مطر عن محمد بن اسمعیل البخاری
بصحیحه ح وعن السید رضی الدین بن طاوس عن الشیخ تاج الدین الحسن بن الذری عن رشید الدین بن
شهرآشوب المازندرانی عن ابی عبد الله محمد القرادی عن عبد الغفار النیشابوری عن ابی احمد الجلودی
عن ابی اسحق ابراهیم بن محمد بن سفیان الفقیه عن ابی الحسین مسلم بن الحجاج بصحیحه ح وعن العلامة عن ابیه
عن الشیخ علی بن محمد المندانی الواسطی عن ابیه عن امین الحضرت هبة الله عن ابی علی ابن المذهب عن احمد بن
جعفر بن احمد ابن القطیعی عن ابی عبد الرحمن عن ابیه احمد بن حنبل بمسنده ح وعن ابیه عن علی بن محمد
المندانی لفرالقاضی الحسن بن ابراهیم الفارقی عن احمد بن ثابت الخطیب عن القاسم بن جعفر الهاشمی عن
ابی علی اللؤلوی عن ابی داود السجستانی بسنده ح وعن العلامة عن ابیه عن المندانی عن القاضی
ابی طالب الکتابی عن ابی طاهر الباقلانی عن عبد الغفار عن ابی علی الصحاف عن ابی علی الاسدی عن
احمد بن محمد النسائی عن محمد بن الحسن الشیبانی عن مالک بن انس الاصبحی لموطائه ح وعن الشیخ ابی زکریا
یحیی بن البطریق عن سرالاحل عن الشریف الخطیب ابی حیدوة الهاشمی الهاشمی عن الحمید بالجمع بین الصحیحین
للبخاری ومسلم ح وعن ابن البطریق عن عبد الله بن منصور الباقلانی عن الحسن بن زربیے بالجمع بین
الصحاح الستة للبخاری ومسلم والترمذی والسجستانی ومالک بن السن ورزین العبدری وعن السید فخار
بن معد الموسوی عن المندانی عن ابی القاسم ابن الحسین عن القاضی ابی عبد الله القضاعی بکتاب الشهاب
فی الحکم والاداب من کلام سید المرسلین صلی الله علیه واله والطرق الی هذه الکتب اکثر من ان تحصی
ح واما کتب القرائه فمن الشهید عن السید تاج الدین عن الشیخ جمال الدین یوسف ابن حماد عن السید
رضی قتاده عن عمر بن معن عن محمد بن عمر القرطبی عن علی بن محمد المالقی عن عبد الله بن سهیل عن الشیخ
ابی عمرو الدانی بکتاب التیسیر فی القراءة السبع ح وعن الشهید عن الشیخ جمال الدین احمد الکوفی

عن الشیخ محمد المصری عن الشیخ زین الدین علی المرعبی عن الشیخ عز الدین حسین بن قتاده المدنی عن الشیخ کمال الدین
یوسف بن عبد الرزاق الانصاری عن ناظم الشاطبیة المعروفة بحرز الامانی ح وعن السید فضل الله
الراوندی الحسینی عن ابی الفتح ابن ابی الفضل الاخشیدی عن ابی الحسن علی بن القاسم الخیاط عن عمر بن ابراهیم
الکسائی عن الشیخ جمال الدین احمد بن موسی بن مجاهد فی القرائة السبع ح وعن الشهید عن السید تاج الدین عن
الشیخ جمال الدین یوسف بن حماد عن السید رضی الدین بن قتاده عن ابی حفص التبریزی عن قاضی بهاء الدین
عن ضیاء الدین یحیی بن سعدون القرطبی عن الشیخ عبد الرحمن عتاب بن مکی بن ابی طالب المقری بکتاب
الموجز فی القراات ودرعایت فی التجوید وسایر کتبه فی القرارات ح وعن السید محی الدین بن زهره عن عمه
حمزه زهره عن ابیه عبد الله بن زهره عن الشیخ ابی عبد الله الحسین بن عبد الاحد القیسری بکتاب التذییل
لی فی القراآت السبع ح وعن السید محی الدین عن الشیخ المقری علم الدین ابی الفتح العلیمی عن الشیخ علی
بن البرکات بن خلیفة الحدادا عن الخطیب عبد الواحد بن علی الشیخ ابی الحسن علی ابن احمد المعری المعروف
بابن البنا بکتاب التذکار فی القرارت السبع ویعقوب الی غیر ذلک من کتب القرارت وغیرها
ذکرنا من الطرق الی الکتب التی ذکرناها واما کتب اللغة فمن العلامة عن ابیه عن الشیخ مهذب الدین الحسین
بن برده عن محمد بن الحسین بن علی بن محمد بن الحسن بن علی بن عبد الصمد التمیمی النیشابوری عن ابیه عن الادیب
ابی منصور بن القاسم الیلتکی عن ابی النصر اسمعیل بن حماد الجوهری بکتاب الصحاح فی اللغة ح وعن السید
فخار عن ابی الفتح محمد بن المندابی عن ابی منصور موهوب بن احمد بن الخضر الجوالیقی عن الخطیب ابی
زکریا التبریزی عن محمد بن الجواهری عن ابی بکر بن الجراح عن ابن درید بکتاب الجمهره وسایر مصنفات
وروایات واخبارات ح وعن السید فخار عن ابی الفتح عن الرئیس ابی عبد الله الحسین بن محمد بن
عبد الوهاب المعروف بالبارع عن محمد بن احمد بن مسلم العدل عن ابی القاسم اسمعیل بن اسعد سلیمان
بن سوید عن ابی بکر محمد بن القاسم بن بشار الانباری عن ابیه القاسم عن عبد الله بن محمد الرسمی عن ابی
یوسف یعقوب بن اسحق السکیت الشهید المتشیع بکتاب اصلاح المنطق وکان من خصیص اصحاب
ابی جعفر الجواد وابی الحسن الهادی صلوات الله علیهما روای عنه تغلب ح وعن السید فخار عن عبید الله
ابی منصور هبة الله بن ایوب عن ابن الغفار عن سعید الخیر عن محمد بن محمد المطری عن جدی ابی نعیم احمد بن عبد الله
الحافظ الاصبهانی المقبول عند الخاصه والعامه وله کتب منها کتاب حلیة الاولیاء عن محمد بن احمد بن کیسان
النحوی عن ابیه القیاس تغلب احمد بن یحیی بکتبه وروایاته منها کتاب الفصیح ح وعن العلامه عن ابیه عن
الشیخ مهذب الدین محمد بن یحیی بن کرم عن ابی الفرج ابن الجوزی عن ابن الجوالیقی عن الخطیب التبریزی
عن سلیمان بن ایوب الرازی عن احمد بن فارس بکتبه سیما کتاب مجمل اللغة له ح وعن ابیه عن السید فخار

عن ابی الفرج ابن الجوزی عن ابن الجوالیقی عن الخطیب التبریزی عن الوزیر ابی القاسم المغربی عن ابی عبد اللہ بن محمد الہروی بکتبہ سیما الغریبین لہ ح وعن السید فخار عن عمید الرؤسا عن ابن القصار عن محمد بن محمد عن المبارک بن عبد الجبار عن ابی الحسن احمد بن محمد بن عبدوس عن الحسن بن عبد الغفار النحوی عن محمد بن السری عن الحسن السکری عن ابی اسحٰق الزیادی عن ابی سعید عبد الملک الاصمعی بکتبہ ح وعن العلامہ عن السید رضی الدین علی بن طاوس عن الشیخ تاج الدین الحسن بن الدربی عن الموفق ابی عبد اللہ احمد بن شہریار الخازن عن ابی محمد عبد اللہ بن احمد بن الخشاب النحوی اللغوی المغربی بکتبہ ورِوایاتہ ومقروّاتہ من کتب الادب والتفاسیر والاحادیث وغیرہا ح وعن ابیہ عن السید فخار عن ابن السندانی عن ابن الجوالیقی عن الخطیب التبریزی عن ابی العلا بن سلیمان المعرّی بکتبہ ورِوایاتہ ح وعن والدہ عن الشیخ بن کرم بن الجوزی عن ابن الجوالیقی عن الخطیب التبریزی عن ابی العلا المعری وابی القاسم عمر بن ثابت الثمانین وابی الحسن بن عبد الوارث بجمیع کتبہم ورِوایاتہم ح وعن الثمانین عن ابی الفتح بن جنی بجمیع کتبہ ورِوایاتہ سیما عن الخاصۃ ح وعن الزجاج بجمیع کتبہ ح وعنہ عن ابی العباس المبرد بجمیع کتبہ ح وعنہ عن المازنی ابی عثمان بجمیع کتبہ ح وعنہ عن الجرمی بمصنفاتہ ح وکذا عن ابی الحسن الاخفش عنہ بتصانیفہ ح وعنہ عن سیبویہ بکتبہ سیما الکتاب اللفظ الکتاب اسم الکتاب سیبویہ منہ ح وعنہ عن الشیخ الاعظم الخلیل بن احمد بکتبہ ورِوایاتہ ح وبالاسانید المتواترۃ عن الصدوق محمد بن بابویہ عن الخلیل الامامی الثقۃ بکتبہ ورِوایاتہ عن الخاصہ عن الائمۃ المعصومین صلوات اللہ علیہم اجمعین ح وعن العلامہ عن نجم الدین الکاتبی عن اثیر الدین المفضل عن الابہری جمیع رِوایاتہ ومصنفاتہ وکذا عن افضل الخونجی ح وعنہما عن فخر الدین محمد بن الخطیب الرازی بمصنفاتہ ورِوایاتہ فلیرو الداعی ادام اللہ تبارک وتعالی تائیداتہ وتوفیقاتہ ہذا الکتب وغیرہا مما لم اذکرہ ماختصارا من الکتب التی صنّف فی الاسلام سیما کتب التفاسیر والاحادیث عنی واخذ علیہ ما اخذ علی من الاحتیاط فی الروایۃ والفتوی من العمل ولایفتی الا بالاجود فانہ لایضل سالکہ سیما الیوم فان السبیل منحصر فیہ الاما یکون واضحا کصلوٰۃ الجمعۃ فی زمان الغیبۃ مع انی احتیاط فیہا ایضا مع ان وجوبہ کالمتیقن عندی وامامثل وجوب السورۃ اواستحبابہ وکذا السلام والقنوت فان الظاہر ان امثالہا من المتشابہات والاحتیاط فیہا ان لایترکہا ولایفتی بالوجوب ولاالاستحباب کما یری من علی ثم انی اوصیہ ونفسی الخاطئۃ بتقوی اللہ تبارک وتعالی فانہا وصیۃ اللہ تعالی فی الاولین والآخرین وایثار مراقبتہ والاخلاص لہ فی العلم والعمل فان الناس کلہم ہلکی الاالعالمین والعالمون کلہم ہلکی الاالعاملین والعاملون کلہم ہلکی الاالمخلصین والمخلصون علی خطر عظیم وان یقرء کل یوم من القرآن العظیم جزوا بالتدبر والتفکر ون یلاحظ فی کل یوم وصیۃ مولانا

میر المومنین لابنه ابی محمد الحسن سید شباب اهل الجنة اجمعین التی مذکورة فی نهج البلاغه و ان یعمل بها و بوصایا الآخر و بوصایا باقی الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ان لا یترک الریاضیات و المجاهدات کما قال الله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین و علیه ان یتدبر فی الاخبار الواردة فی الاخلاق المرضیة فی الاطوار الردیه و الاجتناب عنها و علیه بالمداومة بالدعوات و ان یسئل منه تعالی ان یجعله من اولیائه الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ثم المامول منه ان لا ینسانی حیا و میتا سیما فی مظان اجابة الدعوات و عقیب الصلوات نمقه بیمناه الداثرة احوج المربوبین الی رحمة ربه الغنی محمد تقی بن مجلسی عفی عنهما والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف الانبیاء و المرسلین محمد و عترت الطیبین الطاهرین **لل** اخوند ملا محمد صالح مازندرانی ابن احمد از مشاهیر جماهیر افاضل کاملین بوده و از تلامذهٔ اخوند ملا محمد تقی مجلسی و دختر مجلسی عیال او بوده و در بدو امر بغایت فقر و فاقه داشته بنحوی که اگر چیزی میخواست نوشته باشد کاغذ مقدورش نبوده بلکه بر روی استخوان و چوب می نوشت گویند که فقر ملا محمد صالح بنحوی بود که از شدت کهنگی لباس بمجلس درس از کثرت حیا حاضر نمی شد بلکه بلکه در بیرون مدرس در گوشهٔ می نشست و صدا را می شنید ـ و آنچه تحقیق میکرد بر برگ خیار می نوشت و مردم مجلس درس را گمان اینکه او فقیریست که برای تکدی و اعانت خلق بدانجا حاضر میشود تا آنکه در یکی از ایام مسئله بر استاد که ملا محمد تقی مجلسی باشد مشکل شد انحلال آن اعضال را بروز دیگر انداختند روز دوم نیز آن اعضال بر حاضران منحل نگردید بروز سوم انداختند در این اثنا یکی از اهل مجلس درس گذارش بمدرسه افتاد دید که ملا صالح عبا را بر خود پیچیده برگ خیار بسیار مسوده کرده در پیش روی او ریخته این شخص براو وارد شد ملا صالح برای اینکه زیر جامه نداشت برای او تواضع نکرد و پس این شخص دو سه برگ خیار برداشته دید که در آنها حل این اعضال شده روز سوم بمجلس درس رفتند کسی حل این معضل ننموده آنشخص تحقیق کرد ملا محمد تقی تعجب کرده اصرار داشت که این تحقیق از تو نیست آخر الامر آن شخص ابراز اینمعنی کرد و کشف حال ملا محمد صالح نموده اخوند مجلسی نگاه کرد دید که ملا محمد صالح در بیرون نشسته فوراً فرستاد و لباسی از برای او حاضر ساخته و او را بمجلس خواست و تحقیق آن اشکال را از و شفاهاً شنید پس برای او رسوم و رزق معینی قرار داد تا اینکه ملا محمد صالح را میل بانقطاع گشید منقطعه خواست روزی آن منقطعه از اخوند کفشی مطالبه کرد اخوند ملا صالح کفش گرفت و بهمراه بمجلس درس برد ملا محمد تقی در اثناء درس نظرش بر گوشه کفش افتاد و دانست که ملا محمد صالح را میل بزواج است بعد از انقضاء درس ملا محمد صالح را نگه داشت تا اینکه خلوت شد او را بهمراه خود باندرون خانه برد و دختران خود را براو عرض کرد که هر یک را که خواهی قبول کن ملا محمد صالح یکی را قبول کرده و ملا محمد تقی در همان ساعت

از ازدواج او در آورد و او را کتابخانه خود منزل داد رضوان الله علیهما پس طلاب علوم حقه حقیقیه مبادا که از فاقه و فقر ملول گردند و آنرا عایق تحصیل دانند بلکه خدا تعالی را قدرت تامه است و فقر را بغنا مبدل می سازد و با اینکه فقر زینت علم است **و دیگر** گویند که بسیار قلیل الحافظ بود بنحویکه هر روز که بخوانه استادش برای درس میرفت در خانه او ستاد را نمیدانسته بر بالای در خانه نوشته بود که این خانه استاد است زمانی بمنبر بالا میرفت که موعظه کند گفت بسم الله الرحمن الرحیم یس پس ساکت شد زمانی بسکوت گذشت فرزند ارجمندش آقا هادی در پای منبر نشسته بود بپدرش عرض کرد که و القرآن الحکیم را فراموش کردی از منبر پائین آمد نرا فراموش نمودی پس از منبر بزیر آئید تا من بروم بر منبر و من موعظه نمایم پس ملا محمد صالح بزیر آمد و آقا محمد هادی بر بالای منبر رفت و موعظه کرد **مجملاً** ملا محمد صالح با آن قلت حافظه از کامل و افاضل دوران شد از قلت حافظه طالب علم مبادا که مایوس گردد بلکه همت را عالی کند و سعی کند چنانکه ملا سعد تفتازانی به پسر خود گفت که تو در تحصیل مرتبه که را در نظر آوردی گفت مرتبه تو در نظر آوردم ملا سعد گفت که تو چیزی نخواهی شد زیرا که من مرتبه امام جعفر صادق ع را در نظر آوردم باین مرتبه رسیدم تو که مرتبه مرا در نظر آوردی چیز نخواهی شد۔ **ایضاً** معروف که سکاکی کاردگر بود پس در مدت یکساله با نهایت استادی یک قبضه کارد خوب ساخت برای سلطان برد سلطان با او صحبت میداشت پس ملائی وارد شد سلطان بنای صحبت و مکالمه با او گذاشت و از صحبت سکاکی گذشت چون سکاکی حال را بدان منوال مشاهده نمود فهمید که علم از همه صنایع بهتر است دست از کاردگری برداشت و طلب علم نمود و نزد استادی رفت استاد گفت که عبارتی بتو میگویم امروز و امشب بسیار مداومت کن و صباح آنرا در نزد من بگذران و آن عبارت این بود قال الشیخ ابو حنیفه جلد الکلب یطهر بالدباغ سکاکی آن عبارت را دوان شبانه روز تقریبا بقدر هزار دفعه تکرار نمود صباح نزد استاد رفت و برای استاد باین عبارت خواند قال الکلب جلد الشیخ ابو حنیفه یطهر بالدباغ استاد بخندید و گفت تو قابل تعلیم نیستی پس سکاکی دست از طلب برداشت و از خود مایوس شد و مدت یکسال سیاحت کرد پس رسید بجائی که چشمه از بالا قطره قطره از آن آب نزول میکند و میچکید و در زیر آن سنگی بود که از آن قطرات بمرور دهور سوراخ شده بود پس سکاکی گفت که آب باین نرمی سنگ با آن صلابت را بمرور ده و سوراخ کرده و قلب من صلب تر از سنگ نیست بار دیگر سکاکی بطلب علم رفت تا اینکه جامع و فاضل و صاحب تالیف شد و این در سن کهولت واقع شد الحاصل آخوند ملا محمد صالح بن احمد مازندرانی از اعیان علماء است و حاشیه بر معالم الاصول نوشته و شرحی نیز بر زبدة الاصول شیخ بهائی نوشته و شرح زبده شیخ بهتر از سایر کتب او ست و حواشی بر کافی

کلینی نوشته و خوب هم نوشت **له** آقا محمد هادی پسر ملا صالح مازندرانی سابق الذکر است و او نیز از
مشاهیر فضلا است و تالیفات عدیده دارد مانند شرح فارسی بر معالم و شرح فارسی بر شرح شمسیه و
شرح فارسی بر شافیه صرف ابن حاجب و ترجمه قرآن با شأن نزول و بد و نیک استخاره با آیات قرآنیه
و او قاضی بیضاوی را قاضی سوداوی نام نهاده و شأن نزول او نهایت مشهور بین الناس است و
فی الحقیقة خوب نوشته است و سبب نوشتن از چنین بود که آقا هادی آزار صرع داشت و یا آزار سکته
داشت وقتی غش نمود طول کشید پس مردم را گمان آن شد که او فوت شد او را بقبرستان برده دفن
کردند و احتیاطاً قمیش بر بالای دهن او گذاشتند که سر قمیش را از قبر برآوردند که اگر بهوش آید نفس کشی
برای او باشد و یا فریاد کند پس او بعد از دفن بهوش آمد دید در میان قبر است پس نذر کرد که اگر
بسلامت از قبر برآید قرآن را ترجمه کند و شأن نزول نویسد پس فریاد کرد و شتربانی در آن
قبرستان منزل کرده بود و شتر در حول قبر میچرید یکدفعه شتر از آن صدای قبر که از قمیش بر می آمد رم
کرد شتربان نزدیک رفت آواز از قبر شنید پس باهل شهر خبر کرد ایشان آمدند و او را از قبر بیرون آورده
بخانه آوردند پس صحت یافت و قرآن را با شأن نزول و ترجمه نوشت و فی الحقیقة مختصر مفید نوشته و این فقیر
نیز در بعضی از مقامات بر شأن نزول او و دقایق او حاشیه نوشته ام و در مقام ایراد برآمدم و از جمله
کرامات این بزرگوار چنین است که از ذیل آیهٔ انما ولیکم الله و رسوله نوشته است با این عبارت مترجم گوید
که هر که مرا شناسد شناسد و هر که مرا نشناسد بگویم تا بشناسد منم هادی بن محمد صالح مازندرانی هر دو چشم
کور و هر دو گوشم کر باد که اگر دروغ گویم شبی از شبهای گذشته ایام جوانی در خواب دیدم که بعمارت رفیعی
که در آن قبر و صندوقی بود و مرد پیری نشسته بود و برادر اعز ارجمندم مولانا عبد الباقی کتابی بزرگ
در دست داشت و میخواند با فصاحت و بلاغت قرآنی اما قرآن نبود پس گفتم این چه کتابیست آن مرد
پیر گفت این مصحف علی است پس من مصحف را گشودم اتفاقاً در صفحهٔ دست راست آیه کریمه انما
ولیکم الله بود و سطرهای طولانی داشت دو سطر از آن در وصف خانوادهٔ رسالت بود بیدار شدم
از آن کلمات هیچ بخاطرم نماند باز همان لحظه خوابم ربوده ناگاه همان مکان شریف و همان مصحف را
دیدم با خود گفتم مگر بخوانم این آیه را شاید بخاطر بماند پس بتکرار باز بیدار شدم همه از خاطرم محو
شده بود بجز کلمه زوج البتول در وصف حضرت امیر المؤمنین ع و غریب تر آنکه بعد از چندی با آن
برادرم اظهار نمودم که مصحف امیر المؤمنین را در خواب دیدم پیش از ذکر تفصیلی از خواب گفت که
پیش از این من این مصحف را در خواب دیدم و در آن اسم مبارک حسین را مشاهده کردم مخفی نباشد
که آقا هادی شارح مفاتیح آقا محمد هادی بن ملا محمد صالح نیست بلکه شارح مفاتیح آقا هادی برادرزاده

ملا محسن فیض است و آن شرح مختصر نیست از مالک و مدارک چنانکه متن که کتاب مفاتیح باشد نیز مختصری از آنها
است و کذا قیل لو سمّاه مختصر المسالک لکان اولی لو اخوند ملا محمد تقی بن مقصود علی مجلسی اعلی الله
تعالی لمجالس الرضوان از جهابذه فضلاء روزگار و صنادید علماء اخیار و زهد و ورع و تقوی او را شعار از
تلامذه شیخ بهائی زید بهائه میباشد و از مشایخ اجازه پسرش اخوند ملا محمد باقر و میرزا محمد بن حسن شیروانی
و آقا جمال خوانساری و شیخ جعفر قاضی و غیر آنهاست و معاصر با اخوند ملا صدری است و از تالیفات آن
شرح من لا یحضره الفقیه فارسی و شرح دیگر بر همان کتاب عربی و اسم ثانی روضة المتقین است و حواشی
اصول کافی که در حل اخبار معلقه فی الحقیقه ید بیضا نموده و کتاب شرح صحیفه کامله سجادیه و رساله رضاع و
رساله اوزان و مقادیر و شیخ اسد الله کاظمینی در مقدمه کتاب مقابیس نوشته است که آن بزرگوار
صاحب کرامات ماهره است و اخوند مزبور خود در شرح فقیه نوشته است که چون حضرت آفریدگار مرا
توفیق زیارت حیدر کرار کرامت فرموده به برکت آن بزرگوار مکاشفات بسیار برمن روی داده که عقول
ضعیفه آنرا متحمل نمیتوانند شد در ان عالم دیدم بلکه اگر بخواهم میگویم که در میان نوم و یقظه بودم ناگاه
دیدم که در سرّ من رای هستم و مشهد ایشانرا در غایت ارتفاع و زینت دیدم و دیدم بر قبر عسکریین لباس
های بهشت افکنده بودند که در دنیا مثل آن ندیده بودم و دیدم آقای ما حضرت صاحب الامر را که نشسته
و بر قبر تکیه داده و روی آن بزرگوار بجانب در است پس چون آنجناب را دیدم شروع کردم بخواندن
جامعه بصورت بلند مانند مدح گویندگان پس چون تمام کردم آنجناب فرمود که خوب زیارتی است
عرض کردم ای آقای من روحم بفدای تو باد این زیارت جد تو است و اشاره بجانب قبر نمودم آنجناب
فرمود بلی داخل شو چون داخل شدم نزدیک بدر ایستادم آنجناب فرمود که پیش بیا عرض کردم
میترسم که بسبب ترک ادب کافر شوم آنجناب فرمود که چون باذن ما باشد باکی نیست پس اندکی
پیش رفتم و حال اینکه ترسناک بودم و میلرزیدم پس آنجناب فرمود پیش بیا پیش بیا پس پیش رفتم تا نزدیک
آنجناب رسیدم آنجناب فرمود بنشین عرض کردم که میترسم پس فرمود که نترس بنشین پس چون نشستم مانند
غلامی در نزد آقای بزرگوار آنجناب فرمود استراحت کن و مربع بنشین پس بدرستیکه تو زحمت کشیدی و پیاده
و پا برهنه آمدی بالجمله از آنجناب بالنسبه باین بنده الطاف عظیمه و مکالمات لطیفه واقع شد که اکثر آنرا فراموش
نمودم پس از خواب بیدار شدم و همانروز اسباب زیارت فراهم آمد بعد از آنکه مدتی بود که راه مسدود بود
پس موانع رفع شده و پای برهنه و پیاده بزیارت آنجناب مشرف شدم و شبی در روضه مقدسه مکرر
این زیارت را خواندم و در راه و در روضه کرامات عظیمه و معجزات غریبه ظاهر شد و حکایت این خواب را
شیخ احمد احسائی در شرح زیارت جامعه از این جناب حکایت داشتند اما مشایخ اجازه اخوند

## در بیان اجازه مرحوم مجلسی

ملا محمد تقی مجلسی یا مثل شیخ بهائی و ملا عبد الله تستری و قاضی معز الدین محمد و شیخ یونس جزایری و قاضی ابو الولد
و شیخ عبد الله بن شیخ جابر که پسر عمه مادر اخوند ملا محمد تقی است و محمد قاسم که خالوی ملا محمد تقی است و
شیخ ابو البرکات واعظ و امیر شرف الدین علی شولستانی و شیخ جابر بن عباس نجفی و شیخ محمد تبلینی که آن
شیخ محمد اجازه دارد از چهل نفر و آن چهل نفر از چهل نفر و هکذا تا بمشایخ ثلثه که محمدین ثلثه اوایل باشند گویند
که در اوایل حال اخوند ملا محمد تقی مجلسی که هنوز اشتهاری برای او نبود شخصی که باخوند ارادت داشت به
آنجناب عرض نمود که مرا همسایه ایست که از دست او و سوء سلوک او به تنگ آمده ام شبها فساق و اشرار
را جمع میکند و مهمانی مینماید و بلهو و لعب و شرب خمر و نخوان مشغولند تا صبح ایا می شود که در این باب علاج
نمائید آنجناب فرمود که امشب ایشانرا ضیافت کن و مرا نیز وعده بخواه شاید خداوند عالم ایشانرا
باین وسیله براه هدایت آورد پس آمد و ایشانرا بضیافت خواست رئیس اشرار گفت که بچه قسم شد که
تو نیز داخله در جرگه ما گشتی گفت چنین اتفاق افتاد و اشرار بسیار مسرور گشتند آمد و اخوند ملا محمد تقی را نیز اجابت
کرد و اخوند پیش از همه بخانه آمد و رفت و در گوشه نشست ناگاه رئیس اشرار با تابعان او در رسیدند و
نشستند چون اخوند را در مجلس دیدند بر ایشان ناگوار آمد برای اینکه اخوند از غیر جنس و بسبب وجود او
عیش ایشان منغص و منقص گردیده می شد پس ایشان خواستند که اخوند را از میدان بیرون کرده باشند
رو باخوند آورده گفت که شیوه که شما در دست دارید بهتر است یا کاریکه ما پیش گرفته ایم اخوند گفت هر یک
خواص و لوازم کار خود را بیان کنیم تا ببینیم که کدام یک ازین دو امر بهتر و خوشتر است رئیس اشرار گفت
که این سخن از راه انصاف و مقرون بصواب است پس رئیس گفت که یکی از اوصاف ما اینست که
چون نمک کسی را خوردیم با او خیانت نمی نمائیم اخوند گفت که این سخن را من قبول ندارم رئیس گفت که این
امر از مسلمیات این طایفه است اخوند گفت که هرگز شما نمک خدا را خورده اید چون رئیس این سخن شنید
متامل شد و بی اختیار از جای خود برخاست و رفت و تابعان او همه برخاستند و رفتند صاحب خانه
باخوند گفت که کار بدتر شد و ایشان بقهر رفتند اخوند گفت که اکنون کار به نتیجه انجامید تا بعدها چه روی دهد
چون صباح شد رئیس فساق بدر خانه اخوند آمد و عرض کرد که کلام دیشب که فرمایش داشته اید در من
تاثیر کرده اکنون توبه کرده ام و غسل کرده ام آمده ام که شرایع دین را بمن تعلیم نمائی پس بسبب تاثیر نفس
اخوند و ارشاد او آنشخص از جمله هدایت یافتگان شد و این حکایت را از حاجی ملا محمد صالح برغانی شنیدم
که بر بالای منبر میفرمود و مخفی نماناد که مردم وثوقی باخوند ملا محمد تقی نداشته اند و او را داخل در
مسلک صوفیه می شمردند تا اینکه اخوند ملا محمد باقر مجلسی بعرصه آمد و بپیشش وثوقی پیدا کرد پس در آنوقت مردم
نیز وثوق پیدا کردند و کذا اخوند ملا محمد باقر مجلسی رسالۀ در اعتقادات در رد [illegible]

در اخر آن نوشته است که مبادا گمان بد کسی بپدرم نماید که او از صوفیه است بلکه چنین نیست زیرا که من معاشر
با پدرم بودم در سفر و حضر و از احوال و عقاید او مطلع می شد بلکه پدرم صوفیه را بد میدانست لیکن در
بدو امر چون صوفیه نهایت غلو داشتند پس پدرم بسلک ایشان متسلک شد تا باین وسیله دفع و رفع
و قلع و قمع اصول این شجرهٔ خبیثهٔ زقومیه نماید و چون نایرهٔ شقاوت ایشانرا منطفی ساخت آنوقت باطن
خود را ابراز نمود والّا والدم با نهایت ورع و تقوی و زهد و عبادت و زهادت و ثقاوت و نقاوت
است و از خال مفضال آقا سید ابو جعفر شنیدم که گفت ملا محمد تقی برضایت و نحو آن قسمی کرده که قاضی
از قضاة جن تابع و مطیع او شد از قضا مردی در اصفهان عروسی کرده در شب زفاف بعروس گفته که از فلان
فلان او طلاق فرغال بیاور پس چون عروس بیرون رفت اما در سبیل شوخی اسم غیبت راند اگر که بیا عروسرا اگر پس عروس پیدا کرد
هر چند تفحص کردند نیافتند تا مأیوس از او گشتند آنوقت خدمت ملا محمد تقی مجلسی رفتند ایشان قاضی را
حاضر کرده از او عروس را خواستند بعد از تفحص قاضی عروس را آورده گفت شخصی از جن فلان بلده بعیده حاضر
و اسمش همان بود که بر زبان داماد جاری شد پس او را آورده بود ه از محمد بن حسین بن عبد الصمد الحارثی
العاملی الهمدانی الجبعی همدان بفتح ها و سکون میم است اسم برای قبیله و مراد از حارثی آنکه جناب شیخ منسوب
بحارث همدانی است که معروف بحارث اعور است و از اصحاب امیر المؤمنین است و اشعار یا حار همدان من
من یمت یرنی خطاب باو است یعنی از اخفاد حارث است و جبعی نسبتش بسوی جبع بجیم و باء منقطه موحده
در تحت و آن قریه است از قرای جبل عامل آن بزرگوار فقیه نبیه جلیل و اصولی اصیل و ریاضی دان بلا
بدلیل و در تفسیر بی عدیل و در علم معقول حکیم نبیل علامهٔ زمان نادرهٔ اوان مشید ارکان دین و مقنن
قوانین و مؤسس اساس حبل المتین و زبدهٔ متقدمین و متأخرین و مشرف الشمستین فلک فقاهت اولین
و آسمان علوم آخرین ملقب به هائی بهائی الدین و خاتم المجتهدین قدوهٔ محققین و مقتدای متأخرین مفتاح
فلاح مفلحین شیخ الاسلام و المسلمین افاض الله علی روحه المراحم و الایدیه و اسکنه فی جنانه السرمدیه آنجناب
در تحقیق رئیس محققین و در تدقیق پیشوای مدققین و در تحریر با فصاحت تمام و در تقریر و تدریس اوحد انام و
و نظمش با حسن نظام است و آنجناب از تلامذهٔ پدر بزرگوارش عالم علما امین مکنی بشیخ حسین است و شیخ در
حاشیه و بر تفسیر قاضی نوشته که در خدمت اخوند ملا عبد الله یزدی که صاحب حاشیه بر تهذیب منطق است
تلمذ کرده و او را وصف به علامت الیزدی نموده و اخوند ملا عبد الله یزدی در نزد ملا جلال دوانی درس
خوانده و ملا جلال در نزد سید شریف درس خوانده و ملا جلال نیز حاشیه بر تهذیب منطق نوشته و اسم
آنرا نقطهٔ فولاد گذاشته و ملا عبد الله حاشیه بر آن حاشیه نوشته فی الحقیقت خوب نوشته و شرحی نیز
بر تهذیب منطق نوشته و از جملهٔ کرامات اخوند ملا عبد الله یزدی اینکه در وقتی وارد اصفهان شد چون

قدری از شب گذشت اخوند بتوجه باطن نظری بشهر اصفهان نمود و بملازمانش فرمود که احمال و اثقال
ما را بار کنید تا ازاین شهر بتعجیل بیرون رویم زیرا که چندین هزار بساط شراب می بینیم که دراین شهر چیده شده
مبادا خدا تعالی عذابی نازل کند و ما هم سوخته شویم پس ملازمان احمال و اثقال را حمل نموده و ملا عبد الله سوار
شده هنوز بیرون شهر نرسیده بود که وقت سحر در رسید اخوند دوباره توجه نظر بشهر اصفهان کرد پس
ملازمان را فرمود که برگردید زیرا که چندین هزار سجاده را می بینیم که پهن شده و نماز شب میخوانند و این خیره
او را می نماید پس بمنزل تکیه در شهر داشت مراجعت کرد و از جمله کرامات شیخ بهائی اینکه در اواخر
عمر روزی با اصحاب اطیاب بقبرستان اصفهان که آنرا تخته فولاد گویند بزیارت اهل قبور رفته پس از
اصحاب کناره گرفت و بر سر قبری رفته با صاحب آن قبر بمکالمه درآمد و اصحاب صدای می شنیدند اما
کیفیت مکالمه را نفهمیدند پس شیخ بهائی زید بهایه از سر قبر برخاست و عبای خود را بر سر مبارک
انداخت و با احدی تکلم ننمود و بخانه معاودت فرمود و حکم کرد که در خانه را ببستند و هیچکس را اذن دخول
ندادند تا تقریباً هفت هشت روز گذشت که شیخ بزرگوار عالم فانی را وداع کرد و بحسب الوصیت جسد
مبارک را در خراسان در جوار امام رضا علیه السلام در گوشه مسجدی مدفون ساختند و این فقیر مولف
کتاب در سالیکه بزیارت امام رضا مشرف شدم در اوقات اقامت در آنجا اغلب ایام بزیارت
قبر آنجناب مشرف میشدم گویند که مسجد شاه اصفهان بدستیاری چند نفر از سلاطین صفویه انجام پذیرفت
و اتمام آن در زمان شاه عباس شد و چند چیز در آن مسجد دارد که هر یک هفت هزار تومان قیمت
شده یکی مکیدانه فیروزه در بالای دیوار نصب شده که هفت هزار تومان قیمت میکرده اند دوم
سنگ سماق که در میان دیوار نصب کردند که هفت هزار تومان قیمت کرده اند سوم ممبر بلند
از یک قطعه سنگ مرمر که مشتمل بر هفده و یا هیجده پله تقریباً می شود و آنرا نیز هفت هزار تومان قیمت
کرده چهارم باب مسجد است که آنرا نیز هفت هزار تومان قیمت کرده اند پنجم زنجیر بست که
بر در مسجد آویزان کرده اند آنرا نیز هفت هزار تومان قیمت کرده اند و آن مسجد در زمان سلطان
جنت مکان شاه عباس انجام یافت پس سلطان میل آن داشت که مقدس اردبیلی اخوند ملا احمد
افشار ساکن نجف باصفهان بیاید و در آن مسجد نماز جماعت بخواند و سلطان را بهمه علما میل بی اندازه
بود و بسیار بمقدس اردبیلی بنحویکه در زمانی مقدس مراسله بسلطان نوشت و در عنوان آن نوشته بود
که اخ اعز شاه عباس پس سلطان آن مراسله را ضبط کرد و وصیت کرد که آنرا در میان کفن او بگذارند
تا با خدا تعالی محاجه کند که نایب امام مرا برادر خوانده اگر من استحقاق عذاب میداشتم چرا بایست
او مرا برادر خوانده باشد مجملاً اعیان دولت بسلطان عرض کردند که مقدس نمی آید پس باید که

شیخ بهائی را فرستاد که او را از نجف بیاورد و او را رضا سازد پس او را از اصفهان زائر و شیخ نمودند شیخ راضی گشت پس سلطان تدارکی برای او دید و تهیه برای مقدس اردبیلی دیدند و شیخ با جمعی بعتبات عالیات مشرف شدند و در نجف شرف مقدس را ملاقات نمودند و در باب آمدن باصفهان گفتگو داشتند بهر نحویکه بود او را راضی ساختند و تهیه سفر دادند و هر چند سعی کردند که مقدس بر اسب سوار شود نشد و گفت که مرا حماریست که بر آن سوار میشوم پس مقدس بر حمار خود نشست و شیخ بهائی با اعیان و اشرافیکه از عجم در رکاب او رفته بودند همه بر مراکب خود سوار شدند چون قدری راه طی کردند حمار مقدس آهسته راه میرفت شیخ فرمود که حیوان را تندتر بیاور مقدس از آن معنی امتناع نمود و گفت که حیوان باید بارادهٔ و اختیار خود راه برود پس قدرے راه که رفتند مقدس پیاده شد از سبب آن استفسار نمودند گفت که حیوان را مراعات نمود در بعضی از مقامات سواره و در بعضی آنکه پیاده خواهم بود تا طریق عدالت مسلوک شود شیخ فرمود پس بر مال دیگر سوار شوید مقدس امتناع کرد شیخ فرمود باین قسم طی طریق نمی‌شود مقدس گفت من همین قسم باید بیایم پس در جای حمار مقدس شروع بجریدن نمود پس شیخ تازیانه بر حمار زد که تندتر برود مقدس را خوش آیند نشد و گفت که چرا حمار مرا اذیت کردی و تو که از علمای مملکت عجم میباشی در حضور من که مالک این مالم چنین اذیت و معصیت کنی پس اعیان و اشراف و عوام دیار عجم چگونه باشند و من بچنین ولایتی نمی‌ایم هر چه شیخ و دیگران اصرار کردند تن در نداد پس مقدس اردبیلی از همان منزل اول مراجعت کرد و از شیخ کرامت دیگر معروف است و آن اینست که روزی شیخ بهائی و میر فندرسک در یکی از قصرهای شاهی نشسته بودند و میر فندرسک از اهالی استراباد بود و از عرفا بود و معروف آن بود که بدن او کیمیاست و آهن و برنج و مس را اگر ببدن او میمالیدند طلا میشد و بعد از فوت او اهالی هند خواستند که بدن او را نقب کنده و بولایت خود برده باشند لهذا قبر او را از اطراف باساروج چیدند و محکم کردند که مجملاً شیخ بهائی با میر فندرسک زمانیکه نشسته بودند ناگاه شیرے از شیرخانهٔ شاهی زنجیر خود را گسیخت و رها شد و وارد همان مجلس شد که شیخ بهائی و میر فندرسک نشسته بودند پس شیخ فی الجمله خود را جمع کرد و عبای خود را با دست نصف صورت خود را گرفت و میر فندرسک هیچ حرکت نکرد پس شیر در آن مجلس طوف نمود و بیرون رفت و کسی را اذیت نکرد و صورت آن مجلس و شیر را در عمارت هشت و بهشت در اصفهان بهمان کیفیتی که وقوع یافته بود بر دیوار کشیده اند و شیخ بسیار کم ریش بود و شیخ بهائی در بعضی از تالیفات خود نوشته است که در وقتیکه از اوقات از من سوال نمودند که صندوق بالاترست یا زکریا بن آدم شیخ میگوید در جواب گفتم که زکریا بن آدم قمی بقاعده باید بر صندوق برتری داشته باشد زیرا که

صدوق را علماء رجال توثیق نموده ولیکن ذکریا بن آدم را در کتب رجالیه توثیق کرده اند و جلالت او را و قرب
او را در خدمت ائمه بیان نموده اند و گفته اند که زکریا بن آدم با حضرت رضا هم کجاوه شده و بمکه رفتند
و این نیز نهایت جلالت است پس مدتے گذشت شبی از شبها صدوق رضی الله عنه را در خواب دیدم و
بر او سلام کردم دیدم از من اعراض نمود پس بعد از طی مکالمات عرض کردم که سبب اعراض شما از من چیست او در جواب گفت که از کجا تو
معلوم شد که زکریا بن آدم بر من ترجیح دارد پس شیخ از خواب بیدار شد مولف کتاب گوید که صدوق را
قدماء علماء رجال توثیق نموده اند ولیکن این دلالت ندارد بر تامل رجالیین در توثیق او زیرا که غالبا بنای
قدماء اهل رجال بر توثیق مشایخ اجازه نبود سیما کسانیکه اشتهاری دارند چنانچه علی بن ابراهیم از مشایخ اجازه
کلینی است و علی اجازه دارد از پدرش ابراهیم بن هاشم قمی و ابراهیم و ارباب رجال توثیق ننموده اند۔
فلهذا طبقه سابقه از علماء چیزی را که در روایتش ابراهیم بن هاشم داشت حسن میدانسته اند ولیکن اقوی و
فاقا للمحقق متاخری المتاخرین آن خبر صحیح است بجهت اینکه ابراهیم از مشایخ اجازت است و همین قدر در
توثیق کافی است علاوه علی که پسر او و توثیق او محل تامل نیست اعتماد بر پدرش نموده علاوه کلینی که ثقة
الاسلام و از مشایخ ثلثه است اعتماد بر او داشته و تکثیر روایات از او کرده علاوه اینکه ابراهیم بن هاشم
معتمد قمیین است و همین قدر در توثیق و جلالتش کافیست زیرا که اهل قم نهایت احتیاط در روایت و لوث
می نمودند بنحویکه کسی که راوی از ضعفا بود و روایات مراسیل نقل مینمود او را از قم بیرون می نمودند و کسیکه فی الجمله
از روایتش استشمام غلو در ائمه می شد او را از قم بیرون میکردند پس اعتماد قمیین کافی است همچنین صدوق از
مشایخ اجازه و معتمد قمیین بلکه معتمد مسلمین بلکه از مشایخ ثلثه و کتابش از کتب اربعه معتبره مسلمه و شیخ مفید از
شاگرد او بوده و آنگهی صدوق از دعای حضرت عسکری و یا صاحب الامر بوجود آمد علاوه تکثیر روایات و
کثرت تالیف امارت وثوق و تعدیلست بلکه کار بجائی رسیده که ترضی صدوق بالنسبه بکسی یعنی اسم کسی را
ذکر کند و رضی الله عنه بگوید ما آنکس را ثقه میدانیم و همین ترضی صدوق را کافی در توثیق آنکس میدانیم پس
توثیق صدوق محل ریب نیست و ما تفصیل این سخنان را در منظومه درایه و شرح وجیزه شیخ بهائی و در درایه و
حواشی شرح درایه شهید و غیر آن از تالیفات مانحو البسیط بیان نمودیم و شیخ در غالب علوم صاحب بهره شسته
و مسلط و در ریاضی ماهر و یگانه زمانه معروف است که شیخ بهائی بر سنگی مربعی با شکلی حک کرده و آنرا در محال شیراز
در سرحد ایران دفن نمود برای اینکه ناخوشی وبا در نیاید و ناخوشی وبا از ایران رفع گردید و از زمان شیخ
تا زمان فتحعلی شاه وبا بایران نیامده و در زمان فتحعلی شاه شاهزاده حسینعلی میرزا فرمان فرمای شیراز بوده
شاهزادگان هریک تمنای سلطنت داشتند و در فکر جمع درهم و دینار شدند پس انگلیس آن سنگ مدفون را
بدوازده هزار تومان خریدند از فرمانفرما و شاهزاده برای طمع تنخواه از ایران و اهل ایران چشم پوشیده

غافل از آنکه نظر بمضمون آیه قل اللهم مالک الملک پادشاهی در دست خداست بالجمله بعد از فروختن اینکه
وبا بایران آمده وبعد ازان طاعون والی الحال مه اکثر سالها ایران خالی از وبا نیست و ایضا شیخ مرتبی
پیکرد و در محال اصفهان دفن کرد برای اینکه طاعون باصفهان نیاید و از آن زمان تا بحال طاعون نیامد
و در سال طاعون بزرگ بهمه بلاد ایران طاعون سرایت کرد مگر اینکه باصفهان نرفت گویند که شیخ
در ایام سیاحت بکوه سراندیب گذارش افتاده در آنجا در پشت سنگی یا بوته نشست ناگاه دید که شخصی
پیدا شده و در جائی نشست و شیخ آنشخص را میدید و او شیخ را نمیدید پس ناگاه آنشخص گفت که غذا حاضر کنید
شیخ هرچه نگاه کرد در سر آنکوه مخاطبی را ندید پس ناگاه دید که از هوا سفرهٔ فرود آمد و در نزد آنشخص پهن
شد و غذاهای متعدد از هوا نازل و بر روی آن سفره چیده شد پس آنمرد بصدای بلند گفت که ای آنکسی که
از من غایبی بیا و در نزد من با من غذا بخور شیخ هرچه ملاحظه کرد بغیر از خود کسی را ندید پس دانست که آنشخص
او را اراده نموده از جای برخواست و نزد آنمرد حاضر شد و نشست با او غذا خوردند پس چون هر دو
سیر شدند آنمرد بقیه آنچه را که در سفره مانده بر زمین ریخت شیخ گفت که نعمت خدا را چرا کفران نمودی
و بر زمین ریختی آنمرد گفت فیض باید عام باشد و در این زمین حیواناتی هستند که باید روزی خدا را بخورند
پس ازان گفت بر دارید یکدفعه سفره و آنچه در او بود چیده و برچیده شد و بهوا رفت مولف گوید که
معروف در السنهٔ عوام بلکه خواص آنست که شیخ مدتی سیاحت کرده این سخن باعتقادم مقرون
بصواب نیست بلی شیخ بسفر مکه رفت و آن سفر مدت چهار سال بطول انجامید و دو سال در شهر مصر اقامت
نمود و بهمراه پدرش بخراسان در بدایت امر نیز رفته و همچنین اطراف خراسان چه آنجناب منظومه در وصف
بلدهٔ هرات ساخته و آنرا در کتاب کشکول ذکر فرموده و ولادتش در عربستان بود ازان پس پدرش
او را بهمراه آورده و بخراسان رفته چنانکه در ترجمهٔ شیخ حسین والد ماجد شیخ خواهد مذکور گشت
زیاده ازین سیاحت بر ما معلوم نیست و شیخ در کتاب کشکول عبارتی میفرماید که اگر پدرم مرا بدیار عجم
نمی آورد و هر آینه امروز من زاهد اهل زمان بودم لیکن بعجم آمدم و از اغذیهٔ سلاطین و ملوک و اعاظم اکل
نمودم و از البسهٔ ایشان پوشیدم و با مردمان عجم معاشرت نمودم پس آن زهد و تقوی برایم حاصل نگشت
و در حدیث وارد است که در بعضی از اسفار اصحاب کبار رسید ابرار پیغمبر تاجدار محتاج باب شدند
و آب نایاب بود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله انگشت سبابه مبارک را بلند کرد و ازان آب خوشگوار بسیار
مانند نهر جاری فرو ریخت و اصحاب و مواشی و حیوانات ایشان ازان آب سیراب گشتند چون
شیخ بهائی این حدیث را ملاحظه فرمود گفت که اگر آب از عنصر و ماعنصر رسولخدا بیرون می آمد هر آینه
من احتمال سحر در آن میدادم لیکن چون از سبابه مبارک جریان یافت لهذا من قطع نمودم که

او پیغمبر خداست و این کلام شیخ را از اخوند ملا علی نوری سوال کردند که بیرون آمدن آب از انگشتان پیغمبر فرق است میان اینکه آب از انگشتان پیغمبر بیرون آید و اینکه از خنصر یا بنصر آید تا حکم شود که اول معجزه است و ثانی احتمال سحر را دارد و اخوند ملا علی نوری بسیار فکر و تامل کرد از آن پس گفت که من در این باب هرچه فکر کردم چیزی بخیالم نیامد و شیخ ازین قبیل کلمات مشکل بسیار دارد و گویند نماز جمعه را در اصفهان میرداماد ادا می نمود و روزی سلطان بنماز جمعه آمد و میر محمد باقر داماد دیر کرد و ترسیدند که نماز جمعه فوت شود سلطان بشیخ بهائی امر کرد که نماز جمعه کنند شیخ مشغول شد چون شروع کرد میر در رسید و با عصا اشاره کرد که پس بایست شیخ بعقب رفت و میر نماز جمعه را ادا کرد پس تعریضی که شیخ در رساله نان حلوا دارد بالنسبه بمیر داماد است یعنی بعضی از کنایاتیکه بعلماء اهل دین وارد مرادش میر است و بنظرم اینکه چنین نیست بلکه شیخ و میر هردو عالم زاهدند مخفی نماناد که رساله نان و حلوا مسمّی بسوانح سفر حجاز است و آنرا در راه مکه ساخته فلذا او را سوانح سفر حجاز نام نهاده و بعضی از علماء شیخ بهائی را طعن زده و بعضی نسبت تصوف باو داده نهایت انچه مایه اشتباه ایشان شده چند چیز است اول اینکه تجدد رای در مسایل برای شیخ روی نداده با اینکه فقه را چند دفعه نوشته و تجدد رای حسن اجتهاد مجتهد است دوم اینکه انجناب ترک اشتغال بتعلیم و تعلم نموده و بسیاحت پرداخت و بسیاری از عمر را صرف در اسفار می نمود سوم اینکه کلمات گفته که اشاره بر تصوف دارد مانند شعری که در نان حلوا گفته کاکل مشکین بدوش انداخته وز نگاهی کار عالم ساخته چه مراد از کاکل مشکین تعیناتست که عارض ذات وجود حق گشته و این وحدت وجود است و مفاسد آن ظاهر است و همچنین است اشعار دیگرش و همچنین در آخر کتاب مفتاح الفلاح تفسیر سوره حمد کرده و در انجا گفته که حضرت صادق ع یا امام دیگر آیاک نعبد را بسیار مکرر نمود و از آن حضرت از سبب آن سوال کردند فرمود که من القدر ازا کهتم تا اینکه ان کلام را از قائلش که خدا باشد شنیدم و این بر طبق شعریست که شیخ محمود شبستری در گلشن راز گفته روا باشد انا الله از درختی چرا نبود روا از نیک بختی با اینجا محصول کلام او در کتاب مفتاح الفلاح است و این صریح در وحدت وجود است چهارم اینکه شیخ در کتب خود صوفیه و کسانیرا که کفر ایشان یقینی است به نهایت تعظیم اسم برده از انجمله در رساله سوانح سفر حجاز گفته که و ابتدء منها نظم المثنوی للحکیم المولوی المعنوی بشنو از نی چون حکایت میکند — از جدائیها شکایت میکند و همچنین در کتاب کشکول و بعضی مقامات گفته قال العارف الربانی و الفاضل الذی لیس له ثانی محی الدین عربی و غیر ذالک من العبایر پنجم اینکه معروف است که چون شیخ بهائی این شعر را گفت — کاکل مشکین بدوش انداخته الخ این شعر بنظر شیخ حسین والد شیخ بهائی رسید به پسرش عتاب کرده و او را چوب زد ششم اینکه انجناب بعضی از اعتقادات ضعیفه داشته مانند اینکه گفته که مکلف اگر بدل جهد کند در تحصیل دلیل پس حرجی بر او نیست اگرچه مخطی در اعتقاد خود باشد و مخلد در نار نخواهد بود اگرچه بخلاف

اهل حق باشند و حال اینکه این سخن لازم دارد اینکه علماء ضلال و روساء کفار و غیر مخلد در نار باشند در وقتیکه
شبهه داشته باشند و آن شبهه مایهٔ ضلالت باشد مانند ابوحنیفه و امثال او تا اینجا نهایت بیان شبهات طاعنین
بر شیخست و حق اینکه این وجوه از درجهٔ اعتبار ساقط است و دامن شیخ منزه از لوث این مطاعن است و
او ازهد و افضل و اعلم و اورع و استقی اهل زمان بود و جواب از دلیل اول اینکه تجدد رای دلالت بر
حسن اجتهاد مجتهد و قوهٔ تصرف او می نماید نه اینکه عدم تجدد رای دلالت بر سبب اجتهاد یا دلالت بر تصوف
او العیاذ بالله نماید علاوه بر این هما نیز اجتهاد دیگر کرده سرامد اجتهاد سایر مجتهدین است علاوه چه کس جمیع
فتوای آنجناب را دیده و جمع کرده تا اینکه یقین بر عدم تجدد رای او نمود چه آنجناب اثنی عشریه و مشرق
الشمسین و حبل المتین و جامع عباسی را نوشته و چه کس همه را مطالعه نموده و دیده که در یک مسئله در همه جا
یک فتوای داده علاوه استفتاء مسایل از او بسیار می نمودند و چه کس از فتاوی را جمع کرده و دیده که هیچیک
از فتاوای او باهم اختلاف ندارد از اینها گذشته گفته است که مجدد رای دلالت بر حسن اجتهاد مجتهد
می کند بلکه عدم تجدد رای دلالت دارد که او در مقام استدلال نهایت جد و جهد نموده که دوباره از آن
اجتهاد برنگردد بلکه مسئله در نزد او بدیهی شده و اما تجدد رای برای او روی داده الحاصل شأن او اجل
از اینگونه سخنان است و کذا او را خاتم المجتهدین خطاب کردند و اما جواب از دلیل دوم آنست که این
ایراد بالکلیه از درجهٔ اعتبار ساقط است زیرا که شیخ سیاحت نکرده و این امر غلط مشهور است بلکه سابقاً
گذشت که شیخ با بکه بشتر رفته و همراه پدرش تا هرات رفته سیاحت دیگر بر ما معلوم نگشته علاوه سیاحت
موجب فساد عقیده و کفر و فسق نخواهد بود و لازم نیست که مؤمن یا عالم مجتهد روز و شب در خانه خود باشد
و تألیف و تصنیف و تدریس کند مجملاً این ایراد یکسر از درجه اعتبار ساقط است و اما جواب از ایراد سوم اینکه
از شیخ کسی مشافهة از کجا که این کلمات را شنیده باشد و کتب هم که دلیل نمی شود بر فساد عقیده زیرا کتب
کتب حجت نیست چنانکه در محاجه شیخ حسن ابن شیخ جعفر نجفی با علماء عامه تفصیلی در این باب ذکر شد علاوه کاکل
مشکین و خط بوحدت وجود ندارد چه طریقه شعرا بران جریان یافته است که در اول قصاید ذکر محبوب
میکنند از آن پس مطلب میروند چنانکه قصیده لامیه و باللوی مرتع قصیده حسنه است و الحمد بر مدح امیر
المؤمنین است و کذا حضرت رضا پیغمبر را در خواب دید و پیغمبر باو فرمود که این قصیده را حفظ کن و
هر که او را حفظ کند در قیامت حاجب میان او و جهنم خواهد بود پس بایستی که گفت که سید اسمعیل
حمیری در این قصیده تشبیب کرده و بیان عشقبازی خود را با آن مراة بیان کرده پس او زانی
بوده و کاکل مشکین شیخ نیز از این قبیل است از اینها گذشته که سید نعمت الله جزایری گفته که شیخ
بهائی معاشرت با هر فرقه میکرد و با هر ملت و دینی بمقتضای طریقه ایشان حرکت می نمود سید گفته

که در مصر یکی از علماء عامه گفته که شیخ بهائی از علماء عامه است پس من کتاب مفتاح الفلاح را با و اظهار کردم
پس از تعجب نمیکرد که شیخ در نزد ما خود را یکی از علما ما قرار داده و شیخ چند بیتی در این باب گفته در قصیده
که در مدح حضرت قائم ع گفته   وانی امرء لا یدرک الدهر غایتی   ولا تصل الایدی الی سر اغواری   اخالط
ابناء الزمان بمقتضی عقولهم کی لا یفوهون بانکاری   واظهر انی مثلهم تستفزنی   صروف اللیالی باحتلاء و امرار
و از اینجا جواب از ایراد چهارم ظاهر گشت که مقصود شیخ اینکه با هر گروه بر وفق مذهب ایشان گفتگو کند تا کسی
او را انکار نکند علاوه تعظیم ارباب علم قانونی است که دیدن و آداب علما بر آن جریان یافته است فلذا علمای
عامه را خاصه تعظیم اسم میبرند و بالعکس   و اما جواب از ایراد پنجم پس آنست که این کذب محض است و در جائی
کسی ننوشته و از ثقات شنیده نشده علاوه بر این شیخ با تحلو ارا در آنوقت والدش شیخ حسین زنده بود تا او را   در سفر حجاز نوشت
بزند و یا تادیب نماید تادیب نیز دلالت بر فساد عقیده نمیکند چه مضایقه که بیان اصطلاح عرفان وجود را در
سلک شعر قالب ظاهر و اداشتن خلاف قاعده بوده است و از مسلک و طریق فقاهت دور بود   و اما جواب
از ایراد ششم پس آنست که ممکن است اینکه بگوئیم که بر ما معلوم نیست که شیخ چنین چیزی گفته باشد و بالفعل
کلامی در این باب بنظرم نیست و ثانیاً میگوئیم که این مذهب موافق قواعد لیه امامیه و مقتضای لطف
است زیرا که بعد از جد و جهد بقدر مقدور و رسیدن بانچه واقع است اگر معذب باشد ظلم و تکلیف بما لا یطاق
لازم می آید و اما آنچه نقض کرده بمخالفین و کفار میگوئیم شیخ کلامش در کبری است نه صغری یعنی اگر چنین کسی
یافت شود معذب نخواهد بود و اما در صغری یعنی آیا چنین کسی یافت می شود یا نه پس شیخ نفرموده که چنین کسی
یافت می شود یعنی آیا قاصر یافت می شود یا نه و اگر شیخ در آن مقام می گفت که یافت می شود هر آینه نقض
بمخالفین تمام می بود و لیکن شیخ این را نگفته و مقتضای آیه شریفه   والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا ـ
دال بر عدم وجود قاصر است و همچنین آیه شریفه   فطرة الله التی فطر الناس علیها   و همچنین حدیث ـ
کل مولود یولد علی الفطرة وانما ابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه   و همچنین قاعده لطف نیز اقتضاء   کل مولود یولد
او همین است و مخالفین و کفار مجاهده بنحو حقیقت نکرده اند لیکن جهت دنیا چشم از حق پوشیده اند پس
ایشان مقصرند قاصر نه ثالثاً سلمنا که شیخ در صغری این سخن را گفته باشد لیکن مسئله از غوامض مسائل
و محل خلاف است و قاعده لطف در فروع نیز جریان دارد با اینکه درست نیست پس بر این
مسئله چنین فتوائی داده باشد طعنی بر او وارد نمی آید   و شیخ بهائی با میر داماد معاصر بودند و همیشه
میر داماد میفرمود که بعد از من این عرب بچه که شیخ بهائی باشد در ایران جلوه خواهد نمود   گویند
که وقتی پادشاه بشکار رفته بود و میر داماد و شیخ را همراه برده بود و چون مسافتی طی نمودند یکی
از این دو عالم در عقب مانده بود و بسیار آهسته راه می آمد و دیگری پیش افتاده و تند میرفت

و گاهی اسب تازی مینمود پس سلطان اسب تاخته و نزد آن که در پیش بود رفته و گفت آن شخص که در عقب مانده
نهایت پست فطرت است و قابل آن نیست که اسب خود را براند و همراه ما باشد آنجناب فرمود که عقب
ماندن او برای آنست که چون منبع و معدن علم است علذا مرکب او گرانست که بار علم را کشد و از این
جهت سست می آید پس پادشاه عنان مرکب را بجانب آنکه در عقب مانده منعطف ساخت و گفت که نمیبینی که
او در پیش است و اسب میدواند هیچ وقار و تمکین ندارد و از هرزه‌گی و بی‌مغزی اوست که در پیش است
آنجناب گفت که چون در سینهٔ او علم بسیار نیست لذا مرکب او سبک و خوشحال است و نمیتواند خودداری
کند و لهذا در جولان آمده در پیش افتاده پس سلطان بعد ها همیشه در توقیر و تکریم ایشان کوتاهی نمود و بعضی
علما اگر توصیف و مدح و تعظیم یکدیگر نکنند هتک همه ایشان میشود پس لازم است که علما هتک حرمت یکدیگر
نکنند و برای جیفهٔ دنیا خود را خوار و نزد ابناء روزگار ننمایند همین که باهم در آویختند هر دو ضایع و فاسد
و متاع ایشان کاسد میشود چنانکه معروف است که دو عالم مهمان شخصی بودند چون یکی برای حاجت
بیرون رفت صاحب خانه از دیگری پرسید که این رفیق شما فهم و ادراکش چگونه است آن عالم در جوابش
گفت که رفیق من بفهم و بی ادراک خر است پس زمانی گذشت آنکه بیرون رفته بود داخل شد
و آنکه نشسته بقضاء حاجت بیرون رفت صاحب خانه از آنکه داخل شده پرسید که این رفیق شما
فهم و علم او چگونه است این شخص جواب گفت که رفیق من بفهم و خر است پس چون شب شد صاحب
خانه حکم کرد که دو ظرف کاه جو پر کرده در پیش هر عالمی یکی از آنها گذاشتند ایشان متعجب شدند که چرا عوض
شام برای ما جو آوردند پس از صاحب خانه استفسار این معنی نمودند صاحب خانه گفت که من از هر یک
از شما پرسیدم که فهم رفیق تو چه پایه دارد در جواب گفتید که او خر است و از بدیهیات است که خر جو
میخورد نه طعام لهذا برای شما جو آوردیم - مجملا مذمت ابناء جنس خوب نیست سیما اینکه در این
از منه اهل دنیا بعضی از بی ادراکان را بجهت پیش رفت بیدینی خودشان مقابل عالمی می اندازند و
در پیش ایشان مذمت دیگری مینمایند ایشان هم متابعت کرده غیبت یکدیگر را میکنند اعاذنا الله تعالی
من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا گویند که سلطان آن زمان روزی بعزم شکار و تفرج
از شهر بیرون رفته و شیخ غالبا در عقب آهسته میرفت پس ملازمان سلطان خوکی را صید کردند و نزد
سلطان آوردند و چون سلطان نظر کرد دید که بر دندان خوک لفظ جلاله یعنی لفظ الله منقش است
سلطان تعجب کرد زیرا که معلوم است که اینکار انسان نیست و لفظ جلاله لفظ طیب پاکیزه است که
بدون وضو انسانی آنرا نمیتوان مس نمود و آب دهان خوک نجس است و خوک نجس العین است
پس این چگونه خواهد بود پس سلطان فرستاد که از عقب شیخ را مستعجلا حاضر ساختند و از او استفسار حال

انیمعنی نمود شیخ فرمود که بسا باشد که این حکایت موید قول سید مرتضی باشد که او اجزاء مالاتحلته الحیواة را از جنس العین میداند و مالاتحلته الحیواة مانند استخوان و مو و ناخن و سم و امثال اینهاست طبیبی دران محضر حاضر بود آن طبیب گفت شیخ رئیس ابوعلی بن سینا دندان را داخل در ماتحلته الحیواة میداند و میگوید که روح دران حلول کرده شیخ فرمود که بعد از اینکه اخبار از ائمه علیهم سلام الله الملک الجبار وارد شده باشد که دندان داخل در مالاتحلته الحیواة است پس اعتباری بکلام پسر سینا نخواهد بود و آن طبیب چون آن سخن بشنید سر خود را حرکت داد و بخندید یعنی در مقام تشنیع و سرزنش بود که ایشان فهمی ندارند و جمود بر اخبار می نمایند شیخ از فعل آن طبیب در غضب شد فرمود مرا درین مقام ایرادی بر ابن سیناست که هرگز ازان خلاصی ندارد و طبیب گفت که آن چه ایراد است شیخ فرمود که پسر سینا در فلان بحث از قانون گفته است که هیچ استخوانی در حیوان و انسان حیواة دران حلول نکرده است و این کلام سالبه کلیه است و در جای دیگر گفته است که بعضی استخوانها را حیوة دران حلول کرده و آن دندان و این قضیه موجبه جزئیه است و موجبه جزئیه نقیض سالبه کلیه است پس این دو کلام قانون باهم مناقضه وارند آن طبیب گفت که لابد است که من بکتاب قانون رجوع کنم تا حل این مشکل کرده باشم شیخ فرمود که برو و هزار دفعه رجوع بکن که رجوع کردن تو نفعی ندارد گویند که پس از رجوع شیخ از اسفار دارای علوم غریبه شد و بصفای نفس اموری ازاو صادر می شد و تصرفاتی می نمود پس قاسم نامی خدمت شیخ رسید و آنچه تصرفاتی که از شیخ از روی صفائی نفس می نمود قاسم هم اظهار آنها میکرد شیخ ازینمعنی زیاده متعجب شد پس قاسم عرض کرد که شما درین باب تعجب بسیار نمائید حقیقة از صفای نفس است و آنچه من میکنیم همه آنها از سحر و شعبده است و چشم بندی است شیخ فرمود که اکنون که حال بر اینمنوال است پس آنها را شایع مگردان و اگر بخواهی که آنها را در کتاب نوشته باشی با قلم اسرار بنویس یعنی بخطوط غریبه که غیر اهل نتوانند ادراک کرد چه شیوع این امور باعث افسان است پس قاسم کتابی نوشت و این اسرار را بخطوط غریبه نوشت و آن کتاب در السنه اصحاب معروف باسرار قاسمی است۔

**ایضاً** گویند که یکی از شاگردان شیخ استدعا نمود که باو سرمه خفا تعلیم کند و چون آن سرمه را بچشم میکشید کسی او را نمیدید شیخ امتناع ازینمعنی نمود پس از اصرار از باب شیخ سرمه خفا را باو داد ولیکن سفارش بسیار باو نمود که در اخفاء آن کوشیده و کاری نکند که متضمن مفسده از مفاسد شود پس چند روزی گذشت پادشاه روزی بطعام خوردن مشغول شد ناگاه دید که از یک طرف خوان لقمه بهوا رفت و همچنین خورش و چیزهای دیگر کم کم می شد مانند آنکه کسی دیگر نشسته باشد غذا بخورد و سلطان حیران بماند و چند روز دیگر این حکایت اتفاق می افتاد پادشاه کیفیت احوال را بشیخ معروض داشت شیخ فهمید که این کار صاحب سرمه خفاست پس شیخ فرمود که این دفعه که بطعام خوردن مشغول شدی بعد

از اعداد شما از مجلس برخواسته بعد از بیرون رفتن حکم کن که در خانه را به بندند و از روزن قدری کاه
دران خانه ریزند و آتشی بر آن افگنند که دود بلند شود و پس از ساعتی در را باز کنند شخصی در انجا خواهد بود
بدون آنکه آسیبی باو برساند او را نزد من فرستید چون چنین کردند که اخوندی در انجا نشسته زیرا که دود
بچشم او رفته و اشک آمده و سرمه از اشک شسته پس او را برداشتند نزد شیخ بردند پس شیخ باو تعزیر
فرمود و او را ازین عمل توبه داد که بعد ها نکند و معروف است که حصار صحن نجف از طراحی شیخ بهائی است
و بنحویکه قرار داد که در هر فصلی از فصول سال چون آفتاب بر دیوار برسد اول ظهر است و این غرایب است
و ولادت شیخ بهائی در شهر بعلبک واقع شد در وقت غروب روز پنجشنبه هفدهم شهر محرم الحرام از سنه
نهصد و پنجاه و سه و وفات ان فاضل نادر روزگار در دوازدهم شهر شوال از سنه هزار و سی و یک
پس عمر مبارک او هفتاد و هشت سال تقریباً می شود و آن بزرگوار را تالیفات رشیقه دقیقه است که همه
انها در نهایت فصاحت و بلاغت و جزالت و سلاست و براعت و متانت است از آنجمله کتاب
جامع عباسی که مشتمل بر فتاوی است با فروع بے اندازه و از برای شاه عباس تالیف کرده و چون
عبادات را انجام داد بجوار رحمت ایزدی پیوست پس نظام الدین ساوجی ... سلطان یکی از تلامذه شیخ آنرا انجام داد و
کتاب را تمام نمود الحق که آن کتاب فایق بر کتب اتراب است و مفید برای مبتدی و متوسط و منتهی از
اطلاب است و کتاب زبده در علم اصول که بعبادات مختصره با نهایت محسنات نوشته و حواشی منه بر آن
زبده که علحده در یک مجلد مدون گشته و محقق جواد کاظمینی که از شاگردان شیخ بر زبده شرحی نوشته و کتاب
مفتاح الفلاح که در ادعیه وارده در نماز است با بیان الغات و بعضی از علما بر آن شرحی نوشته اند و
آقا جمال خوانساری آنرا فارسی کرده و خود هم تصرفاتی کرده و این فقیر مولف کتاب را بر مفتاح الفلاح
حواشی غیر مدونه ست و رسائل خمس اثنی عشریه در طهارت و صلواة و صوم و زکوة و حج و بعضی از علما
را بران شرحے است و رساله در علم درایه مسماة بوجیزه و این فقیر مولف کتاب را بران شرحی است
مفصل در یک مجلد با دقایق بسیار و رساله در لغز زبده که اسم زبده را به لغز در آورده و احکام نحو را
اجمالاً دران مندرج ساخته و این فقیر مولف کتاب شرحی مفصل بران نوشته ام و رساله تشریح الافلاک
در علم هیئت و این فقیر را بر آن حواشی غیر مدونه است و حواشی منه بر تشریح الافلاک که مدون است و
رساله در قبله و رساله در اسطرلاب که بزبان فارسی ست و خلاصة الحساب در علم حساب و این فقیر
مولف کتاب بران شرحے فارسی نوشته ام ولی تمام نیست و ایضاً حواشی غیر مدونه بر هامش آن کتاب
کشکول که مشتمل بر مجلدات متعدده است و از هر چیز در او ذکر کرده است از عقاید و معقول و تفسیر و
اشعار و قصاید و مطالبات و حکایات و احادیث ولی نسخه صحیح از کتاب کشکول نایاب است و کتاب

مخلات که آن نیز نظیر کشکول است و حدیقهٔ هلالیه در شرح دعاء رویت هلال که در صحیفهٔ کامله مذکور است و
کتاب اربعین که چهل حدیث در آن باشد ذکر شده و بیانات از احادیث نموده و ابن خاتون رضی الله عنه
بر آن شرح فارسی نوشته و بسیار شرح خوبیست و سبب تالیف اربعین آنست که در حدیث وارد است که
چیزے قریب باین مضمون است که هر که چهل حدیث فرا گیرد که بکار امت پیغمبر آید پس آن چهل حدیث پرده
می شود میان آن شخص و آتش جهنم در روز قیامت پس قدما از علما اربعین می نوشتند مانند شهید اول
و شیخ بهائے و اخوند ملا محمد باقر مجلسے و مانند ایشان و کتاب حبل المتین در علم فقه و بیرون نیامد از آن
کتاب مگر طهارت و صلواة و کتاب عروة الوثقی در تفسیر قرآن و بیرون نیامد از آن کتاب مگر تفسیر سورهٔ
فاتحه و کتاب بر شرح عضدی بر مختصر اصول و رسالهٔ مواریث و رساله در ذبایح اهل کتاب و رسالهٔ صمدیه
که آنرا برای خود برادر زادهٔ شیخ عبد الصمد نوشته و این خطاست بلکه شیخ عبد الصمد برادر زادهٔ آنجناب
آنجناب است و گویا خط شیخ یوسف از آن باب باشد که شیخ در دیباچهٔ صمدیه میگوید که این رساله را برای
برادر اعز شیخ عبد الصمد نوشته ام و شاید که شیخ یوسف نیز از برادر برادر زاده را قصد کرده باشد و
و بر صمدیه شروح بسیار نوشته اند از انجمله این فقیر مولف کتاب شرحے فارسی بر آن نوشته ام مشتمل بر
ذکر ادوار و اقوال و سید علیخان که حاکم ششتر و دزفول و حویزه بود در زمان شاه سلطان حسین
دو شرح بران نوشت صغیر و کبیر شرح کبیرش مشتمل بر نقل اقوال و ذکر استدلال و تحقیق حال و شرح
صغیرش نیز خالی از دقایق نیست و مشتمل بر الغاز نحویه بسیار است و سید علیخان حاکم بود با شجاعت و
سخاوت و فضیلت و جامعیت و اجازه از علما نیز دارد و اجدادش همه فضلا بودند و آنجناب صاحب
کرامت بود و سید نعمت الله جزایری گفته که در وقتی بخدمت او رسیدم دیدم محاسن مبارکش سفید است
پرسیدم که شما چرا محاسن شریف را خضاب نفرمودید گفت که من خواستم که تفسیرے بر قرآن نوشته باشم
بکلام خدا استخاره نمودم این آیه آمد وان له عندنا لزلفی وحسن مآب دانستم که اجلم نزدیک
است و شروع بتفسیرے مختصر نمودم و ترک خضاب کردم تا با ریش سفید خدا را ملاقات نمایم پس بعد از
یک سال آن بزرگوار عالم فانی را وداع نمود و این از غرایب کرامات است و سید علیخان را شرحیست
بر صحیفهٔ کامله در نهایت دقت و متانت و از جمله تالیفات شیخ بهائی حاشیه است بر من لا یحضره الفقیه
که تمام نیست و کتاب تهذیب در نحو و کتاب بحر الحساب و توشیح المقاصد در ایام سنه و جواب مسائل
شیخ صالح جزایرے و آن بیست و دو مسئله است و جواب سه مسئله دیگر که نهایت مستحسن و مرغوب
است و در نزد مولف کتاب است و جواب مسئله مدنیات و شرح فرائض نصیریه که از محقق طوسی است
و تمام نیست و رسالهٔ نسبت اعظم جبال بسوی قطر ارض و تفسیر موسوم بعین الحیواة و کتاب مشرقین

التسمین و در فقه طهارت از کتاب در نزد منست و رساله کر و رسالهٔ اسطرلاب که عربیست و شرح صحیفه علویه که مسما است بحقایق الصالحین و حاشیه مفصله بر تفسیر قاضی بیضاوی که ناتمام است و شرح بر تفسیر قاضی و حاشیه مطول که ناتمام است و رساله در معرفت قبله و رساله سوانح سفر حجاز که معروف است بنان حلوا و نظمست و حواشی کشاف و حاشیه خلاصه در علم رجال و شرح رساله اثنی عشریه شیخ حسن صاحب معالم و حاشیه قواعد شهید و رساله قصر و تخییر در سفر و رساله در بیان اینکه انوار سایر کواکب مستفاد از شمس باشند و رساله حل اشکال عطارد و قمر و رساله در احکام سجود تلاوت و رساله در استحباب دو جوش و شرح شرح رومی بر ملخص که آنرا در حدیقه بائیت ذکر کرده **لح** شیخ عز الدین حسین بن عبد الصمد بن محمد حارثی همدانی جبعی عالم محقق مدقق موثق معتمد مستند علماء ارباب سناد و محل اعتماد مشایخ اعلام امجاد و نسبت آنجناب بحارث همدانی انتقاد و ترجمه خلف با شرف آن بزرگوار شیخ بهائی مذکور شد که دیده و او از تلامذهٔ جمعیست و بیشتر در شهید ثانی تلمذ کرده و شهید ثانی در اجازهٔ شیخ حسین که اجازهٔ طویله مفصله است و در اول اجازه فرموده که اخ در راه خدا که مختار است و راخوت است و مختار در دین و ترقی یافته از پستی تقلید بسوی اوج یقین شیخ عالم اوحد صاحب نفس طاهره زکیه و همت باهره علیه و اخلاق زاهره انسیه بازوی اسلام و مسلمین و عز دنیا و دین حسین بن شیخ صالح عالم عامل تقی خلاصه اخوان شیخ عبد الصمد بن شیخ امام شمس الدین محمد شهیر بجبعی حارثی همدانی سعید کند خدا سعی او را و نیکو نمایند و گرداند و ثمن و فضل او را تا آخر اجازه و شیخ محدث محمد بن حسن حر در کتاب امل الآمل در ترجمهٔ این بزرگوار فرموده که عالم ماهر محقق مدقق متبحر جامع ادیب منشی عظیم الشان جلیل القدر ثقه ثقه از فضلاء تلامذهٔ شیخ ما شهید ثانیست و چند کتاب از تالیفات اوست کتاب جبل حدیث و رساله در رد و بر اهل وسواس که آنرا عقد حسینی نام نهاده و حاشیه ارشاد و رساله تحفه اهل الایمان در قبلهٔ عراق عجم و خراسان و در آن رساله رد بر شیخ بن عبد العالی کرکی کرده چه شیخ علی ایشانرا امر کرده که جدی را در میان دو کتف قرار دهند و تغییر دادن محراب بسیار با اینکه طول این بلاد زیاده بر طول مکه است بزیادتی بسیار و همچنین است عرض این بلاد پس لازم آید انحراف ایشان از جنوب بسوی مغرب بانحراف بسیار و سفر بسوی خراسان کرد و مدتی در هرات ماند و در آنجا شیخ الاسلام بود پس بسوی بحرین آمد و در آنجا رحلت کرد و عمر او شصت و شش سال بود تا اینجا کلام امل الآمل بود و از تالیف او کتاب عقد طهماسبیه است که برای شاه طهماسب نوشته بود و شرح بر الفیه شهید اول و رسالهٔ در صلوة جمعه و آنرا در شرح الفیه ذکر کرده و چون آنجناب از بلاد جبل بلاد عجم آمد پسرش شیخ بهائی هفت ساله بود و شیخ مرقوم رفته و قصدش آن بود که

ایام وفات در مکه اقامت کرده باشد پس در عالم رؤیا دید که قیامت قائم شده امر خداوند عالم تعلق یافت باینکه زمین بحرین و ما فیها بلند شود و بسوی عرض جنت پس چون اینخواب را دید اختیار مجاورت بحرین نمود که در انجا تا زمان وفات اقامت کند پس از مکه مراجعت کرد ببحرین آمد و علماء بحرین از آمدنش مسرور و برای علماء بحرین مجمع درسی بود که در آن مجمع میشدند و از جمله فضلاء بحرین شیخ داود بن ابی شافر بود و براسی او در علم جدل ید طولی بود و میان او و علماء بحرین مناقرتی بود که موجب آن شده بود که مدتی بود که در آن مجمع حضور نمی‌یافت و چون قدوم شیخ حسین را شنیدند علماء بحرین نزد شیخ داود فرستادند که در انمجمع حاضر گردد چنانکه در سابق ایام حاضر میشد پس چنان اتفاق افتاد که شیخ حسین حاضر شد پس او را دیدن کردند و تعظیم نمودند چونکه سزاوار آنجناب بود و چون شیخ حسین شنید که علما ان سامان چنین مهمی دارند پس شیخ نیز روزی در ان مجمع حاضر شد و در آنوقت در انمجمع کسی نبود که در مرتبه شیخ حسین باشد بلکه او فایق بر اقران بود پس شروع در منازعه چنان که دیدن علماء و بیم اصغار چنین است و شیخ داود بمنازعه شیخ حسین مبادرت کرد با اینکه او را آن رتبه نبود که با شیخ مباحثه و مشاجره نماید پس چون مجلس منقضی گشت و شیخ رفت پس این دو بیت را نوشت -

اناس فی زمان قد تصدوا     لمحو العلم فاشتغلوا بلم لم
فان باحثتهم لم تلق منهم     سوی حرفین لم لم لانسلم

و شیخ حسین در بحرین آنقدر اقامت داشت تا در انجا وفات یافت و قبرش در قریه مصلی از بلاد بحرین است و پسرش شیخ بهائی برای او مرثیه گفته و صاحب معالم و شیخ بهائی ازین بزرگوار اجازه دارند و وفات شیخ در هشتم شهر ربیع الاول از شهور سنه ۹۸۴ نهصد و هشتاد و چهار از هجرت بوده و ولادتش در غره شهر محرم الحرام از شهور سنه ۹۱۲ نهصد و دوازده از هجرت است و در کتاب لؤلؤ بعد از ذکر این دو تاریخ گفته که بنابراین عمرش شصت و پنج سال سه ماه و چند روز خواهد بود تا اینجا کلام لؤلؤ بوده لیکن مخفی نیست که اگر تاریخ ولادت و وفات بدین نحو باشد که ذکر شد پس عمر مبارکش هفتاد و دو سال خواهد بود نه آنچنانکه صاحب لؤلؤ فرموده **لط** شیخ زین الدین بن شیخ نور الدین علی بن شیخ فاضل احمد بن جمال الدین بن تقی الدین صالح تلمیذ علامه بن مشرف العاملی و شیخ نواده آنجناب در حاشیه در المنثور والمنظوم نوشته است که مکرر واقع شد بخط جدم طاب ثراه صالح بن مشرف و واقع شد بخط جدم شیخ که ذکر کرد تقی الدین ما سید علی بن عبد الحمید در کتاب رجال و بخط خود نوشته که این جد ما است و نقل کردند از جماعتی از فضلاء این زمان از کتاب مذکور انتهی کلامه و شهید ثانی معروف بابن الحجة و مشهور بشهید ثانی محور دائره علوم و تحقیق و مرکز کره آداب و رسوم تدقیق رئیس افاضل اکابر و قدوه ارباب فضیلت و تالیف و تصنیف بحر تیار ذخار نادر فلک دوار علم

روزگار طور فطانت و فقاهت و رزانت و مستعد بسعادت شهادت ممهّد قواعد دین و سالک مسالک رضیه متقین دارای مقاصد علیه سابقین است و اُو را اجازه از جمع بسیار است چنانکه بباید

**در تلمذ شهید ثانی**

صورت مبارک شهید ثانی چنانکه گفته اند معتدل القامت و سرش معتدل و در آخر امر بسمن و چاقی و فربهی مایل تر و روی مبارکش با صباحت و مدور و مویش نیکو و با سیاهی چشم و سیاهی دو ابرو بود و بر او بود دو خال یکی بریکی از دو رو و دیگری بریکی از دو جبین و رنگش سفید و جسمش لطیف و درشت زراعین و درشت ساقین و انگشتان مبارکش مانند قلمهای نقره بود و اگر کسی بر روی اُو مینگریست و عذوبت لفظ او را می شنید راضی بمفارقت اُو نمی شد و از مخاطبه مرا مکتب برد محمد بن علی بن حسن عودی جزینی که از تلامذهٔ او بود گوید که آنجناب برای من گفت که بخاطر داشتن من زمان فرستادن مرا بمکتبان بود که بسیار صغیر بودم و پدرش بسیار عطوف بود باو و تفرس خیر در اُو مینمود و هرگز او را نمیزد و معلم می گفت که او را مزن و بحال اُو واگذار چه من میدانم که اُو محتاج بضرب نیست و آنجناب همان نحو بود چه او در غایت رشد بود و همیشه در پیرامون آنچه باو نفع داشت میگردید و هرگز میل ببازی نمی نمود و چون کتاب تصریف زنجانی را در نزد یکی از اعاجم میخواند پدرش از صیغه سوال میکرد و میگفت که اگر فلان صیغه را صرف کنی فلان قدر از درهم بتو خواهم داد ن و آن وجه موعود را میداد

**در کرامت شهید ثانی**

و شیخ زین الدّین نقعانی در قریه بصبه که بساحل بحر واقعست در خواب دید که مردی صاحب هیئت نیکو برایشان داخل شد و با او کوزه آب بود و پس دهان کوزه را بدهان شهید ثانی گذاشت و کوزه را نگهداشت و شهید از آن آب جرعه جرعه می نوشید پس بیننده خواب سوال نمود از آن شخص دهنده پس در خواب گفته شد که آن شیخ علی بن عبد العالی کرکیست و از جملهٔ کرامات شهید ثانی که خود محمد بن حسن عودی را بآن خبر داد اینکه گفت که در شب چهارشنبه دهم ربیع الاوّل از نهصد و شصت در بلدهٔ رمله بمسجد معروف بجا رفتم که معرّف بجامهٔ ابیض است برای زیارت انبیائی که در غار مدفون بودند پس دیدم که در مقفل است و هیچکس در مسجد نیست پس دست خود را در قفل گذاشتم و آن را کشیدم پس در گشوده گشت پس بغار رفتم و بنماز و دعا ایستادم و از قافله فراموش نمودم تا اینکه بشهر درآمدم و از قافله سوال کردم گفتند که آن قافله همه رفتند پس متحیر ماندم پس تنهائی رفتم تا اینکه خسته شدم و بقافله ملحق نشدم پس در این هنگام مردی بر اشتر سوار آمد چون بنزدیکم رسید بمن گفت که بر ردیف من سوار شو پس سوار شدم

و آن سوار مانند برق میرفت پس اندر زمانی کمی بقافله رسیدیم آنوقت مرا بزیر آورد و گفت برفقای خود ملحق شو و او نیز داخل قافله شد پس هرچه در میان قافله گردیدم که او را بار دیگر دیده باشم پس هیچ او را ندیدم و پیش از آن هم او را ندیدم **کرامت شهید ثانی** چون آن جناب بغزه رسید و با شیخ محی الدین عبد القادر بن ابی الخیر جمع شد و میان شهید ثانی و او مباحثات و احتجاجات واقع گردید و اجازه داد شهید ثانی را اجازهٔ عامه و میان ایشان مواده زائد تحقق یافت پس شیخ محی الدین او را بکتابخانه خود داخل کرد که تفرج کند پس چون خواست که بیرون آید محی الدین بشهید گفت که کتابی را برای نفس خود اختیار کن که از تو باشد شهید بدون تامل و بدون انتخاب دست خود را بر کتابی گذاشت پس دست آنجناب بر کتابی از کتب شیعه که از مصنفات مرحوم علامه بود واقع شد و آنرا گرفت **ایضا کرامات شهید در دفع شر شامی** اینکه حاج شمس الدین محمد بن هلال همیشه اعانت بشهید در اموال مینمود و در ایام تحصیل تهیهٔ مخارج او و عیال او مینمود و شهید سفر مینمود که با آن قافله مردی بود از اهل شام و حاجی محمد مذکور شهید را از آن مرد می ترسانید بلکه میگفت که این مرد اگر در میان قافله باشد و من خواسته باشم که بسفر روم هر آینه بر آن قافله نمیروم و آن سفر را ترک میکنم پس شهید مرتکب مسافرت شد چون ببلدهٔ قطبیه رسید و با شهید سرمایه بود پس حاکم بلد مطالبه خراج از قافله مینمود پس اهل قافله را با شهید بنزد حاکم بردند پس شهید دید که آن مرد شامی که حاجی محمد سابق شهید را از شر او تحذیر مینمود آن مرد در نزد در خانهٔ والی نشسته چون آن مرد شهید را دید بحاضران گفت که این مردیست که من شما را بآن خبر دادم پس شهید بآن فرمود که چه خبر از من بایشان دادی آن مرد گفت که بایشان گفتیم که تو بمصر میروی برای طلب علم و حاج محمد تو را فرستاده و تو را امداد نموده پس در خاطر شهید از این سخنها هراس و ریبه ظاهر گردید چون بر والی داخل شدند پس بحساب تجار پرداخت و چون نوبت بشهید رسید و با وی نگریست تفرس خیر از وجه شهید نمود و رقعه بخط خود بشهید داد که جمال فلان سراج یعنی شترهای شهید از خراج رها می باشند پس چون از نزد والی بیرون آمدند و شهید بنزد آن شامی رسید آن ملعون گفت که شکی نیست که با تو لجامیست که بآن مردان را الجام میکنی پس خداوند عالم قلب آن مرد شامی را تغییر داد و دفع شر آن ملعون را از شهید نمود و سرمایه شهید در آنجا نصف یک حمل بود پس شهید شتران بعضی از رفقا را از مال خود محسوب داشته و از خراج گذرانید **کرامت رابعه خواب دیدن شهید پیغمبر خدا را** محمد بن علی بن حسن عودی که تلمیذ شهید ثانی است در رساله اش در احوال شهید گفته که آن جناب در مصر پیغمبر خدا را در خواب دید که شهید را وعده بخیر داده بود و محمد بن حسن گوید که صورت آن خواب در نظرم

باقی نماند **کرامت خامسه** محمد بن علی بن حسن میگوید که در خدمت آنجناب با جمعی از اصحاب
اطیاب در سفر بودیم و مردی از سلاطین ازبک از حج آمده بود و با او جماعتی بودند که از انجمله مردی بود
شیعی عجمی و مردی دیگر بود نیز که ملا بود و سلطان با او نماز را بجماعت میگذارد و آن مرد پیر از شهید و
رفقای او نهایت دوری داشت پس آن عجمی میان سلطان و شهید ثانی الفت انداخت
بنحویکه بقیه ایام را سلطان با شهید نماز جماعت میگذارد و هر وقتیکه قافله نزول میکردند سلطان
بنزد شهید می آمد و خدای تعالی دوستی شهید را در قلب سلطان انداخت و آن سلطان با آن ملا
دیگر نماز نکرد و آن ملا را ملازم سگان خویش نمود که آن سگها را همراه داشت پس آن مرد پیر بغض
شهید را در دل گرفت و آن مرد پیر با آن ملا عزم کردند که بعد از ورود بغداد بالنسبه بشهید سعایت کنند
و شهید از عزم ایشان مطلع گردید و خواست که اگر زیارت ممکن نشد بدون زیارت ائمه نعمانی
بوطن رجوع کند پس چون بموصل رسیدیم آن مرد پیر سنّی را ضعف حاصل شد بنحویکه قدرت سفر
از او رفت و از قافله باز ماند و در موصل اقامه کرد و خدای تعالی شرّ او را کفایت نمود و شهید
بزیارت ائمه فائز شد **کرامت سادسه در استخاره شهید از قرآن و ظهور کرامت**
شهید ثانی چون بحلب رسید عزم او آن بود که در حلب تخفیفی اقامه نماید پس قافله بجانب روم
میرفتند بطریق معهود پس شهید استخاره نمود که همراه آن قافله رود استخاره خوب نیامد و بعضی از طلاب
علم از غیر طریق معهود بسفر روم میرفتند و آن راهی بود که بندرت مردم از آن راه میرفتند پس شهید
استخاره کرد که از آن راه رفته باشد استخاره خوب آمد تا سفر آن طلبه و قافله تا بأخیر افتاد و پس
شهید بکتاب خدا تفأل نمود که صبر کند و از ایشان انتظار کشد پس این آیه آمد واصبر نفسک مع الذین
یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ولا تعد عیناک عنهم پس اطمینان نفس
حاصل شد و قافله دیگر از راه مشهور خواستند که رفته باشند پس شهید استخاره نمود برانیکه همراه
ایشان رفته باشند پس خوب نیامد و بکتاب خدا تفأل نمود بر انتظار رفقایی که از راه غیر مشهور
میخواستند که رفته باشند این آیه آمد ومن یولهم یومئذ دبره الی قوله تعالی فقد باء بغضب
من الله پس قافله دیگر بطریق مشهور سر و رمی نمودند پس شهید استخاره نمود که همراه ایشان رود
خوب نیامد پس بکتاب خدا تفأل نمود این آیه آمد واتبع ما یوحی الیک من ربک واصبر حتی یحکم الله
وهو خیر الحاکمین پس قافله چهارم براه مشهور روانه می شدند شهید رفاقت ایشان را طلب شد
و در این باب استخاره نمود خوب نیامد و آن قافله که می خواستند که همراه ایشان رفته باشند
از راه غیر مشهور مسادفه می نمودند و تاخیر می انداختند و امروز و فردا مسامحه و مسامحه داشتند

شهید میفرماید که صبح روز شنبه بکتاب خدا تفأل نمودم این آیه آمد وتتلقهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون پس نهایت تعجب کردیم و گفتم که این قافله اگر امروز رفتند پس این اعجب امورست پس معلوم شد که در همان روز از ادنه حرکت دارند پس نهایت حمد وشکر کردیم خدا را براین نعمت پس از آن ظاهر شد که در اقامت ما بحلب درین مدت حکمتها و سرهای بسیار درمیان آمد و اقل آنها آن بود که در راه مشهور گرانی و قحطی بوده بنحویکه چهار منزل هیچ آذوقه نبود و در این راه که ما رفتیم در هر منزل وفور نعمت و نهایت ارزانی بود بنحویکه یکدسته علف در راه مشهور بده درهم عثمانی بود و در راه ما بیکدرهم بود **در کرامت شهید درباب تولد مولود** کرامت رابعه شهید ثانی در رساله خود دراحوال خود نوشته که از غریب آنچه از نعمت خدا برایم اتفاق افتاده در زمانیکه در قسطنطنیه بودم پس روزی با اصحاب بزیارت مشهد ابوایوب انصاری رفتیم که در خارج بلد بود و سلطان محمد بر آن قبه بنا کرده بود و این روز جمادی الاولی بود پس چون بدان مشهد رفتیم خلوت کردم و قدری از قرآن تلاوت کردم و مصحف را گرفتم و بآن تفأل نمودم برای آنکه زوجه ام در حال مفارقت درین سفر حامله بود و وعدهٔ ولادتش و اول شهر جمادی الاولی بود پس قرآن را گشودم در ابتداء صفحه این آیه بود و بشرناه بغلام حلیم پس سجدهٔ شکر کردم و از خدا خواستم که مرا ولد مذکر مبارک میمون روزی کند پس در روز دهم شهر رجب که یوم شنبه بود مراسلات از وطن آمد و مرا مژده دادند که ولد مذکری عطا فرموده در همان وقت که میعاد ولادت بود پس این دو بیت را انشا کردم ؎ وقد من مولانا الکریم بفضله علیکم مولود غلام من البشر ؎ فیا رب متعنا بطول بقائه واحی به قلبا له الوصل قد هجر **خواب دیدن شهید کلینی را** تا اینجا کلام شهید ثانی بود و محمد بن علی بن حسن گفت که این مولود از زوجهٔ بزرگ او بود که دختر شیخ علی عیسی و دختر خالهٔ شهید بود و اسم آن ولد محمد بود و در حالت صغر در غیبت پدرش وفات یافت **کرامت ثامنه** شهید میفرماید که در یکی از اسفار برف آمد در شب دوشنبه بربالای برف خوابیدم و بسیار سرد بود و از غرائب آنکه در آن شب اندکی خوابیدم که در خواب دیدم که گویا در خدمت شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی نشسته ام و او شیخی بود نیکو صورت با زینت و بزرگواری علم از صورتش ظاهر بود و با من جماعتی از اصحاب من بودند که از انجمله رفیق من و صدیق من شیخ حسین بن عبدالصمد بود پس از کلینی مطالبه کردیم نسخهٔ اصل کتاب کافی را که آن را نسخه کنیم پس داخل خانه شد و جزو اول از کتاب کافی را آورد که در قالب نصف ورق شامی بود پس آن را گشود و آن بخط نیکو و معرب بود و مصحح بود و رموز آن

باب طلا مکتوب بود پس ما تعجب نمودیم از نسخهٔ اصل این صورت پس نهایت مسرور شدیم و سابقا از نسخهٔ بد نهایت دلگیر بودیم پس طلب کردم از او بقیهٔ اجزاء را پس کلینی متالم بود از تقصیر مردم در انتساخ آن کتاب و فرمود که من نمیدانم که بقیهٔ اجزا در کجا است و گفت که شما مشغول این باشید تا من بقیهٔ اجزاء را پیدا کنم پس داخل خانهٔ خود شد که باقی اجزا را تحصیل کند پس از خانهٔ خود بیرون آمد و در دستش جزوی بود بخط غیر او و بر قالب ورق شامی کامل بود و ضخیم بود و خط خوبی نداشت پس آن را بمن داد و بسوی ما شکایت کرد که کتاب او را بدین صورت نوشته اند و متالم از آن بود و بود در مجلس او در صالح شیخ زین الدین فقعانی پس او گفت که در نزد من جزوی از نسخهٔ اصل است با وصف متقدم و آن را بمن داد پس من بسیار مسرور شدم پس از آن تفتیش کرد خانه را و اجزا را بیرون آورد تا تمام یا رجزو و یا اکثر بهمان وصف متقدم پس خوشحال شدیم ما و بیرون رفتیم با اجزا بسوی شیخ جلیل مصنف و او در همان مکان اول بود پس چون در نزد او نشستیم عود کردیم بسوی آنچه در او صحبت میداشتیم از ذکر نسخ کتاب و تقصیر مردم در آن پس من گفتم که ای آقای ما در مدینهٔ دمشق مردی از اصحاب ما است که اسم او زین العابدین غرابیلی است که نسخهٔ گرفت کتاب تو را در نهایت جودت در ورق خوب و آن کتاب را در دو مجلد کرده هر یک جلد بقدر کتاب شرایع نسخهٔ فخر است بر مخالف و مؤالف پس روی شیخ از سرور شگفته شد و اظهار فرح نمود و هر دو دستش را گشود و برای او دعا کرد بدعائی خفی که لفظ آن را حفظ نکردم پس از خواب بیدار شدم در رویا شخصی پیغمبر را کرامت تاسعه محمد بن علی بن حسن عودی نوشته که خبر داد مرا شهید بعد از رجوع از زیارت عراق از کرامات از زیارات سفر سنه نهصد و پنجاه و شش که چون محرز کردم اجتهاد در قبلهٔ عراق را و اعتبار نمودم محراب جامع کوفه را که امیر المومنین در آن نماز گذارده و یافتم اینکه محراب حضرت مقدسه مخالف است محراب جا مور او بر آن برهان اقامه نمودم و در آن جا منحرف بسوی مغرب نماز گذاردم و طلبهٔ علم تصدیق آن اجتهاد نمودند پس شیخ موسی نام اعجمی تسلیم نه نمود و سه روز با من ملاقات نکرد و نهایت در این امر انکار داشت زیرا که فضلاء بسیار در آن محراب نماز گذاردند خصوصا مرحوم شیخ علی محقق ثانی و غیر آن پس شیخ موسی در خواب دید که پیغمبر خدا داخل حضرت مشرفه شد و نماز جماعت گذارد و بنحو انحراف ما مانند انحراف من پس جماعتی منحرفا نماز کردند و بعضی تخلف کردند پس چون پیغمبر فارغ از نماز شد و بسوی آن جماعت گردید و فرمود هر که نماز کند و انحراف نماید پس نماز او باطل است پس چون شیخ موسی بیدار شد نزد من آمد دست مرا بوسید و از انکار اعتذار میجست پس من از سبب آن از او سؤال کردم پس او قضیهٔ خواب را برایم مذکور داشت کرامت عاشره در تقال شهید بقرآن شهید ثانی در بالائی سر

ضریح مقدس در شب جمعه نشست و قدری از قرآن تلاوت نمود و توجه کردن و خواند خدا را که بیرون آید آنچه را که بمن میرسد از عاقبت امر من با دشمنان و حاسدان پس قرآن را گشودم و در اول صفحهٔ دست راست این آیه آمد ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما وجعلنی من المرسلین پس برای این بشارت و این تفضل و نعمت خدا را سجده نمودم و شکر کردم **یازدهم** در روایت محمد ابن علی شهید را چنانکه محمد بن علی بن حسن نوشته اینکه آنجناب اول تالیفا و کتاب شرح ارشاد بود و مینوشت آن را و برای احدی ابراز نمی نمود و من هم اطلاع نداشتم پس شب در خواب دیدم که شهید ثانی بر منبر عالی نشسته است و خطبهٔ میخواند که مثل آن شنیده نشد در بلاغت و فصاحت پس آن خواب را برای شهید نقل نمودم آن جناب بخانه داخل شد بیرون آمد با یک جزوی و آن را بمن داد دیدم که آن شرح ارشاد است و مشتمل است بر خطبهٔ معروفه که در کمال فصاحت و بلاغت و براعت و حسن ترصیع و بلاغت است خصوصا اراى براعت استهلال است که موضوع کتاب را می فهماند و در آن تعداد فرمود اسامی کتب فقه را با وجز عبارت و ارشق اشارت و فرمود که این آن خطبه است که در خواب شنیدی و مرا امر کرد که آن را پنهان کنم و ابراز ننمایم **کرامت دوازدهم** شیخ علی بن محمد بن حسن بن زین الدین در حواشی در المنثور نوشته که شنیدم از کسانیکه بایشان وثوق داشتم در بلاد ما اینکه شهید ثانی در خواب دید که در بهشت سیر میکند و آن مکان را که دید در آن کرسیهای چندی بود و بر هر کرسی مردی از علمای مشهورین نشسته بود و در جنب کرسی شهید اول کرسی دیگری بود که خالی از جالس بود و بر آن کسی نشسته بود پس من سؤال کردم که این کرسی از کیست در جواب من گفتند که این کرسی برای تو مهیا است پس از آن وقت شهید ثانی فهمید که او را سعادت شهادت خواهد دراک نمود پس بنای تتبع گذاشت در تالیفات شهید اول علی الله مقامهما **کرامت سیزدهم** پس از این مذکور میسازیم که آنجناب اخبار بشهادت خود نمود اکنون در حواشی شیخ علی در کتاب در المنثور نوشته که از شیخ حسین بن عبد الصمد حارثی والد شیخ بهائی سوال نمودند که چه می گوید شیخ اسلام در آنچه روایت شد از شیخ مرحوم مبرور شهید ثانی که در استنبول مرور میکرد و مولای ما شیخ سلمه الله تعالی با او بود پس آنجناب فرمود که نزدیک است اینکه درین مکان کشته شود شخصی که برای او شان است و یا چیز یکه قریب باین مضمون بود فرمود پس از آن در همان مکان شهید شد و شکی نیست که این از کرامات اوست رحمه الله تعالی و اسکنه جنان الخلد پس شیخ حسین در جواب نوشت که بلی چنین چیزی از آنجناب صدور یافت و خطاب بمن نمود و بمارسیده است که در همان موضع شهید شد و این مطلب برای نفس زکیه اش منکشف شد حشر کند خدا او را با ائمه طاهرین نوشت این را حسین بن عبد الصمد حارثی

در دوازدهم ذی‌الحجة الحرام سنه ۹۰۳ در مکه مشرفه زادها الله شرفا و تعظیما کرامت چهاردهم در رؤیای محمد بن حسن عودی بهشت را گفته که در خواب دیدم که گویا گوینده بمن گفت که چرا ملولی پس گفتم چگونه چنان نباشم و حال اینکه من برانیجا لت میباشم در بلاد غربت پس گفت که مترس پس بدرستیکه تو در میان دوازده خانه سکنا داری که در هر یک از آنها آب جاریست پس گشودم دو چشم خود را در خواب پس دیدم که همان نحوست که آن شخص گفته بیدار شدم پس خدا را حمد نمودم و تخفیفی در مرض خود دیدم از آن پس در شب سه‌شنبه خواب عجیبی دیدم چه در اول آن شب در امر خود فکر مینمودم و گفتم اگر در این مرض بمیرم آیا عاقبت امر من چون خواهد بود از اهل بهشت خواهم بود یا از اهل آتش پس بنفس خود ملتفت شدم و او را عیب میزدم و گفتم که بچه عمل خواهی مستحق بهشت بود و حال اینکه اکثر عمر تو در سفرها صرف شد با طهارتی که نیکو نبود و عملی نداری که بآن مستحق جنت شوی مگر ایمان و حب اهل‌البیت پس بخود گفتم که ایمان علی‌الاطلاق در دخول جنت است و من بحمدالله مؤمن میباشم و برایم گناهان بسیار است پس بر آنها عقاب می‌شوم پس از آن داخل بهشت میشوم ولیکن عذاب در مقابل گناهان خطری بزرگ است اگر مستقطع از عفو خدا و شفاعت پیغمبر و ائمه نباشد پس در این هنگام مرا خواب ربود در خواب دیدم که در مکانی بی آب و علف با نهایت وحشت ایستاده‌ام و انسی ندارم و بر من ثیابی نیست مگر لنگی که از ناف تا زانو را پوشانیده است و دیدم که بدن من در نهایت قبح است مانند دملها بر آن بر آمده پس عقل من طیران کرد ناگاه شخصی آمد و گفت اجابت کن گفتم که خبر چیست گفت که این روز قیامت است و ترا برای حساب خواستند پس با او رفتم تا اینکه مرا در زمین بیگیاه برگذار کرد ناگاه شخصی دیگر آمد و گفتا که سیر کن گفتم بکجا گفت که مامور شدی که باتش در آئی پس من حزین القلب منکسرالخواطر بجانب شمال راهی شدم پس باایشان گفتم که آیا مرا به نزد پیغمبر خدا نمی‌برید که شاید شفاعت نماید پس گفتند که ما مور بآن نشدیم پس گفتم که مرا قریب مکان ایشان مرور دهید بنحویکه صدق کنند که شما قاصد آن مکان میباشید پس من با ایشان بودم ناگاه دیدم که پیغمبر و امیرالمؤمنین از طرف راست ما نشسته‌اند و در نزد ایشان سه نفر نشسته‌اند که در مجلس متاخرتر از ایشان نشسته‌اند پس چون ما را دیدند ما را طلب نمودند پس چون به نزدیک ایشان رسیدیم پس من سلام کردم بر ایشان با قلب منکسر و سر بزیر انداخته از حیا و بدی منظر و از اینکه مامور باتش جهنم شده‌ایم پس پیغمبر بمن نظر کرد در حالیکه سر بزیر انداخته بودم و پیغمبر زمانی در ما تامل کرد و بعد فرمود که او را بهشت برید ایشان عرض کردند که یا رسول‌الله در صحیفه حسنات او چیزی نیست و صحیفه سیئات او مملو است پس پیغمبر باشاره کرد و با من صحیفه بود پس صحیفه حسنات را باو دادم و در آن صحیفه در ورق اول مکتوب بود یک سطر بخط واضح الایمان و حب اهل‌البیت و باقی آن صحیفه سفید بود و چیزی در آن

نوشته نبود پس ایشان نمود صحیفهٔ دیگر پس آن را باو دادم و آن را بسر برد و جای یک کلمه خالی نبود پس آنجناب هر دو را بزیر زانوی مبارک گذاشت پس از آن فرمود که او را به بهشت برید عرض کردند که یا رسول الله صحیفهٔ او را دیدی پس آنجناب آن صحیفه را بیرون آورد و آن را نشر کرد ناگاه مملو از حسنات بود از اول تا باخر پس آن صحیفه سیئات را باز کرد آن خالی بود مگر کمی از سیئات پس پیغمبر با ایشان گفت که نظر کنید پس ایشان عرض کردند که امر بسوی تو است پس پیغمبر اشاره کرد بجانب راست و فرمود که او را به بهشت برید پس ایشان عرض کردند که ای پیغمبر خدا ما از آن نمی‌دانیم که کسی را به بهشت بریم آنجناب بمن فرمود که تو خود به بهشت برو عرض کردم که ای پیغمبر بهشت کجاست پس فرمود که از این جانب برو و بدست راست اشاره کرد و فرمود که خواهی دید در ی بلند نورانی پس داخل شو عرض کردم که ای پیغمبر خدا در باز خواهد بود پس فرمودند که باز است انشاء الله تعالی پس گفتم که ای پیغمبر چگونه داخل بهشت شوم با این خلقت بد قبیح آنجناب فرمود که چون داخل شدی می‌یابی نهر کوثر را در نزد در بهشت پس از آن نهر غسل کن که زائل میشود آن چیز که بتو است از سوء منظر پس بجانب دیگر عبور کن که در آنجا خواهی دید لباس مهیا شده پس بقدر حاجت از آن بپوش پس بنشین و استراحت کن و بخور از آنچه در آنجا است پس عرض کردم که در آن جا چیست آن جناب تبسم نمود و گویا فرمود که سوال ملیح است در آنجا رطب و انگور و لبن است پس عرض کردم که قسم بحق تو ای پیغمبر که من دوست دارم رطب و لبن را پس گویا فرمود که بلی خو راک بلد شما است پس عرض کردم که پس از آن چکار کنم ای پیغمبر خدا فرمود که در آنجا باش تا آنکه کسی خبر دو تو می آید و تو را بمکان تو میرساند آن مکانیکه خدا برای تو مهیا کرده است پس از نزد پیغمبر برآمدم و اندکی راه رفتم پس دیدم که در عالی نورانی ظاهر شد و آن گشوده است و هیچکس در آنجا نیست پس داخل شدم و به نهر کوثر رسیدم دیدم که جاریست پس در آن غسل نمودم و آن سوء منظر که در بدنم بود رفع شد و عبور کردم بجانب دیگر و در آنجا جامه چندی دیدم که بعضی در صندوق بزرگ و بعضی در سفطهائی کوچک بودند پس بعضی از آنها را پوشیدم و نگاه کردم پس ناگاه درختان بسیار و زمین نیکو و میوه که دست رس بود و رطب و لبن و عنب دیدم چنانکه پیغمبر خبر داده بود پس بقدر کفایت خوردم پس ساعتی نشستم و استراحت کردم از آنچه در آن بودم از محنتهای فراوان و آن رعب و ترسی که در دلم بود پس ناگاه دو شخص آمدند و سلام کردند و گفتند برخیز تا به بینی آنچه را که خدا وعده داده پس با ایشان کمی راه طی کردم پس مرا داخل در ی کردند که نیکو بود پس گفتند که این ابتداء مقام و محل تو است و اندکی سیر کردیم پس بقبه رسیدیم که بر بالای ستونها بود بدون دیوار و در حوالی آن نهرهای جاری داشت پس گفتند که بنشین پس نشستم پس گفتند که آیا چیزی میخوری گفتم بلی پس مائده حاضر ساختند که در آن انواع اطعمه بود و بوی خوش از آن می آمد و آن مائده بر جوانان نیکو بود و بابا ایشان

و با ایشان زنی بود که در عمر متوسط بود پس مائده را گذاشتند و گفتند که بخور پس من گفتم که آیا شما با من میخورید پس گفتند که ما ملائکه میباشیم و ایشان خدمه باشند پس بآن زن گفتم که آیا تو با من میخوری گفت بلی زود است که بیاید بسوی تو کسی که با تو بخورد و او دوست تر باشد بسوی تو از من پس بودیم بناگاه زنی جمیله آمد که بینندگان مثل آن ندیده بودند چون به نزدیک ما رسید سلام کرد و زانوی مرا بوسید و از طرف راست من نشست پس با او گفتم که بسم الله بخور پس از زن اول سؤال کردم که این زن کیست گفت که از حور العین است که خدا برای تو مهیا کرده پس ما آنرا خوردیم تا کفایت ما کرد و من بآن زن نظر مینمودم و متحیر در حسن منظر آن بودم پس از آن آن دو ملک که در اول با من بودند گفتند که برخیز تا نگاه کنی در آنچه که خدا بتو عطا کرده پس برخاستم و با ایشان سیر کردم بناگاه سه یا چهار نفر از نیکورویان آمدند و با ایشان دابه بود که در میان فرس و بغل بود نیکو منظر و بر آن زین بود پس گفتند که سوار شو پس من سوار شدم و آنها هم در پیش روی من بودند و در آن بستان ها و نهرها ساعتی سیر کردم پس گفتند چه قدر سیر کردی گفتم نمیدانم گفتند که صد فرسخ تقریبا بوده و باقی مانده است برای تو چندین برابر آن در این جنتی که ما در آن هستیم پس مرا بدست راست بردند و ساعتی در ازای سیر کردیم تا بدیواری رسیدیم پس من گفتم که این دیوار چیست گفتند که این حد ملک شیخ زین الدین است پس گفتم اکنون وی کجاست گفتند که او در موضعیست که عطا کرده آنرا خدا تعالی باو پس گفتم که آن جراحاتی که در بدن او بود از اهل بغی و عدوان آیا مندمل شد یا نه گفتند بلی از جراحات چیزی باقی نماند مگر یکی از بالای دوش او که مانند ستاره درخشان است و آن علامتی است که باقی مانده است پس گفتم که در نزد شهید ثانی کیانند گفتند که همه اصحاب او در نزد او می باشند و ذکر کردند مخصوصا اسامی کسانی را چون شیخ محمد حر و سید علی و شیخ بهاء الدین و جماعتی که اسمای ایشان در نظرم نیست پس گفتم که اراده دارم که ببینم سید علی بن صایغ را گفتند که اکنون او می آید پس در میان سخن بودیم که ناگاه دیدیم دو مرد را که نشسته اند و بر ایشان هیبت و وقار است پس گفتم ایشان کیانند گفتند که یکی امام موسی کاظم و دیگری حضرت امام رضا است پس من پیش رفتم و سلام کردم بر ایشان پس جواب سلام را گفتند گویا مبارکباد میگفتند مرا بآنچه خدا انعام فرمود و ساعتی در خدمت ایشان رفتم پس از آن از من مفارقت کردند پس در این حال سید علی مذکور آمد او را استقبال کردم و هر یک از ما در محاوره و مکالمه شدیم و سؤال کردم از شهید ثانی و اصحاب او گفت آنها بخیر میباشند و گفت که باکی نیست که مواضع بعضی از کسانیکه خواهند آمد تعیین نمائیم پس ذکر سید علی بن صایغ که پسر عم خود سید زین الدین و بعضی را که اسماء ایشان در حفظ من نماند پس بیدار شدم و عرق کردم و صحت یافتم و مراد از شیخ بهاء الدین غیر از شیخ مشهور است چنانکه در تفسیر تلامذهٔ او مذکور است و شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابیس گفته که آن جناب اجازه از شیخ علی

بن عبد العالی میسی دارد بلا واسطه و اما علی بن عبد العالی کرکی ملقب بمحقق ثانی پس شهید ثانی
از او اجازه دارد بواسطه نه بدون واسطه مؤلف گوید که در تلمذ شهید ثانی در نزد محقق ثانی
گویا بی ریب باشد و در شرح لمعه در کتاب ظهار یا لعان یا ایلا یا خلع نقل قولی از محقق ثانی کرده که عبارتش
دلالت دارد بر اینکه محقق ثانی استاد او بوده و شیخ بهائی در کتاب اربعین ذکر کرده است اجازه شهید
ثانی از محقق ثانی شیخ علی بن محقق بن عبد العالی کرکی و ملا صدری در کتاب شرح اصول کافی اسناد و اجازه
خود را نوشته و او اجازه از دو نفر دارد یکی شیخ بهائی و دیگر میر داماد و در آن اجازه گفته که شهید ثانی
اجازه وارد از علی بن عبد العالی کرکی معروف بمحقق ثانی پس در یکی اذن و اجازه اجازه شهید
از شیخ علی بن عبد العالی کرکی محقق ثانی مذکور داشته و از جمله کرامات شهید ثانی اینکه بخط
مبارک او یافت شد صد کتاب غیر آنچه تلف شد و سوخته از کتب کثیره او و این از اعظم کرامات و تائیدات
ربانیه است با اینکه آنجناب با ملال خاطر بسیار و احوال پریشان از روزگار غدار و موانع بیشمار بود
و این حکایت را شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابس مذکور داشته و لله الحمد که مؤلف
کتاب از کتبی که بخط خود نوشته زیاده از صد و پنجاه کتاب است و از جمله کرامات شهید ثانی
در مداد و قلم شهید ثانی در باب مداد چیزیست که شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابس مذکور
داشته که کرامات مشهوره آنجناب آنست که قلم را یکدفعه بدوات فرو میبرد بیست سطر و سی سطر مینوشت
و شباهت که گفته شده است که چهل سطر و هشتاد سطر از یک فرو بردن قلم بدوات می نوشت
و شاید آن باختلاف سطور و ازمنه و احوال باشد تا اینجا کلام شیخ اسد الله بود و شیخ علی در در المنثور
گفته که در زمان شهید ثانی و شیخ حسن پدرم شیخ محمد کتاب بسیار جمع شده بود با کتابهای شیخ محی الدین
جد مادری صاحب معالم و آن کتابها وقتی بود بقدر هزار جلد سوخته شد باز نزد ما بقدر هزار جلد
باقی ماند و چند جلد کتاب از خط شهید ثانی بود و آن جناب از اعیان فقهاء فرقه ناجیه امامیه اثنا عشریه
بوده و محاسن آن جناب زیاده از آن است که بحساب و شمار درآید و کتاب روضه او مرجع طلاب
و معلمین و متعلمین است و مسالک مرجع فقهاء اطیاب در هر باب است و هر مصنف که بعد از مسالک آمده
بمسلک مسالک رفتار کرده اگر چه بر فروع آن زیاد کرده و بر تحقیقات او افزوده و شیخ اسد الله
گفته که شهید صهر و داماد شیخ علی بن عبد العالی میسی بوده و تلمیذ شهید ثانی محمد بن علی
بن حسن عاملی کتابی در احوال و اوصاف استاد شهید ثانی نوشته
و گفته که آن جناب جامع مفاخر و محاسن بوده و شیخ امت و مبدء و منتهای فضائل بوده و حفظ
از عمر یک ساعت هم نداشت مگر در اکتساب فضیلتی از فضائل و اوقات خود را تقسیم کرده بود در یوم و لیله

بانچه نفع آن بدو عاید شود پس محمد بن علی ذکر کرد اوقات تصنیف و مطالعه و مراجعه و اجتهاد در عبادت و نظر
در احوال معیشت و قضاء حوائج محتاجین و مهمانان را تلقی مینمود به بشاشت و کرم و روی خندان دیگر آنکه در شب
هیزم جمع میکرد برای عیالش می آورد و نماز صبح را در مسجد ادا میکرد و بقیه روز را اشتغال بتدریس داشت
و نماز عشا را با جماعت میکرد و از آن پس بباغ انگور خود میرفت و آنرا اصلاح و محافظت میکرد و نماز صبح را
در مسجد ادا مینمود و از آن پس تدریس میکرد و پس از آن ذکر نمود که آن جناب را در ادب و فقه و تفسیر و
حدیث و معقول و هیئت و هندسه و حساب و غیر اینها بسر حد کمال رسیده و مولد او سیزدهم شوال سنه ۹۱۱
نهصد و یازده از هجرت بود و قرآن را ختم کرد و حال اینکه نه سال از عمر شریفش گذشته و در خدمت پدر
بزرگوارش مشغول بدرس شد و بفنون عربیه و فقه تا آنکه والدش برحمت ایزدی پیوست و آن در سال
نهصد و بست و پنج بود و پس آن جناب برای طلب علم بسوی قریش هجرت کرد و تلمذ کرد در خدمت علی
بن عبد العالی میسی در اواخر سنه نهصد و سی و سه و از آن پس بسوی کرک مسافرت نمود و در آنجا
در خدمت سید حسن بن جعفر بن فتون تلمذ کرد و بار دیگر در سنه نهصد و سی و چهار بسوی وطنش جبع آمد
از آن پس بدمشق رفت و در آنجا نیز در جمیع تحصیل علوم اشتغال نمود مانند شمس الدین محمد بن مکی و شیخ احمد
بن جابر پس باز بسوی جبع آمد و در سنه نهصد و سی و هشت بمصر رفت تا تحصیل کند بعضی از علوم را که ممکن التحصیل
و نزد جمعی از علماء عامه تلمذ نمود در فقه و حدیث و غیر آنها نیز در شانزده نفر از علمای مصر تلمذ نمود پس در
سنه نهصد و چهل و چهار بمکه مسافرت نمود و حج بجا آورد و بجانب جبع مراجعت نمود پس در سنه نهصد و
چهل و شش بعراق رفت برای زیارت ائمه و در همان سال مراجعت نمود پس از آن در سنه نهصد و پنجاه
و یک مسافرت نمود بجانب روم و سه ماه و نیم در قسطنطنیه ماند و مدرسه نوریه که در بعلبک بود باو تفویض
شد پس ببعلبک مراجعت کرد و در آنجا اقامت نمود و در مذاهب خمسه در مدت طویله درس گفته تا اینجا
حاصل کلام محمد بن حسن بود و در تلمذ شهید ثانی در نزد علماء عامه مانند شهید اول و علامه و نحو ایشان بعضی
اعراض از آن نموده اند مانند صاحب معالم و گفتند که غرض ایشان اگرچه صحیح بود ولیکن مفاسدی بر آن مترتب
میشود ولیکن این سخن سخن خوبی نیست چه باید آدمی اطلاع بر علوم و کتب ضلال داشته باشد تا بتواند
که آنها را دفع و رفع فرماید و بر آن احتجاج کند و تألیفات آن بزرگوار بسیار است و شیخ اسد الله
کاظمینی شصت تألیف دانسته از آنجمله کتاب مسالک است که هفت مجلد است و در معاملات مانند آن کتاب
قبل از آن از علماء امامیه بظهور نرسیده معروف است که چون مسالک را باصفهان بردند علمای اصفهان
گفتند که این کتاب برای بچه مکتبی خوب است و چون شرح لمعه باصفهان رسید فضلای اصفهان هم بفضیلت
آن جناب معترف شدند و کتاب شرح ارشاد که مسمی بروضة الجنان است و از آن کتاب طهارت و صلوة

بیرون آمد و آن اول تالیفات آن جناب است که بعد از ظهور بهتان دستش برزو بلکه تصنیف فرموده و آن
جناب از عمرش سی و سه سال گذشته بود و شرح الفیه مسمی بمقاصد علیه و شرح دیگر متوسط و شرح دیگر مختصر
و فوائد ملیه و شرح نفلیه و شرح لمعه در دو جلد و برآن حواشی بسیار نوشته اند از انجمله فاضل هندی صاحب
کشف اللثام بر طهارت و صلوة آن مفصلا تعلیقه نوشته و میرزا محمد دیلماج و شیخ علی بن شیخ محمد بن
شیخ حسین ابن شهید ثانی و تعلیقه او مجلد است و مسمات است بزهرات رویه و با فضیلت نوشته و
سلطان العلماء هم باختصار نوشته مشتمل بر ایرادات و شیخ علی نواده اکثر ایرادات او را رد نموده و آقا
جمال خونساری از اول تا آخر در سه مجلد نوشته و در بعضی از مواضع بالتفصیل و استدلال و در بعض
باختصار و اکثر مواضع را متعرض نشده و شیخ محمد بن شیخ حسن ابن شهید ثانی طهارت و صلوة این را
تعلیقه نوشته و خالی از دقت نیست و محمد صادق بن عبد الفتاح تنکابنی و میرزا ابراهیم پسر ملاصدری
از طهارت تا کتاب زکوة نوشته و آقا محمد علی ابن آقا باقر هزار جریبی در سه مجلد باآنکه علاوه تعلیقه بر آن نوشته
و نهایت با فقاهت است و آقا رضی قزوینی که شاگرد ملا خلیل قزوینی است حواشی غیر مدونه بر آن دارد
و شیخ بهائی را حواشی غیر مدونه قلیل بر آن است و ملا محمد علی نوری را بر آن حواشی غیر مدونه است و این فقیر
مؤلف را بر آن حواشی است از طهارت تا دیات در چند مجلد و ملا میرزای شیروانی را نیز بر آن حواشی
غیر مدونه است و ملا صالح مازندرانی را نیز حواشی غیر مدونه بر آن کتاب و غیر ذلک من الحواشی الصادره
عن اقلام الاعلام و شرح لمعه آخر تالیفات آنجناب است و آنرا در شش ماه و شش روز نوشته زیرا که در ظهر
نسخه اصل تاریخ شروع در تالیف آنرا نوشته و در آخر نیز اتمام آنرا نوشته و این فقیر را حواشی غیر
مدونه بر کتاب مسالک است و آقا محمد باقر بهبهانی را نیز بر مسالک حواشی مدونه است و از جمله تالیفات او
حاشیه فتوای خلافیات شرائع و حاشیه قواعد و کتاب تمهید القواعد که دویست باب است صد باب در
نحو است و صد باب در اصول هر دو را با قاعده عنوان کرده و بر آن تفریع بسیار نموده و اقوال را
هم غالبا نقل نموده و حاشیه ارشاد و منیة المرید در آداب مفید و مستفید و آن آداب المتعلمین است
و قریب بسه هزار بیت میشود که هر بیتی پنجاه حرف است و از جمله لطائفیکه در آن کتاب نوشته اینکه چرا
علماء در سابق ایام محترم بودند و در این ازمنه حرمت از ایشان رفته است و در حل این مطلب
فرموده که در سابق ایام اهل دنیا خود را بعلما می چسبانند و طالب معاشرت ایشان بودند علماء
استنکاف و استنکار داشتند و با اهل دنیا معاشرت نداشتند و اهل دنیا گمان بردند که اکسیر اعظم در نزد علماء است
و درین ازمنه علماء خود را باهل دنیا بستند و با ایشان معاشرت کردند و از دنیائی ایشان درخواست
مینمودند پس اهل دنیا استنکاف و استنکار نمودند و چنین دانستند که اکسیر اعظم در نزد ایشان است

و علما تهی دست میباشند تا اینجا حاصل کلام شهید در آن کتاب بود و فی الحقیقت این سخن کشف از حقیقت حال بر وجه صواب است و از جملهٔ تالیفات آنجناب حاشیه بر مختصر نافع است و رسالهٔ اسرار صلوة و رسالهٔ در نجاست چاه بملاقات و عدم آن و رسالهٔ در یقین بطهارت و حدث و شک در متاخر و سابق و رسالهٔ حدث واقع در اثنا غسل جنابت و رسالهٔ در تحریم طلاق حایض حامله که دخول بها و زوجش حاضر باشد و رسالهٔ در طلاق غایب و رسالهٔ در نماز جمعه و رسالهٔ در ترغیب بر نماز و رسالهٔ در آداب جمعه و رسالهٔ در حکم مقیمین در اسفار و رسالهٔ در مناسک حج و رسالهٔ صغیر در مناسک حج و رسالهٔ در نیات حج و عمره و رسالهٔ در احکام حبو و رسالهٔ در میراث زوجه و رسالهٔ در جواب سه مسئله و رسالهٔ در بیان ده مبحث مشکل در فن علم و کتاب مسکن الفؤاد در نزد فقدان احبه و اولاد و در آن کتاب صواب صابران را از اخبار و آیات بیان نمود و سیما صواب مصیبت اولاد را و در آخر آن کتاب گفته که خداوندا در مصیبت اولاد این مثوبات را معتقدم لیکن مرا بدرد مصیبت اولاد گرفتار مکن که طاقت ندارم و این صوابها را نخواهم و عوض آن صوابهائے دیگر مرا مستفیض فرما و کتاب کشف الریبه در احکام غیبت و رسالهٔ در عدم جواز تقلید میت و رسالهٔ در اجتهاد و بدایه در روایت و شرح بدایه و این فقیر را بر شرح درایه حواشی بسیار است لیکن تدوین ننمودم و آن حواشی مشتمل بر قواعد بسیار است و این فقیر در همان حواشی شرح درایه اجازه دو فرزندم محمد تقی و موسی را نوشته ام و کتاب غنیة القاصدین در اصطلاحات محدثین و کتاب منار القاصدین در اسرار معالم دین و رسالهٔ در شرح حدیث الدنیا مزرعة الآخره و کتاب رجال و نسب و رسالهٔ تحقیق ایمان و اسلام و رسالهٔ در تحقیق نیت و رسالهٔ در اینکه صلوة قبول نمیشود مگر بولایت امیرالمومنین ع و رسالهٔ در تحقیق اجماع و کتاب اجازات و حاشیه بر عقود ارشاد و منظومه در نحو و شرح آن منظومه و رسالهٔ در شرح بسمله و سوالات شیخ زین الدین و اجوبهٔ آنها و فتوای شرائع و فتوای ارشاد و مختصر منیة المرید و مختصر مسکن الفواد و مختصر خلاصه و رسالهٔ در تفسیر قول خدا تعالے والسابقون السابقون و رسالهٔ در تحقیق عدالت و جواب مسائل خراسانیه و جواب مسائل نجفیه و جواب مسائل هندیه و جواب مسائل شامیه و رسالهٔ سطنبولیه در واجبات عینیه و بدایه در سبیل بدایه و فوائد خلاصة الرجال و رسالهٔ در ذکر احوال خود و محمد بن حسن که تلمیذ او بود آنرا یاد کرده و شیخ علی نواده آن بزرگوار بر هر دو زیاده کرده و غیر آنها از رسائل و اجازات و حواشی و در باب شهادت آنجناب اختلاف است و این فقیر از اخوند ملا صفر علی لاهجی شنیدم که چون آن بزرگوار در بلاد عرب علم اشتهار برافراشت عامه عمیا از این معنی دلتنگ دیده بسلطان رسانیدند که شیخ زین الدین شیعه است پس سلطان هفت نفر فرستاد که آن جناب را بپای تخت بادشاه ببرند تا سلطان را از آن واقعه آگاهی حاصل آید این هفت نفر در بین راه دست بی ادبی

باو دراز نمودند و در بین راه کرامات بسیار از آنجناب بمنصهٔ ظهور رسید پس ایشان با خود اندیشیدند که اگر
او نزد سلطان برود خواهد نجات یافت و ما را که دست بی ادبی باو دراز کردیم خواهد بهلاکت انداخت
پس او را بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند و سر او را برای پادشاه بردند پس سید عبد الرحیم عباسی که سید
بوده و از نسل عباس بن عبد المطلب بود و در باطن شیعه و از اخلاص کیشان شهید بود و این واقعه را شنید
و او منصب مستوفی الممالکی داشت پس قلمدان خود را برداشت و نزد پادشاه رفت و قلمدان را نزد پادشاه
گذاشت و عرض کرد که مرا از خدمت گذاری معاف دارید سلطان از سبب استعفا دادن او پرسید سید عبد الرحیم
گفت که ملازمان آستان سلطان از قاعده و قانون اعیان جهان بیرون رفته اند شما میفرستید که
شیخ زین الدین را بیاورند تا به علما مجادله کند و مذهبش معلوم گردد ایشان سر او را برای شما آورند
و شما هم ایشان را مواخذه نمیکنید پس بسا باشد که شما مرا بخواهید برای مهمی پس ایشان سر مرا خواهند آورد
در چنین دولت خدمت کردن خطاست پس مرا معاف دارید سلطان را پسند آمد و آن هفت نفر را
بسید عبد الرحیم بخشید سید امر کرد که آن هفت نفر را گرفتند و آتش بسیار افروختند و این هفت نفر
را بآتش سوختند و در کتاب امل الآمل گفته که سبب قتل آن جناب چنانچه از بعضی از مشایخ شنیدم و بخط بعضی
دیدم اینکه دو نفر در خدمت شهید ثانی بمرافعه آمدند پس برای یکی از ایشان حکم کرد پس محکوم علیه غضبناک
گردید و بسوی قاضی صیدا که اسم او معروف بود رفت و شهید درین ایام از مسکن دور شده در باغ انگوری
منزل داشتند و مشغول بتالیف شرح لمعه بوده و هر روزی یک کراس می‌نوشت که یک جزو باشد پس قاضی
صیدا بسوی جبع کس فرستاد که او را بیاورند و شهید در آن ایام بمکه برای حج بیت الله رفته بود
با اینکه سابقاً دفعات متعدده حج بجا آورده بود و مقصودش آن بود که مخفی باشد که کسی از احوال او
آگاهی نداشته باشد و در اثنای راه در میان محملی نشست و روی محمل را پوشانید پس آن شخصی که بطلب
او رفته بود در جبع او را نیافت و اهل آنجا گفتند که آنجناب مدتیست که سفر کرده است پس قاضی صیدا
بسلطان روم نوشت که در بلاد شام شخص مبدع پیدا شده که از چهار مذهب خارجست پس سلطان
بطلب او کسی را فرستاد که او را زنده بیاورید تا با علما مجادله کند و مطلع بر مذهب او شویم
تا آنچه مذهب ما اقتضاء دارد بدان نحو عمل کنیم آن شخص آمد و از او استفسار نمود گفت او بمکه رفته است
پس بطلب او روان شد پس در اثنای راه مکه باو رسید آنجناب فرمود که با من باش تا حج بجا آریم
از آن پس هر چه میخواهی بکن آن شخص راضی شد پس چون از حج فراغت یافت او را بروم بردند پس
چون ببلاد روم رسید شخصی آمد و از آن شخص که همراه شهید بود سوال کرد که این چه کس است که با تو است
در جواب گفت که او مردی است از علمای شیعه امامیه که من میخواهم او را نزد سلطان برده باشیم

الشخص

ان شخص گفت که تو در آشنائی راه یقین بالبسنه باد تقصیر خدمت کردی و آزارش نمودی و نمیترسی که او بپادشاه
شکایت از تو کند یارانی هم در انجا دارد آنها هم باو اعانت مینمایند پس عنقریب هلاک تو خواهد شد پس صواب
انیکه سرش را جدا کنی نزد سلطان بفرستی آن مطرود طالع جفت پی کنندهٔ ناقهٔ صالح در کنار دریا سر
اطهرش را جدا ساخت و طائفه از ترکان در آنشب دیدند که نورها از آسمان نزول مینمایند بآن مکان و بالا
میروند پس ترکان آن بدن طیب را در آن مکان مدفون ساختند و قبه بر روی او بنا کردند پس آن
ملعون چون آن سر مبارک را نزد سلطان رسانید سلطان از قتل او انکار کرد و سید عبد الرحیم عباسی
سعی در قتل او کرد و پس سلطان آن ملعون را کشت تا اینجا کلام امل الامل بود و بعضی از ادبا در
تاریخ وفات آن جناب گفته‌اند تاریخ وفات ذلک لا واه الجنة مستقره والله و در لؤلؤه مذکور است
که این عبارت مشعر بر آنست که وفات او در سال نهصد و هفتاد و شش باشد الجنة باید بها وقف خواند
نه بتای مثناة فوقانیه والا زیاده از هزار میشود و انچه من بر آن اطلاع یافته‌ام در مواضع متعدده
آنست که در سال نهصد و هفتاد و پنج اتفاق افتاده و بنابر آن عمرش پنجاه و پنج یا پنجاه و شش خواهد
بود و مؤید این مطلب انیکه در کتاب درّ المنظوم والمنثور که از تالیفات شیخ علی نواده شهید ثانی
است در ترجمه و پسرش شیخ حسن گفته که پدرش چون بدرجه شهادت رسید در سال نهصد و شصت و پنج بود
تا اینجا کلام لولو بود و سقطات و خبطیات او ظاهر است چه عبارت بعض ادبا را غلط مبین است زیرا که
آن عبارت متجاوز از هزار است علاوه کلام درّ المنظوم منافات بسیار با انچه لولو در صدر کلامش
فرموده دارد مگر آن عبارت غلط باشد و انچه مولف کتاب برخورده و در تذکرة العلما نوشته‌ام
ولادتش در سنه سال نهصد و یازده و وفاتش در سنه نهصد و شصت و شش اتفاق افتاده است و صاحب
لولو گفته است که یافتم بعضی از کتب معتمده در حکایت قتل شهید ثانی که باین صورت نوشته بود
که گرفته شد و ماخوذ گردید شهید ثانی در مکه مشرفه بامر سلطان سلیم پادشاه روم در پنجم شهر ربیع الاول
سنه نهصد و شصت و پنج در مسجد الحرام او را گرفتند و او را بیرون آوردند بسوی بعضی از خانهای
مکه و در آنجا یکماه و ده روز محبوس بود و پس او را از راه دریا بقسطنطنیه بردند و در آن بلد او را
کشتند و سه روز بدن مبارکش را انداختند پس از آن جسد شریفش را بدریا انداختند و این کیفیت نقل
شده است از خطی که نقل شد آن خط از خط شیخ افضل شیخ بهاء الدین تا اینجا کلام لولو بود و علامه مجلسی
در کتاب بحار نقل فرموده از ثقات از شیخ بهائی از والدش شیخ حسین که شاگرد شهید ثانی
بود او گفته که من و استادم شهید ثانی سوار بودیم پس در موضعی از استنبول رسیدیم پس دیدم
که اثر تغیر در بشره مبارکش پیدا شد و فرمود که خون بزرگی در این موضع ریخته میشود پس بعد از

زمانی خون مبارک آن بزرگوار در آن مکان ریخته شد و این از جمله کرامات آنجناب بود و کرامت دیگر از انجناب
آنکه بعد از شهادتش باران عظیم خارج از حد اعتدال در اسلام بول امد و دریا بهیجان آمد بنحویکه نزدیک
بود که اسلام بول غرق شود ملا خلیل قزوینی مقبره اش در قزوین و مدرسه هم در جنب مقبره اش میباشد
که منسوب باو است و آن مدرسه بالفعل خرابست و معلوم نشد که او از که اجازه دارد لیکن اخباری
مسلک است و صاحب فضل است و شرحی فارسی بر کافی نوشته است و شرح کتاب زکوة در نزد من است
و از جمله تلامذ او آقا رضی قزوینی است که بسیار فاضل بودن و جامع و صاحب تالیفات بوده سیما
آنکه مجموعه نوشته در مسائل عدیده از منقول و معقول و ریاضی و نخوان و این کشف از ان میکند
که استادش نیز فاضل بوده چه هر تلمیذی غالبا مظهر کمالات استادش میباشد و ملا خلیل قزوینی در دو
مسئله بر خطا رفته بود یکی آنکه ترجیح بلا مرجح جایز است مانند رغیفی جایع که بدون ترجیح یکی را برمیدارد
و مانند قدحے عطشان و مانند آنکه در مکانی که مسطح باشد و آبے بر آن ریزند پس باید آن آب بهیچ
سمت روان نشود و حال آنکه میشود و متکلمین این موارد نقضا متعرض شدند و جواب و مثال اول
اول و مانند آن باین نحو است که اراده در امثال این مقامات مرجح است و اگر ترجیح بلا مرجح جایز
باشد انسداد ابواب اثبات صانع لازم آید چه ممکن مساوی الطرفین است یعنی وجود و عدمش بالنسبه
بذاتش مساوی است پس اگر ترجیح بلا مرجح جایز باشد لازم آید که تواند وجود ممکن بے صانع
متحقق شود پس اثبات واجب الوجود نتوان نمود مسئله دوم که ملا خلیل بر آن رفته آنکه شکل اول
نتیجه نمیدهد زیرا که مستلزم دور است زیرا که نتیجه موقوف بر کبری است و کبری نیز موقوف بر نتیجه بود و دور
باطل است پس شکل اول باطلست پس استدلال بشکل اول در هر مقامے باطلست و این شبهه را
شیخ ابو سعید ابو الخیر کرده و شیخ بو علی سینا فرستاده و نوشته که شما استدلالیان باید هر مطلبی
یکی از اشکال اربعه تمام کنید و تمامیت ثلثه موقوف بر تمامیت شکل اول است چه آن سه شکل باید بشکل
اول تمام شوند و شکل اول مستلزم دور است چه نتیجه موقوفست باندراج اصغر تحت اکبر تقریری که متقدم
شد و هر دلیلی تا بشکل اول در نیاید تمام نخواهد بود چنانکه شما را این گمانست و شکل اول بدیهی
الانتاج است چنانکه شما میگوئید با آنکه این مستلزم دور و دور باطلست چون این شبهه بشیخ رئیس
رسید در جواب نوشت که دور باجمال و تفصیل مندفع است چه جهة دور مختلف است زیرا که کبرے موقوف
بر نتیجه اجمالاً و نتیجه موقوف است بر کبری اجمالاً الحاصل چون ملا خلیل این دو مسئله را اختیار نمود
اشتهار در امصار یافت و چون بسمع علماء اصفهان رسید مانند فاحصین و اضراب و اتراب او نهایت
در مقام تخطئه و انکار بر آمدند چون انکار و تشنیع ایشان بگوش ملا خلیل رسید روانه اصفهان شد که با ایشان

در این باب مجادله نماید پس وارد مدرسه شد که آقا حسین در آنجا تدریس میکرد و آقا حسین در اندرون خانه بود

## در مباحثهٔ ملا خلیل و ملا میرزا شیروانی

ملا میرزا محمد بن حسن شیروانی در مدرسه بود و در نزد آقا حسین درس میخواند و اتفاق افتاد که ملا خلیل بحجرهٔ ملا میرزا وارد شد ملا میرزا از کیفیت احوال او استفسار نمود در جواب گفت که من ملا خلیل قزوینی میباشم و شنیدم که آقا حسین در این دو مسئله معروفه بر من تشنیع و انکار نموده آمدم تا با او مناظره کنم ملا میرزا گفت که شما بگویید که چرا در شکل اول صغرا و کبری مستلزم نتیجه نیستند ملا خلیل گفت برای اینکه دور لازم می آید و دور باطل است پس شکل اول باطل خواهد بود ملا میرزا گفت که همین دلیل شما شکل اول است و مشتمل است بر صغرا و کبری و مستلزم نتیجه نمیدانی پس دلیل تو بنا بر مذهب تو فاسد است پس ملا خلیل صبر نکرد تا آقا حسین بیرون آید بلکه بلا فاصله برخواست و بر دراز گوش خود سوار شد و بقزوین مراجعت کرد و او را پسری بود فاضل معروف بملا سلیمان بن ملا خلیل و صاحب تالیف است **ما آقا حسین بن محمد الخونساری** از جهابذ جماهیر اکابر و اکارم افاضل اکامل است و آن جناب را تعبیر میکنند به استاد الکل فی الکل و در ابتدا کار مشغول بعلم حکمت و در آن فن مهارت داشته و وحید عصر خود بود پس شبی با فقیهی بجائی مهمان شد پس در وقت خواب برای فقیه رخت خواب و بستری مهیا نمودند و برای آقا حسین چیزی نیاوردند پس فقیه با آقا حسین گفت که تو هیولی را بزیر بلند از و صورت را بالایش بگیر و بخواب جناب آقا حسین صباح زود بخدمت محقق سبزواری آقا محمد باقر صاحب ذخیره که شرح عبادات ارشاد و صاحب کفایه است و از شاگردان شیخ بهائی و اجازه از او دارد حاضر شد و مدت دوازده سال در خدمت او تلمذ در علم منقول نمود و از او اجازه گرفت و دختر او را نیز بحبالهٔ نکاح خود در آورد و آقا جمال از دختر او تولد یافت و چون در معقول و منقول تدریس میکرد لهذا او را استاد الکل فی الکل نامیدند و پسرش آقا جمال و ملا میرزا محمد بن حسن شیروانی از شاگردان او می باشند و سلطان صفوی در آن زمان از آقا حسین خواهش آن کرد که کتابی نوشته باشد و مخارج او را متکفل شد پس آقا حسین شروع نمود بشرح کتاب دروس شهید اول و از ابتدای آن کتاب القصد برد و ورق آنرا هیجده هزار بیت شرح کرد پس در آن وقت سلطان وفات یافت و آقا حسین نوشتن آن شرح را ترک فرمود پس از سبب آن سوال نمود انجناب در جواب فرمود که سلطان آنرا تالیف مینمود نه من و آن کتاب موسوم بمشارق الشموس است فی شرح الدروس و صاحب وسائل اجازه از او دارد مسب محمد بن حسین خونساری ملقب بجمال الدین و موصوف بمحقق خونساری و در تحقیق و تدقیق بی نظیر و عدیل است و از ملا محمد تقی مجلسی اجازه دارد و تالیفات او تعلیقه بر شرح مختصر

اصول و تعلیقه بر شرح لمعه که در غایت متانت و تدقیق است و تعلیقه بر جعفری بر الهیات شرح تجرید قوشجی و شرح فارسی بر کتاب مفتاح الفلاح شیخ بهائی گویند که آقا جمال عبارتی گفت که جای تانیث بود و او بتذکیر اداکرده بود و یا بالعکس پس در این باب باو ایراد کردند در جواب گفت که الامر فی التذکیر و التانیث سهله پس لفظ سهله را نیز مونث اورد در سالی ملا محسن فیض خواست که بزیارت بیت الله رود و از کاشان حرکت نمود وارد اصفهان شد و برآقا حسین مهمان شد پس آقا جمال در مجلس حضور بهم رساند ملا محسن مسئله از آقا جمال سؤال کرد آقا جمال از عهدهٔ جواب بر نیامد و تا آنوقت غالب اوقات را ببطالت میگذرانید پس ملا محسن دست بر دست زد و گفت حیف در خانهٔ آقا حسین بسته شد پس این سخن در آقا جمال تاثیر کرد و بنای کار را گذاشت پس ملا محسن از مکه مراجعت کرد و بخانهٔ آقا حسین آمد و با آقا جمال صحبت داشت دید که بسیار صاحب فضیلت شده پس گفت که این آقا جمال غیر آن آقا جمال است که پارسال او را دیدیم و در زمانی برای آقا جمال شام حاضر کردند در حالیکه آقا مشغول بمطالعه بود پس خوان را در آنجا گذاشتند و آقا هیچ ملتفت نشد تا اینکه یکدفعه اذان صبح بلند شد آقا سر برداشت دید که شام حاضر است گفت چرا دیر آوردید گفتند که ما از اول شب آوردیم و شما ملتفت نشدید و هر سالی چهار هزار تومان با قامیدادند که آقا قضاوت کند پس در زمانی یکی از اعیان دولت در خدمت او حاضر شد پس شخصی مسئله از او سوال کرد آن جناب جواب نگفت و گفت اکنون نمیدانم پس دیگر آمد و سوال کرد همان جواب را شنید تا چهار نفر که چهار مسئله سوال کردند و جواب لا ادری شنیدند آن کسیکه از اعیان دولت بود گفت که شما سال چهار هزار تومان از سلطان میگیرید که بدانید و در این مجلس هر کس از شما سوال میکند شما میفرمائید که نمیدانم آقا جمال در جواب فرمود که من آن چهار هزار تومان برای آن چیزهائیکه میدانم میگیرم و اگر برای آنچه نمیدانم بخواهم تنخواه بگیرم خزینه پادشاه وفا بان نمیکند

## ملا میرزا محمد بن حسن شیروانی

شعلهٔ ذکا و وارث محاسن فضلاء و مقتدای مدققین از علماء ملقب بمدقق شیروانی و معروف بملا میرزای شیروانی افکار ابکارش نتیجهٔ افکار اسلاف اشراف اولین و اقوال در نثارش در سطور طروس متاخرین چون خورشید رخشان تابان و نمایان است ذهن صافیش قریب بمعجزه و دقائق نهایت خوش مفاد و از تلامذه استاد الکل فی الکل آقا حسین و اجازه داشت از عالم بلاشین و مین آقا حسین است و در زمانی انعالم ربانی و فاضل بلا ثانی مشید الفاظ و مبانی و معانی یعنی ملا میرزای شیروانی با لباس شیروان و کلاه وارد خدمت آقا حسین خونساری گردید در حالیکه آن جناب شرح اشارات شیخ بوعلی تدریس میفرمود ملا میرزا ایرادات بسیار

براو وارد ساخت پس اقا حسین نام و نشان او استفسار فرمود چون او را شناخت گفت که من مطالعهٔ برای تو نموده ام امشب مطالعهٔ تو را نمائیم پس در نزد اقا حسین رحل اقامت انداخت و تلمذ نمود و از جملهٔ فتوای غریبهٔ ملّا میرزا اینکه در شکوک رکعات نماز تروی لازم نیست و مؤلف این کتاب در کتاب بدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام قول او را نقل کرده ام و نهایت توهین و تضعیف او نموده ام گویند که ملا میرزا روزی در مدرسه بر سر حوض آب[2] باید نداشته باشند پس طلاب از جواب آن جناب عاجز و در جواب شبهه باقی ماندند پس آنجناب کفی از آب بر داشت و به هوا داد و فرمود که همین در ابطال این براهین کافی است یعنی وجود آب دال است که این براهین شبهات و مغالطاتی باشند مصادم ضرورت می باشند و هر شبهه که مصادم ضرورت است باطل و عاطل و فاسد و کاسد است و معروفست که ملا میرزا با اقا جمال همیشه مزاح و مباحثه و مجادله و آزار میکرد بنحویکه غالبا اوقات را بر او تلخ میکرد۔

[2] بنیت طلاب برهان بر امتناع خلا بیان کرده گفتند که کیفیت حوض [illegible]

## در حلّ مُلّا میرزا معمای شعر حافظ را

پس روزی شخصی آمد و اقا جمال را برای تعشی و شام ضیافت خواست اقا جمال را در باطن خیال اینکه اگر ملا میرزا را هم خواسته باشد پس وعده ندهد و اقا وعده دهد پس اقا جمال سؤال کرد که ملا میرزا را هم وعده گرفته گفت نه اقا جمال گفت که برو و من امشب خواهم آمد پس آن شخص مضیف چنان گمان کرد که اقا جمال میل دارد که ملا میرزا را هم وعده بخواهد پس به نزد ملا میرزا رفت و او را نیز بضیافت خواست چون زمان شام در رسید اقا جمال بخانهٔ آن شخص رفت دید که ملا میرزا هم در انجاست پس ملا میرزا شروع نمود در مباحثه و مکالمه مسائل علمیه با اقا جمال بنحویکه اقا جمال متغیر گردید پس صاحب خانه بفطانت و کیاست فهمید که منظور اقا جمال آن بود که ملا میرزا نباشد پس صاحب خانه خواست که بوسیله از وسائل قطع سخن ملا میرزا نماید پس از ملا میرزا سؤال کرد که بعضی گفته اند که شعر اول دیوان خواجه حافظ ٭ الا یا ایها الساقی ادر کاسا وناولها ٭ که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها معمی است باسم احمد و این چگونه می شود و مقصود مضیف آن بود که ملا میرزا در اینجا معطل شود زیرا که این شعر معمی است و از فکر کردن و معطل شدنش باعث خلاصی اقا جمال شود پس ملا میرزا متوجه مضیف شد و بفتاد توجیه نمود برای اینکه این شعر معمی است باسم احمد و بار دیگر با اقا جمال در آویخت و مباحثه نمود۔

## در مطایبهٔ مُلّا میرزا

و چون در نزد ملا میرزا مذکور داشتند که فوق فلک اطلس نه خلاء است و نه ملاء ملّا میرزا گفت که چون بفوق فلک اطلس رسیدیم آستین ملا میرزا نیم و دست از آنجا فرو بریم پس اگر رفت خلا خواهد بود و الا ملا خواهد بود و این سخن از آنجناب بر سبیل مزاح بود و آقا باقر بهبهانی نوشته است که ملّا میرزا گفت که من بیست دفعه شرح جامی را

درس گفتم و در هر دفعه فهمیدم چیزیراکه دفعهٔ پیش نفهمیده بودم و از خارج مسموع شد که ملا میرزا میگفت که هفتاد دفعه شرح جامی را درس گفتم۔

## در مطائبه ملا میرزا با اقا جمال

گویند که در زمانی اقا جمال و ملا میرزا با هم بجائی میرفتند و یکی از ایشان بر درازگوش سوار بود و اقا جمال همیشه لباس خوب می پوشید و دستار بزرگ بر سر می بست و چون درازگوش بصدور قهٔ ان انکر الاصوات اصوت الحمیر شروع نفیر یا دانکرخود نمود ملا میرزا که ترک بود و آقا جمال اصفهانی ملا میرزا با قا جمال گفت که این دراز گوش اصفهانی میخواند پس ساعتی نگذشت که آن حیوان شروع باضراط نمود اقا جمال بملا میرزا گفت که این حیوان جسته جسته ترکی نیز میگویند۔

## در بیان تالیفات ملا میرزا

و تالیفات این بزرگوار حواشی متفرقه غیر مدونه بر شرح لمعه است و خالی از لطافت نیست و حواشی غیر مدونه بر الهیات شرح تجرید است که بانهایت دقت است و کشف از ان میکند که آنجناب در فن حکمت ید طولی داشته و شرح فارسی بر کتاب معالم الاصول لیکن چون ترک بوده و فارسی او مشکل تر از عربی است و حاشیه بر معالم الاصول و چون خلیفهٔ سلطان بر معالم حاشیه نوشته و ایرادات بر معالم نموده بود ملا میرزا این حاشیه را در رد ایرادات او نوشته و دران حاشیه هرجا که قیل علیه میگوید میگوید که منظورش سلطان العلماء است و این فقیر نیز حاشیهٔ سلطان نوشته ام و از اسمی ساختم بر دو ایرادات سلطان که بر معالم فرموده رد نموده ام انصاف اینکه خلیفهٔ سلطان نهایت فاضل و جامع و دقیق و او را حاشیه است بر جعفری بر الهیات شرح تجرید و حاشیه بر شرح مختصر اصول عضدی و حاشیه بر شرح لمعهٔ اسم سامی او محمود است و سید حسینی نسب است و در اواخر شیخ محمد پسر صاحب معالم و اوائل شیخ علی نوادهٔ شهید ثانی بوده زیرا که سلطان از شیخ محمد پسر صاحب معالم حاشیه نقل نموده در قول معالم در تقسیم ان کان بوضع واحد۔

## در احوال خلیفهٔ سلطان

پس سلطان گفته که شیخ محمد پسر صاحب معالم از پدرش نقل کرده که مراد از وضع واحد وضع مستقل است که در او وضع اول ملحوظ نباشد و این دلیل است که در اواخر شیخ محمد بوده و شیخ علی دو د سلطان را بر شرح لمعه رد نموده و این دلیل است که در اوائل شیخ علی بوده گویند که سلطان در سالی سفر مکه نموده و در انجا عمل هروله که مستحب بود بعمل نیاورد و چون باصفهان بازگشت و کیفیت هروله نکردن او بشاه عباس رسید خلیفه سلطان را خواسته و باو گفت که تو در کارخانهٔ خدائی تانف و استنکاف و استکبار

می ورزی و هروله نمیکنی پس امر کرد که تبرزین بر دوشش گذاشتند و حکم کرد که در حضور پادشاه و اعیان
دولت در میدان شاه اصفهان هروله کند پس انجناب در میدان شاه بان حالت هروله نمود و ظاهر انیکه
او را خلیفه سلطان لقب گذاشتن برای ان بود که منصبی از جانب پادشاه داشت و از جمله مذاهب غریبهٔ
سلطان اینکه اجنه وجود داشتند تا زمان پیغمبر پس پیغمبر بر طایفه جن نفرین کرد همه مردند و در این ازمنه
جن وجود ندارند و سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه گفته که شیخ ثقه من برای من نقل کرد که فاضل
قزوینی ادام الله ایام بقائه ذکر کرده که ایشان بعد از بعثت پیغمبر وجود داشته اند پس پیغمبر ایشان را
نفرین کرد و همه مردند و باین قول رفته است سلطان العلما قدس الله سره تا اینجا کلام سید نعمت الله بود
مؤلف کتاب گوید که مراد سید نعمة الله از شیخ ثقه آخوند ملا محمد باقر مجلسی است و مراد از سلطان العلما که
واضح است و اما فاضل قزوینی پس آن مشتبه است و شاید مراد ملا خلیل قزوینی باشد چه او در ان عهد
بوده و یا مراد ملا سلیمان پسر ملا خلیل باشد و یا مراد میرزا قوام الدین است که متن لمعه و خلاصه را نظم کرده است
و حق اینکه ایشان وجود دارند چنانکه اخبار بسیار بر آن دال است علاوه تبظافر و تسامع دیدن اجنه
بما رسیده که پس از پیغمبر الی الان دیده میشوند و اگر بر خلاف این خبری وارد شده محمول بطایفهٔ خاصه
و یا مطروح است و اخبار داله بر وجود جن در زمان ائمه تواتر معنوی دارد و سید جزائری در همین
باب گفته که حکایت کرد برایم اوحد مقدس عدل که پدرش در شبها در امکنه موحشه مظلمه میرفت که شاید
جن را ببیند پس برایش اتفاق نه افتاد پس والد او باو گفت که جن ظاهر نمیشوند بر کسانیکه برای ایشان
قوت قلب است بلکه ظاهر میشوند بر ضعفاء القلوب تا اینجا کلام سید نعمة الله بود مؤلف کتاب گوید که شاید
مرادش از اوحد مقدس عدل بقرینهٔ صدر کلام اخوند ملا محمد باقر مجلسی باشد والله العالم مؤلف کتاب گوید
که برایم حکایت نمود والدم که در روزی در جنگل تنکابن که قریب به مسقط الراس من بود سیر میکردم پس در نزد
درختی دیدم که دختر بچه استاده با موی افشان و پنجه بعقب و پاشنهٔ پا به پیش پس من سوره قدر را تلاوت
کردم از نظرم غایب شد و هیچ خوف هم نداشتم —

## مد ملا عبد الله تونی

و تون در بلاد خراسان نزدیک قاین و ملا عبد الله از معاریف چهار نفر می باشند یکی ملا عبد الله بن حسین
تستری که بعد از این بیاید دوم میرزا عبد الله صاحب ریاض العلما که از تلامذهٔ اخوند ملا محمد باقر مجلسی است
و ریاض العلماء کتابیست که در احوال علماء سابقین نوشته است سوم اخوند ملا عبد الله یزدی صاحب
شرح تهذیب منطق و حاشیهٔ معروف بران و حاشیه بر حاشیه ملا جلال بر تهذیب و کرامات او سابقاً بیان شد و او

و اُو حکیم بوده و شیخ بهائی او را توصیف بعلامه نموده و شیخ بهائی در نزد اُو تلمذ نموده و صاحب مدارک
نیز در نزد او تلمذ کرده و ملا عبدالله در نزد ملا جلال دوانی درس خوانده و ملا جلال در نزد سید شریف
درس خوانده چهارم اخوند ملا عبدالله تونی است که اخباری مسلک بوده و اُو در اواخر زمان شیخ بهائی
و میرداماد بوده و از تالیفات او کتاب وافیه لاصول است که برا و شرح نوشته اند مانند سید صدرالدین
همدانی و سید محسن کاظمینی که شرح او جهل پنجاه هزار بیت میشود تقریباً و سید بحرالعلوم نیز قدری از اوائل آن
کتاب را شرح نوشته و در وقتی از اوقات ملا عبدالله بدیدن میرداماد رفته و میان ایشان مباحثه
و گفتگوی بسیار اتفاق افتاد چون ملا عبدالله خواست که از مجلس رفته باشد میرداماد فرمود که ای اخوند
ملا عبدالله چون از اینجا بیرون رفتی مبادا بگوئی که با میرداماد مناظره نمودم بلکه بر علما فخر کن که امروز
که امروز کلام میرداماد را فهمیدم انصاف اینکه موافق حق و مطابق واقع فرمود چه ملا عبدالله را بالنسبه
به میرداماد مقام شاگردی است بلکه بسیاری از تالیفات میرداماد را نفهمید

## درمکالمه شاه عباس با ملا عبدالله

گویند که شاه عبّاس روزی بدیدن اخوند ملا عبدالله تونی آمد و اخوند مدرسه ساخته بوده و خالی
از جماعت طلاب بوده پس سلطان مدرسه را سیر کرده و از ملا عبدالله سوال کرد که مدرسه شما چرا خالی است
و مجمع طلاب نیست ملا عبدالله در جواب گفت که جواب این سوال را بعد از زمانی خواهم بشما عرضه داشت
پس روزی اخوند ملا عبدالله باز دید پادشاه رفت پس از طی تعارفات و گفتگوها پادشاه بملا عبدالله گفت
که چیزی از من خواهش کن اخوند گفت که من مطلبی ندارم سلطان درین باب اصرار کرد اخوند گفت
اکنون که شما اصرار دارید مرا یک حاجت است و آن اینست که من سوار شوم و شما در پیش روی من پیاده در
میدان شاه قدری راه رفته باشید سلطان گفت که حکمت و سبب این چه باشد اخوند گفت که جواب انرا
بعد از چندی خواهم عرضه داشت پس انجائیکه سلطان صفویه رحمهم الله تعالے از مروجین دین
حضرت سید المرسلین سلام الله علیه و آله اجمعین بودند و در احترام علماء اعلام غایت کوشش داشتند
لذا اخوند سوار شد و شاه عباس در پیش روی او روان شد و قدری رفتند و همه اهل شهر و غیره دیدند
پس اخوند سلطان را وداع کرده بمکان خویش مراجعت نمود بعد از چند وقتی سلطان بار دیگر بدیدن
اخوند ملا عبدالله آمد دید که مدرسه اخوند مملو از جماعت طلاب است پس از اخوند استفسار نمود که سابقاً
مدرسه شما خالی از طلاب بود اکنون مدرسه مملو از طلبه گردیده وجه آن چه باشد اخوند گفت که وجه
این با وجه اینکه از شما خواهش کردم که شما پیاده و من سوار براه رفته باشم آنست که چه مردم در ابتدائے

امر فضیلت علم را و فضیلت عالم را ندانسته اند و ظاهر بین میباشند و معرفت ندارند لهذا دو بدو امر در مدرسه من کسی جمع نه شد و در ان زمانکه من سوار شدم و شما پیاده در جلو راه رفتید مردم دانستند که بحسب دنیا علم را این قدر مقدار است که پادشاه و پیاده در پیش روی عالم راه میرود فلذا بجهة عزت دنیا و طلب جاه و جلال و حطام دنیوی سریع الزوال در مدرسه جمع شده مشغول بتحصیل گشته اند و چون بعضی از مراتب علم را طی نمایند خواهد نیت ایشان خالص شد و نیت قربتی که مقصود اصلی در علم و جمیع عبادات است خواهد حاصل شد کما ورد فی الخبر اطلبوا العلم و لو لغیر الله فانه یجر الی الله ـ

## یوسف بن احمد بحرانی

یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی حائری صاحب حدائق از طبقه اخباریین است ولیکن متعصب نبود و بسیار فاضل بوده و ترجمه خود را اخر لؤلؤ بدین وجه نوشته که مولد من در سنه هزار صد و هفت بود و مولد برادرم شیخ محمد در سنه هزار و صد و دوازده بوده در قریه ماحوز زیرا که پدرم برائے تحصیل علم در آن قریه در خدمت شیخ سلیمان بن عبد الله ماحوزی رفته بود و من پنج ساله بودم و در ان سال فسادی در بحرین روئی داده و دو قبیله بایکدیگر در آویختند و من در حجر تربیت جدم بوده ام و جدم بامر غوص و تجارت اشتغال داشته و کریم و رحیم و با دیانت و خیر بوده و هر چه بدستش می آمد بر مهمان و خویشان و دیگران انفاق میکرد و چیزی بذخیره میگذاشت و حریص بنود و مرا تربیت نمود زیرا که برائے پدرم بزرگتر از من اولادی نبود و برائی من معلمے گرفت که قرآن بمن تعلیم میکرد و جدم کتابت بمن تعلیم کرد و خط پدرم در نهایت جودت بود و از ان پس نزد پدرم درس میخواندم و مرا در آن زمان رغبت بتحصیل علم نبود بجهة غلبه جهالت کودکی و نزد پدرم کتاب قطر الندا خواندم و اکثر ابن ناظم در صرف و اول قطبی را میخواندم تا انیکه خوارج برائی گرفتن بحرین هجوم آور شدند و سه سال جنگ میکردند تا انیکه عیان نیز حمایت کردند و بحرین را گرفتند و نهب و صلب و هتک و قتل نمودند و اکابر بقطیف و بلاد دیگر گریختند و پدرم با عیال و اولاد بقطیف رفت و مرا در بحرین در خانه که در قریه شاخور داشتیم گذاشت که بعضے از کتب و اسباب را مخفی و دفن کرده بود و من امر کرد که انکتبے که بغارت برده بودند اگر پیدا کردم گرفته باشم پس بعضی از ان ها را پیدا کردم و بعضی از اسباب مخفیه مخزونه و مدفونه را برور نزد والد فرستادم و این چند سال کار بتعطیل انجامید پس برائی زیارت پدرم بقطیف رفتم و در انجا دو سه ماندم پس پدرم بجهة کثرت عیال و ضعف حال و قلت مال عزم بمراجعت بسوی بحرین نمود لیکن عجم راهوائی اخذ بحرین بر سر آمد پس ما صبر کردیم که چه واقعه روئی میدهد پس عجم مغلوب شدند

شدند و بلاد آتش سوز شد و خانهٔ ما که در انجا بود سوخته شد پس حزن پدرم زیاد شد زیرا که در بنای
آنخانه مبلغ خطیری مخارج بُود و همان سبب مرض او شد و دو ماه مریض بود پس وفات نمود و در
وقت وفات گفت که من ذمّهٔ تو را بری نمیکنم اگر بر سر سفره بنشینی و برادرانت در دور تو نشسته باشند
و برادرانم هر یک از مادرے بودند و اکثر از ایشان اطفال بودند و مادران ایشان هم وفات یافته
بود و برائے ایشان مرجعی نبود پس مبتلا شدم بعیال او و دو سال در قطیف بعد از موت والد اقامت
نمودم و در نزد شیخ حسین ماحوزی قدری از کتاب قطبی و قدری از کتاب شرح تجرید قدیم را میخواندم
و گاهی ببحرین میرفتم برائے اصلاح درختان خرما که در انجا داشتیم و حاصل آن را جمع میکردیم
و بقطیف می آمدم و بدرس اشتغال میداشتم تا انکه عجم بر سبیل صلح و دادن مال و مخارج بحرین را
گرفتند زیرا که پادشاه عجم بسبب سوء تدبیر کارش پست و بعجز منجر شده بود پس ببحرین برگشتم و مدت
پنج سال در انجا ماندم و در نزد شیخ اوحدّ شیخ احمد بن عبد الله بلادی درس خواندم و از ان پس
در نزد شیخ عبد الله بن علی درس میخواندم و در ضمن این مدت بمکه رفتم و بزیارت پیغمبر خدا مشرف
شدم و ائمه را زیارت نمودم پس بقطیف برائے اخذ حدیث رفتم و نزد شیخ حسین از اول تهذیب قرائت
میکردم پس بسوی بحرین مراجعت نمودم و کار بر من تنگ شد و دیون من بسیار گردید و این بعد از استیلا
افاغنه بود بدیار عجم پس من بولایت عجم رفتم و مدتے در کرمان ماندم پس از ان بسوی شیراز مراجعت
کردم پس در انجا خدا تعالے اسباب اعزاز و اکرام مرا فراهم آورد و سلطان و حاکم آن دیار که میرزا محمد تقی بود
و ترقی کرد و میرزا محمد تقی خان شد پس او مرا اکرام و احسان بسیار نمود و خدا تعالی محبت من بر دل او انداخت
و مدتے در سایهٔ دولت او در مدرسهٔ او اشتغال تدریس داشتم و نماز جمعه و جماعت در ان بلاد می نمودم
و در انجا بسیاری از رسائل و اجوبهٔ مسائل نوشتم و بمطالعه اشتغال داشتم تا انکه خرابی در ان بلاد روی داد
از انجا به بعضی از دیهات رفتم و در قصبهٔ فسا منزل نمودم و عیال را ببحرین فرستادم و عیال تان از ان
بلاد گرفتم و در انجا مشغول بمطالعه شدم و کتاب حدائق را تا باب اغسال تصنیف نمودم و با اینحال بزراعت
اشتغال داشتم برائی انکه بمردمان محتاج نباشم و متولی ان قریه میرزا محمد علی بود و نهایت محبّت با من
داشت و احسان بمن مینمود و در ان مدت خراج از من مطالبه نکرد پس بلا بان بلاد و بلا گرفت و میرزا محمد علی
کشته شد و کتاب حدائق را عنکبوت نسیان تنید و وقایعی روی داد که اکثر کتب من از دستم رفت
پس از انجا باصطهبانات رفتم و آرزوی مشرف شدن بعتبات عالیات داشتم پس بکربلا رفتم و عازم گردیدم
بر اقامهٔ انجا تا وقت وفات و صابر بر فقر و مشغولم بمطالعه و تصنیف و تدریس و شروع در اتمام

کتاب حدائق

کتاب حدائق نمودم چند مجلد از آن بیرون آمد کتاب طهارت مشتمل بر دو جلد وکتاب صلوة مشتمل بر دو جلد وکتاب زکوة وکتاب صوم در یک مجلد وکتاب حج در یک مجلد واین کتاب ما بحمد الله تعالے مانند آن عمل نشده در کتب اصحاب وسابقین ما بران سبقت نگرفت درین باب زیرا که این کتاب مشتمل است بر جمیع نصوصے که متعلق بهر مسئله است وذا رائی جمیع اقوال است ومشتمل بر بسیاری از فروع است واین از برکت این مکان شریف است وانچه در بلاد عجم نوشته شده است باین متانت نیست زیرا که همه نصوص وهمه اقوال دران ذکر نشده ومقصود ما آنست که کسی که دارندهٔ این کتاب است محتاج بکتاب اخبار وکتب استدلال نیست ودر اثنائے کتابت آن کتاب رسائل بسیار در اجوبهٔ مسائل نوشته شده چنانکه بیاید —

## در تالیفات شیخ یوسف بحرانی

پس تالیفات من از انجمله کتاب حدائق است تا کتاب حج ومن الآن مشتغل دارم بکتاب متاجر واعراض از کتاب جهاد نمودم وانچه متعلق بجهاد است زیرا که آن قلیل النفع بود درین زمان بجهت متابعت بعضی از علمائے اعیان وصرف کردن وقت را در چیزے که انفع است واز انجمله کتاب سلاسل الحدید در تقیید ابن ابی الحدید است ورد براو در شرح نهج البلاغة که آن را بالقول خود بر مذهب معتزله نوشته است ودر اول ان کتاب مقدمه نوشته ام که تنافی در امامت است وصلاحیت دارد که کتاب مستقلی باشد از ان پس نقل کردم کلام او را در شرح از جاهائیکه متعلق بامامت واحوال خلفا است از ان یک جلد بیرون آمد واز جلد ثانی نیز ثلثی بیرون آمد واشتغال بکتاب حدائق مانع از اتمام آن شده وکتاب شهاب ثاقب در بیان معنی ناصب وانچه از مطالب که بر آن ترتیب دارد وکتاب درر نجفیه از ملتقطات یوسفیه وان کتابیست که در آن فن مثل آن عمل نشده است مشتمل است بر تحقیقات رائقه وابحاث فائقه وکتاب عقد جواهر نوریه در اجوبهٔ مسائل بحرانیه وصلوة متنا وشرحا ورساله دیگر در صلوة که منتخب از ان است بعبارتیکه برائے مردمان وضوح دارد ورساله محمدیه در احکام میراث ابدیه وکتاب جلیس الحاضر وانیس المسافر که جاری مجرائے کشکول است ورساله میزان التراجیح ورساله در تحقیق معنی اسلام وایمان ورساله لوامع الزواهر در تتمهٔ عقد جواهر که مشتمل است بر اجوبهٔ مسائل ان سائل وکتاب نفحات ملکوتیه در رد بر صوفیه وکتاب تدارک المدارک که مشتمل است بر بحث با صاحب مدارک در مواضعے که قلم او دران مواضع [illegible] کرده ودر تحقیق آن مساهله فرموده ویک جلد از آن بیرون آمده که مشتمل است بر کتاب طهارت وصلوة واز ان پس اشتغال بکتاب حدائق مانع از انجام آن کتاب شده زیرا که در حدائق بحث با صاحب مدارک

* * در آن موضع نموده ایم وکتاب مسائل شیرازیه وکتاب اعلام القاصدین بسوی مناهج اصول
* * دین وازان بیرون آمد باب اوّل در توحید لیکن این کتاب وکتاب مقدمه در واقعه واهیه
قریه فیا مفقود شده ورساله تنا لمعه قال وقیل درنجاست اهل قبیل ودران تعریض است بمحدث کاشانی
ملا محسن که قائل بطهارت شده ورساله کشف القناع عن صریح الدلیل در رد بر کسیکه در رضاع قائل
بتنزیل شده یعنی عموم منزله را اختیار کرده متضمن است این رساله بحثهائی را بر مولائی عماد میرداماد
که قائل بعموم منزله است ورساله در آن نوشته که همه آنرا در رساله ما نقل کردیم وبطلان مطالب
آنرا ظاهر ساختیم ورساله کنوز مودعه در اتمام صلوة در امکنه اربعه ورساله صوارم القاصمه برای
جامع بین ولد فاطمه که مشتملست بر تحریم جمع میان دو فاطمیه در نکاح وکتاب معراج النبیه در
شرح من لایحضره الفقیه وکمی از ان کتاب از اوّلش بیرون آمد وتمام نیست وکتاب مسائل بهبهانیه
ورسائلی که وارد شد از مرحوم مقدس سید عبدالله بن سید علوی بحرانی که قاطن در بهبهان بود حیّاً ومیّتاً
واجوبه مسائل کازرونیه که ورود یافت از شیخ ابراهیم بن شیخ عبد النبی بحرانی واجوبه مسائل
خشتیه که وارد شد از ملّا ابراهیم خشتی واجوبه مسائل شیخ احمد بن یوسف بن علی بن مظفر سیوری بحرانی
واجوبه مسائل شیخ امجد بن شیخ احمد بن مقدس شیخ حسن استانی بحرانی واجوبه مسائل سید عبدالله
بن سید حسین شاخوری وکتاب که مشتملست بر خطبه نماز جمعه از اوّل سال تا آخرش وکتاب انوار
حیریه واقمار بدریه در اجوبه مسائل احمدیه وآن را بدین اسم نامیدیم برای اینکه ان اجوبه در جوار
حضرت سید الشهداء وقوع یافت پس منسوب بحائر شد وحائر در اخبار به حیر نیز معبر شده وآن
قریب از صد مسئله است واجوبه مسائل شیخ محمد بن شیخ حید رنعمی وغیر این کتب تا اینجا کلام صاحب
حدائق بود در لؤلؤه وغرض ازین تطویل اینکه طالب علم نباید که بسبب فقر وفاقه وظلم ظلمه وورود
بلیه ترک تحصیل کند ویا از تصنیف وتالیف دست بکشد وصاحب حدائق دران کتاب غالباً بطریق
اصحاب اجتهاد مشی کرده واقوال ایشان را ذکر کرده وایشان را بتعظیم نام برده ودر اجازات خود
ایشان را مدح کرده وثنا نموده وطعن ورد بر ملا محمد امین استرابادی داشته وهمچنین بر ملا محسن فیض
قدح نموده بلکه در کتاب نفحات ملکوتیه ملا محسن فیض را فاسد العقیده دانسته اگرچه شیخ یوسف در اصول
وفقه بعضی از فتاوای غریبه دارد لیکن در آن عیبی نیست ولیکن مرحوم حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام
کلمات واقوال او را هیچ ذکر ننموده واو را تعظیم نکرده واز ذکر اسم وکتاب او تحرز داشته
وشاید که برای آن بودی که او از تلامذه آقا باقر بود ولو مع الواسطه وآقا باقر منع کرده بود تلامذه
خود را

بطهارت و در رد نجاست

خود را از معاشرت با اخباریین و کتاب حدائق را تا بکتاب طلاق نوشته وفات او در سال یکهزار و صد و هشتاد و شش در شهر ربیع الاول واقع شده پس عمرش تقریبًا هفتاد و نه سال خواهد بود و آقا محمد باقر بهبهانی بر او نماز کرده و در کربلا مدفون گشته و برادرش شیخ عبد العلی از جمله مشایخ اجازه است و صاحب حدائق او را وصف بمقدس نموده و او اول کسی است که واجب دانسته است جهریه تسبیح را در دو رکعت اخیره تین و برادر دیگرش شیخ محمد نیز از مشایخ اجازه است و شیخ خلف پسر شیخ عبد العلی مذکور نیز از مشایخ اجازه است و شیخ حسین پسر شیخ محمد مذکور نیز چنین است۔

## دراحوال شیخ حسین بن شیخ محمد بن جعفر

محمد بن جعفر بحرانی ماخوزی جامع معقول و منقول و عمل و علم بوده و از مشایخ اجازه صاحب حدائق است و ماحوزی نسبت بماحوز است و ان سه قریه است دونج بجیم بعد از نون و آن مسکن این شیخ من بوده است و هلتا بتاء مثناة فوقانیه بعد از لام و در آن قبر محقق علامه فیلسوف شیخ میثم بحرانی است که صاحب شرح ثلثه بر نهج البلاغه است صغیر و کبیر و متوسط و غریقه بغین معجمه و راء مهمله و یاء مثناة تحتانیه و تاء مثناة فوقانیه مصغره و این شیخ اجازه دارد از استادش شیخ سلیمان بن عبد الله ماحوزی و این شیخ قریب به نود سال عمر کرده و با این حال ذهن او متغیر نشد و هیچیک از حواس او را اختلال راه نیافت مگر آنکه از کبر سن ضعفی باو دست داده و عجب آنکه این شیخ با این فضل ملکه تصنیف نداشته و چیزی در قالب تالیف نریخته۔

## در شیخ سلیمان بن شیخ عبد الله

شیخ عبد الله بن علی بن حسن بن احمد بن یوسف بن عمار بحرانی نادرهٔ زمان و علامهٔ دوران بوده و ریاست بلاد بحرین در آن وقت باو منتهی شد و شاگردش شیخ عبد الله بن صالح بحرانی در ذکر او گفته که این شیخ اعجوبه در حفظ بوده و بسیار دقیق و سریع الانتقال در جواب و مناظرات و طلاقت لسان و من مثل او هرگز ندیدم و ثقه بود در نقل و ضابط بود و امام در عصر خود بود و وحید در دهر بود اذعان کردند برای او جمیع علماء و اقرار بفضل او جمیع حکما و جامع جمیع علوم و علامه در جمیع فنون بود و حسن التقریر عجیب التحریر و خطیب و شاعر و در غایت انصاف و اعظم علوم او حدیث و رجال و تواریخ بود و مرا تربیت کرد و مقرب داشت و تخصیص در میان اماثل و اقران داد خدا تعالی بحق پیغمبر و آل پیغمبر که او را از من نیکوترین جزاء دهاد و عمر آنجناب قریب به پنجاه بود و وفاتش در هفدهم شهر رجب از سال هزار و صد و بیست و یک بوده و دفن شد در مقبرهٔ شیخ میثم بن معلی جد شیخ میثم علامه مشهور

درقریہ دونیج ازقرائی ماحوز تا اینجا کلام تلمیذش عبداللہ بن صالح بود ۔

## در ولادت و وفات سلیمان

و در لو، لو رگفتہ کہ من یافتم بخط او کہ نقل از والدش کردہ کہ مولد من در نیمہ ماہ رمضان از سال ہزار و ہفتاد و پنج بود بطالع عطارد و حفظ نمودم قرآن را و حال اینکہ تقریبًا ہفت سالہ بودم باچند ماہ بالاو شروع در کتب علوم نمودم و حال اینکہ دہ سالہ بودم و ہمیشہ مشغول بتحصیل بودم تا این زمان کہ سال ہزار و نود و نہ است تا اینجا کلام شیخ سلیمان بود و صاحب لو، لو رگفتہ کہ نظر بتاریخ مزبور بان تاریخ وفات کہ عبداللہ بن حاج صالح گفتہ بود باید عمر شیخ سلیمان تقریبًا چہل و چار سال و دہ ماہ خواہد بود پس قول تلمیذش عبداللہ بن حاج صالح کہ عمرش قریب بہ پنجاہ سال بود سہو است و ناشی از عدم اطلاع بر تاریخ مولد او ست و شیخ سلیمان شاعر خوب بود و شعر بسیار گفتہ و مراثی خوب برای امام حسین علیہ السلام گفتہ است

## در تلامذہ شیخ سلیمان

و بہ نزد این شیخ تلمذ کردند جماعتے از علماء مانند پدر صاحب حدائق و اُو اشہر تلامذ شیخ سلیمان ابن عبداللہ حاج صالح متقدم است و ہمچنین شیخ حسین متقدم است و ہمچنین شیخ احمد بن شیخ عبداللہ بن حسن بلادیست کہ او نہایت فضل و غایت انصاف و حسن اوصاف و ذلت و ورع و تقوے و مسکنت بود و وفات شیخ احمد مذکور روز دوشنبہ چہار دہم ماہ رمضان سنہ ہزار و صد و سی و ہفت بودہ و از جملہ تلامذہ شیخ سلیمان شیخ عبداللہ بن شیخ علی بن احمد بلادیست و اینہا ہر یک کسانے بودند کہ نوبت ریاست علمیہ باینشان منتہی شد ہر یک در وقتش و شیخ سلیمان در روز جمعہ در مسجد بعد از نماز صحیفہ کاملہ سجادیہ را درس میگفت و مجلس او مملو از فضلاء بود و در سائر اوقات در خانہ خود درس میگفت ۔

## در تالیفات شیخ حسین

و از برائی شیخ سلیمان تالیفات چندیست کہ اکثر انہا رسائل میباشند و بعضے از انہا تمام و بعضے ناتمام است از انجملہ کتاب چہل حدیث است در امامت از طریق عامہ و این کتاب از احسن مصنفات او ست و آن کتاب را ہدیہ برائے شاہ سلطان حسین فرستاد و باسم او تصنیف نمود پس ورا دو ہزار درہم داد کہ بقیمت آن زمان بست تومان میشد و باو بانصاف عمل نکرد زیرا کہ شان او زیادہ از ان بودہ و کتاب ازہار الریاض کہ جاری مجرای کشکول است و سہ مجلد است و کتاب فوائد نجفیہ و کتاب

وکتاب عشرہ کاملہ کہ متضمن دہ مسئلہ ست از مسائل اصول و فقہ و در آن کتاب دلالت ست برا ینکہ
آنجناب متصلب دراجتہاد بود اما از بعضے از فوائد متاخر از این کتاب فہمیدہ میشود کہ رجوع کردہ ست
بنحوی کہ قریب بطرلقیۂ اخباریین ست وکتاب شفاء در حکمت نظریہ و رسالۂ صلوٰۃ و رسالہ در مناسک
حج کہ مختصر ست و او را نوشتہ ست بالتماس سید اکمل امجد سید احمد بن سید عبد الرؤف جد حفصی بحرانی
و رسالۂ نفحۃ العبیر در طہارت بئر و رسالہ ثانیہ در مناسک حج نیز مختصرہ ست و رسالۂ اقامہ دلیل
برنصرت حسن بن ابی عقیل در عدم نجاست آب قلیل و در او گفتہ کہ بخط شیخ سلیمان یافتم اینکہ
چیزی کہ خلاصۂ مضمونش ان بود کہ در خواب می بینم کتابیرا کہ گویا ذکری ست و در او نوشتہ بود کہ
چون حسن ابن عقیل ظاہر ساخت قول بعدم نجاست آب قلیل را لذا اصحاب ما امامیہ او را ہجر کردند و در
مکہ استخفاف باو نمودند و رسالہ در مسئلہ وجوب نماز جمعہ بر ما وان رسالہ نقض ست بر رسالۂ کہ بعضی
از فضلا در تحریم نماز جمعہ نوشتہ اند وکتاب معراج در شرح فہرست شیخ طوسی لیکن ان کتاب
ناتمام ست و بیرون آمد از ان کتاب باب ہمزہ و باب باء موحدہ و باب تاء مثناۃ فوقانیہ و رسالۂ
بلغہ کہ بروزن رسالہ وجیزہ اخوند ملا محمد باقر مجلسی ست درانچہ مختار احوال رجال و رسالۂ محمدیہ و رسالہ
در علم منطق و شرح آن و رسالہ تحریم ارتماس بر صایم و رسالہ نجاست ابوال دواب ثلثہ و رسالہ
در وجوب طہارت بوجوب غیری خصوصًا جنابت و رسالۂ افضلیت تسبیح بر حمد در ثلثہ ثلثیہ و دو رکعت
آخر رباعیہ و رسالہ در شرح خطبہ استسقاء و رسالہ در تعریب رسالۂ فارسیہ در چہار مسئلہ در رد
بر عامہ و رسالہ در تحقیق اینکہ موضوع جزء از سجود است در معارضۂ شیخ محمد بن ماجد و رسالہ
در طلاق غائب و رسالہ در شرح حدیث نیۃ المومن خیر من عملہ و رسالہ در سبب تساہل اصحاب در ادلہ
سنن و رسالہ صواب النداء در مسئلہ بدا کہ تمام نیست و رسالہ در استقلال اب بولایت بر بکر بالغ رشید
در تزویج و رسالہ در مسئلہ بداء مسماۃ باعلام الہدای در مسئلہ بداء و رسالہ در جواز تقلید
و رسالہ ذخیرہ در محشر در فساد نسبت عمل و رسالۂ نکت بدیعہ در فرق شیعہ و رسالہ در اعراب تبارک اللہ احسن
الخالقین و رسالہ در اسرار صلوٰۃ و رسالہ در استخارہ و رسالہ در قرعہ و رسالہ صومیہ وکتاب شرح
باب حادیعشر کہ تمام نیست و رسالہ در وجوب غسل جمعہ و رسالہ در مسئلہ بئر و بالوعہ و رسالہ در نحو و رسالہ
در مقدمہ واجب و رسالۂ موسومہ بنحایل الاعجاز در معمیات والغاز و رسالہ دیگر در نحو و رسالہ ناظمۃ
الشتات در انچہ مستحب ست تاخیرش از اوقات نہایت خوب و بادقت ست و رسالہ در آداب
بحث و رسالہ دیگر در علم مناظرہ و رسالہ ایقاظ الغافلین در وعظ و رسالۂ شمسیہ در رد شمس

برای مولای بهاء امیرالمؤمنین و رساله در حکم حدث در اثنای غسل و رساله در تحریم تسمیه حضرت صاحب الامر و رساله موسومه بسر مکتوم در بیان حکم تعلم علم نحو و رساله موسومه بفصل الخطاب در کفر اهل کتاب و نصاب و تمام نیست و کتاب هدایة القاصدین بسوی عقاید دین و رساله موسومه بضوء النهار و کتاب شرح مفتاح الفلاح و کتاب شرح اثنا عشریه بهائیه که تمام نیست و رساله موسومه بسلافة البهیه در ترجمه میثمیه که در ان ذکر کرده است احوال شیخ میثم بحرانی را و بسیاری از ان رسائل تمام نیست و بعضی از ان از مسوده خارج نشده است و این بزرگوار اجازه از آخوند ملا محمد باقر مجلسی و غیر او دارد —

## مح شیخ سلیمان بن علی

شیخ سلیمان بن علی بن سلیمان بن راشد بن ابی ظبیه بضاء مثلثة الحرکات پس با موحده پس با مثناة از تحت و بحرانی و اصبعی الاصل و شاخوری المسکن و او از مشایخ اجازه شیخ سلیمان بن عبدالله و این شیخ مجتهد صرف است و اجازه دارد از شیخ احمد بن شیخ محمد بن علی مقناعی و این شیخ سلیمان در سنه هزار و صد و یک وفات یافت و سید اجل سید عبدالرؤف جدحفصی مرثیه برای او ساخته که متضمن تاریخ وفات اوست و از تالیفات اوست رساله در تحریم نماز جمعه در زمان غیبت نوشته و شیخ احمد بن محمد بحرانی انرا نقض کرده و رساله در حلال بودن تتن و قهوه و در ان رد بعضی از علما اخباریین کرده که قائل بتحریم ان شده اند و رساله در علم کلام در اصول دین و رساله حلیت جمیع اقسام سمک —

## شیخ علی بن سلیمان

مط شیخ علی بن سلیمان بن درویش بن حاتم بحرانی قدمی ملقب بزین الدین و او از مشایخ اجازه شیخ سلیمان بن علی متقدم است و او اول کسی است که نشر کرد علم حدیث را در بلاد بحرین و تهذیب و ترویج کرد حدیث را و پیش از او اثری از ان نبود و حواشی و قیود بر کتاب تهذیب و استبصار نوشت برای اینکه ملازمت او بحدیث شدید بود و در دیار عجم مشهور بام الحدیث بود و در بلاد بحرین رئیس بود و متولی امور حسبیه بود و قلع و قمع ظلم و فساد نمود و بدعتها را رفع کرد و بساط عدل را منبسط نمود و وفاتش در سنه هزار و شصت و چهار بود و از جمله مصنفات او رساله صلوة الآیات و رساله در جواز تقلید و حاشیه بر کتاب مختصر نافع که نهایت صغیره و مختصره است و قبر او مزار معروفست در قریه قدم و او تلمذ کرده در نزد محمد بن حسن پس بعجم مسافرت کرد و در خدمت شیخ بهائی

رسید

رسید و علم حدیث را از او فرا گرفت پس به بحرین مراجعت نمود و نشر حدیث در انجا کرد و محمد بن حسن سابق بمجلس درس او حاضر میشد پس محمد را مردم عتاب کردند که او دیروز در نزد تو تلمذ مینمود امروز تو در نزد او تلمذ مینمائی او در جواب میگفت که شیخ علی امروز بسبب اخذ علم حدیث بر من و غیر من فائق است و این شیخ علی را سه اولاد بود یکی شیخ صلاح الدین که بسیار فاضل بود وسیما در علم حدیث و علم ادب و او را بعضی از حواشی است بر تهذیب حدیث و بعد از پدرش متولی امور حسبیه شد و بجائے پدر در مجلس قضا نشست و در مجلس درس نشست و نماز جمعه و جماعت مینمود لیکن بعد از پدر بسیار باقی نماند بلکه طولی نکشید که وفات یافت دوم شیخ حاتم بن شیخ علی و او هم فقیه فاضلی بود سوم شیخ جعفر بن علی و او در امر معروف و نهی از منکر نهایت شدت داشت و بعد از برادرش امام جمعه و جماعت بود و شیخ جعفر مذکور را پسر فقیه فاضلی بود مسمی بشیخ علی بن جعفر و او زاهد و صاحب ورع بود و در امر معروف و نهی از منکر متصلب بود و بعضی از امرا بلاد او را در نزد شاه سلیمان متهم ساختند و حال آنکه آنجناب بری بود از آنچه باو نسبت دادند پس سلطان کس فرستاد و او را مقید کردند تا بکازرون رسیدند پس سلطان از حقیقت امر مطلع شد و بتعجیل فرستاد که زنجیر از و بردارند پس آنجناب در کازرون نشست و مدتی در انجا ماند و بسا بود که ببحرین می آمد و باز هم برگشت و وفات او در کازرون بود در سال هزار و صد و سی یک۔

## شیخ احمد بن شیخ محمد بن شیخ یوسف

شیخ احمد بن شیخ محمد بن یوسف خطی الاصل بحرانی مقابی و این شیخ علامه فهامه و زاهد و عابد و ورع و کریم و پرهیزگار بود و مسلط در معقول و منقول و فروع و اصول و دقت نظر و حدت خاطر با زیادت بلاغت و فصاحت در تعبیر و تحبیر و تحریر و صاحب حدائق گفته که اعتقادم آنکه او افضل علمای بحرین بوده از کسانیکه معاصر آن بودند و متاخر از او بودند بلکه غیر ایشان نیز افضل بوده و شیخ سلیمان بن عبد الله ماحوزی متقدم از شیخ احمد بن شیخ محمد مذکور اجازه دارد و بعضی از تلامذه شیخ احمد مذکور در رساله خود چنین نوشته که آنجناب باصفهان رفت و آقا محمد باقر صاحب کفایه و ذخیره با و خلوت میکرد در هر هفته دو روز با و مذاکره میکرد و از او استفاده میکرد و علامه مجلسی آخوند ملا محمد باقر بشیخ احمد مزبور اجازه داده و در ان اجازه نوشت که از غرایب زمان و غلط دهر خوان بلکه از فضل خدا تعالی بر من و نعم بالغه اش در نزد من اتفاق افتادن است صحبت مولائے او لے فاضل کامل ورع بارع تقی زکی جامع فنون فضائل و کمالات حایز قصب سبق در میدانهائے

سعادات صاحب خلقهای پسندیده واصل طیب بهی علم تحقیق وطور تدقیق عالم نحریر وفائق درتحریر وتقریر
کشاف دقایق معانی شیخ احمد بحرانی خدا تعالی ایام او را بدوام موصول دارد و مشهور واعوامش
رامقرون بسعادت دارد پس یافتم او را دریای پر از علم که برای او کناره نیست ویافتم او را دانشمند
ماهر در فضل تا آخر اجازه وشعر شیخ احمد مذکور در نهایت جودت ونیکوئی وجزالت است واز جمله مصنفات
او کتاب ریاض الدلائل وحیاض المسائل است وصاحب لؤلؤ گفته که نیافتم از آن کتاب مگر قطعه
از طهارت ورساله در وجوب عینی نماز جمعه ورد نمود در آن رساله شیخ سلیمان بن علی شاخوری
راچنانکه گذشت ورساله در استقلال پدر بولایت بکر بالغ رشید ورساله در منطق که نامیده آنرا
بمشکوة مضیئه ورساله رموز الحقیقت ورساله منطقیه ورساله صغیره در مسئله بداء وآن جناب
بطاعون وفات یافت با برادرش شیخ یوسف ودر جوار کاظمین مدفون شدند در سال هزار
وصد ودو پدر ایشان زنده بود ودر سال هزار وصد وسه پدر ایشان وفات یافت در قریه مقابا واین
جناب اجازه از پدر خود نیز دارد که شیخ محمد بن یوسف است وشیخ محمد بن یوسف ماهر بود در علوم عقلیه
وفلکیه وریاضیه وهیئت وهندسه وحساب وعربیت وصاحب لؤلؤ گفته که پدرم براو قرائت کرد
اکثر علوم عربیه وریاضیه را وقرائت کرد براو خلاصة الحساب را واکثر شرح مطالع را وباقی از مطالع
را تمام کرد بعد از این شیخ براستادش شیخ سلیمان بن عبدالله متقدم واز شیخ محمد مذکور چیزی از
مصنفات نقل نشده

## دراحوال آقا سید علی ملقب بسید نور الدین

سید علی بن سید علی بن ابی الحسن الحسینی الابراهیمی الموسوی ملقب بسید نور الدین مشعله زکاوت وفطانت
وفضیلت وثقاوت ونقاوت وزهادت وعبادت وزرانت است ومیر محمد مؤمن استرابادی صاحب
کتاب رجعت از این بزرگوار اجازه دارد واین بزرگوار اجازه دارد از برادر وپدر خود سید او خدمش شمس الدین
سید محمد صاحب مدارک واز برادری خود جمال الدین ابو منصور شیخ حسن بن شهید ثانی وسید نور الدین
فاضل ومحقق ومدقق بوده ودر زمانش از مسلمین بود ومتوطن بمکه شد وتالیفات او در نهایت جودت
ودر بدو امر در بلاد شام بود وصاحب شام را البته با احترام تمام بود پس بمکه معظمه رفت و
عمرش از نود تجاوز کرد وحال آنکه استعانت با حدی نمیکرد بلکه مردمان با واستعانت میجستند
ووفات او در سال هزار وشصت ودو وقوع یافت ودر شعر ید طولی داشت - ومشهور است که دیار بود

در نسب صاحب معالم ومدارک سید نور الدین

و مخفی نماناد که سیّد علی والد سیّد نور الدّین دختر شهید ثانی را بزواج خود درآورد و ازو صاحب مدارک سیّد محمد تولد شد و پس از شهادت شهید ثانی والدهٔ صاحب عالم را که زوجهٔ شهید ثانی بود بزواج خود درآورد و از او سیّد نور الدّین متولد شد پس سیّد محمد صاحب مدارک برادر پدری سیّد نور الدّین است و شیخ حسن صاحب معالم برادر مادری سیّد نور الدّین است و صاحب معالم خال سیّد محمد است و سیّد محمد صاحب مدارک همشیره زادهٔ صاحب معالم است و لیکن بعقول ناقصهٔ ضعیفه تلمیذ زوجهٔ استاد را گرفتن خلاف قانون ادب است و درین فقره پدر سیّد نور الدّین نهایت خلاف ادب شد چنانکه مرحوم استاد آقا سیّد ابراهیم زوجهٔ شریف العلماء را بزواج خود درآورد با اینکه سابقاً دختر استاد را نیز بزواج خود درآورده بود پس بحسب عقل ظنّی چنین امر استحسانی ندارد لیکن چون شرعاً مجوز است پس این کاشف از خطاء عقل است سیّما اینکه زواج سیّد علی بزوجهٔ شهید ثانی حکمتش در متن واقع آن بود که مانند سیّد نور الدّین فاضلی که محیی شریعت پیغمبر است از او تولد یافت و این سیّد نور الدّین در خدمت پدرش و برادر پدری او صاحب مدارک و برادر مادری او صاحب معالم درس خواند –

## در تالیفات سیّد نور الدّین

و از تالیفات سیّد نور الدّین است کتاب شرح مختصر نافع که بسیار خوب نوشته و تطویل در بحث و استدلال نموده لیکن تمام نیست و کتاب فوائد مکیّه در ردّ فوائد مدنیه ملا محمد امین غیر مامون استرابادی و صاحب حدائق در لؤلؤ گفته که کتاب فوائد مکیّه شافی و وافی نیست مولف کتاب گوید که چون ملا امین که امین اخباریین است با صاحب حدائق هم مشرب است لهذا بان واسطه کلمات او را دوست داشته و مسلم و معروفست که حب الشیء یعمی و یصم دوستی چیزی آدمی را کور و کر می کند و عیوب محبوب را نمی بیند و نمی شنود و الا کتاب فوائد مکیّه چنانکه بعضی از فضلا گفته اند در نهایت دقت و متانت است و این فقیر مفاسد مذهب اخباریین را که چند فرقه اند و بطلان مذهب ایشان را در حواشی قوانین و منظومهٔ الفیهٔ اصولیّه و شرح آن بتفصیل فصیل که رافع قال و قیل باشد بیان کردیم و از جملهٔ کتب مولفهٔ سیّد نور الدّین است کتاب شرح اثنا عشریهٔ شیخ بهائی در صلوة و غیر آنها از رسائل و سیّد نور الدّین در اجازهٔ شیخ فاضل شیخ صالح بن عبد الکریم گفته که اجازه دادم او را که روایت کند از من هرچه روایت آن برایم صحیح است و هرچه را که تالیف کردم از او افاده نمودم از آن پس از آنجمله است شرح مسمی بغرر المجامع بر مختصر نافع که تالیف کردم از آن جزئی بر اوائل فقه و سؤال میکنم خدا را که مرا توفیق اتمام و انجام آن کرامت فرماید و همچنین شرح موسوم بالنوار بهیّه بر اثنا عشریهٔ صلوتیه که آن از تالیف مرحوم منتخب بهاء الدّین محمد

☆☆ عاملیت و رسالہ انیقۃ در تفسیر قول خدا تعالیٰ قل لا اسئلکم علیہ اجرا الا المودۃ فی القربیٰ و کتاب
مجموعہ معروف بغنیۃ مسافر از نادم و سامر کہ مشتمل بر فوائد و اخبار و نوادر و اشعار ہمچنین است
فوائد و شواہد مکیہ در مداحض حج خیالات مدنیہ کہ برائے ملا محمد امین است و بعضے از حواشی بر کتب
فقہ و اصول و حدیث و اجوبہ سوالات تا اینجا اجازۂ سید نور الدین بود و تاریخ اجازۂ نہار شنبہ
دوازدہم ذیقعدۃ الحرام از سال ہزار و پنجاہ و پنج و مولد این بزرگوار سال ہفصد و ہفتاد بود
و وفات ان در سال ہزار و شست و ہشت بود بنابراین عمر شش نود و ہشت سال بود دیگر چندر نز
و برائی سید نور الدین مذکور پسری بود عالم و فاضل و محقق و مدقق و ماہر و ادیب و شاعر و در کتاب
امل الامل گفتہ کہ او شریک ما در درس بود در نزد جماعتے از مشایخ ما و اسم او سید جلال الدین
بود و بمکہ رفت و در انجا مجاور شد پس از ان بمشہد رضا رفت پس از ان بہ حیدرآباد و الآن
ساکن حیدرآباد و مرجع اکابر و فضلاء انجا است تا اینجا کلام امل الامل بود و برائی سید نور الدین
پسر دیگر بود کہ او سید حیدر بن سید نور الدین بن علی بن ابی الحسن موسوی عالم جبعی است
و ساکن اصفہان بود —

## در احوال سید محمد صاحب مدارک

نسب سید محمد بن سید علی بن ابی الحسن موسوی برادر سید نور الدین سابق است از جانب پدر و اما
صاحب مدارک و ملقب بشمس الدین و تقدس و علم او اشہر از ان است کہ محل انکار باشد و اما صاحب
معالم پس ہمیشہ انکار داشت کثرت تالیف را با عدم تحریر و ہمیشہ بذل وجہد نمود در تحقیق انچہ را کہ تالیف
کردہ بود و صاحب مدارک نیز قلیل التالیف بود و صاحب معالم و صاحب مدارک در سن قریب
بیکدیگر بودند و ہر دو در نزد اردبیلی درس خواندند و مقدس محقق ملا احمد اردبیلی در ان زمان
شرح ارشاد می نوشت و اجزاء را بصاحب مدارک و معالم میداد و میگفت کہ شما نظر کنید در عبارات ان
و اصلاح کنید زیرا کہ من میدانم کہ بعضے از عبارات ان غیر فصیح است و چون خواستند کہ از خدمت
اردبیلی بہ جانب بلاد خود مراجعت کنند شیخ حسن صاحب معالم از خط ملا احمد اردبیلی چیزی خواست
کہ در نزد او باشد و باعث تذکار او باشد پس محقق اردبیلی بعضے از احادیث برائی صاحب معالم
نوشت و در آخر انہا نوشت کہ این را عبد برائی مولای خود نوشتہ است بجہۃ امتثال امر مولا و برائی اینکہ
متذکر او باشد و او را فراموش نکند در خلوات خود و عقب صلوۃ خود و خدای تعالے توفیق دہد
او را برائی انچہ محبوب اوست و از او راضی باد من او و کریم او مجد و ال او و صلوۃ خدا بر ایشان باد

تا اینجا کلام اردبیلی بود و سید نعمة الله جزایری در انوار نعمانیه نوشته که صاحب معالم و صاحب مدارک در نجف بودند میخواستند که بزیارت خراسان روند از خوف اینکه شاه عباس ایشان را نزد خود می طلبید نرفتند برائی اینکه با سلطان معاشرت نکنند و در نجف ماندند و صاحب مدارک و صاحب معالم در اخبار طریق خاصی را اختیار کردند و بصحیح اعلائی قائل شدند و آن عبارت است از اینکه رواة حدیث اثنی عشری مذهب و عادل و هر یک راوی را دو معدل تعدیل کرده باشد و شکی نیست که بنا بر این اخبار را کفایت در فقه نخواهد بود و صاحب مدارک را در مدارک اضطراب زیاد است زیرا که گاهی موثقات را طرح کرده و گاهی عمل بآنها کرده و در بسیاری از رجال نیز اضطراب وارد مانند ابراهیم بن هاشم و سمع ابن عبد الملک پس بسا باشد که اخبار ایشان را موصوف بصحت داشته و گاهی اخبار ایشان را حسن دانسته و گاهی طعن در ایشان کرده و اخبار ایشان را رد کرده و شاید که تجدید رائی برائش حاصل شده بوده و تجدید رای حسن فطانت مجتهد است و اما گاهی عمل بموثق نموده پس گاه است که در مقامات چندی است که قراین خارجه بر آن معاضدت کرده اند مانند شهرت و یا عدم خلاف و نحو آن۔

## در احوال شیخ حسن صاحب مدارک

شیخ شیخ حسن بن زین الدین شهید ثانی صاحب معالم است و در نزد اصحاب معروف بتوصیف محقق است و تصانیف او در نهایت تنقیح و تهذیب است و از ورع آن بزرگوار اینکه هرگز بیش از قوت یکهفته و یا یکماه جمع نمیکرد برای اینکه مواسات با فقرا نماید و فقرا از فعل او تسلی جویند و بجهت عدم تشبه باغنیا و مذهبش آنکه امرد در مذهب مجاز مشهور است و علم باجماع در این ازمنه در غایت ندرت است و بصحیح اعلائی عمل میکرد و سایر اخبار را طرح میکرد و شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسن که نواده شهید ثانیست در کتاب در المنظوم و المنثور ذکر فرموده که جدم صاحب معالم درس خواند در نزد ملا عبد الله یزدی تهذیب و مطول و حاشیه خطائی و حاشیه ملا عبد الله بر خطائی و این در زمانی بود که ملا عبد الله بر تهذیب حاشیه مشهور را مینوشت و بخط جدم آن حاشیه موجود است و ملا عبد الله نیز نزد جدم و نزد صاحب مدارک در فقه و حدیث درس میخواند و صفحه یافت شد بخط شیخ بهائی که از ذکر کلمات حکمیه نوشته بود که کتب هذه الکلمات امتثالا لامر سیده صاحب الکتاب حرس مجده و کبت ضده اقل العباد بهاء الدین العاملی الجبائی اصلح الله شانه سائلا منه اجرائه علی خاطره الخطیر و عدم محوه عن لوح ضمیره المنیر سیّما فی محال الامانات و مظان الاجابات و ذلک سنه ۹۸۳ انتهی و این صفحه در پهلوی صفحه بود که ملا احمد اردبیلی برای او

نوشته بود و در ترجمه صاحب مدارک گذشت و جدم شیخ حسن و خواهرزاده اش سید محمد صاحب مدارک مانند دو
فرس رهان بود و در منبع یک لبان و متقارب در سن بوده اند و صاحب معالم باقی ماند بعد از سید محمد
بمدة تفاوتی که میان ایشان در سن بود تقریبا این بنا بر روایت شیخ علی بود لیکن در رجال شیخ ابو علی
نوشته که صاحب معالم سی سال بعد از صاحب مدارک عمر کرد و مولف کتاب آن را در تذکرة العلما
نوشته بودم لیکن الحال بنظرم می آید که آن خبط باشد چه شیخ علی نواده صاحب معالم است و او بتاریخ انها دانا
تر است و اهل البیت ادری بما فیه و چون صاحب مدارک وفات یافت پس صاحب معالم بر سر قبر او نوشت
رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا و صاحب معالم برائے
صاحب مدارک مرثیه گفت و ان را بر سر قبرش نوشت لهفی لرهن ضریح صار کالعلم للجود و المجد و المعروف
و الکرم قد کان للدین شمسا یستضاء بها محمد ذو المزایا صاحب الشیم و در بعضی از نسخ بدل صاحب
طاهر الشیم دارد سقی ثراه و حیاه الکرامة و الریحان و الروح طرا بارئ النسم و خلیفه سلطان
گفته که شنیدم که شیخ حسن در اثنائی تصنیف منتقی و معالم وفات نمود و کسیکه فکرش چنین باشد
و تحقیقش باین حد باشد عجب نیست که وفاتش در اثنا چنین تصنیف واقع شود —

## در دیدن صاحب معالم حضرت صاحب الامر را

و شیخ علی گفته که شنیدم از بعضے مشایخ ما و غیر ایشان که شیخ حسن چون حج بجا آورد با صحاب خود گفت
که از خدا امید دارم که صاحب الامر را ببینم زیرا که او در هر سال حج بجا آورد پس چون عرفه اقامه نمود
با صحاب خود گفت که از خیمه بیرون روند برائے دعائی عرفه پس او خود نشست ناگاه مردی غیر معروف
آمد و سلام کرد و نشست شیخ حسن گفت که من مبهوت شدم و قدرت بر کلامی نداشتم پس سخن با من
گفت پس برخواست و رفت پس من خیال کردم که آنحضرت است و بشتاب برخاستم و او را ندیدم و از
اصحاب خود سوال کردم گفتند که ما کسی را ندیدیم که آمده یا رفته باشد و از ان پس شیخ علی گفته
که میان صاحب معالم و صاحب مدارک فرقی در دقت نظر است چه شیخ حسن نظرش ادق و جامعیت
او در علوم بیشتر بود و با وجودیکه این دو بزرگوار زنده بودند هر یک که زودتر بمسجد میرفتند ان دیگر
با و اقتداء میکرد و اگر کسی از احد هما مسئله سوال میکرد و اگر ان مسئله را استخراج کرده بود فتوی میگفت
و اگر استخراج نکرده بود حواله بان دیگر میکرد و مردم را ترغیب بان دیگر میکرد و در مجلس درس ان دیگر
حاضر میشدند و شیخ علی گفته که بخط شریف شیخ حسن در نزد من است و صورت خط او اینست —

## تاریخ ولادت صاحب معالم

که مولد

که مولد عبد فقیر بسوی عفو پروردگارش که خداست حسن بن زین الدین علی بن احمد بن جمال الدین بن
تقی خدا عفو کند از سیئات ایشان و مضاعف کند حسنات ایشان را در عشر اخیر از شهر الله اعظم شهر رمضان
است سنه نهصد و پنجاه و نه بخط او ایضا موجود است چیزی که لفظا و آنست که بخط والدم رحمه الله بعد از ذکر تاریخ
عنوان من خیر لیست که لفظا و اینست که زائیده شد برادرش حسن ابو منصور جمال الدین شب جمعه بست
هفتم شهر رمضان المعظم سنه نهصد و پنجاه و نه بوده و شمس در درجه ثالثه میزان بود تا اینجا کلام شیخ علی
بود و از اینجا ظاهر میشود که آنچه در کتاب سلافه سید علی گفته که شیخ حسن در زمانیکه پدرش گشته شده بود
دو از ده ساله بود و هم است بدون شک زیرا که اولاد اعرف بتاریخ آبا رمی باشند و مادر صاحب معالم
دختر عالم فاضل شیخ محی الدین بوده و در کتاب امل الامل بعد از نیکه از او نقل کرده که روز قتل
پدرش چهار ساله بود گفته که چنین یافتم تاریخ را وظاهر میشود از تاریخ قتل پدرش خبری که منافات
باو دارد و اینکه عمرش در ان وقت هفت ساله بوده و شیخ حسن با سید محمد صاحب مدارک شریک بودند
در قرائت بر مشایخ و روایت از مشایخ و از جمله مشایخ اجازه ایشان سید علی بن ابی الحسن است
که والد صاحب مدارک است و سید علی صائغ و شیخ حسین بن عبد الصمد که پدر شیخ بهائیست وایشان
همه روایت میکنند از شهید ثانی از جمله اسانید صاحب مدارک و صاحب معالم ملا احمد مقدس اردبیلی
است پس ایشان از بلاد خود بعراق آمدند و نزد ملا احمد قرائت میکردند و درست تدقیق و بحث میکردند
و گاهی شرح شمسیه را نزد او میخواندند و بحثی را تمام نکرده بمبحث دیگر رجوع میکردند و شاگردان ملا
احمد ایشان را استهزا مینمودند پس ملا احمد گفت که زود است که می بینید مصنفات ایشان را پس چون
ایشان ببلاد خود رجوع کردند شیخ حسن معالم نوشت و سید محمد مدارک و منتقی نوشت و بعضی از این
کتب را بعراق آوردند و این قبل از وفات ملا احمد اردبیلی بود و شیخ علی در در المنثور نوشته که صاحب
معالم و مدارک بعراق در نزد ملا احمد آمدند و گفتند که ما را چندان اقامه بعراق ممکن نیست درس بگو که هر چه را
که از مطالعه فهمیدیم عبارت را خوانده باشیم بدون اینکه معنی آن را بیان کنید و هر چه را که از مطالعه نفهمیدیم
درس گفته باشید پس باین نحو خواندند شرح مختصر عضدی و شرح شمسیه با حاشیه و شرح مطالع و علم کلام و شیخ
حسن از پدرش شهید ثانی بلا واسطه نیز اجازه دارد و ظاهر اینکه آن اجازه را در صغر سن او نوشته است
و شیخ حسن را اشعار رائقه و قصاید فائقه است و صاحب لؤلؤه گفته که نقل کردم در کتاب انیس المسافر و
جلیس الحاضر بسیاری از آنها را در کتاب امل الامل گفته که مر استاد شیخ حسن دیوان شعری است که جمع کرده
آنها را شاگردش نجیب الدین علی بن محمد بن مکی عاملی و از تصانیف او است کتاب منتقی الجمان

در احادیث صحاح و حسان و آن چند مجلد است و از آن کتب عبادات بیرون آمد و کتاب معالم الدین و ملاذ المجتهدین و از آن مقدمه در اصول ظاهر شد و یک مجلد در فروع در طهارت و معالم اصول مختصری است از کتاب شرح مختصر اصول عضدی و بر معالم الاصول شرح و حواشی بسیار نوشته اند مانند حاشیه ملا صالح مازندرانی و حاشیه پسرش شیخ محمد و حاشیه سلطان العلماء و این فقیر را بر حاشیه سلطان حاشیه است و حاشیه ملا میرزای شیروانی و حاشیه آقا باقر بهبهانی که برای پسرش شیخ عبد الحسین نوشته و حاشیه شیخ محمد تقی اصفهانی و حاشیه حاجی شیخ رفیع لاهیجانی و شرح آخوند ملا صفر لاهیجانی و شرح فارسی ملا میرزای شیروانی و این کتاب که معالم الاصول باشد کالشمس فی رابعة النهار بدرجه اشتهار و محل تدریس و تدرس فضلا و مدار و طلاب است و این فقیر را دو حاشیه مدونه بر معالم الاصول است و از جمله تالیفات شیخ حسن حاشیه بر مختلف است و کتاب مشکوة القول السدید در تحقیق معنی اجتهاد و تقلید و کتاب اجازات و تحریر طاوس در رجال یک مجلد است که کتاب رجال سید بن طاوس را ملخص و مهذب نموده و رساله اثنی عشریه در طهارت و صلوة و کتاب مسائل حج و جواب مسائل مدنیات اولی و جواب مسائل مدنیات ثانیه و جواب مسائل ثالثه

## در وفات صاحب معالم

و وفات آن بزرگوار چنانچه سبط او در در المنثور گفته در سال هزار و یازده واقع شد و خصوص شهر و یوم در نظرم نیست و عمرش بالنسبه بتاریخ ولادتش که مذکور شد پنجاه و دو سال و سه ماه میشود و آقا سید محمد صاحب مدارک پس ولادتش در سال نهصد و چهل و شش است و وفاتش در شب شنبه سیزدهم شهر ربیع الاول از سال هزار و نه بود و عمرش بنابراین شصت و دو سال و چند ماه خواهد بود و اما تالیفات سید محمد از انجمله کتاب مدارک است و آنچه از آن ظاهر شد همان قدری است که متعلق بعبادات و حاشیه تهذیب و حاشیه بر الفیه شهید و شرح مختصر نافع لیکن از آن شرح آنچه ظهور و بروز یافت از اول نکاح تا قدری است و کتاب شواهد ابن ناظم است و شرح قصیده ابن ابی الحدید در مدح امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع

المنظوم و

## در وفات و مولد صاحب مدارک

و این صاحب مدارک را فرزندی است که او را سید حسین گویند عالم و فاضل و فقیه و ماهر و جلیل القدر و عظیم الشأن بوده و در نزد پدرش صاحب مدارک و شیخ بهائی درس خوانده و بخراسان رفت در آنجا ساکن شد و اقضی القضاة در مشهد بوده است و در حضرت شریفه مدرس بوده و در امل الآمل گفته

که شواهد

که شواهد ابن ناظم بسید حسین نسبت داده شد و لیکن چنانکه من دیده ام آن شواهد از تصنیف پدر
صاحب مدارک است و سید حسین را حاشیه بر الفیهٔ شهید است و وفات او در سال هزار و شصت و نه بوده
و اما پدر صاحب مدارک پس سید علی بن ابی الحسین موسوی عاملی جبعی است و او از اعیان فضلاء
آن عصر است و از شاگردان شهید ثانی است و اما سید علی صایغ حسینی عاملی خرزینی پس فاضل
و عابد و محدث و محقق بوده و او از شاگردان شهید ثانی است و شرح لمعه را در خدمت شهید درس
خوانده و از تالیفات او شرح شرایع و کتاب شرح ارشاد و غیر آنست و شیخ علی نوادهٔ شهید ثانی
در کتاب در المنظوم و منثور نوشته است که شهید ثانی را اعتقاد تمام در مرحوم عالم سید علی صایغ
بوده و از خدا امیدان داشت که او را فرزندی کرامت کند که معلم و مربی او سید علی صایغ
باشد پس خدا آرزوی او را روا نمود و شیخ حسن را باو کرامت نمود و او نزد سید علی صایغ و
سید علی بن ابی الحسن یا صاحب مدارک قرائت کردند اکثر علومی را که ایشان از شهید ثانی استفاده
کرده بودند از معقول و منقول و فروع و اصول و عربیه و ریاضیه تا اینجا کلام شیخ علی بود
و از جملهٔ اشعار صاحب معالم اینست ؛ سقونی فی الهوی کاسا ؛ معانی حسنهم راحته فلی فی مهجتی اصل
لوجد این شراهه ایضًا از اشعار او ؛ صدوا لا و انثنی معرضًا ؛ فارسل الصدع علی خاله لئن ابی
عن ان نزاه فقد ؛ ابنانا المرسل عن حاله —

## شیخ محمد بن ماجد بحرانی

شیخ محمد بن ماجد بن مسعود بحرانی ماخوری فقیه و مجتهد و محقق و دقیق النظر و از اعیان علماء آن بلاد بوده
و امام جمعه و جماعت بوده و از تالیف اوست رسالهٔ شیراز از برای میرزا صفی بن میرزا محمد مهدی نوشته
و آن را مسمی نمود بروضهٔ صفویه در صلوهٔ یومیه و ایضًا کتابی در منطق تالیف نموده و شیخ صالح بن عبدالله
گفته که من در آخر عمر او را دیدم و دو دفعه باو در نماز اقتدا نمودم و استاد علامه شیخ سلیمان بن عبدالله
نیز همراه من بود و شیخ سلیمان داماد او بود یعنی دختر شیخ محمد بن ماجد در حبالهٔ نکاح شیخ سلیمان بوده
و در آن روز مسئلهٔ محل بحث شد میان شیخ سلیمان و شیخ محمد بن ماجد و آن مسئله این بود که وضع
جبهه جزء است پس اگر کسی در سجده باشد و آیهٔ سجده را بشنود آیا همان استمرار بر سجده کافیست و برائت
ذمه از سجود برای استماع آیهٔ سجده حاصل است و یا اینکه لازم است که سر از سجده بردارد و دوباره
وضع را بر سجده گاه نماید —

## در مباحثهٔ شیخ سلیمان و محمد بن ماجد

شیخ محمد بن ماجد دعاء ان میکرد که وضع راس جزء نیست و استمرار کافیست و حرفش ادعاء اجماع بود و شیخ سلیمان بن عبدالله با و مخالفت داشته و میگفت که وضع راس جزء است و واجب است که چنین شخص رفع راس کند و دوباره سرش را بر محل سجده گذارد پس در میان مشاجرهٔ بزرگی اتفاق افتاد تا امر بانجا کشید که شیخ سلیمان گفت لکم دینکم ولی دین و مرادش این بود که تو مجتهدی و اعتقادی داری و برای تو تقلید کردن من جائز نیست و من نیز مجتهدم و اعتقادی دارم و مرا تقلید تو جائز نیست شیخ محمد ناظر باصل نزول آیه شد و تغیر کرد و کلامی گفت که دران نفرت و وحشت بود پس شیخ سلیمان گفت که اتمام مسئله بحجت و دلیل است نه بسرزنش و زیاده این نتوانست سخن گوید زیرا که شیخ محمد مسلم بود و مطاع بود و شیخ سلیمان را هنوز اشتهاری نبود پس از مجلس متفرق شدند و هر دو در نهایت غیظ بودند پس شیخ محمد ازان پس قریب چهل روز باقی ماند و شیخ سلیمان رساله درین مسئله در رد بر شیخ محمد تصنیف کرد مولف کتاب گوید که حق با شیخ سلیمان بود زیرا که سجده حقیقت شرعیه و متشرعه ندارد بلکه مناظره و ملال دران لغت است و در لغت و عرف تا وضع راس نکند نمیگویند که سجده کرد علاوه کلمات علماء اطلاق دارد در اینکه گفته اند واجب است در سجده وضع راس بر محل سجده الحاصل شیخ را مرض عظیم عارض شده و شیخ سلیمان او را عیادت کرده و درهمان مرض شیخ محمد وفات نموده و عمرش قریب هفتاد سال بوده و ان در سال هزار و صد و پنج بود و اول سال جلوس سلطان العصر شاه سلطان حسین بن شاه سلیمان بود و بر قبر او قبه بنا کردند و چون شیخ محمد وفات کرد شیخ سلیمان مرثیه در مصیبت او گفته و دران مرثیه بسیار مدح او نموده و شیخ مذکور اجازه از خوند ملا محمد باقر مجلسی داشته است —

## سید هاشم ابن سید سلیمان

سید هاشم معروف بعلامه ابن سید سلیمان بن سید اسمعیل بن سید عبد الجواد کتکانی نسبتش بسوی کتکان است بفتح دو کاف و تاء مثناة فوقانی میان دو کاف و ان قریه است از قراء توبلی بتاء مثناة فوقانیه پس ازان واو ساکنه پس ازان باء موحده پس ازان لام و باء مثناة تحتانیه در اخر یکی اعمال بحرین است و این سید هاشم فاضل محدث جامع متتبع در اخبار بوده بنحوی که سوای مجلسی در اخبار گویا کسی بر او سبقت نگرفته و کتب عدیده تالیف کرده و در فتاوی کتابی از او بیرون نکرده و استدلالی در احکام از او شنیده نگردیده و این یا بجهت قصور او بوده از درجه اجتهاد و یا برای نهایت ورع و تقوی بوده چنانچه سید عابد و زاهد رضی الدین بن طاوس نیز چنین بوده و ریاست بلد بعد از شیخ محمد بن ماجد

بدو استقلال یافته ودفع ایادی ظلمه وحکام نمود و در امر بمعروف ونهی از منکر نهایت تصلب داشته
وفات او در سال هزار و نه واقع شد وشیخ سلیمان ابن عبد الله ماحوزی از این سید اجازه داشته

## در تالیفات سید هاشم

واز مصنفات اوست کتاب برهان در تفسیر قرآن مشتمل بر شش مجلد وجمع کرده در ان اخباریرا که وارد در
تفسیر شده واز کتب قدیمه وکتاب الهادی وضیاء النادی در تفسیر قرآن و چند مجلد وکتاب معالم الزلفی
در نشاة اخری مجلد بزرگیست وکتاب مدینة المعجزات در نص بر ائمه هداه در چند مجلد وکتاب در التنقید
در فضائل حسین شهید ع در یک جلد وکتاب تفضیل ائمه بر انبیاء سوای پیغمبر ما وکتاب وفات زهرا
وکتاب سلاسل الحدید که منتخب از شرح نهج البلاغت ابن ابی الحدید است در فضائل امیر المومنین وائمه علیهم
السلام وکتاب ایضاح وکتاب نهایة الاعمال در انچه تمام میشود بان اعمال وکتاب ترتیب التهذیب
در چند مجلد و مرتب ساخته است در هر باب حدیثی متعلق بان باب را وبعضی از معاصرین او از علماء بحرین
ان کتاب را تخریب التهذیب مینامیدند چنانکه شان معاصرین چنین بوده است وکتاب تنبیهات الادیب
در رجال تهذیب و در انجا تنبیه کرده بر اغلاط بسیار که برای شیخ واقع شده در رجال واسانید اخبار که
در کتاب تهذیب ذکر کرده وکتاب رجال علمائی که بحق رجوع کردند وکتاب حلیة الابرار وکتاب
حلیة النظر در فضل ائمه اثنی عشر وکتاب محجة المرضیه در اثبات خلافت و وصیت وکتاب مناقب الشیعه
وکتاب میثمیه وکتاب نسب عمر وکتاب تعریف رجال من لا یحضره الفقیه وکتاب مولد قائم ع وکتاب نزهة الابرار
ومنار الافکار در خلق جنت ونار وکتاب المحجة در انچه نازل شده بحجة وکتاب تبصرة الولی در کسانیکه حضرت
مهدی را دیده اند وکتاب عمدة النظر در ائمه اثنا عشر وکتاب معجزات النبی وکتاب غایة المرام
در تعیین امام مشتمل بر دو مجلد ونقل کرده در ان اخبار عامه وخاصه را باسانید انها در تعیین امیر المومنین
واولاد معصومین سلام الله علیهم اجمعین واین سید اجازه داشت از سید عبد العظیم بن سید عباس استرابادی
وسید عبد العظیم اخباری است ورساله در وجوب جمعه عینا تالیف کرده —

## در احوال شیخ فخر الدین

شیخ فخر الدین بن طریح نجفی واین شیخ فاضل ومحدث ولغوی و عابد و زاهد بوده واز مصنفات او
کتاب مجمع البحرین ومطلع النیرین در تفسیر غریب قران واحادیث که از طرق شیعه است وکتاب شرح
مختصر نافع وکتاب تمیز مشترکات از اسماء رجال وکتاب اربعین وکتاب منتخب در مراثی وخطب
واخبار مصیبت حضرت سید الشهداء واین شیخ اجازه داشت از شیخ محمد بن جابر نجفی از شیخ محمود

بن حسام الدین خزایری از شیخ بهائی ومخفی نماند که اخبار معینت که در منتخب ذکر کرده اکثر آن از اخبار مراسل است و شیخ فخر الدین را پسری بود که آن را شیخ صفی الدین میگویند و او هم فاضل و از مشایخ اجازه است و صاحب تالیفات است ـــ

## شیخ صالح بن عبد الکریم

شیخ صالح بن عبد الکریم کرزکانی بحرانی متوطن در بلاد شیراز و در انجا وفات یافته و مدفون شد در جوار سید علاء الدین حسین و او از مشایخ اجازه شیخ سلیمان ابن عبد الله ماخوری است و فاضل و متورع بود با امر شاه سلیمان متولے امر قضا و مرافعات شد و چون خلعت و رقم قضا برائش از جانب پادشاه آوردند آنجناب امتناع نمود از پوشیدن آن و بعد از التماس و تخویف از سطوت سلطان آن خلعت را از پشت انداخت و از تالیفات اوست تفسیر اسماء الله الحسینے و رساله خمریه و رساله در جبایره و این شیخ اجازه از سید نور الدین سابق دارد ـــ

## شیخ احمد شیخ جعفر بن کمال الدین

شیخ شیخ جعفر بن کمال الدین بحرانی از مشایخ اجازه شیخ سلیمان ابن ابی طبنیه متقدم است و او با شیخ صالح بن عبد الکریم بجهت ضیق امر معیشت از بحرین ببلاد شیراز آمدند و در انجا نیز مملو فضلاء بود پس شیخ جعفر بجانب هند رفت و در حیدر اباد متوطن گشت و شیخ صالح تنگی نمود و هر یک که در آن بلد اقام نمودند مرجع گردیدند نظاحمد بن صالح درازی بحرانی عالم و زاهد و ورع بود و از تالیفات او کتاب حلب احمدی و رساله در استخاره در هزار و صد و بست و چهار وفات یافت س علی ابن عبد الله بن احمد بحرانی بلادی از مشایخ اجازه صاحب حدایق است و فاضل بود در حکمت و معقولات و قلیل الرغبه بود در تدوین و مطالعه و از تالیفات او است رساله در علم کلام و رساله دیگر در علم کلام و رساله در نفی جزء لا یتجزی و رساله در تقسیم کلمه بسوی اسم و فعل و حرف و شرح رساله سلیمان در منطق و رساله در وجوب جهاد در زمن غیبت و رساله در عدم ثبوت دعوی بر میت بشاهد واحد و یمین و او اجازه دارد از شیخ سلیمان بن عبد الله بن متقدم ـــ

## علی بن حسن علی بن احمد

رسا علی بن حسن بن یوسف اجازه دارد از شیخ محمد بن ماجد متقدم و او و پدرش و جدش از مشایخ فضلاء او معاصر شیخ سلیمان بن عبد الله بود و جد شیخ محمود بن عبد السلام از مشایخ اجازه صاحب حدایق و قریب بصد سال عمر کرده

شیخ محمد ابن حسن ابن علی ابن الحسین الحر عاملی مشغری نسبتش بسوی مشغر است بمیم مفتوحه پس از ان شین معجمه مفتوحه پس غین معجمه ساکنه پس از ان رای مهمله و های در آخر قریه است از قرای جبل عامل و او عالم فاضل محدث بود و اخباری بود و او از محمدین ثلثه اواخر است که جمع کردند اخبار کتب اربعه را و مولدش چنانکه خود در کتاب امل الامل نوشته در قریه مشغره در شب جمعه ثامن رجب از سال هزار و سی و سه بود و در نزد پدرش تلمذ نمود و همچنین در نزد عمش شیخ محمد حر و در نزد جد مادرش شیخ عبد السلام بن محمد حر و در نزد خال پدرش شیخ علی بن محمود و غیر ایشان و در قریه جبع درس خواند در نزد عم خود ایضا و شیخ حسن ظهیری و شیخ زین الدین محمد بن شیخ زین الدین شهید ثانی و چهل سال در بلاد خود ماند و در ان مدت دو دفعه حج بعمل آورد و پس از ان سفر عراق کرد و ائمه را زیارت نمود از ان پس بزیارت طوس رفت و در انجا مجاور شد و دو دفعه از طوس بزیارت مکه رفت و برای او کتب متعدده است

## اجازهٔ صاحب وسائل

از تالیفات از انجمله کتاب وسائل است که اخبار کتب اربعه را نیز جمع کرده و در مدت هیجده سال ان را تالیف کرده و ان شش مجلد است و اخبار اصول کافی را جمع نکرده بلکه بهمان اقتصار بر فروع نموده و در اخر کتاب مذهب خود را در اخبار بطریقه اخباریین ذکر نموده و ادله بسیار بران اقامه کرده که اوهن من بیت العنکبوت می باشند و مناسب انیکه اجازات صاحب وسائل که در اواخر کتابش گفته در اینجا ذکر شود از بابت تیمن و تبرک و کثرت مهارت در علماء مشایخ نیز (اجازه) جائی چنین گفته است در اواخر کتاب وسائل الفائدة الخامسة فی بیان بعض الطرق التی نروی بها الکتب المذکور عن مولفیها وانما ذکرنا ذلک تیمنا و تبرکا باتصال السلسلة باصحاب العصمة لا لتوقف العمل علیه لتواتر تلک الکتب و قیام القراین علی صحتها و ثبوتها کما یاتی ان شاء الله تعالی فنقول انا نروی الکتب المذکوره و غیرها عن جماعة منهم الشیخ الجلیل الثقة الورع ابو عبد الله الحسین ابن الحسن بن یونس بن ظهیر الدین العاملی اجازة و هو اول من اجازنی سنة احدی و خمسین و الف عن الشیخ الفاضل نجیب الدین علی ابن محمد بن مکی العاملی عن الشیخ الکامل الاوحد بهاء الدین محمد ابن الحسین بن عبد الصمد العاملی عن والده عن الشهید الثانی الشیخ الافضل الاکمل زین الدین علی بن احمد العاملی و نرویها ایضا عن الشیخ الاجل الاکمل الشیخ زین الدین بن الشیخ محمد بن الشیخ حسن بن الشیخ زین الدین العاملی الشهید الثانی عن الشیخ الاکمل الشیخ بهاء الدین عن ابیه عن الشهید الثانی و عن شیخنا الشیخ زین الدین عن مولانا محمد امین الاسترابادی عن السید محمد بن علی بن ابی الحسن الحسینی العاملی بالسند الآتی عن الشهید الثانی و عن شیخنا الشیخ زین الدین عن مولانا محمد امین

عن مولانا میرزا محمد بن علی الاسترابادی عن الشیخ الجلیل ابراہیم بن علی بن عبد العالی العاملی عن والده
عن الشیخ شمس الدین محمد بن داؤد العاملی بالسند الآتی ونرویها ایضاً عن ابی عبد الله الحسین
بن الحسن عن الشیخ نجیب الدین والسید الجلیل نور الدین علی بن علی بن ابی الحسن الموسوی العاملی جمیعاً
عن الاستاد المحقق المدقق الشیخ حسن بن الشیخ زین الدین العاملی والسید الجلیل السید محمد بن السید علی بن ابی
الحسن الموسوی العاملی جمیعاً عن السید علی بن ابی الحسن العاملی والشیخ حسین بن عبد الصمد العاملی
والسید علی بن السید فخر الدین الہاشمی العاملی والشیخ احمد بن سلیمان العاملی کلہم عن الشہید الثانی
ونرویها ایضاً عن الشیخ نجیب الدین عن ابیه عن جده عن الشہید الثانی ونرویها ایضاً عن خال والدی
الشیخ علی بن محمود العاملی عن الشیخ الجلیل محمد بن الحسن بن زین الدین عن والده عن المذکورین
عن جده عن الشہید الثانی وعن خال والدی عن السید نور الدین العاملی بالسند سابق عن الشہید الثانی
ونرویها ایضاً عن المولی الاجل الاکمل الورع المدقق مولانا محمد باقر ابن الافضل الاکمل مولانا محمد تقی المجلسی
ایده الله تعالی وهو اخر من اجازه لی عن ابیه وشیخه مولانا حسنعلی التستری والمولی الجلیل میرزا
رفیع الدین محمد النائینی والفاضل الصالح شریف الدین محمد الرویدشتی کلہم عن الشیخ الاجل الاکمل
بہاء الدین محمد العاملی عن ابیه الحسین بن عبد الصمد العاملی عن الشہید الثانی وعن المولی الاجل
مولینا محمد باقر سلمه الله عن العده المتقدم ذکرہم عن المولی الاورع الاتقی عبد الله بن الحسین التستری
عن الشیخ الاجل نعمة الله بن احمد بن محمد بن خاتون العاملی عن الشیخ المحقق المدقق الشیخ علی بن عبد العالی
العاملی الکرکی والفقیه ابی العباس احمد بن خاتون العاملی عن الشیخ شمس الدین محمد بن خاتون العاملی
عن الشیخ الجلیل جمال الدین احمد بن الحاج علی العاملی العیناثی عن الشیخ زین الدین جعفر بن الحسام العاملی
عن السید الجلیل الحسن بن ایوب الشہیر بابن نجم الدین العاملی عن العلامة السعید الشہید محمد بن مکی العاملی
وعن مولینا محمد باقر المجلسی دام ظله عن ابیه عن الشیخ اجل بہاء الدین محمد العاملی والمدقق بالتحریر الفاضل
معز الدین محمد والشیخ یونس الجزائری عن شیخہم المحقق عبد العالی العاملی عن والده العلامة نور الدین علی
بن عبد العالی العاملی الکرکی عن شیخه الاجل علی بن ہلال الجزائری عن الشیخ الجلیل ابی العباس
احمد بن فہد عن شیخ زین الدین علی بن خازن الحائری عن الشہید محمد بن مکی العاملی و عن
مولینا محمد باقر المجلسی عن ابیه عن القاضی ابی الشرف الاصفہانی والشیخ عبد الله بن الشیخ جابر العاملی
عن مولینا درویش محمد بن الحسن العاملی عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی العاملی الکرکی
بالاسناد السابق وعنه عن ابیه عن الشیخ جابر بن عباس النجفی عن الشیخ عبد الغنی الجزائری عن علی بن

عبد العالی العاملی وعنه عن السید الفاضل امیر شرف الدین علی الحسینی الشولستانی عن الامیر فیض الله
بن عبد القاهر الحسینی التفریشی عن الشیخ الجلیل محمد ابن الحسن بن زین الدین العاملی عن ابیه عن الشیخ الجلیل
الحسین بن عبد الصمد العاملی عن الشهید الثانی وعنه عن امیر شرف الدین علی عن الامیر فیض الله عن
السید الجلیل السید علی بن ابی الحسن العاملی عن الشهید الثانی وعنه عن امیر شرف الدین علی عن مولینا الاجل
میرزا محمد بن علی الاسترابادی عن شیخه الشیخ ابراہیم بن علی بن عبد العالی العاملی المیسی عن ابیه وبالاسانید
السابقه کلها عن الشهید الثانی العاملی عن الشیخ احمد بن خاتون العاملی عن الشیخ علی بن عبد العالی العاملی
الکرکی وبالاسانید عن الشهید الثانی عن شیخه الفاضل علی بن عبد العالی المیسی عن الشیخ شمس الدین محمد
بن داود الجزینی عن الشیخ ضیاء الدین علی ابن الشهید محمد بن مکی العاملی عن والده عن الشیخ فخر الدین محمد
ولد الشیخ العلامه جمال الدین الحسن بن یوسف بن المطهر الحلی عن والده عن شیخه المحقق نجم الدین ابی القسم
جعفر بن الحسن بن سعید الحلی عن السید الجلیل شمس الدین فخار بن معد الموسوی عن الشیخ الفقیه ابی الفضل
شاذان بن جبرئیل القمی عن الشیخ عماد الدین محمد بن ابی القاسم الطبری عن الشیخ ابی علی الحسن ابن الشیخ
الجلیل ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی عن والده وبالاسناد السابق عن الشهید محمد بن مکی العاملی عن السید
شمس الدین محمد بن ابی المعالی عن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید محی الدین محمد بن عبد الله
بن علی بن زهرة الحسینی الحلبی عن الشیخ السعید رشید الدین محمد بن علی بن شهر اشوب المازندرانی عن
ابیه والداعی بن علی الحسینی وفضل الله ابن علی الحسینی الراوندی وعبد الجلیل بن عیسی الرازی
ومحمد وعلی ابنی عبد الصمد النیشابوری واحمد بن علی الرازی ومحمد بن الحسن الشوهانی وابی علی الفضل
بن الحسن الطبرسی ومحمد بن علی بن الحسن الحلبی ومسعود بن علی الصوانی والحسین بن احمد بن طحال
المقدادی کلهم عن الشیخین ابی علی الحسن بن محمد بن الحسن الطوسی وابی الوفا عبد الجبار بن علی المقری
عن الشیخ ابی جعفر بن الحسن الطوسی قدس الله ارواحهم باسانیده المذکورة سابقا الی کل من روی
عنه وقد عرف من ذلک الطریق الی الکلینی والصدوق والحسن بن محمد الطوسی واحمد بن ابی عبد الله
البرقی ومحمد بن الحسن الصفار وعبد الله بن جعفر الحمیری وسعد بن عبد الله والفضل بن شاذان ومحمد
بن مسعود العیاشی وعلی بن جعفر والحسن بن سعید ومحمد بن ابی القاسم الطبری وجعفر بن محمد قولویه
وعلی بن ابراہیم والشیخ المفید والمحقق جعفر الحسن بن سعید وغیرهم ممن تقدم علی الشیخ او تاخر عنه و
قد ذکر فی هذا السند فانا نروی کتبهم ورواياتهم بالسند المذکور الیهم او الی الشیخ باسانیده السابقه
فی طرق التهذیب والاستبصار وفی الفهرست وفی طرق الصدوق السابقه وغیر ذلک الی المشایخ المذکورین

کلهم بطرقهم الی الائمة علیهم السلام ازان پس بعض از کتب مخصوصه را باسانید خاصه مذکور داشته و برای عدم اطاله همین کفایت شد

## در مناظره با شیخ سلطان

گویند که در زمانیکه صاحب وسایل وارد اصفهان شد اخوند ملا محمد باقر بجهت احترام شخصی و نوع شیخ حرّرا نهایت احترام نمود و بسلطان تکلیف دیدن نمود شاه سلیمان با نهایت احترام دیدن ازاو نمود صاحب وسائل نظر بمقتضای سادگی خویش صباح ان روز را خواست که بازدید سلطان نماید و بسلطان اعلام داد و سلطان فهمید که این مرحله از سادگی شیخ است جواب داد که شیخ بعد از ان یوم دیگر بازدید نماید پس بعد از ان روز دیگر شیخ با مصاحبت مجلسی و علمائی دیگر بمحضر سلطان رفتند و قاعده ان بود که علما برای احترام سلطان بر فرش خاص سلطان نمی نشستند و سلطان هم در حضور علما احتراماً لهم بر ان فرش نمی نشست پس مجلسی و دیگران در مقام خود نشستند و شیخ بر بالائی ان فرش نشست سلطان ازان دلگیر شد و از شیخ پرسید که خر را با شیخ چه قدر فاصله است شیخ گفت فاصله میان ایشان یک مسند است سلطان سکوت کرد پس آنقضای مجلس مجلسی بشیخ در مقام اعتراض برامد که این گونه افعال و اقوال شائیسته سلطان نیست شیخ در جواب گفت که شما چرا از خدایتعالی چشم پوشیده آید با انیکه زمام مهام امور مملکت و سلطنت در دست خداست و از جمله تالیفات او کتاب جواهر السنیه در احادیث قدسیه وان اول کتابیست که او را تالیف کرده و پیش ازاو کسی احادیث قدسیه را جمع نکرده و کتاب صحیفه ثانیه از ادعیه علی بن الحسین که خارج از صحیفه کامله سجادیه است و کتاب هدایة الامه الی احکام الائمه که سه مجلد است و منتخب از هدایة الامة با حذف اسناد و مکررات از اول فقه تا اخران و کتاب فهرست وسائل الشیعه که مشتمل است بر عنوان ابواب و شماره احادیث هر باب و مضمون احادیث وان یک مجلد است و کتاب فوائد طوسیه که یک مجلد ازان بیرون آمد و مشتملست بر صد فائده در مطالب متفرقه و کتاب اثبات الهداة بالنصوص و معجزات چند مجلد است که مشتملست بر بیست هزار حدیث از کتب خاصه و عامه و کتاب امل الامل در علماء جبل عامل و دران اسماء علماء متاخرین نیز می باشد و رساله در رجعت که انرا نامیده است بایقاظ از هجعه به برهان بر رجعت و رساله رد بر صوفیه و رساله در خلق کافر وانچه مناسب انست و رساله در تسمیه مهدی صلوات الله و سلامه علیه و نامیده انرا کشف الغمیه در حکم تسمیه و رساله جمعه و رساله در اجماع و نامیده انرا بنزهة الاسماع در حکم اجماع و رساله در تواتر قرآن و رساله در رجال و رساله در احوال صحابه و رساله در تنزیه معصوم از سهو و نسیان و رساله در واجبات و محرمات منصوصه از اول فقه تا اخران و در اخران گفته که واجبات عدداً یکهزار و پانصد و سی و پنج شد و محرمات یکهزار و چهار صد و چهل و هشت شد و کتاب فصول المهمه در اصول ائمه مشتمل بر قواعد کلیات منصوصه در اصول دین و اصول فقه و فروع

فقه و در طب و از جملهٔ تالیفات او دیوان شعری است که قریب به بست هزار بیت است و اکثران در مدح پیغمبر و ائمه است و تالیفات جناب اگرچه بسیار است لیکن خالی از تحقیق است بلکه همان جمع گردنست و از جملهٔ تالیفات او کتاب بدایة الهدایه است۔

## شیخ زین الدین نوادهٔ شهید ثانی

شیخ زین الدین ابن شیخ محمد بن شیخ حسن ابن شیخ زین الدین شهید ثانی عالم فاضل متبحر مدقق محقق بوده و در لؤلؤه گفته حاکی از امل الامل است دو دفعه او را توصیف در فقه نموده و ان کمال توثیق است و صالح و ورع و شاعر و منشی و ادیب و جامع و حافظ فنون علم منقول و معقول و جلیل القدر و عظیم المنزلة بوده و در زمان او برای او نظیری نبوده و تلمذ کرده نزد پدرش شیخ محمد و شیخ بهائی و محمد امین استرابادی و جماعتی از از علمائی عرب و عجم و مجاور مکه بوده و در انجا وفات کرده و در نزد خدیجه کبری مدفون شده و صاحب و سائل در نزد او کتب عربیت و ریاضی و حدیث و فقه و غیر انها را قرات کرده و شعر را خوب میگفت و فوائد و حواشی بسیار دارد و دیوان شعر کوچکی دارد و کتابی تالیف نکرده بجهت شدت ورع و خوف شهرت و صاحب الامل گفته که متاخرین کثیر التالیف شدند و در مولفات ایشان سقطات بسیار است خدا تعالی از ما و از ایشان عفو کند و این باعث قتل ایشان شد و شیخ زین الدین تعجب میکرد از جدش شهید ثانی و از شهید اول و علامه از انکه بر مخالفین بسیار قرات میکردند و کتب فقه و حدیث و اصول ایشان بسیار تتبع میکردند و در نزد ایشان درس میخواندند و شیخ زین الدین این امر را بر ایشان انکار میکرد که بر این مرتب شد انچه ذکر شد از قتل ایشان خدا عفو کند از ایشان و صاحب لؤلؤه بعد از ذکر انکلام گفته که برای خدا با د خیر کثیر او در انچه ذکر کرد از کثرت تعجب و انکار بر این فضلا و امثال ایشان و انچه او گفته حق و حقیق بمتابعت نمودن است اگرچه تابعان کم می باشند اما اولا بجهت اخبار مستفیضه از ائمه اطهار از منع از جلوس در مجالس ایشان و حضور در نزد ایشان و فرو رفتن در علوم و احادیث ایشان و اما ثانیا پس بجهت انچه در صدر کتاب متاجر عنوان کردند از حرام بودن حفظ کتب ضلال و نسخ ان و درس ان و انکه واجب است اتلاف ان و کتب ایشان اصل هر ضلال و گمراهی می باشند چنانکه اخبار ال پیغمبر بدان مستفیض شده است و اما ثالثا پس مترتب شد بر این معاشرت کردن انکه داخل نمودند این اصولی را که باصول فقه می نامند در شریعت پیغمبر برای متابعت کردن با انکه این اصول را اصلی نیست در اخبار اهلبیت با انکه اهلبیت حریص بودند بر بیان هر حقیر و یسیر از احکام شرعیه پس چگونه اصول انرا ذکر نمی کردند اگر این اصول را صحتی بود تا اینجا کلام صاحب حدائق بود

## در رد شیخ زین الدین بر صاحب حدائق است

دراکثریه سقطات بسیار است

مولف کتاب گوید که در بدو امر از این تعریف و توصیف که برای شیخ زین الدین کردند مرا اعتماد و اعتقاد
بر فقاهت و فطانت و فهم و ذکاء او بوده لیکن از این کلمات واهیه ظاهر شد که او و صاحب حدائق
را چندان فهمی نبوده پس میگوییم اما جواب از دلیل اول پس باین نحو است که مراد از اخبار مانعه در ان صورت است
که از مجالست ایشان خللی در اعتقاد ظاهر شود و اما اگر از باب تقیه باشد و از بابت رفع شر ایشان و دفع
فتنه و فساد ایشان باشد پس در ان صورت مجالست لازم است چنانکه ائمه با مخالفین می نشستند و بنماز
جماعت و جمعه ایشان حاضر می شدند و حضرت امیر المومنین دائما با متخلفین می نشست و صحبت میداشت
و در مقام استشاره انچه صواب بود در جواب بیان میفرمود و ایضا حضرت صادق ع فرمود که با مخالفین
بحسن معاشرت رفتار کنید تا انکه بگویند خدا رحمت کند جعفر بن محمد را که اصحاب خود را نیکو ادب داده و
دباین مشعر است آیه شریفه و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا الی آیه یعنی شما کفار را
دشنام ندهید که این موجب ان میشود که انها نیز دشنام میدهند خدا را علاوه بسا باشد که درس خواندن
و بکتب ایشان رجوع کردن برای انکه طریق ایشان را انسان مطلع شود ادله ایشان را ببیند و انها
را رد کند و جواب از انها گوید و اعتقاد عوام کالانعام را از تزلزل نگاه دارد واجب کفائی خواهد بود
چه بجای انکه حرام باشد سیما انکه از کتب ایشان اخباری را ببیند که دلالت بر مدعا داشته باشد و بان
الزام کند انها را و این مجادله بر نحو احسن است و پسندیده و مطابق عقل است و طریقه اصحاب ائمه
همچنین طریقه ائمه همین بوده چنانچه بر متتبع ظاهر است و همین وجه جواب داده میشود از دلیل دوم
چنانکه فقها در همان کتاب متاجر استثناء کرده اند حفظ کتب ضلال را برای الزام و اتمام حجت بر ایشان چنانکه
بر متتبع مخفی نیست و بجهت تضعیف ادله ایشان است و این مطلب در موضوع مشابه است که منکران مباحث و
مکاسب است و اما جواب از دلیل سوم آنست که نسبت اصول فقه بامور مبتدعه دادن نهایت ناشی غباوت
و عدم فطانت است چه اصول را مباحث الفاظ است و غیر الفاظ انچه مباحث الفاظ است چگونه میشود که فقیه
بحث از ان نماید مثلا امر برای وجوب است یا ندب فرض کن که ما اصولیین این بدعت حرام را گذاشتیم
شما اخباریین چه میکنید آیا حمل بر وجوب میکنید یا ندب و بر هر تقدیر آیا دلیلی باید اقامه نمائید که در عرف
ائمه امر برای وجوب بوده یا بدون دلیل باید یکقول را اختیار کنید البته راضی نمیشوید که بدون دلیل
سخنی گوئید پس شما هم مسئله امر را باید عنوان کنید و سخن گوئید علاوه مگر شما آیه ما ارسلنا من رسول الا
بلسان قومه را انکار میکنید البته تکالیف بلسان عرب بیان شده و لسان پیغمبر و آل او را باید بفهمیم تا تکلیف
را فهمیده باشیم و آیا لسان ایشان همان لسان قوم بوده یا اصطلاحی داشته اند پس باید بحث از حقیقت

شرعیه و حقیقت و مجاز و صحیح و اعم و امر و نهی و عام و خاص و حمل عام بر خاص و مطلق و مقید و مجمل و مبین نمائیم تا علم به تکلیف و باطن آن نمائیم در نزد انسداد باب علم علاوه در حدیث نیز وارد است که زراره خدمت حضرت صادق ع عرض کرد که چرا واجب است نماز را قصر کنیم و حال آنکه خدا تعالی لا جناح گفته نه اقصروا و گفته بلکه آنجناب تمسک به بیان نموده ایضاً زراره ایراد کرد که چرا باید بعضی از سر را مسح کردند تمام را حضرت فرمود لمکان الباء یعنی باء برؤسکم برای تبعیض است پس ائمه بیان آنرا بر وجه اجمال فرموده اند و قوله اذا امرتکم بشیء فاتوا منه ما استطعتم بر آن دال است و قوله علینا با لقاء الاصول و علیکم بالفروع اقوی شاهد بر اجتهاد است و اما حجیت کتاب و اجماع و جزء و نحو آن پس در کلام امام نیز بسیار باشد که ایمائی بدان شده و در مبحث رؤیت حدیثی روایت که معصوم متمسک باجماع شده علاوه اجماع دلیل قطعی است و بعد از حصول قطع نمی توان دلیل بر حجیت قطع آورد چه آن دلیل اگر قطعی است مستلزم دور است و اگر ظنی است پس آن مثبت قطعی ببداهت عقلیه نخواهد بود علاوه فان المجمع علیه لا ریب فیه دال بر حجیت اجماع است و اصل برائت و استصحاب هم از اخبار برداشته شده است و ما حجب الله علیه عن العباد و امثال آن دلیل اصل برائت است و لا تنقض الیقین الا بالیقین مدرک استصحاب غایة امر آنکه در نامیدن آن باصل برائت و استصحاب اصطلاحی است که کرده اند و لا مشاحة فی الاصطلاح پس این اصول چه بدعتی است که مجتهدین داخل دین نموده اند و کدام مسئله است که شما اخباریین از آن احتیاج نیست و اما حجیت عقل پس اخبار بسیار بر آن دال است و عبارت حدیث بک اثیب و بک اعاقب شاهد صدق است و اما قطعیت اخبار چنانکه اخباریین ادعا میکنند پس آن غلط صرف است با وجود تعارض میان اخبار و عروض وجوه اختلال و خفاء قرائن حال و مقال برای تمادی اعصار و ما جواب این سخن را در منظومه الفیه در اصول و در شرح آن و در حواشی قوانین بنحو تطویل و فصل تفصیل و بسط جزیل بیان نمودیم بنحویکه قابل انکار نیست و تکلم درین مقام زیاده از این خارج از محل کلام و مقصد و مرام است ولیکن ذکر اجمالی لازم است پس میگوئیم که قول صاحب صائل که گفت که محمدین ثلث شهادت داده اند بر آنکه این اخباریکه مذکور شده است در کتب اربعه بیننا و بین الله حجت است کلامی است که از عقل دور است چه محمدین برای عمل خود شهادت داده اند و این دخلی بدیگران ندارد بنده نیز میگویم که فتاوائی که من گفته ام در میان من و خدا برائتم و برای مقلدم حجت است علاوه روایات محمدین با یکدیگر اختلاف دارند چه بسیاری از اخبار تهذیب و اخبار کافی با هم تناقض دارند و هر دو با من لا یحضره الفقیه همین صورت را دارند بلکه در یک کتاب اخبار متعارضه است پس تکلیف چیست و از شما اخباریین سؤال میکنیم که آیا ما چه عمل کنیم و کدام یک از متعارضین را اخذ کنیم اگر بگوئید که رجوع باخبار علاجیه که در مقام علاج تعارض اخبار که صاحب صائل

تناقض در کتب اربعه

درباب قضا ذکر کرده تمسک میکنیم جواب میگوئیم که اخبار علاجیه نیز باهم تعارض دارند و در بعضی موافق قوم را مقدم داشته و در دیگری مثلاً مخالف عامه را مقدم داشته غرض اینکه انها هم خالی از تعارض نیستند علاوه شهادت در احکام شرعیه مسموع نیست و دلیلی بر حجیت ان قائم نشده است اگر بگوئی که عمل میکنیم بهمین اخبار برای اجماع گوئیم اولاً این اجماع تقییدی است مثل اینکه مایع موجودرا همه حلال می دانند و حلال ولی یکی شراب می داند یعنی عصیر عنبی و حلال ولی یکی اب قلیل ملاقی بنجاست میداند و پاک و حلال چنین اجماع چه ثمر دارد و همچنین این اخبار را مانند مرتضی واحد و حجت دیگری واحد می داند و حجت و هکذا علاوه ایا اجماع عمل بر صحیح اعلائیست یا صحیح قدمائی یا مشهوری و ایا موثق را هم عمل میکردند و ایا حسن هم داخل در اجماع هست یا نه و ایا ضعیف هم معمول به است یا نه پس چه اجماعی در میان خواهد بود بلکه این دعوی سخنی است بی پا و اما انچه امین اخباریین ملا محمد امین استرابادی گفته که شریعت پیغمبر دو دفعه خراب شد یکی روز سقیفهٔ بنی ساعده و یکی روزیکه علامه حدیث را بحسن و موثق و ضعیف و صحیح تقسیم نمود و این سخن در غایت عناد و عدم فطانت و ناشی از لجاج و عناد است چه صحیح در اصطلاح قدما هر خبری را میگفتند که محل اعتماد باشد و قرائن بران موجود باشد و مطابقه داشته باشد و اکنون بسبب طول مدت قرائن از میان رفته و نمی دانیم کدام خبر قرینه داشته و یا نه پس باید احادیث را تقسیم کنیم و جستجو نمائیم و ببینیم کدام یک بهتر است و ظنون اجتهادیه را بان منضم سازیم انوقت عمل کنیم و بغیر این چاره نداریم و شما اخباریین اگر قرائن در دست دارید پس بما بنمائید و ما را خاطر جمع کنید و الا باین هفوات و این سخنهای بی پا و این اغلاط حکم الله را متغیر نتوان ثابت کرد علاوه ملا محمد امین را ببین که چه قدر از اقوال علما بیخبر است و نفهمیده که این تقسیم از علامه نیست بلکه سید بن طاوس که از صاحبان کرامت است و صدای صاحب الامر را شنیده او این تقسیم نموده و همچنین محقق اول صاحب شرایع و ایشان در طبقهٔ سابقه از علامه باشند و علامه که او نیز صاحب کرامات بوده متابعت ایشان نموده پس ببین که این مرد با وجود اینکه خبر از جائی ندارد چه اغلاط از علم او صادر شده است و اما اینکه بعضی از اخباریین علم رجال را بدعت دانسته اند نهایت نامربوط است چه بعضی از رجال اسناد فاسق و بعضی عادل و بعضی غیر ضابط و بعضی از غلاة و بعضی کذاب بوده این مقدمه قطعیه است پس بدون علم رجال و انضمام ظنون رجالیه چگونه عمل بحدیث کنیم با اینکه معصوم هم گاهی تضعیف می کرده اند و از اغیبت نه انستند و شیخ علی برادر شیخ زین الدین در کتاب در المنظوم و المنثور نوشته بعد از اینکه شیخ زین الدین را ذکر کرده است بعد از انکه برادرش ثنا فرستاده است اینکه شیخ زین الدین مسافرت نموده باصفهان و وارد منزل شیخ بهائی شده و شیخ بهائی او را اکرام تمام کرده و در خدمت شیخ

مدتی دراز ماند و دران مدت مشغول بود در خدمت شیخ بدرس خواندن وقرائت مصنفات شیخ وغیر انها
و در نزد غیر شیخ هم درس میخوانده چون منتقل شد شیخ بهائی الدین درهمان سال که والد من وفات یافت
و ان سال هزار وسی ویک بود پس مسافرت نمود شیخ زین الدین بمکه مشرفه و درانجا بمطالعه اشتغال داشته
پس من بمکه مشرف شدم و با او ببلاد ما مراجعت کردیم و من در نزد او درس خواندم در اصول وفقه وهیئت
پس بار دوم بعجم رفت و بزودی برگشت و مولدش در سال هزار و نه بود و منتقل شد بسوی رحمت خدا
و رضوانش در روز بست ونهم ذی الحجه از سال هزار وشست وچهار و من در مکه مشرفه بودم و با او در روز
عرفه جمع شدم و در خدمت او بودم تا این سال و مدفون شد با پدرش در معلی در مقابر مکه مشرفه تا اینجا
کلام برادر شیخ علی بود و شیخ زین الدین اجازه دارد از پدرش شیخ محمد و از شیخ بهاء الدین۔

## شیخ محمد بن شیخ حسن

سه شیخ محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین شهید ثانی فاضل و مدقق وورع و فقیه متبحر در رجالی
بوده و در ابتداء امر در نزد پدر بزرگوارش شیخ حسن و سید محمد صاحب مدارک درس میخوانده
و از ایشان حدیث واصول وغیر انها اخذ کرد و مصنفات ایشان را قرائت میکرد از منتقی ومعالم
و مدارک وانچه سید محمد برکتاب نافع نوشته بود و بعد از وفات ایشان مدتی مشغول بمطالعه بود۔
پس از ان بمکه مشرفه مشرف شد و درانجا بخدمت میرزا محمد بن علی بن ابراهیم استرابادی صاحب رجال
مشرف شد و در خدمت او حدیث قرائت کرد پس از ان ببلاد خود مراجعت کرد و مدت قلیله درانجا
اقامه نمود پس از ان بعراق مسافرت کرد بجهت خوف از اهل شقاوت و نفاق و مدتی در کربلا ماند
و بتدریس اشتغال داشت تا اینکه روزی در کربلا نماز میکرد پس مردی بجانب انجناب تیری انداخت
ان تیر از پهلوی سینه او گذشت و خدا او را حفظ نمود پس از ان بمکه مشرف شد و باز از انجا بعراق رجوع
نمود و مدتی درانجا اقامه داشت پس از ان سببی رو داده که از عراق بیرون رفت وبسوی مکه مسافرت
کرد و در مکه بقدری ماند که وفات کرد و کنیت او ابوجعفر و لقبش فخرالدین بود و عابد و زاهد و فقیه و محدث
و متکلم و حافظ و ادیب و جلیل الشان بود۔

## در کرامات شیخ محمد

و در مکه مشرفه خبر داد بقرب اجلش قبل از موت واین از کرامات عظیمه است و کرامت دیگر انجناب
اینکه دران شب که وفات کرده بود و هنوز دفن نشده بود صدای قرآن در نزد نعش او شنیده
می شد و کسیکه اطلاع یافت گفت که ان قرائت کننده طیاران کرد که من قائم مهدی می باشم

روحی و روح العالمین فداه و حکایت قرآن خواندن زوجه شیخ محمد که دختر صاحب مدارک بود نقل نموده و این دو کرامت را شیخ اسد الله کاظمینی رفع الله قدره در کتاب مقابیس ذکر کرده و فرمود که حضرت صاحب الامر در شب وفات شیخ محمد او را دیدند میخواندکه دران زمان و دران بلاد یافت نمیشد و از احتیاط و تقوی شیخ محمد اینکه باو گفتند که فلان شخص از اهل این بلاد است زکوة نمی دهد پس شیخ محمد هر چیزی که برای قوت عیالش میگرفت اول زکوة انرا می داد از ان پس انرا تصرف مینمود و امیر یونس بن حرفوش جزایری برای شیخ محمد پانصد قروش فرستاد دران زمانیکه شیخ محمد در مکه بود امیر یونس صاحب مزارع و بساتین بسیار و املاک بیشمار بود و همیشه احتراز مینمود از انیکه مال حرامی داخل مال او شود و مراسله بشیخ نوشت که مشتمل بر آداب و تواضع بود و بسیار معتقد بشیخ بود و دران مراسله التماس نموده بود که ان هدیه را قبول کند و نوشته بود که از مال حلال من است و زکوة و خمس انرا داده ام پس شیخ محمد امتناع از قبول ان نمود و ان رسول گفت که اهل و عیال تو در بلد انیمردست و صلاح در عدم قبول نیست زیرا که او در خلوص عقیدت در شما است و بر اهل و عیال شما در نهایت شفقت است شیخ محمد فرمود الحال که چنین است ان وجه را ضبط کرده و هر سالی از ان صد قروش از قماش و عود خریده تا ان وجه تمام شود —

## درخواستن سلطان شیخ محمد را

و سلطان ان زمان از مکه او را طلب داشت و مبلغی برای مخارج ان مقرر داشت و مراسله از روئے تواضع باو نوشت پس شیخ اجابت نکرد و بشیخ گفتند که جواب سلطان را بنویس شیخ گفت که جواب بدون دعا لائق سلطان نیست و از دعا نیز نمی داریم پس چون براو الحاح کردند بعد از تامل فرمود که حدیث وارد شده بر انیکه از برای امثل او دعاء هدایت میتوان نمود پس مراسله نوشت و دعا را بلفظ هداه الله نوشت

## در کرامت شیخ محمد

و شیخ علی در درالمنثور اورده که ان مشهور است اینکه انجناب طواف می کرد پس مردی باو دسته گلی داد از گلهائے متفرقه که در مکه وجود نداشت سیما ان فصل و زمان فصل گل نبود پس شیخ بان مرد گفت که این گل از کجا است فرمود که از خرابات است

شیخ خواست که بعد از آن جواب سوال او را داده باشد هر چند تفحص کرد او را ندید تا اینجا کلام شیخ علی بود البته معلوم است که ان شخص حضرت صاحب الامر بود و بعضے از اصحاب شیخ مذبور با و گفتند که سلطان خواهد تو را خواست بنحویکه تو را ممکن نیست که جواب کنی باید ببلد سلطان رفته باشی پس شیخ محمد دعا کرد که خداوندا اگر در علم تو چنین چیزے گذشته است پس اجل مرا برسان و پس از ان می گفت

که عنقریب

که عنقریب بسمن خواهیم رسانید و وفات شیخ و تعداد مصنفات او را خلف باشرف مقدس او شیخ علی در کتاب در المنثور ذکر فرموده وان بدین نحو است شرح استبصار که سه مجلد ازان بروز یافت و شیخ اسد الله در مقابیس گفته که ان شرح در همان طهارت و صلوات است و حاشیهٔ شرح لمعه در چند مجلد و تا بکتاب صلح رسید و حاشیه بر معالم الاصول پدرش که مجلد متوسط است و حاشیه بر عبادات من لا یحضره الفقیه و شرح اثنا عشریه والدش و حاشیه بر مختلف الشیعه علامه و حاشیه بر مدارک سوای حواشی که معلق بر مدارک کرده و حاشیه بر مطول و کتاب روضة الخواطر و نزهة النواظر وان کتابیست مشتمل است بر فواید و مسائل و اشعار غیر او و حکم و غیر ان که از چند کتاب التقاط کرده و رساله در مفاخرت میان غنا و فقر و رساله در تزکیه راوی و رساله در تسلیم در صلوة و تحقیق کرده دران رساله انچه را که در نزد او ترجیح داشت و رساله در تسبیح فاتحه در سوای رکعتین اولیتین و ترجیح داده دران انچه را که ترجیح در نزد او داشت از اخبار تسبیح و کتاب مشتمل بر اشعار او و اشعار غیر او و مراسلات میان او و معاصرین او و کتاب جامع مشتمل بر مواعظ و نصایح و حکم و مراثی و الغاز و مدیح و مراسلات شعریه میان او و میان شعراء اهل عصر و جوابهای ایشان برای او در مدیح و الغاز و کتاب شرح تهذیب الاحکام و رساله در طهارت و حواشی بر کافی و حواشی بر منهج المقال استادش میرزا محمد وانجناب داماد صاحب مدارک بوده و در لؤلؤ گفته که من واقف شدم بر جمله مصنفات شیخ محمد که ازانجمله شرح استبصار و حاشیه فقیه بوده و در کلام او تامل کردم پس یافتم او را که مرد فاضلی است لیکن عبارات او معقده و غیر سلسله و تصنیف او غیر مهذب و غیر محرر است و می بینی او را که بحث می کند در مسئله تا اینکه بموضع مطلوب ان مسئله میرسد حواله میکند یا بسائر حواشی او بر کتابهای دیگر یا تصنیف دیگر و این یا ناشی از عجز است یا ناشی از عدم جودت ملکه تصنیف تا اینجا کلام لؤلؤ بود مؤلف کتاب گوید که حواله کردن تحقیق را بکتاب دیگر ضرر بفهم و علم او ندارد بسا باشد که مسئله را در جائی دیگر تحقیق نموده است و لذا باختصارش می پردازد و حواله بموضع تفصیل میکند و این فقیر طهارت و صلوة حاشیه او را بر شرح لمعه دیده ام و همچنین حاشیه او را بر معالم انصاف اینکه بسیار با دقت و تحقیق فطانت است و اگر شیخ محمد اخباری می شد هر اینه صاحب حدائق در توصیف او غایت مبالغه مینمود چنانکه کرده لیکن چون جناب شیخ مجتهد بود لذا این دقائق در فهم او وارد ساخت و شیخ عبد الله بن حاج صالح بحرانی گفته که شیخ محمد مدقق بود اما محقق نبود و از شیخ علی بن سلیمان بحرانی حکایت داشته که او شیخ محمد را دیده و ذکر کرده که برای او رتبه اجتهاد نبود زیرا که از شدت تدقیق بجائی واقف نمی شد و این دقت را جربزه میگویند و هر که مطلع شود بر مصنفات او مانند شرح استبصار و حاشیه فقیه می داند که او جربزه داشت و ذکر کرده پسرش شیخ علی

در کتاب در المنثور که در نزد من است بخط جد مبرور مرحوم من شیخ حسن قدس الله روحه بعد از ذکر مولد اینست
زین الدین علی اینکه متولد شد برادرش فخر الدین محمد ابوجعفر وفقهم الله لطاعته وهداهما الی الخیر وایدهما بالسعد
والاقبال فی جمیع الامور وجعلنی الله فداهما من کل محذور بود چاشتگاه روز دوشنبه دهم شهر شعبان سال
نهصد وهشتاد و من نظم کردم در شب پنجشنبه نهم شهر رجب سال نهصد وهشتاد ویک در مشهد حسین ابن علی و بیتها
احمد ربی الله اذ حبانی * محمد من فیض نعماه * تاد یحر لا زال مشتملا سمه * بجوده لیبلغه الله
سن ظاهر شد از تاریخ مولد و وفاتش اینکه عمرش پنج سال و سه ماه بود تا اینجا کلام شیخ علی بوده و تاریخ وفات او هزار و سی بود

## سو در احوال شیخ علی بن شیخ محمد

شیخ علی بن شیخ محمد متقدم فاضل وجلیل القدر ومتبحر بود تالیفات او حواشی بر شرح لمعه جدش شهید ثانی
در چند مجلد و فاضلانه نوشته واسم ان زهراة الذویه است وشرح کتاب اصول کافی وازان بیرون آمد شرح
کتاب عقل وعلم در یک مجلد وکتاب در المنثور ورساله در رد بر صوفیه ونامیده انرا بسهام المارقه از اغراض
زنادقه ورساله در رد کسیکه غنارا مباح میداند ودرین دو رساله تعریض بر ملا محسن فیض کاشانی کرده وحواشی
فواید مدنیه ودر رد بر ملا محمد امین وحواشی بر معالم وحواشی بر من لایحضر وکتابیکه قریب بچهل هزار بیت است
از فنون متفرقه وفواید واشعار وکتاب دیگر که مثل آنست و دوازده هزار بیت است وکتاب دیگر نظیران که پنج هزار
بیت است وغیر اینها از رسائل وذکر نموده احوال خود را در مجلد دوم از کتاب در المنثور وذکر کرده که ولادتش
در هزار وسیزده یا چهارده شده ولیکن عمر طولانی کرده و بر ملا محسن زیاد طعنه داشته برای اینکه ملا محسن
طعن بر علما داشته ودر دیباچه شرح کافی مسمی به وافی گفته یا بنی ارکب معنا ولا تکن مع الکافرین
ای المجتهدین وطعن بر علماء در کتاب سفینة النجاة نوشته ومیل به تصوف داشته فلذا شیخ احمد احسائی
در کتاب خود ملا محسن را ملا مسیئ نام نهاده وهمچنین شیخ علی با محقق سبزواری در نهایت عداوت بوده ورساله
در مذمت او نوشته وفسق باو داده وگفته که در بازار زنجان اورا نان ذر دیده نموده ابتدا مولف کتاب را
عقیده انست که محقق سبزواری از اعیان علماء امامیه بوده و در نهایت زهد وورع وتقوی واز جمله
مشایخ اجازه است وامر بر شیخ علی مشتبه شده که اورا باین گونه امور نسبت داده است وجده مادر شیخ علی
مذبور دختر شیخ علی بن عبد العالی کرکی محقق ثانیست ودر حاشیه تعلیقه شرح لمعه گفته که من جدام دختر
محقق ثانی را ادراک کردم وحال اینکه او از نود تجاوز کرده ومن صغیر بودم وشیخ علی در کتاب در المنثور
ذکر کرده که چون پدرم بعراق رفت من شش ساله بودم ودر بلد ما فوز بزرگ واقع شد که هزار کتاب
از کتب ما سوخته شد پس تقریبه کرک نوح رفتیم ودر انجا مدتی اقامه نمودیم پس من با برادرم مسافرت کردیم

بسوی عراق در حالیکه دوازده ساله بودم و قرآن را ختم کردم و حال اینکه سن من نه سال رسیده بود و والدهٔ من بسیار رافت بمن داشت و همیشه بمعلم وصیت داشت که مرا نزنند و اهانت ننماید و در هر روز چند دفعه تفقد احوالم مینمود پس مشغول تعلم شدم در خدمت شاگردان جدّم و پدرم و غیر ایشان و انها شیخ جلیل فاضل شیخ نجیب الدّین بود و برادرم شیخ زین الدّین و سیّد نور الدّین و شیخ حسین بن ظهیر و شیخ محمّد حر توشی رحمهم الله تعالی و چون برادرم از نزد من رفت مشغول باطفال و عیال بودم و باین حال مشغول بطلب علم بودم و کتب متعدده نوشتم و حریص بودم بر محافظت کتبی که باقی ماند پس مسافرت نمودم بسوی مکه بعد از وفات والدم و ان در سال هزار و سی و دو یا سه بود و من شانزده ساله بودم و با صغر سن و حدت خودم عنایت و لطف خدا را بالنسبه بخود می دیدم و در ان سفر اموری اتفاق افتاد که از غرایب

## در کرامات شیخ علی بن شیخ محمّد

از انجمله کرامت اُولی اینکه چون از دمشق سفر کردیم در منزل اوّل من با شتری سوار بودم و با جماعتی از حاجیان در پیش افتادم و شتران ما در دنبال بودند و با ما رفیقی بود که غلام صغیر هندی داشت و همراه من کاردی بود که از من افتاد و اتفاق چنین افتاد که غلام ان مرد بر پشت شتر خوابید پس بزمین افتاد پس ان کارد را در ان مکان دید پس ان بمنزل آورد و انکارد را می شناخت و قصه را نقل کرد کرامت ثانیه اینکه چون بمکانی رسیدیم که برکناقه میگویند و در میان دو کوه واقعشده و در انجا مکان تنگی رسیدیم که ممکن نبود مرور از انجا مگر یک قطار یا دو قطار پس من با بعضی از رفقا که بر استر سوار بودیم در پیش افتادیم و نازل شدیم در مکانی که انتظار می کشیدیم اینکه حاج از ان راه عبور نمایند پس طول کشید و بعضی از رفقای ما عزم نمودند که از پیش بمنزل رفته باشند که انزا علا میگفتند پس من با ایشان رفتم و بعضی از اسباب را در ان مکان گذاشتم و قاعدهٔ قوافل ان بود که هر وقت که از ان معبری گذشتند شتران را بخوابانند تا همه جمع شوند پس از ان میرفتند پس چنان اتفاق افتاد که مناخ و خوابانیدن شتران ما در شب اتفاق افتاد چون ایشان بما رسیدند و بمنزل ما آمدند اسبابیکه در انجا فراموش کرده بودیم برای ما آوردند کرامت ثالثه اینکه شیخ محمّد حر سلمه الله تعالی در ان سال حج بشامی آورد و حاج بر دو قسم بودند مقاطره و شقاره و قاعدهٔ ان بود که شقاره از طرف راست و چپ پشت سر حاجیان میرفتند پس در شب چیزی از آلات سفر از من کم شد و شیخ محمّد پیاده شده و با شقاره میرفت پس ملاقات کرد انچه را که از من ضایع شده بود و کم شده بود و انرا برای ما آورد کرامت رابعه اینکه چون نزدیک بمکهٔ مشرفه رسیدیم من با دو نفر که استر سوار بودیم از عسفان پیش افتادیم پس چون بمکهٔ مشرفه رسیدیم من محرم رفتم برائے طواف عمره و من تنها بودم پس اول در اطراف

بیت الحرام گردیدیم تا اینکه اماکن معهوده را که شناختن آنها را سزاوار بود و در وقت طواف آنها را شناختم
پس اراده کردم که طواف کنم که ناگاه مردی که طواف بمردم تعلیم میکرد به نزد من آمد و گفت که باید ترا طواف
دهم پس گفتم که من مردی از اهل شام هستم و از حاج شامیان به پس افتادم و با من دراهمی نیست که بتو داده
باشم بلکه بغیر از لباس احرام چیزی ندارم اگر راضی می‌شوی که چیزی از من نگیری مرا طواف ده
والا مرا واگذار پس آن مرد با من منازعه نمود و سخنان درشت بمن میگفت ناگاه مردی دیگر آمد و آن مرد
را بعقب کشید و باو گفت که این شخص را واگذار که برای خود طواف کند و این شخص و پدرش پیش از صد نفر مثل
ترا طواف تعلیم مینمودند واگذار او را که طواف کند پس او مرا واگذاشت و من بنحویکه خود میدانستم و میخواستم
طواف نمودم **کرامت خامسه** اینکه چون از مکه مراجعت کردیم و منزل ما بدر بود و آن میان مکه و مدینه است
پس چون صبح طلوع نمود من و یک نفر رفیقی که بر دراز گوش سوار بود در مکان وسیعی در میان قطارات
حاج وضو گرفتیم و نماز گذاردیم و با من شمشیری بود که در حال نماز در آنجا گذاردم و فراموش نمودم که بردارم
و حاج از یمین و یسار آن موضع براه میرفتند پس بقدر نصف فرسخی راه میرفتیم و منزل گرفتیم و خیمه خود را تسویه
نمودیم در آن زمان بخاطرم آمد که شمشیر فراموش شد رفیق خود که راکب حمار بود گفتم که رفاقت کن که بآن
موضع رویم و شمشیر را بگیریم اگر شمشیر بگیر آمد فهو المطلوب و الا تفرجی خواهد بود آن رفیق گفت که این
عبث است من گفتم که برخیز برویم آن مرد با من آمد چون نزدیک آن مکان رسیدیم از دور نگاه کردیم دیدیم
که شمشیر در آن موضع است و حاج از راست و چپ مرور مینمایند پس برفیق خود گفتم که تند برویم که شمشیر را دیگری
برندارد پس شمشیر را گرفتیم و مردم نگاه میکردند و تعجب مینمودند **کرامت سادسه** اینکه برایم اتفاق
افتاد که شرح لمعه را در اول دفعه درس میگفتم پس بعبارتی رسیدم که در آنجا لفظ صدوقان را داشته پس
تلمیذ از من سؤال کرد که صدوقان کیانند من گفتم که محمد بن بابویه و برادرش میباشند چون در آن شب خوابیدم
جدم شهید ثانی را در خواب دیدم که بمن فرمود که ای فرزند من صدوقان محمد و پدرش میباشند
**کرامت سابعه** اینکه همیشه سعی زیادی داشتم که آنچه از کتب ملاقی مانده بمن برسد پس بسبب انقطاع
حاج طول کشید پس بمردی آنچه خواست بذل نمودم و در انتظار آن بودم که آن کتب را بمن برساند
چون نزدیک بزمان آمدن حاج شد پس شبی در خواب دیدم که مردی بسوی من آمد و با او
طبقی است که در آن سینه آدمیست با اضلاع او پس از آن مرد سؤال کردم که این چیست در جواب
گفت که این سینه جد تو زین الدین است پس در روز همان شب خبر آمدن حاج رسید و کتابهای ما را آوردند
و بسیاری از آن کتب بی جلد شده بود و بعضی تلف شده بود از کثرت نقل و تحویل **کرامت ثامنه**

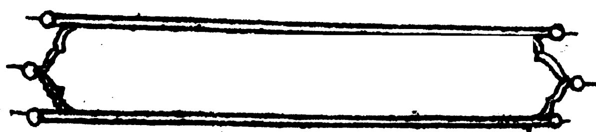
گفتند

در وقت دیگر در خواب دیدم که جدم شهید ثانی را جماعتی گرفته گفتم که چرا او را گرفته اند برای آنکه او را بکشند من گفتم که آیا کافی نبود کشتن اول که بار دیگر میخواهند او را بکشند پس بعد از چند وقتی خبر رسید که اکثر کتب که باقی مانده در بلاد تلف شد و بغارت رفت و این از کرامات شهید ثانی بود و چون سفر کردم ببلاد معلوم برای مصالحه که اقتضاء آن نمود و از مأکل مشتبه آنها خوردم و تغییر مسلک آباء خود رفتار کردم این فیض و صلاح را که در اوائل سن داشتم از من دور شد و چون در دفعه دوم از آن بلاد توجه نمودم و بسوی مکه مشرفه آمدم اتفاق افتاد برای من اشیائی ببرکت حج و زیارت و مؤلف این کتاب آنها را در ضمن کرامات سابقه و عداد آنها مندرج ساخته پس میگوییم کرامت تاسعه آنکه بمن رسید در میان اصفهان و بصره و مردی از بلاد با حاج می باشد و گفته که من بمکه سفر میکنم بقصد اذیت شیخ مذبور و چنان شایع نمود که من در بلاد عجم بودم و شیخ علی چنین و چنان کرد و چون خبر بمن رسید دلتنگ شدم پس چون وارد بلد ذورق شدیم من در خیمه نشسته بودم که آن مرد بر من گذشت پس او را ندا کردم که تو چنین و چنان گفتی گفت بلی و ز و دست که به بینی که من چه کار میکنم گفتم که چرا چنین خیالی را در دل گرفتی در جواب گفت که تو در اصفهان چیزی بمن ندادی و من تلافی مینمایم پس من گفتم که من از خدا سوال مینمایم که دفع شر تو از من نماید پس چون بمکان خود رفت به آزار بیت مبتلا شد و بعد از چند روز ببصره رسید و در آنجا وفات کرد و خداوند عالم شر او را از من دفع کرد کرامت عاشره و مثل آن از دو مرد در مکه و منی واقع شد که اگر خدا ایشان را از من دفع نمی نمود هر آئینه موجب تلف نفس بلکه نفوس میگذشت و خدا شر ایشان را از من دفع نمود و نقل آن محتاج بر طویل است و آن از برکت حج بیت الله الحرام بود و این کرامت عاشره است کرامت یازدهم آنکه چون ما از بغداد متوجه اصفهان شدیم سه نفر جاریه داشتم و غیر ایشان حرم نیز همراه داشتم پس بنهری رسیدیم که آن را یعقوبیه می نامند و در آنجا مرد لئیم معاندی از جانب حاکم بود و بر کنار نهر نشسته و از هر جاریه و عبد دو اشرفی میگرفت و بر هر شتر دو عباسی میگرفت ، سوای اهانت و ضربی که بجا می آورد پس ما از نهر عبور نمودیم و هر زنی که از کشتی بیرون می آمد بدست آن زن نگاه می کرد که بفهمد که او کنیز است یا نه پس ما در کشتی سوار شدیم چون نزدیک به کنار رسیدیم مردی بنزد آن شخص معاند آمد و با او چیزی تکلم نمود پس او با غضب برخاست و حرکت کرد و در دست او عصائی بود پس ما از کشتی بیرون آمدیم و خیمه را برپا کردیم و کنیزکان را در پشت کجاوه نشانیدیم پس زنی فرستاد که در خیمه تفحص نماید و من بیرون بودم چون آمدم خبر دادند که زنی طرف خیمه را کشف کرد و یک کنیز را دید پس بعد از

ساعتی ان ملعون آمد وگفت که چند کنیز دارید گفتیم که یک داریم پس بخیمه دیگر رفت و در انجا زنی بود و غلامی در نزد او بود پس ان زن گفت که اگر من ترا دلالت کنم بر سه جاریه آیا از غلام من میگذری گفت بلی آن زن گفت که درین خیمه سه کنیز باشند و اشان بخیمه ما نمود و شوهر خود را بهمراه ان معاند روانه نمود که او را بخیمه ما رهنمائی نماید و چون سابقا ما با و گفته بودیم که ما یک کنیز بیشتر نداریم ترسیدیم که اگر خلاف ظاهر شود از او اهانت بزرگی بما برسد پس من بتحمّل گفتیم که دو کیان را بر شتر به بندد و با هر یک از ما جاریه بنشان و الا بما و تو ضرر بزرگی خواهد رسید پس قبول کرد و ما دو جاریه و دو زن نشاندیم پس ان معاند با شوهران زن رسید پس ندید مگر یک جاریه پس شوهران زن را چوب شدید زد و مراجعت کرد و ان غلام را اخذ کرد و گفت که دروغ گفتی ان زن گفت که ایشان دو کنیز را با دو زن سوار کردند و ان شتر را علیحده در اول فرستادند پس شروع نمودند در تحمیل باقی مانده پس ان معاند در غضب شد و بر اسب خود سوار شد و خود را بان شتر رسانید پس خدای تعالی او را از دیدن آن شتر کور کرد پس نزد ان زن آمد و غلام را از او گرفت و بعد از مشقت بسیار ده قروش ان زن باو داد تا اینکه غلام را استرداد نمود و ان مکانهائی که اخذ مینمود در هر منزلی در حدود ولغدد چنین اتفاق افتاد و ما را بتوفیق خدا زیانی نرسید کرامت دوازدهم اینکه بمنزل شیروان رسیدیم بازامدند که از کنیزکان خراج بستانند پس مردی همراه زنی بتفحص آمد و ان زن داخل خیام می شد پس چون بخیمه ما رسید ندگفتند که این اول خیمه بود که ما بان ابتدا کردیم و حال اینکه پس داخل ان خیمه نشد و اگر اوقات در بلاد غربت بودم با دل شکسته و مع هذا بمطالعه درس بحث اشتغال داشتم و کتبی که مرا بآنها احتیاج بود نداشتم پس نوشتم زیاده از هفتاد کتاب را بخط خود از کتابهائیکه بان احتیاج داشتم کرامت سیزدهم بطریقه شمار لفظ جلاله برای شخصی استخاره نمودم پس این آیه آمد یا ابراهیم اعرض عن هذا پس از اسم او سؤال کردم گفت که اسم من ابراهیم است کرامت چهاردهم شخصی دیگر آمد و از من استخاره خواست پس این آیه آمد و ما انت علینا بعزیز پس از من سؤال کرد که چه آیه آمد من آیه را برای او تلاوت نمودم ان مرد تبسم نمود و تعجب کرد من از سبب تعجب و تبسم او سؤال کردم گفت که این استخاره برای مردی بود که نام او عزیز است و استخاره کرده بودم که او را وکیل در امر خود نمایم کرامت پانزدهم شخصی از اعیان از من استخاره طلب کرد مکرر او رقعه فرستاد و نوشت که استخاره کن و آیه را بنویس و یا رسول الله فرست پس من استخاره نمودم این آیه آمد و ما کان لرسول ان یاتی بایة الا باذن الله کرامت شانزدهم شخصی میخواست که از جانب سلطان متولی

حکومت شود پس از من استخاره خواست پس من گفتم که من استخاره برای امر غیر مشروع نمی نمایم آن مرد در جواب گفت
که من برخود از تلف نفس خائف می باشم اگر قبول نکنم پس برای این امر استخاره کردم این آیه آمد وان تعرض
عنهم فلن یضروک شیئا وان حکمت فاحکم بینهم بالقسط کرامت هفدهم شخصی برای تزویج استخاره نمود در نزد
من پس این آیه آمد وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا کرامت هیجدهم چند دفعه در امر تزویج
استخاره نمودند این آیه آمد کلتا الجنتین آتت اکلها ولم تظلم منه شیئا وفجرنا خلالهما نهرا وکان له ثمر کرامت
نوزدهم دو برادر اراده داشتند که بسفر هند روند وخال ایشان در هند بود واو مشهور بفسق بود وشراب
میخورد واین دو برادر اراده داشتند که نزد او بروند پس استخاره کردم این آیه آمد اما احدکما فیسقی ربه خمرا
واما الآخر فیصلب الایه کرامت بیستم مردی را حکومت بود میخواستند که داده باشند وان مرد مکرر
نزد من استخاره نمود همیشه آیات موسی وهرون وبنی اسرائیل می آمد کرامت بیست ویکم شخصی اراده
داشت که نزد سلطان رود برای مطلب ومهم عظیم پس استخاره نمودم این آیه آمد فاووا الی الکهف
ینشر لکم ربکم من رحمته ویهیئ لکم من امرکم مرفقا کرامت بیست دوم برای شخص در همین مطلب سابق
استخاره کردم این آیه آمد رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی
کرامت بیست وسوم اینکه شخصی را با زوجه اش مخاصمه بود در باب جاریه پس نزد من آمدند استخاره
نمود بر شراء جاریه پس این آیه آمد اسکن انت وزوجک الجنة الی قوله تعالی ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا
من الظالمین کرامت بیست وچهارم اینکه در هند فتوری افتاده بود پس شخصی نزد من استخاره
نمود که بسفر هند رفته باشد پس این آیه آمد اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک وانهم آتیهم عذاب
غیر مردود وبعد از مدت قلیله خبر خرابی هند رسید کرامت بیست وپنجم کسیکه اراده خروج را
داشت در ظاهر پس استخاره نمود نزد من پس این آیه آمد ولو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة ولکن کره الله
انبعاثهم فثبطهم وقیل اقعدوا مع القاعدین کرامت بیست وششم اینکه برای خود استخاره کرده
که دران بلدیکه اقامت داشتم از انجا بیرون رفته باشم پس این آیه بیرون آمد ربنا اخرجنا من
هذه القریة الظالم اهلها وازجمله ابتلاء مرحوم شیخ علی مفارقت ولدی است که بنهایت کمالات آراسته
بود وذکر این قضیه را در اینجا برای اینکه خالی از موعظه نیست مذکور داشتم برای تنبیه غافلین وعظ
صابرین وتشویق طلاب علم دین وشیخ علی مرحوم در کتاب در المنثور فرموده که چگونه دلم نه سوزد ومشتعل
نشود از آتش فراقش جگر من ودل من وحال اینکه ندیدیم از فرزندم ما انا ول عمرش تا باخر اینکه
میل کند بلهو ویا بلعب یا نظر کند بغیر ادب وهرگز چشم خود را بمن نمی انداخت در زمان تکلم کردن من

وهر وقت که با من تکلم مینمود مضطر میشد با نش نحویکه نزدیک بود که من چیزی از سخن او را نفهمم وهرگز
بدون واسطه از من چیزی طلب نمود و چون سن او بده سال رسید عادت بنماز شب نمود و درانمدت
قصیره که مجموع ان بیست و دو سال عمرش بود در نزد من درس خواند از فقه الفیه را و مختصر نافع
وشرایع و مختصر نافع وشرایع را بخط خود نوشت و در نزد من خواند شرح لمعه را و نوشت حواشی مرا بر شرح لمعه
در حواشی کتاب وان حواشی را نیز علیحده نوشت و در همه شب های ماه مبارک رمضان احیا می کرد
بعبادت و تلاوت و دعا و شکایت میکرد بسوی احدی با کثرت عیالش با اینکه من بر او فی الجمله تنگ
میگرفتم در مخارج تا عادت بقناعت کند و در هیچ مجلس با کسی نمی نشست مگر اینکه ابتدا میکرد او را بسخن
گفتن از روی حیا و حجاباً و مدت بیست و دو سال عمر نمود و در نحو شرح اجرومیه وشرح قطر وشرح الفیه
ابن مالک را وشرح قطر را بخط خود نوشت و کتاب مغنی اللبیب را در نزد غیر من تلاوت نمود و در نزد من خواند
از حدیث من لایحضره الفقیه و تمام ان کتاب و بر او نوشت حواشی را که من بر ان کتاب نوشتم و چندی
شنید قدری از تهذیب را و بر من قرائت کرد از رجال خلاصه علامه را و کتاب درایه را و هر دو را بخط خود
نوشت و بعضی از کتاب معالم را نیز نزد من و بعضی دیگر در نزد غیر من خواند و انرا در نزد غیر من خواند بخط خود
نوشت و خواند شرح شمسیه و مختصر تلخیص و اکثر مطول و شرح تجرید و خلاصة الحساب و رسایل دیگر در حساب
و تشریح الافلاک و قدری از شرح چغمینی در علم هیئت و قرائت نمود اکثر از تحریر اقلیدس را و انرا بخط نیکو
نوشت و در اول اشکال انرا ثبت میکرد و شروع کرد در تفسیر قاضی با کتابت ان و قرائت کرد حاشیه
خطائی را و در حسن خط بمرتبه بلندی رسید و بدون معلم کتاب را جدول میکشید پس چون من او را میدیدم
میگفتم که ای فرزند من برای چه این مخارج را مینمائی در جواب میگفت که من او را جلد کردم و جدول کشیدم
و چون میدیدم که من عملی در تصحیح کتب در وقتی کردم خسته شدم پس یکساعت و دو ساعت و سه ساعت
و چهار ساعت و هشت ساعت ان عمل را میکرد و چون چیزی را میدید اسباب عمل انرا مهیا میکرد و انرا عمل میکرد
و چون هشت ساله بود از من سوال کرد که ایا کودک قبل از بلوغ به بهشت میرود من گفتم بلی گفت که دعا کن
که خداتعالی در حال طفولیت اجل مرا برساند که تا داخل بهشت شوم پس من گفتم که کبیر نیز اگر عمل صالح کند
داخل بهشت میشود و او اخر سن جرات نکرد که در اثنا درس از من سوال کند لیکن هر وقت که میدیدم
که تقریر کرده ام که روی ان منقبض شد در نزد تقریر درس من مراجعه میکردم مسئله را پس میدیدم ان مسئله
را بر غیر وجه ان واو نفهمید پس تقریر را اعاده میکردم بغیر وجه سابق یا بر (وجه سابق) پس چون مسئله را می فهمید صورت
او گشوده میشد و من در اوایل حال گمان میکردم که کم سخن گفتن او شاید از بابت عجز باشد از سخن گفتن



پس چون شروع میکرد در قرائت درس یا مقابله میبود زبانش کند کننده تر از شمشیر قاطع و هرگز نشنیدم
از او که غیبت کند احدی را و چون ایام ماه مبارک رمضان در شبها میرفتم که او را به بینیم و صدای مرا نمی شنید
کتاب و قرائت و سجاده اش را بر میداشت من باو میگفتم که ای فرزند این شبها شبهائی تلاوت و قرائت
است چرا بیکار نشسته پس از روی حیا سر خود را بزیر می انداخت و جواب نمی گفت از آن پس زوجه اش
مرا اخبار میکرد که او مشغول بعبادت بود و در اول خدای تعالی باو پسری روزی کرد و آن کودک بعد
از چند روز وفات یافت و من برای کودک بسیار میگریستم لیکن او کم گریه میکرد و اثر رضا بحکم خدا بر او
ظاهر بود از آن پس خدای تعالی او را سه دختر عطا فرمود هر وقت که یکی از آنها تولد می یافت اظهار
بشاشت و سرور میکرد و به زوجه خود میگفت که ثواب ما بیشتر است و اگر یکی از آن دخترها چیزی از و
میخواست با شتاب به بازار میرفت و آن مطلوب را بعجل می آورد و هرگز از من خواهش ننمود است سواری
را با اینکه اسپها داشتم و خود هم احتیاجی بآن نداشتم و هرگز مخارج خود را خود از من نمیخواست
بلکه کنیزی و یا کودکی را میفرستاد و اگر او را وصیت میکردم که اسراف نکند ساکت میشد و اگر هم جواب
میگفت چنین میگفت که شما هم عیال دارید و من هم عیال پس این دو امر را بهمدیگر قیاس کنید و چون
زمان آن رسید که عالم فانی را الوداع کند از من اذن زیارت امام رضا خواست گفتم که من
طاقت مفارقت تو ندارم و اگر خدا بخواهد در وقت دیگر با تو سفر میکنم بعد از آن گفته که من تفأل بکتاب
خدا نمودم این آیه آمد فلن ابرح الارض حتی یاذن لی ابی او یحکم الله و هو خیر الحاکمین من گفتم که تو را
اذن میدهم و بعد از چند روز مریض شد و بعالم آخرت انتقال نمود و هشت روز ایام مرض او بود پس
او را بمشهد مقدس فرستادیم و بعد از چند مدت پسر عم او در خوابش دید که بدر خانه ایشان آمد پسر
عمش میگوید که دیدم اینکه در خانه را میزند پس من بیرون رفتم دیدم که او سوار است بر اسپ نیکوئی
پس گفتم که داخل خانه شو در جواب گفت که اکنون خانه شما مرا خوش نمیاید و من مسکنی دارم در خانه
از مروارید و جواهر ولیکن آمدم که تو را خبر کنم که در نزد من کتابیست که عاریه از مردیست که اسم او
ملا افضل است و من بآن وصیت نه کرده ام و شانزده عدد هزار است در صندوق من شیخ علی میگوید
که من فرستادم و آن صندوق را کشودند و آن اشیا را بنحویکه ذکر نموده بود در آنجا یافتیم و این دلالت
بر صحت آن خواب داشت و مولد آن پسر در آخر ساعت از روز شنبه هجدهم ذی الحجه سنه هزار و پنجاه
و شش بود و وفات او در بیست و یکم و یا بیست و دوم شهر ذی الحجه از سال هزار و هفتاد و هشت بود و
پیشتر از او بده سال پسر دیگرم محمد از دنیا رفت و او هشت ساله بود —

## دراحوال شیخ سلیمان بن صالح

شیخ سلیمان بن صالح بن عصفور درانی بحرانی فاضل و محدث و فقیه و ورع بوده و او عم جد صاحب حدایق شیخ ابراهیم بن حاجی احمد بن صالح بوده و حاج احمد بزرگترین اولاد حاج صالح بوده و کشتیها برائی غوص داشت پس حاج احمد امر کشتی را ببرادرش شیخ سلیمان برگذار کرده بود و شیخ سلیمان را مرضی عارض شده بود حاج احمد او را از امر کشتی معاف داشته و او را در خانه گذاشت و شیخ محمد بن سلیمان مقابی بحرانی را بخانه آورد که شیخ سلیمان را تعلیم کند و شیخ سلیمان با شیخ محمد بن سلیمان بعد از چندی هر دو در نزد شیخ علی بن سلیمان تلمذ کردند و هر دو بمرتبه بلند رسیدند و شیخ سلیمان بن صالح با انیکه فقیه بود بامر تجارت کشتی و غوص اشتغال داشت و مرجع ان بلاد بود و اهل غوص اول جواهر را باو میفروختند و او براجه تقسیم مینمود و از حکایات عجیبه انیکه شخصی از قریه بنی جمره که قرب قریه دراز بود لولو بسیاری که معلوم نبود بشیخ سلیمان مذبور فروخت بقیمت کمی و شیخ انها را بکسی داد که اصلاح کرد انها را پس همه خوب شدند و قریب به پنجاه تومان از زمان قیمت شد پس شیخ بایع را گفت که این لولو بفلان قیمت فروخته شده و زیادتی آن از تو است و من همان راس المال خود را میگیریم باقی مال تو باشد بایع از ان امتناع مینمود و گفت که مال مالیست که من او را فروخته ام و اگر فاسد بر میامد از کیسه تو رفته بود و پس الحال که زائید بر آمدان هم از تو است پس بایع از قبول امتناع نمود و شیخ نیز از قبول امتناع نمود تا کسی پیدا شد و در میان ایشان اصلاح نمود باین نحو یکه بعضے از ان مال بایع باشد و بعضی از ان مال مشتری باشد و این شیخ در کربلای معلا وفات نمود در سال هزار و هشتاد و پنج —

## دراحوال شیخ محمد بن سلیمان

واما شیخ محمد بن سلیمان پس او نیز بمرتبه بلندی از علم و ریاست عامة رسید و او راسه فرزند بود که همه فضلا بودند و افضل ایشان شیخ عبد الغنی بود که مجتهد و فقیه و ورع و صالح بود و بر اطلاع فقه و فروع ثانی نداشته دوم شیخ سلیمان بود و او نیز فاضل بود و سوم ایشان شیخ زین الدین مزبور ابسری بود که در ورع و تقوی ثانی نداشته و اسم او شیخ علی بود —

## شیخ احمد بن شیخ ابراهیم

شیخ احمد بن شیخ ابراهیم بن حاج احمد بن حاج صالح بن احمد بن عصفور بن احمد بن عبد الحسین بن عطیه بن شیبه و او شخصی بود فاضل و مجتهد و فقیه و هرگز از مباحثه ملول نمی گشت و در غضب نمی آمد و اظهار تعب و انقباض نمی نمود و قاعده کسانیکه ملکه مباحثه ندارند تغیر و انقباض است

و شیخ مزبور در وقتی از اوقات خطبه کتاب کافی را درس میگفت و در حلقه درس از جا عتی نشسته بودند
که از انجمله علی بن عبد الصمد اصبعی بوده و او نیز فاضل و دقیق النظر بود پس بحث واقع شد در قول صاحب
کافی احتجب بغیر حجاب پس بحث درین فقره استمرار یافت از اول درس از صبح تا بظهر و شیخ احمد و شیخ علی
بحث رامیفرمودند از علمی بعلمی دیگر و از مسئله بمسئله دیگر تا اینکه وقت ظهر داخل شد و مجلس منقضی شد
و متفرق شدند و بعد از عصر نیز بدرس نشستند پس شیخ علی مذبور غور نمود در بحث تا زمان غروب

## در تالیفات شیخ احمد

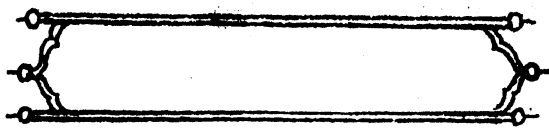
شیخ احمد را مصنفاتیست از انجمله رساله در قول بحیوة اموات بعد از موت و رساله در جبر و اختیار
و در انجا مذهب حکماء را اختیار نموده و رساله در اوزان و رساله استثنائیه در اقرار و شرح حمدیه شیخ
شیخ سلیمان بن عبد الله متقدم در صدر امتدح نموده است او را و در ان بعضی از اعتراضات بر شیخ سلیمان
بود و چون انشرح بر شیخ سلیمان عرضه داشت شیخ بعد از ملاحظه گفت که هر که جواب این اعتراضات را
گوید من او را غنی گردانم شیخ احمد گفت اگر شما عذر کنید ما هم خواهیم غور کرد یعنی کسی اگر اجوبه ان اعتراضات
گوید من بار دیگر خواهم ان اجوبه را فاسد ساخت و رساله در بیان ثبوت ولایت بر بالغه رشیده و رساله
در هدم حلقه یا طلقتین بتحلیل محلل و عدم ان و در ان رساله عدم هدم اختیار کرده و این خلاف قول
مشهور است و منظور ش از این دو رساله رد بر شیخ عبد الله بن صالح بوده و رساله در قرعه که نهایت
خوب است و رساله در تقیه که عجیب و غریب است و رساله در شرح عبارت لمعه در بحث زوال و رساله
در مسئله موت زوج و زوجه قبل از دخول که ایا موجب تمام مهر است یا نه و رساله در دعوای بر میتیکه ایا
بشاهدین ثابت میشود یا که را انجا اختیار نمود ثبوت را و رد کرد بعض المعاصرین را که شیخ عبد الله بن علی بلادی
باشد و رساله در صلح و رساله در تحقیق غساله نجاست و رساله در عدول از سوره بسوره دیگر و رساله
در اجوبه مسائل شیخ ناصر خطی جارودی که حسنه و جیده است و مشتمل است بر تحقیق در طلاق عدیه و اینکه
طلاق عدیه افاده میکند فائده خلع را یا نه و رساله عطاریه و ان اجوبه مسائل شیخ علی بن لطف الله
جد حفصی است که متعلق بعطاره می باشد و در سلک کتاب تجارت منتظم است و رساله در اجوبه مسائل سید یحیی
بن سید حسین احسائی و رساله در مسئله متنجس که بعد از زوال عین نجاست نجس میشود یا نه و ان مسئله مشهوره
ثنائیست که بان متفرد است و در ان رساله رد بر ملا محسن نموده است و رساله در اجوبه مسائل شیخ عبد الامام
احسائیست و رساله در دخول رقبه در راس در غسل و شیخ عبد الله بن صالح رساله در عدم دخول ان نوشته است

## در وفات شیخ احمد

وفات شیخ احمد مزبور در بلده قطیف اتفاق افتاد در چاشتگاه بیست و دوم شهر صفر از سال هزار و صد و سی و یک و در مقبره معروفه بجاکه مدفون شد و عمرش قریب بچهل و هفت سال بود مولف کتاب گوید که سبب تعداد رسایل و مولفات در این کتاب بجهة چند چیز است یکی انیکه مرتبه مولفین انها ظاهر شود دوم انیکه ان کتب و رسایل اگر بنظر کسی برسد معرفت بمولفین انها پیدا کند و بداند که چه پایه و مایه داشته اند سوم انیکه تذکره این کتب و رسایل باعث شوق بتحصیل شود و طالب علم را بتالیف اشتیاق پدید آید چهارم انیکه طالب این کتب شود تا باعث تذکر و تذکار علما شود و هم اسباب کار شود خصوصا رسایل که مولفین در رساله منفرده بیشتر سعی و کوشش مینمایند و زیاد تر تدقیق و تحقیق میفرمایند و مقدمات و مبانی خارجه بیشتر ذکر می نمایند پس از رسایل انفع است برای اسباب کار و اعمال فکر ایضا مولف کتاب گوید که چون ذکری از فقره احتجب بغیر حجاب گذشته بود پس باکی نیست که اجمالا انرا توجیه و توضیح کرده باشیم پس میگوییم که مراد انست که ایزد تعالی پرده گرفت بدون پرده یعنی ذات او اقدس از ابصار و انظار و بصایر و افکار و اذهان و اوهام در پرده شد و هیچیک از امور مذکوره ادراک ان ذات اقدس نتوانند نمود و ان ذات از ایشان حجاب گرفته بدون انیکه حجابی در میان باشد و مراد انست که ان ذات از بسکه در مقام صفاء و ضیاء و نور و نور لو است ممکنات را قوه ادراک ان نیست و ان ذات محجوب از ممکنات شده مانند کسی که حجابی بر روی خود انداخته باشد همچنانکه اگر بر روی خود کسی حجاب انداخته باشد مدرک نخواهد بود دیگر انیکه اگر ان حجاب انداختن از خدا باشد همچنین خدا تعالی حجاب بکرمت بدون حجابی مانند ختم الله علی قلوبهم که از بسکه منافقین جهل را بر عقل غلبه دادند مانند ان شد که خدا بدلهای انها مهر زده باشد و همچنانکه مهر زده خدا را بهیچ نوع نتوان شکست همچنین دلهای ایشان بنوعی شده که حق را در ان هیچ تاثیری نیست و بعبارت اخری امثال این عبایر از باب تمثیل است که تشبیه هیئت بهیئت باشد مانند ادراک تقدم رجلا و توخر اخری که تقدیم و تاخیر در رجل حاصل نه شده بلکه مراد تردد داشتن در ارتکاب امری است و همچنین است کلام در ما نحن فیه که محجوب بودن خدا مانند انست که خدا حجابی بر خود انداخته باشد و حال انیکه حجابی در میان نیست و ضعف از مواد امکانیه است والله اعلم

## در احوال شیخ عبد الله بن حاج صالح

شیخ عبد الله بن حاج صالح بن جمعه بن علی بن احمد بن ناصر بن محمد بن عبد الله سماهیجی الاصل که نسبت او بسوی سماهیج است بیاء مثناة تحتانیه پس از ان جیم است و ان قریه است از قرای جزیره صغیره و این شیخ اخباری صرف بود و کثیر الطعن بر مجتهدین بود و تالیفات ان بسیار است از انجمله کتاب جواهر البحرین



سط شیخ عبد الله بن حاج صالح بن جمعه بن علی بن احمد بن ناصر بن محمد بن عبد الله سماهیجی الاصل که نسبت او بسوی سماهیج است بیاء مثناه تحتانیه پس از ان جیم است وان قریه است از قرای جزیرهٔ صغیره واین شیخ اخباری صرف بود وکثیر الطعن بر مجتهدین بود وتالیفات ان بسیار است —

## تالیفات شیخ عبد الله بن حاجی صالح

ازانجمله کتاب جواهر البحرین در احکام ثقلین که ترتیب داده دران اخبار را وتبویب کرده بر غیر نهج وافی ووسائل و اقتصار بر کتب اربعه نموده وازان یک جلد بیرون آمده با بعضی از جلد ثانی در کتاب محمّدیه در انچه لابد است از مسائل دینیه کتاب صحیفه علویه وتحفهٔ مرتضویه رساله تحریر مسائل دیباج وحریر ورساله عیوب المسائل الخلافیه درانچه لابد است ازان مسائل طهارت وصلوة ابدیه وانها برای سید عبد الله بن سید علوی تالیف کرده واین سید عبد الله از مشایخ اجازه صاحب حدائق است ورساله علویه در مسئله کلامیه که در جواب شیخ علی بن سلیمان بن علی شاخوری نوشته ورسالهٔ موسومه بمسائل انجد اول وجداول المسائل ورساله که برای پدرش نوشت بندر کنگ ورساله در احقیت زوج بمراه در تغسیل ان وصلوة بران از پدر وبرادر وغیر انها ودران رد بر صاحب مدارک نموده ورساله در اثبات توحید ورساله در مسائل مضمرات در علم نحو که نود مسئله است ورساله در تغسیل میمم ورساله بهبهانیه در احکام اموات که بیست ودو مسئله است ورساله دیگر که منتخب از سابق وفارسیه است ورساله در جواب دو مسئله که یکی جواز تنفل درمیان نماز صبح وطلوع شمس است ومسئله دیگر در افضلیه صلوة راتبه است اگر قضا باشد بر تعقیب ورساله در اثبات لذت فعلیه عقلا وانرا منع شرعا ورساله دو مسئله از مسائل حیض ورساله موسومه بحقیقه تعبد در وجوب تشهد ورساله در ضمان ما اکلته لیلًا لا نهارا ورساله موسومه بکفایه در علم نجوم که تمام نیست ورساله در انفاق زوج بر زوجه وکسوه آن منظومه موسومه بتحفة الرجال وزبدة المقال در علم رجال ورساله بلغه صافیه وتحفه وافیه وکتاب شرح اسناد من لا یحضره الفقیه وکتاب من لا یحضره النبیه در شرح من لا یحضره الفقیه واین دو کتاب ناتمام است ورساله مسئله سلمانیه در مسئله لا ضرر ولا ضرار ورساله در انتصار صاحب مدارک در این که ازار از کفن است ومخالفت با اصحاب در انیکه ازر واجب نیست ورساله در شرح حدیث مشکل از اصول کافی از اسماء الله ومنظومه رساله اثنا عشریه شیخ بهائی در صلوة ورساله در انیکه منصرف بملک شرعی از او گرفته نمی شود مگر به بیّنه قاطعه بانیکه از غاصب است یا شهادت دهد بانیکه ملک لان ملک مدعی است ورساله در خراسان نوشته در رد بر ملا سلیمان بن ملا خلیل قزوینی در تحقیق مقدم راس که مسح ان واجب است وناتمام است ورساله در انچه از اوقاف بیع جائز است وانچه جائز نیست در احکم وکتاب مصاحب الشهداء ومناقب السعداء وان پنج مجلد است ورساله در جواز اکل مختلط بحرام در زمانیکه غیر محصور باشد

ورساله توجیه که درجواب شیخ نوح نوشته که متعلق باصول فقه است وکتاب ریاض الجنان که مشحو نست بلولو و مرجان وان بمنزله کشکول است وکتاب خطب که انرا انشا کرده برای جمعه واعیاد وکتاب منتهیه المارسین دراجوبه شیخ یسین و وفات او در شب چهارشنبه نهم شهر جمادی الثانی از سال هزار وصد وسی و پنج اتفاق افتاد

## ع میر محمد مومن

میر محمد مومن حسینی استرابادی از شاگردان سید نورالدین متقدم وازاو اجازه دارد –

عا میر محمد صالح بن عبدالواسع الحسینی در لولو گفته که او افضل اهل زمان واورع صاحبان ایمان عالم علامه و محقق فهامه سید اجل افضل اکمل است واجازه از اخوند ملا محمد باقر مجلسی دارد –

عب محمد قاسم بن محمد صادق الاسترابادی اجازه از ملا محمد باقر مجلسی دارد –

عج محمد بن حسن اصفهانی عالم باذل فاضل کامل مدقق تحریر فقیه متکلم حکیم جامع مجامع فضل ومآثر و بدیع مکارم و مفاخر لسعی لمیعی لوذعی برذعی اوحدی مؤید ومسدد بلطف خدای صمدی ملقب ببهاءالدین و مشتهر بفاضل هندیست در زمان ولادتش سال هزار وشست و دو میباشد واو از تلامذ علامه مجلسی اخوند ملا محمد باقر است و مولف کتاب در کتاب تذکره العلماء نوشته ام که او در سن هیجده سالگی باجتهاد رسید لیکن این سخن از مسموعات خارجیه بود وانچه خود نوشته است در کشف اللثام قبل از بلوغ بمرتبه اجتهاد رسید چنانکه خواهد آمد –

## رفتن فاضل هندی بحرم سرای پادشاه

گویند که سلطان صفوی از مجلسی کسی خواست که عالم و غیر مکلف باشد و به حرم سرای پادشاهی در اید ونسوان را تعلیم مسائل نماید مجلسی فاضل هندی را که طفل بود فرستاد واو بتعلیم اهل حرم اشتغال نمود پس روزی ناگاه چشم خود را گرفته که زنان را نه بیند و بیرون آمد[۲] واو بسیار فقر داشت وبکتابت امر معیشت را میگذراند واگر در نزد او مرافعه می آمدند میگفت که من عیال وفقر دارم باید بکسب امر معاش را بگذرانم اگر مرافعه میخواهید طرفین اجرت کسب امروز مرا بدهید تا من برای شما مرافعه کنم وانجناب فارغ شد از معقول و منقول وحال اینکه هیجده سال را تمام نکرده بود و شیخ اسدالله کاظمینی که داماد مرحوم شیخ جعفر نجفی و ذکرش متقدم شد در کتاب مقابیس الانوار گفته که فاضل هندی دو بدو وامرد در حال صغر نشو ونما او در هند شده بود واز این بابت او را فاضل هندی گفتند و با مخالفین از علماء هند مباحثات ومناظرات عجیبه داشته والیشان را ملزوم نموده

## تالیفات فاضل هندی

و چون سن او از ده گذشت در عشر ثانی کتب ورسائل وتعلیقات در علوم ادبیه واصولیه و دینیه و فقهیه تصنیف کرد که از انجمله است ملخص التلخیص و شرح ان ومناهج السویه در شرح روضة البهیه که شرح لمعه است تصنیف کرده

و ان کتاب مبسوطیست و مشحون بفواید و تحقیقات است و تاریخ ختام ان کتاب در سال هزار و هشتاد و هشت شده پس عمرش دران زمان بست و پنج سال بود و چند مجلد است و در عبادات است و کتاب کشف اللثام که شرح قواید علامه است از مجلد ثانی از نکاح تا باخر شرح نوشته و از اول طهارت و حج و بعضی از صلوة را نوشته بنمط اوسط که اقرب باختصار است باستیفا رمهم از اقوال و ادله و زیاده ازاین از کشف اللثام بروز نیافت و کتاب مخص الشفار که شفارت از شیخ بو علی بن سیناست و گویا انرا اتمام نکرده پس ازان شیخ اسد الله فرموده که مرا نیز در مبادی حال همین احوال اتفاق افتاد قریب انچه برای فاضل هندی اتفاق افتاد ولی صوارف ایام مرا از بلوغ مرام عایق شد و ان صوارف زمان و حوادث دهر خوان در کمی از اوقات است که از من مفارقت نماید تا این زمان و خدا مستعاذ و مستعان است و بسوی اوست شکایت و بر اوست توکل تا اینجا کلام شیخ اسد الله است و فاضل هندی در اول کشف اللثام در شرح دیباچه مصنف گفته است نه فخر المحققین قبل از ده سال کتب معقول و منقول را در نزد والد خود علامه خوانده و خواهشمند تالیف کتاب قواید شد و گفته است که از فضل خدا مستبعد نیست چه من فارغ التحصیل شدم از معقول و منقول و حال انیکه سیزده سال نشده بودم و شروع کردم در تصنیف و حال انیکه به ده سالگی نرسیده بودم و تصنیف کردم منیة الحریص را در فهم شرح تلخیص و حال انیکه پانزده سال نرسیده بودم و تصنیف کردم پیش ازان زیاده از ده کتاب از متون و شروح و حواشی مانند تلخیص در بلاغت و توابع ان و زبدة در اصول دین و حور بدیعه در اصول شریعت و شروح ان و کاشف و حواشی شرح عقاید نسفیه و هشت ساله بودم که مطول و مختصر تلخیص تفتازانی را درس میگفتم تا اینجا کلام فاضل هندی بود مولف کتاب گوید که عجب ازین امور نیست چه شهید ثانی در شرح بدایه در درایه نوشته است که در زمان مامون الرشید طفل چهار ساله را آوردند که با علماء آن عصر در قیاس و استدلال مناظره مینمود و او را بدوش میکشیدند و میبردند و می آوردند و چون گرسنه می شد برائی طعام گریه میکرد و عجب از صاحب حدایق است که در باب سید بن طاوس و فخر المحققین مراتب مذکوره را انکار نمود با انیکه محل انکار نیست ۔

## حکایات شیخ ابو علی سینا

و حکایات شیخ ابو علی سینا نیز شاهد بر مدعیست پس باکی نیست که بعضی از غرایب احوال او مذکور شود اگرچه داخل در مشایخ اجازه نیست و داخل در حکما است بلکه در تشیع او خلاف است الیس میگوئیم که ابو علی عبدالله بن سینا در زمانیکه در دار السلطنه اصفهان تحصیل مینمود و روزی نزد پادشاه رفت و معروض داشت که مس گران کاشان در اوقات سحر مس میکوبند و صدای جکش ایشان مرا مانع از مطالعه است سلطان تعجب کرد که از اصفهان تا کاشان مسافت چهار منزل است چگونه از چهار منزل راه صدا را میتوان شنید پس سلطان گفت که حکم میکنیم که مس‌گرا

در شبهانکو نیدپس پادشاه قاصدی را فرستاد و حکم کرد که درین هفته از شب تا صبح مس گران کار اشتغال داشته باشند چون ایام هفته شد ابو علی نزد سلطان رفت و گفت که درین هفته اول شب تا صبح مس گران کاشان مارا از مطالعه باز داشتند پس سلطان صدق قول او را دریافت از ان پس حکم نمود که مسگران شب کار نکنند -

## در قوت باصرهٔ او

و قوت باصره اش بحدی بود که در مسافت چهار فرسخ مگس را میدید بیان این اجمال اینکه ابو علی روزی وارد مجلس سلطان شد دید که سلطان دو بین انداخته شیخ گفت که برای چه دوربین انداخته اید سلطان گفت که چهار فرسخ سواری می آید میخواهم او را تمیز داده باشم ابو علی گفت که دراین مسافت قلیل حاجت دوربین نیست پس شیخ ابو علی بدانجانب نگاه کرد و گفت سواری می آید که بفلان شکل و فلان لباس هست و اسپ و بفلان رنگ است و شیرینی میخورد سلطان گفت شیرینی داخل در طعم است نه مرئی پس او را چگونه دانستی شیخ ابو علی در جواب گفت که ازانجا دانستم که مگسهای چندی در دور دهانش پرواز میکنند و این علامت آنست که شیرینی میخورد

## دیدن ابو علی عطارد را بروی شمس

ابو علی میگوید که در روز ستارهٔ عطارد را دیدم در وقت مقارنه با آفتاب که برروی آفتاب بود مانند خالیکه برروی کسی باشد اگرچه عطارد در فلک دوم است و شمس در فلک چهارم است لیکن چون مقارنه بود یعنی در یک برج و در یک درجه و در یک دقیقه جمع گشته بود چنان بنظر می آمد که خالی برروی آفتاب است - ایضاً

شیخ ابو علی میگفت که من چون متولد شدم دیدم که آسمان مشبک و سوراخ سوراخ است پس از مادرش سوال کردند گفت که چون ابو علی متولد شد غربال یعنی پرچن را برروی او بجهة مگس گذاشتند و او در زیر آن پرچن آسمان را دید که سوراخ بسیار دارد و آن سوراخهای پرچن بود که شعاع بصرش در آن متفرق و آسمان را بدان گونه دید -

## در معالجهٔ دختر پادشاه

و قوت دراکه اش بحدی بود که در زمانیکه نه ساله بود دختر پادشاه از زمان را مرض صعب روی داده تا اینکه پادشاه هفتاد نفر طبیب جمع کرد که باهم مناظره کنند و اتفاق کنند بر معالجه آن پس شیخ علی نیز در آن مجلس داخل شد و اطبا با یکدیگر مناظره کردند و اتفاق نمودند بر مرضی خاص و پس از آن در علاج اختلاف کردند تا اینکه پس از مناظره اتفاق کردند بر مرض خاص آنان پس شیخ رئیس با ایشان شروع بمجادله نمود و هفتاد بعد برهانهای طبیبی برهانی اقامه کرد که این مرض که شما تشخیص دادید باطل است پس از آن هفتاد برهان اقامه کرد که این مرض فلانیست و علاج آن بفلان نحو است پس آن هفتاد نفر طبیب همه بعجز اقرار کردند و سلطان امر معالجه را بدو مفوض داشت و او در اندک زمانی آن مرض را معالجه نمود و در مدت بیست و چهار سالگی جمیع علوم نمود

## در قوة حافظه ابو علی سینا

بود در قوة حافظه او حد اهل زمان بود و حاجی ملا احمد نراقی در کتاب سیف الامه نوشته است که شیخ ابو علی از ری فرار باصفهان آمده بود و کتاب قانون را بهمراه نیاورده بود پس طلاب و علما از او درخواست آن نسخه را نمودند شیخ رئیس گفت که من کتاب قانون را بهمراه نیاورده ام لیکن از حفظ می دانم پس من میخوانم شما بنویسید و قانون شصت هزار بیت است پس شیخ رئیس از حفظ کتاب قانون را خواند و ایشان نوشتند و چون قانون را از آن پس از خراسان آوردند و مقابله بان نوشته نمودند یک حرف خطا و غلط در آن نیافتند بلکه همان مطابق با اصل نسخه بوده **وایضا** در وقتی در کشتی نشسته بود ملای لغوی نیز در آن کشتی با او رفیق شد و شیخ را نمی شناخت شیخ از او سوال نمود که برای چه امر آمده گفت کتابی در لغت عرب نوشته ام میخواهم که بنظر پادشاه برسانم شیخ ابو علی گفت که می شود و اینکه در ایامیکه در کشتی میباشیم آنرا داده تا من مطالعه کنم گفت باکی نیست پس آن کتاب را نزد شیخ رئیس گذاشت شیخ در آن چند روز آن کتاب را از اول تا باخر مطالعه نمود پس بمنزل رسیدند و از کشتی بیرون آمدند در صباح آن روز آخوند لغوی کتاب را به نزد سلطان برده دید که رفیق کشتی در نزد سلطان نشسته و بسیار محترم است با خود گفت که اگر میدانستم که او را قرب سلطانیست هر آئینه او را واسطه میگرفتم پس آن کتاب را نزد سلطان گذاشت سلطان کتاب را گرفت نزد ابو علی گذاشت و گفت که ببین اگر سزاوار جایزه است باو جایزه داده باشیم شیخ رئیس آن کتاب را گرفت و قدری مطالعه نمود پس به سلطان گفت که این کتاب را پیش از این تالیف کرده ام آخوند لغوی مؤلف منکر اینمعنی شده که این کتاب را من تالیف کرده ام شیخ رئیس گفت که مصدق قول من آنست که من این کتاب را از حفظ دارم و تو آنرا بگیر تا من از حفظ بخوانم پس شروع کرد بخواندن و از اول چند ورق خواند و از آخر نیز چند ورق از حفظ خواند و از وسط نیز چند ورق خواند پس آخوند لغوی مولف کتاب در میان مجلس نهایت خوار و خفیف گردیده و تعجب بسیار کرده که این کتاب از تالیف من است و چگونه شد که این شخص او را حفظ دارد و نسبت بسابقین میدهد پس شیخ رئیس به سلطان گفت که این کتاب از مولفات همین شخص است و مستحق جایزه است و من چند روزی در میان کشتی مصاحب این شخص بودم و این کتاب را از اول تا باخر مطالعه کردم حفظ نمودم پس سلطان جایزه باو داد و حاضران از قوة حافظه او در تعجب شدند ملا از بعضی مسموع شد که آن شخص صاحب قاموس و آن کتاب لغت کتاب قاموس بوده و این غلط است زیرا که شیخ ابو علی در سال چهار صد هجری بوده و صاحب قاموس در سال هشتصد بوده و فاصله میان ایشان بسیار است — **ایضا** گویند که درویشی بر پدر شیخ ابو علی مهمان شد و پس از صرف غذا درویش بپدر شیخ گفت که من میخوابم و تو بیدار باش که امشب ستاره طلوع میکند پس مرا بیدار کن که مرا تعلیمیست پس درویش در خواب شد و پدر شیخ ابو علی نشست

چون دید که ستاره بدان محل موعود آمده است فوت او بیجان آمد در اول بازو جه خود مواقعه نمود از ان پس غسل کرده پس درویش را بیدار کرد درویش دید که ستاره از محل موعود گذشته است به پدر شیخ ایراد کرده که مرا دیر بیدار کردے و وقت گذشته است پدر شیخ کیفیت واقعه را با درویش درمیان نهاد درویش گفت که از برای تو ولدی خواهد پیدا شد که اعجوبه زمان و وحید دوران باشد پس شیخ بوجود آمد —

## در مباحثه شیخ با علمای هر فن

و چون شیخ رئیس سرآمد علماء زمان شد به نزد سلطان رفت و ادعاء تعلیم نمود که معلم ثالث شود و معلم اول افلاطون یا ارسطو دیا ذی مقراطیس علی الاختلاف و معلم ثانی ابونصر فارابی بود که حکمت را از زبان یونان بزبان عرب نقل نمود و معلم ثالث چنان کسی باشد که اگر با هر صاحب علم یک علم مباحثه کند بر او غلبه کند چون شیخ ادعاء تعلیم نمود صاحبان هر علم را سلطان جمع کرد و با شیخ مناظره نمودند و شیخ بر همه غلبه کرده

## معارضه شیخ با بهمنیار در علم کیمیا

جز اینکه در دو علم عاجز ماند یکی موسیقی و دیگر کیمیا برهان اقامه مینمود بر استحاله کیمیا پس جندکی که یکی از صاحبان علم کیمیا بود با شیخ معارضه کرد شیخ برهان اقامه نمود بر استحاله کیمیا برای اینکه انقلاب هیت لازم میاید و انقلاب ماهیت نظر بقوانین حکمت باطل و محال است جندکی گفت که من از رد جواب برهان عجز دارم لیکن من در برابر تو صنعت کیمیا میکنم شیخ گفت که بان اعتباری نخواهد بود چه شاید که جرس من شعبده کنی و شعبده نمائی جندگی گفت که من اجزای چند بتو میدهم و خود دچهار فرسخی می نشینم و تو خود انرا بقسمی که بتو تعلیم میکنیم بعمل آور خواهد کیمیا شد شیخ قبول کرد جندکی ان اجزاء را بدو تسلیم کرد و دستور العمل داده و خود دچهار فرسخی رفت و شیخ ان را بعمل آورد بنحویکه گفته بود و کیمیا بعمل آمد پس شیخ تسلیم نمود و اقرار بعجز خود آورد و از ان پس برهان بر وجود و تحقیق کیمیا اقامه نمود و چون شیخ رئیس در علم موسیقی و کیمیا مغلوب شد گفت که من این دو علم را نیز تحصیل میکنم و معلم میشوم پس کتاب خانه شیخ را آتش گرفت و یا دشمنانش آتش زدند چنانچه بعضے گفته اند پس شیخ دماغ سوخته گردید و از ادعای تعلیم گذشت فلذا او را شیخ رئیس لقب دادند —

## در احوال از لال شتران و در معالجه یرقان

معروفست که شیخ معالجه نمود یرقان قبل التسابیع را پس گفت که نقار خانه شاهی را کوبیدند از ان جائیکه یرقان قبل التسابیع عسر العلاج است و دران زمان اطباء از معالجه ان عاجز بودند و گویند که در وقتیکه شیخ با قافله همراه بود اهل ان قافله او را نمی شناختند و پاس احترام از او نمی داشتند و در بین راه بلهو و لعب اشتغال داشتند و اوقات بر شیخ تلخ و از افعال ایشان منزجر گردیده بشبی که قافله در خواب بودند شیخ زلال شتران را بنحوی بست و ترتیب

داد چون قافله بیدار شدند و براه افتادند صدای زلازل شترها بلند شد همه از ان صدا در خواب شدند تا بمنزل رسید و شیخ در ان منزل از شنایع و قطایع اعمال ایشان نجات یافت چون شب دیگر شد و قافله در خواب شدند شیخ انها را بر وجه دیگر ترتیب داد چون بیدار شدند و راهی گشتند و او از ان زلازل بلند شد همه در خنده شدند و متصل در خنده بودند تا انیکه بمنزل رسیدند و در شب سوم باز قافله در خواب شدند شیخ ان زلازل را بنحو دیگر مرتب ساخت چون قافله بیدار شدند و براه افتادند و صدای زلازل بلند شد همه اهل قافله بگریه افتادند و اینقدر گریستند تا بمنزل رسیدند و چون شب دیگر شد. باز شیخ رئیس خواست که انها را بقسم دیگر ترتیب دهد پس همه اهل قافله در کمین شدند و دست شیخ را گرفتند پس او را شناختند و پاس احترام از او نگه داشتند۔

## در ذاتیت دلالت الفاظ

و از جمله مذاهب و انیکه دلالت الفاظ را ذاتی میدانست و بوضع نمیدانست و این مذهب سلیمان بن عباد ضیمری است و همچنین از متاخرین مرحوم مبرور مغفور اخوند ملا عبدالکریم ایروانی متقدم الذکر نیز همین مذهب را اختیار کرده و این فقیر مؤلف کتاب در کتاب لسان الصدق و منظومه الفیه اصولیه و شرح ان بطلان این مذهب را بنحو استیفا بیان کردم

## در معارضه شیخ ابوسعید با شیخ ابوعلی

بعضی از فضلا مسموع شد که شیخ ابوسعید ابوالخیر که یکی از ارباب ریاضت بود و معاصر با شیخ رئیس بود و مابین ایشان بمعارضه مکاتبات میرفت روزی در حمام رفت و شیخ رئیس نیز در حمام بود پس شیخ ابوسعید از شیخ ابوعلی سوال کرد که شما میگوئید که جسم ثقیل میل بمرکز خود میکند آیا مسلم است و اصلی دارد یا نه شیخ گفت که این از جمله مسلمات است شیخ ابوسعید طاس حمام را بهوا انداخت پس طاس در هوا ماند و بشیخ گفت که چرا جسم ثقیل میل بمرکز نکرد شیخ تاملی کرد و گفت که این طاس قاسر دارد که او را از میل بمرکز و نزول مانع است شیخ ابوسعید گفت که قاسر در اینجا چیست شیخ ابوعلی در جواب گفت که قاسر نفس تست شیخ ابوسعید گفت که تو نیز نفس خود را کامل کن تا این مرتبه برایت حاصل اید شیخ رئیس گفت که تو بمنزله عامل و اجیری هستی که کاری کردی و مزدی تو دادند و من بقوت ادراک فهم معقولات نمودم و از کلمات شیخ ابوسعید ابوالخیر است که من در عالم کشف و شهود بهر دیاری که قدم زدم دیدم که چابق مصالی شیخ رئیس کورکورانه در انجا بود۔

## در خواب دیدن شخص همدانی

گویند که شخصی از اهل همدان همیشه از قبرستانی میگذشت که قبر شیخ ابوعلی در انجا بود و براو فاتحه نمیخواند و او را زیدی مذهب میدانست تا انیکه شبی در عالم رویا دید که جناب ختمی مآب نشسته و شیخ رئیس در پهلوی او نشسته این شخص همدانی از جناب رسولخدا سوال نمود که ابوعلی با انیکه زیدی مذهب بود چرا اینقدر نزد تو

که در پهلوی شما بنشیند پس رسول خدا ﷺ در جواب گفت که تو با این عمق منکسره فهمیدی که زیدی مذهب بد است و شیخ ابو علی با انفهم و فطانت نفهمید پس ان شخص همدانی به شیخ معتقد گشت و همیشه بزیارتش حاضر میشد و بفاتحه او را یاد آوری مینمود و شیخ بهائی طیب رمسه در کتاب کشکول میفرماید که شیخ مجد الدین بغدادی گوید که شبی در واقعه رسول خدا را دیدم پس ازان جناب سوال نمودم از حالات ابن سینا با اینکه او ناجی است و یا هالک آنجناب در جواب فرمود که او مردیست که خواست بخدا برسد بدون واسطهٔ من پس من مانع شدم او را و دستی بر سینه اش زدم پس او در آتش جهنم افتاد ـ

## در ایراد شیخ ابو سعید بر شکل اول

و در وقتی شیخ ابو سعید ابو الخیر مراسله بشیخ نوشت که مشتمل بر مذمت علوم رسمیه بود و نوشت که مستحکم ترین اشکال اربعه شکل اول است و سائر اشکال تا بشکل اول نروند تمام نخوانند بود و همه استدلالات بشکل اول راجع باشند و شکل اول را ارباب معقول بدیهی ما نتاج دانند شکل اول مستلزم دور است زیرا که شناختن نتیجه موقوف است بر معرفت کلیت کبری و معرفت کلیت کبری موقوفست بر معرفت نتیجه و این دور است و دور بالبداهه باطل است زیرا که دور لازم دارد تقدم شئی را بر نفس خود و این باطل است پس هیچ مطلبی از مطالب عقلیه تمام نخواهد بود شیخ در جواب نوشت که جهت دور با جمال و تفصیل مختلف است باین نحو که نتیجه موقوفست بر معرفت کبری تفصیلا ولیکن معرفت کبری موقوفست بر معرفت نتیجه اجمالا پس دور مندفع است و این سخن در ترجمهٔ ملا خلیل قزوینی با ملا میرزای شیروانی مذکور شد و نظیر این دور را منکرین اجماع بر اجماع وارد آورده اند و جواب ان نیز بدین نحو در کتب اصولیه مذکور است ـ

## در مناظرهٔ بهمنیار با شیخ رئیس

چون رئیس سر آمد علماء ان عهد و عصر بود و فضلاء ان زمان طوق ارادت او را بگردن انداخته و اذعان بفضیلت او کرده و در مجلس درس او حاضر میشدند و بهمنیار که یکی از فضلاء حکماء ان عصر بود او نیز در مجلس شیخ رئیس حاضر میشد و تلمذ مینمود و از خواص مریدان شیخ گردید روزی بهمنیار بشیخ گفت که چرا ادعای نبوت نکنی و اگر این ادعا کنی منکر این امر علماء خواهند بود و علماء از منه و امکنه را یارای مجادله و قوت مناظره تو نیست شیخ رئیس در جواب گفت که سوال تو را زمانی دیگر جواب خواهم گفت پس ازان مکالمه زمانی گذشت تا اینکه شبی بهمنیار و شیخ رئیس در همدان در میان یک اطاق خوابیده بودند و زمستان بود و یخ بندی همدان و سردی زمستان ان معروفست پس موذن در وقت سحر بر بالائی گلدستهٔ مسجد رفت و مشغول ثنای خداتعالی و مدح پیغمبر گردید شیخ ابو علی به بهمنیار گفت که برخیز و از بیرون خانه آب خوردن برایم

بیا و رهبینا رگفت که اکنون وقت آب نوشیدن نیست چه تازه از خواب بیدار شده اید و آب سرد درین وقت مضر باعصاب وعروق است شیخ رئیس گفت که طبیب وحید عصر من میباشم و تو مرا از نوشیدن آب منع مینمائی با انیکه ضرورت اقتضائی ان مینماید رهبینا درجواب گفت که اکنون من درمیان عرق می باشم اگر بیرون روم هوا درمسامات بدن نفوذ می کند و مریض میگردم شیخ گفت که اکنون جواب مسئله ترا بگویم درباب دعوائی نبوت پس بدانکه پیغمبرکسی ست که چهار صد سال زبعثت او میگذرد ونفس او چنان تاثیر دارد که اکنون در وقت سحر باشدت سرما دربالائی گلدستهٔ ثنا و مدح اومی نمایند ومن هنوز درنزد تو حاضر و تو از خواص اصحاب من و بتوامر میکنم که شربت ابی بمن دهی نفس من اینقدر تاثیر ندارد که مرا اجابت کنی پس چگونه دعوائے پیغمبری کنم۔

## درحکایت شیخ رئیس با طبیب

گویند که شیخ رئیس شنید که طبیبی در یک از بلاد است و مریض را خبر میدهد که مرض تو بواسطه اکل وشرب فلان چیز است شیخ تعجب کرد زیراکه از نبض نمیتوان فهمید که ماکول ومشروب چه بود پس شیخ بآن دیار رفته و بمجلسه مطب ان طبیب حاضر آمد و دران جا نشست وان طبیب شیخ را نشناخت پس مریضی آمد وان طبیب نبض اورا گرفت و گفت که بسبب فلان غذا مریض شدی ان مریض اقرار کرد و همچنین چند مریض آوردند همه را بدان سیاق گفته شیخ ازین معنی متعجب گشته بعد ازانیکه مجلس خالی و طبیب فارغ شد شیخ ازان طبیب سوال کرد که این اخبار شما باکول ومشروب موافق هیچ قانون از قواعد طبیه نیست ومن دراول شنیده بودم لیکن اذعان نمی نمودم تا انیکه برائی العین مشاهده نمودم پس ان طبیب از حال او تفتیش وتجسس نمود تا انیکه شیخ رئیس را شناخت و باعزاز واکرام او پرداخت وازان پس گفت که شما زحمت کشیده بدوازراه دور آمدید وان اخبار من بماکول ومشروب نه ازروی قوانین طبابت است بلکه ازروی فراست است چون اهالی این بلد اکثر بهود وجهود بسیار بی سلیقه اند چیزیراکه میخورند بر لباس و بدن ایشان غالبا قدری ازان بوده است ومن اثر ان را می بینیم وحکم میکنیم که فلان چیز خورده واین شخص راکه اول گفتم قلیلی از تخم خربزه بدامن او چسپیده بود لهذا گفتم که خربزه خوردی او هم تصدیق این معنی نموده۔

## درتالیفات شیخ رئیس

لهذا تالیفات شیخ رئیس بسیار است ازان جمله کتاب اشارات که درحکمت مشهور است و امام فخر رازی بران شرح نوشته و محقق طوس خواجه نصیرالدین نیز بران شرح نوشته است و علامه حلی محاکمات میان شراح اشارات نوشته و همچنین قطب المحققین نیز محاکمات نوشته است وکتاب شفا وکتاب قانون که مثل ان کتابی درطب نوشته

نشد و شیخ بهائی در کتاب کشکول نوشته است که شراح قانون نه نفر می باشند اول عز الدین رازی دوم قطب الدین مصری سوم افضل الدین محمد جوینی چهارم ربیع الدین عبد العزیز ابن عبد الجبار جیلی پنجم علاء الدین قرشی که معروف بابن نفیس است ششم یعقوب الدین اسحق سامری که طبیب مصر بوده است هفتم یعقوب بن اسحق مسیحی که معروف بابن القف می باشد هشتم هبة الله بن جمیع یهودی مصری نهم قطب الدین علامه شیرازی و از جمله معارضات محاضرات شیخ رئیس با بهمنیار اینکه بهمنیار زمان را از جمله متشخصات میدانست و درین باب با شیخ بسیار مجادله نموده اخر الامر شیخ گفت که تو استحقاق جواب بر من نداری زیرا که ان زمان که تو سوال کردی غیر این زمان است پس تو الان غیر ان شخص میباشی که از من سوال کرده است پس بهمنیار ملزم شد و معروفست که شیخ هر مطلبی را بصغری وکبری و نتیجه در می آورد اگر شرائط انتاج اشکال را دران تمام میدید بان حکم میکرد والا فلا و در اسم شیخ ابو علی خلافست مشهور حسین ابن عبد الله بن سیناست و از جمله تالیفات او نجات است و رساله سلامات و ابسال و رساله طیر و زمان ولادت شیخ رئیس طالع سرطان بود و درجه شرف مشتری و قمر بر درجه شرف خود بود و زهره نیز بر درجه شرف خود و سهم السعاده در بیت و نه از سرطان بود و سهم الغیب در اول سرطان بود با سهیل و شعری یمانیه و شیخ ظهیر الدین بیهقی گفته که شیخ چون ده ساله بود حفظ کرد اصول ادب را پس از ان بقرائت کتاب ایساغوجی نزد ناتلی شروع نمود —

## معارضه شیخ ابو علی با مسکویه

روزی شیخ ابو علی سینا بمجلس درس ابو علی بن مسکویه درامد و تلامذه بود در حوالی او نشسته دید چون شیوه او امتحان فضلاء و اظهار مرتبت با اکابر علماء بود لذا شیخ رئیس جوزی بابو علی بن مسکویه داد و گفت بیان مساحت این جوز را بسرعت بیان کنید ابن مسکویه جزوی را که در علم اخلاق بود بدو داد و گفت که تو اصلاح خود بکن تا من استخراج مساحت جوز نمایم و عبد الله جرجانی که تلمیذ او بود احوال او را از اصل و نسب و بیان شطری از کمالات حسب و در رساله علیحده نوشته و ذکر کرده که پدر شیخ مردی دانشمند حکیم از اهل بلخ و از اعیان شیعه اسماعیلیه بوده و در ایام امیر نوح ابن منصور سامانی از انجا به بخارا آمده و ملازم امیر مذکور شد و ابو علی دران دیار بوجود امد و در ده سالگی حفظ قرآن و ضبط بسیاری از علوم دینیه و فنون ادبیه نموده و بعد از ان ظواهر منطق را بر ابو عبد الله ناتلی که یکی از فضلاء زمان بود خواند و باندک زمانی از او مستغنی شده بخودی خود مطالعه کتب منطق و حکمت نموده و در هیجده سالگی از تحصیل جمیع علوم فراغت یافت و در تذکره دولتشاهی مسطور است که او در دوازده سالگی با علماء بخارا مناظره کردی و ایشان را ملزم ساختی و در کتاب تاریخ الوزراء و غیره مسطور است

که درانولا که شیخ در بخارا مطالعه اشتغال داشت امیر نوح را مرض صعب روی داد جمیع اطباء از معالجه
ان عاجز گشتند چون از شیخ استعلاج کردند باندک زمانی امیر نوح صحت یافت و ابو علی را ملازم گردید
و شیخ در ایام ملازمت از جانب پادشاه مرخص گشته بکتاب خانه بخارا که دران زمان از کتب اولین و آخرین
درانجا جمع بود رفت و مجموع ان کتب نفیسهٔ غریبه را بنظر در آورده دقایق حقایق انرا بر صفحه خواطر نگاشت
اتفاقاً دران اوان آتشی دران کتب خانه افتاد و جمعی از خصما ابو علی گفتند که شیخ عمداً آتش دران دار الکتب
زد تا ان علوم را بخود نسبت نماید از ان پس بتصنیف مشغول گشت مجملاً شیخ بایران آمد و بهمدان رفت و در نزد سلطان
همدان مقصر برآمد و شیخ درانجا مخفی شد و باتمام کتاب شفا اشتغال نمود هر روز پنجاه ورق برجوع باصلی
و کتابی مینوشت تا جمیع طبیعیات والهیات ان کتاب نوشته شد پس سلطان بمقام شیخ اطلاع یافت او را
در قلعهٔ از قلاع همدان محبوس ساخت و شیخ درانجا قصیدهٔ انشا کرده که یک بیت ان اینست ؎ دخولی فی الیقین کما تری
و کل الشک فی امر الخروج ؏ و مدت چهار ماه شیخ درانجا محبوس بود و کتاب هدایه و رساله حی بن یقظان را
و کتاب قولنج را درانجا تالیف کرد از ان پس از حبس خلاص و بتصنیف منطق شفا مشغول شد پس باصفهان آمد
و از جانب امیر علاء الدوله مقرر شد که در هر شب جمعه شیخ و علماء اصفهان بمجلس خاص حاضر و مباحثات علمیه نمایند
و درانجا باتمام کتاب شفا مشغول شد و دران اثنا کتاب حکمت علائیرا بنام امیر علاء الدوله نوشت و چون شیخ
را بمباشرت رغبتی تمام بود باعتقاد قوت مزاج خود دران باب اکثار مینمود لذا در مزاج او فتوری بهم رسید
پس شیخ را قولنجی عارض شد و جهت حرص بر صحت یکروز خود را هشت مرتبه حقنه نمود و بسبب ان بعضی از امعاء
او مجروح گشت و سحج بهم رسید و از ان پس مرض صرع که گاهی تابع قولنج می باشد او را عارض شد و در
اثنا معالجات بعضی از غلامان او که در خزانه نقود او خیانت بسیار کرده بودند مرود یطوس که شیخ بجهه صرع
تناول مینمود دران قدری افیون انداختند و شیخ را از خوردن ان حال متغیر شد و با انکه حال او از
ضعف بجائی رسیده بود که قدرت بر قیام نداشت چنان کرد که قدرت بر مشی او را حاصل شد و بمجلس امیر
علاء الدوله درآمد اما هنوز از مرض بالکلیه خلاص نه شده بود اتفاقاً دران ایام بتکلیف علاء الدوله مصاحبت
او بجانب همدان روانه شد در راه مرض عود نمود و چون بهمدان رسید دید که قوت ساقط شده و معالجه
نفع نمیرساند دست از مداوائی خود کشید و بران حال چند گاه بود تا وفات کرد اکثر فقهاء سنت و جماعت
دران عهد او را تکفیر کردند پس شیخ این رباعی را گفته ؎ کفر چو منی گزاف و آسان نبود محکم تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی و ان هم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود و در مذهب شیخ رئیس اختلافست
بعضی او را زیدی مذهب می دانند و ظاهر کتب او انست که بر مذهب سنت و جماعت باشد زیرا که اثبات خلافت

ابو بکر کرده و شخصی در رساله در تشیع او نوشته و متمسک بان جسته که شیخ در جائی گفته که قال رسول الله صلی الله علیه و آله المرکز دایرة الحکمة و کرة العقل علی الذی هو فی الصحابة بمنزلة المحسوس من المعقول و در جائی دیگر گفته که و الخلافة بالنص اصوب فان ذلک لا یؤدی الی التشعب و التشغب و الاختلاف چون سنیان خلافت را باجماع و بیعت می دانند و شیعه نص میدانند و این رباعی از اوست که دال فی الجملة بر تشیع او است + بر صفحهٔ چهرها خط لم یزلی معکوس نوشته است نام دو علی یک لام و دو عین با دو یا معکوس از حاجب و عین نقش و انف با خط جلی و رباعی دیگر گفته تا باده عشق در گلو ریخته اند و اندر پی عشق عاشق انگیخته اند در جان روان بو علی مهر علی چون شیر و شکر بهم برآمیخته اند و بعضی گویند در بدایت شراب میخورد اما نه انقدر که مست کند و در اخر عمر توبه کرده و مال بسیار بفقرا تصدق کرد و رد مظالم بجای آورد و در هر سه روز یک قرآن ختم مینمود

## در وفات ابو علی سینا

تا در جمعه اول ماه رمضان سنه چهار صد و بیست و هشت در همدان وفات یافت و ولادتش چنانچه در فصل الخطاب است در سال سیصد و هفتاد بود پس تمام عمرش پنجاه و هشت سال بود و در تاریخ گزیده گفته حجة الحق ابو علی در شجع آمد از عدم بوجود در شصا کسب کرد کل علوم در تکز کرد این جهان بدرود -

## عه در احوال ملا محمد امین

بن محمد بن شریف استرابادی از مشایخ شیخ زین الدین بن شیخ محمد بن حسن بن شهید ثانی است و اخباری صرف است و اول کسی است که باب طعن ارباب اجتهاد را باز و بتشنیع مجتهدین و مسارعت و این ناشی از غباوت او است تالیفات او فواید مدنیه و شرح اصول کافی و شرح تهذیب الاحکام و رد آنچه احداث کرده اند فاضلان ملا جلال الدین و میر صدر الدین در حواشی شرح جدید تجرید و کتاب فوائد دقایق العلوم و حقایق علوم و شرح استبصار که تمام نیست و رساله در بداء و جواب مسائل شیخ حسین ظهری و رساله در طهارت خمر و نجاست آن و حاشیه بر طهارت مدارک که تمام نیست مجاور مکه و مدینه بود و وفاتش در سال هزار و سی و سه بوده و او اجازه دارد از صاحب مدارک

## عه میرزا محمد

میرزا محمد بن علی بن ابراهیم استرابادی فاضل و عالم و محقق و مدقق و عابد و ورع عارف بحدیث و رجال بوده تالیفات او کتاب رجال کبیر و کتاب رجال متوسط و کتاب رجال صغیر و کتاب تفسیر آیات احکام و حاشیه بر تهذیب و رسائل متعدده و وفات او در مکه معظمه سیزدهم ذیقعده الحرام از سال هزار و بیست و هشت و از مشایخ اجازه ملا محمد امین سابق است و او از شیخ ابراهیم بن علی بن عبد العالی میسی اجازه دارد و اسم پدرش کمیل است چنانکه بعضی گفته اند و ابراهیم است چنانکه بعضی دیگر گفته اند و علامه مجلسی در کتاب بحار در ذکر کسانی

که در غیبت کبری حضرت صاحب الامر را دیده اند که خبر دادند مرا جماعتی از سید سند فاضل کامل میرزا محمد استرابادی نور الله مرقده که من شب طواف بیت الله الحرام مینمودم دیدم جوانی خوشرو نیز طواف میکرد چون نزد من رسید دسته از گل سرخ بمن داد و حال اینکه زمان گل سرخ نبود پس من انرا بوئیدم و گفتم که ای سید من این گل از کجا است گفت از خرابات است پس از نظر من غایب شد پس دیگر او را ندیدم و انجناب اعبد عباد و ازهد زهاد و در کلام و تفسیر و رجال گوی سبق از میدان رجال ربوده —

## مناظره با فرنگی

عو محمد بن مرتضی مدعو و ملقب بفیض فاضل و اخباری و محدث و حکیم بوده و در زمان شاه عباس از ولایت فرنگستان شخصی را پادشاه فرنگ فرستاده و بسلطان صفوی نوشته که علمای مذهب شما را بگوئید که با فرستاده من در امر دین و مذهب مناظره کنند اگر او را مجاب ساختند ما هم با شما هم دین شویم و اگر او ایشان را جواب دهد پس شما بدین ما در ائید و ان رسول کارش ان بود که هر که چیزی در دست میگرفت میگفت و اوصاف ان شی را بیان میکرد پس سلطان علما را جمع کرده و سر امد اهل ان مجلس اخوند ملا محسن بود پس ملا محسن با ان سفیر فرنگی گفت که سلطان شما مگر عالمی نداشت که فرستاده باشد و مثل شما عوامی را فرستاد که با علما ملت مناظره کند ان فرنگی گفت که شما از عهده من نمیتوانید که بدر ائید اکنون چیزی در دست بگیر تا من بگویم ملا محسن تسبیح از تربت حضرت سید الشهدا علیه السلام بدست گرفت فرنگی در دریای فکر غوطه ور شد و بسیار فکر کرد ملا محسن گفت که چرا عاجز ماندی فرنگی گفت عاجز نماندم ولی بقاعده خود چنان می بینم که در دست تو قطعه از خاک بهشت است و الان فکر کردن من از این بابت است که خاک بهشت چگونه در دست تو رسیده باشد ملا محسن گفت که راست گفتی و در دست من قطعه از خاک بهشت است و ان تسبیحی است که از قبر مطهر دختر زاده پیغمبر ما ست که امام است پس حقیت دین ما و بطلان دین تو ظاهر شد پس فرنگی اسلام را اختیار نمود و ملا محسن غنا را جایز می دانست و این از فتوای غریبه اوست و او را فتوای غریبه بسیار است چنانچه بسیاری از انها بحسب اقتضاء مقامات مذکور شد و بعضی ان بود که او را ذوق فقاهت نبود و جنبه معقول او غلبه داشت —

## در تعنی کنیز برای ملا محسن

گویند که ملا محسن در باغی از باغهای خود در وقت سحر مشغول نماز شب بود که کنیزی برای او غنا مینواخت و او در رکوع بود میگریست و بسیار زاهد بود که گویند قبضه چاقو از او در میان بازار افتاده بود و بعد از مدتی بخاطرش آمد که چاقوی او در میان بازار افتاده خواست که کسی فرستاده تا چاقو را بیاورد با و گفتند که در این مدت طویله چاقو در انجائی ماند البته برداشته اند ملا محسن گفت که مردم مسلمانی تا چگونه می شود

ج ۲ از غنا

که جا ئوی مرا بی اذن من بردارند -

## در زهد و ورع ملا محسن فیض

واز زهد و تقوی و ورع او اینکه ملا محمد نامی از مشاهیر ملاهای ان دیار بود و ملا محمد نامی هم مؤذن و خادم مسجد ملا محمد بود پس ملا محمد مشهور نیز د ملا محسن کس فرستاد و صبیه ملا محسن را خواستگاری نمود ملا محسن اجابت کرد پس در همان روز ملا محسن نیز د ملا محمد خادم فرستاد که امشب زن خود را بخانه خود ببر پس ملا محمد مشهور از کیفیت این قضیه باخبر شد پس نیز د ملا محسن کس فرستاد که من بخواستگاری به نزد شما فرستادم و شما اجابت نمودید نه ملا محمد خادم اخوند ملا محسن در جواب گفت که مرا خیال اینکه ملا محمد خادم است و من صبیه خود را باو دادم و از سخن خود برنمیگردم و ملا محسن اخباری صرف بوده و با اینکه کتاب مفاتیح را بمذاق مجتهدین نوشته و بسیار طعن بر مجتهدین رضی الله عنهم زده است خصوص در رساله سفینة النجاة سیما اینکه در انجا فهمیده می شود که نسبت داده است جمیع از علما را بکفر بجائی فسق مثل اینکه این آیه را ایراد کرده یا بنی ارکب معنا ولا تکن مع الکافرین با اینکه او را مقالاتیست بسیار بر مذاق متصوفه و فلاسفه که مایه کفر است و بعقاید محی الدین عربی زندیق اعتقاد داشته مثل وحدت وجود و نحو ان و از تلامذه ملا صدری است و دختر او را نیز بحباله نکاح خود در آورده و ملا صدری او را فیض لقب داده و ملا عبد الرزاق صاحب شوارق را به فیاض لقب گذاشته و چون ملا محسن مسلم زبان بود لهذا قواعد صوفیه در ان اعصار در نهایت اشتهار گردیده تا اینکه اخوند ملا محمد باقر مجلسی بعرصه آمد و اطفاء نائره ان جماعت نمود و شیخ احمد احسائی او را مسیئ نام نهاده و بسیار میگوید که قال المسیئ القاشانی تبعا للامام ممیت الدین العربی مجملا که کسی محی الدین را خوب بداند و بعقاید او معتقد شود البته فقها را خواهد کافر دانست و ملا محسن فی الحقیقة فاضل و جامع و محقق و مدقق و ماهر است و کتاب مفاتیح او اگر مختصر از مسالک است و مدارک اما ترتیب داده و غالبا مسائل را بنحو کلیت عنوان کرده است و تالیفات او بسیار است بلکه از ان عصر تا بحال بلکه اغلب از اعصار سابقه کسی تالیفش بقدر تالیف ملا محسن یا بیشتر از تالیف او تالیف و تصنیف ندا شته مگر اخوند ملا محمد باقر مجلسی رضی الله عنه در کتاب روضة البهیه تالیف اقا محمد شفیع بروجردی نوشته که شنیدم از استاد عالم کامل خودم حاج ملا احمد نراقی که او از پدرش -

## احوال رویای ملا مهدی نراقی

اخوند ملا مهدی نراقی نقل نموده که من ملا محسن فیض را در خواب دیدم که میگفت که انچه گویند مردمان در حق من سب من از ان بری می باشم از عقاید فاسده باطله و اعتقاد من ان چیزیست که انرا در اواخر عمر نوشته ام و ان رساله را ملا محسن برای من اسم انرا گفت پس از خواب بیدار شدم و دران رساله نظر کردم پس دیدم که اعتقادات او

مطابق

مطابق وموافق با عتقادات حقه حقیقة عدلیه ست الحاصل چون ملا محسن را ندیده ایم وسخن ازو نه شنیده ایم
وازقراین هم علم بمذهبش حاصل نمیشود انشاء الله تعالی این رویا از رویای صادقه است -

## درتالیفات ملا محسن

وملا محسن راقریب بدویست تالیفات است ورساله ملا محسن درفهرست تالیفات خود نوشته وملخص ان اینست
اول کتاب صافی درتفسیر قران دو مجلدست قریب بهفتاد هزار بیت است وفارغ شد از تالیف ان درسال
هزار وهفتاد وپنج ۲ کتاب تفسیر آصفی منتخب از تفسیر صافیست وان بست یکهزار بیت است تقریبًا
۳ کتاب وافی که شرح بر کافیست ودر پانزده مجلدست ومجموع ان صد وپنجاه هزار بیت است وازان
فارغ شد درسال هزار شست وهشت ۴ کتاب شافی وان منتخب از وافیست وان دو مجلدست
یک مجلد درعقاید واخلاق است ومجلد دیگراز قبیل شرایع واحکام است درهریکے دوازده کتاب است
وقریب به بست وشش هزار بیت است وواقع شد فراغ ازان درسال هزار هشتاد ودو ۵ کتاب نوادر
درجمع احادیث غیر مذکوره درکتب اربعه مشهوره وان هفت هزار بیت است ۶ کتاب معتصم الشیعه در احکام
شریعه وازان کتاب صلوة ومقدمات ان بیرون آمد دریک مجلد که قریب بچهارده هزار بیت است
وواقع گردید فراغ ازان درسال هزار وچهل ودو ۷ کتاب نخبه که مشتمل است بر خلاصه ابواب فقه در
سه هزار وسیصد وبست تقریبًا وفراغ ازان درسال هزار وپنجاه شده ۸ کتاب تطهیر وان نخبه ایست ا
برائے بیان علم اخلاق وقریب به پانصد بیت است ۹ کتاب علم الیقین دراصول دین که چهارده هزار وپانصد
بیت تقریبًا میشود وختم ان درسال هزار وچهل ودو شده ۱۰ کتاب معارف وان ملخص از کتاب علم الیقین
ولباب ان است درشش هزار بیت تقریبًا وفراغ ازان درسال هزار وسی وشش شد عجب انیکه این کتاب با تحریر
متاخر وملخص ان متقدم است اگرچه خالی از توجیه نیست ۱۱ کتاب اصول المعارف وان ملخص مهمات عین الیقین ست
وان قریب بچهار هزار بیت است ودرسال هزار وهشتاد ونه تصنیف شد ۱۲ کتاب محجة البیضاء دراحیاء احیاء
ومجموع ان تقریبًا هفتاد وسه هزار بیت است وفراغ ازان درسال هزار وچهل وشش ۱۳ کتاب حقایق
دراسرار دین که ملخص کتاب محجه ولباب ان است درهفت هزار بیت وفراغ ازان درسال هزار ونود شد ۱۴ کتاب
قرة العیون که سه هزار وپانصد بیت است وفراغ ازان درسال هزار وسی وهشت شد ۱۵ کتاب کلمات مکنونه
درتوحید درهشت صد بیت وفراغ از تصنیف ان درسال هزار ونود شد ۱۶ کتاب جلاء العیون دربیان اذکار
طلب در دویست وبست ۱۷ کتاب تشریح عالم دربیان هیئت عالم واجسام ان وارواح ان وکیفیت ان
وحرکات افلاک وعناصر وانواع بسایط ومرکبات درسه هزار بیت ۱۸ کتاب انوار الحکمة وان مختصر از کتاب

# در احوال ملا محسن

علم الیقین است با فوائد حکمیه که انوار الحکمة مختص بانست و قریب شش هزار بیت است تألیف ان در سال هزار
و چهل و سه شد ۱۹ کتاب لباب وان لباب قولست در اشاره بسوی کیفیت علم خدا تعالی باشیاء و ان
و بیست بیت است ۲۰ کتاب لب وان لب قول است در معنی حدوث عالم در سیصد و هفتاد بیت ۲۱ کتاب
میزان القیمة که ذکر شد در او تحقیق قول در کیفیت میزان روز قیامت قریب بششصد بیت و فراغ ازان در
سال و هزار و چهل شد ۲۲ کتاب مرآت الاخره که منکشف میشود دران حقیقت جنت و نار و وجود ایشان
الان و محل ایشان از دنیا در ششصد و بست وان تصنیف شد در سال هزار و چهل و چار ۲۳ کتاب ضیاء القلب
در تحقیق حقیقت احکام خمسه که حکم میشود بر انسان در باطن او و قریب به پانصد بیت ست و فراغ ازان در سال
هزار و پنجاه و هفت شد ۲۴ کتاب تنویر المذاهب وان تالیقات است بر تفسیر قرآن که منسوب بسوی کاشفی است
که موسوم بمواهب است قریب بست هزار بیت است ۲۵ کتاب شرح صحیفه سجادیه و شرح انچه شاید محتاج بشرح
باشد با ایجاز و اختصار قریب بیست هزار بیت است ۲۶ کتاب سفینة النجاة در انیکه ماخذ احکام شرعیه نیست مگر محکمات
و سنت قریب بهزار و پانصد بست و در سال هزار و پنجاه هشت تصنیف شد ۲۷ کتاب رساله موسومه بحق المبین
در تحقیق کیفیت تقیه از دین قریب بد و بست و پنجاه بیت است و تصنیف شد در سال هزار و شست و هشت ۲۸ کتاب
اصول اصلیه که مشتمل ست بر ده اصل که استفاده شدند از کتاب و سنت و قریب بهزار هشت بیت است و تالیف
ان در سال هزار و چهل و چهار شده ۲۹ کتاب تسهیل السبیل در حجت در انتخاب کشف الحجة که از سید بن طاوس
علوی ست و قریب به هفصد بیت است و در سال هزار و چهل تصنیف شد ۳۰ کتاب نقد الاصول الفقهیة
که مشتمل ست بر خلاصه علم اصول فقه و تصنیف ان در زمان اول جوانی شد وان اول تصنیف است و قریب
بدو هزار و سیصد بیت است و در سنه هزار سی و شش تصنیف شده است ۳۲ کتاب منهاج النجاة در بیان
علمی که طلب آن بر مسلم فریضه ست و قریب بدو هزار بیت است تصنیف آن در سال هزار و چهل و دو شد ۳۳
کتاب خلاصة الاذکار که قریب بدو هزار و سیصد بیت ست و تصنیف ان در سال هزار و سی و سه شد ۳۴
کتاب ذریعة الضراعة که متضمن است مناجات منقوله از ائمه را و آن قریب به پانصد هزار بیت ست و تصنیف
شد در سال هزار و پنجاه و چند سال بالا ۳۵ کتاب مختصر الاوراد که مشتملست بر اذکار و دعوات مکرره در یوم
و لیله و اسبوع و سنه وان قریب به پانصد بیت است و فراغ از تصنیف ان در سال هزار و شست و هفت
شد ۳۶ کتاب اهم انچه عمل میشود که مشتملست بر مهمات انچه در شریعت مطهر وارد شده است از عمل وان
قریب به پانصد بیت است ۳۷ کتاب خطبه که مشتملست بر صد و چند خطبه برای نماز سنه و عیدین وان قریب
به چهار هزار بیت است و تمام شد جمع ان در سال هزار شست و هفت ۳۸ کتاب شهاب ثاقب است در تحقیق

عینیت

عینیت وجوب صلوة جمعه در زمان غیبت وتصنیف ان واقع شد در سال هزار و پنجاه و هفت ۳۹ کتاب
ابواب الجنان در بیان وجوب صلوة جمعه وشرائط ان وآداب آن واحکام آن وبلغت فارسیه است
ومفید برای عامه ناس است در پانصد بیت وتصنیف شد در سال هزار و پنجاه و پنج ۴۰ کتاب ترجمة الصلوة
که دران ترجمه شد اذکار نماز بفارسیه وتقریبا چهار صد و پنجاه بیت است وان تصنیف شد در سال هزار وچهل
وسه ۴۱ کتاب مفاتیح الخیر از انچه متعلق بفقه صلوة ولواحق ان است وبلغت فارسیه است وقریب بدویست و
پنجاه بیت است ۴۲ کتاب ترجمة الطهارت در فقه متعلق بطهارت است بلغت فارسیه در دویست وهشتاد بیت
۴۳ کتاب اذکار الطهارت از اذکار متعلق بطهارت در پنجاه بیت ۴۴ کتاب ترجمة الزکوة که بلغت فارسیه است
در قریب دویست و شصت بیت است ۴۵ کتاب ترجمة العقاید که بلغت فارسیه است، ۴۶ کتاب الصیام وان مانند ترجمه
زکوة است قریب بسی صد بیت است ۴۷ کتاب ترجمه و رساله موسومه بسانح غیبی در تحقیق معنی ایمان وکفر ومراتب
ایمان وکفر ۴۸ رساله موسومه براه صواب که ذکر میشود و دران سبب اختلاف اهل اسلام در مذاهب وباعث
ایشان بر تدوین اصولین وتحقیق معنی اجماع وان بلغت فارسیه است و پانصد بیت است وتصنیف شد
در سال هزار وچهل وچند سال بالا ۴۹ رساله موسومه بشرائط ایمان که منتخب از رساله راه صواب است ۵۰
کتاب ترجمة الشریعه بفارسیه و دراو است معنی شریعت وفائده ان وکیفیت سلوک ان وبیان اقسام هر یک
از حسنات وسیئات ۵۱ کتاب اذکار مهمه که مختصر از خلاصة الاذکار است وفارسی است وسیصد چهل بیت است
۵۲ کتاب دفع و دفع درد دفع آفات و دفع بلیات بقران و دعا و عوذه و رقی و دوا وان
فارسیه وچهار صد وبیست بیت است ۵۳ رساله موسومه بآئینه شاهی وان منتخب از ضیاء القلب است وفارسی است
و قریب بسیصد بیت است وتصنیف ان شد در سال هزار وشصت وشش ۵۴ رساله موسومه بوصف خیل
و ذکر انچه وارد شد از انجا از خیل ومعرفت ان و علامات ان از ائمه معصومین علیهم السلام که فارسیه است
وقریب بدویست است وتصنیف ان واقع شد در هزار وشصت وهفت ۵۵ رساله موسومه بزاد السالک که
ذکر شد دران کیفیت سلوک طریق حق وشروط ان وآداب ان ۵۶ رساله موسومه بنخبه صغری که مشتملست
بر لباب فقه طهارت وصلوة وصیام بالفظ مختصر ۵۷ متعلقات نخبه صغری و دران تفصیل انچه در نخبه صغری
با بهام واجمال ذکر شد ۵۸ رساله موسوم بضوابط خمس در احکام شک وسهو ونسیان در صلواة ۵۹ رساله
موسومه بهون اموات که مشتملست بر امهات مسائل شرعیه که متعلق آنها است ۶۰ رساله در بیان اخذ اجرت
بر عبادات قریب به صد و پنجاه بیت است ۶۱ رساله در تحقیق ثبوت ولایت بر بکر در تزویج وانچه متعلق
بدانست و صد وهشتاد بیت است ۶۲ رساله موسومه بغنیة الانام در معرفت ایام وساعات از انچه

مستفاد است از اخبار اهل بیت ۴۴ رسالهٔ موسومه معیار الساعات که غرابت دارد و قریب بعبیه است لیکن فارسیه است ۴۸ رسالهٔ موسومه بمحاکمه که مشتمل است بر محاکمه میان دو فاضل از مجتهدین اصحاب با معنی تقیه در دین ۴۹ رسالهٔ موسومه برفع فتنه در بیان تتمه از حقیقت علم و علما و اصناف ایشان و چیزی از معنے زهد و عبادت و اصحاب زهد و عبادت ۵۰ کتاب فهرست العلوم که شرح کرد در ان انواع علوم و اصناف انها را ۵۱ رسالهٔ کتاب فهرست در اجوبه مکتوبات و سوال ایشان که منتزع از کتب علما و اهل معرفت است و اشعار ایشان ۵۲ رسالهٔ موسومه بشرح صدر که مشتمل است بر مجمل انچه گذشت و از حالات و مصیبات در ایام عمرش از اقامه و سفر و افاده و استفاده و مکارم و مقامات و خمول و شهرت و مفارقت اخوان محبوبین و محافظت اصحاب مکروبین وا نرا تصنیف نمود —

## در مسافرت ملا محسن فیض

در سال هزار شصت و پنج از کاشان بشیراز رفت برای تحصیل در نزد سید ماجد بن هاشم صادقی بحرانی و ملا صدری شیرازی و سید نعمة الله ابن سید عبد الله جزائری تستری گفته که استاد محقق مولی محمد محسن کاشانی صاحب وافی قریب به دویست کتاب و رساله دارد و مولد و در بلدهٔ قم شد پس شنید تقدم شیخ اجل محقق و مدقق امام همام سید ماجد بحرانی صادقی بشیراز پس اراده کرد از محل بسوی سید ماجد برای اخذ علوم از او پس پدرش مردد بود که او را رخصت دهد بسوی سفر یانه پس بنا را بر استخاره گذاشتند چون قران را گشودند این آیه آمد. فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون — و هیچ آیه صریح تر و ادل بر مطلوب مذکور ازین آیه نبود پس ازان بدیوان بلاغت بنیان سر منسوب بسر حلقهٔ ارباب عرفان امیر مؤمنان تفال کردند این ابیات آمد

تغرب عن الاوطان فی طلب العلی　وسافر ففی الاسفار خمس فوائد
تفرج هم واکتساب معیشة　وعلم وآداب وصحبة ماجد
فان قیل فی الاسفار ذل ومحنة　وقطع الفیافی وارتکاب الشدائد
فموت الفتی خیر له من قیامه　بدار هوان بین واش وحاسد

و این ابیات نیز مطلوب اول بود خصوصا صحبت ماجد که صریح در مطلوب بود و پس بشیراز رفت و علوم شرعیه را از سید ماجد اخذ کرد و علوم عقلیه را از ملا صدری اخذ نمود و دختر ملا صدری را نیز تزویج نمود و از سید ماجد اجازه دارد و سید ماجد از شیخ بهائی اجازه دارد و ملا محسن از شیخ بهائی بلا واسطه نیز اجازه دارد —

## در مشایخ اجازه ملا صدری

و همچنین اجازه داده از ملا صدری و ملا صدری اجازه دارد از شیخ بهائی و میر داماد و ملا محسن از مشایخ

اجازه

اجازهٔ علامهٔ مجلسی آخوند ملا محمد باقر است و سید نعمة الله جزایری موسوی گفته که من چون وارد شیراز
شدم بخدمت ملا صدری و میرزا ابراهیم رسیده و در نزد او حکمت و کلام دیدم و حاشیه او را بر حاشیه
شمس الدین خفری بر شرح تجرید جدید درس خواندم و او جامع علوم عقلیه و نقلیه بود و اعتقادش
در اصول دین بهتر از اعتقاد پدرش بود و همیشه در مقام مدح خود میگفت که اعتقاد من مثل اعتقاد
عوام است و آمنش میرزا ابراهیم بود تا اینجا کلام نعمة الله بود و آخوند ملا علی نوری حکیم اطهر همیشه
میگفت که خداوندا مرا با اعتقاد عوام بمیران و میرزا ابراهیم را حاشیه است بر اول شرح لمعه تا کتاب
زکوة و ملا محسن را تالیف دیگر است مانند کلمات مکنونه و کتاب مقتل ابوبکر و عمر و عثمان و کتاب مفاتیح
در فقه از طهارت تا دیات و براو شرح نوشته اند مانند شرح آقا باقر بهبهانی و شرح بحر العلوم آقا سید مهدی
طباطبائی و شرح برادرزاده ملا محسن ملا محمد هادی و این فقیر مولف کتاب را نیز بر آن حواشی غیر مدونه است
و از جمله تالیفات او است کتاب عوامل ملا محسن در علم نحو و این کتاب در میان طلاب دائر است که بان
تدریس و تدرس میکنند و ملا محسن ابن محمد طاهر قزوینی که مولف کتاب زینة السالک است در شرح الفیه
ابن مالک در چهار مجلد شرحی بر عوامل سماعیهٔ عوامل ملا محسن نوشته است و این شواهد اشعار عوامل
ملا محسن را بفارسی نوشته ام و همچنین شرح فارسی بر فقرات تماما تا بعد ما جاوزت الاثنین با ترکیب انها
بفارسی نوشته ام و همچنین شرح فارسی بر مجموع کتاب عوامل ملا محسن در مدت نُه روز نوشته ام و ملا
محسن از شیخ محمد پسر صاحب معالم اجازه دارد و سید نعمت الله در کتاب زهر الربیع نوشته که واقعه
در زمان بعضی از اکاسره از ملوک شیعه از سلاطین که معاصر انها بودیم زلزله عظیمی در نواحی
شیراز و اطراف ان آمد بحدیکه بسیار هلاک شدند و حکایت کردند برامین جماعتی از ثقات که بعضی
از قری از اماکن انها نقل شد چون خبر بپادشاه رسید و استاد علامه ما محقق کاشانی که صاحب
کتاب وافی و نحو از مصنفات که عدد ان دویست کتاب بلکه زیادتر است در مجلس حضور داشت سلطان
از ملا محسن از سبب ان سؤال کرد در جواب گفت که از حیف و میل و رشوه قاضیان است که حکم باطل
میکنند سلطان گفت که چون از این سفر برگشتم در هر بلدی مجتهدی تعین کنیم که باو رجوع کنند و در ان
وقت سلطان در حال خراسان بود و عزم کرد که اگر برگشت آقا محمد باقر سبزواری را قاضی اصفهان کند
زیرا که او فقیه عادل بود و پس سلطان بملا محسن گفت که اگر آقا محمد باقر سبزواری قبول نکند چه باید کرد
ان جناب در جواب گفت که براو واجب است که او را جبر کنی بر قبول کردن پس سلطان باصفهان رسیده
وفات کرد و این کار برای او اتفاق نافتاد بلی پسرش شاه سلیمان استاد ما صاحب بحار الانوار را که و

بستی مجلدست در این وقت تعین نمود واو را شیخ الاسلام نمود وانجناب بامر معروف ونهی از منکر قیام نمود
پس شکست تبهائیرا که انجا را می پرستیدند ودرخت شجرها را وسوزانید گیاهها را از محرمات وخوان رانیس حمد
خدائیرا که برگشت امر بسوی اهلش بعد از نماز سنن واعوام تا اینجا کلام سید نعمت الله بود وملا ابراهیم بن ملا
صدری تفسیری نوشته است وان را بعروة الوثقی نامیده وبعضی گفته اند که مصداق یخرج الحی من المیت
می باشد واز میرزا ابراهیم نقل کنند که پدرم در زمان وفات گفت که افسوس انچه در خیالم بود متحقق نشد گفتند
چه در خیال تو بود گفت در خیالم بود که من داخل در مقربین باشم اکنون ظاهر بر من شد که داخل بر مقربین نیستم
بلکه داخل در اصحاب یمین میباشم وملا صدری لقبش صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی است وصدر المتالهین نیز
از القاب اوست گویند که پدرش از وزرای بود واولاد ذکور برایش اولی هیچ نمیشد پس بنذر ونخوان بر
خود لازم نمود که مال خطیری بفقرا بذل کند خدائیتعالی ولد ذکر صالح موحد باو کرامت کند پس نذرش
منعقد شد پس خدائیتعالی ملا صدری را باو عطا کرد وچون پدرش باخرت شتافت ملا صدری از شیراز
باصفهان آمد ودر نزد شیخ بهائی در علم منقول تلمذ نمود از ان پس بمجلس میر محمد باقر داماد رفت وعلم معقول را
در نزد او درس خواند واز هر دو اجازه گرفت واز انجا به بعضی از قرای قم رفت وبریاضت مشغول شد
وهفت دفعه پیاده بزیارت بیت الله رفت ودر دفعه هفتم در زمان مراجعت در بصره وفات یافت وتالیفات
او شرح بر کافی در مجلد که اخر ان مفقود است از کتاب حجة است وکتاب تفسیر سوره ال عمران وتفسیر فاتحه
وبقره وتفسیر آیة الکرسی وتفسیر سوره اخلاص وتفسیر سوره حدید وتفسیر سوره جاثیه وکتاب اسفار اربعه در چهار
مجلد اول در سفر امور عامه دوم جواهر واعراض سوم سفر نفس چهارم الهیات وکتاب شواهد ربوبیه ومشاعر
ومبدء ومعاد ومفاتیح الغیب وکسر الاصنام واسرار الایات وشرح هدایه واو در شرح حدیث اول باب
عقل وجهل اجازه خود را بدین نحو نوشته حدثنی شیخی واستادی ومن علیه فی العلوم النقلیه استادی عالم عصره
وشیخ دهره بهاء الحق والدین محمد العاملی الحارثی الهمدانی نور الله قلبه بالانوار القدسیه عن والده الماجد
المکرم وشیخه الممجد المعظم الشیخ الفاضل الکامل حسین بن عبد الصمد افاض الله علیه دربه الرحمه والرضوان واسکنه
دار الجنان عن شیخ الجلیل واستاده النبیل عماد الاسلام وفخر المسلمین الشیخ زین الملة والدین العاملی
طاب ثراه وجعل الجنة مثواه عن الشیخ المعظم المفخم والمطاع المؤید المکرم عالی النسب سامی القلب المجدد
للمذهب علی بن عبد العالی الکرکی قدس الله سره عن الشیخ الورع الجلیل علی بن هلال الجزایری
عن الشیخ القائم القائد احمد بن فهد الحلی عن الشیخ علی بن خازن الجزایری عن الشیخ الفاضل والنحریر الکامل
السعید الشهید محمد بن مکی اعلی الله رتبته

ح وعن الشیخ زین الملة والدین عن الشیخ الفاضل التقی علی بن عبد العالی المیسی روح الله روحه بالفیض القدسی عن الشیخ السعید محمد بن داؤد المؤذن الجزینی عن الشیخ الکامل ضیاء الدین علی عن والده الافضل الاکمل المحقق المدقق الجامع بین الفضیلتین الحاوی للمنقبتین رتبة العلماء ودرجة الشهداء الشیخ شمس الدین محمد بن مکی رفع الله قدره واکمل فی اسماء الرضوان بدره —

ح سیدی وسندی واستادی واستنادی فی المعالم الدینیه والعلوم الالهیه والمعارف الحقیقیة والاصول الیقینیه السید الاجل الانور العالم المقدس الاطهر الحکیم الالٰهی والفقیه الربانی سید عصره وصفوة دهره الامیر الکبیر والبدر المنیر علامة الزمان اعجوبة الدوران المسمی بمحمد الملقب بباقر الداماد الحسینی قدس الله عقله بالنور الربانی عن استاده وخاله المکرم المعظم الشیخ عبد العالی رحمه الله عن والده السامی المطاع المشهور اسمه فی الآفاق والاصقاع الشیخ علی بن عبد العالی المذکور سندا بالسند المذکور وغیره الی الشیخ الشهید محمد بن مکی قدس سره عن جماعة من مشائخه منهم الشیخ عمید الدین عبد المطلب الحسینی والشیخ الاجل الافضل فخر المحققین ابوطالب محمد الحلی والمولی العلامه مولینا قطب الدین الرازی عن الشیخ الاجل العلامه آیة الله فی ارضه جمال الدین ابی المنصور الحسن مطهر الحلی قدس الله روحه عن شیخ المحقق رئیس الفقهاء والاصولیین نجم الملة والدین ابو القاسم جعفر بن الحسن السعید الحلی عن السید الجلیل النسابه فخار بن معد الموسوی عن شاذان بن جبرئیل القمی عن محمد ابی القاسم الطبری عن الشیخ الفقیه ابی علی الحسن عن والده الاجل الاکمل شیخ الطائفه محمد بن حسن الطوسی نور الله مرقده —

ح وعن العلامه جمال الملة والدین عن استاده افضل المحققین سلطان الحکماء والمتکلمین خواجه نصیر الملة والحکمة والحقیقة والدین محمد الطوسی روح روحه بالنور القدسی عن والده محمد بن الحسن الطوسی عن السید الجلیل فضل الله الراوندی عن سید المجتبی بن الداعی الحسینی وبدل الحسنی عن الشیخ الطوسی عن الشیخ الاعظم الاکمل المفید محمد بن محمد بن نعمان الحارثی سقی الله ثراه عن الشیخ الاجل ثقة الاسلام وقدوة الانام محمد بن علی بن بابویه القمی اعلی الله مقامه عن ابی القاسم جعفر بن قولویه عن الشیخ الجلیل ثقة الاسلام سند المحدثین ابی جعفر محمد بن یعقوب الکلینی تا اینجا کلام ملا صدری بود و ملا صدری شاگردان بسیار داشته از انجمله ملا محسن فیض واز انجمله شیخ حسین تنکابنی که حاشیه برخفری بر الٰهیات شرح تجرید نوشته

## احوال ملا عبد الرزاق

از انجمله ملا عبد الرزاق لاهیجیست که ملقب بفیاض است وصاحب کتاب شوارق شرح تجرید است وکتاب گوهر مراد نیز از اوست وسرمایهٔ ایمان در اصول دین از اوست وحواشی بر شرح جدید تجرید نوشته

و مذهبش نزدیک تر با ظواهر شرع است چنانکه از کتاب گوهر مرادش بر آید و ایا بجهت تقیه بود یا غیر آن خدای داند گویند که از ملا عبدالرزاق پرسیدند که اگر کلاغ در چاه افتد چند دلو باید کشید اخوند ملا عبدالرزاق در جواب گفت که کلاغ مرغ زیرکی است و در چاه نمی افتد و نظیر این است که از اخوند ملا علی نوری سوال کردند که اگر ماهی در چاه افتد چند دلو باید کشید اخوند تاملی کرد و گفت من این مسئله را نمی دانم و ملا عبدالرزاق را پسری بود مسمی بمیرزا حسن او از فقها و مقدسین بوده و کتاب جمال الصالحین در ادعیه از تالیفات میرزا حسن است و در مذهب ملا صدری خلاف است پس جمعی از فقها او را کافر میدانند و در چند مسئله بر خلاف ظواهر حقه شرعیه سخن رانده یکی وحدت وجود و ان را بجائی رسانیده که در تفسیرش میگوید که قال محی الدین بن العربی ان فرعون مات مؤمنا موحدا و بعد از نقل این کلام گفته و هذا کلام یشتم منه رائحة التحقیق و همین مفاد شعر ملای روم است که گفته چون که بی رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد و در حکایت امیرالمؤمنین و ابن ملجم گفته غم مخور فردا شفیع تو منم مالک روحم نه مملوک تنم و این جمله از واضحات است که هیچ عاقلی نمیگوید که امیرالمؤمنین و ابن ملجم هر دو خوب اند بلکه حسب عقل باید یا ابن ملجم خوب باشد یا امیرالمؤمنین خوب باشد و همچنین موسی و فرعون هر دو خوب نمی باشند یا باید موسی خوب باشد و فرعون بد یا بالعکس و سید داماد که استاد ملا صدری است یک رباعی خوب در توصیف و مدح ملا صدری گفته ❊ صدری گرفته جا است با جوار گردون ❊ در فضل تو داد دست خراج افلاطون ❊ در مسند تحقیق نیامد مثلت ❊ یکسر ز گریبان طبیعت بیرون ❊ مسئله دیگر که محل لغزش اخوند ملا صدری است انست که او در شرح اصول کافی و در تفسیر سوره بقره و اسفار قائل بانقطاع عذاب شده و خلود را در جهنم منکر است و ضرورت اسلام بر خلاف آنست که لیکن مؤلف کتاب از یکی از فضلاء تلامذ اخوند ملا علی نوری شنیده ام که میگفت که اخوند ملا علی گفته است که ملا صدری در اخر عمر از این مذهب برگشته و بخلود عذاب جهنم قائل شد و رساله در باب خلود و عدم انقطاع عذاب نوشته است و دیگر اینکه در کتاب اسفار در بیان مراتب عشق نوشته است که تعشق و محبت امارد عشق مجازی است که فی الحقیقة تعشق بخدا است نظر بقاعده المجاز قنطرة الحقیقة ـ

## در مطایبه خوش مزه

و مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی حکایت مضحکه ذکر نموده و ان است که شخصی از علمای مالکیه بسفر هجرت و چون مالک وطی بر غلام را در سفر برای کسیکه زن همراه ندارد جایز می داند و لذا در منظومه فقه گفته وطی الغلام مرد للرجل المسافر المجرد و ایضا گفته ولیس فی لواطه من حد ولا کالاخت بعد العقد

برگشتیم بحکایت حاجی ملا محمد صالح میگفت که افندی درخانه کسی شد و شب درانجا ماند صاحب خانه اعزاز و احترام افندی را بجای آورده و صاحب خانه را فرزند امرد خوش صورتی بوده افندی بسیار بصورت ان پسر نگاه کرد و چشم از رخسار او برنمیداشت صاحب خانه که پدران پسر بود از افندی سؤال کرد که شما بسیار بصورت فرزند من نگاه میکنید وجه ان از چه رهگذر است افندی گفت که من نظر بعجیب خلقت خدائی میکنم و کمال قدرت او را مشاهده میکنم که چنین صورتی از کتم عدم بوجود آورده صاحب خانه گفت که اگر تو را منظور نظر کردن در عجیب صنع خداوندی من اعجب از ان نشان دارم در ان ملاحظه فرمائید و عبرت گرفته باشید چه خداوند عالم چیزی درمیان دوران من خلق فرموده که شکل ان مخروطی است و سر ان ترکیده گاهی مانند درخت قایم و گاهی مانند مار خوابیده گاهی متحرک و گاهی ساکن و در زیر ان دو دانه خلق فرموده که مدور و مانند کره می باشند و ان دو دانه درمیان کیسه از پوست گذاشته گاهی جمع میشوند و ان کیسه بهم میاید و گاهی ان کیسه اویخته و ان دانه ها در ته و بیخ آن کیسه میباشند فتبارک الله احسن الخالقین پس شما را اگر نظر نمودن بعجایب صنع خدائی منظور است در ان نگاه کنید که اعجب از صنع صورت فرزند من است ۔

## فی مذمت العشق

مجملاً از عالم این گونه سخنان یعنی اظهار عشق با مردان و ان را قنطره برائی عشق خلاق عالمیان قرار دادن از اعجب اعاجیب است بلی وحدت وجود را این گونه لوازم باطله بسیار است بلکه لفظ عشق در اخبار ائمه هیچ وقوع ندارد مگر در یک خبر که حدیث قدسی است بلکه از حضرت صادق ع سؤال کردند از عشق و عبارت حدیث گویا بدین نحو است سئل عن الصادق علیه السلام عن العشق فقال ع قلوب خلت عن ذکر الله فاذاقها الله محبة غیره یعنی از جناب کاشف الاسرار والدقائق حضرت صادق ع از عشق سوال کردند انجناب فرمود که قلوب و دلهائی باشند که خالی از ذکر خدا بودند پس خدا تعالی بانها محبت غیر خود را چشانید و شیخ احمد احسائی در شرح زیارت جامعه کبیره بعد از ذکر این حدیث گفته که ببین و تامل کن که حضرت صادق را چه قدر عشق مکروه و ناخوش آمد که در جواب این سوال نخواست که لفظ عشق بر زبان مبارکش جاری شود و نه گفت العشق قلوب خلت عن ذکر الله مسئله دیگر در معاد است اگرچه ملا صدری در شواهد ربوبیه گفته که حق انست که معاد در معاد جسم عنصری است لیکن بعد از انکه این مطلب را در مقام تشقیق و تحقیق برآمده بحسب ظاهر عبارتش از بدن عنصری چیزی برگذار نکرده ایضاً جنت را بر چند قسم کرده اول ان را حور و قصور و انهار و اشجار دانسته لیکن گفته که انها جنت

عوام است که جز خیال حور و قصور و اشجار و انهار چیزی دیگر نداستند لهذا تحیل فنای او و فوع بهوت و باقی اقسام را نجوی دانسته که از شعر ملای رومی در مثنوی بار سید بد که گفته * بهشت جنت چیست اعمال خودت هفت دوزخ چیست اخلاق خودت الحاصل ظواهر کلماتش خوب نیست ولیکن حکم بکفر با اینکه او مدتی گذشته با جمال کلام مشکل است پس تامل کن و مرا در این مقام توقف است و وفات میرزا ابراهیم پسر ملا صدری در سلطنت شاه عباس ثانی در سال هزار و هفتاد و واقع شد۔

## در احوال محمد بن محمد

که مدعو است بباقر داماد و این بیان خود در شرح صحیفه فرموده و سید حسینی نسب و استرابادی الاصل و اصفهانی المسکن است و در خارج معروف بمیر داماد و میر محمد باقر داماد و داماد از القاب پدر او ست چه پدر او داماد محقق ثانی شیخ علی بن محقق عبد العالی کرکیست و دختر محقق ثانی مادر میر محمد باقر است لهذا پدر میر محمد باقر را داماد می گفتند و این لقب برای او و برای پسرش مانده است و این سید امام انام و فاضل همام و عالم قمقام عین اماثل کامل افاضل و معدوم المماثل و منار فضائل و فواضل و دریای بی ساحل علامه فهام است و در علم لغت گوی سبق از میدان صاحب قاموس و صحاح ربوده و در علوم عربیت حیازت علوم ارباب ادب نموده و در فصاحت و بلاغت و انشا و انشاد و نظم و نثر سرامد اهل زمان در منطق و حکمت و کلام مسلم علما اعلام و در حدیث و فقه فائق بر همگنان و در علم رجال از اکامل رجال و در علم ریاضی بجمیع اقسام ان متفرد و حید در مقال و در اصول حلال عویصات و اعضال و در علم تفسیر قران الجوبه زمان و او از شاگردان خال مفضال مرکز کره افضال شیخ عبد العالی بن عبد العالی کرکیست و از او اجازه داشته و شیخ اسد الله کاظمینی در مقابیس گفته که او اجازه از شیخ حسین بن عبد الصمد والد شیخ بهائی نیز داشته و خود از مشایخ اجازهٔ ملا صدریست و در مفاخرت او همین بس که مانند ملا صدری فاضل فرید و حید ابجد خوان محفل انجمن افاضت و افادت ان بزرگوار است و در علم حروف و نحو ان در غایت اشتهار بلکه در همه علوم کالشمس فی رابعة النهار است و انجناب خود را معلم سیدانست و لذا در بعضی از تالیفات خود میگوید قال شریکنا فی التعلیم ابو نصر فارابی و اگر از تو ... بهمنیار میرانکسی است که بملا عبد الله تونی گفته که امروز بر علما فخر کن و بگو کلام میر را فهمیدم و همیشه میگفت که بعد از من این عرب بچه یعنی شیخ بهائی خواهد میدانی واکرد مسموع شد که شاه عباس از میرداماد خواهشمند شد که فکری کرده که طریق موم و عسل نمودن زنبور عسل محسوس شود و میر گفت که برای مگس بینی از شیشه بنا کردند و مگس را بران شیشه ریختند و در میان مجلس گذاشتند

تا ببیند که چه می کند ناگاه مگس آن شیشه را تار کرد پس مشغول به بیوت وعسل کرد و این محل مجهول البیت با فی ...

گویند که روزی ملاصدری برای درس بمدرس میرداماد حاضر شد وهنوز میر از خانه بیرون نیامده بود پس تاجری بجهة مهمی بمدرس حاضر شده و ان تاجر از ملاصدری سؤال کرد که میر افضل است یا فلان ملا پس ملاصدری در جواب گفت که میر افضل است و درین وقت میر آمد دید که این حکایت درمیان است میر در پشت درهٔ دیوار توقف نموده واستماع مینمود ان شخص تاجر یک یک از علما را اسم برد و ملاصدری میگفت که میر افضل است پس ان تاجر از ملاصدری سؤال کرد که میر افضل است یا شیخ رئیس ابوعلی سینا ملاصدری گفت که میر افضل است ان شخص پرسید که میر افضل است و یا معلم ثانی پس ملاصدری توقف وسکوت کرد میر ناگاه از پشت دیوار ندا درداد و میگفت که صدری مترس بگو میر افضل است وانجناب در رضاع بعموم منزله قائل بوده چنانکه مذهب شیخ طبرسی صاحب کتاب مجمع البیان است و دلالت الفاظ را ذاتی میدانست گویند که میر را دو نفر تلمیذ از اهل گیلان بود ایشان بمیر گفتند که شما دلالت الفاظ را ذاتی می دانید پس بفرمائید که معنی فسک وبسک چیست میر بمدت سه روز فکر کرد از ان پس گفت گویا یکی مخرج بول باشد ویکی مخرج غایط باشد ایشان تصدیق کردند پس درحق ایشان دعائی بد کرد که مرا باین لفظ که درنهایت کثافت بود ندا آزردید ومعطل گردید پس ان دو نفر در همان ایام وفات کردند۔

گویند که میرداماد در مدت چهل سال پای خود را برای خوابیدن دراز نمود و مدت بست سال فعل مباح از او صادر نگردید وبعضی این را نسبت بمقدس محقق اردبیلی ملا احمد داده اند وشاید هردو صواب باشد وبسیاری از علما سلف را نسبت بعدم صدور مباح مادام العمر داده اند مانند شهید اول ونحوان باین نحو میشود که هر عملی که از او سرمیزد غرض ومقصد او نیت قربت ومحض رضای خدا بوده مثلا میخوابید باین نیت که بدن راخفتی عارض شود تا مهیا شود که عبادات را بروجه اتم واقع سازد و هکذا حرکت وسکون واکل ونحوانها وتالیفات ان بزرگوار بسیار است۔

## در تالیفات میرداماد

ازانجمله صراط المستقیم وشاعری در وصف ان گفته صراط المستقیم میرداماد مسلمان نشود کافر مبیناد وقبسات وحبل المتین درحکمت وفقه وشرح نجات وحواشی بر کافی وحواشی بر فقیه وحواشی بر صحیفهٔ کامله

سجادیه و رساله در نهی از تسمیه مهدی ع و کتاب عیون المسایل و کتاب خلعة الملوک و کتاب تقویم الاعیان و کتاب افق المبین و کتاب رواشح سماویه و کتاب سبع شداد و کتاب ضوابط الرضاع و کتاب یاماضات ونشر لغات و کتاب شرح استبصار و رساله در انیکه منتسب بام نسوی هاشم از سادات محسوب است بعنوان باو خمس داد

## دربیان وفات میر داماد

ایضاً و سلسله بدا و وفات ان بزرگوار در سال هزار و چهل و یک واقع شده و شیخ بهائی تقریباً ده سال پیش از او وفات یافت گویند که ملاصدری میر را در خواب دید و از او سوال کرد که مردم مرا تکفیر کردند و شما را تکفیر نمودند با انیکه مذاهب من از مذاهب شما خارج نیست میر داماد در جواب گفت که سبب آنست که من مطالب حکمت چنان نوشته ام که علما از فهم ان عاجزند و غیر اهل حکمت کسے انهارا نمی تواند فهمید و تو مطالب حکمت را مبتذل کردی و بنحوی بیان کردی که اگر ملامکتبی کتابهائی ترا به بیند مطالب انرا می فهمد و لذا ترا تکفیر کردند و مرا تکفیر نمودند۔

## دراحوال شیخ عبدالعالی پسر محقق ثانی

عج شیخ عبدالعالی بن علی بن عبدالعالی کرکی پسر محقق ثانی و خال میر داماد و خال قاضی میر حسین بن سید حیدر کرکے است و او فاضل و متکلم و محدث و عابد و از مشایخ اجلاء است و اجازه از والد بزرگوارش دارد و تالیفش رساله در قبله عموماً و در قبلۂ خراسان خصوصاً و کتاب تعلیق الارشاد و سید مصطفی تفریشی در کتاب خود نوشته که شیخ عبدالعالی جلیل القدر عظیم المنزلة رفیع الشان نقی الکلام کثیر الحفظ بوده و من بخدمت او مشرف شدم تا اینجا کلام سید مصطفی بود۔

## دراحوال سید ماجد

عط سید ماجد بن هاشم بن علی بن مرتضی بن علی بن ماجد بن الحسین البحرانی الجد حفصی بتشدید دال قریه از قراهای بحرین است و این سید چنانکه صاحب حدائق در لؤلؤ گفته محقق و مدقق و شاعر و ادیب بوده و برای او نظیری در جودت تصنیف و بلاغت تحریر و فصاحت تعبیر و دقت نظر بوده و شعرش فایق در بلاغت است و خطبه اش در جمعه بجهة بلاغتش و حسن تعبیرش طلاب را میگداخت او اول کسی است که نشر حدیث در شیراز نموده و برای او مصنفات است از انجمله کتاب سلاسل الحدید و رساله یوسفیه که و جیزه در بدیعه است و رساله در مقدمه واجب و از جمله اشعار و قصیدهٔ مشهوره در مرثیه حسین و اولش انیست بکی ولیس علی صب بمعذور و وفات او در شیراز در سال هزار و بیست و دو بوده

و در مشهد سید احمد بن امام موسی کاظم ع مدفون شد و از جملهٔ تلامذه اش شیخ محمد بن حسن مقابی الاصل رویسی منزل بوده است و رویس بتصغیر است و شیخ محمد فاضل و فقیه بوده و او اول کسی است که در بحرین اقامهٔ نماز جمعه نمود پس از افتتاح آن در دولت صفویه و از جملهٔ تلامذه سید ماجد ملا محسن فیض است و از جملهٔ تلامذه اش شیخ محمد بن علی بن یوسف بن سعید مقشاعی الاصل اصبعی المسکن است و این شیخ فاضل جلیل بوده و شرح در باب حادیعشر نوشته و تمام نیست و آن احسن شروح باب حادی عشر و این شیخ محمد را پسر فاضلی است که محقق بود۔

## در احوال شیخ احمد بن محمد

و اسم او شیخ احمد بن شیخ محمد است و او از معاصرین شیخ علی بن سلیمان قدمی است و شیخ علی مذکور او را متولی قضا بحرین نمود پس از آن بجهة قضیه که فیما بین ایشان اتفاق افتاده بود او را عزل نمود و آن قضیه مسئله بود که در آن بلد در میان ایشان وقوع یافت در زنیکه طلاق داده شد و تزویج شد بعد از انقضای عدة و شوهر آن زن غایب بود پس زوج حاضر شد ادعا نمود که من در عده رجوع کردم و شاهد بر این مدعا گذرانید لیکن زوجه را اعلام برجوع ننمود و بزوجه خبر رجوع نرسید تا اینکه از عده بیرون رفت و زوجهٔ غیر شد پس شیخ علی حکم کرد که آن زن زوجهٔ زوج دوم است و شیخ احمد حکم کرد که آن زن زوجهٔ زوج اول است و این مسئله را از علما شیراز و اصفهان سؤال کردند و استفتا نمودند ایشان همه در جواب موافقت با شیخ احمد نمودند و شیخ علی تخطئه کردند و شیخ احمد مزبور را برادری بود مسمی به شیخ عبد الصمد و شیخ عبد الصمد را نوادهٔ فاضلی بود که علی بن عبد الله بن عبد الصمد باشد و او از شاگردان شیخ سلیمان بن عبد الله ماحوزی است و در پیش شیخ علی بن عبد الله جد حاجی نیز درس خواند و او نیز فاضل و واعجوبه در حفظ بود و این شیخ علی جد حاجی از تلامذهٔ شیخ محمد بن یوسف مقابی و شیخ محمد بن ناصر حجری بحرانیست و این شیخ محمد نیز فقیه و دقیق النظر و اصولی صرف بوده۔

## در احوال ملا عبد الله شستری

ف عبد الله بن حسین شستری اصفهانی و در وصف او شیخ اسد الله کاظمینی گفته که او صاحب ریاضات و مجاهدات و کرامات و مقامات است و تلامذهٔ اش ملا محمد تقی مجلسی و میر مصطفی تفرشی و پسر ملا عبد الله حسن علی که آخوند ملا محمد باقر مجلسی از آن حسن علی اجازه دارد و ایضاً از تلامذهٔ اوست خداوردی ابن قاسم افشار و خداوردی کتابی در موثقین رجال نوشته که نیکوست و آن کتاب هم نزد من است و صاحب کتاب امل الآمل او را وصف بشهید نموده و شهادت او نیز بر السنه شهرتی دارد و تفصیل شهادت به معلوم نشد

و از ینجا است که بعضی از او بشهید ثالث تعبیر میکنند و ملا محمد تقی مجلسی در وصف ملا عبد الله گفته که او است شیخ جلیل و امام نبیل صاحب اخلاق طاهرهٔ زکیه و نفس زاهرهٔ ملکیه و سید مصطفی تفریشی در کتاب رجال گفته که عبد الله بن حسین بن تشتری مدظله العالی شیخ و استاد ماست و علامه و محقق و مدقق و جلیل القدر و عظیم المنزله و وحید عصر و اورع اهل زمان بوده است و موثق تر از او کسی را ندیدم مناقب و فضایل او محصور نیست صائم النهار و قائم اللیل است و اکثر فوائد و تحقیقات این کتاب از او است تا اینجا کلام میر مصطفی است و تالیفات این بزرگوار کتاب شرح قواعد و شرح الفیه و شرح قواعد کرکی که مسمی بجامع الفوائد است در هفت جلد و غیر اینها ، وان بزرگوار در سال هزار و بست و یک بود —

## در احوال شیخ نعمت الله

**فا** شیخ نعمة الله ابن احمد بن محمد بن خاتون از مشایخ اجازه ملا عبد الله شستری متقدم است و شرح فارسی بر اربعین شیخ بهائی نوشته و خوب هم نوشته و شیخ نعمة الله از شاگردان شیخ علی بن عبد العالی کرکی محقق ثانی است و پدرش شیخ احمد و شیخ محمد بن خاتون اجازه دارد از جمال الدین احمد بن حاج علی عینانی و او اجازه دارد از شیخ زین الدین جعفر بن حسام و او اجازه دارد از سید اجل حسن ابن ایوب شهریار بن یوسف نجم الدین و او اجازه دارد از شهید اول —

## در احوال شیخ شمس الدین شهید ثانی

**فب** شیخ شهید سعید سدید شمس الدین محمد بن مکی بن محمد بن حامد العاملی معروف بشهید اول قطب کرهٔ فضل و جلالت مهر سپهر فقاهت بدر فلک رفعت و سعادت و جلالت و نباهت و فطانت و زکاوت و تقاوت و عبادت و زهادت و نبالت و شهادت است و مانند آن بزرگوار در جمیع اعصار در میان فقهائی نامدار پای در نشاءهٔ وجود و شهود نگذاشت و در احاطهٔ ابواب فقه کسی چون آن عالیمقدار در روزگار کجدار نیامد مگر شیخ جعفر نجفی و پسرانش شیخ موسی و شیخ علی و مشهور است که شیخ جعفر میگفت که به بکارت خود دفتر باقیست و کسی او را مس ننمود مگر من و شهید اول و فرزندم موسی و باز شیخ جعفر میفرمود که اگر کتاب های فقه را از طهارت تا دیات بشویند هر آئینه من از اول تا باخر همه را از حفظ مینویسم چنانکه شریف العلما میگفت که اگر فقه را بشویند من همه مسائل را از روی قواعد خواهم استخراج نمود و همچنین از طهارت تا دیات در نزد شهید مانند حلقهٔ انگشتری بود در دست او و شیخ جعفر در فقاهت برتر از شهید است و فقاهت شهید از کتاب قواعد او ظاهر میشود و قاضی میر حسین ابن سید حیدر کرکی که دختر زادهٔ محقق علی بن عبد العالی کرکی و پسر خالهٔ میر داماد است رساله در نماز جمعه نوشته است و در آن رساله گفته است که شهید اول از هزار نفر از فقها اجازه داشته

واین مرتبه در احدی از فقها تحقق نیافته و چون شهید اوصاف علامه حلی را شنیده بود خواست در خدمت
این بزرگوار نیز تلمذ نماید پس بحله آمد ولکن روز در مجلس درس علامه نشست پس خواست بکربلا و نجف و کاظمین
و سامره زیارت دوره ائمه علیهم السلام نماید و از این پس باز بحله آید و در خدمت علامه تلمذ نماید پس بزیارت
ائمه عراق مشرف شد و خاتمه ان بنجف انجامید و پس از زیارت نجف بجانب حله می آمد که در خدمت علامه تلمذ
نماید در اثنای راه دید که جنازه علامه اعلی الله مقامه را بجانب نجف می آورند پس شهید برای متابعت جنازه
مراجعت بنجف نموده و علامه را در جوار امیرالمؤمنین مدفون ساختند پس شهید بحله مراجعت کرده و در خدمت
فخرالمحققین پسر علامه و سائر تلامذه علامه هفت ماه تحصیل کردند مانند سید عمید الدین و سید ضیاء الدین و از
همه ایشان اجازه گرفت و به بلد خود مراجعت نمود و از جمله کرامات شهید چند چیز مذکور میگردد —

## در حالات کرامات شهید اول

اول اینکه این جناب از هزار نفر از فقهاء نامدار اجازه داشت و این خارق عادت است زیراکه چنین چیزی
برای احدی از فقهاء اتفاق نیفتاده دوم اینکه چون انجناب را برای شهادت می بردند در بین راه
رقعه نوشت باین عبارت رب انی مغلوب فانتصر پس ناگاه ان رقعه برگشت و بر پشت ان نوشته بود
ان کنت عبدی فاصطبر و این قضیه را در جائی نوشته ندیدم لیکن در السنه و افواه شهرتی تمام دارد
سوم اینکه لمعه را در مدت هفت روز تالیف فرمود و این از جمله اجل کرامات است چه تنها مسائل مهمه عبادات
را بحسب فتوا نتوان در هفت روز نوشت بلکه مسئله طهارت و صلوة را در هفت روز نتوان انجام داد بلکه کتاب
لمعه را در هفت روز مشکل است چه رسد بتصنیف ان چهارم اینکه صاحب امل الامل گفته که کتاب لمعه را در حبس نوشت
چنانکه بیاید و این نیز از اجل کرامات است که کسی را برای قتل حبس نمایند و او در مجلس از طهارت تا دیات بتنقیح
و تهذیب تصنیف نماید با کمال اغتشاش حواس پنجم اینکه علماء نوشته اند که در حین تالیف لمعه جز کتاب مختصر نافع
کتابی دیگر در نزد او وجود نداشت و این نیز از اجل کرامات است چنانکه این امر یعنی امر عجیب بودن و
کرامت بودن ان در نزد فقیه از واضحات است ششم اینکه علما نوشته اند که علماء عامه
هر روز در دمشق در خدمت شهید تردد مینمودند پس چون شروع بلمعه نمود ترسید که مبادا علماء عامه
نزد او اینند و از اعتقاد او مطلع کردند پس چنان اتفاق افتاد که در آن . روز که به تصنیف
لمعه اشتغال داشت احدی از عامه نزد ان بزرگوار تردد ننمود و این از الطاف خفیه حضرت
رب الارباب و از کرامات ان جناب شهادت ماب است و گویند که شهید اول در ایام تحصیل جامی
از مس شهجا در نزد خود نهاده و مطالعه میکرد و ان جام در پیش آتش بود و گرم بود چون شهید را خواب

میگرفت ان جام را بر بالای سر خود میگذاشت بنحویکه سرش احساس الم میکرد پس جواب از سر ید بمیرفت اضر بنحوی شرح بود که سرش از شعر صاف و دیگر مو برنیاورد و این فقیر در سابق ایام در کتاب تذکرة العلما نوشته‌ام در باب شهادت انجناب که او با ابن الجماعه که از مشاهیر علماء عامه بود معاصر بودند و شریک در درس بودند و ان جناب در میان عامه اشتهار یافت و برای ایشان اما میکرد و مرافعه مینمود و هر چهار مذهب را فتوا میداد چون ابن الجماعه دید که ان بزرگوار شهره هر دیار شده عرق حسدش بحرکت در آمد و قضاء دمشق را متولی شد دید که از ان فایده حاصل نشد پس نزد والی شام رفت و شهید را برفض و تشیع متهم داشت پس ان ملعون شهید را احضار کرده و حکم نمود که یک پای او را بشتری ببستند و پای دیگرش را بشتری دیگر و هر یک را بجانب غیر جانب دیگر راندند و تاریخ شهادتش نهم شهر جمادی الاولی از سال هفصد و هشتاد و شش هجری بود و شهادتش را باین نحو از جمعی شنیدم که از ان جمله مرحوم والد ماجدم بود و قاضی نور الله تستری در کتاب مجالس گفته که ریاست طائفه امامیه دران زمان بشیخ مذکور منتهی شد تا که اینکه سلطان علی مؤید که حاکم خراسان و شیعه بود دبیر شمس الدین محمد آوی را که از صالحان و مقربان او بود بشام فرستاد و التماس قدوم شیخ نمود شیخ از رفتن بخراسان عذر گفته و فتوای خود را در کتاب لمعه نوشته به او فرستاد و قاضی دمشق ابن جماعه نام که یکی از اولاد زنا بود در ایام جوانی در مجلس درس با و شریک و چون دید که او سرامد علماء زمان و مرجع مذهب که در شام بودند از او استفاده داشتند حسد برده سعی کرده تا منصب قضاء دمشق بر او برگذارند و با وجود ان اعتبار شهید شبیر از او بود پس نسبت رفض بجناب شیخ نمود و فرمان قتل شیخ از بیدر نام که والی شام بود حاصل کرده و در روزی که شیخ را می‌کشتند ابن جماعه حاضر شد و دران اثنا که جلاد مهیای قتل شیخ شد ان ولد الزنا صورت مجالست و مصاحبت شیخ را که در ایام مشارکت تحصیل با او اتفاق افتاده بود بخواطر گذرانید و بگریه در امد جناب شیخ چون گریه ریائی ان ولد الزنا را شنید بجانب او توجه فرمود و گفت ما کذبت امّک اذ سمّتک بابن جماعة یعنی دروغ نگفت مادر تو که تورا بابن جماعت نام نهاد پس شیخ در میدان قلعه دمشق که در پهلوی بازار ست بود در وقت چاشت پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الاول از سال هفصد و هشتاد و شش شهید کردند و بر دار آویختند و در وقت عصر ان بزیر آوردند و سوختند تا اینجا حاصل کلام قاضی نور الله بود و صاحب لؤلؤ گفته که ان جناب کشته شد بشمشیر در سال هفصد و هشتاد و پس از ان بدار آویخته شد پس از ان سنگسار شد پس از ان سوخته شد بدمشق در دولت بیدر و سلطنت برقوق بفتوای قاضی برهان الدین مالکی

و عباد بن جماعت شافعی بعد از اینکه در مدت یکسال کامل در قلعه شام محبوس بود و در حبس تالیف کرد لمعه را
در مدت هفت روز در نزد او بغیر از کتاب مختصر نافع چیزی دیگر نبود چنانکه در کتاب امل الامل مذکورست و شیخ ما
شهید ثانی در شرح لمعه در قول مصنف که گفته اجابة لبعض الدیانین ان بعض شمس الدین محمد آوی بود که
که از اصحاب سلطان علی بن مؤید ملک خراسان و ما والاها در ان وقت بوده تا اینکه تیمور لنگ ببلاد او
مستولی شد او را با خود برده و وفات یافت سلطان خراسان در سال هفتصد و نود و پنج بعد از نه
سال از شهادت مصنف گذشته و با ان دوری مسافت همیشه مراسلات میان او و شهید بوده چه
زمانی که شهید در عراق بوده و چه زمانی که در شام بوده و در مرتبه اخر از شهید درخواست ان نمود که متوجه
خراسان شود و در مراسله شریفه که در ان تلطف و تعظیم و ترغیب بسیار نموده بود شهید را بسوی خراسان
پس شهید ابا و عذر خواست و کتاب لمعه را برای او نوشت در دمشق در مدت هفت روز نه بیشتر چنانکه
نقل کرد از شهید پسرش ابو طالب محمد پس شمس الدین آوی ان نسخه اصل را گرفت و هیچکس قدرت نداشت
که ان نسخه کند زیرا که رسول با ان بخل میورزید و ان را نسخه گرفت بعضی از طلبه و حال اینکه ان نسخه در دست
رسول بود از بابت تعظیم و رسول ان نسخه همراه خود برده پیش از انکه مقابله شود پس بسبب ان خلل در ان
نسخه حاصل گشت پس از ان مصنف انرا بحسب مقام اصلاح فرمود و بسا اتفاق افتاد که مخالف و مغایر
نسخه اصل شد که این امر وقوع یافت در سال هفتصد و هشتاد و دو و از مصنف نقل شد که مجلس
او بدمشق در ان ایام غالبا خالی از علماء جمهور نبوده زیرا که مصنف با ایشان مخالطه داشته و هم
صحبت بوده پس گفت که چون شروع در تصنیف ان کتاب نمودم ترسیدم که کسی از علماء عامه بر من
داخل شده و انرا ببینند پس از ان وقتی شروع کردم هیچ کس بر من داخل نشد تا از ان فراغت
یافتم و این از الطاف خفیه و کرامت آن بزرگوار بوده تا اینجا کلام شرح لمعه بود و صاحب لؤلؤه
گفته که این حکایت یعنی حکایت شرح لمعه دلالت دارد بر اینکه انچه در کتاب امل الامل گفته که تصنیف
لمعه در هفت روز در ایام حبس قلعه دمشق شد دروغ خواهد بود و بعد از این صاحب لؤلؤه گفته
که من دیدم بخط شیخ سلیمان بن عبد الله ماحوزی متقدم که او نوشته بود که یافتم در بعضی
از مجموعات بخط کسی که باو وثوق داشتم که منقول بود از شیخ علامه جعفر بن کمال الدین بحرانی که او
نوشته بود که یافتم بخط شیخ ما مرحوم مبرور عالم عامل ابی عبد الله مقداد سیوری که او نوشته بود
که وفات شیخ اعظم شمس الدین محمد بن مکی در نوزدهم جمادی الاول بود و در بعضی از نسخ نهم شهر
جمادی الاولی نوشته از سال هفتصد و هشتاد و دو کشته شد بشمشیر پس از ان مصلوب شد پس از ان

سنگسار شد پس ازان سوزانیده شد بابتی در بلدهٔ دمشق خدایتعالی لعنت کند فاعلین و راضیین باین
را در دولت بیدمر و سلطنت برقوق بفتوای مالکی لعنة الله که مسمی برهان الدین بود و عباد بن
جماعت شافعی با تعصب جمعی بسیار بعد از انکه حبس شد در قلعهٔ دمشقیه در لاکامل و سبب حبس ان بود
که تقی الدین جبلی بعد از ارتدادش از مذهب امامیه محضری نوشت که دران سرزنش میکرد ان بزرگوار
بااقاویل شنیعه و معتقدات فظیعه و انیکه انجناب بانها فتوای داد پس ان را هفتاد نفر از کسانیکه از دین
شیعه مرتد شده بودند از اهل جبل شهادت نوشتند و خطوط خود شانرا با یوسف ابن یحیی از بابت تعصب
بران ثبت نمودند با قاضی صیدوان محضر را نزد قاضی عباد بن جماعه بدمشق آوردند پس قاضی جبار انرا
بجانب قاضی مالکی فرستاد و گفت که تو این را بمذهب خود حکم کن والا تورا عزل میکنم پس بیدمر جمع
کرد امراء و قضاة را و شیوخ را پس همه جمع شدند و شهید را بدان محضر حاضر ساختند و ان محضر را
براو قرائت کردند پس شهید ازان ها منکر شد و مراعات تقیه نمود و گفت که من معتقد باین امور نیستم پس
از او انکار را قبول نه کردند و گفتند که بر ما بحسب شرع ثابت شد و حکم قضا نقض بر نمی دارد و شهید فرمود
که غایب بر حجت خود باقیست پس اگر ان غایب چیزی بیاورد که مناقض حکم قاضی باشد ان حکم منقوض میشود
والا فلا و من باطل میکنم شهادت هر که بجرح شهادت داد و بر هر یک اقامه حجت بیّنه مینمایم پس این سخن
را از او قبول نکردند پس شهید به قاضی عباد بن جماعه گفت که من شافعی مذهب می باشم و تو الان امام
مذهب میباشی و قاضی این مذهب هستی پس حکم کن در من بمذهب خود و شهید این سخن را برائی ان گفت
که شافعی توبه مرتد را جائز می داند پس ابن جماعه گفت که بنا بر مذهب من واجبست که یکسال تورا حبس
نمایم پس ازان از تو طلب توبه نمایم اما حبس پس ان بعمل آمد لیکن بسوی خدا توبه و استغفار کن تا حکم نمایم
باسلام تو پس شهید فرمود که من کاری نکرده ام که موجب استغفار باشد تا استغفار نمایم و این سخن
را برائی این گفت و از استغفار برائی این انکار داشت که اگر استغفار کند انها گویند که الان گناه
براو ثابت شد پس ابن جماعت با شهید درشتی نمود که تاکید بر استغفار نمودن کرد پس ان جناب
از استغفار انکار ورزید پس ابن جماعت گفت که اکنون حق بر تو ثابت شد پس ابن جماعت بمالکی
گفت که الان استغفار کرد و حکم الان بمن رجوع ندارد و این سخن را بجهته عناد اهل پیغمبر گفت پس
حکم بمالک رجوع شد و ان منافق مطرود وضو ساخت و دو رکعت نماز گذارد پس حکم نمود والعیاذ بالله
بریختن خون شهید پس قتل و شهادت دراو پوشانیدند و او را بشمشیر کشتند پس بدن منور ان فقیه
اهل بیت را بدار آویختند ازان پس بدن او زود اطهر را از دار بزیر آوردند و در نار سوختند و از جهل

کسانیکه ساعی در سوزانیدن آن بزرگوار شد مردی بود که او را محمد ترمذی میگفتند با آنکه او از اهل علم نبود
بلکه تاجر فاجر بود و کسانی که در نزد شهید تلمذ کردند و از او اجازه گرفتند بسیار بودند مانند پسرش ابو الحسن
ضیاء الدین علی و پسر دیگرش ابو طالب محمد و سید حسن بن ایوب و شیخ علی بن خازن و شیخ علی بن عبد الحمید
نیلی و شیخ حسن بن ایوب و شیخ علی بن خازن معروف با بن العشره و شیخ مقداد و غیر اینها که انشاء الله
ذکر میشود و شهید در اغلب اجازات اجازه میگرفت برای دو فرزندش محمد و علی بحدیکه برای طفل شیرخواره
میان گهواره اش اجازه میگرفت و همچنین اجازه میگرفت برای دو دخترش و دو دختر او فقیه بودند و اجازه
داشتند یکی از اینها فاطمه نام داشت و او را ست المشایخ میگفتند یعنی سیده مشایخ و بنابر بعضی از
نسخ بنت المشایخ میگفتند و کنیت او ام الحسن بود و او عالمه و فاضله و فقیهه و صالحه و عابده بود و پدرش
بر او ثنا میفرستاد و زنان را امر میکرد که با او اقتدا نمایند و در احکام با او رجوع کنند و همچنین شهید ثنا
میفرستاد و بر زوجه خود مکناة بام علی بود و او فاضله و پرهیزگار و فقیهه و عابده بود و حکایت زن و دو دختر پیش
را شیخ اسد الله کاظمینی رحمه الله در مقابیس نوشته و غیر او نیز حکایت دو دخترش را مذکور داشتند و پدرش
یکی نیز فقیه و از مشایخ اجازه است و اجازه دارد از شیخ طومان ابن احمد اند و اما تالیفات شهید اول
پس از آن جمله است کتاب غایة المراد در شرح نکت ارشاد و آن اول تالیف او است و کتاب ذکری
و از آن طهارت و صلوة بیرون آمده و کتاب دروس شرعیه در فقه امامیه و اگر فقه از آن بیرون آمد اما
تمام نیست و کتاب جامع العین در فوائد شرحین که یکی از سید عمید الدین عبد المطلب است و یکی از سید ضیاء الدین
عبد الله است و هر دو شرح تهذیب الاصول علامه میباشند و کتاب بیان در فقه و رساله در تفسیر باقیات
صالحات و کتاب لمعه و کتاب اربعین حدیث و رساله الفیه و مرا بر آن تعلیقه فارسیه است و رساله نفلیه و رساله
در قصر کسی که سفر کرد برای افطار و تقصیر و خلاصه الاعتبار در حج و کتاب قواعد و مرا بر آن تعلیقه است
و رساله تکلیف و کتاب مزار و رساله اجازات و حواشی بر قواعد علامه و لمعه آخر تالیفات او است
و از فتاوای غریبه در الفیه وجوب مسح رجلست از سر انگشتان تا ساق پا و شیخ اسد الله کاظمینی شهید را
مطلبی وصف کرده و مرادش آنکه شهید از اولاد مطلب بن عبد مناف است که برادرزاده هاشم است
چنانکه شافعی نیز مطلبی است چنانکه صاحب قاموس و غیر او تصریح باین نموده اند و اگر گویند که شاید
مرادش از مطلبی عبد المطلب باشد چه اگر مرکب ترکیب اضافی را یاء نسبت داخل کنند جزء اول را حرف
میکنند مثل عبد الصمد را صمدی میگویند پس عبد المطلب را چون یاء نسبت داخل کنند مطلبی میگویند جواب
جواب گوئیم که اولاد عبد المطلب منسوب بهاشم استعمال میکنند و به عبد المطلب نسبت نمیدهند بخلاف مطلب پس بعضیهم

## ملا احمد مقدس اردبیلی

شیخ احمد بن محمد اردبیلی مشهور بمقدس اردبیلی و معروف بمحقق اردبیلی از مشاهیر جهابذه محققین از فضلاء روزگار و از صنادید مدققین فضلاء اعصار و از معاریف مقدسین و متورعین اخیار است و صاحب معالم و مدارک نزد او درس خوانده اند و ملا عبد الله تستری متقدم از او اجازه دارد و او اجازه دارد از سید علی بن صایغ از شهید ثانی و وفات انجناب اتفاق افتاد در ماه صفر المظفر از سال نهصد و نود و سه و زهد و ورع و تقوایش اشهر از انست که خامه کاسر قاصر این قاصر عشری از معاشر انرا ظاهر سازد و حماری داشت که سوار میشد و بکربلا و سامره میرفت و هرگز او را تازیانه نمیزد و نصف مسافت بر او سوار میشد و نصف دیگر را پیاده میرفت و هر وقت که اندرا از گوش میل بچریدن مینمود او را منع نمینمود و در انوار نعمانیه گفته و چون از بغداد مراسلات بنجف میدادند که ملا احمد برساند ان مراسلات را نمیگرفت اگر مرکوب را کرایه نموده بودند دیگر بر او سوار نمی شد و میگفت که این مرکوب را اجاره کردم که خود سوار شدم اکنون مراسلات زیاده شد و با این قید اجاره نکرده بودم و گاه است که صاحبش راضی نباشد و سید نعمت الله جزایری در زهر الربیع نوشته که مقدس اردبیلی در مشهد علوی شخصی از امراء سلطان عادل شاه عباس اول تقصیری در خدمت کرد پس التماس از ملا احمد نمود که مراسله بسلطان نویسد و او را شفاعت کند پس محقق اردبیلی مراسله فارسیه نوشت باین عبارت بانی ملک عاریه عباس بداند چه اگر این مرد اول ظالم بود اکنون مظلوم مینماید چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حق سبحانه تعالی از پاره تقصیرات تو بگذرد کتبه بنده شاه ولایت احمد الاردبیلی جواب بعرض میرساند عباس که خدمات فرموده بودند بجان منت داشته بتقدیم رسانید که این محب را از دعای خیر فراموش نکند کتبه کلب آستان علی عباس ایضا حکایت نمود بعضی از کسانیکه باو وثوق داشتم که محقق اردبیلی برای بعضی از سادات بشاه طهماسب انار الله برهانه مراسله نوشت چون ان مراسله باو رسید برای تعظیم آن کتاب از جای برخواست و انرا بوسید و بر چشم و سر گذاشت و بروجه اکمل ان حاجت بر اورد پس نظر کرد دید که بعضی از فقرات ان مراسله ایها الاخ بود سلطان ان مراسله را میان کفن خود گذاشت و بخواص خود گفت که انرا در کفن نگه دارید و مرا با ان بقبر گذارید تا احتجاج نمایم با ان بر منکر و نکیر که معذب نشوم خواص و بعضی از سران بخو نمودند تا اینجا کلام سید نعمت الله جزایری بود و قضیه مقدس اردبیلی با شیخ بهائی مذکور گشت و از انجا ورع انجناب ظاهر میشود و از جمله ورع او انست که زمانیکه در کربلا می بود بول و غایط را در زمین کربلا نمیریخت بجهة انیکه زمین کربلا تربت است بلکه بنا بر بعضی روایات تا چهار فرسخ تربت است بلکه مقدس اردبیلی خرکی ترتیب داده بود و فضلات خود را در ان میریخت و سر انرا می بست تا یک هفته انرا

پس آن چیک را بر دوش میگرفت و از چهار فرسخ بیرون می برد و در خارج میریخت و از بعضی مسموع شد که مقدس اردبیلی در مدت چهل سال از او فعل مباح صادر نشد چه رسد بحرام و مکروه و سابقاً گذشت که مقدس اردبیلی در مدت چهل سال پائی خود را برای خوابیدن دراز نساخت و بعضی این را نسبت به میرداماد داده اند و شاید هر دو صواب باشد چنانکه در ترجمه میرداماد مذکور گشت۔

## در کرامات مقدس اردبیلی

وکرامات مقدس اردبیلی بس بسیار و در السنه و افواه علماء اعلام در غایت اشتهار و سید نعمة الله جزائری در انوار نعمانیه و علامه مجلسی در کتاب بحار و صاحب لؤلؤ و شیخ ابو علی در منتهی المقال برخی از آن کرامات را ذکر فرموده و این فقیر نیز بعضی را ذکر مینماید اوّل اینکه آن بزرگوار در صحن نجف اشرف دلو بچاه انداخت که آب کشیده باشد چون دلو را بیرون کشید دید که آن دلو پر از اشرفیت و دنیار پس آن دنانیر را دوباره در چاه انداخت و عرض کرد خداوندا احدا از تو آب میخواهد نه طلا و سید نعمة الله جزائری در انوار نعمانیه نوشته است که اخوند ملا عبد الله تستری چون از مقدس اردبیلی مسئله سوال میکرد و دران تکلم مینمود پس مقدس اردبیلی ساکت میشد و می فرمود که باشد تا من این مسئله را مراجعه کنم پس دست اخوند ملا عبد الله تستری رامیگرفت و از نجف اشرف بخارج بلد میرفتند چون تنها میشدند مقدس اردبیلی میفرمود که آن مسئله را بیاور پس اردبیلی دران مسئله تکلم میکرد و تحقیق میکرد پس ملا عبد الله میگفت ای برادر چرا در همانجا این تحقیق را نفرمودی در زمانیکه من از شما سوال کردم مقدس اردبیلی فرمود که چون کلام ما درمیان مردم اتفاق افتاد شاید که مایهٔ نقصان من یا شما میشد و من و یا شما طالب ظفر میشدیم و الان جز خدا با ما کسی نیست۔

## کرامت دوم مقدس اردبیلی

دوم اینکه سید نعمة الله در کتاب انوار نعمانیه گفته و منتهی المقال هم مذکور است که در سالهای گرانی و قحطی مال خود را بر فقراء قسمت مینمود و در نزد خود بقدر سهم یکی از فقراء میگذاشت و بعضی از سالهای گرانی چنان اتفاق افتاد که همین عمل را کرد پس زوجه اش بغضب آمد و گفت مال ما را بفقرا انفاق مینمائی و اولاد ما را گرسنه میگذاری پس آن بزرگوار متعرض او نگشت و بمسجد کوفه برای اعتکاف رفت چون روز دوم شد مردی بدرخانه اش آمد با چهار پایانی که بر پشت ایشان بار بود از گندم خوب صاف شده و از طحین یعنی آرد نازک بسیار خوب پس آن مرد بزوجهٔ مقدس گفت که صاحب خانه در مسجد کوفه باعتکاف اشتغال دارد و این غله و بارها را برای شما فرستاده پس چون مقدس از اعتکاف مراجعت فرمود زوجه اش باو خبر داد که این طعامی راکه باعرابی فرستاده بسیار طعامی نیکو بود پس مقدس اردبیلی خدا را

حمد نمود سوم اینکه صاحب بحار و منتهی المقال و سید جزایری در انوار نعمانیه گفته که خبر داد مرا و ثق
مشایخ من از روی علم و عمل که مقدس اردبیلی را شاگردی بود اهل تفرش که اسم میر علام بود و سید نعمة الله
در انوار نعمانیه اسم او را میر فیض الله تفرشی نوشته و دیگران چون بحار میر علام نوشته صاحب علم و ورع
و فضل بود و این میر علام میگوید که برای من حجره در میان صحن مرقد مطهر امیر المومنین ع بود پس اتفاق افتاد که شبی
از مطالعه فراغت یافتم و مدت بسیاری از شب گذشته بود پس از حجره بیرون آمدم و آن شب بسیار تاریک
بود پس دیدم که مردی بجانب حرم مطهر امیر المومنین ع میرود پس من با خود گفتم که شاید این مرد دزد باشد
و آمده باشد که قنادیل جناب ولایت مآب را سرقت نماید پس من پائین آمدم و نزدیک بان شخص رسیدم
بنحویکه من او را میدیدم و او مرا نمیدید پس دیدم که آن مرد بجانب در حرم رفت و ایستاد پس قفل افتاد و در
گشوده شد و همچنین در دوم و سوم همین نحو گشوده شد پس بر قبر مطهر مشرف شد و سلام کرد و از جانب قبر جواب
سلام او گفته شد پس من صدای او را شناختم و دانستم که آن استاد من بود پس با امام تکلم در امد و مسئله
علیه از امام سوال میکرد پس از انجا بیرون آمد و از بلد نجف بجانب مسجد کوفه روانه شد و منهم با او روانه شدم
و در پشت سر او بودم بنحویکه مرا نمی دید پس چون بمحراب مسجد کوفه رسید شنیدم صدای او را که با مردی دیگر
دران مسئله تکلم در امد پس از انجا بجانب نجف روانه شد و من نیز از عقب او روان شدم چون بدروازه نجف
رسیدیم صبح شد و من در پشت سرش بودم و مرا نمید ید پس من خود را برا و آشکار ساختم و با و عرض کردم
که من از اول تا باخر همراه شما بودم پس مرا اعلام دهید که شخص اول که در قبه مطهره با شما تکلم کرد او چه کس
بود و انکه در مسجد کوفه با شما تکلم کرد پس آن جناب از من مواثیق و عهود گرفت که تا وفات نکند من این راز
بکسی ننمایم پس از ان بمن فرمود که ای فرزند من بعضی از مسائل بر من مشتبه میشود پس بسا باشد که در شبها بسوی
قبر مطهر امیر المومنین میروم و از آن جناب سوال میکنم و جواب میشنوم و امشب نیز از آن جناب سوال کردم
پس مرا حواله کرد بمولائی ما حضرت مهدی عجل الله فرجه و فرمود که فرزند ما مهدی صلوات الله علیه وارواحنا
فداه امشب در مسجد کوفه است پس نزد او برو و ازین مسئله از او سوال کن و آن شخص آخر حضرت مهدی صلوة الله علیه بود

## در کرامت مقدس اردبیلی

و از جمله کرامت مقدس اردبیلی اینکه شبی پیغمبر خدا را در خواب دید و حال آنکه موسی کلیم الله در خدمت آن
بزرگوار نشسته بود پس حضرت موسی از مقدس نور سوال کرد که تو کیستی مقدس گفت که من احمد پسر محمد
از اهل اردبیل و در فلان کوچه و در فلان خانه مسکن من است موسی گفت که من از اسم تو سوال نمودم
مرا این همه تفصیل چه جواب برای چه بود مقدس در جواب گفت که خداوند از تو سوال کرد که این چیست

که دوست تو ہست پس توچرا القدر تفصیل در جواب گفتی موسی به پیغمبر ما عرض کرد که راست فرمودے
که علماء امت من مانند پیغمبران بنی اسرائیل می باشند۔

## در احوال سخاوت اردبیلی

و از سخاوت مقدس اردبیلی چیزیست که سید جزائری در کتاب انوار نعمانیہ نوشتہ ہست که مقدس اردبیلی طریقہ
انش ان بود که عمامہ بزرگی بر سر میگذاشت و چون از خانہ بیرون امدی و دو ذرع بیشتر و یا کمتر ازان
عمامہ پاکردی و بفقراء و برہنہ کان دادی بنحویکہ تا منزل مراجعت کردن عمامہ او یکسر یا بیشتر تمام میشدی
و میر مصطفے در کتاب نقد الرجال گفتہ که ان جناب امرش در جلالت و روایت مشہور تر ہست ازاین
که ذکر شود و او متکلم و فقیہ عظیم الشان جلیل القدر رفیع المنزلت بوده و اورع اہل زمان بوده
و اعبد و اتقی بود و سید نعمۃ اللہ جزائری در انوار نعمانیہ نوشتہ ہست که مقدس اردبیلی برائی سیدے
از اہل استحقاق مراسلہ بشاہ عباس نوشت و در عنوان ان نوشتہ بود ایہا الاخ چون ان را دید
ان مراسلہ را ضبط کرد و گفت که ان را در کفن او گذارند تا بخدا احتجاج کند که مقدس بمن اخ نوشتہ است
و مرا باخوت قبول کرده و اما تالیفات انجناب پس از انجملہ ہست کتاب آیات الاحکام که مسمی است
بزبدة البیانات و کتاب مجمع الفائدہ و برہان که شرح ارشاد علامہ ہست و صاحب لولو نوشتہ ہست
که شرح ارشاد از اول تا ہمہ عبادات نوشتہ و از متاجر تا اول نکاح نوشتہ و از کتاب صید و ذباحہ تا اخر
کتاب نوشتہ و اما چہ مطلق بہ نکاح و توابع النست از اظہار و لعات و ایلاء طلاق و خلق و مبادی
او نحو انہا پس ندیدیم انرا و نہ شنیدیم و ظاہر اینکہ ہمین قدر در قالب تصنیف در امد و از جملہ تالیفات
او کتاب حدیقة الشیعہ ہست و انکار مجلسی معلوم نکردیده و جمعی بسیار از اعیان علماء شہادت بران
دادند که این کتاب از مقدس اردبیلی ہست مانند صاحب حدائق و شیخ عبد اللہ ابن صالح و
شیخ سلیمان بن عبد اللہ ماحوری و غیر ایشان و از جملہ تالیفات او حاشیہ بر شرح مختصر اصول عضدی
ہست فی الحقیقہ محقق و مدقق بود و در ہر مسئلہ بدیہیہ تشکیک کرد۔

## در احوال محقق ثانی علی بن عبد العالی کرکی

فد شیخ نور الدین علی بن عبد العالی کرکی معروف محقق ثانی جامع مقاصد پیشینیان و موسس مطالب
پیشینیان و مجدد مذہب حق پیغمبر اخر الزمان کشائندہ ابواب فکر و تدقیق در فقہ منتخب و جہاد
از علماء ان شیخ اجازہ علماء اعیان مکنی ابو الحسن و ملقب بہ نور الدین و او اجازہ دارد از شیخ علی
بن ہلال جزائری و از شیخ محمد بن محمد بن داؤد خزینی مشہور با بن المؤذن که ابن ابن المؤذن زینی

علامه شهید اول است و از محقق ثانی اجازه دارد شهید ثانی و شیخ علی بن عبد العالی میسی و پسر او
ابراهیم بن علی بن عبد العالی میسی وغیر ایشان و انجناب در تحقیق و تدقیق و فضل و جودت تحریر و
تنقیح مسائل مشهورتر از انست که محل انکار شود و در فضل او همین بس که شهید ثانی از تلامذه اوست
و در السنه معروف بمحقق ثانیست همین دو منقبت او را کافی و جامع المقاصد در فضیلت او وافی
و ترویج دادن او مذهب شیعه را در بلاد ایران در مفاخرت ان بزرگوار در میان ابناء روزگار
کفایت دارد و از بعضی از علما مسموع شد که محقق ثانی میفرمود که من فقه را چند دفعه نوشتم لیکن
دو بحث از فقه را نفهمیدم یکی مباحثه حیض و دیگری مباحث حج تا اینکه بمکه رفتم و اعمال و مناسک حج
را بجا آوردم و مباحث حج را فهمیدم لیکن حایض نشدم که مسائل حیض را بفهمم مؤلف کتاب گوید که در
حدیث وارد است که زنی بخدمت حضرت صادق ع رسید و چند مسئله از مسائل حیض از ان حضرت پرسید
و جواب کافی و وافی شنید چون از نزد انحضرت بیرون رفت گفت که پنداری که حضرت صادق ع هفتاد سال حیض
دیده است و شهید ثانی که در اجازه کبیره برای شیخ حسین نوشته انجناب را باین عبارت توصیف فرموده

## در احوال علی بن عبد العالی میسی

الامام المحقق نادرة الزمان و یتیمه الاوان الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی الکرکی قدس الله روحه
و انجناب معاصر با شیخ علی بن عبد العالی میسی است و شیخ مذکور از محقق ثانی اجازه خواست برای
خود و برای پسرش شیخ ابراهیم ملقب بظهیر الدین و مکنی بابی اسحق پس محقق ثانی برای هر دو اجازه نوشت
و شیخ علی بن عبد العالی میسی از مشایخ اجازه شهید ثانی است و شهید ثانی در اجازه شیخ حسین او را باین
عبارت مدح کرده شیخنا الامام الاعظم بل الوالد المعظم شیخ فضلاء الزمان و مربی العلماء الاعیان الشیخ
الجلیل الفاضل المحقق العابد الزاهد الورع التقی نور الدین علی بن عبد العالی المیسی العاملی رفع
الله مکانه فی جنته و جمع بینه و بین احبته انتهی ـ

## در تالیفات شیخ علی میسی

و در لؤلؤ گفته که بشیخ علی میسی کسی نسبت تالیف بالکلیه نداده و تا اینجا کلام لؤلؤ است و این سخن
خبط است ناشی از قصور تتبع اوست چه این شیخ را حواشی بر قواعد علامه است و فقها اقوال او را
در کتب ذکر میکنند و تعبیر از ان حواشی بمیسیه میکنند و همچنین شرح جعفریه و شرح رساله صیغ العقود محقق
ثانی و ایضا نسبت باو داده اند تعلیق شرایع را تا باب نا قصا و لیکن شیخ اسد الله در مقابس
گفته اند که این سه کتاب گفته که نسبت تعلیق شرایع با نجناب ثابت نشده و میرزا محمد بن علی استر ابادی

صاحب رجال اجازه از شیخ ابراهیم فرزند شیخ علی میسی داشته وفات میسی در سال نهصد وشصت

## دراحوال محمد بن محمد جزینی

واما محمد بن محمد بن داود جزینی پس در بعضی از اجازات اورا ابن عم شهید اوّل توصیف نموده و حال آنکه در پدر و جد با هم شرکتی ندارند پس مراد ابن عم بعید است و یا مراد ابن عم امی باشد و محمد مزبور روایت دارد از علی بن شهید اوّل۔

## دراخلاص شاه طهماسب بمحقق ثانی

ومخفی نماند که شیخ علی بن عبد العالی کرکی از علما رشاه طهماسب اول صفویست که جناب شیخ علی کرکی را از جبل عامل بدیار عجم آورده و در اعزاز واکرام او کوشیده و بهمه ممالک خود نوشته که همه امتثال امر شیخ علی نمایند واصل سلطنت از ان بزرگوار است زیرا که نائب امام است پس شیخ بهمه بلدانی که در تحت وتصرف شاه طهماسب بود نوشت که دستور العمل خراج شما چنین است وتدبیر در امور رعیت بفلان نحو است وتغییر داد قبله را در بسیاری از بلاد عجم برائی اینکه مخالفت با واقع داشت وسید نعمة الله جزایری در صدر کتابش موسوم بغواط اللیالی نوشته که چون محقق ثانی در عصر شاه طهماسب صفوی باصفهان و قزوین آمد سلطان باو گفت که تو بسلطنت از من سزاوارتری زیرا که تو نائب امام میباشی ومن از جملهٔ عمال تو میشوم که باوامر و نواهی تو عمل میکنم وشیخ احکام ورسائل بسوی مملکت پادشاه فرستاد و نیز دعمال ایشان که متضمن قوانین عدل وکیفیت سلوک عمال با رعیت در اخذ خراج ومقدار ان ومقدار مدت ان بود وامر کرد که مخالفین مرا ن را بیرون کنند تا مبادا که موافقین را گمراه کنند وامر کرد که در هر بلدی و قریه پیشنمازی مقرر دارند که نماز جماعت کند وشرایع دین را با بیشان تعلیم کند وسلطان نیز بعمال نوشت که اطاعت وامتثال امر شیخ نمایند و بدانند که شیخ اصل در سلطنت است واصل در اوامر و نواهیست وهرگز شیخ مزبور سوار نمی شد و بجائی پیاده نمیرفت مگر اینکه جوانان در رکاب او بودند ومجاهره بسبّ متخلفین مینمودند ولعن میکردند هر کسی را که بطریقه متخلفین بود تا اینجا کلام سید نعمة الله بود گویند که شیخ در روزی که وارد اصفهان شد صباح از روز بمسجد رفت ونماز جماعت گذارد وپس از نماز یکی از تلامذه شیخ بر منبر برآمد وتجاهر نمود بر سبّ متخلفین وتا ان زمان در ان بلاد کسی تجاهر بسبّ ننمود وسید نعمت الله نوشت که علما شیعه که در مکه بودند بعلما اصفهان نوشتند یعنی بارباب محاریب ومنابر که شما سب مینمایید متخلفین را در اصفهان وما در حرمین شریفین می باشیم وما را عامه بسبب این سب عذاب وسیاست مینمایند وصاحب لو لوهمین مرحله را قدح در محقق دانسته

مگر این نسبت با و صحیح باشد چه انخلاف انچیز نیست که از انجمه اطهار نقل شده از ام تقیه تا اینجا کلام صاحب
نور بود مؤلف کتاب گوید که چون سب ایران هرگز نبود پس شاید محقق ثانی مصلحت را دراین دانست
که ان راشایع و رایج کند تا بر مردم بطلان انها محسوس و عیان شود یا نمی بینی که اگر کفار مترس مسلمین
نمایند جنگ و قتل حکم ان ساقط نمیشود پس تامل کن بلکه ان مسلمین باید ندیده انگاشت و یا اینکه محقق ثانی
ندانست که در حرم مکه و مدینه بسبب سب مذکور شیعیان را عذاب نمایند و سیاست می کنند

## در وفات محقق ثانی

**وفات** ان بزرگوار در سال نهصد و چهل از هجرت واقع شد و بعضی تاریخ انرا باین عبارت
نوشته اند مقتدی الشیعة و این در زمان ما درست در می آید که اخر شیعه ها حذف شود و الف و لام محسوب گردد
چنانچه تاریخ وفات شهید ثانی را باین نحو گفته تاریخ وفات ذلک لاواه الحبر مستقر والله و این تاریخ
ظاهرا درست نیست بلکه زیاده است و بعض در تاریخ شهید ثانی چنین گفته اند در مقام خطاب شهید اول است جاک الشهید الثانی

## در تالیفات محقق

**و اما** تالیفات محقق ثانی پس از ان جمله است کتاب جامع المقاصد که شرح قواعد علامه از اولش تا مبحث
تفویض نکاح و ان در شش مجلد است و رساله جعفریه که انرا در خراسان تالیف فرموده است و رساله رضاع
و رساله خراج و رساله در اقسام ارضین و رساله صیغ عقود و ایقاعات و رساله لمعات اللاهوت در
لعن جبت و طاغوت و حاشیه شرایع و رساله جمعه و شرح الفیه شهید اول و حاشیه ارشاد مشتمل بر
دو مجلد و حاشیه مختلف و رساله در سجود بر تربت و رساله سبحه و رساله در جنایز و رساله در احکام
سلام و تحیة و منصوریه و رساله در تعریف طهارت و بر جعفریه و رساله عقود شروح بسیار نوشته اند

## در احوال شیخ ابراهیم قطیفی

**قد** شیخ ابراهیم بن سلمان قطیفی الاصل پس از ان ساکن نجف شد پس از ان ساکن حله شد پس او را نسبت
بهر یکی از این مواضع ثلثه میدانند و کریم الدین شیرازی اجازه از شیخ ابراهیم دارد و شیخ حسین
بن عبد الحمید نیز از شیخ ابراهیم اجازه دارد و سید شجاع الدین محمود بن علی مازندرانی اجازه
از شیخ حسین و کریم الدین دارد و سید حسین نیز سید حیدر کرکی که مفتی عصر خود بود با صفهان اجازه
از سید شجاع الدین دارد و سید حسین بن حیدر از شیخ بهائی و میر داماد هم اجازه دارد
و میر داماد هم خاله قاضی میر حسین بن میر حیدر است مادر میر حسین فرزند دختر شیخ علی بن عبد العالی
کرکی است و سید حسین مذکور رساله در نماز جمعه نوشته و ان در نزد من هست و در ان رساله گفته

شهید اول از هزار نفر اجازه داشته و آخوند ملا محمد تقی مجلسی از سید حسین بن سید حیدر اجازه دارد
الحاصل شیخ ابراهیم مذکور اجازه دارد از محقق ثانی شیخ علی بن عبدالعالی کرکی و صاحب لؤلؤ گفته
که بعضی از فضلا گفته است که دیدم بخط بعضی از فضلا که حکایت نمودند بعضی از اهل بحرین در حق شیخ ابراهیم
قطیفی که امام حجت روحنا فداه وعجل الله فرجه بخانه داخل شد در صورت مردی که شیخ مزبور او را می شناخت
پس آن مرد از شیخ پرسید که کدام آیه از قران در باب مواعظ اعظم است شیخ ابراهیم در جواب گفت
این آیه ان الذین یلحدون فی ایاتنا لایخفون علینا افمن یلقی فی النار خیر ام من یاتی امنا یوم القیمة
اعملوا ما شئتم انه بما تعملون بصیر پس آنجناب فرمود که راست گفتی ای شیخ پس از نزد شیخ بیرون رفت
پس شیخ از اهل خانه سوال کرد که چنین مردی از خانه بیرون رفت یا نه اهل خانه گفتند که چنین شخصی داخل خانه نشد و نه بیرون رفت

## در معارضات شیخ ابراهیم با محقق ثانی

و عجب اینکه شیخ ابراهیم با اینکه اجازه از محقق ثانی دارد با وی مناقضات و معارضات دارد و صاحب
لؤلؤ گفته که من دیدم کلام او را در بعضی از کتب او و آن چیزی که دلالت دارد بر قدح در فضل محقق ثانی
و نسبت داده است العیاذ بالله او را بجهل چنانکه شان جمله از معاصرین است بنحویکه در جمله از مسائل در مقابل
محقق ثانی تالیف کرده و در مقام رد بر آمده است و از انجمله در مسئله حل خراج است چنانکه مشهور بر حلیت
آنست پس محقق ثانی رساله در حل آن تالیف فرموده و آنرا نامیده به قاطعة اللجاج در حل خراج پس شیخ
ابراهیم تصنیف کرد رساله که نامید آنرا بسراج الوهاج در دفع لجاج قاطعة اللجاج و مقدس اردبیلی
در این مسئله با او موافقت کرده و تصنیف کرد رساله در حرمت نماز جمعه در زمان غیبت مطلقا و در آن
رد نمود محقق ثانی را که در رساله خود واجب دانسته نماز جمعه را بشرط وجود فقیه جامع الشرائط و تصنیف
کرد رساله را در قول بعموم منزله در رضاع و رد نمود محقق ثانی را که رساله نوشته در بطلان قول بعموم منزله
و در هیچیک از آن رسائل بر صواب نرفته بلکه شیخ ابراهیم خطا کرده۔

## ایراد محقق ثانی بر شیخ ابراهیم در رد جایزه سلطان

و از بعضی از فضائل نقل شده است که از مشایخ شنیدم که شیخ ابراهیم در کربلا بود و شیخ علی بحسب اتفاق بزیارت
آمده بود پس ایشان در رواق آنجناب در پشت سر قبر مبارک با دیگر جمع شدند و شاه طهماسب در آن اوقات
جایزه برای شیخ ابراهیم فرستاده بود و شیخ آن جایزه را رد نموده و عذرخواهی نموده بود که مرا حاجت
باخذ آن نیست پس محقق ثانی بشیخ گفت که تو در رد جایزه خطا کردی و مرتکب شدی حرامی یا مکروهی
جائز برا که امام حسن ع جایزه معاویه و متابعان او قبول میکرد و تاسی بامام یا واجب یا مستحب و ترک

تا شی یا حرام است و یا مکروه چنانکه در علم اصول مبرهن است و یا شاه طهماسب که در جه او کمتر از معاویه نیست و تو بالاتر از امام حسن ع نیستی پس شیخ ابراهیم جواب اقناعی گفت و صاحب لوءلو گفته که در دست من رساله افتاد که موسوم برساله حائریه بود و از تصنیف شیخ ابراهیم مذکور بود در تحقیق مسئله سفریه و در صدر آن رساله ذکر کرده بود که مرا با محقق ثانی سفری بجانب مشهد مقدس رضوی افتاده و جمالی مسائل ذکر کرده است که در آن محقق ثانی را نسبت بخطا داده از انجمله اینکه عشره قاطعه کثرت سفر در ان تتالی شرط است یا نه پس تتالی را نسبت بخود داده و عدم اشتراط تتالی را نسبت بمحقق ثانی داده و در این رساله همین مسئله را نوشته بود و رد بر شیخ علی نموده و از انجمله از محقق ثانی نقل کرد که اگر کسی بجز پوست سگ ساتری نیابد و در بیرون آوردن آن از بدن محل تقیه باشد پس فرض اداء صلوة ساقط میشود شیخ ابراهیم این فتوی را نسبت بمحقق ثانی داد و گفت که من مبالغه در نفی آن کردم او برگشت و اصرار بر همان قول داشته با اینکه آنچه بما رسیده آن است که نماز ساقط نمی شود بفقد ساتر و نه بفقد صفت واجبه در حال اختیار باجماع علماء و آن مصرح به در کلام اصحاب است پس من از محقق ثانی اعراض کردم و آن فتوی او را حمل نمودم بر غفلت او و عدم مطالعه و از انجمله مسئله دیگری میان ما صحبت شد و او اینکه محقق ثانی حکم کرد باستحباب وضوء مجدد بر کسی که غسل جنابت نموده و من در مقام انکار برآمدم و در این باب مبالغه نمودم و گفتم که مجدد مستحب نیست مگر ما سبق وضوئی پیش از آن پس محقق گفت که در غسل جنابت ضمناً وضو میباشد پس من گفتم که اگر اراده کردی کفایت غسل را از وضوئی پس وضوء ضمنی نیست و اگر غیر این اراده کردی پس آنرا بیان کن پس محقق ثانی از اعتراف بحق ابا کرد و برهان گفته خود مستقر شد پس من از او اعراض کردم پس از آن شیخ ابراهیم ذکر کرد که روزی داخل شدم در حرم حضرت رضا پس اتفاق افتاد که محقق ثانی با بقیه علماء مانند جمال الملة والدین پس محقق ثانی در دفعه اولی در مقام اعتراض بر من برآمد که چرا جوایز حکام را قبول نه کردی من گفتم برای اینکه مکروه است محقق گفت که چنین نیست بلکه واجب است یا مستحب و مطالبه دلیل از او کردم پس استدلال نمود بفعل حسن ع با معویه و گفت که تاسی یا واجب است و یا مندوب بنابر اختلاف در همین پس من در جواب او گفتم که شهید در کتاب دروس فرموده که ترک اخذ آن از ظالم افضل است و معارضه نمی کند از اخذ امام حسن ع جوایز معاویه را زیرا که آن جوایز از حقوق ائمه بالاصاله می باشد پس محقق ثانی منع کرد در اول اینکه این کلام در دروس می باشد پس من او را ملزم کردم بر وجدت پس محقق ثانی با خدا عهد کرد که کلام خود مقصود دارد بر استفاده سوال ما افاده بجواب و شیخ ابراهیم گفته که اگر کراهت طول دادن بخود نمی آمد ذکر میکردم اگر آنچه را که میان من و او واقع شد پس از او مفارقت کردم با حسن حال ... گرفتم

پس چون بنجف رسیدم اخبار متواتره از ثقات و غیر ایشان ورود یافت که لایق بذکر نیست پس معاینه کردم او را بقصد پس امر همیشه بود تا اینکه او دعوای علم نمود پس سعی خودم را مبذول داشتم که رضا شود ببحث و اجتماع و مذاکره و جمیع انواع ملاطفت را نمودم پس ابا کرد و راضی نشد پس از آن در اواخر رساله مذکور داشت که چون من از این رساله فارغ شدم پس شروع میکنم در نقض رساله خراجیه و کشف اشتباه آنچه من در آن دیدم از مباحث قناعتیه مؤلف کتاب گوید که مبادا قریب این سخنان نظم در دهان آید چه شیخ ابراهیم را چه پایه و مایه که با طول حبل تحقیق و تدقیق در مقام معارضه آید و یا در دایرهٔ قیل و قال و بحث و جدال با آن فذلکه ارباب کمال گذارد بلکه او در معلم خانه مجلس افادهٔ محقق ثانی چون کودک ابجد خوانی نماید بلکه اگر تحقیقات آن مهر سپهر فضیلت بعد از استفاده از او فهم نماید لازم که فرق خود را از فرقدان ساید و امثال انسان این برهان و مزخرفات و هذیانات نشاید خفاش را یارای آن که در محضر خورشید تابان آید چنانکه تایید این کلام از کلمات منقوله از علامه مجلسی باید اگر کوئی که چنین کسی را پس چه مرتبه که حضرت صاحب الامر نجات اش درآید جواب گوئیم که بر فرض صدق مرحلتین شاید بعد از این هفوات توبه و انابه کرده و شخص کاملی شده باشد و بعضی از فضلاء از تلامذهٔ اخوند ملا محمد باقر مجلسی مذکور داشته که از استادم شنیدم که میفرمود که شیخ ابراهیم را چندی فضیلتی نبوده و او را رتبه معارضه شیخ علی کرکی نبوده و بارها این شخص گفته که از استادم مجلسی مشافهتاً شنیدم چیزی را قدح در فضیلت شیخ ابراهیم بلکه در تدین او قدح نمود زیرا که مجلسی فرمود که من مجموعه بخط شیخ ابراهیم دیدم که در آن نوشته بود که من بر محقق ثانی شیخ علی افترا کردم و مجلسی میگفت که کجا است و چه نسبت دارد فضل شیخ ابراهیم از فضل شیخ علی و تبحر او و علم او و برای شیخ ابراهیم است۔

## در تالیفات شیخ ابراهیم

از تالیفات آنچه سابقاً مذکور شد و از انجمله است رساله در شرح عدد محرمات ذبیحه که لطافتی دارد و اختصار هم دارد و رسالهٔ صومیه که فاضل اردبیلی در بحث صوم شرح ارشاد آن رساله را باو نسبت داده و بعضی از فتوای او را نقل کرده و شرح الفیه شهید اول چنانچه شیخ عزالدین حسین بن عبدالصمد عاملی در حواشی خود بر الفیه ذکر کرده و برای او است تعلیقات بر شرایع و حاشیه بر ارشاد که قاضی نور الله در کتاب مجالس المؤمنین باو نسبت داده و کتاب فرقه ناجیه و ظاهر اینکه در تحقیق فرقهٔ ناجیه است و اینکه فرقه ناجیه امامیه میباشند و کتاب نفحات الفوائد و مفردات الزواید و این کتاب در صورت سوال و جواب است از این نحو مسائل بکذا منقول کذا و از تالیفات او است شرح اسماء الحسنی که طویل الذیل و جید الفوائد است

و از ان فراغت یافت در سنه نهصد و سی و چهار و رساله در شکیات و اجازه هم نوشته است برای شاگرد خود امیر معز الدین محمد بن تقی الدین حسینی اصفهانی و از ان اجازه ظاهر میشود که شیخ علی بن هلال جزایری عموی شیخ ابراهیم است و ایضاً شیخ ابراهیم اجازه برای شمس الدین محمد بن حسن استرابادی نوشته است و دران اجازه گفته که جماعتی از فضلاء مرا اجازه داده اند و اوثق ایشان شیخ ابراهیم بن حسن شهیر بابن ورا قست از شیخ علی بن هلال جزائری و تاریخ ان اجازه سال نهصد و بست بود در ایام مجاورت نجف و از جمله تلامذهٔ شیخ ابراهیم قطیفی است سید شریف الدین حسینی مرعشی تستری که والد قاضی نور الله تستری صاحب کتاب مجالس است و از جمله شاگردان او میر نعمت الله حلی است -

## در احوال فخر المحققین محمد بن الحسن

او فخر المحققین محمد ابن الحسن بن یوسف ابن مطهر الحلی بدر انور و افتخار ال مطهر و سلطان علماء اعلام و فضلاء رسلاء عظام است و در ذکاء و فطانت از اعجوبه روزگار و عجب اینکه او خود مجتهد و پسرش ظهیر الدین محمد نیز مجتهد و پدرش حسن علامه و جدش یوسف از مجتهدین و عم او رضی الدین علی بن یوسف از مجتهدین و پسر عمش قوام الدین محمد بن علی بن یوسف از مجتهدین و دو پسر عمه اش از مجتهدین یکی عمید الدین عبد المطلب بن محمد بن علی الاعرج الحسینی و پسر سید عبد الله مزبور را پسری بود مسمی بسید حسن و ایشان همه از مشایخ اجازه اند و خال پدرش محقق نیز از مجتهدین فتبارک الله احسن الخالقین و در خارج اشتهار دارد که از خانه علامه ده نفر مجتهد بودند و شیخ شهید در بعضی از اجازات خود در مدح فخر المحققین نوشته است

## در تالیفات فخر المحققین

و بمقام تعداد مشایخ خود منهم الشیخ الامام سلطان العلماء منتهی الفضلاء والنبلاء خاتمة المجتهدین فخر الملة والدین ابو طالب ابن الشیخ الامام السعید جمال الدین بن المطهر مد له فی عمره مدا و جعل بینه و بین الحادثات سدا و برای او است از تالیفات شرح قواعد که ان را ایضاح القواعد نامیده در حل مشکلات قواعد و شرح خطبه قواعد و اجوبه مسائل حیدریه و رساله فخریه در نیت و حاشیه ارشاد و کافیه در کلام و کتاب ارشاد المسترشدین و هدایة الطالبین و در مدح این جناب همین بس که همراه پدرش در مجلس شاه خدابنده با علماء مخالفین مباحثات داشته و همه را ملزم ساخته -

## در اجتهاد فخر المحققین

او اجازه دارد از پدرش علامه و عمش رضی الدین علی بن یوسف و اگرچه در خارج چنان اشتهار یافته که علامه قبل از بلوغ بدرجه اجتهاد رسیده لیکن این سخن غلط مشهور است بلی پسرش فخر المحققین قبل از

بلوغ بدرجهٔ اجتهاد رسید چنانکه انجناب در شرح خطبه کتاب قواعد فرموده که من در خدمت پدرم مشغول
تحصیل علوم از معقول و منقول شدم و بسیاری از کتب اصحاب ما را در نزد او قرائت نمودم و از او التماس
کردم تصنیف کتاب قواعد را و بعد از ملاحظه تولدش و تاریخ تصنیف قواعد معلوم میشود که عمرش دران زمان
کمتر از ده سال بوده و تعجب شهید ثانی از آن در حاشیه قواعد در موقع خود نیست چه در ترجمهٔ فاضل هندی
سابقا مذکور شد کسانی که قبل از بلوغ بدرجه علم و کمال و اجتهاد رسیدند و تاریخ ولادت فخر المحققین بضعف
شب دوشنبه بیستم شهر جمادی الاول سنه ششصد و هشتاد و دو بود و وفاتش در شب جمعه پانزدهم شهر جمادی
الثانی سنه هفتصد و هفتاد و یک و عمرش بنابراین هشتاد و نه سال خواهد شد و علامه باو وصیت کرده که کتب
را که ناقص است از تالیفات علامه المحققین انها را اتمام کند و شاید بدین سبب فخر المحققین با این کثیر عمر قلیل
التالیف بوده یعنی تالیفات پدرش را اتمام میکرد —

## در مسئله اختلاف که درمیان فخر المحققین و علامه

و بعضی از علماء نوشته اند که شخصی بخدمت علامه رسید و بانجناب عرض کرد که من در مدت دوازده
سال پیش از دخول وقت بنیت وجوب وضو گرفته ام و بان وضو نماز گذارده ام و نماز قضائی نیز
در ذمه نداشته ام اکنون فهمیدم که رای شما انست که قبل از دخول وقت بی اشتغال ذمه بنماز قصد وجوب
نمی توان کرد ایا نمازهائی که درین مدت کرده ام صحیح است یا باطل علامه فرمود که انچه نمازهائیکه
که درین مدت باچنین وضو ساخته در حیز بطلان است اکنون قضا انها را بعمل بیاور پس ان شخص
از خدمت علامه بیرون رفته و در اثناء راه با فخر المحققین رحمه الله تعالی ملاقات کرده فخر المحققین از
حال او استفسار فرموده انشخص مراتب را بعرض رسانید فخر المحققین فرمود که علامه درین فتوی
خبط فرموده بلکه ان نمازیکه با وضوی اول گذاردی قضائی انرا بعمل آور و بقیه نمازهای تو صحیح است
زیرا که چون نماز وضوی اول فاسد گشت پس ذمه تو مشغول بنماز قضا شد پس زان هر زمانی
که دران وضو میساختی این قضائی نماز ذمه تو بود و نیت وجوب عینی نداشت پس ان شخص
بار دیگر بخدمت علامه رسید و مراتب را معروض رای او داشت علامه اعلی الله مقامه فتوای
فخر المحققین را تحسین و بخطائی خود دران فتوا اعتراف فرمود رضی الله عنهما بجاه الائمة الطاهرین

## در احوال قطب المحققین

قد محمد بن محمد الرازی البویهی قطب الدین علامه فهامه قطب وحی فضیلت و دریای مواج
علوم حقیقت و شریعت و طریقت خورشید فضیلتش از مطلع شرح مطالع طالع و محکمات حکمتش از افق

کتاب محکمات ساطع و قواعد اساس فقه ان بزرگوار از حواشی قواعد نایر و میزان علم او از شرح شمسیه میان
ظاهر شهید ثانی در اجازهٔ شیخ حسین با ین عبارتش مداحست سید بحیر عالم نجم الدین سلطان المحققین و اکبر
المدققین قطب الملة والدین و نسب شریف و چنانکه از بعضی از اجازات محقق ثانی ظاهر میشود بسلسلهٔ شریفهٔ
سلاطین آل بویه منتهی میشود و بعضی از اساطین فقها قطب المحققین را از احفاد ابن بابویه دانسته اند
و این خبط است و بر متتبع مخفی نیست مولد و منشا او دار المؤمنین ورامین و رسیت بعد از تلمذ و نزد جمعی از
علماء روزگار و اعلاء اعلام اشتهار بشرف تلمذ علامه اودوار شیخ جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر حلی
مشرف گردیده و کتاب قواعد الاحکام علامه را بخط خود نوشته و بر او قرائت نموده و بر ظهر نسخه که الحال
در ولایت شام نزد بعضی از فضلا موجود است صورت اجازه بخط علامه برین وجه موجود است که قرء
علی اکثر هذا الکتاب الشیخ العالم الفقیه الفاضل المحقق المدقق زبدة العلماء و الافاضل قطب الملة والدین محمد
بن محمد الرازی ادام الله ایامه قرائة بحث و تدقیق و تحریر و تحقیق واستبان عن مشکلاته واستوضح معظم شبهاته
فبینت له ذلک بیاناً شافیاً و قد اجزت له روایة هذا الکتاب باجمعه و روایة جمیع مصنفاتی و روایاتی و ما
اجیز لی روایته و جمیع کتب اصحابنا السابقین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بالطرق المتصلة منی الیهم
فلیرو ذلک لمن شاء و احب علی الشروط المعتبرة فی الاجازة فهو اهل لذلک احسن الله عاقبته و کتب العبد الفقیر
الی الله تعالی حسن بن یوسف بن مطهر الحلی المصنف للکتاب فی ثالث شعبان المبارک من سنة ثلث عشر
و سبع مائة بناحیة ورامین والحمد لله وحده و صلی الله علی سیدنا محمد النبی و اله الطاهرین و قطب المحققین
بعد از وفات سلطان ابوسعید و وزیر او خواجه غیاث الدین محمد که مربی اهل فضل بود بجانب شام شتافت
و شیخ تقی الدین سبکی که از فقهاء شافعیه بود با او در مقام معارضه برآمد و در توجیه بعضی از احادیث معارضه
میان ایشان منعقد گردید و چون سبکی عیار سبیکه خود را در میزان مناظرهٔ او سنجید و دید که در میان اهل شام
سبک خواهد گردید بالضرورة طریق بیحیائی و مکابره پیموده و قطب را بعدم فهم مقاصد شرع و وقوف بر ظواهر
نسبت داد و قطب چون مآل حال خیانت دید خود را از مناظرهٔ او باز داشت و انتقام او را بالجهل و دوا
گذاشت و در ظهر قواعد شیخ شهید محمد بن مکی اعلی الله درجته بخط شریف او مذکور است که در دمشق بخدمت
علامی قطب الدین رسیدم او را بحری دیدم بی پایان و اجازه انچه که او را جایز بود بمن لطف نمود و بیشبهه
امامی مذهب بود و تصریح بان میفرمود و انقطاع و بازگشت او بجمال الدین بن المطهر که فقه اهل البیت
علیهم السلام بوده معلوم است و تاریخ وفاتش در دوازدهم ذی القعدة از سال هفتصد و شصت
و شش اتفاق افتاده و در فضاء قلعه با و نماز گذاردند و بسیاری از اعیان دمشق جهت نماز او حاضر شدند

و در صالحیه او را دفن کردند و بعد از آن او را بموضعی دیگر نقل نمودند و عجب است از شهید اول که گفت ولا شک
فی کونه اماميا مگر احتمال آن میرفت که او رفع شک نماید و از باب علم هم از این کلام شهید اول تعجب کردند
و از جملهٔ تالیفات آن بزرگوار است کتاب محاکمات میان شراح اشارات و حاشیه بر اشارات اصغر موسومه بدرة
الاصداف الفه حاشیه بر کشاف اکبر موسومه بتحفة الاشراف و رسالهٔ تحقیق کلیات و رساله در تحقیق مباحث تصور و
تصدیق و حواشی غیر مدونه بر کتاب قواعد علامه و مسموع شد که بعضی از علما آنرا جمع کرده و تدوین
نموده و کتابی علیحده ساخته و آن موسوم است بحواشیه قطبیه و شرح بر کتاب مطالع در منطق و سید شریف بر
آن حواشی نوشته و از حکیم فاضلی شنیدم که دوازده حاشیه بر حاشیه میر بر شرح مطالع نوشته اند و
کتاب شرح شمسیه در منطق و از انبا بخواهش خواجه غیاث الدین نوشته و بر آن شرح حواشی بسیار نوشته اند
مانند میر سید شریف و عماد و احمد و داؤد و میر غیاث الدین و ملا خلیل و سید علی رکابی و محی الدین و غیر
ایشان و مولف کتاب نیز بر آن حواشی غیر مدونه است و چون ملا سعد تفتازانی شرح بر شمسیه
نوشته بود بنابراین شرح قطب الدین متروک شد و طلبه بخواندن شرح تفتازانی اشتغال نمودند
پس سید شریف که از تلامذ قطب الدین بود حاشیه بر شرح شمسیه استادش قطب المحققین نوشت
پس دوباره آن کتاب محل اعتماد طلاب و تدریس اصحاب شد و شرح شمسیه سعدیه متروک گردید۔

## دراحوال علامهٔ حلی

شیخ حسن بن یوسف بن علی بن المطهر الحلی احله الله دار کرامته ملقب بجمال الدین و معروف
بآیة الله فی العالمین مرکز دایرهٔ شرع متین و قطب کرهٔ دین مبین و منتهای فضایل اولین و آخرین
و مؤسس قواعد ارباب حق و یقین و تذکرهٔ خواطر مومنین و تبصرهٔ مهتدین و سالک منهاج الیقین و منهاج
کرامت اکرمین است و سید مصطفی تفریشی در کتاب نقد الرجال گفته که بخاطرم می آید که انجناب را وصف کنم
پس کتابم وسعت وصف و علوم و تصانیف و فضائل و محامد او را ندارد و برای او بیشتر از انعقاد کتابها

## دراحوال وفات علامهٔ حلی

و میرزا محمد در کتاب رجال گفته که حسن بن یوسف بن علی بن مطهر ابی منصور علامه الحلی المولد و المسکن
محامد ش بیش از آن است که احصا شود و مشهورتر از آنست که مخفی گردد مولد او نوزدهم شهر رمضان المبارک
از سال ششصد و چهل و هشت است و وفات او در شب شنبه یازدهم محرم الحرام از سال هفتصد و بیست و شش
و بنابراین عمرش هفتاد و هفت سال و سه ماه خواهد بود و لیکن قاضی نور الله در کتاب مجالس نوشته است
که ولادتش در بیست و نهم رمضان از شش صد و چهل و هشت است و فاتش در روز شنبه بیست و یکم محرم

از مقصد و بست و شش است و اجناب تحصیل فقه و کلام و اصول و عربیت و سایر علوم شرعیه از فقیه
اهل البیت نجم الدین ابو القاسم جعفر بن سعید حلّی ملقب بمحقق اوّل که خال علامه است و در نزد پدر بزرگوارش
شیخ سدید الدین یوسف بن المطهر نموده و مطالب حکمیه را در خدمت استاد البشر خواجه نصیر الدین طوسی
و علی بن عمر کاتبی قزوینی شافعی و محمد بن محمد بن احمد که خواهرزاده ملا قطب علامه شیرازی بود و غیر ایشان از علمای عامه

و در تاریخ حافظ ابرو و غیر آن مذکور است که چون بطلان مذهب خود علی الاجمال در خاطر
سلطان اولجایتو محمد خدابنده قرار گرفت باحضار علمای امامیه فرمان داد چون علامه با دیگر علما حاضر آمدند
مقرر شد از جانب اهل سنت و جماعت خواجه نظام الدین عبد الملک مراغی که افضل علمای شافعیه بلکه افضل
علمای اهل سنّت بود با جناب علامه مناظره نمایند و علامه با خواجه مزبور مناظره نمود و اثبات خلافت بلافصل
امیر المؤمنین و ابطال دعوای مذهب او به براهین قاطعه و دلائل ساطعه نمود و ر
جحان مذهب امامیه را بر وجهی ظاهر ساخت که راه تشکیک احدی از حاضران نماند و خواجه نظام الدین عبد الملک
چون ادلّه جواب شیخ را شنید گفت که قوّه ادله بغایت ظاهر است اما چون سلف بر راهی رفته اند
و خلعت جهت الجام عوام و دفع تفرقه کلمه اسلام برده سکوت بر اظهار لغزش ایشان پوشیده اند
مناسب آنست که هتک آن ستر ننمایند و طعن بر ایشان ننمایند و حافظ ابرو چون از غایت تعصب
خواسته که تصریح به عجز عبد الملک نماید چنین گفته که میان شیخ جمال الدین و مولانا نظام الدین عبد الملک
مناظرات بسیار واقع شد و مولانا نظام الدین در احترام و تعظیم او مبالغه نمودی و آنچه در السنه معروفست
آنکه شاه خدابنده را زوجه بود که بدان نهایت تعلق داشت پس بسبب امری سه او را طلاق در یک مجلس گفت
مفتیان و افندیان را خواست ایشان گفتند که محتاج بمحلل است و بی محلل رجوع نتوان کرد پس سلطان گفت که
که آیا مذهبی در اسلام هست که آنرا جایز بدانند گفتند نیست مگر شیعه و امامیه قلیله میباشند پس سلطان نشان ایشان
خواست گفتند چند نفر از علماء ایشان در حله می باشند که رئیس ایشان علّامه است پس سلطان باحضار
علامه با نهایت اجلال امر کرد چون حاضر شدند در مجلسی که علماء و سلطان حاضر بودند علامه وارد شد
و نعلین خود را در زیر بغل گرفت و مجلس در آمد و سلام کرد سلطان و حاضران را اینمعنی پسند نیامد پس
بعضی از علماء عامه بجهة اینکه او را در اوّل ورود شرمسار و بی اعتبار در نظر سلطان نمایند او گفتند
که سجده برای سلطان نکردی و نعلین را بمجلس آوردن خارج از قوانین ادب و رسوم است علامه گفت
که اجماع ما و شما است که سجده برای غیر خدا روا نیست و خدا فرموده لذا دخلتم بیوتا فسلموا الخ و من شنیده‌ام

که رسولخدا در جای مهمان بود و م مذهب نعلین مبارک ان جناب را دزدیدند و در انجا چوم مذهب
حضور داشتند من خوف ان نمودم که نعلین مرا هم بدزدند علمائے گفتند که شما عجب بیخبر از مذاهب و
روئوسائی مذاهب هستید م در زمان رسولخدا نبود بلکه قریب بصد سال بعد از پیغمبر بوده است
علامه گفت که من سهو کردم ح مذهب این سرقت را نمودند علمائے گفتند که ا بعد از او
بوده پس علامه این نسبت را به ش مذهب داد و از ان پس ح مذهب داد و همان جواب را شنید
علامه گفت چون اینها در زمان پیغمبر نبودند پس کجا این مذاهب را احداث کردند و در زمان رسولخدا
این مذاهب نبوده پس در این کار ملزم ساخته و حکایت را بدین نهج اخوند ملا محمد تقی در روضة المتقین
شرح من لایحضر نوشته و در باب سه طلاق در یک مجلس سخن گذشت علامه همه ایشان را ملزم ساخت
و علامه در ان ایام مجلس درسی آراسته علمار عامه نیز بدرس او حاضر میشدند و از لطائف کلماتی که علامه
را در جواب سید موصلی که اعظم علما چنانکه بود واقعشد انکه روزی در مجلس سلطان بمناظره مخالفان
اشتغال نمودند و بعد از اتمام مطلب خود برسم شکر گذاری خطبه مشتمل بر حمد الهی صلواة حضرت رسالت
پناهی و ال ولایت مالی ادا نمود چنانچه در مذهب امامیه جائز است صلواة بر ال بر سبیل انفراد
فرستاد سید موصلی چون در ادله علامه نتوانست دخلی نماید در اینجا بنا ر فضولی گذاشت و عرض کرد
که شما را چه دلیل است بر جواز صلواة بر غیر جماعت انبیا علامه در جواب گفت که دلیل این آیه کریمه است
الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلواة من ربهم و رحمة
انسید از غایت عناد در جواب گفت که علی بن ابی طالب و اولاد او را چه مصیبت رسیده است علامه
مصائب مشهوره اهلبیت را بظهور واگذاشته بجهة زیادتی انفعال او گفت که چه مصیبت بدتر از این
باشد که مانند تو فرزندی از ایشان بهم رسیده که تفضیل بعضے را بر ایشان میدهی و رجحان
گروهے از جهال را بر ایشان مبنی حاضران از قوة بدیهه جناب شیخ علامه تعجب نمودند و بر انسید بخندیدند

و رباعی از شعر علامه

و بعضی از فضلا شعرا که در ان مجلس حضور داشتند این دو بیت را در شان ان سید نظم کردند
اذا العلوی تابع ناصبیا بمذهبه فما هو من ابیه وکان الکلب خیرا منه طبعا لان الکلب طبع ابیه فیه
و سید نعمة الله جزایری این رباعی را از علامه نقل کرده لی فی محبة شهود لا یبرح و شهود کل قضیة لا تنقضی
خفقان قلبی و اضطراب مفاصلی و شحوب لونی و اعتقال لسانی و مراد محبت خدا تعالی است و در
تذکره شیخ نورالدین علی بن عراق مصری مسطور است که چون شیخ تقی الدین ابن تیمیه که از علمار اهلسنت است

معاصر علامه و غایبانه با او اظهار انکاری داشت —

## در محاجه نمودن با علامه

و بعضی از معتوقات میگفت پس علامه این ابیات را نوشت و با و فرستاد لو کنت تعلم کلما علم الوری طراً لکنت صدیق کل العالم لکن جهلت فقلت ان جمیع من یهوی خلاف هواک لیس بعالم شیخ شمس الدین محمد بن محمد بن عبد الکریم موصلی در جواب علامه این قطعه را نوشته یا من یموه فی السؤال مسفسطا ان الذی الزمت لیس بلازم هذا رسول الله یعلم کلما علموا وقد عاداه جل العالم و جواب شمس الدین واضح است زیرا که علامه خطاب به تقی الدین کرده و موجبه جزئیه ادعا نموده و این مجیب سالبه جزئیه آورده و سالبه جزئیه نقیض موجبه جزئیه نخواهد بود پس این نقض ظاهر الدفع است —

## مطائبه علامه با بنا

گویند که روزی بنائی مشغول به بنائی بود و علامه در خدمت پدرش ایستاده بود ناگاه قطره از گل بر روی علامه آمد بنا گفت که ایکاش من الگل بودم پس علامه بالبدیهه بپدر خود گفت که یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا

## مطائبه علامه با محقق

معروفست که علامه در حال طفولیت در خدمت خال خود محقق درس میخواند و کاهی میگریخت محقق از عقب او روان میشد که او را بگیرد چون نزدیک میرسید علامه آیه سجده را تلاوت میکرد و محقق بسجده میرفت علامه فرصت غنیمت کرده میگریخت و شاید این از بابة تقدس و احتیاط محقق باشد چه سجده برای سمع واجب نیست بلکه در صورت استماع واجب است و در این مقام محقق سماع میکرد نه استماع پس از بابة احتیاط سجده مینمود و محقق استماع میفرمود بجهة تحصیل مثوبت و یا اینکه مذهب محقق در آن وجوب سجده بود برای سماع والله العالم —

## احوال کرامت علامه در دیدن حضرت حجة علیه السلام

کرامات علامه اعلی الله مقامه بسیار است و در اینجا چند کرامت ذکر میشود اول خبریست که در کتاب مجالس قاضی نور الله مذکور و در السنه و افواه مشهور است که یکی از علما که در بعضی از فنون علمی استاد علامه بود کتابی نوشته بود و در مجالس آنرا برای مردمان میخواند و ایشان را اضلال میکرد و از بیم آنکه مبادا کسی از علما رد آن نماید آنرا بکسی نمیداد که آنرا استنساخ نماید و علامه همیشه حیله می انگیخت که آنرا بدست آورد و رد آن نماید لاجرم علامه استاد را شاگرد گردید و بدین وسیله التماس عاریة کتاب نمود چون آن شخص نخواست که یکباره دست رد بر سینه التماس او نهد

گفت

گفت که سوگند یاد کرده ام که این کتاب را زیاده یکشب پیش کسی نگذارم علامه همانقدر را نیز غنیمت دانسته کتاب را بگرفت و بخانه برد که دران شب بقدر امکان ازانجا نقل نماید و چون بکتابت ان اشتغال نمود و نصفی از شب بگذشت خواب بر جناب علامه غلبه نمود پس ناگاه حضرت صاحب الامر پیدا شده و بعلامه فرمود که کتاب را بمن گذار و تو خواب کن پس علامه بخواب شده چون بیدار شد ان نسخه بکرامت حضرت صاحب الامر تمام شده بود و مولف کتاب این حکایت را از والد ماجد بعض دیگر بدین قسم شنیدم که مؤلف ان کتاب یکی از معاصرین علامه بود از عامه و علامه بیکی از تلامذ خود فرمود که در نزد ان عالم تلمذ کرد تا اطمینان از او حاصل شود و یکشب کتاب را باو عاریه داد و علامه در انتساخ و یاردان شروع نمود تا وقت سحر بی اختیار او را خواب ربوده و قلم از دست افتاد چون صبح شد بیدار شد و افسوس بسیار خورد که چرا خوابید و کتاب را انجام نداد چون بکتاب نگاه کرد دید که مجموع کتاب نوشته شده و در اخر ان نوشته است کتبه م ح م د بن الحسن العسکری صاحب الزمان —

## در کرامات علامه

**کرامت** دوم چیزیست که شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابیس بر وجه اجمال نوشته و ان انست که در خواب دیدند که قیامت برپا شده و علامه حلّی بر همه علما مقدم است —

**کرامت** سوم چیزیست که در السنه و افواه در نهایت اشتهار است و این فقیر مولف کتاب از اخوند ملا صفر علی لاهجی سابق الذکر شنیده ام که حکایت میکرد از استاد خود مرحوم مبرور اقا سید محمد بن اقا سید علی صاحب مناهل که او میفرمود که علامه در شب جمعه بزیارت حضرت سید الشهدا میرفت و تنها بود و بر دراز گوشی سوار بود و تازیانه در دست مبارکش بود در اثنا راه شخصی غریب پیاده همراه علامه افتاد و باهم بمکالمه مشغول شدند چون قدری باهم سخن گفتند بر علامه معلوم شد که این شخص مرد فاضلیست پس در مسائل علمیه باهم صحبت داشتند علامه فهمید که ان شخص بسیار صاحب علم و فضیلت و متبحر است پس علامه مشکلاتی که برای او در علوم مانده بود یک یک را از ان شخص سوال میکرد و ان شخص حل مشاکل و معاضل او مینمود تا انکه سخن در مسئله شد ان شخص فتوائی گفت علامه منکر ان شد و گفت که حدیثی بر طبق این فتوا نداریم ان مرد گفت که حدیثی درین باب شیخ طوسی در تهذیب ذکر کرده است و شما از کتاب تهذیب خود از اول فلان قدر بشمارید پس در فلان صفحه در فلان سطر این حدیث مذکور است علامه در حیرت شد که این شخص که باشد پس از ان مرد پرسید که ایا درین زمان که غیبت کبری است میتوان حضرت صاحب الامر را دید یا نه و درین هنگام تازیانه از دست علامه افتاد پس ان حضرت خم شده تازیانه را از زمین برگرفت

و در میان دست علامه گذاشت و فرمود چگونه صاحب الزمان را نمیتوان دید و حال انیکه دست او در میان دست تو است پس علامه بی اختیار خود را از دراز گوش انداخت که پای ان جناب را ببوسد پس غشی نمود و چون بحواس آمد کسی را ندید پس بعد از انیکه بخانه برگشت رجوع بکتاب تهذیب نمود ان حدیث را در همان ورق و همان صفحه و همان سطر که ان حضرت نشان داده بود یافت و علامه بخط خود در حاشیه کتاب تهذیب در ان مقام نوشت که این حدیثی است که حضرت صاحب الامر با آن خبر داد و ورق و صفحه و سطر این کتاب را نشان داد و اخوند ملا صفر علی میگفت که استادم مرحوم آقا سید محمد میگفت که من همان کتاب را دیدم و در حاشیه این حدیث خط علامه را دیدم که مضمون سابق نوشته بود

کرامت چهارم انیکه انجناب الزام مخالفین در مجلس سلطان نموده و همه علما را الزام کرده و مغلوب ساخته و پادشاه خدابنده با اکثر اعیان و بسیاری از اهالی این را نیز ببرکت علامه شیعه شدند و سلطان حکم کرد که اسامی چهارده معصوم را بر دراهم و دنیار نقش کردند و مساجد را نیز حکم کرد که بنقش اسامی امامان شیعه مزین نمایند گویند که ملا حسن کاشی همراه علامه در ان سفر بوده و او مرد ظریف بود پس بپادشاه بعد از قضیه الزام مخالفین معروض داشت که من دو رکعت نماز بمذهب فقهای سنی میخوانم و دو رکعت نماز هم بمذهب جعفری میخوانم و عقل پادشاه را حاکم میسازم پس ملا حسن گفت که یکی دیگر از فقهای سنی جایز می دانند که با شراب وضو ساخته شود و همچنین میگویند که پوست سگ بسبب دباغت پاک میشود و جایز دانسته که بسبب حمد و سوره یک آیه خوانده شود اگر نیز حمد باشد و جایز دانسته که بر نجاست سگ سجده کنند و جایز دانسته که بعوض سلام بعد از تشهد ضرطه صادر کنند پس ملا حسن از شراب وضوی ساخت و پوست سگ پوشیده و سرگین سگ را سجده گاه کرد و تکبیر گفت و بعوض دو برگ سبز که معنی آیه مدهامتان است که یک آیه هست پس رکوع و سجود بر سرگین سگ کرده و رکعت دیگر را نیز بدستور نموده پس تشهد خواند و بعد سلام ضرطه از دبر خارج کرده و گفت که این نماز سنی است از ان پس با خضوع و خشوع تمام دو رکعت نماز بنا بر مذهب خود ادا کرده سلطان گفت که معلوم است انیکه اولی نماز نیست بلکه نماز موافق عقل و ادب همان نماز ثانی است —

کرامت پنجم انیکه مانند علامه کسی کثرت تالیف نداشته با انیکه انجناب مشغول بتعلم و همیشه اشتغال بتدریس داشت و سفرها کرده و با ملوک و اعیان و اعاظم مصاحبت و مراودت داشته و با جمهور مناظرات و مباحثات بسیار نموده با اینحال تالیفات او را موزوع و تقسیم بر مدت عمر او نمودند هر روزی یک جزو شد و معروف انیکه برده ندی هزار بیت شد و این نهایت کرامت است بلکه بعضی گفته اند

که بعدد

که تا پانصد کتاب تألیف کرده و شیخ فخر الدین طریحی در کتاب مجمع البحرین در ماده علم نوشته که پانصد مجلد از تألیف بخط علامه دیده شده بغیر از آنچه از تألیف آنجناب بخط دیگرے یافته شد و گفته شد که هزار کتاب بلکه زیاده از آن از تألیف علامه است و این کرامتی است که بالاترین کرامت هاست و آخوند مجلسی در مجلس مذکور شد که علامه را روزی هزار بیت تألیف است آنجناب فرمود که تألیفات ما هم کمتر نیست یکی از تلامذه گفت که فرق است که از شما تألیف است و از علامه تصنیف آنجناب تصدیق کرد لیکن انصاف آنکه کتب مجلسی اکثرش تصنیف است مانند بحار و غیره و مسموع شد بلکه در بعضی از کتب مذکور است که علما ایشان روزی هزار بیت تألیف را از علامه مستبعد دانسته اند و بدین سبب انکار نموده اند و نفهمیده اند که ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم با آنکه اگر امثال این نسبتها با نها دهند با علم با بدو نغ الشان پس ایشان انرا قبول بنمایند —

## غرائب منطق که از تاریخ خلکان

چنانکه ابن خلکان شافعی در تاریخ خود در ترجمه هشام بن سائب کلبی نسابه از کلبی مذکور نقل کرده که گفت که قرآن را در مدت سه روز حفظ کردم و هم بخط ترجمه محمد بن قاسم معروف با بن انباری چنین گفته است که او حفظ داشت صد و بست کتاب در تفسیر قران با سندهای آنها و همچنین سیصد هزار شعر شواهد قرآن و با اینها تصنیف بسیار داشت که از آن جمله است غرائب الحدیث که چهل و پنجهزار ورقست و شرح کافی دو هزار ورق و کتاب هاات قریب هزار ورق و احوال ایام احوال جاهلیت در هفتصد ورق و غیر اینها و در ترجمه عبد الرحمن بن علی مشهور با بو اب الفرج بن جوزی حنبلی چنین گفته است که کتبش بیشتر از آن است که شمرده شود و بخط خود بسیار نوشته است بحدیکه بعضی گفته اند که اجزای نوشتهای او را جمع کرده بر عمرش تقسیم نمودند حصه هر روزی نه جزء شد و هر جزوی موافق تصریح بعضی بعبارت از پانصد بیت است بحساب کتاب او و این چیزیست که عقل در قبول نمیکند چه نه جزء چهار هزار و پانصد بیت میشود و اینقدر کتابت کسیرا میسر نیست چه رسد بتصنیف اما روزی هزار بیت کتابت ممکن است بلکه بیشتر هم امکان دارد و مولف کتاب را اعتقاد آنکه روزی هزار بیت کتابت کنم شمار روزهای بهار شبها اگر کسی بخواند و من بنویسم پس تصنیف آن هم ممکن است شبها شبها هم وجود دارند و مستبعد نیست که قدری از آن تصنیفات را علامه در شب کرده باشد سیما بعضی از آنها شاید باعانت حضرت قائم باشد چنانکه در بر دکتاب عامه که سابقاً گذشت و ابن جوزی را اشعار بسیار است تا اینجا کلام ابن خلکان بود و فاضلی دیگر گفته است که یحیی بن عدی منطقی بدست خود کتب بسیار نوشت تا در یک شبانه روز صد ورق نوشت

وسهل بن عبدالله تستری قرآن را حفظ نمود در حالتیکه شش ساله بود یا هفت ساله بود و بیست و هجده روز
روزه میگرفت درمیان آنها هیچ افطار نمینمود و ظاهرا بروزهٔ سهل اشاره کرده است
شهید ثانی در کتاب نکاح مسالک و مخفی نماند که علامه برای استعجال و حرص او در تصنیف و وسعت
دایرهٔ او در تالیف طریقه اش آن بود که هرچه بخاطرش مرتسم میشد بهانرا ثبت و درج میفرمود
بی آنکه مراجعه باقوال و افکار متقدمهٔ خود نماید اگرچه مخالف با افکار متقدمه اش بود برای این مرحله مخالفین
در آنجناب طعن زده اند و این سخن از درجهٔ اعتبار ساقط است چه مناط در حال انسداد باب علم باب ظنون است و تجدید رای حسن است برای مجتهد چنانچه شیخ الطایفه شیخ محمد بن حسن طوسی به نهج علامه بود در
تالیف و تصنیف و اختلاف و اقوال و علامه اعلی الله مقامه در کتاب خلاصهٔ رجال در ترجمهٔ خود گفته

## در تالیفات علامه

حسن بن یوسف بن علی بن مطهر بمیم مضمومه و طاء غیر معجمه و هائی مشدده و راء در آخر ابومنصور حلی
المولد و المسکن مصنف کتاب برای او کتبی است که از آنجمله است کتاب منتهی المطلب در تحقیق مذهب که مثل
آن عمل نشده است ذکر کردیم در او جمیع مذاهب مسلمین را در فقه و ترجیح دادیم آنچه را که اعتقاد کردیم
بعد از ابطال حجج کسانیکه با ما مخالفت در آن نموده اند انشاء الله تعالی خواهد تمام شد عمل کردیم
آن را تا حال که ماه ربیع الاخر از سال ششصد و نود و سه است در هفت مجلد ۲ کتاب تلخیص المرام در
معرفت احکام ۳ کتاب تحریر الاحکام الشرعیه بر مذهب امامیه نیکوست و خوبست که استخراج کردیم در او
فروع را که سبقت نگرفت ما را بسوی آن با اختصار آن مولف گوید که مسائل تحریر بشماره در آمد صد و
بیست هزار مسئله شد ۴ کتاب مختلفه الشیعه در احکام شریعت که ذکر کردیم در آن اختلاف علماء ما را به تنهائی
و ذکر کردیم حجت هر شخصی و ترجیح آنچه ما بدان رفتیم ۵ کتاب تبصرة المعلمین فی احکام الدین مولف
کتاب گوید که کتاب تبصره را چنانکه بعضی بشماره در آورده اند مشتملست بر شش هزار مسئله ۶
کتاب استقصاء الاعتبار در تحریر معنی اخبار ذکر کردیم ما در این کتاب هر حدیثی که بما رسیده است
و بحث کردیم ما در هر حدیثی بر صحت سند و ابطال آن و هرچه محکم است و هرچه متشابه است و آنچه مشتملست
بر آن متن از مباحث اصولیه و ادبیه و آنچه استنباط میشود از متن و احکام شرعیه و غیر آن و آن کتابیست
که مثل آن عمل نشده است ۷ کتاب انوار که ذکر کردیم در آن هریک از احادیث علماء ما را و گردانیدیم
هر حدیثی را که متعلق است در بابش و ترتیب دادیم هر فنی را بر ابواب ابتدا کردیم در او از
آنچه روایت شد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعد از آن آنچه روایت شد از امیر المؤمنین علیه السلام

و تجیین تا اخر ائمه علیهم السلام ۸ کتاب درو مرجان در احادیث صحاح وحسان ۹ کتاب تناسب میان
اشعریه و سوفسطائیه ۱۰ کتاب نهج الایمان در تفسیر قرآن که ذکر کرده ایم دران ملخص کشاف و تبیان و غیر
انها را ۱۱ کتاب القول الوجیز در تفسیر کتاب عزیز ۱۲ کتاب ادعیه فاخره که از عترت طاهره نقل شده اند
۱۳ کتاب نکت بدیعه در تحریر ذریعه در اصول فقه ۱۴ کتاب غایة الوصول در ایضاح السبیل در شرح
مختصر منتهی السوال و الامل در اصول فقه ۱۵ کتاب مبادی الوصول بسوئے علم کلام و علم
اصول ۱۸ کتاب شرح المراد در شرح تجرید الاعتقاد در کلام ۱۹ کتاب انوار الملکوت در شرح فص
یاقوت در کلام ۲۰ کتاب نظم البراهین در اصول دین ۲۱ کتاب معارج الفهم در شرح نظم ۲۲ کتاب
ابحاث المفیده در تحصیل عقیده ۲۳ کتاب نهایة المرام در علم کلام ۲۴ کتاب کشف الفوائد در
شرح قواعد عقائد در کلام ۲۵ کتاب منهاج در مناسک حاج ۲۶ کتاب تذکرة الفقهاء ۲۷ کتاب
تهذیب الوصول بسوئے علم اصول ۲۸ کتاب قواعد و مقاصد در منطق طبیعی و الهی ۲۹ کتاب
اسرار الخفیه در علوم عقلیه ۳۰ کتاب کاشف الاستار در شرح کشف الاسرار ۳۱ کتاب در المکنون در
علم قانون در منطق ۳۲ کتاب مباحثات سنیه و معارضات نصیریه ۳۳ کتاب مقامات که مباحثه
کردیم ما دران کتاب حکما را سابقین را و ان تمام مشود با تمام عمرما ۳۴ کتاب حل المشکلات از
تلویحات ۳۵ کتاب ایضاح التلبیس در کلام رئیس که بحث کردیم دران کتاب شیخ علی بن سینا را
۳۶ کشف المکنون از کتاب قانون و ان اختصار شرح جزولیه است در علم نحو ۳۷ کتاب تسبط فیه
و ان اختصار شرح کافیه است در نحو ۳۸ کتاب مقاصد الوافیه بفوائد قانون و کافیه که دران جمع کردیم
میان جزولیه و کافیه با تمثیل انچه محتاج بسوئی مثال است ۳۹ کتاب مطالب علیه در علم عربیه
۴۰ کتاب قواعد جلیه در شرح رساله شمسیه ۴۱ کتاب جواهر النضید در شرح تجرید در منطق ۴۲ کتاب
مختصر شرح نهج البلاغه ۴۳ ایضاح المقاصد از حکمت عین قواعد ۴۴ کتاب نهج العرفان در
علم میزان ۴۵ کتاب ارشاد الاذهان در احکام ایمان در فقه که حسن الترتیب است مولف کتاب
گوید که کتاب ارشاد را شمرده اند دوازده هزار مسئله شد ولیکن فخر المحققین ایرا شمرده
چهارده هزار مسئله شده و بعضے از فضلاء گفته اند که ان پانزده هزار مسئله است و شرایع محقق
دوازده هزار مسئله است و ارشاد با ان اختصارش بیش از شرایع مسئله داشتن از حسن
ترتیب است علاوه نقل اقوال نکرده و باستدلال نپرداخته و شرایع در بعضے از مقامات
اقوالے ذکر کرده بود در بعضی از مواضع اسامی صاحبان اقوال را نیز نوشته و در قلیلی از

مقامات اشارات اجمالیه باستدلال نیز کرده ۴۶ کتاب تشکیک الافهام در معرفت احکام در فقه ۴۷ کتاب نهایت الوصول بسوی علم اصول ۴۸ کتاب قواعد الاحکام در معرفت حلال وحرام مولف این کتاب گوید که کتاب قواعد مشتمل بر عبایر مشکله است و وصایا ومیراث ان کتاب بسیار محتاج بحساب است زیاده از قواعدیکه در خلاصة الحساب است ۴۹ کتاب کشف الحقایق از کتاب شفا در حکمت ۵۰ کتاب مقصد الواصلین در اصول دین ۵۱ کتاب تشکیک النفس بسوی خطیرهٔ قدس در کلام ۵۲ کتاب نهج الوضاح در احادیث صحاح ۵۳ کتاب نهایت الاحکام در معرفت احکام ۵۴ کتاب محاکمات میان شراح اشارات ۵۵ کتاب نهج الوصول بسوی علم اصول ۵۶ کتاب منهاج الهدایه ومعراج الدرایه در علم کلام ۵۷ کتاب نهج الحق وکشف الصدق ۵۸ کتاب منهاج الکرامت در امامت ۵۹ کتاب استقصاء النظر در قضا وقدر ۶۰ رساله سعدیه ۶۱ رساله واجب الاعتقاد ۶۲ کتاب نهج المسترشدین در اصول دین ۶۳ کتاب الفین که فارغ میان حق ومین ست ودران دو هزار دلیل بر حقیقت خلافت بلافصل امیرالمومنین علی بن ابی طالب اقامه کرده است وبسیاری از این کتب تمام نیست تا اینجا کلام خلاصه بود ودر کتاب امل الامل گفته که برای علامه سوائے این کتب کتب مصنفه دیگر نیز می باشد بدین تفصیل ۶۴ کتاب خلاصة الاقوال در معرفت رجال ۶۵ کتاب ایضاح الاشتباه در احوال رواة ۶۶ کتاب تعبیر در رجال ودر مواضع متعدده از کتاب خلاصه ذکری ازان کتاب رجال کرده ۶۷ رساله در بطلان جبر ۶۸ رساله در خلق اعمال ۶۹ کتاب کشف الیقین در فضائل امیرالمومنین ۷۰ کتاب کشکول در انچه جاری شد بر آل رسول وبعضے انکار کرده اندکه این کتاب ازاو باشد ۷۱ کتاب ایضاح مخالفت اهل سنت نص کتاب وسنت را ونسخهٔ ازان که قدیم در خزینهٔ موقوفه حضرت امام رضاء ودران مسلک عجیبی اختیار کرده وصاحب امل الامل گفته که انچه بما رسیده همان مجلد دوم است ودران سورهٔ آل عمران به تنهائیست وذکر کرده دران تفسیر که عامه مخالفت کرده اند هر آیه را از وجوه بسیار بلکه اکثر کلمات را مخالفت کرده اند ۷۲ کتاب اجازهٔ کبیره برای اولاد زهره نوشته است ۷۳ باب حادی عشر در کلام ۷۴ کتاب مختصر مصباح المتهجد واسم ان منهاج الصلاح است در اختصار مصباح وان ده باب است وباب یازدهم در حرزیست که ملحق بان است زیراکه ان خارج از مصباح است ۷۵ جوابات سید مهنا بن سنان وبعضے کتاب کشکول فیما جری علی ال الرسول را از مصنفات افضل المتاطین حیدر بن علی عبیدی حسینی دانسته اند وشیخ بهائی گفته ست که از جمله تصنیفات علامه کتاب شرح اشارات است معروفست که علامه یکدفعه یاچهار دفعه نماز تمام عمر خود را احتیاطًا قضا نموده

فط

قط جعفر بن یحیی ابن حسن بن سعید هذلی ملقب به نجم الدین و محقق اول و مکنی بابوالقاسم کشاف شرایع
پیغمبر آخر الزمان و نافع در انتصار شرع و ابطال ادیان دارای فقه و کلام و اصول باحسن بیان
نهایت استخراج نکت و دقایق عارج معارج لطایف حقایق است و در شعر و ادب و انشاء
اوحد زمان است و پدرش حسن از فقها و مشایخ اجازه و جدش یحیی نیز از فقهاء و اجله علما است
و حسن از پدرش یحیی اجازه دارد و محقق از پدرش یحیی اجازه دارد و بعضی از اجلاء از تلامذه
اخوند ملا محمد باقر مجلسی گفته است که ولادت باسعادت محقق در سال ششصد و سی و هشت هجری
بوده و وفات او در شب شنبه در شهر محرم الحرام از سال هفتصد و بست و شش و لیکن جمعی گفته‌اند
که وفاتش در سال ششصد و هفتاد و شش واقع شد مجملاً تاریخ وفات و ولادتش خالی از اغتشاش
و غلط نیست و علامه در اجازه اولاد زهره گفته که انجناب یعنی محقق افضل اهل عصرش بود در علم فقه
و شیخ حسن بن شیخ زین الدین شهید ثانی در مقام اعتراض بر علامه در این عبارت برآمده که اگر
ترک میکرد تقیید باهل زمان خود را اصوب بود زیرا که در فقهاء مثل محقق کثیرا ندانستم و اهل رجال
نوشته‌اند که محقق السن اهل زمان بود و چون جناب خواجه نصیر الدین محقق طوسی به بغداد آمد عزم
دیدن فقهاء حله نمود پس محقق امر کرد که باجتماع فقهاء حله باستقبال او شتابد پس خواجه استماع
این قضیه نمود و حکم کرد که استقبال نکنند و محقق در روز ورود تبدریس اشتغال داشته باشد
پس محقق طوسی وارد مجلس محقق حلّی شد در حالتیکه محقق شرایع را عنوان کرده و درس استدلالی
میفرمود پس محقق در سر بحث اجلال و تعظیم محقق طوسی ترک کرد پس بعد از طی مراسم اشواق
و احوال پرسی خواجه نصیر الدین طوسی از محقق خواهش کرد که درس را نفرماید محقق امتناع نمود آخر الامر
پس از اصرار محقق شروع تدریس نموده و در این مسئله درس میگفت که برائی عراقی مستحب است که
تیاسر و میل بجانب یسار مصلی نماید پس محقق طوسی ایرادی بر محقق کرد که این استحباب را وجهی
نیست زیرا که اگر تیاسر از قبله بسوئی غیر قبله است پس آن حرام است و اگر از غیر قبله بسوی قبله است
پس آن واجب است پس با اینکه خواجه در علوم ریاضیه فرید اعصار و وحید ادوار بود با این حال
محقق توجیهی برائی این عبارت کرد که تیاسر از قبله بسوئی قبله است خواجه سکوت کرد از آن پس
محقق رساله لطیفه در حل آن اشکال بوجوه عدیده ذکر کرده و آنرا به بغداد برائے محقق طوسی
فرستاد محقق طوسی آنرا پسندید و آن رساله را احمد بن فهد در کتاب مهذب البارع در شرح
مختصر نافع به تمامها نقل نموده و صاحب مدارک نیز آنرا نقل کرده و علامه حلّی در اجازه اولاد زهره نوشته

## سوال خواجه از محقق که اعلم اینجماعت کیست

که چون خواجه نصیرالدین وزیر هلاکو خان به حله آمد پس فقها را انجا شرف اندوز محفل خواجه گشتند خواجه از محقق سوال کرد که ازین جماعت اعلم کیست محقق فرمود که این همه فضلا و علما میباشند اگرچه هر یکی بهتر تر در فنی غیر فن دیگر است خواجه سوال کرد که اعلم این جماعت با صولیین کیست پس محقق اشاره کرد بسوی پدرم شیخ سدید الدین یوسف بن مطهر و بسوی فقیه سعید الدین محمد بن جهم پس فرمود که این دو نفر اعلم این جماعت می باشند بعلم کلام و اصول فقه پس یحیی بن سعید صاحب جامع که بسر عم محقق بود ازین سخن اظهار تکدر کرد و مراسله ببسر عم خود محقق نوشت و در انجا اشعاری نوشت که چرا قدر مرا شکستی و ابن المطهر و ابن جهم را مذکور داشتی و مرا ذکر نفرمودی و این ابیات را نوشت لاتهن من عظیم قدر یرا وان کنت مشارا الیه بالتعظیم فاللبیب الکریم ینقص قدرا بالتعدی علی اللبیب الکریم الی آخره پس محقق در جواب نوشت که اگر اسم تو را میبردم و محقق طوسی از تو در اصولیین مسئله میپرسید تو توقف میکردی از جواب او عاجز میشدی و خجلت و شرمساری برای ما میماند و بعضی از اجلاء اعلام از متاخری متاخرین گفته که دیدم بخط بعضی از افاضل که مضمونش اینست که در صبح روز پنجشنبه سیزدهم ربیع الاخر از سال ششصد و هفتاد و شش شیخ فقیه ابو القاسم جعفر بن حسن بن یحیی بن سعید حلی ره از درجه اعلای خانه خود افتاد و در همان ساعت وفات یافت بدون حرکت و تنطق پس مردم برای وفاتش بی اندازه گریستند و خلق بسیاری بر جنازه او حاضر شدند و جنازه اش را بمشهد امیر المومنین بردند و سوال از مولد او شد پس گفت که در سال ششصد و دو بود و بنا براین عمر ان بزرگوار هفتاد و چهار سال خواهد بود و تقریبا و محقق شاعر خوب بوده و اشعارش در نهایت جودت است —

## در شعر محقق

و از ان قبیل این اشعار است که انرا برای پدرش نوشته لیهنک انی کل یوم الی العلا اقدم رجلا لاتزل بها النعل الخ ابیات پس چون ان رساله و اشعار بنظر پدر محقق رسید در بالای ان اشعار نوشت اگر در شعر نیکو نوشتی ولی در حق نفس خود بد کردی ایا ندانستی که شعر صناعت کسی است که لباس فقر را از خود کنده و خرقه پوشیده و شاعر ملعون است اگرچه صواب گوید و مرتبه اش ناقص است اگرچه شعر عجیبی گوید و تحقیق که می بینم که شعر فضیلت تو را بر باد داده است پس در میان جماعتی خواهی بود که برای تو بجز شعر فضیلتی نمی بینند و تو را شاعر بنامند پس چون محقق بر این مضمون مطلع شد شعر را طرح کرد گویا که هرگز اشعار نبوده و از جمله اشعار محقق اینست یا راقدا و المنایا غیر راقدة و غا

فلا وسهام الموت ترمیه بما تحتفرالك والایام مرصدة والدهر قد طار الاسماع واعیه المدارك الساك قبیح دخلتها وعذرها بالتي كانت تصافیه رفقا بنفسك یا مغرور لعا یوط تشیب النواصي من دواهیه وكسانیكه اجازه از محقق دارند علامه حلی و برادرش رضی الدین علی بن یوسف وحسن ابن داؤد وانجناب اجازه دارد از پدرش واز شیخ صالح تاج الدین حسن ابن الدربی واز سید محی الدین محمد بن عبد الله بن علی بن زهره واز نجیب الدین محمد بن جعفر بن هبة الله بن نما واز سید شمس الدین فخار بن معد موسوی ومخفی نماند که محقق اول متاخر نیست وعلمای پیش از او را به متقدمین مے نامند وقول صاحب معالم در مبحث مفرد محلی باللام من متقدمی الاصحاب سوی المحقق استثنا یا منقطع است ویا انیکه چون محقق متصل بمتقدمین بود علامه مجاورت او را داخل در متقدمین شمرده وتحقیق انیکه در اصطلاح فقها واصولیین متاخرین ابتداء انها محقق است —

## در تالیفات محقق اول

واز جمله تالیفات محقق است كتاب شرایع اسلام در مسائل حلال وحرام در دو مجلد ودر نهایت تنقیح وتحریر است بعضے انرا پانزده هزار مسئله دانسته اند وبرخے سیزده هزار مسئله ومشهور انكه دوازده هزار مسئله است وبراو شرح بسیار نوشته اند از انجمله شرح ابن فقر است مسمی ببدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام وکتاب نافع مختصر شرایع وان مشتمل بر شش هزار مسئله ست وکتاب معتبر که شرح مختصر است وبیرون آمد از ان عبارات وبعضے از تجارت در چند مجلد وتمام نیست ورساله تیاسر قبله که سبق ذکر یافت وکتاب نکت النهایت که شرح نهایت شیخ طوسے است ومجلد مسایل عزیه ومجلد مسائل مصریه ومسالک در اصول دین یک مجلد وکتاب معارج در اصول فقه وکتاب کنه در منطق وکتاب نهج الاصول وکتاب التنبیه در منطق ومخفی نماند که جلالت محقق اکثر از انست که برشته تحریر در آید از انجمله جمعے از علما نوشته اند که بعضے از اهل سفن بجزیره خضرا رفتند که مقام ولاد حضرت صاحب الامر است وانها مذکور داشتند که از فقها انچه سامی انها در بلاد اولاد صاحب الامر بتعظیم مذکور می شود محقق اول وشیخ مفید وشیخ طوسے وصدوق است واز بزرگان بلاد نقل کرده که مسایل شرایع همه ان بر طبق واقع است مگر دو مسئله وانها را بیان نفرمود لهذا بعضے از زکیا گفتند که ان دو مسئله را باید از اول طرح کرد وبعضے گفتند که باید از اخر طرح کرد والله اعلم وشیخ اسد الله کاظمینی حکایت ذکر اسم محقق را در جزیره خضرا اجمالا در کتاب مقابیس نوشته —

## در احوال خواجه نصیر الدین

[illegible] محمد بن محمد بن حسن طوسی رحمه الله معروف بخواجه نصیر و مشهور بمحقق طوسی و ملقب به نصیر الدین نسیمی است که فقها همه اعصار طوق اوغان فضیلت وکیاست و فطانت او را بر رقبه خویش [illegible] ساخته و برتر از او عالمی را نه شناخته عقائد اصلیه و مقاصد فرعیه را بفکر بکر ثاقب و حدس صائب پرداخته حکیمی که رائی قویم او صورت شریعت را بمثابه هیولیت علیمی که نظر صائب او در جمیع احوال علت اولیت اماسی که ائمه دین بتفضیل و تقدیم او متفق همامی که اهل یقین به بحر دانش او معترف تحریری که تحریر او حکمت دانان را بنده ساخته و تجرید او نقد محصل افکار علماء کبار را در بوته اعتبار گداخته فیلسوفی که وان افلاطون و ارسطو بوجود او مفاخرت جویند و زبان حال بو علی سینا شکر مساعی جمیله او گوید عقل فعال در اشراق طفل راه او است و مشکلات در بایکمال موقوف بیک نگاه او معالم تحقیقات ابو علی که بتصارم شبهات ابی البرکات یهودی و تشکیکات فخر الدین رازی نزدیک باندراس رسیده بود از غایت علو حکمت وکمال ادراک استدراک نموده و ذهن ایرادات ایشان که از روی فهم ظاهر خود نمائی وجود قاصر بود بر باد داده در روز وفات امام ف ان گوهر پاک در خطه خاک قدم نهاد و تاریخ ان این آیه شریفه گردید جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا ـ

## تاریخ ولادت خواجه نصیر الدین

این بزرگوار اصلش از جهرود ساوه و ولادت با سعادتش در یازدهم شهر جمادی الاولی از سال پانصد و نود و هفت در طوس واقع شده و در شهر صفر از سال ششصد و چهل و چهار از تالیفات شرح اشارات فراغت یافت و در روز دو شنبه هیجدهم جمادی الاولی از سال ششصد و پنجاه و هفت در مراغه ابتداء رصد نمود و مجموع عمرش هفتاد و پنج سال بود و وفاتش در هیجدهم شهر ذی الحجه از سال ششصد و هفتاد و دو و نعشش

## در احوال ابن حاجب با خواجه نصیر

و بعضی از حکایت خواجه را از والد ماجدم و خال مفضال آقا سید ابو جعفر و از السنه و افواه استماع نمود ولذا انها را در کتاب تذکرة العلماء قبل از بیست سال نوشتم اکنون از تتبع بسیار بعضی از فقرات غلط دانستم لذا هیچ حکایت را اشتهاری بود انها را ذکر کردیم و از ان پس انچه در کتب معتبره و علماء مهره ذکر کرده اند مذکور میشود انچه مشهور است که انکه محقق طوسی در مدت بیست سال کتابی تصنیف کرد و در مدح اهل بیت پیغمبر پس ان کتاب را به بغداد برد که بنظر خلیفه عباسی برساند پس زمانی رسید که خلیفه با ابن حاجب در میان شط بغداد بتفرج و تماشا اشتغال داشتند پس محقق

طوسی کتابرا در نزد خلیفه گذاشت خلیفه انرا بابن حاجب داد چون نظر ابن حاجب بدایع
آن اطهار بیغمبر مختار را فتاد ان کتاب را بآب انداخت و گفت اعجبنی تلمه یعنی خوش امد مرا از بالا امدن
آب در وقتی که این کتاب را باب انداختم و قطراتی آب بالا امد پس بعد از نیکه از آب بیرون
آمد محقق طوسی را طلبید ندا بن حاجب گفت که از گاوان طوسی یا خران طوس خواجه فرمود که از
گاوان طوسم ابن حاجب گفت که شاخ تو کجاست خواجه گفت که شاخ من در طوس است میروم و میاورم
می آورم پس خواجه بنهایت ملال خاطر روی بدیار خویش نهاد پس شبی بعالم واقعه دید که در
مکانی مقبره است و بر دو صندوق او دوازده امام علیهم السلام و دوازده امام خواجه نصیر معروف است
نوشته است و شخصی در انجا نشسته پس ان دوازده امام و طریقه ختم انرا بخواجه تعلیم فرمود و ان شخص
صاحب الامر بود پس خواجه از خواب بیدار شد و ان دعا همان دعای توسل که در کتب ادعیه مذکور
و از ال رسول الله صلی الله علیه و اله ماثور است لیکن خواجه بعد از بیدار شدن از خواب بعضی
از فقرات انرا فراموش کرده بود پس دیگر بار خوابید و بعینه همان خوابرا دید پس ان فقرات
فراموش شده را تعلیم گرفت و بیدار شد و ان را برشته تحریر درآورد و بختم ان برای دفعه خلیفه
عباسی اشتغال نمود پس در خراسان رملی انداخت تعیین پادشاه را از محلی نمود پس در میان
ان محل رمل انداخت و خانه را که پادشاه از ان بیرون می اید نمود زنی در ان خانه بود و دو طفل
داشت خواجه ان دو طفل را از او گرفت و در مقام تربیت ایشان برآمد پس بفراست دانست
که قرعه پادشاهی بنام نامی او است و او هلاکو خان بود پس در ترتیب او غایت جد و جهد و اهتمام
را مرعی داشت پس روزی باو گفت که اگر تو پادشاه شوی برای من چه خواهی کرد هلاکو گفت
که ترا وزیر خود خواهم ساخت پس از چندی اسبابی فراهم آمد که هلاکو حاکم خراسان گشت و خود
بجای او نشست و خواجه را وزیر خود ساخت پس از انجا حرکت کرده شهرها را بتصرف آورده
تا انیکه ببغداد آمد و در انجا با خلیفه عباسی طریق مخاصمه نمود و خلیفه را کشت و بنی عباس را مستاصل ساخت
ابن حاجب چون واقعه را بدان نحو مشاهده نمود در خانه شخصی پنهان شد و طشتی را پر از خون کرد
و بربالای او چیزی گذاشت و بربالای ان بساط گسترد و بدان نشست برای انیکه خواجه از علم رمل
بمکان او ببرد پس خواجه هر چه تفحص نمود اثری از ابن حاجب نیافت و هر چه رمل انداخت رمل دال
بران بود که ابن حاجب در دریای خون منزل دارد خواجه حیران بماند پس امر کرد که هر صاحب خانه
را که در بغداد می باشند گوسفندی یا وزن کنند و باو دهند پس مدتی بهمان میزان تسلیم کنند پس هر خانه

گوسفندی وادند میزان ابن حاجب نیز داو آمد و اظهار داشت که گوسفندی بمن داده اند که بعد
از چندی تسلیم کنم بدون کم و زیاد و اکنون درحیرتم که گوسفند چگونه حالش بریک منوال میماند
که بهمان میزان تسلیم کنیم ابن حاجب او را خاطر جمع نمود و گفت که هر روز قدر معین از علف باو داده
و بچه گرگی از بازار بگیر و روزی یکدفعه آن بچه گرگ را باو نشان داده تا آنقدر گوشت که از علف
برای او حاصل شود از دیدن بچه گرگ آنقدر گوشت آن آب شود پس میزبان چنین کرد تا روزی که
خواستند آنکه گوسفندها را استرداد کنند بهمان میزان سابق کشیدند همه گوسفندان مخالف شدند بعضی کم و بعضی
زیاد مگر گوسفند میزبان ابن حاجب که بهمان میزان برقرار و کم و زیاد تی در آن اتفاق نیفتاده بود خواجه
کس فرستاده و ابن حاجب را از آنجا حاضر ساختند و در نزد سلطان و خواجه بردند پس در پیش روی ایشان
بایستاد خواجه به ابن حاجب خطاب کرد که من با تو گفته بودم که من از گاوان طوسم و شاخ خودم را همی
آورم اکنون شاخ من این پادشاه است که همراه او بوده ام پس خواجه بکنار شط رفت و کتاب خانه ابن حاجب
را خواست و کتابهائی او را یک یک سیما تالیفات او را باب انداخت و میگفت اعجبنی تبلّه و ابن حاجب در حضور
ایستاده بود بنظر حسرت مینگریست و گویا که میگریست پس ابن حاجب خواهش کرد که سه کتاب مرا باب
مینداز که برائے مبتدی خوب باشند یکی شافیه در صرف و یکی کافیه در نحو و یکی مختصر اصول خواجه این
التماس را قبول کرده پس از آن خواجه امر کرد که ابن حاجب را پوست کنند مانند گوسفند و بدنش را
در شط بغداد انداختند و در آن وقت ابن حاجب جوان بود و تازه خط بر عارض او دمیده بود
و این حکایت از چند جهت محل خطار و مقدوح است یکی آنکه خواجه پیش از هلاکو به بغداد نیامد دوم آنکه هلاکو
در خراسان منزل نداشت بلکه از شاهزادگان و از نوادگان چنگیز و از ولایت ترکستان آمده چنانکه ارباب
تواریخ متعرض بآن شدند سوم آنکه ابن حاجب در بغداد نبوده و در آن سال گشته نشده و اقا
محمد علی بن اقا محمد باقر در کتاب مقامع فرموده که این حکایت دروغ و از جمله مشهورات لااصل
می باشد زیرا که وفات ابن حاجب که نامش عثمان بن عمر بن ابی بکر مالکی است در اسکندریه مصر واقعشد
در روز پنجشنبه شانزدهم شوال از سال ششصد و چهل و شش و فتح بغداد بردست هلاکو خان و خواجه
در سال ششصد و پنجاه و پنج بود والله اعلم چهارم آنکه کتب ابن حاجب چنان نبود که پیش از آن
نسخه نه گرفته باشند تا ابن حاجب این اشتداد عار اکرده باشد لااقل بعضی را نسخه گرفته بودند پنجم آنکه
بغیر از کافیه و شافیه و مختصر اصول کتب دیگر نیز از ابن حاجب متداول است مانند امالے و قصیده در
تعداد مونثات سماعیه و شرح بر کافیه مجملا چون کلام منجر باین مقام شد پس باکی نیست که تالیفات او

مذکور شود

مذکور شود و از انجملہ کافیہ در نحو و شافیہ در صرف و مختصر اصول در علم اصول و امالی چنانکہ سیوطی
در شرح و الاسم منہ معرب و مبنی لشبہ من الحروف مدنی گفتہ ہست کہ ابن الحاجب فی امالیہ
الخ و مراد از امالی آنست کہ سابقا فا عن مولفین چنین بود کہ چون از تالیفی فراغت حاصل مینمودند
کتابی در دست گرفتند و دران بعضی از مطالب چند مینوشتند تا انکہ چون بعد ازین تالیفی کنند
ان مطالب را درانجا درج کنند و ان کتاب مانند جنگ و کشکول می باشد و ان را امالی اسم
میگذاشتند مانند امالی صدوق و امثال ان —

## در شرح شافیہ و کافیہ

و از جملہ تالیفات ابن حاجب قصیدہ ہست در بیان مؤنثات سماعیہ از واجب التانیث و جایز الوجہین
و ابا رضی قزوینی بران شرح نوشتہ ہست و شافیہ را شروح بسیار نوشتہ اند مانند رضی استرآبادی
علیہ الرحمہ کہ از علماء امامیہ و ملقب بنجم الدین ہست و در نجف ان شرح را نوشتہ در دو مجلد و شرح
آقا ہادی و شرح نظام و شرح جاربردی و اما کافیہ پس بران شروح بسیار نوشتہ چون شرح رضی
در دو مجلد و ان احسن شروح ان کتاب ہست و در نحو مانند ان کتابی نوشتہ نشدہ و شرح خبیصی
و شرح مصنف وافیہ در ترکیب کافیہ و شرح عصام و او نیز نوشتہ و شرح ہندی کہ در غایت
اغلاق ہست و شرح گیپا کہ سید شریف نوشتہ ہست برای پسر کلہ پز دیفارسی ہست —

و وجہ تالیف و تسمیہ او بگیپا ان شدہ کہ سید شریف در زمانیکہ در اصفہان تحصیل مینمود چنانکہ حجرۂ
سید شریف در زمانیکہ من باصفہان بودم موجود بود و بسیار فقیر بود کلہ پزی پسر خود را در نزد او
برود کہ برائش سید شریف درس بگوید و ہر روز اقرار داد کہ یکعدد کلہ گوسفند بہ سید شریف
دہند پس سید شریف برائش امثلہ نوشت و صرف میر و صغری و کبری و شرح گیپا و از جملہ شروح
کافیہ شرح کبیر و متوسط ہست و سید شریف حاشیہ مدونہ بر شرح متوسط نوشتہ چنانکہ سید شریف حاشیہ
غیر مدونہ بر شرح رضی ہم نوشتہ و از جملہ شروح ان شرح جامی ہست و اکنون در نزد طلاب و جماعتی
اصحاب علم اشتہار بہ افراشتہ بتدریس و تدرس ان مشغول اند و حواشی بسیار بران نوشتہ اند تا انکہ
محض تالیف و جمع خیالات شراح ہست و چیزی از خود ندارد از انجملہ حاشیہ عصام کہ بہترین و ادق
از سائر حواشی ہست و حاشیہ سید نعمۃ اللہ جزائری رحمہ اللہ و او نیز خوب نوشتہ ہست و حاشیہ
عصمت و ادق از عصام نیز بہتر نوشتہ ہست لیکن نسخہ کہ من دیدم ناتمام ہست و حاشیہ عبد الغفور

که از شاگردهائی ملا جامی ست و حاشیه این فقیر مولف کتاب که مسماة ست بفوائد اختراعیه و دیباچه
انرا از حروف بے نقطه انشا کردم و ان احسن حواشی ست و چنین کتابے در نحو نوشته نشده چه هر
جائی که بنا را ایراد بر مصنف و شارح گذاشتم سی تا چهل ایراد کردم که هر جائیکه از عبارت خواستم مطلبی
در آورده باشم ده مطلب پانزده مطلب بلکه بیشتر از عبارت استخراج کردم و هر جا که شارح اتی تعبیره
گفته انرا اشاره بدفع ایراد شراح و یا اشاره بسوئے افاده مطالب عدیده گرفته ام و این از خواص
ان حاشیه ست و عصام و سائر ارباب حواشی را نهایت رد نموده ام ـ

و در زمانیکه میخواستم که بقول مصنف الاعراب ما اختلف اخره به ایراد نمودم قبل از رجوع بحواشے مجمل
ایراد بر این عبارت کردم پس رجوع بحواشی کردم دیدم که بعضے یک ایراد و بعضی دو و بعضی سه
و عصام تا چهار را ایراد از انها را مرتکب شده ست و معروف ست ملا محسن فیض چشم چپ او منقفیے داشته
پس جامی این بیت را باو فرستاد   در مذهب رندان جهان عین عطا است   چپ کوری است یعنی که ثنویه ماست
رو به صفا اگر تو روباه نهٔ   بغض علی آل بگو در تو چرا است   مولف کتاب گوید که این شاعر سابق
از ملا جامی شارح کافیه نیست چه او مقدم ترست که از ملا محسن بحسب تاریخ بلکه ملا جامے شاعر ست
که دیوانے دارد و کتاب یوسف زلیخا از اشعار او ست و شرح بر فصوص محیی الدین عرب نوشته
که شیر و شکر ست بعضے بعضی از جاهای ان کتاب عربی و بعضے از ان فارسی ست و او صوفے ست
اگر چه در اخر حال این قصیده را گفته   اصبحت زائرک یا شحنة النجف لیکن شیعه نیست چنانکه بعضے
گمان کرده اند و قاضی نور الله در کتاب مجالس اکثر صوفیان را شیعه و خوب دانسته
مگر ملا جامی را که او را هم دانسته است و ظاهر انیکه ملا جامے شاعر نیز از ملا محسن تقدم دارد ـ

چنانکه بر متتبع مخفی نیست و چون در انیمقام سخنی از سید شریف گذشت که شرحے بر کافیه نوشته
پس باکی نیست که مجملی از احوال او و ملا سعید ذکر شود بدانکه ملا سعد از فضلاے سنیان ست و وفات
او در سال هفتصد و نود و سه بود و سید شریف نیز از فضلاء ایشان بود و قدر یهم در نزد ملا سعد
تلمذ نموده بوده پس از ان با او در مقام معارضه بر امد ملا سعد شرح بر تصریف زنجانی نوشت
سید شریف امثله و صرف میر نوشت ملا سعد در منطق تهذیب را نوشت که متن حاشیه ملا عبد الله ست
و سید شریف رساله کبری و صغری را نوشت و حاشیه بر شرح مطالع نیز نوشته ست و ملا سعد شرحے

بر شمسیه نوشت که مردم ازرا تدریس و تدریس میکردند سید شریف حاشیه بر شرح شمسیه قطب المحققین نوشت
ازان سبب مردم شرح شمسیه ملا سعد را متروک و شرح قطبی را با حاشیه سید شریف تعلم و تعلیم میگرفتند
و شرح شمسیه ملا سعد را متروک ساختند و ملا سعد شرحے بر ارشاد در علم نحو نوشت سید شریف حاشیه بر شرح
متوسط نوشت و حواشی بر شرح رضی نوشت و شرح کیپا که شرح کافیه است نوشت و ملا سعد در معانی و بیان
مطول و مختصر را نوشت سید شریف شرح بر مفتاح و حاشیه مدونه بر مطول نوشت که شاید مطول را متروک
کنند ممکن نه شد و ملا سعد در علم کلام مقاصد و شرح ازرا نوشت سید شریف در کلام شرح بر مواقف عضد
نوشت و ملا سعد در علم اصول شرح بر شرح عضدی بر مختصر اصول نوشت سید شریف نیز حاشیه بر شرح مختصر
اصول عضدی نوشت و ملا سعد در علم تفسیر حاشیه بر کشاف نوشت سید شریف نیز بر کشاف حاشیه نوشت
گویند که ملا سعد در حال احتضار از دهان او کف بسیار بیرون می آمد چون بسید شریف خبر دادند
گفت که ان غایط و فضلهٔ بسیار بود که ملا سعد در شرح تصریف خورده بود و اکنون بیرون آمد
ایضاً گویند که ملا سعد در نصف اول مطول شرح رضی را نداشته لهذا ان نصف را در مدت شش سال
تالیف نموده و در نصف اخر شرح رضی را پیدا کرده وان نصف اخیر را شش ماه نوشت مولف کتاب گوید
که این سخن ظاهراً بے اصل باشد چه نصف خیر مطول بیان و بدیع است و در شرح رضی بسیار کم از بیان
و بدیع سخن میگوید بلی نصف اول که معانی نیست غالبش مسائل نحویه است و احتیاج بشرح رضی در ان بسیار

## در شعر ملا سعد

ایضاً گویند که ملا سعد یکی از علماء معاصرین در مقام تعریض و هجو بر آمده است و این یک بیت را از بانه
نغز ذکر کرده ولست جدیرا ان یکون مقدما و ما انت الا نصف ضد المقدم یعنی تو سزاوار ان
نیستی که بر من تقدم جوئی و نیستی تو مگر نصف ضد مقدم و ضد مقدم موخر است یعنی تو حمار ے
ایضاً گویند که چون سید شریف خواست که در مقام مناقضه ملا سعد بر آید و بر تالیفات او مدود حواشی نوشت
ملا سعد با و پیغام فرستاد که دو کتاب مرا حاشیه نویس و رد نکن یکی شرح تصریف چه اگر ان
مرا مفتضح ساخته وان اول تالیف من است و من اعتراف بقصور خود دران کتاب دارم دوم کتاب
تهذیب منطق چه من ازان قسمے نه نوشته ام که برا و ایرادی وارد آید و از مسلمیات قوم در نگذشته ام
پس اگر بران چیزی نویسی مایه رسوائے تو خواهد بود —

## در مباحثه ملا سعد با سید شریف

گویند که ملا سعد قاضی تفتازان بوده و سید شریف در مقام ان بر آمد که در کار او رخنه کرده باشد

و منصب قضاوت را ازاو گرفته تا به پیش مجلس سلطان رفت که با ملا سعد مناظره کند ملا سعد با شاگردهایش
حاضر شدند و هفت مسند در زیر ملا سعد گذاشتند و قرار دادند که در هر مسئله که سید شریف
بر ملا سعد غلبه کند یک مسند از زیر ملا سعد کشیده و در زیر سید شریف بنیدازند و همچنین قرار شد
که شاگردان طرفین هیچ سخن نگویند و هر که سخن گوید از تلامذه زبان او را ببرند پس در شش مسئله سید شریف
بر ملا سعد غلبه کرد و ملا سعد بسیار کم حافظه بود پس شش مسند از زیر ملا کشیدند و در زیر سید شریف
انداختند پس سید شریف از ملا سعد سوال کرد که علم از چه مقوله است ملا سعد فرو ماند خطائی که یکی
از فضلاء تلامذه ملا سعد بود گفت غلیان بیاورید ملا سعد گفت که از مقوله کیف است سید شریف
گفت که خطائی جواب از او گفت و شرط ان بود که شاگردان کسی تکلم نکند پس زبان خطائی را حسب
این سخن حسب شرط بریدند و از ان زمان خطائی ملقب بخطائی شد و گویا که این حکایت بی اصل است
و خطائی تباء منقوطه است منسوب بشهر ختا و غلیان هم در ان زمان گویا نبود و ملا سعد انقدر بی فهم نبوده
اگر چه معرضات طرفین شهرتی دارد و همیشه باهم در مقام مناقضه بودند و سید شریف در خدمت
قطب المحققین محمد بن محمد الرازی البویهی درس خوانده و ملا جلال دوانی از شاگردان سید شریف
است گویند که سید شریف در حق فاطمه زهرا اعتقاد فاسدی داشته و قول بعصمت ان صدیقه کبری را
رد نموده و رساله درین باب ها نوشته خداوند عالم او را خوار و خفیف ساخته از ان وقت تا حال هر چه دختر
از سید شریف بعمل می آید همه همین که از مادر متولد میشود بکارت ندارند ولادت سید شریف در سال
هفتصد و چهل بوده در بلده جرجان و وفاتش در سال هشتصد و شانزده بود پس عمر او هفتاد و شش
سال خواهد بود الحاصل کلام در خواجه نصیر الدین محقق طوسی بود و انجناب در احیاء مذهب شیعه غایت مجادله
را از هر جهت محوط داشت و علماء عامه را در اول با ایشان در امامت مناظره مینمود چون ایشان
را ملزم میداشت انوقت اگر مذهب تشیع اختیار میکردند بسیار خوب و الا بتیغ بیدریغ سر از پیکر
ایشان برمیداشت و از خال مفضال قدوه ارباب علم و زهد و کمال عالم زاهد انور اقا سید جعفر
شنیدم که در ان زمان ملا قطب الدین شیرازی سنی و مجلس درس داشت و جامع و فاضل بود
پس خواجه ملباس مبدل در مجلس درس او قدم گذاشت و در صف نعال نشست و در درس هیچ
سخن نگفت پس از ان بمنزل خود رفت پس کسی در پهلوی خواجه نشسته بود خواجه را شناخته پس از انقضاء
مجلس بعد پس گفت که این شخص که در پهلوی من نشسته بود خواجه نصیر الدین بود ملا قطب گفت که البته
صباح نیز خواهد آمد صلاح انکه در علمی که او را ربطی نباشد مباحثه کنیم گفتند که در هر علم او را تالیفات است

مگر در علم طب که او از ان عاریست و چیزی در تالیفات او در طب نشنیده ایم پس ملا قطب قرار
داد که فردا تلامذه کتاب قانون را حاضر سازند و مبحث نبض ان کتاب را تدریس کنند پس چون
صباح شد تلامذه جمع شدند و ملا قطب شروع بتدریس بحث نبض نمود و ایرادات بسیار بر شیخ
رئیس و خود هم تحقیقات نمود از ان پس بان تلمیذ که در پهلوی خواجه نشسته بود گفت که فهمیدی
ان تلمیذ گفت بلی فهمیدم ملا قطب گفت پس انرا تقریر کن ان تلمیذ در مقام تقریر لکنتی بر زبانش
بود پس خواجه گفت که اگر اذن میدهید من بشما معروض دارم ملا قطب گفت که شما هم فهمیدید
گفت بلی ملا قطب گفت تقریر کن خواجه فرمود اغلاط شما را تقریر کنم یا انچه حق است بگویم ملا قطب گفت
که اول سخنان را مذکور کن از ان پس غلط و خبط ان را ذکر کن پس از ان تحقیق کن خواجه اول ذکر
ایرادات ملا قطب نموده از ان پس غلط او را رسانید و از ایرادات او جواب گفت بعد از ان
تحقیق حق فرمود پس ملا قطب از جای برخاست و دست خواجه را گرفت و بجای خود نشانید
و کمال احترام را مرعی داشت پس در امامت ایشان گفتگو شد خواجه او را ملزم داشت و اثبات
خلافت امیر المومنین فرمود ملا قطب شیعه شد و بعد از چندی مرتد شد و بمذهب اول بازگشت باز خواجه
با او مباحثه کرده و او را مجاب ساخته تا سه دفعه باز ملا قطب مرتد شد خواجه خواست که باز با او مباحثه
کند ملا قطب گفت که مرا تاب مناظره با شما نیست شما یکی از تلامذه امر کنید که با من مناظره کند اگر مرا ملزم ساخت
پس من شیعه میشوم و دیگر بر نمیگردم پس خواجه یکی از تلامذه فرمود که با او مجادله داشتند و او را
ملزم ساختند بار دیگر ملا قطب شیعه شد و دیگر برنگشت و در سلک تلامذهٔ خواجه محسوب شد و با او بود
و در خدمت او تلمذ مینمود تا زمانیکه خواجه در یکی از مقامات جنگ ترتیب صفوف میداد که با خلیفه عباسی
جنگ کند ملا قطب که دوازده ایراد را که در منطق بود تا ان روز حل نشده بود و یک یک را بخواجه
القا کرد هر یک صف که ترتیب میداد ملا قطب یک ایراد میکرد و خواجه از ایرادش جواب گفت
تا انیکه دوازده صف ترتیب داد و این دوازده ایراد را جواب گفت —

ایضا خال مفضال آقا سید ابو جعفر تنکابنی مذکور داشت که هلاکو خان ضعیف الایمان بود وقتی بخواجه
معروض داشت که هر سلطانی برعایای خود فرمانی مینویسد آیا فرمان خدای تو کجاست خواجه گفت
که فرمان خدا هم میرسد پس خواجه حکم کرد که قرآنی بر ورق آهو بنویسند بنحویکه پنجاه بار شتر او را ترتیب
دهند و با کوس و کرنا و جمعیت بسیار وارد کنند پس امر کرد همه غسل کردند و در زمانیکه خواجه در تزد هلاکو
نشسته بود که آواز کوس و کرنا می پیچیدن گرفت خواجه بی اختیار باستقبال شتافت و هلاکو گفت

که این فرمان خدای من است که میان زمین هلاکو نیز برخواست و با خواجه همراهی کرده استقبال
کردند و با عزاز و اکرام اورا وارد ساختند پس هلاکو از خواجه درخواست اّن نمود که احکام
عبادات را بطبق عقل بنحویکه عقل سلطان به پسندد مدلل سازد خواجه قبول این معنی کرده همه
احکام را بعقل چنان ثابت کرده که هلاکو خان را پسند امد مگر در دو مسئله خواجه عاجز برآمدان هم در
اعمال مناسک حج یکی هروله و دیگرے رمی جمره گویند که چون مادر هلاکو وفات یافت بعضے
از اعظم علماء عامه بهلاکو خان گفتند که اموات را در قبر منکر و نکیر از اعتقادات و اعمال سوال
مینمایند و والدهٔ شما عوام و سر رشته سوال و جواب را ندارد همان به که خواجه نصیر الدین را همراه او در
قبر فرستی که جواب منکر و نکیر را گوید خواجه فهمید که این مرحله بسعایت علماء عامه شد پس خواجه به شاه
عرض نمود که سوال منکر و نکیر در قبر براے هر کس ثابت است و برای شما سلاطین نیز هست پس مرا برای
خود داشته باش و فلان کس از علماء عامه در قبر نزد مادرت بفرست که جواب ملکین را گوید پس
هلاکو حکم کرد که ان عالم را در قبر مادر هلاکو گذاشتند و خاک مذلت بر سرش ریختند و اولادش
را یتیم کردند و این بزرگوار در منقول و معقول و هیئت و حساب و نجوم و رمل و جفر و اسطرلاب سرآمد
اهل زمان بود و رساله در رمل نوشته که احسن رسائل است چنانکه جفری نیز رساله در رمل نوشته که احسن
رسائل ان فن است و در جفر نیز رساله نوشته و در نجوم اعلم زمان بود —

## تفصیل خواجه نصیر الدین با اسیابان

گویند که خواجه در سفری شب کرد و در بیابان منزل کرده که شب دران صحرا بخوابد صاحب اسیائی که در همانجا
منزل داشت نزد خواجه آمد و عرض کرد که امشب به اسیا در آئید که امشب باران خواهد آمد خواجه اسطرلاب
برآورد و نگاه کرد خانه بارانی ندید پس گفت که امشب گویا بارانی نبارد پس خواجه در همان بیابان
بسر برد و بخواب درآمد چون پاسی از شب گذشت باران آمد خواجه با ملازمان برخاستند و با سیا
رفتند و انرا پناه خود گرفتند پس خواجه از صاحب اسیا سوال کرد که بر تو از کجا معلوم شد که امشب
باران می اید ان مرد معروض داشت که مرا سگی است و هر وقت که ان سگ به اسیا در آید علامت
آنست که ان شب باران می اید و بر ما معلوم میشود دی شب عصری ان سگ با ندرون اسیا امده بود
دانستم که خواهد باران آمد خواجه فرمود که افسوس که عمر بسیاری فانی ساختم و بقدر ادراک و فهم سگی تحصیل نکردم

## در اعتقادات خواجه نصیر الدین

بوخفات خواجه را دزدید و امر اعتقاد ان بود که هر که وحدانیت و سایر عقاید حقه را ببرهان نتواند ثابت نماید

مشرک و واجب القتل است و باین سبب مرا دم را لبسیار تا دیب میمنود و اگر تعلیم نمیگرفت قتل میکرد
تا وقتی انجناب به بیابانی در رسید دید که شخصی بزراعت اشتغال دارد خواجه خود را بجانب او راند
و با او گفت که خدا یکیست یا دو آن مرد گفت که خدا یکیست خواجه فرمود که اگر کسی بگوید که خدا دو است
چه جواب خواهی گفت آن مرد گفت که با این بیل که در دست من است چنان بر فرق او میزنم
که شگافته شود پس خواجه دانست که آن شخص راسخ الاعتقاد است پس خواجه از اعتقاد اول خود
برگشت و دانستن براهین حکمیه را شرط نه دانست و بیقین اکتفا فرمود گویند که سؤالی نوشتند
و فرستادند به نزد خواجه که این شعر حافظ کشتی نشسته کانیم ای باد شرطه برخیز الخ آیا نشسته کان
خوانده میشود یا شکسته کان خواجه در جواب نوشت لفظ نشسته خوانند بعضی شکسته دانند چون نیست
خواجه حافظ معلوم نیست مارا ولیکن مولف کتاب را عقیده آنکه این شعر از خواجه نیست زیرا که حافظ
متاخر تر از خواجه بوده وفات خواجه در سنه ششصد و هفتاد و دو واقع شد وفات حافظ
شیرازی شاعر در سال هفتصد و نود و دو است چنانکه قاضی نورالله در کتاب مجالس ذکر کرده
گویند که خواجه بشیراز رفت و در بالا خانهٔ منزل کرد پس شیخ سعدی شنید که خواجه آمده بدیدن او
رفت چون از پلهٔ غرفه خواست بالا رود پله به پله یا علی گویان قدم برمیداشت و میگذاشت
چون بحضور خواجه رسید سلام کرد خواجه پرسید که تو شیخ سعدی می باشی گفت آری خواجه
از وی پرسید که تو چه مذهب داری سنّی هستی یا شیعه عرض کرد که من شیعه ام خواجه فرمود که اگر
شیعه بودی چرا خلفا را مدح کردی سعدی عرض کرد که تقیه کردم خواجه فرمود که زمانی
مستعصم عباسی را کشتیم تو از که تقیه کردی چرا از برای او مرثیه ساختی و گفتی آسمان خون
گریه کن در قتل مستعصم امیر المومنین سعدی جوابی نداشت خواجه امر فرمود که پاهای او را بفلک
بستند و آن قدر چوب او را زدند که بدن های سعدی در زیر ریزهای چوب پنهان شد پس او را
بدوش کشیدند و بمنزلش بردند هفت هشت روز تقریبا زنده بود و از آن پس روحش با روح مستعصم
خلیفه عباسی هم آشیان شد و بعضی نوشته اند که صد و ده سال عمر کرد و بعضی او را شیعه میدانستند
مانند قاضی نورالله در کتاب مجالس و مرحوم والد ماجدم در مجموعه و جنگی نوشته که سالها در تشیع شیخ
سعدی تامل داشتم تا اینکه معکوس شد که او شیعه بود و اشعاری از او در تشیع نقل کرد مولف کتاب
گوید که اینها افسانه است و او سنّی بوده و اکثر شعراء فاسد العقیده یا فاسق میباشند اگر چه شبهات
ایشان قابل تاویل است و در این مقام مولف را مناظرهٔ جیده است بایستی اینکه در یکی از نسخ آن گذارد

مولف کتاب در بلدهٔ لاهیجان شد اقایان و علماء انجا در غایت احترام برآمدند و مجلس مهمانی
و ضیافت قرار دادند و اکثر علماء ان بلد دران وقت از قدماء و از حکماء بودند و حکیم
ناقص بودند و کمالی در فن حکمت نیز نداشتند و طریق شرع اطهر در دست کی از علماء انجا بود
پس شبی یکی از علماء انجا که از همه برتر و اشهر بود مرا و علماء انجا را مهمانی خواست بعد از صرف
غذا ان عالم دیوانی در عرفان مانند دیوان حافظ ساخته بود دان را بنظر من رسانید
که شما انرا تصحیح کنید من گفتم که شان دیوان شما اجل از ان است که من انرا تصحیح کنم و از جملهٔ اشعار
دیوانش این شعر بود هرچه شد از صبحه و سجاده شد بی سبب رسوائی عالم باده شد
پس سخن در اشعار کشید و علماء المجلس فی الحقیقه بیخبران احوال مبدء و معاد بودند در
میان مدح خواجه حافظ برآمدند

## مناظره مولف با جمعی دربیان خواجه حافظ

بنحو یکه حدیثی نقل کردند بدین وجه که حضرت امیر المومنین روزی بکنار دجله رفت و قلمدان
کاغذ خواست پس بقدر چند صد قطعه کاغذ نوشت و در میان اب انداخت و فرمود که اینها
کلمات معرفت آمیز و حقیقت علم است که بعد از چند سال در شیراز عارفی از اولیاء الله است
خواهد برانگیخته شد و این کلمات که در این رقاع نوشته ام از زبان او خواهد جاری شد و ان
عارف حافظ بود و مجملا درین باب سخنها بسیار گفته شد و من سکوت داشتم اخرالامر همه بمن
رجوع کردند که شما چرا ساکت نشسته آید درین باب میخواهیم سخنی از شما شنیده باشیم من گفتم
اما در خصوص حدیث پس ان جعل صرف و کذب بحت و موضوع است چه اهل خبر اخبار ائمه
اطهار فقهاء و محدثین می باشند و چنین حدیثی در کتابی تا بحال برنخورده ایم و از مشایخ خود مان
نشنیده ایم و بر فرض اینکه شما در کتابی دیگر می باشید باید که ملاحظه کرد که معتبر است یا نه و نفس
چنین کتاب از چه فرق است مجملا این از سبیل احادیث ائمه خارج است و هرکسی را که انسی با خبار
باشد میداند که این حدیث افتراست چنانکه اخوند ملا محمد باقر مجلسی در بحار در مجلد چهاردهم که کتاب
سماء عالم است حدیث کمیل را ذکر کرده که از امیر المومنین ع سوال کرده بود انجناب
در جواب فرمود که کدام نفس را اراده کردی کمیل گفت که زیاده تر از یک نفس مگر موجود است
انجناب فرمود بلی نفس نباتیه و نفس حیوانیه تا اخر حدیث پس ازان مجلسی میگوید که این حدیث
از سبیل کلمات ائمه ما خارج است و باین قسم ائمه ما سخن نمی گفته اند و همچنین در احادیث کتاب

مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة علما رتامل دارند بلکه میگویند که از سند کلمات ائمه خارج است
واما احوال حافظ بدانید که این تاویلات که عرفا برائی خود ذکر کرده اند من هم برخوردام
وانها را میدانم و همه اشعار را میتوانم تاویل نمایم بلکه رسائل بسیار در تاویلات این اشعار
وشرح انها نوشته اند مگر من از شما سوالی دارم که از روی انصاف بعد از تامل جواب را گوئید
وان سوال انیست که فرض کنید که پیغمبر در مدینه تشریف دارند و اصطلاحاتی برای عبادت از جانب
خدا قرار دادند اما اینکه لفظ قران را اسم کردند برای کلام خدا و صلواة را برائی عبادت خدا
وصوم را برامساس مخصوص در طاعت خدا و هکذا در لسان این پیغمبر لفظ خمر معنی ان شراب است
که همین پیغمبر او نجس دانسته و لواط اسم است برائے عمل محرم مخصوص که بر فاعل ان حد قتل لازم است
وهکذا و فرض کنید که شخصی از شیراز پیدا شد و دین اسلام را اختیار کرد لیکن برائی خود نظر
بمضمون لامشاقة فی الاصطلاح اصطلاحاتے قرار داد مانند اینکه گفت که هر وقت که بول
میگویم العیاذ باللہ نماز را از ان اراده میکنم و هر وقت که غایت میگویم مراد من قرآن است
وشراب که میگویم مراد من مست بودن از محبت خدا و عدم تذکر غیر خدا است و هکذا ایں مردم پیغمبر
عرض کردند که شخصے متدین بدین شما است و چنین اصطلاحاتے قرار داده است و غایط را اسم
برای حج کردن گذاشت و هکذا اکنون شما انصاف دهید که پیغمبر خواهد گفت که او خوب کرده
واو را خلعت دهید و یا خواهد گفت که بسیار کار بد کرده است واو را گردن بزنید و یا چوب بزنید
واو را توبه دهید حضرات علما را اول تاملی نمودند از ان بس همه تصدیق کردند که مقتضائی عقل و طریقه
عرف و عادت انیست که پیغمبر بگوید که او را تادیب و سیاست کنند —

## در توجیه ملا علی شعر حافظ را

ومعروف است که شخصے از تلامذہ اخوند ملا علی نوری سوالے نوشت که چه معنی دارد این شعر حافظ
می دو ساله و محبوب چهارده ساله الخ و از انجدمت ملا علی نوری فرستاد چون عرفا
میگویند که مراد حافظ از محبوب چهارده ساله پیغمبر است که در چهل سالگی مبعوث شد و چهارده
چهل بشود اخوند ملا علی در جواب نوشت که نور بصر و چشم من معنی مے دو ساله ان شراب است
که دو سال مانده باشد و اهل نشاۃ گویند که تاثیر چنین شراب برای مستی بیشتر از شرابهای دیگر است
ومراد از محبوب چهارده ساله امردی است که سن چهارده باشد و برنیت لب سبزه نارشده باشد
واهل ذوق گویند که بان امر صحبت داشتن الذ است و حافظ غیر معنی با قصد نکرده است و انچه

توجیه و تاویل میکنند اشهد باللہ که خلاف مراد حافظ ہست ـ

## در معارضہ شعریہ خیام با خواجہ

ومسموع شد بلکہ مشہورست کہ خیام شاعر جبری مذہب بود و این رباعے را دراین باب گفت
من می خورم و ہرکہ چہ من اہل بود می خوردن من نبزد او سہل بود می خوردن من حق زازل میدانست
گرمی نخورم علم خدا جہل بود پس خواجہ نصیر الدین این رباعی را در جواب نوشت ـ
این نکتہ نگوید انکہ او اہل بود زیراکہ جواب شبہاش سہل بود علم ازلی علت عصیان کردن
نزد عقلاز غایت جہل بود شیخ بہائی زید بہائہ در جلد ثانی از کشکول نوشتہ کہ محقق طوسی
بعداز فتح بغداد بصاحب حلب نوشت امابعد فقد نزلنا بغداد سنہ خمس وخمسین وستمائہ فسان صباح
المنذرین فدعونا مالکہا فابی فحق علیہ القول فاخذناہ اخذاً وبیلا وقد دعوناک الی طاعتنا وان
اتیت فروحٌ وریحانٌ وجنۃ نعیم وان ابیت فلاسلطان منک علیک فلاتکن کالباحث عن حتفہ
بظلفہ والجادع مارن انفہ بکفہ والسلام ـ

## در سبب قتل مستعصم

وانچہ تحقیق مقام ہست در واقعہ بغداد وقتل مستعصم پس بدو وجہ نقل شدہ چنانکہ صاحب مجالس
المومنین گفتہ کہ در اوائل حال خواجہ را داعیہ ترویج مذہب اہلبیت بودہ چون ملاحظہ نمود
ویدکہ موید الدین علقمی قمی کہ وزیر بالاستقلال مستعصم خلیفہ عباسی بود و از اکابر فضلا رشیعہ
امامیہ بود چنان دید کہ دار السلام بغداد را مقصد ساختہ بیمن وامداد وتائید موید الدین خلیفہ را
معتقدی سازد وبدین تشیع دراورد درین باب کتابتی بجناب موید الدین باقصیدہ عربی کہ در
مدح خلیفہ نظم کردہ بود ارسال نمود وچون موید الدین کمالات وفضائل نفسانیہ ومآثر وشد
وکاردانی خواجہ راشنیدہ بود تقرب او را باخود مصلحت ندیدہ وملتفت جواب کتابت او نگردید
وچون نسیم نومیدی بمشام خواجہ وزید دید کہ توقف دربلاد عراق وخراسان ازرہگذر سنیان
تعصب انگیز فتنہ بنیان وبیم خونریز قوم تتار چنگیز ومتغلبان متعسر ویا متعذر ہست ہموارہ متفکروار
درگوشہ وکنار روزگاری میگذرانید تا انکہ رئیس ناصر الدین محتشم کہ از افاضل زمان واز اسخیا امرأ
علاء الدین محمد بن جلال الدین حسن پادشاہ اسمعیلیان الموت وقہستان بودہ خواجہ را بلطائیف
الحیل نزد خود برد وصحبت او را مغتنم شمرد در رعایت خاطر او باقصی مراتب کوشیدہ واز افادت
مستفیذ گردیدہ و خواجہ کتاب ناصریرا بنام او تالیف وچون خبر ورود خواجہ بقلعہ رو دبار

واقتباس حاکم ان دیار از پرتو ان بزرگوار گوش هوش علاء الدین محمد رسید بران سعادت رشک ورزید وطوعاً وکرهاً خواجه را نزد خود طلبید وقدوم فیض لزوم اورا موجب زیب وزینت وبزرگی ونام خود دانست در اعزاز واکرام واهتمام تمام نموده وخواجه چنان میدید فضای دلاویز ایران بواسطه ترکتاز چنگیزیان از فتنه واشوب لبریز است ومع هذا انجماعت اسمعیلیه در اصل مذهب تشیع با او شریک بودند واسباب فراغت ومطالعه اورا باحسن وجه مهیا می نمودند لاجرم عمری بعذاب صحبت ایشان گرفتار بود تا زمانی ایلچی ان یعنی هلاکو خان بقلاع اسمعیلیه نزدیک گردید وباخور شاه بن علاء الدین محمد بصواب دید خواجه بملازمت هلاکو خان رسید وهلاکو از قدوم خواجه نهایت مسرور ودر تکریم وتعظیم او مراسم مبالغه بتقدیم رسانید وانتظام کلیات امور خود را باقتضای رای حکمت آرائی او مفوض گردانید ودر کتاب حبیب السیر کیفیت افتادن خواجه بقلاع اسمعیلیه ورسیدن او وازانجا بخدمت هلاکو خان براین وجه مسطور است که در زمان معتصم خلیفه جناب خواجه روزی چند بولایت قهستان ساکن شد وحاکم ان خطه ناصر الدین محتشم ابواب لطف وکرم بر روی روزگار ان عالیمقدار گشاده انجناب ایام بودن درانجا کتاب اخلاق ناصری را بنام او تالیف نموده وقصیده عربیه در مدح مستعصم خلیفه در سلک نظم کشیده به بغداد فرستاد ابن علقمی را این صورت موافق مزاج نیفتاد وبرپشت قصیده ناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین بخلیفه روی زمین اغاز مکاتبت ومراسلات نهاده از این اندیشه نباید بود وان بزرگ را خوار نباید شمرد وچون ان نوشته بنظر ناصر الدین رسید خواجه را حبس نمود در وقتیکه ناصر نزد علاء الدین محمد تعلیقه الموت یا میمون رفت وی وقت انجناب را همراه برده وبا او سپرده بنابران علامه زمان چندگاهی بحسب ضرورت درمیان ملاحده اوقات صرف نمود وچون اساس دولت ان طبقه بصدمه سپاه مغول درهم شکست خواجه از میمون دز بیرون آمده بایلخان پیوست وباصناف الطاف اختصاص یافته درسلک خواص مقربان خویش انتظام یافت وبعضی از علماء نوشته اند که زمانیکه خواجه همراه ناصر محبوساً نزد علاء الدین رسید ودرانجا محبوس شد درمیان حبس چند کتاب تصنیف کرده ازانجمله کتاب تحریر محسطی است ودران چند مسئله از مسائل هندسه وچون ایلخان مشهور بهلاکو خان از اولاد چنگیز بود نزدیک بقلاع اسمعیلیه شد وخواست ان بلاد را فتح کند پس پسر ملک علاء الدین باشاره محقق درنهانی از قلعه بیرون رفت وبخدمت هلاکو خان رسید پس هلاکو کیفیت احوال را فهمیده ودانست که خواجه درانجا محبوس است ان قلعه را فتح کرده وخواجه را نهایت احترام کرده واورا همراه خود برداشته وامور کلیه بصوابدید رای او گذاشته

محقق طوسی را هوای فتح بغداد در نظر آمد زیرا که تعصب مستعصم در مذهب تسنن در نظر محقق ظاهر و هویدا بود پس با هلاکو ببغداد فرستند و بعد از محاصره و شدة آن خلیفه با قضاة بغداد و سادات بنی عباس و پسر وی خود ابوبکر و احمد و غیرانها به بیرون دروازه وارد اردوی هلاکو خان شدند پس خواجه بنزد سلطان رفت و گفت امر کن که ملازمان و مصاحبان خلیفه را در جای منزل داده و خلیفه و پسر اش را بمجلس بخواه و بقتل ایشان مبادرت کن پس چنین حکم جاری شد اول پسرهای خلیفه را بعد از حضور بصلب و دار آویختن مامور شدند و خلیفه در حضور سلطان و خواجه ایستاده و خواجه تحریص در قتل خلیفه داشت بعضی از علمای عامه که در اردوی کیوان شکوه هلاکو خان منزل داشتند و مصاحبت میکردند به هلاکو معروض داشتند که خلیفه از سادات و از اهل بیت و خویشان پیغمبر میباشند و مصلحت در قتل او نیست چرا که کشته شود زمین بلرزد و شگافته شود و لشکر تو را فرو برد و آسمان بر زمین افتد و عذابها نازل شود خواجه فرمود اینها همه از سخنهای اباطیل و اکاذیب است چه فرزند پیغمبر را کشتند و آسمان بر زمین نیامد و عذاب نازل نشد و این خلیفه بر باطل و ظالم و غاصب حقوق است در قتل و عذابی نازل نخواهد شد پس بعض علما و ائمه در مقام منع برآمدند و هلاکو خان را نیز خوفی در دل ظهور پیوست چون خواجه کار را بر اینمنوال دید فرمود اکنون میخواهی که خون او ریخته نشود پس امر کن که او را در بساط به پیچید و او را باد و باز و با همان بساط انقدر بمالند که در انجا کارش تمام شود و تا خون او ریخته نشود هلاکو خان را این سخن پسند آمد و گفت که بساطی آوردند و او را در انجا پیچیدن و انقدر مالش دادند که خلیفه عمر خود را بعلماء عامه بخشید از ان پس داخل بغداد شدند و فتح عراق عرب بسمت وصول موصول آمد –

## در رصد بستن خواجه بامر هلاکو خان در مراغه

از ان پس سلطان که هلاکو خان باشد امر کرد در مراغه رصد به بندند پس خواجه الات رصدیه را فراهم آورده و از اعوان او بران رصد جمعی از علماء و جمعی از تلامذه خواجه بودند و هلاکو خان فرستاده و همه را جمع کرده که در خدمت خواجه باشند و این عمل را انجام دهند از انجمله ملا قطب شیرازی که شاگرد محقق طوسی بود او است صاحب اشراق و کلّیات و فاضل حسن الخلق و مبرز در جمیع فنون حکمت –

## در ذکر کسانیکه با خواجه بودند در رصد

اما عجب از صاحب لؤلؤ است که گفته که ملا قطب در صحبت خواجه مفید و یا مستفید بود و این سخن از صاحب لؤلؤ خبط بیّن است و ناشی از عدم تتبع و عدم خبرت بقوانین حکمت است چه ملا قطب

شاگرد خواجه بود واو را چه نسبت که در مجلس خواجه مفید باشد واز انجمله مؤید الدین عروضی دمشقی است
واو متبحر در هندسه بود والات رصد بود و در مراغه بموت فجاء در سال ششصد وچهار وفات کرد
و فخر الدین مراغی را از موصل آورند واو طبیب حاذق وفاضل بوده ونجم الدین کاتبی را از قزوین
آوردند واو در حکمت وکلام فاضل بود ومحی الدین اخلاطی را از تفلیس احضار کردند واو فاضل و
مهندس ومتبحر در علوم ریاضیه بود ومحی الدین مغربی واو نیز مهندس وریاضیه دان فاضل در علوم
واعمال رصد بود ونجم الدین کاتب بغدادی که فاضل در اجزاء ریاضی وهندسه وعلم رصد وکتابت
مصور بود وحرکات کواکب را ضبط کردند وخواجه دران اثنا وفات نمود واین فضلاء حساب
بعضی از دقائق حساب را انگاه میداشتند وقطب الدین علامه شیرازی که از اعظم تلامذه خواجه بود
با انجماعت مشارکت مینمود بلکه شریک غالب بود اگرچه جناب خواجه بواسطه انیکه ملا قطب شاگرد او بود
وبجهت استادشاگردی نام او را با انجماعت در خطبهٔ کتاب زیج ذکر مینمود ونزد رسیدن اجل
موعود اصلاح بعضی از غلطها را که در زیج مانده بود بان جماعت که از اصلاح ان قاصر بودند
حواله نمود واینمعنی موجب کدورت ملا قطب شد با انیکه قدرت باصلاح انها داشته از روی طرح
واعراض بان جماعت واگذاشت وزیج خواجه اگرچه نهایت دقت دران شده لیکن چون بانجام
نرسیده است لهذا متروک شد لیکن مع ذلک در خسوف وکسوف وتعدیلات محل اعتماد جمیع منجمین است
واحکامش درین باب از همه زیجات معتبرتر است وخواجه در علم معقول تلمیذ فرید الدین مشهور بداماد
واو تلمیذ سید صدر الدین میر حسنی است واو از شاگردان افضل الدین غیلانیست واو از شاگردان
بهمنیار است واو از شاگردان شیخ ابو علی بن سینا است واما مشایخ او در علم منقول ابو العباس
نوکریست واو از شاگردان پسر خواجه است بعضی گفته اند از شاگردان پدرش محمد بن الحسن است واو تلمیذ سید فضل الله
راوندی است واو تلمیذ سید مرتضی رازی برادر سید مجتبی ابن الداعی است واو شاگرد جعفر بن محمد
درویشی است واو تلمیذ سید رضی صاحب نهج البلاغه است وهمچنین از جمله مشایخ منقول محقق –

سالم بن بدران مصری است واو در اجازه خواجه چنین نوشته قرء علی جمیع الجزء الثالث من
کتاب غنیة النزوع الی علم الاصول والفروع من اوله الی آخره قرائة تفهیم وتبیین وتامل منتخب
مبین غوامضه عالم بفنون جوامعه واکثر الجزء الثانی من هذا الکتاب وهو الکلام فی اصول الفقه
الامام الفاضل العالم الاکمل الاورع المتقن المحقق نصیر الملة والدین وجیه الاسلام والمسلمین سید الائمة

والافاضل مفخر العلماء والاکابر وافضل اهل خراسان محمد بن محمد بن الحسن الطوسی زاد الله فی علامه وحسن
الدفاع عن جوابه واذنت له فی روایته عنی عن السید الاجل العالم الاوحد الطاهر الزاهد البارع
عز الدین ابی المکارم بن حمزه بن علی بن زهره الحسینی قدس روحه ونور ضریحه وجمیع تصانیفه
وتصانیفی ومسموعاتی واجازاتی عن مشایخی ما اذکر اسانیده وما لم اذکر اذ ثبت ذلک عنده وما تعلق
ان صنفه وهذا خط اضعف خلق الله وافقرهم الی عفوه سالم بدران المازنی المصری کتبه ثامن
عشر شهر جمادی الاخری سنه تسع عشر وستمائه حامدا لله ومصلیا علی خیر خلقه محمد واله الطاهرین
وسالم بن بدران مذکور ملقب بمعین الدین مصریست وشهید در شرح لمعه در کتاب میراث قولی
از این بزرگوار نقل نموده وشیخ ابو الحسن شیخ سلیمان بن عبد الله بحرانی در رساله سلافة البهیه
در ترجمه میثمیه گفته که یافتم بخط بعضی از افاضل معتمدین که خواجه در فقه تلمذ کرده در نزد کمال الدین شیخ میثم
ودر علم معقول در نزد خواجه تا اینجا کلام او بود وظاهر آنکه چنین چیزی بوقوع نیافته باشد وعلامه حلی
بعد از ورود محقق طوسی بحله ودیدن نمودن از محقق صاحب شرایع بخدمت خواجه رفت ودر نزد او
تلمذ نمود واز او اجازه گرفت وشرح بر منطق تجرید او نوشت شرحی بر تجرید او نوشت وملا علی قوشچی
شارح جدید همیشه میگفت که اگر شاگرد عرب خواجه که علامه حلی باشد شرح بر تجرید نمی نوشت هر آینه تجرید
در بوته اجمال باقی میماند وچیزی از او فهمیده نمی شد وعلامه در اجازه اش برای اولاد زهره بعد از
ذکر خواجه فرموده که این شیخ افضل اهل عصر بود ودر علوم عقلیه ذهنیه وبرای او مصنفات بسیار
بوده ودر علوم حکمیه وشرعیه وبر مذهب امامیه بود واشرف کسانی بود که ما انها را مشاهده کردیم
در اخلاق خدا نورانی کند ضریح او را قرائت کردم در خدمت او الهیات کتاب شفاء ابی علی سینا
را واز آن پس قرائت کردم در نزد او تذکره که در علم هیئت است واز تصنیف او است پس اورا
اجل محتوم دریافت خدایتعالی او را تقدیس کند تا اینجا کلام علامه بود وبسیار عجب که گفت
اینکه خواجه بر مذهب امامیه بود واین مانند آنست که شهید اول گفته بود که قطب المحققین بنیشابور
از امامیه بود وایراد آن بر شهید در این مقام بر علامه وارد است چه شان خواجه اجل واعظم
واشرف واعرف از آن است که در حق او کسی بگوید که او بر مذهب امامیه بود علامه حلی علی الله
مقامه در کتاب منهاج الکرامه چنان وصفی خواجه را گفته که برای احدی کسی چنین وصف ننموده

ودر مرتبه دیگر که خواجه به بغداد وارد شد ومرض الموت آن را طاری شد در باب تجهیز وتغسیل وتکفین

ودفن

و تدفین خود بفضلاء مومنین وصیت میفرمودند یکی از حاضران عرض کرد که مناسب اینکه خواجه را بمشهد امیر المومنین نقل نمایند خواجه از کمال اخلاص فرمود که شرمم می آید که در جوار فایض الانوار حضرت امام همام موسی الکاظم مرده باشم و از آستان او بجایی دیگر هرچند افضل باشد نقلم نمایند پس حسب وصیت در عتبهٔ علیهٔ کاظمیه علیه السلام دفن نمودند و قائمه آن آستان که قایم مقام نوح مزار خواجه واقع شده بود این آیهٔ کریمه را رقم نمودند و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید و تاریخ وفاتش را باین قسم نظم نمودند نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل یگانه که چنو مادر زمانه نزاد بسال ششصد و هفتاد و دو بذوالحجه بروز هیجدهم اندر گذشت در بغداد و در جامع التواریخ خواجه مذکور است که بنا بر وصیت خواجه خواستند که در جوار مشهد مقدس علی کاظمیه علی مشرفها الثنا والتحیه مدفون سازند لاجرم در حوالی آن ارض مقدس محلی اختیار نموده آغاز کندن کردند یکبار سردابه مرتب مزین بکاشی ظاهر شد چون نیک تفحص کردند معلوم شد که ناصر عباسی جهت بارگاه خود مرتب ساخته بود و او را نصیب نشد و بآن سعادت مستعد نگردید و در جای دیگر ناصر را دفن کردند و چون خواجه پاسبانی آن درگاه عرش اشتباه آل عبا انگشت نما بود لهذا بموجب کلبهم باسط ذراعیه بالوصید در آن مکان کثیر الفیضان مدفون گردید و از مؤیدات قبول امام او را آنکه سرداب مذکور در روز شنبه پانزدهم جمادی الاولی از سال پانصد و نود و هفت باتمام رسیده و در همان روز خواجه از مادر متولد شده چنانکه عمر شریفش هفتاد و پنج سال هفت ماه بوده و تصانیف خواجه بدین وجه است —

## در ذکر تصنیفات خواجه نصیرالدین

اگرچه تالیفات او در علوم حکمیه و کلامیه و فقهیه در مذهب شیعه امامیه بسیار است لیکن اندکی از آنها مذکور میشود از آن جمله کتاب تجرید در علم کلام که مثل آن بوجازت و فصاحت و اشتمال بر ادله و اقوال در صفحه روزگار تا بحال نوشته نشده و بر او شروحی بسیار نمودند مانند شرح قدیم از محمود اصفهانی و شوارق از ملا عبدالرزاق لاهجی و شرح حاجی ملا محمد جعفر استرابادی و شرح ملا علی قوشچی که آنرا شرح جدید مینامند و سید شریف بر شرح قدیم حواشی نوشته و ملا جلال دوانی و میر صدر و ملا عبدالرزاق لاهجی و خفری و آقا جمال و خلیفه سلطان و شیخ حسین تنکابنی و میرزا ابراهیم بن ملا صدری و غیر ایشان بر او حواشی نوشته اند و مولف کتاب نیز بر تجرید شرح فارسی و کتاب تجرید منطق و کتاب اساس الاقتباس در منطق و شرح اشارات و تحریر اقلیدس و تحریر مجسطی و تحریر

متوسطات وکتاب زیج ایلخانی وکتاب تذکره در هیئت ورساله معینیه در هیئت ورساله سی فصل در معرفت تقویم ورساله اسطرلاب وکتاب جامع الحساب بالتخت والتراب وکتاب قواعد العقاید وشرح محصل ورساله در جبر و قدر ورساله اجوبه سوالات شیخ صدر الدین قونوی ورساله رد ایراد کاتبی بر دلیل حکما در اثبات واجب ورساله در بحث امامت وترجمه کتاب زبدة الحقایق عین القضاة همدانی وشرح مواضع مشکله ان بالتماس وتکلیف امیر ناصر الدین محتشم که از داعیان طایفه اسمعیلیه بوده وکتاب اخلاق ناصری باسم ناصر الدین مذکور وشرح کتاب ثمره بطلیموس بالتماس خواجه بهاء الدین محمد بن خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان ورساله در فقه مواریث ورساله در تحقیق نفس الامر ورساله در تحقیق مهیت علم ورساله فصول در کلام ورساله اوصاف الاشراف واز این رساله وبعضی از مواضع رساله فصول وشرح قضیه سلامان وابسال که خاتمه کتاب اشارات است میشود که خواجه در نهایت زهد وانقطاع از خلق بوده چنانکه این شعر که از گوهر طبع ان بزرگوار است بران شاهد است لذات دنیوی همه هیچ است نزد من در خاطر از تغیر ان هیچ ترس نیست روز تنعم وشب عیش وطرب مرا غیر از شب مطالعه وروز درس نیست واز جمله رسایل او رساله است که در عقاید نوشته ومجمل ومختصر ومفید است وقاضی نور الله در کتاب مجالس ان رساله را نقل نموده است ورساله در علم رمل تالیف نموده که بسیار مستحسن است ودر علم رمل چند رساله نهایت خوب می باشد یکی رساله خواجه ودیگر رساله سکاکی ودیگر رساله

## احوال محمد خفری

محمد بن احمد خفری ملقب بشمس الدین این سه رساله از کتب معتبره فن رمل میباشند وخواجه را رساله دیگر نیز در رمل است ویکی از این دو رساله رمل در فارسی ودیگری عربیست وایضا خواجه را رساله در جفر است واین فقیر مولف کتاب را نیز رساله در رمل ورساله در جفر ومنظومه در رمل ناتمام است بدانکه خواجه منکر مسئله بداست واین در نهایت غرابت است وچون سخن از خفری گذشته است باکی نیست که مجملی از احوالات او ذکر شود اگرچه ظاهرا از حکما علما عامه است بدانکه خفری از تلامذه میر صدر الدین محمد شیرازی است معروفست که در زمانی شاه اسمعیل مرحوم ما تکلیف بتعلم احکام شرعیه مینمودند وایشان را تکلیف باسلام نمودند پس روزی دانا خفری از در درامد واظهار تحیر کرده وگفت که این جماعت مردمان را تکلیف باسلام

میکنند ایا چه کار کنم خفری گفت که برا و لعن کن که د و سه عرب عالمی حلف بود ه وچون شاه اسمعیل خفری را از کاشان باصفهان خواست و با او گفت که از مذهب بستن رجوع کن خفری گفت من بمذهب ایشان باشم و حال انیکه حاشیه بر الهیات شرح تجرید نوشته ام که اگر دیم درس بخوا ند تفهمد پس سلطان گفت اگر راست میگوئی ایشان را طعن کن خفری طعن کرد پس از خدمت پادشاه مرخص شد و بکاشان آمد مردمان استقبال او شتافتند پس از ملاقات با وایرا د نمودند که رفتی در اصفهان مخدول برگشتی خفری در جواب گفت که حیف نبود برائی د و نفر عرب کون برهنه خون مثل من فاضلی ریخته شود و این حکایت را قاضی نور الله در کتاب مجالس و سید نعمت الله در کتاب انوار نعمانیه نوشته است و قاضی نور الله نوشته است که چون بحکم شاه طهماسب اول محقق ثانی با یران آمد و در مقام ترویج مذهب امامیه و ملائی بکاشان فرستاد و در کاشان احکام و فتوائی از خفری معروف بود بنظر محقق ثانی رسانید محقق ثانی اکثر ازان فتاوای را بر وفق عقل و عدل یافت و مطابق با مذهب قاضی بیضاوی امامیه دید و پسندید و گفت که خفری در علم منقول را حل بود و این احکام را بالعقل گفته و این هم مؤید ان است که احکام شرعیه برطبق قواعد و احکام عقلیه است و کلما حکم به العقل حکم به الشرع و بالعکس و تالیفات خفری رساله اثبات واجب و کتاب منتهی الادراک در علم هیئت و شرح تذکره مسمی بتکمله و رساله حل مالاینحل و حاشیه بر اوائل شرح تجرید تا اخر بحث وجود ذهنی و حاشیه بر الهیات شرح تجرید قوشچی و حاشیه بر اوائل شرح حکمة العین مسماة بسواد العین و رساله در علم رمل ـ

## در احوال قاضی بیضاوی

بدانکه چون سابقا ترجمه علامه حلی گذشت و معارضه میان علامه و قاضی بیضاوی اتفاق افتاده که در انجا ذکر نشد اکنون برائی کثرت فوائد در اینجا ذکر نمایم پس میگوئیم که شیخ بهائی زید بهائه در کتاب کشکول گفته که او صاحب تصنیف مشهوره است اسمش عبد الله است لقبش ناصر الدین و کنیه اش ابو الخیر ابن محمد بن علی بیضاوی و بیضا قریه است از اعمال شیراز و در فارس متولی قضاء قضاة بوده و زاہد و عابد و متورع در مذهب خود بود و اقا محمد ہادی مترجم قرآن او را قاضی سوداوی نام نهاد ه زیرا که چون قائل بخلافت بلا فصل علی نیست پس بیاضی از ہدایت برناصیه او ہویدا نیست بلکه سواد ظلمت و ضلالت بر جبین او پیدا است و در زمانی داخل شهر تبریز شد پس بمجلس بعضی از فضلا رفت که مجلس درس بود و در صف نعال بنشست چنانکه کسی او را نشناخت پس مدرس اعتراضاتی وارد آورد و بان افتخار کرده چون از تقریرش فراغت یافت بیضاوی شروع باعتراضات او نمود

مدرس گفت که گوش بسخن تو نمی دهم مگر انیکه ارادات مرا اول تقریر کنی تا بدانم که تو ارادات مرا فهمیده قاضی گفت که ایرادات تو را با الفاظ تو نقل کنم یا بمعانی مدرس مبهوت شد و گفت با لفاظ من اعاده کن پس قاضی ان ایرادات را بهمان الفاظ نقل نمود و در ترکیب الفاظ ان بحث چند وارد آورد پس باجوبه شافیه اعتراضات مدرس را جواب گفت پس از ان خود بعد اعتراضات او اعتراضات وارد آورد و از مدرس جواب خواست مدرس حاضر برامده وزیر سلطان در ان مجلس حاضر بود چون واقعه را مشاهده نمود از جای برخاست و بیضاوی را بجای خود نشانید و چون از نام نسب او پرسید و او را شناخت بنهایت شرایط واحترام بجای آورد پس قاضی قضا شیراز را طلب داشت وزیر قضا شیراز را باو برگذار نمود و باو تشریف و خلعت فاخر داد —

## احوال وفات قاضی

وفاتش در سال ششصد و هشتاد و پنج بوده و در بلده تبریز با خلفای ثلث محشور شد و شیخ علی نواده شهید ثانی در حواشی تعلیقه اش بر شرح لمعه در مسئله طهارت و حدث با شک در تقدم و تاخر نوشته است که علامه در قواعد فرموده که استصحاب میکند حالت سابقه بران طهارت و حدث را پس چون کتاب قواعد شیوع یافت و نسخه اش در شیراز بنظر قاضی بیضاوی رسید و قاضی از قضای همان مسئله طهارت و حدث و شک در متقدم و متاخر را مطالعه نمود و بر همان مقام حاشیه نوشت باین مضمون که ای مولای ما جمال الدین خداوند تعالے ایام افاده ترا مستدام گرداند و تو امام اصولیین می باشی و در اصول مسئله مسلمه مقرر است که در استصحاب بقای موضوع شرط است و درین مسئله که تو فتوی داده باینکه شک در متاخر از طهارت و حدث استصحاب میکند حالت سابقه بر اینکه طهارت و حدث را صحیح نیست زیرا که ان حالت سابقه براین طهارت و حدث قطعاً زائل شده زیرا که اگر ان حالت سابقه طهارت بود و یقیناً بحدث زائل شد و اگر حدث بود یقیناً بطهارت رفع شود پس موضوع را بقائی نیست پس چگونه استصحاب حالت سابقه مینمائی پس قاضی ان ایراد را نزد علامه فرستاد علامه جواب طولانی نوشت و این مضمون را منفصله و مانعة الخلو برگردانید و حاصل کلامش اینکه بنده که گفته ام استصحبه ای حکم بمثله یعنی بمثل حالت سابقه حکم میکند نه اینکه مراد استصحاب اصطلاحی باشد پس علامه ان جواب را بشیراز در نزد قاضی فرستاد و قاضی چون ان را نظر کرد و بران تحسین شمرد و قاضی را تالیفات حسنه است مانند کتاب غایت در علم فقه و شرح مصابیح و کتاب منهاج در علم اصول و از استادم آقا سید ابراهیم شنیدم که هست و شرح بر کتاب منهاج قاضی نوشته شده و کتاب طوالع

در علم کلام و براو نیز شروح بسیار نوشته اند و کتاب تفسیر قاضی که موسوم بانوار التنزیل است و در عربیت نهایت کوشیده و حواشی متعدده براو نوشته اند مانند عصام و شیخ زاده و سیوطی و عبد الحکیم و ملا میرزا جان و شیخ بهائی و غیر ایشان و شیخ بهائی را نیز شرحی بر تفسیر قاضی است و این فقیر مولف کتاب را نیز حواشی غیر مدونه بر قاضی است و شیخ بهائی بیتر از دیگران نوشته ازان پس سیوطی بهتر از دیگران نوشته است و قاضی را درهمین کتاب تفسیر مناقضاتی است که در کتاب مشکلات العلوم اغلب را ذکر کرده ام از انجمله در تفسیر آیه لیبلوکم ایکم احسن عملا گفته است که فعل در اینجا معلق از عمل است و در سوره ملک نقیض این گفته است ایضًا در تفسیر سوره هود تصریح کرده اینکه نزول توریة بیش از غرق شدن فرعون بوده و در تفسیر سوره مؤمنین نقیض این را گفته ایضا در سوره مریم در تفسیر آیه شریفه و کان رسولًا نبیًا گفته است که رسول لازم نیست که صاحب شریعت باشد و در سوره حج نقیض این را گفته است ایضًا در تفسیر سوره نمل گفته است که سلیمان متوجه شد بسوی حج بعد از اتمام بناء بیت المقدس و در تفسیر سوره سبا نقیض این را گفته الحاصل اگر مناقضات و خبطات و اغلاط قاضی را جمع کنم بقدر همان کتاب تفسیرش بلکه زیاده تر کتابی خواهد شد ۔۔

## در احوال محقق سبزواری

ملا محمد باقر بن محمد سبزواری ملقب بمحقق سبزواری است از فضلاء مهره حذقه است و اجازه از آخوند ملا محمد تقی مجلسی و شیخ بهائی دارد و از تالیفات اوست کتاب شرح ارشاد مسمی بذخیره لیکن جز عبادات او جاهای دیگرش را نیافتم و ظاهر اینکه زیاده از آن نوشته باشد و کتاب کفایه که از دوره فقه دو سه کتابی از آخرش کم است بلکه تا باخر میراث نوشته کتابیست در بیان فتوی لیکن نقل قول هم غالبًا کرده و در بعضی از مواضع دلیل هم اقامه نموده فی الحقیقه کتاب خوبیست و بعضی برو شرح نوشته اند ۔

## در احوال ملا محمد سراب

ملا محمد بن عبد الفتاح تنکابنی از اهل بلد مولف کتاب و از اهل قریه است مسماة بسراب که در سابق اوقات آبادانی بود و اکنون خراب و در جوار خورده ییلاق تنکابن واقع است و اسم او را در کتاب قوانین در حاشیه منه مذکور داشته و فی الحقیقت محقق است و اسمش در کتب علمیه و کتب اجازات مذکور است و او را حواشی است بر معالم که غیر مدون است و رساله است در امامت و رساله است در احکام و مسائل اجماع و او از شاگردان محقق سبزواری سابق الذکر است و اجازه از او دارد

## در احوال محمد صادق

شیخ محمد صادق بن محمد بن عبد الفتاح تنکابنی ساکن اصفهان پسر ملا محمد سراب سابق الذکر است
و از علامه مجلسی اجازه دارد و حواشی غیر مدونه بر شرح لمعه نوشته است

صدوق علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی ابو الحسن مشهور بابن بابویه پدر صدوق است و از اعاظم
محدثین قم و او شیخ اهل قم و فقیه ایشان بوده و بعراق آمد و بصحبت ابو القاسم حسین بن روح که ثالث
سفراء و نواب اربعه بود رسید و از او بعضی از مسائل دینیه استفسار فرموده و بعد از آن کتابتی نوشته
بعلی بن جعفر بن اسود داده باو فرستاد و دران کتابت التماس نموده بود که کتاب او را
که دران التماس دعاء فرزند نموده بود بنظر حضرت صاحب الامر برساند و او هم رسانید بعد از
سه روز جواب در آمد که ما دعا کردیم بان و زود است که روزی شوی دو پسر خیر پس خداوند او را
دو پسر کرامت کرد ابو جعفر که صدوق است و ابو عبد الله حسین و صدوق همیشه میگفت که من از دعاء
صاحب الامر بعمل آمده ام و بدان مفاخرت میکرد و توقیعی از حضرت امام حسن عسکری ع نیز میکرد
باو آمده و در انجا بلفظ شیخی و معتمدی او را ستوده و در انجا دعا کرد که خداوند باو اولاد کرامت
کند که از صلحا باشند و بعضی گفته اند که او این دعا را از عسکری خواهش نموده بود و شاید هم اتفاق
افتاده باشد و وفات این بزرگوار در سال سی صد و بست و نه اتفاق افتاده و عدد آن یرحمه الله
میباشد و دران سال محمد علی بن محمد سمری که نائب چهارم انحضرت بود او نیز وفات نمود و کلینی نیز دران
سال وفات کرد و از ان سال غیبت کبری اتفاق افتاده و بعضی سال سیصد و بست و هشت گفته اند
و علی بن محمد سمری روزی در بغداد نشسته بود و جمعی از شیعیان در نزد او نشسته بودند پس بناگاه
بر زبان او جاری شد که رحمه الله علی بن حسین بن بابویه بعضی از حاضرین گفتند که او زنده است علی بن
محمد فرمود که او امروز وفات کرد پس اهل مجلس ضبط تاریخ نمودند پس از ان مدتی قوافل از قم ببغداد آمد
گفتند که ابن بابویه در همان روز وفات کرده و ان سال را سنه تناثر نجوم ارض گفتند چه علماء
ستارگان زمین میباشند و دران سال اعیان علماء وفات نمودند و بعضی گفتند که ان را تناثر نجوم
ارض نامیدند برای اینکه دیدند که تیرهای شهاب بسیار دران سال بر زمین آمد پس امرا تعبیر موت
علما کردند و همچنین هم اتفاق افتاد و مدفن او در قم که بالفعل مقبره دارد و گنبدی بران بنا نهاده
اند و تصنیفات او کتاب توحید و کتاب وضوء و کتاب صلوة و کتاب جنایز و کتاب امامت و تبصره
از حیرت کتاب الاملاء نوادر و کتاب الاخوان کتاب النساء والولدان کتاب الشرایع کتاب التفسیر
کتاب النکاح کتاب مناسک حج کتاب قرب الاسناد کتاب التسلیم کتاب الطب کتاب المواریث

کتاب المعراج و رسالة الی والده —

## در احوال محمد بن علی

صه محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی خراسانی رازی ملقب بصدوق وگاهی تعبیر از او و والداو بصدوقین مینمایند کنیتش ابوجعفر و شیخ نجاشی در کتاب رجال گفته که او شیخ ما و فقیه و وجه شیعه ری و خراسان بود و در سال سیصد و پنجاه و پنج در عنفوان جوانی بیغداد آمد و شیوخ طائفه از او استماع حدیث نمودند و شیخ طوسی در کتاب فهرست گفته که ابوجعفر بن بابویه شیخ جلیل القدر حافظ احادیث بصیر بحال رجال و ناقد اخبار بود و در میان علماء قم مانند او در حفظ و کثرت علم پیدا نشده و قریب بسیصد تصنیف دارد و در سال سیصد و هشتاد و یک در بلده ری وفات یافت و از او روایت داشته اند و اجازه داشته اند مفید و والد نجاشی و ابن عضایری و او از ارباب کتب اربعه است که بر آنها است مدار در اعصار و از محمد بن تلث و بدعوت امام تولد یافت و امام را در مکه بخواب دید که باو امر فرمود که کتابی در غیبت ما تصنیف کرده و عمر معمرین را در آنجا نوشته پس آن کتاب را نوشت و باکمال الدین و اتمام النعمة نام نهاده

## در تالیفات شیخ صدوق

وآنچه از کتب در کتاب رجال نجاشی ذکر شده بدین تفصیل است کتاب دعائم الاسلام در معرفة حلال و حرام ۲ کتاب توحید ۳ کتاب النبوة ۴ کتاب اثبات الوصیة لعلی ۵ کتاب اثبات خلافت ۶ کتاب اثبات النص علیه ۷ کتاب اثبات النص علی الائمة ۸ کتاب المعرفة فی فضل النبی و امیرالمؤمنین و الحسن و الحسین علیه السلام ۹ کتاب مدینة العلم ۱۰ کتاب المقنع در فقه ۱۱ کتاب العرض علی المجالس ۱۲ کتاب علل الشرایع ۱۳ کتاب ثواب الاعمال ۱۴ کتاب عقاب الاعمال ۱۵ کتاب الاوائل ۱۶ کتاب الاول و الاخر ۱۷ کتاب المناهی ۱۸ کتاب الفرق ۱۹ کتاب خلق الانسان ۲۰ کتاب رسالة الاولة فی الغیبة ۲۱ کتاب الرسالة الثانیة ۲۲ کتاب رسالة الثالثة ۲۳ کتاب الرسالة فی ارکان الاسلام ۲۴ کتاب المیاه ۲۵ کتاب السواک ۲۶ کتاب الوضوء ۲۷ کتاب التیمم ۲۸ کتاب التیمم ۲۹ کتاب الاغسال ۳۰ کتاب الحیض و النفاس ۳۱ کتاب نوادر الوضوء ۳۲ کتاب فضائل الصلوة ۳۳ کتاب فرایض الصلوة ۳۴ کتاب فضل المسجد ۳۵ کتاب مواقیت الصلوة ۳۶ کتاب فقه الصلوة ۳۷ کتاب الجمعة و الجماعة ۳۸ کتاب السهو ۳۹ کتاب الصلوة سوی الخمس ۴۰ کتاب نوادر الصلوة ۴۱ کتاب الزکوة ۴۲ کتاب الخمس ۴۳ کتاب حق الجهاد ۴۴ کتاب الجزیه ۴۵ کتاب فضل المعروف ۴۶

کتاب فضل الصدقه ۴۷ کتاب فضل الصوم ۴۸ کتاب الفطره ۴۹ کتاب اعتکاف ۵۰ کتاب جامع الحج
۵۱ کتاب جامع علل الحج ۵۲ کتاب جامع تفسیر المنزل فی الحج ۵۳ کتاب جامع حج الانبیا ۵۴
کتاب جامع حج الائمه ۵۵ کتاب جامع فضل الکعبه والحرم ۵۶ کتاب جامع اداب المسافر للحج ۵۷
کتاب جامع فرض الحج والعمره ۵۸ کتاب جامع فقه الحج ۵۹ کتاب الموقف ۶۰ کتاب القربان ۶۱
کتاب مدینه وزیارت قبر النبی والائمه ۶۲ کتاب جامع نوادر الحج ۶۳ کتاب زیارات قبور الائمه ۶۴
کتاب النکاح ۶۵ کتاب الوصایا ۶۶ کتاب الوقف ۶۷ کتاب الصدقه ۶۸ والنحل والهبه ۶۹
کتاب السکنی والعمری ۷۰ کتاب الحدود ۷۱ کتاب الدیات ۷۲ کتاب المعایش والمکاسب
۷۳ کتاب التجارت ۷۴ کتاب العتق والتدبیر والمکاتبه ۷۵ کتاب القضاء والاحکام ۷۶
کتاب اللقاء والسلام ۷۷ کتاب صفات الشیعه ۷۸ کتاب اللعان ۷۹ کتاب الاستسقاء ۸۰
کتاب زیارت موسی ومحمد ۸۱ کتاب جامع الزیارات الرضا ۸۲ کتاب تحریم الفقاع ۸۳
کتاب المتعه ۸۴ کتاب الرجعه ۸۵ کتاب الشعر ۸۶ کتاب معانی الاخبار ۸۷ کتاب
السلطان ۸۸ کتاب مصادقة الاخوان ۸۹ کتاب فضائل جعفر الطیار ۹۰ کتاب فضائل العلوم
۹۱ کتاب الملاهی ۹۲ کتاب السنة ۹۳ کتاب فی عبد المطلب وعبدالله وابی طالب ۹۴
کتاب فی زید بن علی ۹۵ کتاب الفوائد ۹۶ کتاب الابانه ۹۷ کتاب الهدایه ۹۸ کتاب الصیانه
۹۹ کتاب التواریخ ۱۰۰ کتاب علامات آخر الزمان ۱۰۱ کتاب فضل الحسن والحسین ۱۰۲ کتاب رساله
فی شهر رمضان جواب رساله وردت فی شهر رمضان ۱۰۳ کتاب مصابیح المصباح الاول ذکر من
روی عن النبی من الرجال المصباح الثانی ذکر من روی عن النبی من النساء المصباح الثالث
ذکر من روی عن امیر المومنین المصباح الرابع ذکر من روی فاطمه المصباح الخامس ذکر من روی عن
ابی محمد الحسن بن علی المصباح السادس ذکر من روی عن ابی عبدالله الحسین بن علی المصباح
السابع ذکر من روی عن علی بن الحسین المصباح الثامن ذکر من روی عن ابی جعفر محمد بن
علی المصباح التاسع عن ابی ذکر من روی عبدالله الصادق علیه السلام المصباح العاشر
ذکر من روی عن موسی بن جعفر المصباح الحادی عشر ذکر من روی عن ابی الحسن الرضا علیه السلام
المصباح الثانی عشر ذکر من روی عن ابی جعفر الثانی المصباح الثالث عشر ذکر من روی
عن ابی الحسن علی بن محمد المصباح الرابع عشر ذکر من روی عن ابی محمد الحسن بن علی المصباح
الخامس عشر ذکر الرجال الذین خرجت الیهم التوقیعات ۱۰۴ کتاب المواعظ ۱۰۵ کتاب الرجال

المختار

الرجال المختارین من اصحاب البنی ۱۰۶ کتاب الزہد ۱۰۷ کتاب زہد النبی ۱۰۸ کتاب زہد امیرالمومنین ۱۰۹ کتاب زہد الحسن ۱۱۰ کتاب الحسین ۱۱۱ کتاب زہد علی بن الحسین ۱۱۲ کتاب زہد ابی جعفر ۱۱۳ کتاب زہد الصادق ۱۱۴ کتاب زہد ابراہیم ۱۱۵ کتاب زہد الرضا ۱۱۶ کتاب زہد ابی جعفر الثانی ۱۱۸ کتاب زہد ابی الحسن علی بن محمد ۱۱۹ کتاب زہد ابی محمد الحسن ابن علی ۱۲۰ کتاب اوصاف البنی ۱۲۱ کتاب دلائل الائمۃ و معجزاتہم ۱۲۲ کتاب الروضۃ ۱۲۳ کتاب نوادر الفضائل ۱۲۴ کتاب المحافل ۱۲۵ کتاب امتحان المجالس ۱۲۶ کتاب حدیث غریب البنی وامیرالمومنین ۱۲۷ کتاب الحضارہ ۱۲۸ کتاب مختصر تفسیر القرآن ۱۲۹ کتاب جناب سلمان و زہد و فضائل ۱۳۰ کتاب ابی زر و فضائلہ ۱۳۱ کتاب التقیۃ ۱۳۲ کتاب حذو النعل بالنعل ۱۳۳ کتاب نوادر الطب ۱۳۴ کتاب جوابات المسائل الواردۃ علیہ من واسطہ ۱۳۵ کتاب الطرائف ۱۳۶ کتاب جوابات المسائل الواردہ من قزوین ۱۳۷ کتاب جوابات المسائل لواردۃ علیہ من البصرہ ۱۳۸ کتاب جوابات المسائل من الکوفہ ۱۳۹ کتاب جوابات المسائل وردت علیہ من السمدائین فی الطلاق کتاب العلل غیر منوب ۱۴۰ کتاب فی ذکر من اصحاب الحدیث وعن کل واحد منہم حدیث ذکر ۱۴۱ ذکر المجلس الذی جری لہ بین یدی رکن الدولہ ۱۴۲ ذکر مجلس آخر ۱۴۳ مجلس ثالث ۱۴۴ ذکر مجلس رابع ۱۴۵ کتاب ذکر مجلس خامس ۱۴۶ ذکر انحدار والخف ۱۴۷ کتاب تخاتم ۱۴۸ کتاب علل الوضوء ۱۴۹ کتاب الشوری ۱۵۰ کتاب کتاب اللباس ۱۵۱ کتاب مسائل ۱۵۲ کتاب الخطاب ۱۵۳ کتاب فضل العلم ۱۵۴ کتاب الموالات ۱۵۵ کتاب مسائل الوضوء ۱۵۶ کتاب مسائل الصلوۃ ۱۵۷ کتاب مسائل الزکوۃ ۱۵۸ کتاب مسائل الخمس ۱۵۹ کتاب مسائل الوصایا ۱۶۰ کتاب مسائل المواریث ۱۶۱ کتاب مسائل الوقف ۱۶۲ کتاب مسائل النکاح کہ سیزدہ کتاب است ۱۶۳ کتاب مسائل الحج ۱۶۴ کتاب مسائل العقیقہ ۱۶۵ کتاب مسائل الرضاع ۱۶۶ کتاب مسائل الطلاق ۱۶۷ کتاب مسائل الدیات ۱۶۸ کتاب مسائل الحدود ۱۶۹ کتاب ابطال الغلو والتقصیر ۱۷۰ کتاب سر المکتوم الی الوقت المعلوم ۱۷۱ کتاب المختارین ابی عبیدہ ۱۷۲ کتاب الناسخ والمنسوخ ۱۷۳ کتاب مسئلہ نیشاپور ۱۷۴ کتاب رسالۃ الی ابی محمد الفارسی فی شہر رمضان ۱۷۵ کتاب الرسالۃ الثانیہ الی اہل البغداد فی معنی شہر رمضان ۱۷۶ کتاب ابطال الاخبار و اثبات النص ۱۷۷ کتاب المعرفۃ بالرجال البرقی ۱۷۸ کتاب مولد امیرالمومنین ۱۷۹ کتاب مصباح المصلی ۱۸۰ کتاب مولد فاطمہ ۱۸۱ کتاب الجمل ۱۸۲ کتاب تفسیر القرآن ۱۸۳ کتاب الجامع الکبیر ۱۸۴ کتاب اخبار عبد العظیم بن عبد الحسنی ۱۸۵ کتاب تفسیر

قصیده فی اهل البیت ۱۸۶ کتاب مدینة العلم ۱۸۷ کتاب الامالی ۱۸۸ کتاب الاعتقادات ۱۸۹ کتاب من لایحضره الفقیه که از کتب اربعه است واین کتاب چهار مجلد وششصد وشصت باب است مجلد اول مشتملست بر هشتاد وهفت باب ودوم بر دویست وبیست وهشت باب وسوم مشتملست بر هفتاد وهشت باب وچهارم مشتملست بر صد وهفتاد وسه باب پس جمیع آنچه در مجلدست از اخبار هزار وششصد وهیجده حدیث است وجمیع آنچه در مجلد دوم است هزار وششصد وهفتاد حدیث است وجمیع آنچه در مجلد سوم است محسورست هزار وسیصد وپنج حدیث وجمیع آنچه در مجلد رابع است محسورست بر نهصد وسه حدیث وجمیع مسانید اول هفتصد وهفتاد وهفت حدیث است ومراسیل آن پانصد وهفتاد وسه حدیث است ومسانید جلد سوم هزار ودویست ونود وپنج حدیث است ومراسیل آن پانصد ودو حدیث است ومسانید جلد چهارم هفتصد وهفتاد وهفت حدیث است ومراسیل آن دو هزار پنجاه حدیث است

## در فتاوای غریبۀ صدوق

وازجمله غرائب فتاوای صدوق آنکه اگر کسی عمامه دارد جائز نیست که بدون تحت الحنک نماز کند وایضاً اول وقت مغرب را فرض دانسته واین مذهب شیخ طوسیست در کتاب مبسوط وایضاً صدوق قنوت را در نماز پنجگانه واجب دانسته وترک آن نماز را باطل میداند وابن ابی عقیل قنوت را در نماز جهریه واجب میداند وازجملهٔ فتاوای او آنکه صلواة را جزء تشهد نمیداند ودر کتاب من لایحضره الفقیه دعای تشهد وصورت آنرا بدون صلواة نوشته وایضاً سهو را بر پیغمبر وامام جایز میدارد وآنرا انساء الرحمن نام نهاده وسید نعمة الله جزایری را نیز همین مذهب است وصدوق گفته است که استادم محمد بن الحسین بن الولید نیز همین مذهب داشته اگر عمرم وفا کند رساله در این مسئله خواهم نوشت وشیخ بهائی در مقام نوشته است که حمد خدایرا که عمر او را قطع کرد واو را توفیق آن نداد که چنین کتابی بنویسد وشیخ احمد الحسائی در این مسئله گفته که صدوق در این مسئله کذوب است ووفات آن بزرگوار در سال سیصد وهشتاد ویک بوده وبحروف تهجی لفظ شفا شد وآنجناب در ری مدفون است وقریب چهل سال است که آن قبر را خواستند که تعمیر نمایند منجر به نبش شد پس دیدند که آن جسد بحال خود باقیست ونپوسیده وبر نوک ناخن صابع او رنگ حنا باقی بود وفرق مبارکش قلیلی بجهة خرابی قبر خورده شده بود وبران قبه بنا گذاشتند وشیخ مفید در نزد این جناب تلمذ نموده وازاو اجازه دارد وصدوق اجازه دارد واز پدرش واز کلینی بواسطه محمد بن علی بن ماجیلویه ومحمد بن محمد بن عصام کلینی وعلی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق —

هو محمد بن یعقوب الکلینی ملقب بلقب ثقة الاسلام و مکنی به ابوجعفر است و کلین بضم کاف و فتح لام است چنانکه علامه و شیخ الطائفه شیخ طوسی بدان تصریح کرده اند و از مشایخ خلفا عن سلف بدین وجه مسموع گشته و بالفعل نیز در السنه اهالی ان ولایعنی ری و توابع ان بدین وجه قرائت میشود و ان از توابع و دهات ری و صاحب قاموس گفته بفتح کاف و کسر لام و او را میران امین دانسته است و این از جملهٔ اغلاط قاموس است و انجناب اول محمد بن ثلث اوایل است که کتاب کافی را که قریب بهشت هزار بیت است در مدت بیست سال نوشته است و از ابن الاثیر در جامع الاصول محکی است که از خواص شیعه انیکه در سر هر سال صد هجری مجددی برای مذهب ایشان است و در راس مائهٔ ثانیه امام رضا و در سر مائهٔ ثالثه محمد بن یعقوب کلینی و در سر مائهٔ رابعه سید مرتضی بوده و او اول کسی است که اخبار را مبوب کرده و کتابش از کتب اربعه و او چنانچه از کتب رجال مستفاد میشود اوثق ناس است در حدیث و اثبت و اضبط است —

## در تعداد اخبار کتاب کافی

و عدد اخبار کتاب کافی شانزده هزار و صد و نود و نه حدیث است و صحیح ان باصطلاح متاخرین پنجهزار و هفتاد و دو حدیث است و حسان صد و چهل و چهار حدیث موثقات هزار و صد و شانزده حدیث است و نوی سیصد و دو حدیث است و ضعاف نه هزار و چهار صد و هشتاد و پنج حدیث است و در سال سیصد و بیست و نه یا بیست و هشت که سنهٔ تناثر نجوم ارض است انجناب وفات یافت و وفاتش در بغداد اتفاق افتاد و در مقبره اش در باب الکوفه مدفون شد و محمد بن جعفر حسینی که ملقب بابو قیراط است برا و نماز گذارد و سید هاشم بحرانی متقدم در کتاب روضة العارفین گفته که بعضی از ثقات از علماء معاصرین گفته اند که بعضی از حکام بغداد بنای قبر محمد بن یعقوب کلینی را دید و سوال کرد که این قبر کیست گفتند که ان بعضی از شیعه است پس امر کرد که انرا خراب کردند و قبر را شگافتند دیدند که ان بزرگوار با کفن باقی و نه پوسیده و با او طفل کوچکی با کفنش مدفون است پس امر کرد تا اینکه او را دفن کردند و بران قبه بنا کردند و الی الان قبر معروف و مزار و مشهد است تا اینجا کلام سید هاشم بوده و بعضی از مشایخ که گویا سید نعمة الله جزائری باشد گفته است که سبب حفر ان قبر مطهر ان بود که بعضی از حکام بغداد دید که مردم بزیارت ائمه مفتون می باشند پس تعصب و عداوت اهل بیت او را وا داشت که قبر حضرت موسی بن جعفر را حفر کند و گفت که اگر اعتقاد شیعه حق است پس او الان در قبر موجود است و الا مردم را خواهیم از زیارت قبور ایشان منع نمود پس بعضی بان حاکم گفتند که در اینجا مردی از علماء

ایشان که از اقطاب ایشان ست مدون نسبت واعتقاد ایشان آنست که قبر علمای ایشان نیز محفوظ وبدن ایشان هم بتغیر منیشود پس قبر این عالم راکه محمد بن یعقوب کلینی ست بشگافید پس آن قبر راشگافتند پس دیدند که محمد بن یعقوب کلینی بهمان هیئت خود مدفون ست وهیچ تغیر دراو راه نیافته پس امر کرد که بر قبرش قبهٔ عظیمی وبنائی بنا کردند وآنجا مزار مشهور شده وبرای محمد بن یعقوب کلینی تالیفاتی نیز نقل شده ازانجمله کتاب کافی ست که مانند شمس در رابعة النهار ست وکتاب رسائل الائمه وکتاب رد بر قرامطه وکتاب تعبیر رویا وکتاب رجال وکتاب انچه گفته شده در ائمه از شعر –

## در احوال شیخ مفید

صر محمد بن محمد بن نعمان بن عبد السلام الحارثی ملقب بمفید شیخ وفاضل عمید ومتکلم وحید ومناظر ومجادل فرید آنکه سه توقیع در سه سال از ناحیهٔ مقدسه برایش عز صدور یافت ودر عنوان آنحضرت نوشته بود که فلاح الاعز السید الشیخ المفید واصل شیخ از عکبر است واز فتاوای شیخ آنکه در احکام شرعیه امر موسع نداریم گویند که از یکی دهات کسی بخدمت شیخ رسید وسوال کرد که زنی حامله فوت کرده وحملش زنده ست آیا باید شکم ضعیفه راشگافت وطفل را بیرون آورد یا آنکه با آن حمل او را دفن کنیم شیخ فرمود که با او حمل را دفن کنید آن مرد برگشت در اثنای راه دید که سواری از پشت سر می تازد ومی آید چون نزدیک رسید گفت ای مرد شیخ مفید فرموده ست که شکم آن ضعیفه راشق کنید وطفل را بیرون آورید وضعیفه را دفن کنید آن مرد چنین کرد بعد از چندی ماجرا را برای شیخ نقل کرد شیخ فرمود که من کسی نه فرستادم ومعلوم ست که آنکس حضرت صاحب الزمان بود الحال که در احکام شرعیه خبط وخطا مینمائیم همان بهتر که دیگر فتوی نگوئیم پس در خانه بربست وبیرون نیامد ناگاه از حضرت صاحب الزمان توقیعی بیرون آمد بسوی شیخ که برشما ست آنکه فتوی بگوئید وبرما ست آنکه نگذاریم شمارا که در خطا واقع شوید پس شیخ بار دیگر بمسند فتوا نشست وباید دانست که توقیع در ایام غیبت کبری بیرون نیامده مگر برای شیخ مفید وشیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابس گفت که اجماع علمای امامیه ست که برای شیخ مفید توقیعات از امام زمان آمد بخط مبارک آن حضرت واز جمله فتاوای غریبه شیخ مفید سلام نماز را مستحب می داند واین قول موافق ست با مذهب شیخ طوسی در غیر مبسوط وابن براج وابن ادریس وعلامه در سوای منتهی ومشهور ومنصور آنکه واجب وجزو نماز ست وشهید اول در کتاب قواعد واجب دانسته لیکن جزو نمادانسته بلکه خارج از نماز می داند وایضا از فتوای غریبه شیخ مفید آنکه واجب موسع را در شریعت نفی می نموده وتصنیف این فتوی را در کتاب لسان الصدق

در بحث واجب موسع باستیفار بیان نمودیم وجواب استصحاب ملا مراد در مجلد افعال از کتاب بدایع الاحکام
در شرح شرایع الاسلام بیان کردیم —

## در کرامت شیخ مفید و سید مرتضی و سید رضی

بدانکه شیخ اسد الله کاظمینی نوشته است که شیخ مفید صاحب کرامات کثیره بوده مولف این کتاب گوید
که از جمله کرامتش ورود توقیعات مهدویه است و کرامت دیگر در حکایت آن زن که مرد و طفل
در شکم او زنده بود چنانکه گذشت کرامت سوم کرامتی است که سید مرتضی و سید رضی و والده
ایشان با شیخ مفید در ان کرامت شریک می باشند و ان اینست که شیخ مفید شبی در خواب دید که در
مسجد کرخ از مساجد بغداد نشسته و صدیقه کبری حضرت فاطمه زهراء دست حسنین را گرفته و به نزد شیخ
مفید آمد و فرمود یا شیخ علمهما الفقه پس شیخ بیدار شد و در حیرت افتاد که این چه خواب است
و مرا چه حد انکه امام را تعلیم نمایم و خواب دیدن ائمه و معصومین خواب شیطانی نیست پس صباح
انشب را بهمان مسجد که در خواب دید رفته و در انجا نشسته بناگاه دید که مادر سید مرتضی مدو کنیزکان
دور او را گرفته و دست سید مرتضی و سید رضی را گرفته به نزد شیخ مفید آورد و گفت که یا شیخ علمهما
الفقه شیخ تعبیر ان خواب را فهمیده و در احترام سید مرتضی و سید رضی کمال مبالغه داشته

## در توقیع شیخ مفید و سید مرتضی

کرامت چهارم که سید مرتضی با و مشترک است اینکه روزی سید مرتضی گفت که زمین برابر لاے
ابشن بگذارید شیخ مفید فرمود که من دیدم که سگ بران بول کرد بفرمای تا زمین را بشویند سید
مرتضی گفت که شما یک شاهد بیشتر نیستید و قول شما مسموع نیست پس بعد از مجادله قرار دادند که طرفین
مطلب نوشته و بر مرقد مطهر حضرت امیر المومنین گذاشتند و صباح ان روز ان مکتوب را دیدند که حضرت
امیر المومنین بران نوشته بود که الحق مع ولدی و الشیخ معتمدی و بعضی از علما گفته اند که شیخ مفید
و سید شفاها از حضرت شنیدند و سید مرتضی در کتاب مجالس نوشته و در ان مناظرات استادش
شیخ مفید را با علماء عامه جمع کرده است و مجلسی نیز در مجلد احتجاجات کتاب بحار الانوار احتجاجات
ان بزرگوار را جمع کرده و شیخ طبرسی نیز بعضی احتجاجات او را مذکور داشته —

## تاریخ وفات و ولادت شیخ مفید

وفات ان بزرگوار در شب جمعه سوم شهر رمضان از سال چهار صد و سیزده بوده است و ولادتش
در روز یازدهم از ذی القعده از سال سیصد و سی و سه و بعضی سیصد و سی و هشت گفته اند و در ان روز

که وفات کرد هشتاد هزار نفر از شیعه مخالفین جمع شدند بنحوی که میدان اشنان بغداد براو تنگ شد
وبراو نماز کرد سید مرتضی و در خانه اش مدفون شد تا چند سال پس از ان او را نقل کردند بمقابر
قریش و در نزد پاهای حضرت جواد بجانب قبر شیخ صدوق ابوالقاسم جعفر بن قولویه مدفون ساختند

## در بیان نسب شیخ مفید علیه الرحمه

ونسب شیخ مفید بدین وجه است محمد بن محمد بن نعمان بن عبدالسلام بن جابر بن سعید بن جبیر
بن وهب بن هلال بن اوس بن سعید بن سنان بن عبدالدار بن رباب بن زیاد بن حرث
بن مالک بن ربیعه بن کعب بن حارث بن کعب بن علة بن هارن بن مالک بن داود بن زید
بن یشجب عریب بن زید بن کهلان بن سبا بن یشجب بن یعرب قحطان ونسخ را اختلاف جزئی
است و در کتاب مجالس المؤمنین وغیران مذکور است که این ابیات بخط صاحب الامر بر سر قبر شیخ
مفید نوشته و براو مرثیه فرموده لا صوت الناعی بفقدک انه یوم علی ال الرسول عظیم ان
کنت قد غیبت فی جدث الثری فالعلم والتوحید فیک مقیم والقائم المهدی یفرح کلما تلیت -
علیک من الدروس علوم واستبعادی در این نیست چه ان حضرت بدان نحو توقیعات بشیخ نوشته
الیه درموت انجناب مهموم ومرثیه فرموده واما تالیفات انجناب چنانکه شیخ نجاشی که از تلامذه اوست
نوشته است انیست وان قریب بدویست تالیف است برخی از انها مذکور میشود -

## در تالیفات شیخ مفید

۱ کتاب الرساله المقنعه وان متن تهذیب شیخ طوسیست ۲ کتاب الارکان فی دعائم الدین ۳
کتاب الایضاح فی الامامة ۴ کتاب الافصاح فی الامامة ۵ کتاب الارشاد ۶ کتاب العیون
والمحاسن ۷ کتاب الرد علی الجاحظ والعثمانیة ۸ کتاب نقض المروانیه ۹ کتاب نقض فضیلة المعتزلة
۱۰ کتاب المسائل الصاغانیه ۱۱ کتاب مسائل النظم ۱۲ کتاب المسئلة الکافیه فی ابطال توبة
الخاطئة ۱۳ کتاب النقض علی ابن عباد فی الامامة ۱۴ کتاب النقض علی علی بن عیسی الرمانی
۱۵ کتاب النقض علی ابی عبدالله البصری ۱۶ کتاب فی المتعه ۱۷ کتاب فی الموجز منها ۱۸ کتاب
مختصر المتعه ۱۹ کتاب مناسک الحج ۲۰ کتاب مناسک الحج المختصر ۲۱ کتاب المسائل العشرة فی الغیبة
۲۲ کتاب مختصر فی الغیبة ۲۳ کتاب مسئله فی الغسل علی الرجلین ۲۴ کتاب مسئله فی نکاح الکتابیات
۲۵ کتاب جمل الفرائض ۲۶ کتاب مسئله فی الارادة ۲۷ کتاب مسئله فی الاصلح ۲۸ کتاب
اصول الفقه ۲۹ کتاب الموضح فی الوعید ۳۰ کتاب کشف الالتباس ۳۱ کتاب کشف السرائر

کتاب ام

کتاب المجمل ۳۳ کتاب المسح البرهان ۳۴ کتاب مصابیح النور ۳۵ کتاب الاشراف ۳۶ کتاب
الفرایض الشرعیه ۳۷ کتاب النکت فی مقدمات الاصول ۳۸ کتاب ایمان ابی طالب ۳۹ کتاب
مسائل اہل الخلاف ۴۰ کتاب احکام النسا ۴۱ کتاب عدد الصلوٰۃ والصوم ۴۲ کتاب الرسالہ
الی اہل التقلید ۴۳ کتاب التمہید ۴۴ کتاب الانتصار ۴۵ کتاب الکلام فی الانسان ۴۶
کتاب الکلام فی وجوہ اعجاز القرآن ۴۷ کتاب الکلام فی المعدوم ۴۸ کتاب الرسالۃ العلویہ
۴۹ کتاب اوایل المقالات ۵۰ کتاب بیان وجوہ الاحکام ۵۱ کتاب المزار الصغیر ۵۲ کتاب
الاعلام ۵۳ کتاب جواب المسائل فی اختلاف الاخبار ۵۴ کتاب عریض فی الکلام ۵۵
رسالۃ الجنیدی الی اہل المصر ۵۶ کتاب النصرۃ فی فضل القرآن ۵۷ کتاب جوابات اہل الدینور
۵۸ کتاب جوابات ابی جعفر القمی ۵۹ کتاب جوابات علی بن نصر العند جانی ۶۰ کتاب جوابات
الامیر ابی عبد اللہ ۶۱ کتاب جوابات الفارقین فی الغیبہ ۶۲ کتاب نقض الخمس عشرہ مسئلہ علی البلخی
۶۳ کتاب نقض الامامہ علی جعفر بن حرب ۶۴ کتاب جوابات ابن نباتہ ۶۵ کتاب جوابات الفیلسوف
فی الاتحاد ۶۶ کتاب جوابات ابی الحسن سبط المعافا بن ذکریا فی اعجاز القرآن ۶۷ کتاب جوابات
ابی اللیث الاوانی ۶۸ الکلام علی الجبائی فی المعدوم ۶۹ کتاب جوابات النصر بن بشیر فی الصیام
۶۹ کتاب نقض علی الواسطی ۷۰ کتاب الاقناع فی وجوب الدعوت ۷۱ کتاب المزورین عن
معانی الاخبار ۷۲ کتاب جوابات ابی الحسن النیشاپوری ۷۳ کتاب البیان فی تالیف القرآن
۷۴ کتاب جوابات البرقعی فی فروع الفقہ ۷۵ کتاب الرد علی بن کلاب فی الصفات ۷۶
کتاب النقض علی الطلحی فی الغیبہ ۷۷ کتاب فی امامۃ امیر المومنین من القرآن ۷۸ کتاب فی
تاویل قولہ فاسئلوا اہل الذکر ۷۹ کتاب مسئلۃ الموضحۃ عن نکاح امیر المومنین ۸۰ کتاب الرسالۃ
المقنعہ فی وفاق البغدادیین من المعتزلہ لما روی عن الائمہ ۸۱ کتاب جوابات مقاتل بن عبد
الرحمن مما استخرجہ من کتب الجاحظ ۸۲ کتاب جوابات بنی عرقل ۸۳ المسئلۃ علی الزیدیہ ۸۴
المجالس المحفوظۃ فی فنون الکلام ۸۵ کتاب الامالی المتفرقات ۸۶ کتاب نقض کتاب الاصم فی
الامامۃ ۸۷ کتاب جوابات مسائل اللطیف من الکلام ۸۸ کتاب الرد علی الخالدی فی الامامۃ
۸۹ کتاب الاستبصار فیما جمعہ الشافعی ۹۰ کتاب الکلام فی الخبر المختلف بغیر اثر ۹۱ کتاب الرد
علی النعی فی الشوری ۹۲ کتاب اقسام المولی فی اللسان ۹۳ کتاب جوابات ابی الحسن الحسینی
۹۴ کتاب مسائل الزیدیہ ۹۵ کتاب المسائل فی افضل الصحابہ ۹۶ کتاب مسئلۃ فی تحریم ذبایح اہل الکتاب

کتاب مسئلہ فی البلوغ ۹۸ کتاب مسئلہ فی العین ۹۹ کتاب الزاہرات فی المعجزات ۱۰۰ کتاب
جوابات ابی جعفر محمد بن الحسن اللیبی ۱۰۱ کتاب النقض علی علام البحرانی فی الامامۃ ۱۰۲ کتاب
النقض علی النصیبی فی الامامۃ ۱۰۳ کتاب مسئلہ فی النص الجلی ۱۰۴ کتاب الکلام فی حدوث
القرآن ۱۰۵ کتاب جوابات التسترتیین فی فروع الدین ۱۰۶ کتاب مقابیس الانوار فی الرد
علی اہل الاخبار ۱۰۷ الرد علی الکرابیسی فی الامامۃ ۱۰۸ کتاب الکامل فی الدین ۱۰۹ کتاب
الافتخار فی الرد علی العینی فی الحکایات والمحکی ۱۱۰ کتاب الرد علی الجبائی فی التفسیر ۱۱۱ کتاب
الجوابات فی خروج المھدی ۱۱۲ کتاب الرد علی اصحاب الحلاج ۱۱۳ کتاب التاریخ الشرعیہ
۱۱۴ کتاب تفضیل الائمہ علی الملائکہ ۱۱۵ کتاب مسئلہ الحنبلیہ ۱۱۶ کتاب قضیۃ العقل علی الافعال
۱۱۷ مسئلہ محمد بن خضر الفارسی ۱۱۸ کتاب جوابات اہل طبرستان ۱۱۹ کتاب الرد علی الشعبی
۱۲۰ کتاب جوابات اہل الموصل فی العدد والرویہ ۱۲۱ کتاب مسئلہ فی تخصیص الایام ۱۲۲
کتاب مسئلہ فی قول النبی اصحابی کالنجوم ۱۲۳ کتاب مسئلہ فیما رویہ العامۃ ۱۲۴ کتاب مسئلہ
فی القیاس مختصر ۱۲۵ کتاب مسئلہ الموضحہ عن تزویج عثمان ۱۲۶ کتاب الرد علی ابن عون
فی المخلوق ۱۲۷ کتاب مسئلہ ابی مخلف فیکم الثقلین ۱۲۸ کتاب مسئلہ فی خبر ماریہ ۱۲۹ کتاب فی
قولہ انت منی بمنزلۃ ھرون من موسی ۱۳۰ کتاب جوابات ابن ابی الحامی ۱۳۱ کتاب فی الغیبۃ
۱۳۲ کتاب فی تفضیل امیرالمومنین علی علیہ السلام علی سائر الصحابہ ۱۳۳ کتاب مسئلہ فی قولہ المطلقات
۱۳۴ کتاب جوابات المافروخی ۱۳۵ کتاب جوابات ابن واقدی السنی ۱۳۶ کتاب الرد
علی ابن الرشید فی الامامۃ ۱۳۷ کتاب الرد علی ابن الاخشد فی الامامۃ ۱۳۸ کتاب مسئلہ فی
الاجماع ۱۳۹ کتاب مسئلہ فی میراث النبی ۱۴۰ کتاب الاجوبہ عن المسائل خوارزمیہ ۱۴۱ کتاب
الرسالہ الی الامیر ابی عبداللہ وابی طاہر بن ناصر الدولہ فی مجلس جری فی الامامۃ ۱۴۲ کتاب
مسئلہ فی معرفۃ النبی بالکتابہ ۱۴۳ فی وجوب الجنۃ لمن انتسب الی النبی بالولادۃ ۱۴۴ کتاب
الکلام فی دلائل القرآن ۱۴۵ جواب الکرمانی فی فضیلۃ النبی علی سائر الانبیا ۱۴۶ کتاب العھد
فی الامامۃ ۱۴۷ مسئلہ فی انشقاق القمر وتکلیم الزراع ۱۴۸ کتاب مسئلہ فی المعراج ۱۴۹ مسئلہ
فی رجوع الشمس ۱۵۰ المسئلہ المقنعۃ فی امامۃ امیرالمومنین ۱۵۱ کتاب الرسالۃ الکافیہ فی الفقہ
۱۵۲ المسائل الجرجانیہ ۱۵۳ المسائل العزیہ ۱۵۴ کتاب النصرۃ السید العترۃ ۱۵۵ مسئلہ
فی المواریث ۱۵۶ کتاب البیان عن غلط قطرب فی القرآن ۱۵۷ مسئلہ فی الوکالۃ ۱۵۸ کتاب

فی القیاس

فی القیاس ۱۵۹ شرح کتاب الاعلام النقض علی ابن الجنید فی اجتهاد الرای ۱۶۰ کتاب ابی الفرج بن اسحق لما یفسد الصلوة ۱۶۱ نهج البیان عن سبیل الایمان ۱۶۲ کتاب المسائل الوارده علیه ابی عبدالله محمد بن عبدالرحمن الفارسی المقیم بالمشهد بالنوبندجانی ۱۶۳ کتاب مناسک الحج ۱۶۴ عمده مختصره علی المعتزلة فی الوعید ۱۶۵ کتاب جواب اهل جرجان فی تحریم الفقاع ۱۶۶ الرد علی ابی عبدالله البصری فی تفضیل الملائکه ۱۶۷ کتاب الکلام فی ان المکان لایخ عن المتکلم ۱۶۸ جواب اهل الرقه فی الاهلة والعدد ۱۶۹ کتاب جواب ابی محمد الحسن بن الحسین النوبندجانی المقیم بمشهد عثمان ۱۷۰ کتاب جواب ابوالفتح محمد بن علی بن عثمان ۱۷۱ النقض علی الجاحظ فی فضیلة المعتزله —

## در احوال سید مرتضی علم الهدی

صح علی بن حسین بن موسی بن ابراهیم بن موسی الکاظم علیه السلام کنیت او ابوالقاسم ولقبش مرتضی و علم الهدی و ذوالمجدین و ثمانین و والده اش فاطمه دختر حسین بن احمد بن حسن بن ناصر اصم وان ابومحمد حسن بن علی بن عمر اشرف بن علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام است —

## در کرامت سید مرتضی

کرامات اول ان چیزیست که در ترجمهٔ شیخ مفید گذشت خواب دید که فاطمه زهرا دست حسنین را گرفته و هردو طفل بودند بمجلس او آمد و گفت الشیخ بایشان تعلیم فقه کن پس صباح از زوجه مادر سید مرتضی دست سید رضی و مرتضی را گرفته و گفت که ای شیخ بایشان فقه تعلیم کن چنانکه مفصلاً گذشت و چون شیخ مادر سید مرتضی را دید بان دو طفل از جائی برخاست برای تعظیم والدهٔ سید مرتضی و بر والدهٔ سید مرتضی سلام کرد —

دوم انچیز یست که گذشت از اینکه میان سید مرتضی و شیخ مفید در مسئله خلاف شد پس راضی شدند که نوشتند بخدمت امیرالمومنین و بر بالای صندوق گذاشتند پس بخط سبز جواب نوشته شد که انت شیخی و معتمدی والحق مع ولدی علم الهدی و اقا سید شفیع بروجردی در روضة البهیه گفته که این حکایت را شنیدم از بعضی از علماء و مشایخ عظام ما پس سید در ان روز صد هزار تومان از بابت تصدق بفقراء داد برای شکرانهٔ این نعمت که باین عبارت جواب در آمد و این حکایت در السنه علماء در غایت اشتهار است و حکایت خواب شیخ مفید را

بسیاری از علماء در کتب خود شان نوشته اند از انجملہ میرزائی قمی در اواخر مجلد اول از قوانین نوشته است بلکہ بالفعل چنان بنظرم می آید کہ این خواب را در زیاده از ده کتاب از مشاہیر و مسلمین علماء دیدم و اگر تواتر نباشد لااقل تظافر و تسامع ہست و حکایت خواب در آمد از حضرت امیر المومنین نیز اشتہار دارد و آقا سید شفیع بروجردی ہم در کتاب روضۃ البہیہ نوشتہ است و شیخ اسد اللہ کاظمینی در مقابیس گفتہ کہ یا بطور رخفار توقیع نوشتند و یا اینکہ بالمشافہہ جواب شنیدند و یا اینکہ شیخ در خواب امیر المومنین را دید مجملاً بہ تردید ذکر فرموده و ہر یک واقع باشد حکایت کرامت ہست ۔

کرامت سوم اینکہ در وقتے از اوقات سید مرتضی در نجف بود پس درویشی مدح خوان رو بہ بارگاه امیر المومنین نہاد چون بدر رواق آن جناب رسید عرض کرد کہ یا امیر المومنین این قندیلہای طلاء و نقرہ کہ بر رواق تو آویختہ اند تو را حاجت بانہا نیست یکی را بمن عطا فرما کہ بقیہ عمر را از پر تو عطیہ وجود تو بہ رفاہیت بگذرانم پس قندیلی از قنادیل جدا شد و بزمین افتاده درویش خواست کہ انرا بردارد خدام مانع شدند و قندیل را بر داشتند و ہمان موضع آویختند پس روز دوم و سوم نیز ہمین کیفیت واقع شد و در دفعہ آخر خدام کیفیت واقعہ را بعرض سید مرتضی رسانیدند گفت قندیل را بدرویش نہ دہید بلکہ در ہمان مقام او بیاویزید پس درویش را محروم داشتند چون شب شد حضرت صدیقہ کبری فاطمہ زہرا بخواب سید مرتضی در آمد و فرمود کہ مرتضی را دیوانہ ہست و این درویش دیوانہ آل محمد ہست قندیلی کہ امیر المومنین بہ او بخشیده ہست باو بگذارید و خود ہم از او استرضا حاصل کن تا ما از تو راضی شویم از ان پس حضرت فاطمہ بخواب درویش در آمد کہ سید مرتضی اکنون بہ نزد تو می آید و قندیل را بتو می دہد و ہر چہ میخواہی از او بستان پس از ان از او راضی شو مجملاً سید مرتضی از خواب بیدار شده درویش را پیدا کرد و قندیل را باو داد پس از درویش استرضا حاصل نمود درویش گفت آنکہ بخواب تو در آمد بخواب من نیز در آمد تا فلان مبلغ تنخواه بمن ندہی از تو راضی نخواہم بود پس مبلغی کہ از او از سید گرفت و از او راضی شد و این حکایت در السنہ مشہور ہست و مؤلف کتاب این حکایت را از یکی از علماء کہ باو وثوق داشتم استماع نمودم

کرامت چہارم چیزیست کہ آقا سید شفیع بروجردی در کتاب روضۃ البہیہ نوشتہ کہ شنیدم از بعضے کسانی کہ وثوق باو داشتم کہ سید در بغداد خانہ منزل داشت و یکی از تلامذه سید در بغداد

جدید بود و این تلمیذ درست بتمام درس سید نمیرسید زیرا که صبح تا بستن جسر درس سید تمام نمیشد یا قدری از درس میگذشت پس آن تلمیذ کیفیت را بعرض سید رسانید و درخواست تا بیشکایت نمود که درس را تا خیر بنید از نزد سید مرتضی دعائی نوشت و گفت که این دعا را با خود داشته باش و هر وقت جسر را تسویه نکرده انداز روی آب باین سمت آمده که غرق نخواهی شد اما این دعا را باز نکن و باز ندیده و بآن نگاه نکن پس آن تلمیذ در چند روز با همان دعا از روی آب می آمد و غرق نمی شد و پای او و کفش او هیچ تر نمی شدند تا اینکه روزی بخیال آن شد که این دعا را باز کرده تا به بنید که درمیان آن چه نوشته است پس آن دعا را باز کرد و دید که نوشته است بسم الله الرحمن الرحیم پس دوباره آن دعا را پیچید و با خود نگه داشت روز دیگر خواست از آب بنحو سابق عبور کند پس همین که پائی خود را بروی آب گذاشت پایش در آب فرو رفت پس پائی خود را بعقب کشید و دید که نمی تواند که از آب عبور کند -

کرامت پنجم سبب ملقب شدن آنجناب است بعلم الهدی و وجه آنرا چنانچه جمع بسیاری از اعیان علما نوشته اند مانند شهید اول در کتاب اربعین اینکه محمد بن حسین وزیر قادر عباسی بود و او در سال چهار صد و بست بیمار شد و بیماری او بطول انجامید تا اینکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خواب دید که باو میفرماید که با علم الهدی بگو که بر تو دعائی بخواند تا شفا یابی محمد وزیر می گوید که از آن حضرت پرسیدم که علم الهدی کیست فرمود علی بن الحسین الموسوی آنگاه وزیر از خواب بیدار شد پس رقعه که مشتمل بر التماس دعائی نموده بود بخدمت سید مرتضی نوشته و در آنجا همان لقب را که در خواب دیده بود درج نمود چون نوشته بنظر سید رسید از روی هضم نفس خود را لائق آن لقب ندیده در جواب وزیر نوشت که الله الله فی امری فان قبولی لهذا اللقب شناعة علی وزیر بعرض رسانید که والله که هر چه نوشته ام بخدمت شما مگر آنچه را که امیرالمؤمنین مرا بآن امر کرده بوده و بعد از اینکه وزیر از آن مرض ببرکت دعائی سید شفا یافت صورت واقعه را بعرض قادر عباس خلیفه عرض نمود امتناع سید مرتضی را از آن لقب باو اعلام نمود و قادر البته گفت که ای سید قبول کن آنچه را که جد تو بآن ترا ملقب ساخته است و اما وجه تسمیه آنجناب بثمانین بر وجهی است که جمعی از علما گفته اند که آن جناب سید از دو قات هشتاد و هزار مجلد از مفردات و مصنفات و محفوظات بجا گذارد و کتابی تصنیف کرد که آن را ثمانین نام نهاده و از هر چیزی هشتاد مختلف گذاشت و هشتاد و کیسال عمر کردند او را ثمانین لقب نهادند

وکتب او را سی هزار تومان قیمت کرده اند بعد از آن که بسیاری از نفایس آنها برای امرا و وزرا و ائمه آنها فرستاده بود و ولادتش در سال سیصد و پنجاه و پنج بوده و وفاتش در پنجم محرم از سال چهارصد و سی و شش بوده و یا بیست و پنجم ربیع الاول و یا بیست و دوم ربیع الاول و ثروت او بی اندازه بود و در سفر مکه سید مرتضی بیک نفر نه هزار تومان دادند گویند که از بغداد تا مکه سید در همه جا ملک داشته و پسرش بعد از وفات بر او نماز گذارد و در خانه اش مدفون ساختند پس از آن نقل کردند او را بسوی مشهد جدش حضرت کاظم در خانه معروف او و یا نقل شد بسوی حسین و آن جناب قریه را بر کاغذ فقها وقف کرده و شیخ نجاشی در کتاب خود گفته که من و ابو علی محمد بن حسن جعفری و سلار بن عبد العزیز متولی غسل او شدیم و عامه همه او را در کتب خود ذکر کرده اند و فضیلت او را بیان کرده اند و او را از مجددین مذهب شیعه در راس مائه رابعه شمرده اند و او اجازه از مفید دارد و همچنین از برادر صدوق حسین ابن علی بن بابویه که مولد از دعاء قائم است و شیخ طوسی و ابن البراج از او اجازه دارند و به نزد او درس میخواندند و سید هر ماهی در ایام تحصیل این دو نفر دوازده تومان بشیخ طوسی میداد و هر ماهی هشت تومان با بن البراج میداد و برای او دیوانیست از شعر که بیست هزار بیت است روزی شیخ مفید وارد مجلس درس سید مرتضی شد سید درس را قطع کرده و از جای خود برخاست و شیخ را بجای خود نشانید و خود در پیش روی او نشست شیخ او را تکلیف نمود که حکما باید درس بگوئی زیرا که شیخ را از تکلم سید مرتضی بسیار خوش می آمد و آن جناب در علوم بسیار درس میگفت و در بعضی از سنوات قحطی بسیار روی داده پس مردی یهودی از بابت حیله و اینکه تحصیل قوتی نماید که محافظت نفس خود کرده باشد بمجلس سید مرتضی شتافت و از آن جناب استدعا نمود که درس در علم نجوم برای او بگوید سید او را اذن داد و برای او درس بنا گذاشت و وظیفه برای او قرار داد پس بعد از چندی آن یهودی بدست سید بشرف اسلام مشرف شد و سید نحیف الجسم و ضعیف البدن بود و آن جناب را در مصیبت حضرت سید الشهداء قصائد بسیار است در مصیبت حضرت سید الشهداء و از آنجمله این ابیات است لهم جسوم علی الرمضاء مهملة والنفس فی جوار الله یقربها کان قاصدها بالضر نافعها کان قائلها بالسیف محییها -

## در کشیدن ابو العلاء از مجلس

روزی ابو العلاء معری که احمد بن سلیمان معری است و از مشاهیر شعراست بمجلس سید حاضر شد پس سخن از اشعار ابو الطیب متنبی در میان آمد سید اشعار او را عیب نمود و مذمت از شعرهای او بیان کرد

ابو العلاء گفت که متنبی را همین یک شعر باشد کفایت میکند لک یا منازل فی القلوب منازل سید
از شنیدن این شعر در غضب شد و امر کرد که معری را کشیدند و از مجلس بیرون بردند حاضران تعجب
کردند سید فرمود که سبب غضب من آن بود که این اعمی اراده کرده بود در این قصیده این شعر را
و اذا اتتک مذمتی من ناقص فهی الشهادة لی بانی کامل و سید مرتضی را فتاوای غریبه هست
مانند اینکه جهر بقرائت را در دو رکعت اولی مغرب و عشا و نماز صبح بر مرد لازم ندانسته و ایضا
رفع ید را در تکبیر لازم دانسته است و ایضا غسل مس میت را مستحب دانسته و ایضا عمل باخبار آحاد
را حرام دانسته و دعوای اجماع بر آن نموده و ما در منظومهٔ اصول و شرح آن و تعلیقهٔ قوانین
تضعیف این قول بر وجه اتم نموده ایم و ایضا در غسل ید در وضو جایز میداند که ابتدا از سر
انگشتان نماید و ختم و انتها بمرفق نماید و علامه در کتاب خلاصه فرموده که سید را مصنفات بسیار
است که ما انرا در کتاب کبیر خود ذکر نمودیم و علماء امامیه از زمان او تا زمان ما که ششصد و نود
و سه از هجرت گذشته استفاده از کتب او مینموده اند و او رکن ایشان و معلم ایشان است
تا اینجا کلام علامه بود فی الحقیقه کلمات سید را علماء از آن زمان تا زمان ما فروعا و اصولا علما
و اعتقادا بلا تشبیه مانند قران میدانند و بعد از ذکر آیات ذکر کلمات او مینمایند و از جمله تالیفات سید
کتاب تفسیر سورهٔ حمد و بعضی از سورهٔ بقره است و تفسیر آیه قل تعالوا اتلوا ما حرم الی آیه و رسالهٔ
در تحقیق معانی ولقد کرمنا بنی ادم الایه و تفسیر قوله تعالی لیس علی الذین امنوا و عملوا الصالحات
جناح کتاب الموضح عن جهة اعجاز القران و هو الکتاب المعروف بالصرفة و کتاب الملخص
فی اصول الدین و کتاب الذخیره و کتاب جمل العلم و العمل کتاب تقریب الاصول فی رد علی یحیی بن
بن غدی کتاب الرد علی یحیی ایضا فی اعتراضه علی الموحدین فی حدوث الاجسام و الرد علیه
فی مسئله سماها طبیعة المسلمین مسئلة فی کونه تعالی عالما مسئله فی الارادة مسئلة اخری
فی الارادة کتاب تنزیه الانبیا و الائمه مسئله فی التوبه کتاب الشافی فی الامامة کتاب المقنع
فی الغیبه کتاب الخلاف فی اصول الفقه مسئله فی التاکید مسئله فی دلیل الخطاب المصباح فی
الفقه شرح مسائل الخلاف مسئله فی المتعه کتاب مسائل انفرادات الامامیه کتاب المختصر فی الاصول
کتاب الغرر و الدرر و غیر ذلک من الکتب و الرسائل و المختصرات و المطولات و اجوبة المسائل

## در احوال محمد بن الحسین ملقب بسید رضی

محمد بن حسین بن موسی بن محمد برادر سید مرتضی سابق است و کنیه او ابو الحسن و لقب او رضی

و مولد او بسیصد و پنجاه و نه است و در فنون علوم ماهر و کمی و جواد و شاعر و در درستگی شعر خوب میگفت و بعضی از علما گفته اند که او اشعر طالبیین است بلکه شاعرترین قریش است و سزاوار است که او شاعرترین قبیله باشد که در اول ایشان مانند حارث بن هشام و هبیره بن ابی وهب و عمرو بن ابی ربیعه و ابی ذهیل باشند و در اخر ایشان مانند محمد بن صالح حسنی و علی بن محمد حسانی و ابن طبا طبا اصفهانی باشند و سبب اینکه ان بزرگوار اشعر قریش بوده اینکه انانی از قریش که نیکو شعر میگفتند بسیار نگفته اند و انانکه بسیار گفته اند نیکو نه گفته اند و ان جناب جمع کرده بود میان بسیار گفتن و نیکو گفتن و قرآن را در حال پیری حفظ کرده بود و هرگز از کسی هدیه و تحفه قبول نمیکرد بحدیکه هدایای پدر خود را نیز قبول نمیکرد ابو اسحق ابراهیم بن هلال صابئی —

## در زهد سید رضی

کاتب حکایت کرد که من روزی نزد وزیر ابی محمد نشسته بودم پس حاجب آمد و گفت که سید مرتضی بر در است و اذن دخول میطلبد پس وزیر اذن داد و برای مرتضی تواضع کرد و او را در پهلوی خود نشانید و با او مکالمه کرد تا از حکایات و مهمات او فراغت یافت پس سید مرتضی برخواست و وزیر را وداع نمود و وزیر نیز برخواست و سید رفت پس وزیر نشست و مشغول به کتابت رقعه شد —

## آمدن سید رضی نزد وزیر

پس حاجب آمد و گفت که سید رضی اذن دخول می طلبد پس وزیر ان رقعه را از دست انداخت و با اضطراب و دهشت از جای خود برخاست و تا دالان خانه سید رضی را استقبال نمود و دست او را گرفت و بر جای خویش نشانید و خود در پیش روی او نشست با نهایت خشوع و انکسار چون سید رضی خواست برود وزیر تا در خانه او متابعت کرد و برگشت پس من به وزیر گفتم که اگر اذن باشد من از شما سوالی دارم وزیر گفت گویا سوال تو از ان است که چرا سید رضی را بیشتر اکرام کردم با اینکه سید مرتضی اکبر و اعلم بود گفتم بلی گفت من چیزی از سید رضی مشاهده کردم که باعث وثوق من گردیده تفضیلش اینکه وقتی خواستیم که فلان نهر را کنده و آب آورده باشیم پس قریه سید مرتضی محاذی ان نهر بود که حصه او مقدار شانزده درهم میشد پس سید مرتضی مکرر بمن درین باب رقعه نوشت که از حصه او بگذریم یا تخفیف دهیم اینچیزی بود که از سید مرتضی دیدیم و چیزی هم از سید رضی دیدیم و ان اینست که در زمانی خدا تعالی پسری با وکرامت فرموده من در طبقی هزار دینار گذاشته بهدیه مبارکباد برای او فرستادم پس ان را رد کرده و گفت که وزیر میداند

که من از هیچکس چیزی را قبول نمیکنم پس بار دیگر ان طبق را فرستادم و گفتم که این وجه برای ان مولود
و چلی بشما ندارد دیدم باز فرستاد و گفت که کودکان ما نیز چیزی از کسی قبول نمی کنند پس من باز فرستادم
و گفتم این مبلغ مال ان زن است که قابله بوده دیدم سید باز ان طبق را پس فرستاد و گفت که و دیر
میدانند که زنان ما را زنانه بیگانه قابله نمیشوند بلکه قابله ایشان از زنان قبیله ما است و ایشان از کسی
چیزی قبول نمیکنند پس من بار دیگر ان طبق را فرستادم و گفتم که این مبلغ مال طلبا ئیست
که در خدمت شما درس میخوانند پس انجناب فرمود که طلاب همه حاضرند هر که هر قدر محتاج است
بر دارد پس یکی از ان طلاب برخواست و یکدینار را بر داشت و قدری از ان بریده ان
بریده شده بر داشت و باقی را در همان طبق گذاشت پس سید رضی از او سوال کرد که چرا
چنین کردی در جواب گفت که دیشب محتاج شدم برای روغن چراغ و کلید بردار خزانه شما که وقف
بر طلاب بود حاضر نبود پس از فلان بقال مقداری روغن چراغ قرض گرفتم اکنون قدری از این
دینار بریدم که بان دین خود را ادا نمایم پس باقی ان دنانیر باز مین رد کردند این باعث وثوق
و اعتماد من باو شد و سید بیوت چندی بنا نهاد برای طالبان علم و ازرا دار العلم نام نهاد
و جمیع ما یحتاج طلاب را برای ایشان مهیا ساخت پس سید رضی بعد از واقعه مذکوره وزیر دنیا
حکم کرد که بعدد هر طلبه کلیدی برای خزانه مهیا نمایند و بدست هر طالب علم کلیدی دادند و وفات
انجناب در ششم محرم الحرام از سال چهار صد و شش هجری واقع شد و وزیر سلطان بهاء الدوله
فخر الملک و جمیع اعیان و اشراف و قضاة بر جنازه او حاضر شدند و براو نماز گذاردند و در خانه
اش در مسجد انباریین بکرخ مدفون ساختند و برادرش سید مرتضی نتوانست که بر جنازه اش نگاه
کند و جنازه اش را ببیند لهذا از شدت جزع بمشهد امام موسی کاظم رفت و فخر الملک ابو غالب براو
نماز کرد و فخر الملک اخر روز بمشهد کاظم علیه السلام رفت و سید مرتضی را الزام کرد که بخانه خود برگردد
پس از ان سید رضی را بمشهد حسین نقل کردند و در نزد پدرش دفن کردند و سید مرتضی و ابی العلاء
معری و مردویه کاتب تلمیذ سید رضی برانجناب مرثیه گفتند ـ

## در زکاوت سید رضی

و ان جناب اول طالبی است که سواد پوشید و ابو الفتوح ابن جنی نوشته است که رضی را به نزد
ابن سیرافی نحوی بردند و او بده سال نرسیده بود پس باو نحو تعلیم کرد روزی سیرافی بر عادت
تمرین اطفال از سید رضی پرسید که علامت نصب عمر چیست سید گفت که علامت نصب عمر بغض علی است

بسر سیرانی و حاضرات از حدت نظر او تعجب نمودند و در تذکرهٔ ابن عراق مسطور است که چون پدر سید رضی این جواب را شنیده خوشحال گردید و گفت انت ابنی حقا و نظیر این حکایت از مامون خائن بالنسبه بهرون صادر شد بدین نحو –

## در حاضر جوابی مامون خائن

که در ایام صبا که مامون بنحو اشتغال داشت هارون بسبیل تمرین از ان خائن پرسید جمع مسواک چیست ان مردود از روی نکری و شیطنت گفت ضد محاسنگ مراد اینکه مسواک جمع ان مساوی یک میشود و چون مساوی بمعنی بدیها نیز آمده است و اگر میگفت که جمع مسواک مساوی یک است خطاب بپدرش هارون میشد و نسبت بدی بهرون چنانکه یکی از معانی این لفظ است مستحسن نبود لهذا گفت ضد محاسنگ یعنی ضد محاسنگ مساوی یک میشود فافهم –

## در اشعار سید رضی

و از جملهٔ اشعار سید رضی نهست عنیت الی الدنیا و قلت الی منی اکابد ہما بوسہ لیس ینجلی اکل شریف من علی تجارہ حرام علیه العیش غیر محلل فقالت بلی یا بن الحسین رمیتکم بسهمی عنادا منذ طلقنی علی و بعضی این اشعار را نسبت بامام زین العابدین داده اند و بعضی بسید مرتضی نسبت داده اند و منصب نقابت علویه و امارت حج و مانند ان از مناصب عالیه از مناصب پدر سید بود و در حیوة پدر منتقل بسید رضی شد و بعد از وفات سید رضی منتقل بسید مرتضی شد و بعد از وفات او منتقل به پسر سید رضی شد و ابو احمد عدنان بن الرضی است و نزد سلاطین ال بویه مکرم و محترم بوده و سید رضی را قصیده است که به قادر عباسی نوشته عطفا امیر المومنین اننا فی درجة العلیاء لا ابیننا یوم الفخار تفاوت ابدا کلانا فی المعالی معرق الا الخلافة میزتک فاننی انا عاطل منها و انت مطوق –

## محاضره سید رضی با قادر خلیفه

گویند روزی سید رضی در مجلس قادر خلیفه عباسی نشسته بود و سید دستش با ریش او بازی میکرد و ریش خود را با لا بینی گذاشت و سابقهٔ هم میان او و خلیفه بود چه خلیفه را اعتقاد ان بود که سید طالب خلافت است پس خلیفه بسید گفت که گویا از ریش خود بوی خلافت استشمام میکنی سید بالبدیهه فرمود که رایحه خلافت استشمام نمی کنم بلکه رایحه نبوت از ریش خود استشمام میکنم زیرا که از اولاد پیغمبر خدا ایم و از جمله کرامت سید رضی آنست –

## در کرامات سید رضی

در وقتی از اوقات سید رضی نماز خود را به برادرش سید مرتضی اقتدا کرد و چون برکوع رفتند سید رضی نماز شرا فرادی کرد و اقتدا را منقطع ساخت پس از وی سوال کردند از سبب انفراد در جواب گفت که چون برکوع رفتیم دیدم که امام برادر من سید مرتضی ... در مسئله از حیض فکر مینماید و خواطرش بدان متوجه است و در دریای خون غوطه ور است پس من نماز خود را فرادی کردم کرامت دیگر رویا شیخ مفیدست در باب سید مرتضی و رضی و آمدن فاطمه چنانکه سبق ذکر یافت و تالیفات ان جناب بسیار است از انجمله کتاب متشابه در قران و کتاب حقائق التنزیل و یافعی گفته است که ان کتابیست بی نظیر که دلالت میکند بر توسعه متکاه او در علم نحو ولغت و غیران و کتاب تفسیر القرآن که بسیار نیکو نوشته و بزرگتر از تفسیر شیخ طوسی است و کتاب مجازات آثار نبوته و کتاب تعلیق خلاف الفقها و کتاب تعلیق الایضاح که حاشیه بر ایضاح ابو علی فارسی است و کتاب خصایص الائمه و کتاب نهج البلاغه که در ان خطب و مراسلات و کلمات امیر المومنین را جمع کرده و بران شروح نوشته اند مانند ابن میثم که شرح کبیر و صغیر بران نوشته و ملا فتح الله کاشی که شرح فارسی بران نوشته و قطب راوندی و ابن ابی الحدید و برا بر شرح ابن ابی الحدید حواشی بسیار است که اگر جمع شود مجلدی خواهد بود و کتاب تلخیص البیان در مجازات قرآن و کتاب زیارات در شعر ابی تمام و کتاب سیره والد طاهر بزرگوارش و کتاب انتخاب شعر ابن الحجاج و کتاب مختار شعر ابی اسحق صابی و کتاب ما دار بینه و بین ابی اسحق من الرسائل ثلث مجلدات و کتاب دیوان شعر خود و ان چهار مجلد است ـ

## در احوال شیخ الطائفه بن حسن طوسی

ق محمد بن حسن بن علی طوسی مکنّی بابو جعفر و شیخ الطائفه است و در فقه هرجا که شیخ مطلق ذکر میشود مراد شیخ طوسی است و او سوم از محمد بن ثلث اوایل است و دو کتاب او که تهذیب و استبصار باشند دو عدد کتب اربعه میباشند و ریاست مذهب در ان عهد باو انتها یافته و در مجلس درس او از شیعه زیاده از سیصد نفر از مجتهدین جمع می شدند و موافق و مخالف بر فضیلت او اذعان داشته اند و در هر فنی از فنون اسلام تصنیف کرده و در نزد شیخ مفید درس خوانده و بعد از وفات شیخ مفید در نزد سید مرتضی و سایر علما تلمذ نموده ـ

## در ولادت و وفات شیخ

ولادتش در ماه رمضان از سال سیصد و نود و پنج و بعراق آمد در سال چهارصد و هشت و وفاتش در شب دوشنبه بیست دوم محرم از سال چهارصد و شصت در نجف اشرف و در خانهٔ خود مدفون گشت و حسن بن مهدی سیقلی و شیخ ابوالحسن محمد بن عبدالواحد درانی و شیخ ابوالحسن لولو در حال شب متولی غسل او شدند و در اول قائل بوعید بود از آن پس از این قول رجوع نمود و سبب رفتن به نجف برای ترسیدن از فتن چند بود که در بغداد متجدد شده بود و خانهٔ او و کتب او و کرسی او که بران می نشست و درس میگفت سوخته شدند —

## در ایراد خلیفه

و جمعی نوشته اند که واشیین و مخالفین بخلیفه عباسی معروض داشتند که شیخ در کتاب مصابیح صحابه پس خلیفه شیخ را احضار کرد و حکایت لعن را از او استفسار نمود شیخ در مقام انکار بر آمد پس آن کتاب را که موضع لعن که اللهم خص انت اول ظالم باللعن منی الخ باو نمودند پس شیخ بدیهه گفت که یا امیرالمومنین مراد این نیست که معاندین معروض داشتند بلکه مراد باول ظالم قابیل قاتل هابیل است و او آن کسی است که ابتدا کرد بقتل در بنی ادم و مراد از دوم عاقر ناقهٔ صالح است و اسم او قیدار بن سالف است و سوم قاتل یحیی بن ذکریا است و چهارم عبدالرحمن بن ملجم قاتل علی بن ابی طالب است چون خلیفه این جواب را شنید در اکرام او کوشید و از کسانیکه باو این نسبت داده بودند انتقام کشید و عمر مبارکش هفتاد و پنج سال بود و چون شیخ بعراق آمد بیست و سه سال بود و عمر سید مرتضی پنجاه و سه سال بود پس مدت بیست و هشت سال با سید مرتضی معاصر بود و شیخ در نزد ابن عضائری صاحب کتاب رجال نیز تلمذ کرد و اما نسبت سهو بشیخ دادند و را اسناد و اخبار تهذیب چنانکه بعضی از اخباریین گفته اند پس آن غلط است و اگر بر سبیل ندرت هم سهوی دران شده باشد پس ضرر ندارد با اینکه اخباری اخبار را قطعی میداند و عمل باخبار تهذیب شیخ نیز مینماید پس اگر اختلاف بسیار در تهذیب باشد چگونه اخباری بان عمل و بان قطع حاصل میکند —

## در تالیفات شیخ

و تالیفات شیخ بدین نهج است کتاب تهذیب الاحکام که مشتمل است بر کتب فقهیه از طهارت تا دیات و آن شرح مقنعهٔ شیخ مفید است دوم کتاب استبصار و این دو کتاب از کتب اربعه می باشند و استبصار سه مجلد است مجلد اول و ثانی متعلق بعبادات می باشند و مجلد سوم بغیر عبادات از معاملات تا میراث و مجلد اول مشتمل است بر سیصد باب که متضمن است صد اعنی هزار و هشتصد و نود و نه حدیث

و مجلد دوم متضمن است دو بست هفده باب و مشتملست بر صد و هفتاد و هشت حدیث و مجلد سوم مشتملست بر سیصد و نود و هشت باب و همان مشتملست بر دو هزار و چهار صد و پنجاه و پنج حدیث پس همه کتاب مشتمل بر نه صد و بیست و پنج باب است و پنجهزار و پانصد و یازده حدیث است چنانکه شیخ خود شمرده است و اصل وضع استبصار اخبار مختلفه است و از تالیفات شیخ کتاب نهایه است و آقا باقر بهبهانی در حاشیه مدارک گفته است که باقی تصانیف شیخ موخر است از نهایت و استبصار و به نظرم چنان می آید که نهایت موخر تر از همه باشد لیکن شیخ بهائی در حاشیه اثنا عشریه گفته که تالیف نهایه قبل از مبسوط بود و فایده دانستن این مطلب چند چیز است یکی اینکه فتوائی که در کتاب آخر گفته رجوع است از فتاوای سابقه دوم اینکه اگر اجماعی در کتب سابقه ادعا کرده باشد و در کتاب اخیر بر خلاف آن فتوا داده باعث قدح در آن اجماع و مایه وهن آن اجماعی میشود زیرا که خود در کتاب متاخر نقض اجماع خود کرده —

## قاعده شریفه و فائده لطیفه

سیما بنا بر اینکه حجت اجماع منقول از باب افاده مظنه باشد کما هو الاقوی و باید دانست که بعضی از اخباریین العیاذ بالله بر شیخ طعنه زده اند که او در سائر کتب خود مجتهد صرف است و در کتاب نهایت اخباری صرف است و این غلط است چه شیخ در سائر کتب خود بنحو اجتهاد نوشته و در نهایت فتاوای خود را بعبارات روایات نوشته و مسایلی را که روایتی در آن وارد نیافته متعرض انها نشده است و این دخلی به اخباریت ندارد بلکه غرضش در آن کتاب ذکر مسائل منصوصه و عدم ذکر فروع غیر منصوصه است و لذا —

فتوای نهایت در مقام تعارض اقوال و تعارض اخبار از جمله مرجحات است زیرا که فتوای نهایت کاشف از آن است که بر طبق آن فتوا روایتی بوده و شیخ بر آن مطلع شده زیرا که در اول نهایت گفته که فتاوای این کتاب بر طبق روایات است نظیر این مطلب اینکه شهید اول در آخر کتاب لمعه فرموده که فتاوائی که در این کتاب لمعه نوشته ام از فتاوائی است که در میان اصحاب اشتهار دارد و لذا اگر در جائی تعارض میان اخبار شود آن چیزی که موافق با فتوای لمعه است ترجیح بر خلاف خود دارد چه فتوای لمعه بر طبق مشهور است و شهرت بر طبق فتوای لمعه است چنانکه این فقیر مولف کتاب را همین مشرب است که شهرت را مرجح میدانیم اگر کوئی که بعضی از فتاوای لمعه را

دیدم که برخلاف مشهورست جواب گویم اولاً اینکه شهرت در زمان شهید بر طبق آن بوده و پس از آن شهرت متاخرین برخلاف آن شده باشد و شهرت متقدم متقدم ست علی توفق و ثانیاً اگر چنین چیزی اتفاق افتاد از باب خرج با خرج دبقی الباقی میباشد و از جمله تالیفات شیخ کتاب مفصح در امامت و کتاب بالا یع المکلف الاخلال به و کتاب عده در علم اصول و کتاب رجال که از پیغمبر روایت کرده اند از ائمه روایت داشته اند و کتاب فهرست کتب شیعه و اسمار مصنفین آن و کتاب مبسوط در علم فقه و مقدمه در مدخل بسوی علم کلام و کتاب اعجاز در فرایض و مسئله در عمل بخبر واحد و کتاب ماالابعلل و کتاب جمل و عقود و کتاب شرح مقدمه و من ریاض العقول ست و کتاب تمهید الاصول و آن شرح جمل العلم والعمل ست و کتاب تلخیص الشافی در امامت و مسئله در احوال و کتاب تبیان در تفسیر قرآن و آن بست مجلد است و رساله در تحریم فقاع و مسائل دمشقیه که دوازده مسئله ست و مسائل حلبیه و مسائل حایریه و مسائل الیاسیه که صد مسئله ست و در فنون مختلفه و مسائل جیلانیه که بیست و چهار مسئله ست و مسائل در فرق درمیان نبی و امام و نقض بر ابن شاذان در مسئله غار و مختصر در عمل یوم و لیله و مناسک حج که مجرد عمل و ادعیه ست و مسائل ابن براج و کتاب مصباح متهجد در عمل سنه و کتاب انس الوحید و کتاب اقتصار فیما یجب علی العباد و کتاب مختصر مصباح در عمل سنه و کتاب غیبت و کتاب اخبار مختار بن ابی عبید و کتاب مقتل الحسین و کتاب اختیار الرجال و کتاب مجالس در اخبار و کتاب هدایة المسترشد و بصیرة المتعبد و کتاب در اصول عقاید و آن کتاب بزرگیست و از آن بیرون آمد کلام در توحید و بعضے از مسائل وازیه در وعید و مسائل رجبیه در آیات قرآن ــ

## در احوال سید مرتضی رازی

قاسید مرتضی بن الداعی الرازی الحسنی ملقب بابو تراب برادر سید مجتبی بن الداعی ست و او برادرش و سید مرتضی از مشاهیر فقهای آن اعصار بوده اند و او است مصنف کتاب تبصرة العوام که بفارسی ست و کتاب فصول تامه در هدایت عامه و آن عربیست ــ

## در احوال احمد بن طاوس الحسینی

قب احمد بن موسی بن جعفر محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن طاوس بن اسحق بن حسن بن محمد بن سلیمان بن داود بن الحسن المثنی بن علی بن ابی طالب بدانکه چند نفر از اولاد طاوس بن از مشاهیر علما بوده اند یکی احمد که ملقب بجمال الدین ست و شیخ حسن بن داود در نزد او

تالیفات

درس خوانده و وفات او در مقصد و نهصد و دست او کتاب ملا و دبشری از تالیفات اوست

و تالیفات او هشتاد و دو میرسد و فنا عمرهم بود —

## در احوال سیّد رضی الدین بن طاوس

دوم برادرش علی بن موسی بن طاوس است ملقب رضی الدین مکنی با بو القاسم و از مشایخ

اجازه علامه است و او را نیز تالیفات بسیار است مانند کتاب الاقبال و کتاب لهوف علی

اهل الطفوف در مقتل حسین است و کتاب طرائف که عنوانش و من طریف ذلک است و در ردّ بر

تالیفات

عامه است در امامت و باسم عبد المحمول نامی نوشته است و علامه حلّی در اجازه اولاد زهره گفته

است که انجناب یعنی علی بن طاوس را کراماتیست که بعضی از آنها را انجناب برائی من نقل فرمود

و بعضی دیگر را والدم نقل فرموده است و انجناب از شدت احتیاط فقه ننوشت و سید نعمت الله

جزایری در کتاب زهر الربیع نوشته است که سید رضی الدین علی بن طاوس گفته که خلیفه خواست

که مرا قاضی کند پس من بایشان گفتم که ای بندگان خدا دعوای واقع شد میان عقل من و هوای

من و از من محاکمه خواستند چون در نزد من حاضر شدند عقل من گفت که من میخواهم تو را براه بهشت

و لذات آن برم هوای من گفت که آخر بنبت است و من میخواهم که تو را لذت های حاضره بچشانم پس

حکم عدل را از من خواستند پس روزی برائی عقل حکم کردم و روزی برائی هوا پس ایشان اقامه

بر نزاع دارند و مدت پنجاه سال است که منازعه ایشان را تمام نکرده ام پس کسی نتوانست که قصه

را تمام کند چگونه مدت دارد بر وقایع مختلفه پس شما کسی را برائی قضا اختیار کنید که عقل و هوا او

متفق باشند و از مهمات خود فارغ باشند تا اینجا کلام زهر الربیع بود —

[illegible]

[illegible]

و شیخ احمد احسائی در شرح زیارت جامعه گفته و دیگران هم نوشته اند که سید رضی الدین علی بن

طاوس در سامره در سرداب مبارک حضرت صاحب الامر علیه السلام صدای آن حضرت را شنید

و شخص او را ندیده و شنید که آن حضرت در قنوت این دعا را میخواند اللهم ان شیعتنا خلقوا من

و ... با خمیر شده اند پس بنا بخواطر ما ایشان را ببخش و مادر سید رضی و برادرش احمد با مادر ابن

ادریس هر دو دختر شیخ ورام ابن ابی فراس بوده اند و مادر ایشان دختر شیخ طوسی است و

شیخ ورام بن ابی فراس این دو دختر را که والده ابن ادریس و والده سید رضی باشند اجازه داده است

و در بعضی از مواضع شیخ طوسی را جد تعبیر میکنند و ابن ادریس اجازه از پسر شیخ طوسی

آواز صاحب الامر

حسن بن محمد بن طوسی دارد و شاید این اجازت در حال طفولیت باشد ـ

## در تاریخ ولادت و وفات سید رضی

و وفات این بزرگوار سید رضی الدین روز دوشنبه پنجم ذی القعده از سال ششصد و شصت و چهار است و ولادتش در روز پنجشنبه نیمهٔ محرم الحرام از سال پانصد و هشتاد و نه میباشد و از جملهٔ کراماتش حکایت اسمعیل بن حسن هرقلی است که صاحب الامر را دیده و آن حضرت فرمود که از خلیفهٔ عباسی چیزی قبول نکن و بسید رضی الدین فرزند ما بگو که بعلی بن عوض بنویسد شفارشش تو را که ما و سپرده ایم که آنچه تو میخواهی بدهد و این حکایت را مقدس اردبیلی در کتاب حدیقة الشیعه و علی بن عیسی در کشف الغمه و علامهٔ مجلسی در کتاب بحار ذکر فرموده اند و سید نعمت الله جزایری در کتاب زهر الربیع نوشته است که سید اجل ابن طاوس در کتاب فلاح السائل نوشته است که جدم ورام بن ابی فراس قدس الله روحه از کسانی بود که اقتدا بفعلش میشود وصیت کرد که بعد از وفات او در دهان او بگذارند نگین عقیق که بر او نقش باشد اسماء ائمه و صلوات الله علیهم اجمعین پس منهم نقش کردم بر نگین عقیق که الله ربی و محمد نبی و علی امامی و سمیت ائمه الی آخرهم ائمتی و وسیلتی و وصیت کردم که آنرا بعد از وفات من در دهان من بگذارند تا جواب آن دو ملک در نزد سوال در قبر شود انشاء الله تعالی و شاید که ورام بن ابی فراس درین باب حدیثی مخصوصه برخورده باشد و ظاهر اینکه این اشاره باشد بآنچه روایت شده از قول پیغمبر که یا علی خاتم عقیق بدست کن چه آن اول کوهیست که اقرار کرد برای خدا بوحدانیت و برای من برسالت و برای تو و برای ائمه از اولاد تو بامامت و ولایت تا اینجا کلام زهر الربیع بود

## در احوال سید عبد الکریم ابن طاوس

سوم عبد الکریم بن احمد بن طاوس متقدم است و او از عم خود سید رضی اجازه دارد و در فقه و نسب و عروض ماهر بوده و کنیهٔ او ابو المظفر است و ولادتش در چهارده ماه شعبان از سال ششصد و چهل و هشت و نشو و نمایش در حله تحصیلش در بغداد و وفاتش در کاظمین در سال ششصد و نود و سه و عمرش چهل و پنج سال و دو ماه بود و ابن داؤد در کتاب رجالش گفته که او هرگز چیزی حفظ نکرد مگر اینکه آنرا فراموش نکرد و قرآن را در مدت کمی حفظ نمود و در یازده سالگی مشغول کتابت شد و چهل روز بیشتر درس نخواند پس از آن مستغنی از معلم شد و این در زمانی بود که چهار ساله بود و این بزرگوار از خواجه نصیر الدین طوسی نیز اجازه دارد و همچنین اجازه دارد از شیخ جلیل بن بحرانی

دیدن صاحب الامر

کتب

تشبیه انگشتر عقیق

رجال ابن داؤد

چهار ساله فارغ شد

و ملیحات دارد و از انجملہ است شرح دیباچہ رسالہ المنطق شیخ ابو علی سینا چہارم علی بن عبدالکریم
ملقب بسید رضی الدین واو اجازہ از خواجہ نصیرالدین دارد —

## در احوال ابن میثم

فخ شیخ مفیدالدین میثم بن علی بن میثم بحرانی در معقول و منقول ید طولی داشتہ و برای او سہ
شرح بر نہج البلاغہ ست صغیر و متوسط و کبیر و شیخ بہائی در مجلد ثالث از کشکول گفتہ کہ وفات این
بزرگوار در ششصد و ہفتاد و نہ شدہ است و شرحے بر صد کلمہ نوشتہ است و کتاب نجات در قیامت
از تالیف او است و ان کتاب در تحقیق امر امامت است و در انجا نوشتہ کہ اہل لغت استعمال نمیکنند
مولی را مگر در کسیکہ مالک باشد و او از مشایخ اجازہ علامہ حلّے است و خواجہ نصیرالدین
شہادت داد بر تبحّر او در علم کلام و حکمت و سید شریف جرجانی در فن علم بیان از شرح مفتاح
تحقیقے از او مذکور داشتہ و او را بعض مشایخنا معتبر داشتہ و میر صدر شیرازی در حاشیہ
شرح تجرید سیما در جواہر و اعراض از انجناب بسیار نقل کردہ —

## حکایت عذبہ از ابن میثم

و از جملہ حکایات عذبہ کہ از ان بزرگوار صدور یافتہ انکہ در اوایل در خفایاے زوایا معتکف
و خامل الذکر بود پس فضلاء عراق باو نوشتند کہ عجب است کہ تو باین مہارت در فنون علم
در میان علماء قدر و اعتباری نداری ان بزرگوار در جواب ایشان این اشعار را نوشت
طلبت فنون العلم ابغی بہا العلے   فقصر بی عما سموت بہ القلّ   تبین لی ان المحاسن کلہا
فروع وان المال فیہا ہو الاصل   چون این اشعار بنظر اہل عراق رسید باو نوشتند
کہ تو درین اشعار خود را در معرض خطا انداختہ و در حکم باصالہ مال قضیہ را منعکس ساختہ انگاہ
ابن میثم در تصدیق حکم خود این اشعار شاعر قدیم را نوشتہ بایشان فرستادہ   قد قال قوم
بغیر فہم   ما المرء الا باکبریہ   فقلت قول امرء حکیم   ما المرء الا بدرہمیہ   من لم یکن درہم لدیہ
لم یلتفت عرسہ الیہ   و چون دانست کہ این اشعار نیز موجب رفع شبہہ ایشان نمی شود متوجہ
عراق شد و جامہای کہنہ پوشیدہ در بعضی از مدارس عراق کہ مشحون بعلماء بود درامد و سلام
کرد و در صف نعال نشست انجماعت جواب او را بتکلف گفتند و ملتفت اکرام و پرسش احوال او
نشدند و در اثناء مذاکرہ ایشان از مسئلہ دقیق کہ ہمہ در او ماندند صحبت گذشت و ابن میثم
در ان اشکال بالبدیہہ نہ جواب فرمود پس بعضی از ایشان بطریق استہزاء باو گفتند کہ تو ہم طالب علمے

بعد از این تمام حاضر شده پس او را در خوان خود شریک نمودند بلکه در ظرف سفالی علیحده برای او جدا کرده به نزد او نهادند و خود با یکدیگر تناول کردند و چون مجلس منقضی شد او نیز از مدرسه بیرون رفت در روز دیگر البسهٔ نفیسهٔ مشتمل بر آستینهای فراخ پوشیده و عمامهٔ بزرگ بر سر نهاده به مدرسهٔ ایشان در آمد چون او را از دور دیدند جهت تعظیم او برخاستند و او را در صدر مجلس جائی دادند و چون شروع در مباحثه و مذاکره نمودند از ایشان مسئله پرسید که در شرع و عقل صحتی نداشت و سخنهائی علیل ذکر نمود ایشان سخنهای او را به تسلیم و تحسین و قبول تلقی نمودند بعد از آن چون طعام پیش آوردند ایشان با نهایت ادب او را مقدم داشتند پس ابن میثم آستین خود را در ظرف طعام گذاشت و گفت ای آستین من بخور ایشان چون اینحالت را از او مشاهده کردند در مقام انکار او بر آمدند و گفتند که آستین خود را بردار که او چیزی نخورد ابن میثم در جواب فرمود که شما این طعام را برای این آستین فراخ من آورده اید نه برای نفس قدسیهٔ لامعه والاّ من دیروز بهیئت فقرا به نزد شما آمدم و سخنان خوب گفتم اعتنائی بمن ننمودید و مرا استحقار کردید و امروز در هیئت متکبرین و اغنیا آمدم و بکلام جاهلین تکلم نمودیم شما مرا احترام کردید و جهالت بر علم و غنا را بر فقر ترجیح دادند و منم صاحب اشعاریکه در باب اصالهٔ غنا و مال بشما نوشتم و شما در آن باب مرا تخطئه نمودید پس جماعت بخطای خود اقرار کردند و از او عذرخواهی نمودند و بعضی از علما در حواشی خلاصهٔ علامه نوشته است که در هر جا که میثم یافت شود پس آن بکسر میم است مگر میثم بحرانی که آن بفتح میم است —

خوردنیدن با آستین

## در احوال یحیی بن میثم

قد یحیی بن احمد بن یحیی بن حسن بن سعید ملقب به نجیب الدین است و در کتب یحیی بن سعید منسوب بجد او را استعمال میکنند عالم و زاهد و ورع و جامع بوده و پسر عم محقق اول است و از تالیفات او است کتاب جامع الشرایع و کتاب مدخل در اصول فقه و غیر آن و وفات آن بزرگوار در شب عرفه در ثلث اول شب از شهر ذی الحجه از سال ششصد و هشتاد و نه است و آخوند ملا محمد تقی در اجازهٔ آخوند ملا محمد باقر مجلسی نوشته است که یحیی بن سعید عمر درازی کرده بود و پدرش نیز از مشایخ اجازه و فقهاء آن عصر است و پسرش محمد نیز از مشایخ اجازه و اعظم فقها است رحمهم الله تعالی

تاریخ

## در حال مقداد بن عبد الله

قه مقداد بن عبد الله بن محمد بن حسین بن محمد السیوری الحلی الاسدی عالم فاضل فقیه متکلم است و از جملهٔ کتب مؤلفهٔ او است کتاب نضد القواعد که شرح کتاب قواعد شهید اول است و کتاب شرح

التنقیح

نهج المسترشدین در اصول دین و کنز العرفان در تفسیر آیات احکام شیخ رابع در شرح مختصر نافع و شرح مبادی الاصول و غیر اینها و فراغ او از شرح نهج المسترشدین در سال هفتصد و نود و دو بوده است و برای او است شرحی بر الفیه شهید اول و او از شاگردان شهید اول است و از او اجازه دارد دست قو علی بن عبد الله بن حسن بن حسین بن حسن بن حسین بن علی بن حسین بن بابویه قمی ملقب به منتجب الدین است و بعضی عبد الله را مبدل بعبید الله نموده اند و این خبط است و بعضی حسن بن حسین را غیر مکرر نوشته اند و نیز سهو است و این بزرگوار از مشاهیر علما نامدار است و محمد بن محمد بن علی همدانی قزوینی از این بزرگوار اجازه دارد و از تالیفات او است کتاب فهرست که در آن ذکر نموده است احوال معاصرین شیخ طوسی را تا علماء داخل خود و کتاب اربعین عن الاربعین در مناقب امیر المؤمنین و کنیت او ابو الحسن است و اجازه دارد از پدرش عبد الله از پدرش حسن که شیخ صدوق است مدعو به حسکا است از پدرش حسین از پدرش حسن از پدرش حسین که برادر شیخ صدوق است از پدرش علی بن بابویه و ایضاً این بزرگوار اجازه دارد از بابویه بن سعد که از بنی اعمام بعید او است و بابویه مذکور ابن سعد بن محمد بن حسن بن حسین بن علی بن حسین بن بابویه قمی است و شهید ثانی در شرح درایه فرموده که روایت پسران از پدر است تا پنج پشت در بابویه مذکور اتفاق افتاده که هر یک از پدرش اجازه دارند پس بابویه اجازه دارد از پدرش سعد از پدرش محمد از پدرش حسن از پدرش حسین که برادر صدوق است از پدرش علی و از تالیفات بابویه کتابیست در اصول و فروع که مسمی بصراط المستقیم است و در منتجب الدین از شش پدر اجازه است و ایضاً از چهار پدر است محمد بن محمد بن محمد بن زین الدین الداعی که هر یک از پدر اجازه دارد و ایضاً اجازه چهار پشت ظهیر الدین محمد که اجازه دارد از پدرش فخر المحققین محمد از پدرش حسن العلامه الحلی از پدرش یوسف بن المطهر و ایضاً اجازه دارد جلال الدین حسن از پدرش احمد از پدرش نجیب الدین محمد که استاد محقق اول است از پدرش جعفر از پدرش محمد از پدرش ابی البقاء هبة الله بن نما و این اجازه از پنج پدر است و اجازه شش پشت بسیار پس سید علی اجازه دارد از پدرش سید عبد الحمید از پدرش سید فخار بن معد موسوی و اجازه جعفر از پدرش محمد از پدرش حسن بن معیه و اجازه شیخ ابراهیم از پدرش عبد العالی از پدرش علی بن عبد العالی الکرکی محقق ثانی و اجازه پسر از پدر بی نهایت است مانند اجازه شیخ ابو علی حسن از پدرش شیخ طوسی و حسن بن فضل از پدرش شیخ طبرسی صاحب مجمع البیان و سید محی الدین بن زهره از پدرش و سید عمید الدین از پدرش و سید ضیاء الدین از پدرش و سید علیخان شوشتری

صاحب شرح صمدیه در شرح صحیفه نوشته است که اجازه او از پدرانش تا بجائز دو دویست میرسد و ارباب علم درایت در کتب مطوله در روایت ابنا از آبا نوشته اند و بیان اجازات پدران از پسران نموده اند چه از عامه و چه از خاصه شهید ثانی در شرح بدایه الدرایه برخی از سخن درین باب گفته بدان جا رجوع کنند -

قز احمد بن عبد الله بن محمد بن علی بن حسن المتوج البحرانی در فضل و تقوی و علم مشتهر در کتب علما است و ملقب بجمال الدین و گاهی او را فخر الدین میگویند و گاهی شهاب جمال الدین میخوانند و معروف با بن المتوج است و از تلامذهٔ فخر المحققین پسر علامه است و احمد بن فهد در بس مقری احسائی از او اجازه دارد و کتابی در تفسیر قرآن تالیف کرده و رساله در آیات ناسخه و منسوخه نوشته و کتاب منهاج الهدایه در شرح کتاب احکام و فرزند او ناصر بن احمد از فقها است و والدش عبد الله نیز از فقها است و ناصر بن فقیه محقق و حافظ بوده و نقل شده که هرگز چیزی نشنید که او را فراموش کرده باشد و ابن المتوج مراثی بسیار برائے حسین علیه السلام گفته و معاصر با شیخ مقداد است و قبر او معروف است در جزیره اکل بضم کاف بعد از همزهٔ مضمومه و آنرا جزیرهٔ صالح پیغمبر میگویند و از بلاد بحرین است -

فج سید تاج الدین ابی عبد الله محمد بن القاسم بن معیه بضم میم و فتح عین مهمله و تشدید یا و در آخر ها در آخر سید حسینی و دیباجی است و علامه نسابه فاضل عظیم الشان بوده و شیخ شهید اول از او اجازه دارد و هم برائی خود از او اجازه گرفته و هم برائی دو پسرش محمد و علی و هم برائی دو دختر فاطمه و ست المشایخ و برائے جمیع مسلمین هر که قدری از حیوة تاج الدین را ادراک کرده و شهید ثانی فرموده که من خط سید مزبور را مشاهده کردم که برائے شهید اول بتفصیل مذکور اجازه نوشته و سید مزبور اجازه دارد از علامه حلی و سید مجد الدین ابو الفوارس و محمد بن علی بن محمد اعرج است و از دو پسرش سید عمید الدین و سید ضیاء الدین و از سید جلیل نسابه علم الدین مرتضی علی بن سید جمال الدین عبد الحمید بن سید نسابه طاهر او حد فخار بن معد الموسوی و سید رضی الدین بن عبد الکریم بن طاوس -

قط علی بن ابراهیم بن محمد بن حسن بن زهرة الحلی الحسینی سید است فقیه و فاضل ملقب بعلاء الملة و الحق و الدین و علامه حلی در اجازه او گفت است که در این اعصار مرا امر کرد مولائی کریم و سید جلیل حسیب و نسیب نسل عترت طاهره و سلاله انجم زاهره مخصوص بعنایت قدسیه و ریاست

جامع مکارم اخلاق وطبیب عراق افضل اہل عصر علی الاطلاق علاء الملة والحق والدین ابو الحسن
علی بن ابراہیم بن محمد بن ابی الحسن بن ابی المحاسن زہرہ بن ابی المواہب علی بن ابی سالم محمد بن
ابی ابراہیم محمد النقیب بن ابی علی احمد بن ابی جعفر محمد بن ابی عبد الله الحسین بن ابی ابراہیم
اسحق المؤتمن بن ابی عبد الله جعفر الصادق بن ابی جعفر محمد الباقر علیه السلام بن ابی الحسن علی
زین العابدین علیه السلام بن ابی عبد الله الحسین علیه السلام سبط شهید ابن علی علیه الصلوة و
السلام وان جناب اجازه خواست از بنده خود و برای خود و برای اقارب خود از سادات اماجد
مؤیدین از نزد خدا و جوابها خواست از مسائل دقیقه لطیفه و مباحثه عمیقه شریف پس امتثال امر
او نمودم و مبادرت بسوی طاعت او نمودم اگرچه ملتزم شدم سوی ادب را که مغتفر بود در جنب
احتراز از مخالفت او و الا پس او معدن فضل تحصیل است و این سخن از روی حجت و دلیل است
و اجازه دادم او را خدا عمر او را دراز کند و اجازه دادم پسر مکرم معظم او را شرف الملة والدین ابی
عبد الله الحسین و برادر کبیر امجد و سید معظم مجید بدر الدین ابی عبد الله محمد را و دو پسر او را که کبیرین
معظمین میباشند و انها ابو طالب احمد شهاب الدین و ابی محمد عز الدین حسن خدا ایشان را فوت دهد
و دوام علای ما و اجازه دادم او را و ایشان را که روایت کنند از من جمیع انچه را که تصنیف
کردم ان را در علوم عقلیة و نقلیة یا ان را انشاء کردم و فتوی دادم بان یا اجازه داده شد برای
من روایت ان یا شنیدم انرا در کتب اصحاب ما که سابقین میباشند و جمیع انچه را که اجازه دادند انرا
برای من مشایخ ان کسانیکه معاصر با ایشان بودم و از انفاس ایشان استفاده کردم تا آخر اجازه
قی فضل بن حسن بن فضل الطبرسی ابو علی ملقب بلقب امین الدین عالم و فاضل و ثقه و
جلیل القدر است و او را تالیفات چند است که مشهور ترین انها کتاب تفسیر قرآن مسمی بمجمع البیان است
در ده مجلد و ان تفسیری نیکو که جمع جمیع فنون است از نحو و لغت و تصریف و معنی و نزول مگر انکه از
مفسرین عامه بسیار نقل نموده است و از تفسیر خاصه و اهل البیت نقلی نکرده مگر اندکی از تفسیر عیاشی
و علی بن ابراہیم قمی و برای او است کتاب تفسیر وسیط که مسمی است بجامع الجوامع در چهار مجلد
و در زمانیکه شروع بتفسیر اول نموده بود از شصت تجاوز نموده بود و زمانیکه شروع بجامع
الجوامع نمود از هفتاد عمرش تجاوز کرده بود و برای او است تفسیر وجیز در یک مجلد و کتاب اعلام
الوری و از مرویات او است کتاب صحیفة الرضا و از مشهد رضوی منتقل بسبزوار شد در سال پانصد
و سی و سه وفات یافت در سال پانصد و چهل و هشت و او را نقل نمودند بمشهد رضوی و در انجا دفن نمودند

وازاو روایت دارد برهان الدین محمد بن محمد بن علی همدانی قزوینی نزیل ری وابن شهرآشوب اورا
در معالم العلماء ذکر نموده ولفظ شیخ را فرموده وقبر مطهرش در غسلگاه حضرت رضا علیه السلام است

## در احوال محمود بن علی بن الحسین

قبا محمود بن علی بن الحسین الحمصی الرازی علامه زمان ووحید دوران بوده وتالیفات
بسیار دارد مانند تعلیق صغیر وتعلیق کبیر وشهید اول اجازه ازاو دارد بواسطه تلامذه او
وشیخ منتجب الدین گفته که چندین سال در نزد او درس خواندم وازجمله اشعار این بزرگوار که
بخط شهید اول یافته شد قد کنت ابکی وداری منک دانیه فکیف ذلک اذ شطت بک الدار
ابکی لذکرک سرا ثم اعلنه فلی بکاران اعلان واسرار —

## در احوال امیر زاهد ورام بن ابی الفراس

قبب امیر زاهد ورام بن ابی الفراس المالکی الاشتری ازاولاد مالک بن حرث اشتر
نخعی که از صحابه امیر المومنین است واو جد مادری سید رضی الدین بن طاوس وابن ادریس
است ودر نزد شیخ محمود حمصی درس خوانده وشیخ منتجب الدین سابق در نزد ورام درس
خوانده وامام فخر رازی از شنیدن منبر در نزد او درس خوانده چنانچه از قاموس برمی آید
وشهید اول روایت کرده از محمد بن جعفر مشهدی ازاو واوست صاحب کتاب مجموعه وکتاب
تنبیه الخواطر ونزهة النواظر مگر اینکه در او غث وسمین هر دو میباشند سید بن طاوس در کتاب
فلاح السائل نوشته که جد من ورام بن ابی فراس از کسانی است که اقتدا بفعلش میشود
واو وصیت نمود که نگین عقیقی را برآن اسامی دوازده امام نقش کنند وآنرا بعد از وفات
در دهان او بگذارند سید بن طاوس میفرماید که من نیز نگین عقیق کندم الله ربی ومحمد نبی وعلی
وسمیت الایمه الی آخرهم ائمتی ووسیلتی ووصیت کردم که آنرا بعد از موت در دهان من گذارند
در نزد سوال ملکین در قبر جواب آنها باشد انشاء الله تعالی تا اینجا کلام سید بن طاوس
بود وشاید که تخصیص بعقیق برای آن باشد که پیغمبر بعلی فرمود که ای علی انگشتر عقیق
دست کن که او اول کوهی است که اقرار کرد برای خدا بوحدانیت وبرای من برسالت وبرای
تو وائمه از اولاد تو بامامت وولایت —
شیخ سید عز الدین ابی المکارم حمزه بن علی بن زهره حسینی حلبی فاضل وجامع بوده واز
او اجازه دارد وشیخ شاذان بن جبرئیل قمی وبعد از عدد ابش سید محی الدین ابو حامد محمد
ابن ابو زهره

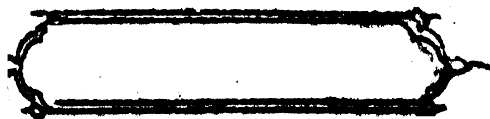
ابن فقیه متکلم محقق مدقق ابو القاسم عبد الله بن علی بن زهره حسینی و محمد مزبور از پدرش علی نیز اجازه دارد و محقق اول از سید محمد مزبور اجازه دارد و سید حمزه را تالیفات بسیار است مانند کتاب غنیة النزوع در علم اصول و فروع و او در کتاب صفحه بصفحه ورق بورق احکام ذکر کرده از ان پس میگوید کل ذلک للاجماع مجملًا از کثرت دعوای اجماع اگر اجماع محکی او با اجماع دیگران تعارض کند اجماع ابن زهره موهون خواهد بود و ان معارض مقدم بر او است و سبب وهن او انیست که در غالب مسائل خلافیه دعوای اجماع میکند و این باعث وهن و وهم و عدم حصول ظن بانست و بعضی گویند که سید بن زهره حضرت صاحب الامر را ملاقات میکرده و از انجناب احکام می شنید بالمشافهه لیکن قدرت نداشت که از انست ما بامام دهد لهذا ان احکام را نوشت و دران اجماع ادعا نمود تا از او بپذیرند لیکن مخفی نیست که این قسم خالی از تدلیس نیست و الله العالم و او را تالیفات دیگر نیز هست مانند کتاب قبس الانوار فی نصرة العترة الاخیار مسئله الرد علی المنجمین کتاب النکت در علم نحو و غیر ذلک —

## در احوال شیخ ابو منصور

فقیه احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی و او است مراد از طبرسی در مقام اطلاق و اما صاحب تفسیر مجمع پس از ان تعبیر میکنند به ابو علی طبرسی و او عالم فاضل ثقه است و اجازه دارد از سید عالم عابد ابی جعفر مهدی بن حرب حسینی مرعشی از شیخ صدوق ابی عبد الله جعفر بن محمد بن احمد دوریستی از پدرش از شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی و شیخ زین الدین محمد بن علی بن شهر اشوب مازندرانی سروی و شیخ طبرسی صاحب کتاب احتجاجست از جمعی متاخرین نسبت داده اند کتاب احتجاج را بشیخ ابو علی طبرسی صاحب کتاب تفسیر مجمع البیان مانند ملا محمد امین محدث استرابادی و صاحب رساله مشایخ الشیعه و محمد بن ابی جمهور احسائی در کتاب عوالی اللیالی و این نسبت اوضح من الشمس و ابین من الامس غلط فاحش است —

## در احوال محمد بن ادریس

فقیه محمد بن ادریس یا ابن احمد بن ادریس عجلی ربعی حلی شیخ فاضل کامل محقق مدقق عین الاعیان و نادر الزمان فخر الدین ابی عبد الله او دختر زاده شیخ ورام بن ابی فراس است چنانکه بعضی گفته اند و جد مادری او دختر شیخ طوسی است چنانکه بعضی دیگر گفته اند و شیخ اسد الله کاظمینی اول را ذکر کرده است و گفته است که این غریب است و مولف کتاب ثانی را غریب می داند چه



بحسب طبقہ مستبعد است کہ ابن ادریس دختر زادہ شیخ طوسی باشد و او باب طعن بر شیخ مفتوح کردہ
ولذا المحقق و علامہ و شیخ محمود حمصی بر ابن ادریس تشنیع و طعن دارند و با وے بے اعتنائی نمودہ اند
و ابن داؤد در کتاب رجال او را در قسم ضعفا نوشتہ چہ او کتاب خود را بر دو قسم کردہ
اوّل در ممدوحین دوم در ضعفاء و ابن داؤد گفتہ کہ او شیخ فقہاء حلہ بودہ و متقن علوم بود و
کثیر التصانیف بود ولیکن اعراض از اخبار اہلبیت کردہ بالکلیہ ولیکن شیخ منتجب الدین و دیگران
او را مدح نمودہ اند و او در نزد فقہاء بلقب فحل العلماء اشتہار دارد و متاخرین بر او اعتماد
کردہ اند و عمل باخبار احاد نکردن باعث قدح او نمی شود چہ سید مرتضی و دیگران نیز باخبار
احاد عمل نمیکردہ اند و اما طعن بر شیخ فہو لیس باول قارورۃ کسرت فی الاسلام پس شیخ مفید بر
استادش صدوق طعن بسیار دارد چنانچہ میگوید غلط شیخنا ابو جعفر و در باب قضا و قدر صدوق
حدیثی نوشتہ و انرا معنی کردہ و شیخ مفید گفتہ کہ کاش این حدیث را می نوشت و معنی نمی نمود
و شہید اوّل در اجازہ خود از ابن نما و سید فخار بواسطہ گفتہ کہ روایت دارم از ایشان مصنفات
امام علامہ شیخ العلماء و رئیس المذاہب فخر الدین ابو عبد اللہ محمد بن ادریس و شہید ثانی در
اجازہ اش گفتہ کہ مرویات شیخ علامہ محقق فخر الدین ابو عبد اللہ محمد بن ادریس العجلی با اینکہ قول
ابن داؤد کہ او شیخ فقہاء حلہ بود با تضعیف بعد باہم منافات دارند و ابن ادریس روایت
میکند از خال خود حسن بن شیخ طوسی بواسطہ شیخ عربی بن مسافر از شیخ الیاس بن ہشام حائری
از خال حسن بن الشیخ و بلا واسطہ نیز اجازہ دارد و صحیفہ کاملہ را وظاہر اینکہ اجازہ پسر شیخ او را
در حال طفولیت ابن ادریس بودہ و از تالیفات او کتاب سرائر است و غیر آن و در السنۂ فقہاء تعبیر
مینمایند از او بحلی و عجلی و متاخر و فاضل اگرچہ غالب انست کہ فاضل را اطلاق بر علامہ می نمایند
علامہ محقق را مینوانند و ابن ادریس در بیست و پنجسالگی بسرحد اجتہاد رسید و این کثیر او تورع است
چہ این فقیر نیز در بیست سالگی باستخراج مسائل پرداختم —

## در احوال حسن بن علی

فہو حسن بن علی بن داؤد صاحب کتاب رجال است و در ان مسلکی عجیب اختیار کردہ کہ پیش از ان
کسی بران سبقت نجستہ جز اینکہ درین کتاب اغلاط بسیار است چنانچہ علماء رجال بدان قرار
نمودہ اند کہ این فقیر مؤلف کتاب را نوشتی غیر دیدہ و نہ است و او از متاخر ان محقق است و شہید ثانی
در اجازہ کبیرہ گفتہ تقی الدین حسن بن علی بن داؤد حلی صاحب تصانیف بسیار و تحقیقات بسیار است

اعراض از اخبار

عمل باحاد و قدح
... سید مرتضی نیز کرد

مفید بر او ستاد صدوق
... طعن بسیار میکند

تالیفات

از انجمله کتاب جامع است و برای اوست از تصانیف در فقه نظماً و نثراً مطولاً و مختصراً و در منطق و عربیت و علم عروض و اصول فقه مقدار سی کتاب که همه در غایت جودت می باشند و شهید اول این نحو او را توصیف فرموده سلطان الادباء و ملک النظم و النثر مبرور در نحو و عروض تقی الدین ابی محمد حسن بن داود و ابن داود خود در رجالش گفته که مولد او پنجم جمادی الاخری سنه ششصد و چهل و هفت است ـ

## در احوال نجیب الدین

قیس نجیب الدین ابو ابراهیم محمد بن جعفر بن محمد بن ابو البقا هبة الله بن نما قدوهٔ مذهب و علامه این زمان است چنانچه شهید اول و شهید ثانی همین عبارت تعبیر کرده و محقق اول صاحب شرائع این بزرگوار اجازه دارد و وفاتش بعد از عود از زیارت غدیر در ذی الحجه از سال ششصد و چهل و پنج بوده و او را پسر فاضل است نام او شیخ جعفر است و کتاب مقتل حسین که مسمی به مثیر الاحزان است از تالیفات او است و برای شیخ جعفر پسر است فاضل مسمی به احمد که اجازه از پدرش دارد و از جدش و از برای احمد نیز پسر فاضل است و آن شیخ جلال الدین ابو محمد حسن ابن نظام الدین احمد است و اجازه دارد از شهید اول و از یحیی بن سعید ـ

## در احوال سید شمس الدین بن فخار

فتیح سید شمس الدین بن فخار بن معاد بن فخار بن فخار الموسوی الحائری عالم و فاضل و ادیب و محدث بود و محقق اول از او اجازه دارد و از جمله تالیفات این بزرگوار کتاب الرد علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب و آن نیکو است و او از ابن ادریس روایت می کند و اجازه دارد و همچنین از شاذان بن جبرئیل قمی اجازه دارد و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه در اسلام ابی طالب توقف کرده و گفته که سید فخار بن معد کتابی به نزد من فرستاد که در آن اسلام ابی طالب را اختیار کرده بود پس ابن ابی الحدید در پشت آن کتاب اشعاری در مدح ابیطالب نوشت بدون آنکه اسلام ابی طالب اختیار کند و محمد بن احمد بن صالح سیبی از او اجازه دارد ـ

## در احوال عربی بن مسافر

قیط عربی بن مسافر عبادی اجازه دارد از استادش الیاس بن هشام حائری از پسر شیخ طوسی و شیخ الیاس فاضل و محدث بود ـ

قلب ابو علی حسن بن محمد الطوسی پسر شیخ طائفه عالم و فاضل و فقیه و محدث بوده اکثر

رد علی

والذاهب الی

ابی الحدید در اسلام ابو طالب تامل و

و معاصر او نیز بجمله و او در زمان امیر معزالدوله ابن بابویه است و برای کتابیست در اجوبه
مسائل معزالدوله و کتب بسیار نیکو نوشته است اگرچه مذهب او جواز عمل بقیاس بوده و از این
بابت کتب او متروک گردیده و ملا عبدالله تونی در وافیة الاصول گفته که ابن جنید از قول بقیاس
رجوع کرده و وفاتش در سال سیصد و هشتاد و هشت هجریست و شیخ نجاشی گفته که از بعضی از مشایخ
خود شنیدم که میگفتند که نزد او مالی از صاحب الامر بوده و شمشیری نیز بود و او دران باب وصیت
بجاریه خود کرد و آخر آن مال و شمشیر ضایع شد و بعضی گفته اند که ابن جنید دعوای نیابت خاصه داشته
و این سخن محض کذب و افتراست بلکه بعضی گفته اند که این نسبت را بعضی از عامه با بن جنید نسبت داده
است و العیاذ بالله که انجناب این دعوی نموده باشد و از جمله کتابهائی او کتاب تهذیب الشیعه است
و ان بیست مجلد و بیست جزو است و مشتمل بر کتب فقه است و از ان مختصر نیز کرده که مسمی باحمدی در فقه
محمدیست و علامه نهایت در مقام مدح ان کتاب برآمده و گفته که یافتم بخط سید سعید صفی الدین
ابی جعفر محمد بن معد موسوی که روایت میکند از همدانی قزوینی برهان الدین از شیخ منتجب الدین
و علامه روایت میکند از پدرش از سید صفی الدین و این سید صفی الدین بخط خود نوشته که او مطلع
شد بر معظم مجلد نکاح از تهذیب پس نیکو عبارت و خوش مضمون و در نهایت بلاغت و جامع فروع
و اصول و استدلال و اقوال است ـ

## در احوال سلار بن عبدالعزیز

فکو سلار بن عبدالعزیز و یا سالار بن عبدالعزیز بنا بر اختلاف نسخ متکلم و فقیه و از تلامذه شیخ مفید
و کنیتش ابو یعلی است و در نزد سید مرتضی نیز درس خوانده و بسیار بود که بنیابت از مرتضی درس
میگفت چنانکه شیخ اسدالله کاظمینی در کتاب مقابیس گفته است بعضی گفته اند که به نیابت مفید
درس میگفت یعنی اوقاتیرا که شیخ مفید را عذری بود او به نیابت شیخ بجای او می نشست و درس
میگفت چنانکه شیخ فخرالدین طریحی در کتاب مجمع البحرین در ماده سلر گفته است و ابو الفتح بن جنی
گفته که من او را ادراک کردم و در نزد او درس خواندم و در اخر امر از ضعف و پیری چنان
شده بود که قدرت بر بسیار سخن گفتن نداشت پس درس را که میخواست گوید بر لوحی می نوشت
و بر شاگردان میخواند و از اهل دیلمیان گیلان بود چنانکه تعبیر از او بدیلمی شاهد بران است و از اهل
طبرستان بود چنانکه شیخ اسدالله کاظمینی گفته است و بعضی گفته اند که از علماء حلب بوده و از جمله
کتب سید مرتضی مسائل سالاریه است که در جواب مسائل او نوشته است و او از مشایخ پسر شیخ طوسی

و شیخ حسکا جد منتجب الدین و شیخ عبد الجبار راوی وغیر ایشان است و او را تالیفات است مانند کتاب ابواب و فصول در فقه و مقنع در مذهب و تقریب در اصول فقه و رد بر ابی الحسن بصری در رد برشافی و تذکره و حقیقت جوهر و در بعضی از کتب بنظر رسیده که شیخ طوسی از او اجازه دارد و از تالیفات او کتاب مراسم است در فقه ۔

## در احوال قاضی بن البراج

فکر قاضی بن البراج اسمش عبد العزیز بن نحریر بن عبد العزیز بن البراج الطرابلسی الشامی نور الله مرقده الشامی او از شاگردان مرتضی و از جانب سید مرتضی در طرابلس قضاوت مینمود و ملقب بلقب المومنین و سعد الدین است و کنیه اش ابو القاسم و معروف بقاضی است و در نزد شیخ طوسی نیز درس خوانده و برای او مصنفات است مانند مذهب و معتمد و روضه و معترب و عماد المحتاج در مناسک حاج و جواهر و معالم و کامل و شرح جمل العلم والعمل سید مرتضی و خلیفه شیخ بود در بلاد شامیه و از شیخ اجازه دارد و از حلبی اجازه دارد و ظاهر اینکه از کراجکی نیز اجازه داشته و در او تلمذ نموده و بعد از سوالات او از شیخ چند کتاب شیخ در جواب ان سوالات نوشت و در نزد اوائل انها قاضی را بشیخ فاضل تعبیر فرموده و راوندی تصریح کرده که مراد شیخ قاضی است در جمل و عقود و قاضی از مشایخ عبد العزیز بن ابی کامل است و از مشایخ شیخ حسکا است و از مشایخ شیخ عبد الجبار و شیخ محمد بن علی بن محسن حلبی است ۔

## در احوال ابو الصلاح الحلبی

فکح تقی بن نجم حلبی است یا تقی الدین بن نجم یا نجم الدین و احمد و فقها و متکلمین است و از تلامذه مرتضی و شیخ است و شیخ در کتاب رجال گفته در باب من لم یروا عن الائمه که تقی بن نجم الدین حلبی ثقه است و مصنف چند کتاب است و در نزد من و سید مرتضی درس خوانده انتهی و در نزد سلار نیز درس خوانده و از خلیفه مرتضی بود و در دیار حلبیه و هر وقتیکه بنزد سلار مسئله استفسار می نمودند میفرمود که تقی در نزد شما است و او از مشایخ قاضی عبد الرحمن رازی و شیخ فقیه صالح ثابت بن احمد بن عبد الوهاب حلبی و غیر ایشان است و کتب او را شیخ او شیخ الطائفه در کتاب رجال ذکر کرده از انجمله است کتاب کافی در اصول دین و فروع دین و بدایه در فقه و شرح ذخیره مرتضی و تقریب المعارف و العمده الشافیه و الکافیه و گاهی فقهائی او را بتعبیر باسم و گاهی بکنیه و گاهی بلفظ الحلبی مینامند ۔

## دراحوال عبدالعزیز بن کامل طرابلسی

قمکط عبدالعزیز بن کامل طرابلسی بعد از قاضی ابن البراج و در انجا قاضی بوده و فاضل ومحقق و فقیه و عابد بود و از تالیفات اوست کتاب اشراق و کامل و جواهر و موجز و او اجازه دارد از قاضی ابن البراج و کراجکی و حلبی و بعضی گفته اند که از شیخ هم اجازه دارد و ظاهر انیکه این سخن فاسد است ۔

## دراحوال محمد بن علی بن عثمان کراجکی

قل محمد بن علی بن عثمان کراجکی قاضی ابو الفتح یا ابو القاسم نزیل محدث و فقیه و متکلم و صاحب کنز الفوائد و اکابر تلامذه مرتضی و شیخ دیلمی و واسطی است و از مفید نیز اجازه داشته است و از جمله کتب مفید کتاب جواب ابی الفتح محمد بن علی بن عثمان است و بعضی گفته اند که او از دیار مصر بوده است و از تالیفات اوست نوادر و معونه فارض در استخراج سهام فرائض و شرح جمل مرتضی و منهاج در مناسک حاج ۔

## دراحوال محمد بن عمر بن عبدالعزیز الکشی

قلا محمد بن عمر بن عبدالعزیز الکشی وکش بفتح کاف و تشدید شین معجمه بلدیست معروف از بلاد ماوراء النهر و بلدیست بزرگ که سه فرسخ در سه فرسخ است وکنیت ابا محمد عمر و بفتح عین است بصیر باخبار و رجال است ولیکن روایت از ضعفاء داشته و با عیاشی مصاحبت کرده و از او اخذ کرده و در کتاب او اغلاط بسیار است چنانچه علامه در خلاصه گفته و نجاشی نیز چنین گفته تا اینکه گفته برای او کتابیست در رجال که خبر داده ما را جماعتی از ابی محمد هرون بن موسی از محمد بن عمر بن عبدالعزیز ابی عمر وکشی و در لؤلؤ گفته که ان کتاب کشی بما نرسیده و انچه موجود و متداول است کتاب اختیار کشی است که شیخ طوسی انرا نوشته و منتخب از کشی کرده و اسم انرا اختیار کشی گذاشته و انرا شیخ ابراهیم بن حسن جزایری بر حروف معجم ترتیب داده و شیخ عبدالله بن صالح گفته که شیخ داود مذکور ادیب صحیح الاعتقاد صالح بود و مخلص در محبت اهلبیت بود و ترتیب کتاب اختیار کشی و نجاشی داده ولیکن قوت استدلال و تصرف برای او نبوده و کتب بسیاری بخط خود نوشته که چهار صد جلد میشود و انها را وقف بر مدرسه جزیره کرده که خود ساخته و سه فرزند داشته همه فضلا بودند اگر ایشان شیخ علی و شیخ حسن و شیخ صالح و شیخ علی را فرزندی افضل از پدر و دو عم او خصوصا در عربیت و ان شیخ داوری است که معاصر با شیخ عبدالله بن صالح بود و موسوم باسم جدش بود و قبر

شیخ داود جد در جزیرهٔ در حجرهٔ شمالیه است با قبر پسر شیخ علی —

## در احوال احمد بن علی بن احمد

قلب احمد بن علی بن احمد بن ابی العباس نجاشی معاصر شیخ طوسے و مرتضی بوده و از تلامذهٔ شیخ مفید است و حسب او بنجاشی اهوازی میرسد که صاحب رساله از حضرت صادق است و علامه در خلاصه گفته احمد بن عباس بن محمد بن عبد الله بن ابراهیم بن محمد بن عبد الله بن نجاشی والی اهواز او خدمت حضرت صادق کتاب نوشت و از او سوال کرد و آن جناب رسالهٔ نوشت و بدو فرستاد و آن رسالهٔ معروفه است و احمد را کنیت ابو العباس است ثقه و معتمد علیه است و از کتاب رجال او در این کتاب بسیار نقل کردیم و وفات او در سال چهار صد و پنجاه و پنج در ماه جمادی الاولے بوده —

## در احوال شیخ ابو عبد الله حسین بن عبید الله

قلج شیخ ابو عبد الله حسین بن عبید الله و یا عبد الله بن ابراهیم غضایری علی اختلاف النسخ این بزرگوار از مشایخ شیخ طوسے است و شیخ طوسی از او اجازه دارد و او در نصف صفر از سال چهار صد و یازده وفات کرده و نجاشی هم از او استماع کرده و اجازه از او داشته و ابن قولویه از مشایخ اجازه اوست و او از زیادتی ورع بسیاری از روایات تضعیف کرده است پس اگر تضعیف او با تعدیل دیگران تعرض کند تضعیف او موهون است و اما توثیق او در اعلی درجه وثاقت است چنانکه در منظومه دریه و غیر آن ذکر کردیم —

## در احوال محمد بن احمد بن سلیم

قلد محمد بن احمد بن سلیم با سلیمان جعفی ثم المصری و او صاحب کتاب فاخر و غیبت صغرا و کبرا را ادراک کرده و شیخ نجاشی بدو واسطه از او روایت داشته و ابن قولویه بلا واسطه —

قله ابو عبد الله حسین بن عبد الله بن علی واسطی از معاصرین شیخ مفید و از مشایخ کراجکی است

## در احوال محمد بن محمد بصری و مکنی

قلو محمد بن محمد بصری و مکنی با بو الحسن است و از سید مرتضی اجازه دارد و از شیخ ابو الفضل شاذان بن جبرئیل قمی و او اجازه دارد از پدرش جبرئیل بن اسمعیل و او از بصروے —

## در احوال محمد بن حسین

قلز محمد بن حسین صاحب شرح نهج البلاغه منسوب بکندری و ملقب بقطب الدین است و او از

علما متقدمین وغیر را او مدح است —

## دراحوال حسین بن علی بن محمد

قلج حسین بن علی بن محمد بن احمد بن حسین بن احمد خزاعی نیشاپوری رازی شیخ ابن شهراشوب
وشیخ منتجب الدین است وصاحب تالیفات است مانند تفسیر روضة الجنان در بیست جلد وفارسی است
وفاضل متبحر مسلم است وفخرالدین رازی بسیاری از مطالب او را دزدیده ودر تفسیرش نوشته است
واو معاصر صاحب کشاف بود —

## دراحوال سعید بن هبة الله بن حسن مکنی

قلط سعید بن هبة الله بن حسن مکنی بابوالحسین ویا ابوالحسن ملقب بقطب الدین استاد محمد
بن علی بن شهراشوب است که معتبر بسروی است ومنتجب الدین وسید رضی الدین ازاو اجازه
دارند واز شیخ ذوالفقار وشیخ محمد وشیخ علی ابنی علی بن عبدالصمد نیشاپوری اجازه دارد وهمچنین
اجازه دارد از پدر محمد وعلی که علی بن عبدالصمد باشد واز تالیفات او است خلاصة التفاسیر
در ده جلد ومغنی در شرح نهایه شیخ در ده جلد ومستقصی در شرح صغیر مرتضی در سه جلد وشرح
نهج البلاغة در دو مجلد ودر قبرستان بزرگ قم مدفون است واسمش بر سنگی نوشته وبربالای
قبر او است واین فقیر چندی که در قم اقامه داشتم هر روز بزیارت او میرفتم واو را سه پسر فاضل بود
یکی شیخ نصیرالدین ابوعبدالله الحسین که عالم صالح بود دوم شیخ ظهیرالدین ابوالفضل محمد که فقیه ثقه
عدل بود سوم شیخ محمد ابوالفضائل که فاضل عالم بود —

## دراحوال محمد بن علی بن حمزه طوسی

قم محمد بن علی بن حمزه طوسی مشهدی معروف بطوسی ومشهور بابن حمزه ملقب بعماد الدین مکنی
بابوجعفر واز تالیفات او کتاب وسیله است وواسطه وشرایع ومسائل در فقه وهمان کتاب
اول مشهور است ودر ندرت از او تعبیر میکنند بعماد طوسی —

## دراحوال محمد بن جهم یا جهیم اسدی

قما محمد بن جهم یا جهیم اسدی علی ربعی وگاهی گفته میشود ابن علی بن جهم وابن علی بن جهم وابن علی
بن محمد بن جهم وملقب بمفید الدین است ودر وصف او همین بس که محقق در جواب خواجه نصیرالدین
طوسی گفته که اعلم باصولین ابن جهم ویوسف بن مطهر است وابن جهم از مشایخ اجازه علامه است
وسید عبدالکریم بن طاوس از او اجازه دارد —

## دراحوال ابن ابی المجد رضی الله عنه

قمب ابن ابی المجد رضی الله عنه صاحب کتاب اشارة السبق الی معرفت حق ست در اصول دین و فروع دین تا امر بمعروف و صاحب کشف اللثام که نقل قول از اشاره می کند همین کتاب ست و تاریخ نسخهٔ ازان که در نزد صاحب مقابیس بود هفتصد و هشت است۔

## درحال حسن بن ابی طالب یوسفی

قمج حسن بن ابی طالب یوسفی ابی عزالدّین فاضل کامل و تلمیذ محقق ست و شرح متوسط حسن بر مختصر نافع محقق نوشته است و ان شرح موسوم بکشف الرموز است و در کشف اللثام نقل قول بسیار ازاو نموده۔

## دراحوال محمد بن علی بن محمد جرجانی

قمد محمد بن علی بن محمد جرجانی رکن الدین عالم و فاضل و معاصر با علامه و از تالیفات او ست شرح نافع و شرح مبادی و غیر ان۔

## دراحوال علی بن محمد بن قاشی

قمه علی بن محمد بن علی قاشی نصیر الدین حکیم فاضل و معاصر علامه و شهید بر او ثنا ونشاد بعضے مطالب ازاو نقل کرده و ابن معیه ازاو اجازه داشته و مبالغه در مدح او کرده و او را حاشیه ست بر شرح تجرید اصفهانی و حاشیه بر شرح شمسیه رازی و شرح طوالع بیضاوے و رساله لطیفه که مشتمل است بر بسیط ایراد بر تعریف امارت از قواعد علّامه۔

## دراحوال محمد بن شجاع القطّان

قمو محمد بن شجاع القطّان شمس الدین الانصاری الحلّی صاحب کتاب معالم الدین فی اصول الدین و او اجازه دارد از شیخ مفید و از شهید اوّل۔

## دراحوال احمد بن محمد بن فهد

قمز احمد بن محمد بن فهد جمال الدّین صاحب مهذب و عدة الداعے و کنیت او ابوالعباس ست و کتاب موجز و مقتصر از اوست و او اجازه دارد از شیخ مقداد و از او اجازه دارد شیخ علی بن هلال جزایری و شیخ زین الدین علی بن محمد طائی۔

## دراحوال مفلح بن حسین صیمری

قمح مفلح بن حسین صیمری اجازه دارد از ابن فهد و موجز او را شرح نوشته مسمی بکشف الالتباس

وشرح بر شرح نوشته مسمی بغایة المرام و پسرش شیخ حسین بن مفلح فاضل عالم عابد و صاحب تالیف بود

## دراحوال جواد بن سعد بن جواد

قمط جواد بن سعد بن جواد معروف بکاظمی و از اعاظم تلامذهٔ شیخ بهائی و از تالیفات اوست شرح زبدة الاصول شیخ بهائی و شرح خلاصة الحساب و مسالک الافهام بسوی آیات احکام و فوائد علیه در شرح جعفریه و غیر اینها –

## دراحوال میر فیض الله بن عبد القاهر

قن میر فیض الله بن عبد القاهر بن ابی معالم حسنی تفریشی غزوی و معروف به تفریشی است و از تالیفات شاذ است انوار قمریه در شرح اثنا عشریه و تعلیق بر مختلف و معاصر صاحب معالم است و از شیخ محمد پسر صاحب معالم اجازه دارد و صاحب وسائل روایت کرده از خال پدرش شیخ علی از میر فیض الله –

## دراحوال رفیع الدین محمد حسینی

قنا رفیع الدین محمد حسینی نائینی فقیه حکیم متکلم و صاحب تعلیق کافی و تعلیق مختلف غیر اینها است و صاحب وسائل اجازه از او دارد بواسطهٔ ملا محمد باقر مجلسی صاحب بحار –

## دراحوال سید عماد الدین ابو الصمصام

قنب سید عماد الدین ابو الصمصام ذو الفقار بن محمد بن سعید بن حسین مروزی اجازه دارد از سید مرتضی و شیخ طوسی و از او اجازه دارد سید فضل الله علی راوندی و این بزرگوار زیاده از صد و پانزده سال عمر کرد –

## دراحوال سید نعمت الله بن سید عبد الله جزائری

قنج سید نعمت الله بن سید عبد الله جزائری فاضل و عالم و ادیب اریب لبیب حسیب نسیب محدث ادراک او را نصیب و پسرش سید ولی الله از افاضل علما و نواده اش سید عبد الله از اکامل فضلا و اعقاب و اخلاف اشراف ان علام علیم همه ارباب کمال اکنون مدار بزرگی ازان زمان تا این اوان درخانوادهٔ ایشان در لرستان و انجناب صاحب عربیت و لغت و دارائی علم حدیث و سلکش مسلک اخباری و در خدمت چند نفر از اعیان علما تلمذ کرده مانند اقا جمال خوانساری و ملا محسن فیض و شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین شهید که صاحب تعلیقه بر شرح لمعه جد او است و اخوند ملا محمد باقر مجلسی و تلمذ او در خدمت مجلسی زیاده

از دیگران است و او خود در انوار نعمانیه نوشته که مجلسی با اینکه زیاده از هزار نفر شاگرد داشته بمن الفت و محبت و استیناس بیش از دیگران داشته بنحویکه غالبا شبها مرا در کتابخانه با خود نگه میداشت نه جهت مصالح تصنیف بحار و بسیار مزاح بود و با اینکه نهایت شوخ و خوش مشرب بود چنان هیبتی داشت که هر وقت که منمو استم داخل بر او شوم از هیبت او دلم میطپید و دردم در قدری توقف مینمودم تا اینکه آرام میگرفتم از آن پس بر آن جناب داخل میشدم و همچنین تلمذ کرده۔

## در کرامت سید نعمة الله

سید مزبور در نزد میرزا ابراهیم پسر آخوند ملا صدرا در انوار نعمانیه نوشته که من در شب عید ماه رمضان و ظاهرا اینکه شب جمعه بود در روز برای من انکسار و خشوع و تضرع روی داده پس در شب در عالم رؤیا دیدم که در صحرای وسیعی ایستاده ام و در آن صحرا یکخانه است و مردم از هر طرف بسوی همان خانه میروند پس منهم همان خانه را قصد کردم دیدم که مردی بر در آن خانه نشست و برای مردم مسایل میگوید پس من سؤال کردم که این مرد کیست گفتند که این مرد پیغمبر است پس من صف فراشکافتم و به نزد پیغمبر شدم و عرض کردم که ای جد بزرگوار بما دعا رسیده که فرموده اید در اول نماز بگوید انی اقدم الیک محمدا بین یدی حاجتی و اتوجه به الیک تا اخر دعا ذکر نشده با اسم مبارک شما اسم علی بن ابی طالب و این فقیر اسم علی را هم با اسم شما ذکر میکند و مے ترسد که شاید بدعت در دعا گذاشته باشد زیرا که از شما نقل نشد مگر همان نحو که در اول بشما عرض کردم پس آنجناب دو انگشت مبارک را مقرون نمود و بهم چسپانید و فرمود که ذکر اسم علی با اسم من بدنیست پس چون بیدار شدم دیدم در بعضی از کتب همین دعا را که اسم علی نیز در آن بود و سید مزبور در احوال خود رساله نوشته است که خالی از لطایف و ظرایف نیست چه سید بسیار شوخ و مزاح بود مانند شیخ بهائی و مجلسی کتابے در مزاح نوشته چنانکه تعلیقه بر شرح جامی نوشته که نهایت مستحسن و مرغوب طباع طلاب است و کتابے نوشته مسمی بمسکن الشجون در فرار از وبا و طاعون و چون احوالات او خالی از نصیحت و تذکیر و تحریص طلاب نیست لهذا مذکور میشود ۔

## در بدو تحصیل سید

و چون این کتاب را مصدر باسم سید استاد آقا سید ابراهیم نمودیم لهذا ختم آن هم بنام نامے سید بزرگوار سید نعمة الله بنا نمودیم و آن جناب نوشته که مولد این فقیر در سال هزار و پنجاه است و الی الآن سی و نه سال از عمرم گذشت و در این عمر قلیل چه قدر از مصائب بمن روی داده

و چون چهار سال از عمرم گذشت و با کودکان بلهو و لعب اشتغال داشتم پس روزی با رفیقم در عرصهٔ ملاعب نشسته بودم که پدرم در رسید و گفت که ای پسرک من با من بیا تا نزد معلم رویم و خط و کتابت را تعلیم گرفته تا به درجهٔ اعلی برسی پس من از آن سخن گریستم و انکار کردم سودی نه بخشید پس سوی معلم رفتیم و شروع بتعلم حروف هجا نمودیم چون روز دیگر شد من نزد مادرم رفتم و گفتم که من مکتب را نمیخواهم بلکه میخواهم با کودکان بازی کنم پس مادرم بپدرم خبر داد پدر امتناع نمود پس من سعی نمودم که زودتر امر مکتب را انجام دهم تا ببازی اشتغال نمایم پس زمان کمی گذشت که قرآن را ختم کردم و بسیاری از قصاید و اشعار را خواندم و حال آنکه از عمرم پنج سال و شش ماه گذشته بود چون قرآن را ختم کردم باز بوالده‌ام گفتم که مرا رها کنند تا با کودکان بازی کنم پس پدرم گفت که ای پسر من کتاب امثله را بگیر و بیا تا نزد مردی رویم که برای تو امثله درس بگوید پس من گریستم پس پایم خواست که مرا اهانت کند —

## در عصا کشی سید برای استاد کور

پس مرا به نزد مرد کوری برد که امثله و بصرویه و تصریف زنجانی را خوب میدانست پس آن مرد مرا درس گفت و من برای استاد کور عصا کشیدم و او را خدمت میکردم و مبالغه در خدمت او کردم برای تدریس چون امثله و بصرویه خواندم و خواستم که تصریف بخوانم پس نزد سیدی از اقارب رفتم که تصریف زنجانی را خوب میدانست و کافیه هم خوب میدانست پس تصریف نزد او میخواندم و در ایام درس هر روز مرا با خود بباغ میبرد و میگفت که علف را درو کن که علفها را بهایم تا بخورند پس من علف می‌بریدم و او نشسته بود و صیغ صرف و اعلال و ادغام برای من میخواند پس آن گیاه و علف را پشتهٔ بزرگ می‌بستم و بالای سر میگذاشتم و بخانهٔ او می‌بردم و بمن میگفت که بکسان خود ابراز علف چینی مکن چون زمان گیاه سر گذشت و داخل شد زمان کرم ابریشم پس من حمل کردم برای او توت را و بر بالای سر میگذاشتم تا آنکه سرم اقرع شد پس پدرم پرسید که چرا سر تو چنین شده گفتم نمی‌دانم پس مرا مداوا کرد تا آنکه موی سرم بحالت اول برگشت چون از تحصیل تصریف زنجانی فراغت یافتم و خواستم کافیه بخوانم پس بقریهٔ دیگر رفتیم و در نزد مرد فاضلی کافیه خواندم پس روزی در مسجد بودم که مردی با لباس سفید و عمامهٔ بزرگ وارد شد گویا عمامه‌اش گنبد کوچکی بود و او را دیدم پنداشتم که مرد عالمی است پس من نزد او رفتم و صیغه‌ای از صیغ صرف از او سؤال کردم پس او جواب نگفت و مضطرب شد پس من با دل گفتم که بعد از آنکه این عمامه

ندانستی

باشتی پس چرا این بار گران را بر سر گذاشتی پس حاضران خندیدند و آن شخص همان ساعت برخاست
و رفت و این کار مرا بر آن داشت که در صیغ صرف کوشش کنم و من اکنون نزد خدا طلب استغفار
مینمایم از سؤال کردن آن مرد مؤمن لیکن حمد می کنم خدای را که این امر قبل از تعلق تکالیف و بلوغ
وقوع یافت پس مدتی در انجا ماندم و از آن پس بسوی نهر عشار رفتم زیرا که شنیدم که در انجا مرد عالمی است
و برادر مرحوم و مغفور که فاضل و صالح و ورع سید نجم الدین بود در نزد آن عالم درس میخواند
چون بدانجا رسیدم دیدم که برادرم از انجا برگشته منهم با او برگشتم و بقریه خودمان آمدیم و از انجا
بشط بنی اسد رفتیم که در نزد مرد عالمی که در انجا بود درس بخوانیم پس در انجا مدت مدیدی ماندم
پس از آن بقریه خودمان پس برادر من که بزرگتر از من بود بسوی حویزه رفت پس گفتم بپدرم که من
میخواهم که سفر بکنم و بسوی برادرم بحویزه روم برای طلب علم پس پدرم مرا بشط سماک آورد
و در کشتی نشستیم و از راه تنگی عبور کردم که از هر دو جانب نی گرفته و راه وسعت داری نبود
جز بقدر آنکه کشتی عبور کند و در آن زمان گرما هم بشدتی بود و از آن نیزار پشه بسیار بیرون
امدند که هر یک مانند زنبور بودند و بهر جا که نیشش میزدند آن مقام ورم میکرد و در آن راه جماعتی
از اهل گاومیش منزل داشتند پس انجا را قصد نمودیم و گرسنه بودیم پس وقت عصر بر ایشان
وارد شدیم و صاحب خانه برای ما فرش نمود و چون وقت مغرب شد نماز گذاردیم پس در انتظار عشا
ماندیم تا وقت خواب شد غذائی نیاوردند و گرسنگی ما زیاده شد و ما را خواب هم غلبه کرد پس چون قلیلی
از شب گذشت صاحب خانه بنزد ما آمد و گاومیش خود را با سامی ایشان ندا نمود آن حیوانات
نیز در او آمدند من از شخصی استفسار کردم که این شخص از این گاومیش چه میخواهد گفت
میخواهد که انها را بدوشد و برای شما از شیر انها با برنج غذا می سازد پس من گفتم که انا لله
و انا الیه راجعون و خوابیدم چون وقت قریب بصبح شد پیاله بزرگی آوردند و ما را بیدار کردند
پس چیزی از برنج بر روی کاسه ندیدیم پس دستها همه را تا مرفق در میان آن کاسه بردیم
و از آن شیر نوشیدیم و آن پیشتر از زیادتی گرسنگی ما شد بلی در قعر کاسه چند دانه از برنج محسوس
بود پس بعد از طلوع آفتاب سوار شدیم و بسوی حویزه آمدیم و برادرم پیش از من در نزدیکی از
اکابر حویزه مهمان بود و در نزد یکی از فضلا شرح جامی میخواند پس ما شریک او در درس شدیم و
باقی ماندیم و شرح جاربردی میخواندیم بر شافیه و این استاد هم خدمت بسیاری از ما میگرفت
و اسمش شیخ حسن بود و هر یک از ما تلامذه را حکم کرده بود که اگر برای قضاء حاجت بسوی شط هر وقت

بردیم دو سنگ یا دو آجر از نزدیک قلعه ترک بیاور و پس بسیا بود که روزی چند دفعه میرفتیم و انها را می آوردیم و این حالت ما بود چون در نزد ما سنگ بسیار جمع شد خواست که خانه بنا کند پس بنائی او ر دو ما عمله بودیم و هر وقتیکه بجویزه عتیقه میرفتیم وارا ده میکردیم که برگردیم استاد میگفت که ای اولاد میخواهید که بے حمل و بے بار مراجعت کنید پس ... دیم و از اہل ان جا اشیار دیگر میخرید و بما میگفت که ان را حمل کنید ما انها را برمی داشتیم و آب انها بر روی ما میچکید و اگر می خواستیم که حاشیه کتاب او نقل کنیم اذن نمی داد لیکن بسیا بود که کتاب را دزدی مینمودیم و حواشی را نسخه میکردیم و این احوال او با ما بود و با انچال ما بودیم به نهایت رضاکه او را خدمت نمائیم تا از برکات انفاس شریفه اش مستفیض شویم و انجاب بسیار حریص بر کتاب بود و اما کتب او بعد از او در نزد شوہر دخترش رفت که ہیچ قربے در نزد ایشان نداشتند مجملا این حال ما بود در درس ۔

## در خوردن پوست خربزه

و اما احوال ما بالنسبه باکل ان بود که ما در خانه یکی از اکابر انجا منزل داشتیم و در اکثر اوقات در مدرسه برائی مباحثه تا ظہر مکث مینمودیم چون بمنزل ان مرد میرفتیم میدیدیم که ان ہا از غذا فارغ شده اند پس تا شب بے غذا میماندیم و رفیق من از پوست خربزه که بر زمین ریخته شده بود برمی داشت و بہمان نحو خاک آلوده تناول مینمود و از من احوالش را مستور مینمود از راه خجالت و حیا و من ہم مانند او کردم پس روزی ادم و رفیقم را طلب داشتم دیدم که پوستها را جمع کرده و در زیر درنشسته و انها را میخورد با انیکه انها خاک آلوده بودند چون من انرا دیدم خندیدم پس گفت که چرا خندیدی گفتم که مرا ہمین حالت است و ہر یک از ما حال خود را از ان دیگر کتمان مینمودیم پس او گفت که اکنون این نحو اتفاق افتاده پس ہر روز باہم این پوست خربزه را جمع کنیم و آب انرا بشوئیم و بخوریم پس مدتی بر این احوال بودیم و مطالعه را بروشنائی ماه مینمودیم و من متون کتب را حفظ کرده بودم مانند الفیه ابن مالک و کافیه و مانند انها پس چون شبها ماه داشت من مطالعه بسیار مینمودم و اگر شبها بدون ماه میشد من تکرار میکردم قرائت متون را تا فراموش نکنم و اہل مجلس مے نشستند و منہم با ایشان می نشستم و اظہار میکردم که در سرم صداع است پس سر را در میان دو زانو میگذاشتم و این متون را قرائت میکردم و چنین بود حال من

پس بودیم از جزائر آمد و گفت که ما در شما طالب دیدار شما است پس ما ہمراه او

آمدیم و مدتی کم درانجا ماندیم و از انجا بسوی حویزه مراجعت نمودیم پس مردی از اهل جزایر را دیدیم
که میخواست که بسوی شیراز برود پس برادرم اسباب او را برداشت و بجانب مصر رفت و من
با امر دیگر بجزایر آمدیم پس بسوی جزیره رفتیم دیدیم شخصی از اهل جزایر را که بشیراز
میرفت پس برادر مرحومم اسباب خود را گرفت و به بصره رفت و من با او بجزایر رفتم و ماه مبارک رمضان
بود پس چهار روز در نزد اهل خود ماندیم و من با امر دیگر در کشتی سوار شدیم بقصد مصر کردیم چون بکشتی سوار
شدیم بدون اینکه اهل من مطلع شوند من گمان کردم که پدرم مرا طلب کند پس باهل کشتی گفتم که
من جامه خود را میکنم و در آب نازل میشوم و سکان کشتی را نگاه میدارم که کشتی برود و من در آب
باشم تا مرا کسی نه بیند پس چنین کردم تا بجائی رفتیم که دانستم اینکه کسی مرا طلب نمی کنند پس
بکشتی سوار شدم و در اثنای طریق جمعی را دیدیم که در کنار شط بودند ما در وسط بودیم پس شخصی که با ما بود فریاد
زد که شما از اهل سنت میباشید و یا شیعه گفتند ما از اهل سنت میباشیم پس این شیخ گفت خدا لعنت کند
فلان و فلان را آیا نمی دانید که فلان بود پس ایشان فریاد بدشنام برآوردند
پس اهل کشتی فریاد کشیدند بر ایشان و کشتی میرفت و آن جماعت از کنار شط میرفتند و ما را سنگ
میزدند با این احوال تا نصف روز رفتیم پس به بصره رسیدیم و سلطان بصره در آن زمان حسین پادشاه
بود پس در انجا ماندیم و درس میخواندیم در نزد مرد فاضلی از اجلاء سادات پس مدتی کم در انجا ماندیم
پس والدم آمد که ما را بجزایر برگرداند ما هم اظهار رغبت کردیم پس آمدیم و کشتی اجاره کردیم بدون
اطلاع والد و سوار شدیم و بجانب شیراز رفتیم و از کشتی بیرون آمده و من و برادرم مالی کرایه کردیم
و در راه کوهها بود پس با پای برهنه آن راه را طی کردیم و من یازده ساله بودم و در وقت نماز
صبح بشیراز رسیدیم پس بخانه آن شیخ که با ما بود رفتیم و منزلش از مدرسه منصوریه دور بود و ما میخواستیم
که در آن مدرسه منزل کنیم زیرا که بعضی از اقارب ما در انجا بود پس آن شیخ گفت که این راه را بگیرید
و بگوئید که مدرسه منصوریه را میخواهیم و ما فارسی نمیدانستیم پس ما رفتیم و این سخن را تقطیع کردیم پس
یک کلمه را من ضبط کردم و کلمه دیگر را آن دیگر ضبط کرد پس هر که را میدیدیم یکی میگفت که مدرسه
منصوریه آن دیگری میگفت که میخواهیم پس بآن مدرسه رسیدیم پس من نشستم و بما در من
داخل مدرسه شد و هر طلبه که بیرون میآمد و مرا دید و آن آثار غریبی را که در من میدید بر من رقت
میکرد پس چون صدیق ما را پیدا کردیم در حجره او نشستیم و روز دیگر بزیارت رجلی فاضل رفتیم
که در الفیه ابن مالک درس میگفت پس بر او سلام کردیم پس برخواست و مرا به پشت ستون مسجد برد و گوش

بدر رفت و گفت که ای فرزند مبادا که نفس خود را شیخ عرب بگردانی در یابند او دوست
داری پس وقت خود را ضایع گردانی اگر چنین نکنی مردی فاضل خواهی شد پس کلام او گرفتیم و از
دوستان عزلت گزیدیم و در زمان قرائت او با ما آمد بسوی متولی مدرسه پس چیزی قلیل برای
ما معین ساخت که بهیچ وجه کفایت حال ما نمی نمود پس در نزد آن شیخ مشغول بدرس شدیم و در نزد
غیر او نیز مشغول بدرس شدیم چون مدتی کم گذشت برادرم و صدیقم گفت که بهتر آنست که بجزایر
برگردیم زیرا که معاش کفایت نمیکند من گفتم که من با جرت کتابت میکنم برای معاش من و کاغذ
من و آنچه بدان محتاج میباشم و با این حال چهار درس میخواندم و بعد از قرائت آنرا المحشی میکردم و تصحیح میکردم
به تنهائی و حالت من آن بود که در وقت گرمای تابستان طلاب در بام مدرسه میخوابیدند و می نشستند
و من در حجره را می بستم و شروع مینمودم مطالعه و حواشی و تصحیح درس تا آنکه موذن قریب
بصبح مناجات میکرد پس روی خود ابر روی کتاب میگذاشتم و میخوابیدم چون صبح طلوع
میکرد بتدریس اشتغال داشتم تا وقت ظهر پس چون موذن اذان ظهر میگفت آنوقت بدرس
میرفتم و درس را میخواندم پس بسا بود که قطعه از نان از دکان نان وا میگرفتم در راه آنرا میخوردم
و راه میرفتم و در اغلب از اوقات نان نمییافتم پس تا شب باقی میماندم و اکثری از احوال چون شب
داخل میشد شک میکردم که نان خوردم یا نه چون فکر میکردم بخاطرم می آمد که چیزی نخورده ام
و بسا بود که برای مطالعه چراغ نداشتم پس غرفه بلندی گرفته بودم که درهای متعدد داشت پس
هرگاه ماه روشنائی میداد کتاب را میگرفتم و مطالعه مینمودم و هر وقت که ماه دور میزد و از آن مکان
انتقال می یافت در دیگر را باز میکردم و تا مدت دو سال همین اصول اشتغال داشتم پس چشمم
ضعیف شد تا این زمان بضعف خود باقیست و یکدرسی داشتم که حواشی آن را بعد از نماز صبح
در ایام زمستان می نوشتم و از شدت سرما خون از دستهای من میریخت و من ملتفت نبودم تا سه
سال بر این منوال گذشت پس شروع کردم در تالیف مفتاح اللبیب بشرح تهذیب در علم نحو که متن
آن از تصنیفات شیخ بهاء الدین محمد بود تغمده الله برحمته و در آن وقت شرحی بر کافیه نوشتم
پس علوم عربیت را در نزد مرد فاضلی از اهل بغداد میخواندم و اصول را در نزد مرد محققی از اهل
احساء و منطق و حکمت را در نزد محققین مدققین شاه ابو الولی و میرزا ابراهیم و علم قرائت را در نزد مرد
فاضلی از اهل بحرین و ما جماعتی بودیم که درس میخواندیم در نزد شیخ جلیل شیخ جعفر بحرانی و آن درس را
دیگران میخواندند و من استماع مینمودم پس چون بنزد شیخ میرفتیم که پیش نشسته بود بما او میگفت که قرائت

کنم تا اینکه می نشست در نزد قاری و ما را تشجیع مینمود و بر درس و بر فهم معنی آن از مطالعه بلند العاده
افتاد که خبر فوت جماعتی از اعمام ما و اقارب ما رسید پس آن روز را در عزای ایشان نشستیم و بدرس
نرفتیم پس استاد از حال ما سوال کرد باو گفتند که ایشان در مصیبت می باشند پس روز دیگر بدرس رفتیم
پس راضی نشد که درس ما را بگوید و گفت خدای تعالی بر پدر و مادر من لعنت کند اگر شما را درس گویم چرا
دیروز بدرس نیامدید پس حکایت حالت را باو کردیم او در جواب گفت که سزاوار آن بود که شما
بدرس بیائید و بعد از خواندن درس بروید و بعزاداری خود اشتغال نمائید و این پدر شما است
که خبر فوت او هم خواهد رسید پس باید درس را دست بردارید پس ما قسم خوردیم که ما درس را قطع نمی
کنیم در هیچ روز اگرچه مصیبتهای بسیار بما رو کند پس راضی شد که درس گوید آن هم بعد از مدتی
راضی شد و قبول کرد و اتفاق افتاد که ما در نزد او در اصول فقه شرح عمیدی را میخواندیم پس
مسئله در آن اتفاق افتاد که خالی از اشکال نبود و ما جماعتی بودیم پس بما گفت که مطالعه کنید
امشب این مطلب را پس هر که صباح آمد و حل این مطلب نمود پس بر پشت دیگران سوار شود و از
مکان تا فلان مکان سواره برود و چون صباح نزد او رفتیم و رفقا هر یک آن مسئله را تقریری
کردند پس بمن گفت که تکلم کن پس من نیز تقریر آن مسئله نحوی که فهمیده بودم نمودم استاد گفت
که همین صواب است و آنچه این جماعت گفتند غلط بوده است پس بمن گفتند که آنچه درین مسئله
بخاطرت آمد املا کن تا من آنرا بر حاشیه کتاب بنویسم پس من براو املا کردم و او می نوشت
پس چون فارغ شد بمن گفت که بر پشت یک یک سوار شو تا بآن مکان پس یک یک مرا بر دوش گرفتند
تا بآن مکان بردند و این قسم حالت آن استاد بود پس استاد من در آن روز مرا بخانه برد و گفت
که این دختر من است که میخواهم که او را بتو تزویج کنم من گفتم اگر خدا بخواهد پس از این که عالم شدم
و از تحصیل فراغت یافتم خواهم تزویج کرد پس چنان اتفاق افتاد که آن استاد بسوی هند سفر کرد
و مدار حیدرآباد هند براو شد و یک روزی از او سوال کردم از تفسیری که شیخ عبد العلی حویزی
از اخبار تالیف کرده بود پس او گفت که تا شیخ عبد العلی زنده است تفسیر او بقیمت یک فلوس نمی ارزد
و چون او وفات کند اول کسیکه آن را بآب نویسد من خواهم بود پس این رباعی را خواند —
ان الفتی ینکر فضل الفتی لؤماً و بخلاً فاذا ما ذهب لج به الحرص علی نکتة یکتبها عنه بماء الذهب
و نظیر این سخن اینکه مردی از فضلاء اصفهان کتابی نوشت پس آن کتاب مشهور نشد و هیچکس
آن را استنساخ نکرد پس یکی از علماء با او گفت که کتاب تو چرا شهرت نیافت آن مصنف در جواب

گفت کتاب وی او ممنی است چون او دشمن وفات کند ان وقت کتاب شهرت خواهد کرد گفت ان
دشمن کیست گفتم ان دشمن منم وان مصنف این سخن را براستی گفته —

## در کرامت سید نعمت الله

ومن در شیراز باقی ماندم تا قریب به نه سال و در انجا از گرسنگی و مشقت انقدر بمن رسید که بجز
خدا کسی نمیداند و در خاطر من هست که من در روز چهارشنبه و پنجشنبه بسر بردم و هیچ چیز بغیر از آب
بدست من نیامد پس چون شب جمعه شد دیدم که دنیا بمن دور میزند و دنیا در چشم تاریک شد پس نزد
قبه سید احمد بن امام موسی کاظم رفتم و بقبر او رسیدم و قبر را در بغل گرفتم و گفتم که من مهمان تو
هستم پس همان جا ایستاده بودم که یک شخص سید قوت انشب را بمن عطا کرد پس خدا را حمد و
شکر نمودم و با این تعب و زحمت بسا بود که بباغات میرفتم با اصحاب و علماء و یک هفته یا کثر با منتهی
در انجا بودیم ولیکن اشتغال بعلم را از دست نمیدادم و خدای تعالی در شیراز بمن منت گذاشت
با صحابی صلحا رنجبار علماء و با من موافقت درس داشتند و از جمله ریاضات من برای تحصیل و
و درس ان بود که رفیقی داشتم که در کنار شیراز منزل داشت ومن در نزد او میخوابیدم برای انیکه
از روشنائی چراغ او مطالعه کنم و برای من درسی بود که ان را در پیش چراغ در اخر شب در مسجد
جامع میخواندم وان در طرف دیگر از بلاد بود و بر میخواستم و حال انیکه از شب بسیار باقی بود و عصای
بر میداشتم و میان منزل من وان مسجد بازار بسیار بود و در اخر شب چراغی نبود بلکه همه بازار تاریک بو
و در نزد هر دکان سگی بود که قریب بگوساله بود و محافظت دکان مینمود ومن بتنهای از ان راه
دور می آمدم چون ببازار میرسیدم دیوار را میگرفتم تا براه هدایت یابم چون بدکان بقال میرسیدم
شروع میکردم بخواندن اشعار بصدای بلند تا سگ گمان نکنند که من دزدم بلکه گمان کند که من
از جماعت عبور کنندگان میباشم و در نزد هر دکان بانسبه بسگی که در انجا بود حیله میکردم تا از او
خلاص شوم و چندی از زمان بهمین منوال گذشت ومن در مدرسه منصوریه بودم و حجره من فوقانی
بود و دوست نداشتم که کسی نزد من آید و یا از نزدیک حجره من بگذرد و همیشه تنهائی را دوست داشتم
و مدتی بهمین احوال بودم تا انکه پدر و مادرم بمن نوشتند که بیا بجزائر پس من و برادرم بجزائر آمدیم
چون باهل خود رسیدیم ایشان برای قدوم ما خوشحال شدند و دیگر انیکه هر کس در ان بلاد رفته بود
بدون علم برگشته بود پس والده ام گفت که باید تزویج کنید و باعث بر این ان بود که در زمانیکه
تزویج نمودیم خواهیم در جزائر سکنی نمود پس سخن والده پذیرفتم و از تزویج مدت بیست روز

در انجا ماندیم پس از دزدی بزیارت مرد فاضلی رفتیم در قریه که انرا نهر صالح میگفتند پس چون جمع شدیم ومباحثه در علوم عقلیه نمودیم ان مرد بمن گفت و استفاده بر تو که چگونه علم حدیث از تو فوت شد پس گفتم که چگونه فوت شد از من علم حدیث گفت بجهته قول ایشان که علم در فروج نسا ریخته شد پس این سخن از غیرت در من اثر کرد گفتم که ای شیخ قسم بخدا که باهل خود رجوع نمیکنم و از این مجلس که برخاستم خواهم بشیراز رفت پس استبعاد در کلام من نمود برخواستم و بکشتی نشستم پس بجائی رسیدم که سلطان بصره و ملاحظه کردم که پدرم خواهد بدنبال من آمد پس قاصد شیراز شدم و بان مدرسه رفتم و برادرم از عقب من آمد و در انجا اقامه کردیم تا انیکه خبر فوت والد تغمده الله برحمته بما رسید پس یکماه یا کمتر در انجا بودیم که مدرسه منصور آتش گرفت و یکنفر از طلاب سوخت و بعضی از کتب نحو ومقدماتی روی کار آمد که با اصفهان مسافرت کردم و ما جماعات بسیار بودیم و در راه سرما خیلی شدت کرد که قریب بهلاکت شدیم پس خدا تعالی منت بر ما گذاشت تا انیکه باصفهان رسیدیم و بمدرسه رفتیم که در ان زیاده از چهار حجره نبود و در یک حجره نشستیم پس چون میخوابیدم و یکی میخواست که بتقضاء حاجت رود همه را بیدار میکرد و پس امور معاش بر ما تنگ شد و انچه در نزد ما بود از جامه و غیران فروختیم و عمداً غذاهای شور میخوردیم برای انیکه آب بسیار خورده باشیم و اشیاء ثقیله میخوردیم بعد از ان خداوند عالم منت گذاشت بر من بمعرفت استاد ما اخوند ملا محمد باقر مجلسی خدا ایام سلامتش را مستدام بدارد و پس انجناب مرا بمنزل خود برده و در ان منزل چهار سال تقریباً ماندم و رفقای خود را نزد او معرفی نمودم پس اسباب معاش ما را فراهم آورد و در خدمت انجناب علم حدیث میخواندم پس میرزا تقی نام مدرسه بنا گذاشت و مرا مدرس ان مدرسه کرد و ان مدرسه در قرب حمام شیخ بهائی واقعست پس در اصفهان اقامه کردم و تقریباً مدت هشت سال در انجا تدریس کردم پس در چشم من ضعفی پیدا شد بسبب کثرت مطالعه و در اصفهان جماعتی کحال بودند هرچه مداوای چشمم کردند پس از روی ایشان جز زیادتی الم چیزی ندیدم پس من با خود گفتم که من داناترم بدوای

## در کرامت سید نعمت الله

پس به برادرم گفتم که مرا اراده سفر مشاهد عالیه است برادرم گفت که من هم با تو می ایم پس از راه اصفهان رفتیم و چون ببلده کرمان شاهان رسیدیم و بمنزل هارونیه رسیدیم که ان را هرون الرشید بنا کرده پس چون بکوه بالا رفتیم در بالای کوه باران آمد و هوا سردی بود و از سنگها پایها می لغزید و کسی را قدرت نبود که بر بالای چهارپایان بنشیند از شدت سرما و باران پس من شروع نمودم

بقرائت آیة الکرسی پس پنج کس از اهل قافله بود مگر آنکه از چهار پا افتاد و من بحمد الله تعالی بنزل آنها
رسیدیم و دران منزل کاروان سرای کوچکی بود که همه اثاث ان برای مرابط چهار پایان بود پس
اسباب و کتاب ها را در میان طویله گذاشتیم و چنان اتفاق افتاده بود که سرگینها را آتش زده
بودند و دود در میان طویله پیچیده پس ما در میان یاران دود متحیر ماندیم پس از ترس یاران
باندرون طویله میرفتیم و بینی خود را از دود دیگر گرفتیم چون نفس تنگ میشد بیرون می آمدیم و اندکی
در میان یاران میماندیم و کار ما انشب همان بود که برای نفس زدن بیرون می آمدیم اما ای
برادران چه قدر ان شب شب طولانی بود چون آفتاب طلوع کرد اهل قریه که ان نزدیکی
منزل داشتند آمدند که نان بما فروشند پس زنی آمد که ریش بلندی داشت و نصف ان سیاه
و نصف ان سفید بود پس ما تعجب کردیم پس بقریه رسیدیم کتابها و متاع ما را انجا گذاشتیم
و با جماعتی کمی بسامره رفتیم چون مسافت یک فرسخ راه طی کردیم مردی را دیدیم که بما گفت که شما
میروید و دزدان در پیش روی شما در نهر با پنها بستند پس زمانی در تردد بودیم که برگردیم و یا برویم
پس عزم را بر رفتن جزم کردیم چون بان نهر رسیدیم پس سر اسبان از دزدان در امد و بما تاختن
اغاز نمودند و من شروع نمودم بقرائت آیة الکرسی چون دزدان نزد ما رسیدند علیحده بیک ناحیه
ایستاده و فکر میکردند و در میان ما آمدند و گفتند که شما راه را گم گردید چنین هم بود که ما راه را
گم کرده بودیم پس مردی را با ما دلیل فرستادند تا نزدیک بقازانی ما را رسانید پس دیدیم که سادات
سامره ما را استقبال کردند برای آنکه از مال اموال گرفته باشند پس گفتند که مالهای خود را بگذارید
و برالهائی ما سوار شوید پس چهار پایان ایشان را سوار شدیم و در شب وارد مشهد مبارک شدیم پس
در خانه سیدی نزول کردیم پس زنی قدری از هیزم آورد که قیمت ان کمتر از یک فلس بود پس چون نماز
صبح کردیم گفتیم که باید بزیارت رویم سید صاحب خانه گفت که باید بزیارت نروید تا ضیافت مرا
خورده باشید ما گفتیم که ما همراه نان و گوشت داریم سید گفت که این نخواهد شد پس بعد از ساعتی
کاسه بزرگی چوبین آورد و دران آب سیاهی بود و ندانستیم که در زیر ان آب سیاه چیست و دران
قاشوق چندی بود پس گفت که دست دراز کنید و ان آب گرم بود پس ما قاشوق برداشتیم
و قاشوق بقعر ان پیاله نرسید پس ما دست را با قاشوق داخل ان ظرف نمودیم دیدیم که در زیر
ان چند دانه برنج هست که با آب جوشانیده اند پس هر یک از ما یک قاشوق خوردیم و بزیارت
رفتیم پس ان سید بما گفت که بدانید ای مهمانان من که سادات سامره را خوفی از خدا نیست چون

بقیه

بقبهٔ امام در آئید لباس های شما را میگیرند و شما نمک من خورده‌اید پس من شما را نصیحت میکنم که جامه‌های
تازه را بمنزل من گذارید و لباس کهنه بردارید تا اینکه مراجعت کنید پس اصحاب ما سخن او را گوش
کردند و لباس های تازه را نزد او گذاشتند پس من گفتم که امشب سرما در من تاثیر کرده پس لباس های
خود همه را بر بالای یکدیگر پوشیدم پس چون بزیارت رفتیم در دروازه اول چهار محمدی از ما گرفتند چون
بدر دوم رسیدیم باز از ما گرفتند پس حوالی خود را زیارت کردیم و بسرداب مبارک رفتیم چون بسرداب
در آمدیم با احاطه کردند در زیر زمین پس هرچه خواستند از ما گرفتند و گویا من دیدم که یک طرف
لنگ در دست صاحبش بود و طرف دیگر در دست سیدی از سادات و صاحب آن برهنه بود
پس بمنزل خود رفتیم و بصاحب خانه گفتیم که لباس ها را بیاور دان سید گفت که در اول با من
حساب کنید بر حقوق من و حقوق مرا ادا کنید گفتیم بسیار خوب پس خودت حساب کن گفت اول
حق استقبال است گفتیم که این حق واضحی است پس گفت که بخاطر شما هر یک دو محمدی بدهید پس او را از
ما گرفت پس از آن گفت که دیگری حق منزل و شب است پس از آن هم گرفت پس از آن گفت که حق منزل
امروزه پس از آن هم گرفت از آن پس گفت که حق حطب یعنی هیزم پس از هر یک نصف محمدی گرفت
پس از آن گفت که حق آنکه هیزم آورد از آن هم هرچه خواست حساب کرد و گرفت پس از آن گفت
که حق اعظم ضیافت است پس از هر یک یک محمدی گرفت پس از آن گفت که حق حمایت است که در
منزل بودید والا سادات هرچه شما داشتید از شما میگرفتند پس از آن هم گرفت پس از آن گفت
که حق مشایعت و از آن هم گرفت پس چون این حقوق را گرفت باو گفتیم که اکنون لباس ها را بده
در جواب گفت که شما پیش خود فکر کنید و ببینید که اگر شما با آن لباس ها داخل قبه می شدید آیا
سادات اینها را از شما می گرفتند و آیا مگر من از سادات نیستم پس آن لباس ها را از شما گرفتم
بدون اینکه احسانی بشما کرده باشم پس باو گفتم که خدا تو را جزای خیر دهاد پس به بغداد رجوع کردیم
و از بغداد بمشهد کاظمین و از آنجا بزیارت آقای ما امام حسین رفتیم و من خاکی از بالای سر هر
امامی برداشته بودم و از ظرفهای امام حسین خاکی برداشتم و از بالای آن خاک سرمه
گذاشتم و از آن بچشم کشیدم پس در آن روز چشمم قوت گرفت و قدرت بر مطالعه پیدا کرد و قوتی
از اول شد و من بر صحیفه شرح مینوشتم پس از آن دو ورقه شد و شروع در اتمام آن نمودم و الان
هر وقت که رمد و غیر آن مرا عارض میشود و بچیزی از آن اکتحال میکنم آن دوا است
و چون بمشهد امیر المؤمنین رفتم آن جناب را زیارت کردم و دست خود مرا در زیر فراشش بردم

در نزد سر مبارک برای اینکه چیزی از خاک بردارم پس در دست من دُر سفیدی از درهای نجف
آمد پس انرا گرفتم و چون بیرون رفتم برای برادران مؤمن نقل کردم ایشان همه تعجب کردند
و گفتند که ما هرگز نه شنیدیم که درین مکان کسی دری پیدا کرده باشد بلکه البته ملکی انرا آورده
در ان مکان گذاشت زیرا که قبل از ان زمان بسالهای بسیار یکی از خدام دری در صحن مبارک
ان جناب پیدا کرد پس متولی انرا ازاو گرفت وانرا بجهته اینکه از ان مکان پیدا شده بود
برای شاه صفی فرستاد و مجملا ان دررا انگشتر ساختم و ان انگشتر الی الان در نزد ما هست که بان تبرک
میجوئیم و احوالات عجیبه از ان در مشاهده نمودیم زیرا که من انگشتر مزبور را بانگشت داشتم پس بمسجد
جامع دُرشتر رفتم پس نماز مغرب و عشا را نمودم و بمنزل خودم آمدم و در نزد چراغ نشستم و نگاه
کردم دیدم که نگین انگشتر افتاده است و دانستم که در ان شب افتاد پس دلتنگ شدم و حزن
شدیدی مرا عارض شد پس بعضی از شاگردانم گفتند که ما چراغی بر میداریم و بطلب ان میرویم
که شاید در روز افتاده باشد و من باماکن بسیار رفته ام پس گفتم که توکل کنید بر خدا و طلب کنید انرا
پس چراغی گرفتند و رفتند پس اول دفعه که چراغ را نزدیک زمین گذاشتند که انرا بیابند
بنظر ایشان آمد و انرا پیدا کردند و ان مقدار یک نخود بود پس مردمان تعجب کردند پس چون
مرا مژده دادند خیال کردم که اموال دنیا را بمن دادند والحمد الله که الان همان دُر در نزد
من موجود است و چون از زیارت فراغت یافتم شروع کردیم در زیارت افاضل و مجتهدین
و مباحثه با ایشان و مصاحبت ایشان پس بجانب رماحیه آمدیم و من در نزد یکی از مجتهدین
مهمان بودم و در انجا ایام کمی ماندم پس کشتی اجاره کردم و بر ان سوار شدیم و قصد جزائر
نمودیم پس چون کشتی دو فرسخ راه تقریبا طی کرد بگل نشست پس یک شب دیگر و روز در انجا ماندیم پس
از ان یک فرسخ یا بیشتر رفت باز مانند اول ایستاد باز رفت و هکذا پس اهل کشتی تعجب کردند
و اهل سفینه گفتند که هرگز سفینه بر این نحو بر آیش اتفاق نیفتاد پس من در نزد خود فکر کردم و گفتم
که این ماه جمادی است و ماه رجب نزدیک شده بود و زیارت رجب نزدیک بفوت بود و من انرا
ترک کردم و قصد کردم جزائر را این سبب شد برای این بلیه پس بصاحب کشتی گفتم که اگر میخواهی
که کشتی تو جریان کند پس مرا بیرون کن از کشتی و کیفیت را باو گفتم او تعجب کرد پس گفتم که در اینجا
قریه است که یکی از برادران ما در انجا هستند پس من بمنزل او روم تا کشتی بیاید مقابل منزل او
پس او کسی را با من فرستاد که راه را بمن بنماید پس چون بیرون رفتیم از کشتی ان کشتی جریان پیدا

و تا منزل آن مرد که از اخوان و دوستان ما بود رسیدیم و او علام خود در فرستاد و یک کشتی ر...
و اسباب مرا آورد پس من باقی ماندم در نزد آن مؤمن در ایام کمی از من و او بزیارت رجب رفتیم
و آقای ما امیر المؤمنین را زیارت کردیم پس چون از زیارت فارغ شدیم تا منزل آن مرد رسیدیم

## در مدح آب فرات

و قریه او بر کنار فرات بود و درختی قوی در آب بود که بر بالای شاخ آن مجلس و منزلی داشت
و کشتی از زیر آن میرفت و مکانی از آن بهتر ما ندیدیم و در روز کبک و دراج شکار میکردند و در شب
از آن میخوردیم و آب فرات نیز در نهایت لطافت و عذوبت بود زیرا که در حدیث وارد است که ریخته
میشود در آب فرات هر روزی ناودانی از آب بهشت و در حدیث است که آب فرات چیزی بود که کم
و ابرص و صاحب عاهه از آن شفا می یافتند لیکن نجاست بدنهای مخالفین مباشر آن شده بود پس برکت
بزرگ آن را زائل ساخت و از آن برکت کمی باقی ماند و آقای ما حضرت صادق ع بقصد آب فرات
از مدینه می آمد تا از آن بیاشامد و غسل کند و برگشت و در یک روزی وارد آب فرات شد پس بیک
مردی که بر سر آب فرات بود فرمود که با این قدح آب بمن بده پس بآن حضرت آب داد آنجناب
فرمود که باز آب بده پس باز آب داد آنجناب آب را آشامید و بر ریش مبارک جاری ساخت
پس چون فراغت یافت گفت الحمد لله رب العالمین چه بزرگ است برکت این آب پس از آن من
در کشتی سوار شدم و بجانب جزائر رفتیم پس جماعتی را ملاقات کردم که از اهل کشتی بودند و ایشان
گفتند از وقتی که تو از کشتی بیرون رفتی در هیچ جا کشتی نایستاد تا بمنزل رسید پس چون بجزائر رسیدیم
اهل من خوشحال شدند برای اینکه برادرم پیش از من از شط بغداد بجزائر آمده بود و چون والدم او را
دید من همراه او نبودم به تشویش افتاد که این البته برای قضیه است که حادث شده پس سه ماه در آنجا بودم
و در آنجا شروع کردم در شرح تهذیب حدیث پس از آنجا بسوی نهر صالح رفتیم دیدیم که اهالی آنجا
برگزیدگان و صلحا هستند و علماء آنجا از اهل ایمان می باشند و منزه از نفاق و حسد می باشند
پس همه ایشان بمن احسان کامل نمودند و شش ماه یا بیشتر در آنجا ماندیم و برای ما مسجد جامع
بنا کردند که از اول شیخ اجل خاتمه مجتهدین شیخ عبد النبی جزائری نماز میکرد و ما در آن نماز
جماعت میخواندیم نه نماز جمعه پس ابن سلطان محمد عساکر فرستاد بسوی سلطان بصره که با او جنگ
کند و جزائر و بصره را از او بگیرد پس سلطان بصره بدانجا رسید که جزائر و بصره را خراب کند و
اهل این دو مکان را بسوی سجاب که قریب بحویزه است نقل دهد پس ما همه بآنجا رفتیم و او لشکر خود را

در قلعه قرنه گذاشت و خود با اهل جزایر در سحاب نشست و بسوی ما می آمد پس برای عبای دو
صحرا می انداختند و چون نزد او رفتیم برخواست و مرا با خویشان عبای نشانید و اظهار محبت
بمن نمود پس عساکر سلطان محمد نزدیک رسیدند و قلعه را حصر کردند و هر روز از قلعه هزار توپ
می انداختند بنحویکه گویا زمین در زیر ما بلرزه می آمد و من مشغول بتالیف شرح تهذیب بودم پس کتب
و عیال را برادرم بسوی حویزه فرستادیم و من باقی ماندم با کتب تالیف پس من از سلطان اذن
خواستم در سفر کردن بسوی حویزه پس بمن اذن نداد و گفت که اگر تو روی از میان هیچکس نخواهد باقی ماند
با ما پس دران حصار مدت چهار ماه باقی ماندیم تا اینکه ماه مبارک رمضان رسید که شب جمعه بود برسید
سلطان بصره از خیانت لشکرش ترسید و گریخت و بسوی دورق رفت پس این خبر بسوی ما اهل
جزایر در وقت طلوع رسید پس زنان و مردان و پیران و کودکان بسوی حویزه فرار کردن و
میان ایشان تا بانجا سه روز راه بود و لیکن بیابانی بود که آب و گیاه نداشت پس دران بیابان
از اهل جزایر بسیار مردند از ترس و گرسنگی و تشنگی ان قدری که عدد ایشانرا خدا میداند و آن عسکر که
در قریه بودند خلقی عظیم بقتل آمدند و حاصل انکه هرکه او را مشاهده میکرد خبر از روز قیامت میداد و ا
سلطان حویزه قدس الله روحه که سید علیخان باشد عساکر باستقبال اهل جزایر فرستاد و آب و طعام
برای ایشان روانه کرد خدا او را از ایشان جزای خیر دهد پس ما در نزد او در حویزه اقامه نمودیم
تقریبا مدت دو ماه ماندیم و مسافرت باصفهان کردیم لیکن از راه ششتر پس چون بششتر رسیدیم دیدیم
که اهل ان از اهل صلاح و فقر اند و علما را دوست دارند و در انجا مردے از اکابر سادات
بود که اسم او میرزا عبد الله بود پس بمنزل او رفتیم و او برای ما معین کرد از هرچه که محل حاجت ما بود
و الان او برحمت خدا واصل شده و دو فرزند برگذار کرد یکی سید شاه میر و دیگرے سید محمد مومن و در
هر دو صفات کمال مالا یحصی میباشد باسن الشبان و در عرب و عجم کریمتر از ایشان پیدا نمی شود
پس والد ایشان فرستاد بسوی حویزه و اهل و عیال ما را آورد و برای ایشان منزلی قرار داد
و همه ما یحتاج را فراهم آورد پس تقریبا مدت سه ماه در ششتر اقامه کردیم و از راه دیه دشت بجانب
اصفهان مسافرت کردم و اهل را در ششتر گذاشتیم پس چون بدیه دشت رسیدیم حجرهٔ در کاروانسرا
گرفتیم و در انجا نشستیم پس بعد از ساعتی بیکی از رفقای گفتم که برو و ببین که از اصدقاء ما کسی را
می بینی که برای ما منزلی بگیرد پس او بیرون رفت و سیدی آورد که در اصفهان در نزد من
درس میخواند چون مرا دید منفسح گردید شدید می نمود و گفت که جمعی از تلامذهٔ شما از سکان این

بلده

بلد میباشند پس ایشان را خبر کردوایشان از سادات دیه بودند پس برای ما منزلی گرفتند و حاکم
آن بلاد محمد زمان بود و او عالم و کریم و سخی بود که در کرم نظیر نداشت چون بقدوم من اطلاع
یافت وزیرش را نزد ما فرستاد و ما یحتاج ما را معین ساخت پس در آخر روز حاکم ما را خواست
پس چون باو وارد شدیم گفت که من شنیده ام که تو شرحی بر صحیفه می نویسی گفتم بلی پس گفت
که درد عا، عرفه فقرهٔ می باشد آن را چگونه شرح نمودی پس گفتم که آن فقره چیست گفت قوله علیه السلام
تعمد نی فیما اطلعت علیه منی بما تتغمد به القادر علی البطش لولا حلمه پس من در حل العبارت سه
درجه ذکر کردم پس گفت که یکی از این وجوه بخاطر من رسیده و دیگری بخاطر آقا حسین
خوانساری رسیده پس ایشان وجوه را نیکو شمرد و شروع در مباحثه نمودیم و من با او در سخن
گفتن احترام می کردم پس بر دو زانوی خود نشست و حله اش را بر پشت انداخت و گفت تکلم
کن چنانکه در مدرسه تکلم مینمودم با طلاب علم و مرا محروم مساز پس مباحثه نمودیم و من او را از
علمی بعلمی دیگر نقل میدادم و او در ان علم بر من سبقت میگرفت در سخن گفتن تا وقت ظهر در رسید
پس کلام را قطع کردیم پس روز دیگر باو مباحثه کردیم و سه ماه تقریبا در بلد او بودیم و احوال او همین
بود پس ندیدم کسی را که فهم او بیشتر و ذکاوت و فصیح اللسان تر از او باشد و اما در جانب کرم وامداد
علماء و فقراء پس حالش مشهور بود و چون از او اذن خواستم در سفر اصفهان بما نهایت احسان نمود
پس چون مسافرت باصفهان مینمودم ببین که در ان راه بر ما چه گذشت و ان اینست که بمنزلی رسیدیم
در غایت نزاهت برای آب جاری و نهرها و درختان پس برای ما نزاهت حاصل شد و خوشحال
شدیم پس بخواطر گذشت گفتم اعوذ بالله از فرح امروز زیرا که من روح خود را عادت دادم
که اگر یک روز خوشحال باشم روز بعد را حزن طویلی برایم روی دهد پس چون سوار شدیم همراه ما
رفیقی بود او از ما پیش افتاد و درمیان راه نشست در زیر سنگی پس من و برادرم که سوار بودیم
پس چهارپایان که نزد او رسیدند او برخواست چهارپایان رم کردند و مرا چهارپا بر سنگی بزرگ
انداخت که بیهوش شدم چون بهوش آمدم دیدم که دست چپ من درد بزرگی میکند پس
رفقا آمدند و محکم بستند دست مرا و من باقی ماندم تا باصفهان و در مدرسه میرزا تقی دولت آبادی
در حجرهٔ خود نشستم و دستم را معالجه مینمودم پس پنجاه روز در انجا ماندیم چون دستم صحت یافت دردی
در بدنم ظاهر شد که بنحوی شدم که چیزی شعور من نبود و من مرگ را معاینه دیدم و چون مرگ را معاینه
می دیدم از توفیقات خدا سرور میگردیدم پس مدتی بدین منوال بودیم تا خداوند مرا شفا داد

و برادرم مرحوم را تبی عارض شد تپش بی ماند تا منجر باسهال شد پس برحمت خدا رفت در شب جمعه اول
ماه شعبان پس ان درد در دلم ماند تا امروز و تا روز مردن و تسلی نمی یابم تا وقتیکه بزیر خاک پنهان
شوم و او در هزار و هفتاد و نه وفات یافت      و این سال سال هزار و هشتاد و نه است و شبی نمی ۱۰۸۹
گذرد مگر انیکه اورا در خواب می بینم بر حسن هیئت واما در روز پس کتابهای او در پیش روی من
است که مطالعه میکنم و هر زمان که کتاب او را می بینم مصائبم تازه میشود فانا لله وانا الیه
راجعون پس بعد از ان باصفهان حیران ماندم و در دریای هم و غم غوطه ور بودم و گفتم
این مصیبت را دوائی نیست مگر زیارت حضرت امام رضا پس سفر کردم پس بمنزلی رسیدیم که تاریک
و شب بود راه گم کردیم چون روز شده در ریگزاری گرفتار شدیم که باشتر در میان ان ریگها
میرفتیم و چهار پایان در میان ریگ بزمین فرو رفته بودند پس نزدیک بهلاکت رسیدیم پس
از ان خداوند منت برما گذاشت بانیکه راه را پیدا کردیم و بمشهد رسیدیم و ایامی در خدمت امام ضامن
اقامه کردیم پس مراجعت از راه اسفراین آمدیم و دران راه بمنازل عجیبه و احوالات غریبه رسیدیم
چون بسبزوار رسیدیم دردی بمن عارض شد پس تمی بربالای شتر گرفتیم و پس از انکه در مراجعت باصفهان
رسیدم مدتی کم در انجا ماندم پس بسفر شستر عازم و انجا را دار وطن خود قرار دادم و در انجا مساکنی
بنا کردم و میان من و سلطان حویزه وداد و محبت بود و در هر سال مراسلات متعدده برایم میفرستاد
و از من خواهش میکرد که نزد او رفته باشم چون نزد او میرفتم با من احسان بسیار مینمود بانقدری
که طاقت شکرش را نداشتم و ما الان در شستر میباشم و درین عمر قلیل مصائب زمان بسیار دیدم
که قدرت بر شرح ان ندارم و انچه این مصائب را برایم سهل شمرد اخبار وارده در ابتلاء مومن است
و انیکه اگر مومن در دریا غرق شده و بر بالای لوحی باشد یعنی بر تخته نشسته باشد خدا تعالی مسلط
میکند بر او کسی را که اورا اذیت نماید تا ثواب او تمام شود و استاد ما اخوند ملا محمد باقر مجلسی ادام
الله ایام عزه که در علم و عمل نظیر نداشت نشانه تیرهای مصیبت بود و سخت ترین حولها که بمن گذشت
چند چیز بود اول فراق احباب و اصحاب دوم فراق برادرم و موت او که دلم را جراحتی رسانید
که تا مردن بخیه پذیر نیست سوم موت اولادم و اصعب این امور و اوسط انها است چهارم حسد علما و ابنای
جنس پس ایشان بمن حسد بردند در هر بلاد که من رفتم تا حال ایشان در شیراز بدان انجا میدید
که کتاب های نیکو که بخط خود نوشته بودم و خوانده بودم و حواشی نوشته بودم از من دزدیدند
و انرا در چاه انداختند تا تلف شد و ان شخص که دزدید پیدا شد هیچ سخنی با او نگفتم تا انکه خداوند

عالم بجای انها کنایه بجائی دیگر کمه است محسود واقع شود و آن شخص مالک یک دوری نگشت و محتاج بان شد و ا
انها سوال میکرد و من همیشه محسود بودم و بر کسی حسد نبردم و خدا مرا محتاج بامثال و اقران نساخت
و این از باب اظهار فضل خداست و الا این بنده مذنب جانی را مرتبه و درجه نی پنجم معاشرت
با مردمان است و سلوک با ایشان است زیرا که طبایع ناس را غایت اختلاف است و هر کسی بر
وفق طبیعت خود خواهشمند است و این در غایت صعوبت است که بمزاج و طبیعت هر کس عمل کنی
و بسا باشد که منجر بمداهنه و تقریر بر منکر میگردد و اینها بالاجماع حرام می باشند و این برای احدی
میسر نیست چنانکه روایت شده است که حضرت موسی علی نبینا و اله و علیه السلام از خدا خواست که عامه
بنی اسرائیل را از او راضی سازد تا هتک عرض او ننمایند و غیبت او نکنند پس حق سبحانه و تعالی
فرمود که ای موسی این خصلتی است که برای خود نکرده ام پس چگونه برای تو خواهد بود و این هویداست
پس هر که تامل کند و مراجعه نظر نماید و تصفح در احوال مردمان کند می بیند که ایشان شکایت که با خدا
دارند پس ان شکایت از پادشاه جبار خونریز است و ما هیچکس را نمی بینیم مگر اینکه خدای تعالی را در قضا و
قدرش متهم داشته و این بسیار در حال فقر و مرض و انتقال از حالی بحالی و زوال نعمت حاصل
میشود ششم در دو مشکلی است که عیش ما بر ما منغص ساخت و عیش صفا دارد با اینکه یافت نمی شود که در رو
بتو بنود و آن اینکه در بلدی توطن نمودیم که در ان مجتهد و مفتی نیست که بدو حواله شود و اگر در عبادات
و یا معاملات سوالی از ما نمایند بسا باشد که بر ما مشکل شود و ان مقام محتاج است بمعاونت
و اگر بگوئی که ان مسئله خالی از اشکال نیست کسی قبول نمی کند و می گویند که تو کسی هستی که فلان قدر
کتب در نزد تو هست و در نزد فلان و فلان درس خواندی که عالم بمافی السرائر و الضمائر است
و در اکثر اوقات از مردمان منزوی میشوم و در بر روی مردم می بندم و این اصعب از امور
سابقه است خداوند خلل و خطل در قول و عمل از ما دور کند هفتم اینکه اسباب تالیف و تصنیف مهیا نیست
و عالم با کتب منفعت دارد و الحمد لله که در نزد ما اکثر از کتب هست و خداوند درین بلاد ما را توفیق
داده است برای تالیف کتاب نوادر الاخبار که بر دو مجلد مشتملست و تمام شرح تهذیب حدیث
که مشتملست بر هشت مجلد و کتاب هدیه در علم فقه یک مجلد و کشف الاسرار شرح استبصار که مشتملست
بر دو مجلد و کتاب انوار نعمانیه که مشتملست بر دو مجلد و توفیق داد ما را خدای تعالی برای
شرح صحیفه در یک مجلد و شرح بر مغنی ابن هشام و شرح بر تهذیب نحو یک مجلد و شرح بر کافیه و بعضی
از رسایل و از جمله تالیفات او کتاب مسکن الشجون فی الفرار عن الوباء و الطاعون و کتاب

وهر الرجیع ست و ازجملهٔ تالیفات آن بزرگوار تعلیقه بر شرح جامی است و درمیان حواشی
شرح جامی تعلیقهٔ این فقیر مولف کتاب بر دیگران مرجح ست و هر که کشف این معنی را خواهد رجوع
و مطالعه از روی انصاف نماید پس از روی حاشیه عصمة الله بن محمود بر حاشیه دیگر ترجیح دارد و ازان
پس حاشیه عصام ست و ازان پس حاشیه سید نعمت الله و ازان پس دیگران متساوی میباشند
و فی الحقیقة عصام فاضل و دقیق بوده و او را شرحیست بر کبری که بفارسی نوشته و حاشیه بر تفسیر
قاضی و حاشیه بر عبارت ملا سعد در مطول ما انا رأیت احدا و بران عبارت ملا علی قوشجی و
دیگران رسائل بسیار نوشته اند ازانجمله عصام نیز رساله نوشت و شرح عصام بر شمسیه منطق و حاشیه
او بر حاشیه سید شریف بر شرح شمسیه و شرح عصام بر کافیه ابن حاجب و حاشیه او بر
شرح جامی و این فقیر مؤلف کتاب در تعلیقه خودم بر شرح جامی اکثر ایرادات او را جواب گفته ام

## خاتمه

بدانکه مولف این کتاب اسامی و نام گرامی اصحاب علماء اطیاب و احوالات و فتاوی و مولد
و وفات و تالیفات ایشان را که بمرور دهور از اذهان اولی الالباب محو و منسی گردیده بود
تجسس در مدت پنجاه سال بعد از تتبع و تفحص و تجسس و استماع از افواه اکارم اکابر و زیر ارباب مفاخر
بقدر مقدور در احیاء آنها کوشیدم و مطالب علمیه بسیار و نصایح بیشمار و حکایات مبهجه غریبه در ان
مذکور داشتم فی الحقیقة چنین کتاب تا بحال تالیف نگردیده و این شجر را چند ثمر و این نهر را چند بحر است
یکی آنکه سلسلهٔ اسناد ازان معلوم ست دوم آنکه معرفت تالیفات مولفین ازان مفهوم است -
سوم آنکه طلاب را معین در تحصیل و در طلب علم هادی و دلیل ست چهارم آنکه از زهد و بیان ورع
علما را اعلام خواص و عام را مرغب در عبادت و زهادت و تقاوت و نقاوت ست پنجم آنکه مردمان
موعظه و پند و نصیحت در رهائی از قید و بند محبت دنیای دنیهٔ غدار ناپایدار داروی مفید است
ششم آنکه اظهار افاضات و نعمتهائے بی منتهائے حضرت سبحانی است بالنسبه بمواد قابله و کمال قدرت
است که مشت خاکی را باین گونه کمالات آراسته و پیراسته و مجلی در مبدء فیاض هست هفتم آنکه این
کتاب شریف در باب تالیف و تصنیف و تدریس و تدرس و تفهیم و تفهم و تعلیم و تعلم و معلم کافی و وافی و شافی است
هشتم آنکه چون معرفت باسامی گرامی افاضل اکامل اکابر اکارم بهم رسد اسامی ایشان را ضبط و حفظ
نماید و در نماز وتر و اوقات اسحار طلب مغفرت برای ایشان نماید هر شب صد نفر و دویست نفر را
حتی و بالاکثر را اسم برده و طلب آمرزش ایشان کرده و طلب ارتفاع درجات ایشان نموده نماز ادا

عالیه

عالیه ایشان نیز بالنسبه بدامی افاضه نموده ترغیبات ظاهره و باطنه حاصل آید نهم انیکه ازین کتاب
طریقه تحصیل علم حاصل میشود دهم انیکه بسا باشد که طالب علم را دماغ سوختگی از کثرت مطالعه و فکر
حاصل آید دران وقت مطالعه اینکتاب مایه فرح و انبساط و باعث بسط بساط شوق شعف
جد و جهد در تحصیل خواهد بود یازدهم انیکه بسیار از مسائل صعبه و مسائل خلافیه اصولاً و فروعاً
تحقیق شده و آدمی را معرفت بانها حاصل میشود دوازدهم برانیکه این کتاب مرشد است طلاب را
بتخلیص نیات از ریا و طلب دنیا سیزدهم انیکه مطالب و حکایات این کتاب مجلس آراست و زینت
مجالس و محافل اکابر و علما و دیگران است چهاردهم انیکه این کتاب برای انیکه مشتمل بر ذکر کرامات
و ایات واضحة الدلالات طبقه علما است از معرفت انها اعتقاد بحقیقت دین پیغمبر و حقیقت اهل
او نیز مستحکم میگردد زیراکه بعد از انیکه دانسته شود علما اهلبیت که خدام انخانه واده اند و در بان
و نواب ایشان اند دارای کرامات عجیبه و غریبه باشند پس مخادیم ایشان و موالی و امامان البته صاحب
کرامات میباشند زیراکه ذکر کرامات علما و ثبت ان و سماع و استماع و اسماع انها نفع خواهد
بود وافی داشت بالنسبه بکرامات امامان و معجزات پیغمبر و این همه از ادله واله بر حقیقت رسالت پیغمبر
و مشوبات دین ان سرور است و این فقیر در سابق ایام کتاب تذکرة العلما را نوشته ام و ان کتاب
در غایت اختصار است با اینحال نسبت میان اینکتاب و ان کتاب عموم من وجه است بسا اسامی
و تراجم است و حکایاتی انجا مذکور است که در این کتاب نیست و بسیاری از اسامی و قصص در
این کتاب قصص العلما است که در تذکرة العلما نیست و در بعضی باهم شریک می باشند و گمان ان
نشود که درین کتاب اسامی صد و پنجاه سه نفر بیش نیست زیراکه صد و پنجاه سه عنوان قرار
داده ایم لیکن در اکثر مقامات در هر عنوانی ذکر بیست نفر و سی نفر بیشتر و کمتر از علما را ذکر کردیم
بخصوص در اجازات مفصله پس غفلت مدار و مطالعه ان نهایت کوشیده که در تالیف ان تجشم
و زحمت بسیار کشیدم بدانکه در علم درآیه مذکور است که صحیح است اجازه روایت برای صبی غیر ممیز
بجهت وسعت دادن راه بقاء اسناد که این امت بدان اختصاص یافته اند و برای تقرب جستن
برسول خدا بعلو اسناد و شهید ثانی در شرح درآیه نوشته که دیدم خطوط خاتمه جماعتی از علما
را که نوشته بودند اجازه اولاد خود را در زمان ولادت ان اولاد با تاریخ ولادت ایشان
از انجمله سید جمال الدین بن طاوس برای ولدش سید غیاث الدین و شیخ ما شهید اول اجازه
گرفت از اکثر مشایخ او که در عراق بودند برای خود و اولاد او که در شام بودند و قریب بولادت

ایشان بود و الان خطوط ایشان در نزد من است و ذکر کرده است محمد ابن احمد بن صالح که سید فخار بن معد موسوی زمانیکه بسفر حج میرفت در خانهٔ ما منزل کرد و پدرم مرا برای خدمتگذاری او قرار داد و من هفت ساله یا قریب بان بودم پس چون سوار شد که برود پدرم مرا در پیش روی او نگه داشت و عرض کرد که این طفل را اجازه داده باشید سید فخار مرا اجازه داد و گفت اجازه دادم همه آنچه را که برای من جائز است که از او روایت کنم و پس از این خواهی دانست حلاوت و شیرینی آنچه را که من تو را بان تخصیص دادم که عبارت از اجازه باشد مجملاً مولف این کتاب اجازه دادم دو فرزند خود موسی ملقب بنصیر الدین مکنی به ابو محمد و فرزندم محمد را ملقب به تقی مکنی به ابو سلیمان و فرزند دیگرم علی ملقب به تقی و فرزند دیگرم محمد ملقب بباقر سلمهم الله و وفقهم و همچنین بنات خود را که روایت کنند اخباریکه برائم جائز است روایت انها از تالیفات من و تالیفات ثقات از اصحاب از مشایخ خودم خلف عن سلف که در همین کتاب استاد من معلوم و مذکور است و در کتاب تذکرة العلماء نیز ذکر مشایخ تا محمد بن ثلث نموده ام و تالیف این کتاب سه ماه و پنج یا شش روز کم اتفاق افتاد و این از کرامات ارواح علما است و چون روز چهارشنبه نظر ببعضی اخبار برای مومنان سعد و برای کافران نحس است این فقیر غالب تالیفات را در روز چهارشنبه شروع کردم و این کتاب مستطاب را نیز در روز چهارشنبه شروع نمودم و اختتام ان نیز روز چهارشنبه وقت چاشت اتفاق افتاد در هفدهم شهر رجب المرجب از شهور سنه ۱۲۹۰ هزار و دویست و نود از هجرت نبویه و همچنین ابتداء این کتاب مستطاب برای تحریر او روز چهارشنبه شد و اختتام نیز در روز چهارشنبه گردید در سال هزار و دویست و نود و شش و محرر این کتاب محمد حسین طالقانی الکورانی المسکن و این حقیر در حین نوشتن کتاب بسا کرامات از متوسل شدن باین بزرگوار زید توفیقه که مولف این کتاب باشد معاینه ملاحظه نمودم که تفصیل ان گنجایش شرح ندارد و خداوند بحرمت مقربان خود که جناب او را توفیق دارین عطا بفرماید مخفی نیست که از جمله کرامات

این بزرگوار باشد که در حین تالیف ابتداء روز
چهارشنبه و اختتام بروز چهارشنبه در
حین ابتداء تحریر محرر در روز چهارشنبه
و اتمام نیز در روز چهارشنبه هفدهم و یا
هیجدهم شهر رجب اتفاق افتاد ۱۲۹۶

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هدینا الی الشرع الاقوم و النبی المکرم افتخار ولد آدم و علیه الصلی و السلم و علی آله موالی العالم و سادات الامم و بعد پس چنین گوید این گنهکار هوای نفسانی و گمگشته وادی نادانی محمد بن العالم العلم الربانی میرزا سلیمان الحکیم الطبیب التنکابنی که چون چند سالی است که جماعت فرنگیان بولایت تنکابن رفت آمد دارند و بجهة خریدن چوب شمشاد ایام زمستان و بهار را اقامه دارند تا سال گذشته که سنه هزار و دویست و نود و پنج هجری بود مردم سفله با فرنگیان بنای معاشرت را گذاشتند و از ایشان احتراز نمینمودند بلکه جمیع شرابها نند آبها با ایشان میآشامیدند و فرنگیان طعن بسیار بر اهل اسلام میزدند چون حال را چنان دیدم با والی بلد گفتگو داشتم که اولاً مسلمانان با فرنگیان معاشرت میکنند و بجهة فقر و فاقه اهل بلد و طمع ایشان از فرنگیان با ایشان دوستی مینمایند و موده و دوستی با کافران بنص قرآن حرام است و علاوه از نجاسات احتراز نمینمایند و بشرب شراب با ایشان مشغول میشوند علاوه از معاشرت عوام با ایشان عظم اسلام در انظار ایشان روزگار ضعیف و خوار خواهد شد علاوه حقیقت اسلام را مردمان از آبا و اجداد شنیده اند برهانی در این معنی ندارند پس شاید باندک تشکیکی زایل شود پس بهتر آن به که شما حکم کنید که فرنگیان دو سه روز هر روز بقدر ساعت با من به تنهائی مباحثه کنند تا حقیقت اسلام را واضح و روشن سازم و این در وقتی است که ایشان بانصاف حرکت کنند بر ایشان ثابت میشود و افاضه حضرت صاحب الزمان غلبه خواهم کرد کما قال الله تعالی و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا ای فی الحجة کما در دائمه فی تفسیر الآیه و اگر با انصاف و عقل عمل ننمایند و تعصب کنند و لا تم گویند پس با ایشان مباهله میکنم چنانچه امام علیه السلام بنا بر اخبار یکه در اصول کافی مذکور است دیگر که نفرین میکنیم آنکه مبطل است فوراً هلاک خواهد شد و حقیقت اسلام بر همه کس عین الیقین و ظاهر خواهد گردید چون والی این سخن را شنید ازین معنی امتناع ورزید پس فرنگیان رفتند و در هذه السنه که هزار و دویست و نود و شش باشد فرنگیان معاودت کردند و از قضایای اتفاقیه شخصی همراه ایشان بود که معروف که ملای ایشان است و او بجهة شغلی در عمل تجارتشان نزد من آمد و اظهار ان داشت که من ملای ایشانم و درس خوانده ام و زبان فارسی میدانست پس در مجلس خود نجو خوش با او سلوک نمودم و در اخر ام گفتم که اگر تر امیل باشد باهم گفتگوی از انصاف کنیم چه هر دو بنده یک خدائی باشیم چرا باید در پیغمبر خلاف کنیم پس با هم مباحثه میکنیم و عقل را حاکم مینمائیم اگر دین شما حق شد و من از عهده سخنان شما بر نیایم پس من بدین شما در می ایم و اگر سخنان من حق شد و شما از روی انصاف پسند گردید پس شما اقرار به نبوت خاتم الانبیا نمائید و با این عمر کوتاه و دنیای بیوفا چرا باید عاقل بر ضلالت باشد و عذاب ابدی اخروی را برای خود اختیار کند فرنگی گفت که من همین را طالبم

دمرا هم اینگونه سخنان خوش می‌آید و قرار شد که گلبن دیگر حاضر شود و با هم مناظره کنیم و این فقیر مسئله نبوت را در چند
جا از تالیفات خود نوشته بودم از انجمله در منظومه اصول دین دوم در شرح آن مسمی به مخارج الاعتقاد سوم در
رساله محمدیه چهارم کتاب مواعظ المتقین پنجم در منظومه الفیه مسمی بفرایدر در نبوت ششم در تعلیقه بر آن منظومه هفتم
در کتاب قصص العلماء در ترجمه مولف ان کتاب هشتم در کتاب صراط المستقیم در اصول دین و در هر یک از
این کتاب تسجیل و تثبیت امر نبوت نمودم و خواستم که در این رساله که مسماة است به سبیل النجاة همان
کیفیت محاجه خود را با فرنگی بیان کرده باشم که انرا در غایت سهولت و وضوح تقریر کرده بودم نوشته باشم
تا برای خواص و عوام مفید و قدرت بر محاجه با ادیان باطله بهم رسانند و براهین با هره را بنحوی خوش و بیانی
دلکش واضح ساخته ام که هر عوامی این مطالب عالیه را ادراک مینمایند و برای اکثری از مطالب مثلی بیان
کرده ام تا بدان واسطه در اذهان جا گرفته باشد چنانچه حقتعالی فرموده و تضرب الله الامثال للناس
و ما یعقلها الا العالمون   و از ینجا است که حق تعالی عنکبوت و پشه و مگس و مشکوة و نحو انرا در قرآن مجید
ذکر فرموده مجملا فرنگی زمان دیگر بدیدن من آمد او را در کتابخانه خود خواستم و انواع ملاطفت برای
تالیف قلب و بکار بردم بنحویکه بعد از فراغ از مجلس نهایت امتنان برایش حاصل و در نزد مردم در مقام
تعریف و توصیف بر آمد گفتم که ایا میل داری که در مذهب با هم گفتگو کنیم گفت که نهایت مرا خوش آیند است و برای
همین مطلب آمده ام گفتم که تحقیق این مطلب موقوف بر تمهید چند مقدمه است چه اگر دیوار خانه بخواهی بنا کنی
لا بد است که از پائین آجر بچینی زیرا که تا ما دامیکه زیر دیوار چیده نمی‌شود نمی‌توان بالای دیوار را چید
فرنگی تصدیق کرده که در حقیقت چنین است گفتم که مقدمه اولی اینکه اولا باید خداوند را بشناسیم زیرا که پیغمبر
یعنی او آنست که این شخص پیغام آورنده است از جانب پیغام دهنده مثلی ۲ بشناسیم تا ببینیم که پیغام دهنده
کیست و چه نحو کسی است تا بعد از ان ببینیم که پیغام آورنده کیست و پیغامش چیست چه بسا باشد که اوصاف پیغام
آورنده بالنسبه به پیغام دهندگان مختلف میشود و لا محاله آورنده باید فی الجمله بعضی وجوه با پیغام دهنده
مشابهتی داشته باشد و چون ما همه بنده یک خدا هستیم و اکثر بلکه بکسیر قائل اند با اینکه ما خدا داریم اما در مصداق خدا
اختلاف دارند بعضی واجب الوجود را خدا میدانند و بعضی ستاره را خدا می‌دانند و برخی بت را خدا می‌دانند
و بعضی عیسی را خدا می‌دانند مجملا مصداق خدا محل خلاف شده پس اتفاق مفهوم خدا دارند مثل اینکه میدانیم امروز
چیزی داخل شهر شده است و اهل شهر در ان اتفاق دارند اما بعضی میگویند که انسانی غریب داخل این شهر شده و بعضی
میگویند که فرس داخل شد و بعضی میگویند که شتر داخل شهر شد و بعضی گویند که بقر داخل شهر شد پس لازم شد که اصل
شدن چیزی در شهر یقینی باشد اکنون میگوئیم که وجودی داریم و مصیبتی وجود بمعنی هست و هستی بمعنی چیز

پس انگیله یکدفعه میگوئید این ظرف چه چیز است یعنی ماهیت او چیست و بعباره اخری این چه چیز است تو در جواب
میگوئی مس است یکدفعه میگوئید و سوال میکنند که این ظرف هستی دارد یا نه در جواب میگوئی هستی دارد یا نه و وجود هستی
را گوئید و عدم نیستی را گوئید و هر کمالی که تصور شود از وجود است نه از عدم چه نیستی هیچ است و کمال نیست پس همه
کمالات از هستی حاصل میاید مثلاً توانائی یعنی قوت هستی است و دانستن که علم باشد از قوت هستی چه عدم توانائی عدم
و کمال نیست و ندانستن عدم است و کمال نیست پس کمال وجود توانائی است و وجود دانائی است و این کمال
هم شدت و ضعف دارد چه طفل شیرخوار توانائی او بنهایت کم است و جوانمرد توانائی او کامل تر است و همچنین است
دانائی و خدائی ما باید در همه کمالات کامل تر از همه عالم باشد و اگر چنین باشد خدا نمی شود و همه کمالات هم
باید در او بالفعل باشد زیرا که او حقیقت وجود است و اگر کمال او کامل تر و بالفعل نباشد وجود ناقص خواهد داشت
و حال آنکه خدائی ما را هیچ منقصت نیست پس خدا باید احتیاج بهیچ چیز نداشته باشد زیرا که اگر محتاج باشد هستی
او کامل تر از همه نخواهد بود پس باید جسم نباشد تا احتیاج بمکان پیدا کند و باید مرکب نباشد تا احتیاج باجزا پیدا
نکند و باید شریک نداشته باشد زیرا که هستی کامل تر از همه میباشد یکیست چه اگر دو باشند پس هر یک باید کامل
تر از دیگر باشد و الا آنکه کامل تر نیست خدا نمی شود پس باید خدا کامل تر از همه باشد و آن یکی خواهد بود و
این چیز که کامل تر است با ناقص متحد نمیشود زیرا که اتحاد کامل با ناقص معقول نیست و این هستی کامل حلول
در چیزی نمی کند زیرا که حلول کامل در ناقص لغو است علاوه این اتحاد و حلول اگر کمال است پس قبل از اتحاد
و حلول باید ناقص باشد و این خلاف مفروض است و اگر این اتحاد و حلول نقص است پس خدا باید کامل
تر از همه چیز باشد مجملاً خدا را ماهیتی نیست که وجود طاری بر او شود بلکه همان وجودش عین ماهیت او است
و الا ترکیب لازم می آید و از این جا جمیع مطالب توحید بر وجه اکمل منکشف گردید و این مقدمه که مقدمهٔ خداشناسی
باشد برای این مقدمه بر این احتجاج ساختیم که تا پیغام دهنده را نشناسیم و الا پیغام آورنده را نمی شناسیم
فرنگی این سخنان که در این مقدمه مذکور شد همه را تسلیم و قبول نمود و از همین مقدمه مذهب نصاری را
باطل ساختیم بنحوی که فرنگی را شعور بان نشد بجهة آنکه نصاری بعضی قائل بخدائی عیسی شده اند و بعضی
عیسی را پسر خدا دانسته اند و معظم ایشان باقانیم ثلثه قائل اند یعنی عیسی و مادرش و خدا همه با خدائی دانند
باین معنی که خدا از آن است و مادر و پسر صفت می باشند و با ایشان متحد شده است الحال از این مقدمه
معلوم شد که خدائی ما چنان خدا است که پسر ندارد و متحد با چیزی نمی شود و حلول در چیزی نمی کند و فرق
نصاری مذهب ایشان مبنی بر حلول و اتحاد است چنانکه بسیاری از صوفیه را همین اعتقاد است پس کسی
از خدا باید این مقدمه ابطال مذهب نصاری است و ما بنا بر امر و این قسم مقدمه قرار داده از اشکال مهات

و تر دستی است و باید دانست که از این مقدمه حقیقت معرفت خدا حاصل نشد بلکه وجهی از وجوه معرفت حاصل
شد و شناختن خدا حقیقةً یعنی معرفت بکنه نیست زیرا که خدا احاطه همه چیز دارد و همه چیز محاط او هستند
و محیط علم بمحاط دارد و امّا عکس نیست چه محاط چگونه تواند که محیط را بشناسد و در این باب برای فرنگی مثالی
بیان کردیم که او تصدیق نمود گفتیم که ما درین خانه نشسته ایم این خانه محیط است و ما محاط پس ما نتوانیم که بدانیم
که در پشت یا بالای بام اینخانه چیست امّا اگر اینخانه را ادراک میشد میدانست ما را و بالای سر ما را و پیش
روی ما را و اینچیز نیست که عقل بحسب بداهت بدان حکم میکند —
مقدمه دوم اینکه لازم است که خدای تعالی بر بندگان پیغمبری نصب کند بیان این مطلب اینکه در مقدمهٔ
سابقه گذشت که خدای تعالی کامل ترین همه عالم است و چنین خدائی فعل لغو و عبث و کار بیفایده نمیکند
پس باید که این خلق را برای فائده خلق کرده باشد و این فایده اگر عاید بخدا شود لازم می آید که خدا بدون
آن فائده ناقص باشد و حال اینکه گفتیم که خدای ما باید کاملتر از همه موجودات باشد پس باید آن فائده عاید
بخلق شود و آن ترقی دادن خلقست که ایشان بخود نزدیک کند تا کمال هم رساند و همه کمالات از او است
پس قرب با و اقصی الغایات و اکمل الکمالات است و آن بتکلیف حاصل میشود و همچنین غرض او باقی ماند خلقت
و معلوم است که همه خلق قابل نیستند که بیواسطه تکلیف خود را از خدا اخذ کنند بلکه مردمان مانند معدن طلا
و نقره باشند میان ایشان تفاوت بسیار است بعضی کاملتر و قابل و بعضی غیر قابل و مثالی درین باب
ذکر میکنیم و میگوئیم که آیا همه رعایا میتوانند که از سلطان بلا واسطه مطلب را اخذ کنند بدیهی است که چنین نیست
و بعضی قابل آن می باشند که سلطان با ایشان تکلم کند و بعضی قابل نیستند بلکه بواسطه وزیر باید مطلب
سلطان را بفهمند و بعضی بواسطه حاکم بلد و هکذا پس لازم است که خدا پیغمبری قرار دهد که مطلب و پیغام خود را
باین پیغمبر بگوید و او بمردمان برساند و اگر خدا را مطلبی نباشد و تکلیف نداشته باشد سفیه خواهد بود چنانکه اگر آقای
غلامهائی بخرد و با ایشان نفقه و کسوه و مایحتاج بدهد و آن غلامانرا هیچ تکلیف نکند و ایشان آقای خود را
نشناسند و چندین فساد کنند و بر یکدیگر ستم کنند پس عقلا حکم بر سفیه بودن آن آقا میکنند و خدای حکیم است و سفیه نیست
پس باید شناختن خود را از ایشان بخواهد و رفع فساد و جود میان ایشان کند پس باید پیغمبری فرستد و همچنین در وقت
اول که انسان را خلق کرد لابد باید غذائی بخورد تا از گرسنگی نمیرد فرض اینکه تازه خلق شد و غذا مختلف باشد
بعضی سمی باشند که از خوردن آنها آدمی مریض میشود پس باید پیغمبری بفرستد و باو بفهماند که کدام غذا مهلک است
و کدام یک ضرر دارنده است تا مبادا ضرر دار را بخورند و ایضاً یکدیگر را ستم نمایند در اموال و اعراض پس باید
میزان نصب کند که بنحو عدل حرکت کنند تا بر یکدیگر ستم نکنند پس این پیغمبر اگر تنها باشد بنفس خود میباشند و اگر

خبر و غیر یافت شود پیغمبر دیگر خواهد بود و چون از این مقدمه معلوم شد که لازم است اینکه خدا پیغمبری تعیین کند

مقدمه سوم اینکه احکامیکه این پیغمبران از جانب خدا میاورند دو جهت دارند از جهتی مانند

احکام اوامر طبیب بمریض است و از جهتی مانند احکام و اوامر مولی بالنسبه بعبید است چون احکام و اوامر

خدائی نفع ان به بندگان عاید میشود نه بخدا پس اوامر طبیب بمریض است که منفعت خوردن دوا بمریض

راجع میشود و منفعتی برای طبیب ندارد و اگر دوا نخورد ضرر برای مریض دارد نه برای طبیب اما اگر دوا نخورد

طبیب او را عقاب نمیکند و احکام خدا را اگر بنده بجا نیاورد خدا او را عقاب میکند از این جهت مانند اوامر مولی

بعبید است که اگر بنده او را بجا نیاورد مولی او را عقاب می کند و اما نفع بحال مولی دارد و ایضاً باید

دانست که احکامیکه پیغمبر می آورد بحسب مصالح و مفاسد نفس الامریست پس بسا باشد که مصلحت اقتضا میکند

که حکم فلانی در فلان زمان است و در زمان دیگر مفسده دارد نه مصلحت مانند جمع میان دو خواهر

در نکاح که در شریعت موسی بوده است و در زمان پیغمبر مصلحت حلیت ان برداشته شده است و در این

زمان مفسده دارد و بعینه مانند حکم طبیب است که اگر هر روز مسهل بدهد احشاء و امعاء مریض پاشیده میشود پس

بعضی از ایام منضج میدهد و بعضی از ایام مسهل میدهد لیکن بعضی از احکام است که لابد در همه ادیان باید باشد

و تغییر و تبدیل و نسخ برنمی دارد مانند حفظ نفس که هر دینی را لازم است چه اگر خون ریختن جائز باشد

منجر بعدم بقا نظام عالم و قطع شدن نسل بنی آدم میشود پس هر پیغمبری باید این حکم را بیاورد و مانند حفظ اموال

چه اگر مال هر کسی حلال باشد نسب مردم هرج و مرج میشود و نظم عالم بهم میخورد و مانند حفظ عرض چه اگر زن هر کس

بر هر کس حلال باشد نسب مردم ضایع و پسر معلوم نمیشود که پسر کیست و عمل میراث بهم میخورد و مانند حفظ دین

چه اگر دین را محافظت ننمایند دین از دست میرود و ثمرهٔ بعثت از میان میرود و مانند حفظ عقل چه اگر چیزیکه

عقل را ضایع میکند آن مباح و حلال باشد پس معرفت خدا که غرض از بعثت پیغمبران بود موقوف میشود

و بر همدیگر ستم خواهند کرد و از اینجا است که شراب را ام الخبائث میگویند چه همه معاصی از آن ناشی

میشود پس از اینجا است که شراب در همه ادیان حرام است و عقل در حرمت ان استقلال دارد و این پنج

چیز را در اصطلاح مقاصد خمس میگویند پس واضح شد شراب در هیچ دین حق حلال نیست حتی در دین یهود و نصاری

مقدمه چهارم در اینکه بعد از این که خدا پیغمبری فرستاد ان پیغمبر باید نشانی از جانب خدا داشته باشد

که دلالت بر صدق او نماید و اگر چنین نباشد هر آئینه هر کس ادعاء نبوت کند و راست گو از دروغگو امتیاز

نمی یابد و این باعث گمراهی مردمان می شود و حال اینکه مقصود خدا تعالی هدایت خلق است پس هر گاه

دانستی که پادشاه هر گاه کسی بجائی فرستد لابد باید نشانی باو دهد که دلالت بر صدق او کند مانند خلعت

و فرمان چون باین مرحله را دانستی پس باید دانست که حقیقت پیغمبر از چند چیز ثابت میشود ـ

اول اینکه پیغمبری که یقین به پیغمبری او داشتیم او تصریح کند که فلان کس که بفلان نشان می آید و ادعای
پیغمبری مینماید صادق و راست گوست ـ

دوم اینکه در کتاب پیغمبر پیش نبوت او ثابت و کتابش حق است و هم اسم آن پیغمبر با وصفش مذکور باشد چنانکه
در انجیل مذکور است که این امنیس به پیغمبری می آید و امنیس امنه را میگویند که مادر پیغمبر ماست چه الف را در
در لغت ایشان بدل بسین میکنند چنانچه از تتبع کتب لغت ایشان ظاهر میشود ـ

سوم اینکه این کسی که دعوای پیغمبری میکند احکام او همه بر طبق عقل باشد و هر حکمی که آورده عقل ادراک حسن او بکند

چهارم آنکه معجزه بیاورد یعنی کاری از دست او بر آید که از ابنای جنس او بحسب عادت آن کار را نتوانند
که بعمل بیاورند مانند اینکه سنگ ده منقالی در اینجا افتاده پیغمبر میگوید که من این سنگ را از زمین بلند میکنم و کسی
دیگر نمی تواند که آنرا بلند کند با اینکه عادت باید سنگ ده منقالی را هر کسی از زمین بلند کند پس معلوم است
که این پیغمبر از جانب خداست چه این خارق عادت بعمل آورده و اگر پیغمبر نبودی و سحر و چشم بندی بودی
لازم بود که خدا نگذارد که معجزه در دست او جاری شود پس اگر پیغمبر اظهار معجزه کند در حال دعوای نبوت
حمل بر صدق مینمائیم پس امتیاز پیغمبر از غیر پیغمبر ظاهر و هویدا شد و فرنگی این مطلب را قبول کرده و میگفت
عقل بنحو بداهت بر این حکم میکند و قابل انکار نیست گفتم که چون خداوند عالم را عنایت با بندگان زیادت
و مهربانیست پس مقتضای لطف هر صنعت که در میان مردم متداول بود از همان صنعت پیغمبر را معجزه داد
بنحو اکمل که با اینکه مردمان در آن مهارت داشته اند در معارضه پیغمبر در آن صنعت عاجز آمده اند و این شیوه
دلالت بر حقیت آن پیغمبر دارد مثل اینکه در زمان کلیم الله که موسی بن عمران باشد صنعت سحر و جادو در میان
اهل مصر اشتهار داشت خدا تعالی از همان جنس او را معجزه داد ایشان چوبها را مجوف کرده و در آنها پاره زیبق
میکردند و چون آفتاب بر آنها می تابید بحرکت می آمدند و راه میرفتند موسی نیز چوبی انداخت که اژدها
شد و همه سحرهای ایشان را فرو برد و ایشان از مثل آن عاجز شدند پس مردمان حتی ساحران دانستند که
این از باب سحر نیست بلکه از باب اعجاز است و در زمان داود تغنی و آوازهای خوش بسیار بود
پس خدا تعالی داود را چنان آواز خوش داد که وقتی که مجمع بنی اسرائیل زبور را با آواز خوش خواند
چنانکه چهار هزار دختر باکره غش نمودند و در زمان حضرت عیسی ع اطبای یونان و غیر آن بسیار بودند
که معالجات غریبه میکردند پس خدا تعالی او را از آن جنس معجزه داد پس کور و کل و فلج و زمین گیر را دعا میکرد
که شفا می یافتند پس اطبا گفتند که ما نیز این مرض را دفع مینمائیم بمعالجه آنجناب فرمود که من این امور را

که مادر زاد باشند دفع نمایم اطبای آن زمان عاجز برآمدند پس فرمود که من مرده را هم زنده کنم
اطباء اعتراف بر عجز از آن نمودند پس سام بن نوح را که چهار هزار سال از وفات او گذشته بود زنده
کرد معروفست که افلاطون گفت که الحال تو پیغمبری برای عوام نه از برای من چه مرا حاجت بر
رسول نیست و عقل مرا کافیست پس ایمان نیاورد چنانکه استادش ارسطاطالیس بچه امرد را دوست داشت
بدین سبب و را زهر خورانیدند و کشتند و جالینوس بمرض ابنه مبتلا بود و ارسطو سابر کلام بجاه در مجلد
چهارم آورده هم اینکه او گفته که رای موسی اینست که خلقت از خالق است و رای من اینست که از طبیعت است
پس موسی را العیاذ بالله برای نسبت داده پس معلوم شد که به پیغمبری او قائل نبوده در عهد جناب
ختمی مآب فصاحت و بلاغت در میان عرب در اشعار و خطب بسیار اشتهار داشته بنحویکه کلمات خوب را بر لوحی
می نوشتند و بر خانه کعبه آویختند پس خدای تعالی بر او کلامی نازل کرد که فصاحت و بلاغت و براعت
و سلاست و جزالت او فوق طوق بشر است و این قسم معجزه اقرب بقول با انحیرمان است —
مقدمه پنجم اینکه اگر آنانکه در عصر آن پیغمبر باشند و معجزه او را برای العین مشاهده کنند پس لازم است
که اذعان و اعتقاد کنند و اگر در آن مجلس حضور نداشته باشند و یا در آن زمان نباشند بلکه زمان
دور و درازی از نبوت و اظهار معجزه اش گذشته باشد پس باید میزانی برای ایشان قرار داد که بچه نحو باید
ایشان را معلوم شود که شخصی آمده و دعوای پیغمبری نمود و معجزه آورد با اینکه هیچیک را ندیده مثلاً
این زمان که سنه هزار و سیصد و نود و شش است از هجرت پیغمبر هزار و دویست و هفتاد و نه سال است که از
بعثت عیسوی میگذرد پس چگونه نصاری اعتقاد نمایند که پیغمبر بر حق بوده و معجزه آورده البته میزانی در این باب
باید قرار داد پس میگوئیم چیزهائیکه برای انسانی ندیده یقین حاصل میشود چند چیز است اولاً
که محفوف بقرائن قطعیه باشد دوم تواتر لفظی یعنی که فلان خبر را جمعیت بسیار خبر دادند بنحویکه یقین
حاصل شود که اینها اجماع بر دروغ ننموده اند و اینها نیز همین خبر را از جماعت بسیاری نقل کنند
بنحو سابق و هکذا تا بمبدء پس یقین حاصل میشود باین که اینخبر راست است سوم تواتر معنویست باین
نحو که در مسئله چند خبر واحد آمده باشد که این اخبار در لفظ با هم مختلف باشند ولیکن همه آن اخبار در تمامیت
یک امر مشترک باشند بنحویکه قطع حاصل شود بر آن قدر مشترک مانند اینکه یک خبر برسد که اگر پای مرغ نجس شده
و در کاسه آب باشد و پای آن مرغ داخل آن آب شود باید آن آب را ریخت و وضو با آن نتوان ساخت
و با تیمم کنند و هکذا چند خبر برسد که هر یک مخصوص بموردی و را مورد خبر دیگر باشد لیکن همه اینها قدر
مشترکی دارند که نجاست آب قلیل است چهارم تواتر معنوی باین نحو که احادیث متعدده که هر یک

خبر واحد اند و مضمون همه یکیست پس قطع حاصل شود که یکی از این خبرها از معصوم صادر شده است
پنجم تظافر و تسامع است یعنی از بسکه از خبر دهندگان این قدر جمعیتی باشند که یقین بر
راستی آن حاصل شود و فرق آن با تواتر آنست که تواتر در صورت تعدد وسائط باید هر
طبقهٔ آن قدر جمعیت باشند که مفید قطع باشد ولیکن در تظافر و تسامع وسائط ندارد و ایضاً
اگر در تواتر هم وسایط نباشد و همان طبقهٔ اولی باشد پس علم باشخاص و اعیان ناقلین
شرط است بخلاف تظافر و تسامع مثلاً شجاعت رستم میشود که از بابت تسامع و تظافر باشد
از بسکه شنیدیم که رستم شجاعت دارد و یقین کردیم که رستم شجاع است و میشود که از باب
قسم دوم از دو قسم تواتر معنوی باشند باینمعنی که یکی حکایت غلبهٔ رستم بر اکوان دیو را نقل
کرده و یکی غلبهٔ او را بر سهراب نقل کرده و یکی غلبهٔ او را بر اشکبوس نقل نمود که از مجموع
ما قطع نمودیم بر اینکه رستم مرد شجاع است و همه این اخبار دلالت بر شجاعت او داشت و اما
مثال خواص به تسامع و تظافر مانند اینکه از بسکه خبر دهندگان بما خبر دادند که کربلا موجود است
و یا مکه موجود است و یا کلکته در هند موجود است یقین برای ما بر وجود آنها حاصل میشود و حصول
یقین از تظافر و تسامع بدون ریب است چنانکه از فرنگی سوال کردم که آیا کربلا رفته گفت نه
گفتم میدانی کربلا موجود است گفت بلی گفتم از کجا دانستی که کربلا شهریست و بالفعل موجود است
گفت شنیده ام گفتم از این شنیدن یقین حاصل نمودی گفت بلی گفتم پس کسانی در زمان پیغمبر
نبودند و بعد از سالهای دراز آمده اند از تظافر و تسامع یقین دارند که فلان پیغمبر آمده فلان معجزه
آورده پس از این مقدمه معلوم شد که کسانی در زمان پیغمبر نیستند و یا هستند ولیکن پیغمبر را ندیده اند
پس علم باینکه پیغمبری آمده و دعوای نبوت را کرده و معجزه بر طبق مدعای خود آورده حاصل میشود
بتظافر و تسامع و چون کلام باینجا رسید مرا خستگی عارض شد زیرا که تقریباً بقدر سه ساعت مکالمه
کردیم و وقت هم تنگ شد علاوه سخن و مطلبی که طویل باشد در سه مجلس گفتن بهتر است و در رسوخ قلبی
از اینکه در یک مجلس گفتگو شود پس گفتم باقی را در مجلس دیگر گفتگو مینمائیم اگر چه آن چه باید گفته شود گفته شد
و پیغمبری پیغمبر ما نیز دیگر ثابت شد چه بعد از اینکه در قیاس مقدمات ترتیب داده و تسلیم شود نتیجه
بدیهی است و فرنگی تصدیق همه اینها را نمود پس لازم افتاد که تصدیق نبوت خاتم الانبیا نماید علاوه اگر
تصدیق نکند پس نبوت عیسی را نمیتواند که اثبات نماید فرنگی نیز وعده روز دیگر داده ولیکن بنظرم
بلکه بنظر حضار مجلس اسلام را اختیار کرد ولیکن بنا بر تقیه تصریح نموده و گفت که فی الحقیقه امروز مستفیض

شدم

واین سخنان همه خزانه بود و نایاب است و در جاهای دیگر این سخنان شنیده می‌شود و این بمنزله آنست که نردبان را آدمی بسازد پس نردبان ساختن مشکل است لیکن بعد از ساختن نردبان بهیئت بام بالا رفتن آسان است گفتم بلی چنین است و من با این مقدمات چنان پیغمبری عیسی اثبات کرده ام که جمیع کشیشان بر اثبات نبوتش در زمان خود باین وضوح و بداهت قدرت ندارند مجملاً هنوز مجلس دیگر انعقاد نپذیرفت و آنچه در حقیقت دین اسلام ضرورست از این مقدمات ظاهر شد و مع ذلک بحسب زیادتی توضیح بیان بیان میکنیم و بعون الله و حسن توفیقه میگوئیم که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب در مکه مشرفه ادعای نبوت کرده و این مرحله بتسامع و تظافر ثابت علاوه خصم هم منکر این مطلب نشده و اما معجزه آوردنش پس آن نیز بتسامع و تظافر ثابت شده که شق القمر کرده و در مقدمات سابقه بیان شد که تظافر و تسامع افاده علم میکند پس باید که نبوت او حق باشد چنانکه مرده زنده کردن عیسی را همین نحو ثابت کرده اید اگر کوئی که اگر چنین چیزی میشد هر آینه فرنگیان نیز بدین اقرار مینمودند و بر ایشان معلوم میشد و در تواریخ و روزنامه می‌نوشتند با آنکه نوشته نشده و این مرحله را قبول ندارند در جواب گوئیم که علم حاصل شدن از تظافر و تسامع و تواتر منوط است که ذهن شنونده مسبوق بشبهه نباشد چنانکه در کتب اصولیه بنحو مستوفی مذکورست علاوه زمین کرویست پس شق القمر در نیمه شب در مکه واقع گردید و بعضی از بلاد فرنگ بجهة کرویت زمین میشود و آن وقت که شق القمر شده ظهر بوده یا عصر بوده لهذا ندیدند یا آنکه بر فرض تسلیم شاید هوای بلد ایشان ابر داشت چنانکه غالب بلاد ایشان غالباً ابر دارد و روزنامه نوشتن در آن عصر در میان اهل فرنگ متداول نبوده و ایضاً دلیل ما بر نبوت پیغمبر از چند وجه دیگر است اول آنکه احکام او همه بر طبق عقل است و هوای نفس در آن نیست و اثبات این معنی موقوف است بتفصیل طویل که در خور حوصله این مختصر نیست دوم آنکه در کتب انبیاء سلف مانند توریة و انجیل و کتاب شعیا و کتاب ارمیا و حبقوق و غیره که از او تعبیر بنبوت میکند مینمایند تصریح بنبوت جناب ختمی مآب شده چنانکه در الفیه نبوت و شرح آن نوشته ایم سوم آنکه معجزات بسیار از آن جناب نقل کرده اند مانند آنکه همیشه در آفتاب ابری بر سرش سایه افکنده بود و سنگریزه در دست او تسبیح گفت و بعضی افاضل گفته اند که تسبیح سنگریزه تعجب ندارد و نظر بآنکه و ان من شیء الا یسبح بحمده بلکه خارق عادت در استماع سنگریزه است باهل مجلس و با هر که راه میرفت که درخت ازاو بلندتر مینمود و از پشت

میدید پس چنانکه از پیش رو میدیدند هرچه که حضور میفرمود تا دو بدو ... از آنجا رسیده می شد
بنحویکه مردمان میدانستند که پیغمبر خدا از آن کوچه گذشته و مگس و پشه بر جسد مبارکش نمی نشست
و مرغی بر بالای سرش پرواز نمی کرد و ذراع بریان با او سخن گفت که در من زهر داخل کرده
اند و درخت با او سخن میگفت و در هر موضع که پا زده بود اثر پایش از آنجا ظاهر میشد و اگر بر سنگ
صلب راه میرفت اثر پایش ظاهر میشد و اخبار بغیب میفرمود و اگر آب دهانش بر چاه خشک
شده میریخت آن چاه پر آب میشد و کور را بینا کرد و موائد بهشت برای او نازل شد و بدنش در
آفتاب سایه نداشت بلکه لباسش نیز چنین بود و مانند اینها که بعضی تحدید بهزار معجزه کرده اند
و باعتقاد اینفقیر زیاده از حصر است چه اینجا ذی جنس بوده اند مثلاً هر وقت که ابر بر سرش بود
یک معجزه محسوب میشود بلکه بر سرش سایه انداختن چندین معجزه خواهد بود مجملاً اگرچه بر فرض تسلیم
اینکه هریک از این معجزات باخبار آحاد بما رسیده است لیکن بقسم دوم از دو قسم تواتر معنوی
افاده یقین میشود یعنی یقین داریم که بعضی از این معجزات بوقوع پیوسته است پس معجزه اش
معلوم شد چهارم اینکه معجزات آنحضرت روز بروز سال بسال ظاهر میشد چه معجزات اولاد معصومین
و از ائمه اطهار و معجزاتیکه از مراقد و مشاهد مشرفه ایشان بسیار است چنانچه از مرقد فاطمه دختر
هفت ساله امام موسی کاظم کرامات بسیار ظاهر است چنانچه بعضی از آن را من خودم دیدم
و هر ساله در وقت جودر نور باران میشود و همچنین از مرقد عباس بن علی همیشه کرامات
ظاهر است پس اگر دین اسلام حق نمیبود این کرامات بظهور نمیرسید اینها همه شعبه از شعب
معجزات پیغمبر می باشند و همچنین مانند جریان خون از درخت چنار که در جنب امام زاده زراباد است
و ثبوت این گونه کرامات بمشاهده است بالنسبه ببعضی و بتواتر معنوی بمعنی دوم است بالنسبه
ببعضی دیگر پنجم معجزه است که از زمان پیغمبر است تا روز قیامت و آن قرآن است که در دست
ما است و اعجاز آن از چند وجه است بلکه وجوه اعجاز آن آیه بآیه بحسب اختلاف اشخاص بی نهایت
است آنچه بحسب صفت است اول اینکه در نهایت بلاغت و جزالت و ملاحت و سلاست است
بحیثیتی که اتیان بآن فوق طوق بشر است و اگر بشر را قدرت بر آن می بود میفرمود که اگر می
توانید مثل آنرا بیاورید و آن را در چند سوره مکرر کرده است اگر چنین نبود عاقل این ادعا
نمی نمود زیرا که منافی غرضش بود دوم اینکه در غایت ملاحت است سوم اینکه اسلوب غریبی
دارد چهارم اینکه شفاء هر ... از دردهای ظاهری و باطنی پنجم اینکه مشتمل بر اخبار

ششم اینکه در هر آیه ان قدر از علوم و احکام … بیان ہست مانند غلبه روم و نحو ان و مطابق
مندرج ہست که غیر از خدا را قدرت بران نیست که کلامی باین اختصار بگوید و این قدر علم
… درج کند و این فقیر تفسیر توشیح را برای همین مطلب نوشته ام و این قدر از علوم و احکام
از قرآن یه استنباط نموده ام و بیانش نموده ام تا مردم بدانند که این قدر علم در قرآن بلکه در
… یه مندرج ہست که غیر خدا را قدرت بر درج ان قدر از علوم درین قدر از کلام ندارد
هفتم اینکه استخارات مجربه از قرآن بر ما ظاهر شد که خارق عادت ہست هشتم اینکه تفالات چندی
از قرآن برای ما حاصل شد که همه بر طبق واقع بوده ششم از ادله اینکه پیغمبر امّی بود یعنی نزد معلم
نرفته و علم و سواد و خط نداشته چنانکه خداوند عالم در قرآن تصریح بان فرموده که پیغمبر امی بوده
و کتاب نخوانده و خط نه نوشته اگر این دروغ می بود هر آینه مردم تکذیب میکردند و می گفتند
که پیغمبر خط می نوشت و کتاب خوانده با اینکه هیچکس باین خدشه نکرده با این بی سوادی و امّی
بودن بیکدفعه اظهار علوم اولین و آخرین کرده و مردمان را تکمیل بعلم و عمل نموده بنحویکه علمای
بسیار … در امت او پیدا شده که در هیچ دینی نبوده و جمعی بسیار از اصحاب و تابعین و من بعدهم
صاحبان مکاشفه و شهود و کرامات نموده معلوم ہست که این گونه شیوع تکمیل نیست مگر بتائید

یزدانی و توفیق سبحانی و تسدید صمدانی مجملا بنوعی تمامی آفتاب در مرتبه

ظهور چنان هویداست که قابل بیان و یا اینکه برهان انرا

اثبات نمودن ملکه اجراء برهان بر حقیت قرآن و نبوت

پیغمبر اخر الزمان مانند انستکه کسی شمعی را در روز

… تنگرد و ورا …

در عهد دولت ابد مدت گردون بسطت کیوان شوکت سلیمان
حشمت عرش عظمت وارث اورنگ جمشید شهنشاه عادل
باذل افروشید رونق افزای دیهیم وکاه خدیو کیوان
خرگاه فلک درگاه فریدون وقیصر خدم کیقباد وفغفور
حشم نوشیروان حاتم خصال واسکندر دارا جلال فرمان جود
واحسان و دیباچه بذل وامتنان طغرای کتاب عظمت واجلال
ناظم اوراق پریشان فضل وکمال شمس آسمان دانش وفرهنگ
وزیب افزای تاج واورنگ وحصن حصین نصرت
واقبال مروج دین و دولت ومقوم ملک
وملت سرلوح دیوان قضا وقدر کمال قدرت حضرت داور
سلطان السلاطین العظام والخواقین الفخام السلطان ابن السلطان
ابن السلطان والخاقان ابن الخان ابن الخاقان السلطان
ناصرالدین شاه شهنشاه جمجاه اسلام پناه خلد الله ملکه